همه چیز درباره ولایت

محمد تقی صرفی پور

مقدمه

الحمد لله رب العالمین والصلوه و السلام علی سید الانبیاء والمرسلین محمد و آله الطاهرین

یکی از بزرگترین نعمهت های الهی بر بشریت،نعمت ولایت است یعنی خداوند بعد از رحلت آخرین نبی،مردم را بحال خود رها نکرد و امامان را به عنوان هادی و رهنمای مردم فرستاد.

چند نکته اساسی درباره ولایت:

1-بدون ولایت ،هیچ عملی حتی نماز پذیرفته نمی شود

2-اگر بجای حضرت آدم، حضرت علی دربهشت بود هرگز از میوه ممنوعه نمی خورد

3-ولایت باعث حفظ دین و باعث تداوم دین شده است.اگر ولایت نبود دین از بین رفته بود.

4-فواید وجود امام:امام مفسر قران است---امام حافظ دین هست---امام ارتباط بین خالق با مخلوقات را برقرار می کند---امام الگوی زندگی سعادتمند است---امام راه درست را نشان می دهد و صراط مستقیم است---امام برای رفع مشکلات مردم به انها کمک می کند----امام حاجات را براورده می کند به اذن خدا----امام باعث تقرب انسان به خدا می گردد----

5-اگر غدیر محقق می شد وعلی بن ابیطالب(ع) بعد از پیامبر(ص) در راس امور مسلمین قرار می گرفت:

دیگری چیزی به اسم شیعه وسنی نبود-بجای 58کشور اسلامی یک کشور پهناور وقدرتمند اسلامی وجود داشت-مسلمین در پرتو علوم ائمه پیشرفته ترین ملت ها بودند-امامان (ع) به شهادت نمی رسیدند.-قدس شریف غصب نمی گردید-امریکا ومستکبران جرات اشغال کشورهای اسلامی را نداشتند.-امام زمان(عج)غایب نبودند-از اعتیاد وانحرافات عظیم اعتقادی واخلاقی بین مسلمین خبری نبود-قرآن مهجور واقع نمیشد و...

در این کتاب مطالب متنوعی درباره ولایت و امامت آورده شده است که امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

تابستان99-کرمانشاه

همه چیز درباره ولایت

_

1-شهادت ثالثه وظیفه هر پیامبر

کشفی ترمذی از علمای اهل سنت (سقیفه) روایت می کند

در بعضی از کتب احادیث به نظر درآمده که جمیع انبیا در لیلةُ المعراج به صاحب قاب قوسیْن و سید الثقلین گفتند

.ما همه مبعوث شده ایم بر شهادت "لا اله الا الله" و اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب[1]

2-تفسیر ولایت از سوره مبارکه جمعه

جابر جعفی روایت کرده گفت: حضور حضرت باقر علیه السلام آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاةٔ من یوم الجمعةٔ» را قرائت می‌نمودم، فرمود: ای جابر! تأمل کن تا تو را خبر دهم به تأویل اعظم آن. عرض کردم بفرمایید. فرمود: خداوند روز جمعه را برای آن جمعه نامید چون تمام خلق اولین و آخرین را از جن و انس و آسمان و زمین و دریا و بهشت و جهنم و سایر موجودات دیگر را در عالم ذر (الست و انوار) برای گرفتن عهد و پیمان به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه

---

[1] مناقب مرتضوی، صفحه ۴۶

السلام در آن روز جمع نمود و به آسمان و زمین فرمود: «اتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین» (به زور یا داوطلبانه مطیع می‌شوید؟ گفتند: داوطلبانه

پس از آن فرمود: ای مردمی که در آن روز ایمان آوردید وقتی شما را برای نماز صدا کردند (و مقصود از نماز در اینجا وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که ولایت کبری است) بشتابید به سوی ذکر خدا و مراد از ذکر نیز آن حضرت است و در آن روز پیغمبران و فرشتگان و تمام موجودات لبیک گویان حاضر شدند سپس به آنها خطاب شد: «و ذرو البیع» یعنی اولی را رها کنید «ذلک خیر لکم ان کنتم تعلمون» یعنی عهد و پیمان بر ولایت علی علیه السلام و بیعت با آن حضرت برای شما بهتر است از بیعت نمودن با اولی اگر بدانید.

فاذا قضیت الصلات» هر وقت بیعت ولایت علی علیه السلام را اخذ نمودید «فانتشروا فی الارض» و مراد » از ارض در اینجا ائمه معصومین علیهم السلام است که خداوند امر فرموده به اطاعت و ولایت آنها چنانکه امر نموده به اطاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و کنایه آورده پروردگار از اسامی ائمه به زمین

ابتغوا من فضل اللّه» فرمود: ای جابر! یعنی و ابتغوا فضل اللّه علی الاوصیاء «و اذکروا اللّه کثیرا لعلکم » تفلحون» این آیه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است در عالم ذر. فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله هر گاه شکاکین و منکرین تجارتی را مشاهده کنند یعنی اولی را «او لهوا» یعنی دومی را «انفضوا الیها» یعنی به سوی آنها می‌شتابند «و ترکوک قائما» یعنی ای پیغمبر تو را با علی علیه السلام تنها می‌گذارند.

قل ما عند اللّه خیر من اللهو و من التجارهٔ و اللّه خیر الرازقین» بگو: ای محمد! آنچه نزد خدا از ولایت » امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه می‌باشد بهتر از اولی و دومی است برای کسانیکه پرهیزکارند.[2]

---

[2] الاختصاص شیخ مفید: ص۱۲۹

بحار الانوار: ج۲۴ ص۳۹۹

3-علی علیه السلام استاد جبرئیل!

روزی جبرئیل نزد نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بود که امیرمؤمنان علی علیه السّلام وارد شدند.

جبرئیل به احترام ایشان از جا برخاست

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

آیا به خاطر این جوان برخاستی؟

جبرئیل عرضه داشت:

آری! او بر من حقّ استادی دارد!

پیامبَر از چگونگی آن سؤال فرمودند.

جبرئیل عرض کرد:

آن گاه که خدا مرا آفرید، سؤال کردکه

تو کیستی و نام تو چیست؟

و من کیستم و نامم چیست؟

و من در پاسخ متحیّر ماندم. پس این جوان در عالم انوار حاضر شد و پاسخ را به من آموخت ::

گفت بگو:

أنت الربّ الجلیل

و اسمک الجمیل

و أنا العبد الذلیل

و اسمی جبرئیل.

تویی پروردگار بزرگ

نامت نیکوست

و منم بنده ی خوار

.و اسمم جبرئیل است

بدین جهت برای او برخاستم و احترامش کردم:[3]

4-امیرمومنان و بسنده کردن به نان جو

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام از نان دنیا به نان جو بسنده کرده بود و از نان گندم نمی خورد تا آنجا که مردم از تعجّب می پرسیدند:

پسر ابوطالب با این غذا و خوراک اندک چگونه در کشتن هم آوردان و پهلوانان ناتوان نمی شود؟

مولا علی علیه السلام در پاسخ فرمود: بدانید آن درختی را که در بیابان خشک می روید،

.شاخه اش سخت تر باشد

.ولی سبزه ها و گیاهان خوش نما را پوست نازک تر باشد

آری خارها و بوته های صحرایی را آتشی افروخته تر باشد و خاموشی آنها دیرتر رخ دهد،

ولی گیاهی که در ناز و نعمت روییده باشد،

چون بیدی به هر بادی بلرزد![۴]

---

[3] القطره, ج ۱ ، ص ۱۹۰

. - نهج البلاغه، نامه 45[4]

5–نِ وَالْقَلَمِ وَما یسْطُرُونَ»[۵]

محمّد بن فضیل گوید: از امام کاظمعلیه السلام در تفسیر آیه پرسیدم، فرمود: "ن" اسم رسول خداصلی الله علیه وآله است و "القلم" اسم امیرالمؤمنینعلیه السلام است.[۶]

6– دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت نابینا محشور می شوند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مهاجران و انصار فرمود:علی را به خاطر محبت من دوست بدارید و به خاطر گرامی داشتن من گرامی‌اش بدارید، به خدا سوگند ، این را از پیش خود به شما نگفتم: بلکه خداوند والا مرا به گفتن این مطلب فرمان داده است.

ای جماعت عرب ! هر کس پس از من، علی علیه السلام را دشمن بدارد خداوند در روز قیامت، او را نابینا محشور می‌کند و او حجتی نخواهد داشت.[۷]

7– نادِ عَلیاً مَظهَرَالعَجائِب

در جنگ احد وقتی کار بر پیامبر سخت شد این جملات بر پیامبر صلی الله علیه و آله ندا شده است

نادِ عَلیاً مَظهَرَالعَجائِب

تجِدهُ عَوَناً لَکَ فِی النَوّائِب

کلّ هَمٍ وَغَمٍّ سَیَنجَلی

[5] قلم، آیه 1

[6](بحارالانوار، ج 36، ص165

[7] دانشنامه امیرالمومنین علیه السلام، ري شهري، حدیث 61178 به نقل از شواهد التنزیل 1/495/523

بوَلایَتِکَ

یا عَلِیٌّ

یا عَلِیٌّ

یا عَلِیُ

صدا بزن علی علیه السلام را که مظهر عجایب است، و یار و یاور تو در شدائد است، و به ولایت و محبت تو یا علی علیه السلام همه ی غمها و غصه ها منجلی است.[8]

8–همانکه در گوش تو بسم الله گفت...

یکی از شاگردان شیخ انصاری نقل می کند: چون از مقدمات علوم و سطوح فارغ گشته برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفتم و به مجلس درس شیخ آمدم، ولی از مطالب و تقریراتش هیچ نمی فهمیدم خیلی ناراحت شدم تا جایی بالأخره به حضرت امیر علیه السلام متوسل شدم .

شبی در خواب خدمت آن حضرت رسیدم و ایشان((بسم الله الرحمن الرحیم)) در گوش من قرائت نمود.

صبح چون در مجلس درس شیخ حاضر شدم درس را می فهمیدم، کم کم جلو رفتم، پس از چند روز به جایی رسیدم در آن مجلس صحبت می کردم. آن روز پس از ختم درس خدمت شیخ رسیدم وی آهسته

---

[8] اسناد:

حیوة القلوب باب 32

بحارالانوار ج 20 ص 73

امالی شیخ طوسی حدیث 232

انساب النواصب ص 28

در گوش من فرمود: آن کس که((بسم الله ...)) را در گوش تو خوانده است تا((و لا الضالین)) در گوش من خوانده، این بگفت و برفت. من از این قضیه بسیار تعجب کردم و فهمیدم که شیخ دارای کرامت است زیرا تا آن وقت کسی از این موضوع اطلاع نداشت

9- غیرت سگ!

در کتاب کشف الحقٌ از ابی هریره روایت است که گفت ؛

صبحی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گذاردیم، و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمده گفت ؛

یا رسول الله! گذر من به درِ خانه ی فلان شخص افتاد سگی در خانه دارد سر راه بر من گرفته جامه ی مرا درید و ساق پای مرا مجروح کرد و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم،

روز دیگر شخصی آمد به همان نوع از آن سگ شکوه کرده پای مجروح را نمود،

حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجٌه خانه ی آن شخص شد و به او فرمودند :

تو را سگی است عقور، قتل او واجب است، پس آن مرد به درون خانه رفته ریسمانی به گردن سگ کرده بیرون آورد،

و چون سگ را چشم بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله افتاد به زبان آمده گفت ؛

السلام علیک یا رسول الله، چه چیز شما را به اینجا آورده و سبب قتل من چیست؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند :

تو فلان و فلان را پای مجروح ساخته و قتل سگ درنده واجب است،

آن سگ به زبان فصیح گفت؛ یا رسول الله! این دو شخص از منافقانند، و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را دشمن می دارند،

و نسبت به ملازمان آن حضرت ناسزا می گویند و سبّ می کنند و مرا غیرت دوستی دامن گیر شده پای این دو منافق را گزیدم،

و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این کلمات را از آن حیوان شنید که سگیّتش بهتر از منافقان بود.

به صاحب سگ سفارش نمود که با او مشفقانه سلوک نماید،

چون صاحب سگ مشاهده این حال نمود گفت ؛ یا رسول الله! هر گاه این حیوان ایمان به تو و اهل بیت تو دارد من چه سگی باشم مثل آن منافقان که اقرار به رسالت تو و دوستی اهل بیت تو نیاورم؟

از سر صدق و یقین ایمان آورده توفیق رفیق او گردید،

و هر که با حضرت امیرالمومنین و ائمه معصومین علیهم السلام دشمن باشد صد بار از سگ کمتر است و مکان و ماوای او در وسط سقر خواهد بود.

ترک کن تو جور با ال نبی

ورنه قطعاً که تو کمتر از سگی[9]

---

[9] حدیقةالشیعه اردبیلي 463_464 ص 38 انساب النواصب، باب

10-کرامتی از امیرمومنان

مرحوم سید محمد علی ، ذکر کرده است که : سفری به عنوان زیارت به نجف اشرف رفتم و مبلغی پول که با خود برداشته بودم تمام شد و هیچ وسیله نداشتم ، حتی شخص آشنایی که از او پول به عنوان قرض بگیرم یافت نمی‌شد . از مناعت طبع حاضر نمی‌شدم مطلب را به یکی از علماءبرسانم .

لذا شب به حرم رفتم و مطلب خود را خدمت آن حضرت عرضه نمودم و به او

گفتم : اگر حاجتم روا نشود ، هر طور شده مقداری از طلاهای تو را برداشته و به مصرف می‌رسانم . و به منزل برگشتم و شب را گرسنه گذراندم . صبح دیدم کسی مرا صدا می‌کند . من خود را به او معرفی نمودم .

گفت : من ملا رحمةالله خادم شیخ می‌باشم و او تو را می‌خواهد . و فرموده است در این کاروانسرا در این اطاق تو را پیدا کنم . با او به خدمت شیخ رفتم . آن بزرگوار کیسه‌ای به من داد و فرمود : اینها سی تومان ایرانی هستند که جدت برای مخارجت به تو داده . من کیسه را برداشتم ، چون چند قدمی از او دور شدم صدایم زد و آهسته فرمود : دیگر به طلای حضرت دست مزن!

11-نذر کرده ام...

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده گفت: نذر کرده‌ام که اگر مرتکب فلان عمل بشوم پسرم را نزد مقام ابراهیم قربانی کنم، و حالا آن عمل را انجام داده‌ام تکلیفم چیست؟

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: به جای پسرت قوچ فربهی بکش و گوشتش را میان مستمندان تقسیم کن.[10]

حضرت خاتم صلی الله علیه و اله فرمودند:

[10] تهذیب، کتاب النذور، ج 8، ص 317

اگر من و علی نبودیم، خـــــــــدا شناخته نمیشد،و اگر من و علـــی نبودیم خداعبادت نمیشد،و اگر من و علـــــی نبودیم ثواب و عقابی نبود[11].

12--ملائکه الهی در محضر مولود کعبه

فاطمه بنت اسد می گوید: ناگهان پس از اینکه علی (علیه السلام) به دنیا آمد صدای بال ملائکه را شنیدم و ابری سفید رنگ را دیدم که تا کنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در این حال شنیدم که ندایی می گفت:

«بگردانید علی بن ابیطالب را در شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاهای آن و کوهها و آسمانهای آن، و احکام پیامبران و علوم وصیین و همه اخلاق انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین را به او بدهید، و آنچه درباره برادرش سید الاولین و الآخرین انجام شده برای او هم انجام دهید. او را بر همه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین و اهل آسمانها و زمین نشان دهید که ولی خدای رب العالمین است».

فاطمه گوید: رفت و بازگشت علی (علیه السلام) کمتر از ساعتی طول کشید و او را باز گرداندند. ناگهان ابری دیگر را دیدم که به سوی او پایین آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنیدم ندایی را که می گفت:

«علی بن ابیطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببرید و احکام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگی و نورانیت و تواضع و خشوع و رقت و هیبت و مروت و کرم و

مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و دیانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نیکی و همه اخلاق انبیا را به او دهید».

فاطمه می گوید: ناگاه فرزندم را در مقابلم دیدم که او را در حریر سفید بهشتی پیچیده بودند و به من گفتند:

---

[11] بحار ج۴۰ص۹۶

«او را از چشم بینندگان حفظ کن که ولی رب العالمین است بدان که وارد بهشت نمی شود کسی، مگر که ولایت او را بپذیرد و امامت او را تصدیق کند خوشا به حال آنکه تابع اوست و وای بر کسی که از او روگردان شود مثل او چون کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد نجات می یابد و هر که از آن باز ماند غرق می شود و سقوط می کند».

فاطمه می گوید: سپس در گوش علی (علیه السلام) مطلبی گفتند که من نفهمیدم بعد او را بوسیدند و رفتند . [۱۲]

13–ندای الهی در بدرقه مولود کعبه

فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بیرون آمدن از کعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود که ندای را شنید که چنین می گوید:

«ای فاطمه، نام این مولود را علی بگذار چرا که من خدای علی اعلی هستم. من نام او را از نام خود گرفته ام، و او را به ادب خود آموخته ام و امر خود را به او سپرده ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهی داده ام. او در خانه من به دنیا آمده است. او اول کسی است که بر فراز خانه من اذان می گوید: و بتها را می شکند و آنها را از بالای کعبه به صورت پایین می اندازد.

اوست که مرا به عظمت یاد می کند و مرا تقدیس و تمجید می کند و به یگانگی یاد می نماید. اوست اما بعد از حبیب من....

خوشا به حال کسی که او را دوست می دارد و او را اطاعت می کند . [۱۳]

14– سلام خضر نبی به پیامبر (ص) و علی(ع)

روزی علی (علیه السلام) همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از راههای مدینه عبور می کردند ناگاه مردی بلند قامت و چهارشانه... جلو آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و

---

[12] علي (عليه السلام) وليد الكعبه، ص 32.

[13] علل الشرايع، ص 56 و امالي شيخ صدوق، ص 80 و معاني الاخبار، ص 62

احترام شایانی نمود سپس رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو ای خلیفه چهارم، آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو کرد و گفت: آیا این گونه نیست که گفتم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری چنین است. آن شخص ناشناس از آنجا رفت علی (علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: این چه لقبی بود که این مرد ناشناس به من داد و تو هم آن را تصدیق کردی، من خلیفه ام چهارم هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حمد و سپاس خدا را، همانگونه که او گفت تو خلیفه چهارم هستی زیرا اولین خلیفه آدم (علیه السلام) است. و دومین خلیفه داود (علیه السلام) است. و سومین خلیفه هارون برادر موسی (علیه السلام)است که خلیفه موسی شدو خداوند در (آیه 3 سوره توبه) می فرماید:

و این اعلامی است از طرف خدا و رسولش بر عموم مردم در روز حج اکبر (عید قربان) که خداوند و پیامبرش از مشرکان بی زار است.

ای علی ابلاغ کننده برائت از مشرکان از جانب خدا و رسولش تو هستی و تو وصی و وزیر من می باشی و دین مرا ادا می کنی... پس تو چهارمین خلیفه می باشی چنانکه آن شخص با این عنوان بر تو سلام کرد آیا می دانی او چه کسی بود؟

او برادرت خضر (علیه السلام) بود.. [۱۴]

15–خوشا بحال شیعیان علی

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازنینش آشکار بود، حضرت علی (علیه السلام) سبب آنرا پرسید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی (علیه السلام) به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و

---

1. [14]بقره/ 30.
2. ص/ 26.
3. اعراف/ 142.

عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 9.

گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهایمان را به شیعیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بخشیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوندا منهم نصف حسنات و ثوابهایم را به شیعیان حضرت علی مرتضی (علیه السلام) دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منهم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم. . [۱۵]

16–سخن گفتن زمین با علی

اسماء بنت عمیس گفت: فاطمه زهرا علیهاالسلام به من فرمود: شبی که من به خانه علی (علیه السلام)

رفتم (در نیمه های شب) از خواب بیدار شدم و دیدم زمین با علی (علیه السلام) سخن می گوید: و علی (علیه السلام) نیز با آن حرف می زند. صبح نزد پدرم جریان را گفتم پدرم سجده ای طولانی کرد و سرش را بلند کرد و فرمود: دخترم بشارت باد تو را به اولاد صالح و نسل پاکیزه زیرا خداوند شوهرت را بر سایر مردم برتری داده و به زمین دستور داده که با او سخن بگوید و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع کند. . [۱۶]

17– نماز، معراج علی

جنگ احد که بنام کوهی است نزدیک مدینه، در سال سوم هجری روی داد و هفتاد تن از مسلمانان نیز در آن به شهادت رسیدند، این جنگ بنابر ضبط مورخین روز شنبه هفتم شوال رخ داده در این جنگ تیری بر پای حضرت امیر علی (علیه السلام) خورد. بعد از جنگ هر چه می کردند به علت ناراحتی

---

1. [15]و فیات العلماء، ص 37.

1. [16]محجة البیضاء، ج 4، ص 201.
2. مناقب ابن شهر آشوب، ج 270 ،2.

شدید امام نمی توانستند تیر را از پای حضرت خارج نمایند تا اینکه منتظر شدند حضرت وارد نماز شود، در حین اقامه نماز تیر را از پای حضرت خارج کردند بعد از نماز حضرت دید درد زخم کمتر شده است و محل نماز خون آلوده شده است بعد متوجه شد که تیر از پای او خارج شده است. سپس حضرت فرمود: بخالق الاکبر من متوجه خارج شدن تیر نشدم. . [۱۷]

18-بحق علی (ع)

نقل است ؛ جناب سلمان (ع) فرمود

یک روز خدمت حضرت رسول اللّه (ص) مشرف شدم، دیدم حضرت در حال سجده هستند و کلماتی را می فرمایند. خوب که گوش دادم شنیدم می فرماید:

الهی بِحَقِّ علیٍّ خَفّف عَلیَّ اَوزاری

خدایا بحق علی (ع) قسمت می دهم گناهانی را که بر دوش من گذاشته اند سبک گردان.

سلمان می گوید

من تعجب کردم. صبر کردم تا حضرت سر از سجده برداشت بعد عرضکردم یا رسول اللّه شما خدا را بحق علی (ع) قسم می دهید؟

حضرت فرمود:

ای سلمان اگر می خواهی مقام علی (ع) برایت ظاهر و واضح گردد برو به بقیع و صدا بزن بندار. وقتی او را دیدی مقام علی (ع) را از او بپرس.

---

1. [17]این داستان طبق نقلی در صفین رخ داده که تیر را به دستور امام حسن (علیه السلام) در حین نماز از پای حضرت خارج می نمایند ولی مرحوم فیض در جلد اول محجة البیضاء پیشنهاد قضیه خارج کردن تیر را به حضرت زهرا (علیه السلام) نسبت داده است.
2. حدیقة الحقیقة، ص 140، ارشاد القلوب، ج 2، ص 217.

سلمان می گوید:

وارد بقیع شدم و صدا زدم بندار، ناگهان شخص عظیم الجثه ای را در کنارم مشاهده کردم از احوالاتش جویا شدم؟!

گفت: من یکی از یهودیهای مدینه بودم. لکن در دل محبت علی (ع) را داشتم.

بطوریکه هرروز صبح می آمدم کنار راه می ایستادم تا آقا علی (ع) از منزل بیرون آید و جمال نورانی او را زیارت کنم.

یکروز صبح که از منزل بیرون آمدم و بسر راه حضرتش ایستادم خبری نشد پرس جوئی کردم گفتند آقا علی (ع) به مسجد تشریف برده اند من از ترس مسلمانها جرأت نمی کردم وارد مسجد شوم. و تا جمال آقا را زیارت نمی کردم ممکن نبود دنبال کار روم.

لذا از آمدم محاذی در مسجد ایستادم بامید آنکه شاید چشمم بجمال نورانیش بیفتد. بمجرد آنکه محاذی در آمدم دیدم آقا علی (ع) در میان مسجد است از جای خود حرکت کرد و نگاهی بطرف من فرمود مثل اینکه میدانست من منتظر دیدن اویم.

من هم جمال دل آرای او را زیارت کردم و پی کارم رفتم تا اینکه اجلم رسید و در حال کفر از دنیا رفتم و مرا به آتش مبتلا نمودند و لکن قریب به یک میل آتش از من دور است و بمن صدمه ای وارد نمی کند بخاطر اینکه در دلم محبت علی (ع) است.

آیا عبور از آتش برگه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

ابن شهر آشوب در فضایل از طریق عامه از ابن عباس نقل کرده است که گفت

به رسول خدا "صلی الله علیه و آله" عرض کردم

آیا عبور از آتش برگه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

فرمودند بله ،

سوال کردم: آن چیست؟

فرمودند:

"دوستی و محبت علی ابن ابی طالب "علیه السلام

19–در ترک ولایت رخصتی داده نشده

حضرت_رسول_اکرم_صلی_الله_علیه_و_آله فرمودند:

جبرییل نزد من آمد و گفت ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید:

نماز را واجب کردم ولی این تکلیف را از معذور و مجنون و طفل برداشتم.

روزه را واجب کردم ولی آن را برای مسافر الزامی نکردم.

حج را واجب کردم ولی آن را از بیمار نخواستم.

زکات را واجب کردم ولی آن را از گردن نیازمند ساقط کردم.

اما دوست داشتن علی_بن_ابیطالب_علیه_السلام را واجب کردم و محبتش را بر تمام اهل آسمان و زمین الزام نمودم بدون آنکه رخصتی در آن باشد.[۱۸]

بحارالانوار، ج۴۰، ص۴۶

الفضایل، ص۱۵۴و۱۵۵

20-شجاعت و هیبت علی علیه السلام

انا وضعت فی الصغیر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون و ربیعهٔ و مضر.[19]

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک،و مظهر تام و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود.

بنا بنقل مورخین رنگ علی (ع) گندمگون،چشمان مبارکش درشت و جذاب،ابروانش پیوسته و پر پشت،دندانهایش محکم و سفید و چون مروارید بود.دست و بازو و ساعد بی نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب بسطبری بازو و محکمی عضلات مشهور بود چنانکه گوئی گوشت و پوست و استخوان آنرا کوبیده و آنگاه دست بازو و ساعد ساخته‌اند.

علی علیه السلام متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم و چون آهن صلب بنظر میآمد و بطور کلی آنحضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود.مورخین عموما معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود،پدرش ابو طالب او را با جوانان عرب بکشتی وا میداشت و آنحضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد.از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نترسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم میکردم.و این تنها زبیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او بوحشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمیکردند چه خوب گفته شاعر:

اغمد السیف متی قابله
کل من جرد سیفا و شهر [20]

هیبت علی علیه السلام بحدی بود که چون چشم مبارزی باو میافتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا میگرفت و در اثر هیبت آنحضرت نیروی هر گونه مقاومت و تهاجم از وی سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او میگشت چنانکه خود آنجناب در پاسخ این سؤال که بچه چیزی بر مبارزان

---

[19] نهج البلاغه خطبه قاصعه
[20] تمام مردان شمشیرکش هنگام برخورد با او شمشیر خود را غلاف میکردند.

غلبه کردی فرمود کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمهٔ دنبال کلام امام فرماید مقصود حضرت تمکن هیبت او در دلها است) [۲۱] **رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند،ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است.معاویه برای اینکه لشگر آرائی خود را بگوش علی علیه السلام برساند در یکی از نامه‌های خود به آنحضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است،طرماح بمعاویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است بزیادی آب!**

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبه‌ای که خود را معرفی میکرد بپاره‌ای از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود:من پسر کسی هستم که از همه قوی‌تر و شجاع‌تر و در عزم و اراده از همه استوارتر و چون شیر دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم میکرد و مانند تند بادی که در گیاه خشگیده بوزد آنها را پراکنده میساخت [۲۲]**.**

قیل له:بای شیء غلبت الاقران؟فقال علیه السلام:ما لقیت احدا الا اعاننی علی نفسه .یؤمی بذلك الی تمکن هیبته فی القلوب.

نهج البلاغهـ کلمات قصار.

قیل له:بای شیء غلبت الاقران؟فقال علیه السلام:ما لقیت احدا الا اعاننی علی نفسه .یؤمی بذلك الی تمکن هیبته فی القلوب.

نهج البلاغه ـ کلمات قصار.

21

بحار الانوار جلد 45 ص 138

22

این توصیفی که امام چهارم درباره شجاعت جد بزرگوارش نموده از نظر علاقه و رابطه خانوادگی نبوده است بلکه یک حقیقت غیر قابل انکاری است که یک امام از امام دیگر که مقام و منزلت او بهتر از همه آشنائی داشت آنرا بیان نموده است.

شیخ مفید شجاعت آنحضرت را نوعی اعجاز دانسته و مینویسد:هیچ جنگجوی کار آزموده‌ای دیده نشده است که همیشه در جنگ پیروز شود بلکه گاهی بر دشمنش غلبه کرده و گاهی نیز شکست خورده است و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان نبوده است که دشمن در اثر زخم آن جان سپرد بلکه گاهی فوت کرده و گاهی هم بهبودی یافته است و چنین امری در طول تاریخ سابقه ندارد مگر امیر المؤمنین علیه السلام که با هر هماوردی بمبارزه برخاست بر او چیره گشت و بهر رزمجوئی ضربتی زد او را بهلاکت رسانید و این هم از موجباتی است که او را از همگان ممتاز میکند و خداوند جریان عادی امور را در هر جا و زمان بوسیله او بهم زده و وجود وی یکی از نشانه‌های روشن خدای تعالی میباشد [23]

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سر چشمه می‌گرفت در هیچ‌بشری دیده نشده است،روزی در جنگ صفین بچهره خود نقاب زده و بصورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز میطلبید پس از آنکه گروهی از مبارزان شام را بخاک هلاکت افکند معاویه بعمرو عاص گفت:این شجاع قویدل کیست؟

عمرو گفت یا عبد الله ابن عباس است!و یا خود علی است معاویه گفت چگونه میتوان تشخیص داد؟

عمرو گفت:ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه باین انبوهی نمیتواند مقاومت کند تمام سپاهیان را فرمان حمله بده.که از جای بجنبند و باین جنگجو حمله کنند اگر رو گردانید ابن

ارشاد مفید جلد 1 باب 3 فصل 56.

عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است زیرا علی از تمام عرب اگر بمقابله‌اش برخیزند رو نمیگرداند چه رسد بسپاه تو.[۲۴]

معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او بحرکت در آمد اما آن مبارز چون کوه آهنین در جای خود ثابت و بر قرار بود آنگاه فهمیدند که علی علیه السلام است پیکار میکند لذا فرمان عقب نشینی دادند.

وقتی صدای علی علیه السلام در میدانهای جنگ بلند میشد دل و زهره قهرمانان آب میگردید و لرزه بر ارکان وجود آنها میافتاد.در جنگهای جمل و صفین غالب اوقات یک تنه خود را بر سپاهیان مخالف میزد و صفوف آنها را متلاشی کرده و پراکنده میساخت.

بتصدیق دوست و دشمن علی علیه السلام کرار غیر فرار و اسد الله الغالب و غالب کل غالب بود،زره آنحضرت که بمنزله لباس جنگ او بود مانند پیشبندی فقط با چند حلقه در شانه‌های او بهم وصل میشد و بکلی فاقد قسمت پشت بود علت این امر را از وی سؤال کردند فرمود:من هرگز پشت بدشمن نخواهم نمود در اینصورت احتیاجی به پشت بند زره ندارم.سعدی گوید:مردی که در مصاف زره پیش بسته بود
تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزادر یکی از جنگها فرماندهان علی علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوف ما از هم پاشیده شد ما بعدا شما را کجا پیدا کنیم خوبست قبلا نقطه الحاقی تعیین شود تا همه بآن نقطه گرد آیند.علی علیه السلام فرمود شما مرا در هر کجا رها کنید من در همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد [۲۵]

یکی از اصحاب علی علیه السلام خدمت آنحضرت عرض کرد که برای میدانهای جنگ اسبی تندرو و چالاک ابتیاع کنید که چنین اسبی صاحب خود را در مهلکه‌ها نجات میدهد علی علیه السلام فرمود من

---

[24] خود حضرت امیر علیه السلام نیز در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف نوشته میفرماید:و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها-بخدا سوگند اگر تمام عرب به پشتیبانی یکدیگر بجنگ من برخیزند من از آنها رو گردان نمیشوم -نهج البلاغه نامه 45

[25] افکار امم

هرگز از جلو دشمن فرار نخواهم کرد تا با اسب تند رو از ورطه خطر دور شوم و دشمن فراری را نیز تعقیب نخواهم نمود تا بخواهم زودتر باو برسم بنا بر این مرکب من هر چه باشد اهمیتی ندارد [۲۶]

ابن ابی الحدید گوید:علی علیه السلام شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت،در قوت ساعد و نیروی بازو نظیری نداشت و یکضربت او برای قوی‌ترین شجاعان مرگ و هلاکت را پیش می‌آورد چنانکه هیچ مبارزی از دست او جان سالم بدر نبرد و شمشیری نزد که احتیاج بدومی داشته باشد و هر رزمجوی دلاوری را که میکشت تکبیر میگفت و در لیلهٔ الهریر شماره تکبیراتش به 523 رسید و معلوم گردید که 523 نفر از ابطال نامی را در آنشب بدیار عدم فرستاده است[۲۷].در جنگ احد پس از آنکه مردان رزمی قبیله بنی عبد الدار بدست آنحضرت کشته شدند غلامی از آن قبیله که حبشی بود و صواب نام داشت در حالیکه بسیار خشمگین و دهانش کف زده بود سوگند یاد کرد که بجای کشته شدگان قبیله خود شخص محمد صلی الله علیه و آله را خواهم کشت!این غلام ضمن اینکه شجاع بود جثه بزرگی هم داشت لذا مسلمین از او ترسیدند و جرأت مبارزه با او را نداشتند،علی علیه السلام چنان ضربتی بر او زد که او را از کمردو نیم نمود بطوریکه بالا تنه‌اش بزمین افتاد و نیم پائین در حال ایستاده ماند هر دو لشگر متعجب و مبهوت شده و مسلمین میخندیدند [۲۸]!

در تمام جنگها مجاهد فی سبیل الله بود و اندوه و پریشانی مسلمین با وجود وی زائل میگشت،وقتی دست بقبضه ذو الفقار میبرد پیروزی مسلمین محرز و مسلم میشد و هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از طرف مشرکین غم و اندوهی میرسید و سپاهیان مخالف برای قتل او تصمیم میگرفتند وجود علی علیه السلام باعث بر طرف شدن غم و اندوه پیغمبر میگردید و بهمین جهت او را الکاشف الکرب عن وجه رسول الله گفتند.

---

[26] امالی صدوق مجلس 32 حدیث 4

[27] کشف الغمه ص 73

[28] منتهی الامال جلد 1 ص 44 نقل بمعنی

شجاعت و نیروی بازوی علی علیه السلام اظهر من الشمس بود و مخالفین و دشمنانش نیز او را بشجاعت میستودند،مشهور است که با دو انگشت سبابه و وسطی گردن خالد بن ولید را فشار داد بطوریکه خالد نعره زد و نزدیک بهلاکت بود.در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق افتاده بود که علی علیه السلام در مقابل دشمنان ایستادگی کرده بود و اگر آنحضرت نبود کار مسلمین یکسره میشد.

در قاموس زندگانی علی علیه السلام کلمه ترس معنی و مفهومی نداشت او نه از جنگ میترسید و نه از مرگ وحشت میکرد در سراسر زندگانی خود با مرگ و خطر هماغوش بود و بارها میفرمود :و الله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امهـبخدا سوگند پسر ابیطالب بمرگ بیشتر از طفل شیر خوار به پستان مادرش مأنوس و مشتاق است [۲۹]

در جنگ صفین بدون زره در میان دو لشگر میگشت،امام حسن علیه السلام عرض کرد این عمل در موقع جنگ بی احتیاطی است فرمود:یا بنی ان اباک لا یبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه [۳۰]. (پسر جانم پدرت باکی ندارد که رو بمرگ رود یا مرگ بسوی او آید.) عده‌ای از یاران علی علیه السلام از این دلیری و بی باکی او احتیاط میکردند که مبادا از طرف دشمن غافلگیر شود لذا نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین شما در مواقع جنگ هیچگونه احتیاط نمیکنید و از هیچ پیشامدی هراس ندارید در پاسخ آنان این رباعی را فرمود:

ای یومی من الموت افر
یوم ما قدر ام یوم قدریوم ما قدر لا اخشی الوغا
یوم قد قدر لا یغنی الحذرشاعر فارسی زبان مضمون رباعی فوق را بفارسی چنین سروده است:

نهج البلاغه کلام 5.

29

بحار الانوار جلد 41 ص 2 نقل از مناقب آل ابیطالب [30]

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست
روزی که قضا هست روزی که قضا نیست‌روزی که قضا هست کوشش ندهد سود
روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست‌هر شجاعی که در جنگ بدست آنحضرت کشته میشد موجب افتخار قبیله خود میگشت و افراد قبیله از تقابل مقتول با آن شیر بیشه شجاعت مباهات مینمودند چنانکه در غزوه خندق عمرو بن عبدود که بدست وی کشته شد خواهرش گفت اگر جز علی که حقا لیاقت آنرا دارد که قاتل برادرم باشد دیگری عمرو را کشته بود تمام عمر میگریستم لکن علی را در شجاعت در تمام جهان نظیری نیست و کشته شدن بدست او عین افتخار و اعتبار است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد روزی معاویه خفته بود پس از بیدار شدن عبد الله بن زبیر را (که هر دو از شجاعان بودند) در پایین پایش دید که بر تخت او نشسته بود،عبد الله از روی شوخی بمعاویه گفت اگر میخواستم ترا (در خواب که بودی) غفلتا میکشتم.معاویه گفت بعد از ما اظهار شجاعت کن!عبد الله گفت برای چه شجاعت مرا انکار میکنی با اینکه من در جنگ برابر علی بن ابیطالب بایستادم!معاویه گفت اگر چنین جرأت میکردی یقینا علی تو و پدرت را با دست چپ میکشت و دست راستش بیکار میماند و دنبال دیگری میگشت که بقتل رساند [۳۱].باری علی علیه السلام ضیغم الغزوات و اسد الله الغالب بود که وقتی پا بمیدان محاربه می‌گذاشت نفس‌های دلیران و شجاعان در سینه‌ها تنگ میشد و بهر فرقه حمله میکرد عفریت مرگ با صورت هولناکی بر آنگروه نمایان میگشت.رباعی زیر منسوب بآنحضرت است:

صید الملوک ارانب و ثعالب
و اذا رکبت فصیدی الابطال‌صیدی الفوارس فی اللقاء و اننی
عند الوغاء لغضنفر قتال [۳۲]

بحار الانوار جلد 41 ص 143

31

شکار پادشاهان خرگوشها و روباه‌ها است ولی هنگامیکه من سوار میشوم شکار من شجاعان عرب است.شکار من در موقع جنگ سواران و دلیران است و من هنگام جنگ شیری بسیار کشنده‌ام [32]

سفیان ثوری گوید که علی علیه السلام در میان مسلمین کوه آهنینی بود و برای کفار و منافقین حریفی نیرومند،خداوند عزت و احترام مسلمین و ذلت و خواری مشرکین را بدست او قرار داده بود.

ثمره شجاعت و مجاهدت علی علیه السلام رواج دین حنیف اسلام و پیشرفت احکام الهی و محو کفر و بت پرستی گردید.[۳۳]

وقتی که حضرت علی (ع) به میارزه عمروبن عبدود رفت و او را کشت شخصی از حضرت سئوال کرد آیا نترسیدی که مبارزه چنین شخصی رفتی فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرستیده است.[۳۴]

کسی که سنگ بزرگی را که همه سپاهیان از کندن آن عاجز بودند، از جای کَند تا آب روان را همه .بنوشند

.کسی که تمام زخم‌های دشمن را روبرو تحمّل کرده، و هرگز پُشت به دشمن نکرده است -

:کسی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود -

. [اگر مردم شرق و غرب در برابر علی علیه السلام بایستند، بر همه آنها غلبه می‌کند.» [۳۵]»

و خود فرمود

:

وَاللّهِ لَو تَظاهَرتِ الْعَرَب عَلی قِتالی لَمّا وَلَّیتُ عَنْها

. [سوگند به خدا اگر تمام اعراب رو در روی من قرار گیرند، از مقابلشان فرار نمی‌کنم.) [۳۶])

و درب بزرگ ورودی خیبر که ده‌ها نفر آن را باز و بسته می‌کردند با دست یداللّهی خود از جای کند و برروی خندقی قرار داد که سر بازان اسلام از آن عبورکنند وخود فرمود:

---

[33] http://emamali.net/Fazael/haybat.htm

[34] خوبیها و بدیها

:

[1]بحارالانوار ج 33 ص 233 - و - صحیح مسلم ج 15 ص 178 - و - صحیح بخاری ج 5 ص 245 - و - کنز العمّال ج 13 ص 121 ش 36388 [35]

[36] نهج‌البلاغه نامه 19:45 معجم‌المفهرس محمد دشتی

ما قَلَعْتُ بابَ خَیبَرَ وَ دَکْدَکْتُ حِصْنَ یهُودٍ بِقُوّةٍ جِسْمانِیةٍ بَلْ بِقُوّةٍ اءلهِیةٍ

من در بزرگ خیبر و حصار یهود را با دست مادّی از جای نکندم و درهم نکوبیدم، بلکه با قدرت الهی) موفّق گردیدم.) [[۳۷]

و باز نسبت به شجاعت و قوّت قلب خود فرمود:

اِنّی وَاللّهِ لَو لَقیتُهُمْ واحِداً وهم طِلاعُ الْاَرْضِ کُلِّها ما بالَیتُ وَ لا اِسْتَوْحَشْتُ

سوگند به خدا همانا من اگر دشمنان را در حالی ملاقات کنم که تمام روی زمین را پُرکرده باشند باکی) نداشته، وحشتی نخواهم کرد.) [[۳۸] .

قال امیر المومنین علیه السلام

و الذی نفس ابن ابی ابیطالب بیده لالف ضربه بالسیف اهون علی من میته علی الفراش.

حضرت علی علیه السلام فرمود :

قسم به کسیکه جان فرزند ابیطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من آسانتر از مرگ در بستر است.[۳۹]

21-ایمان و عبادت علی علیه السلام

لم اعبد ربا لم اره.(علی علیه السلام):خدایی که نبینم راعبادت نمی کنم(یعنی خدارا بادلم می بینم)

حقیقت عبادت تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست،بزرگترین فضیلت نفس ستایش مقام الوهیت و تقرب جستن بساحت قدس ربوبی است،عبادت اگر با شرایط خاص خود انجام شود مقام

---

[37] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج20 ص316 و 626

[38] نهج البلاغه نامه 7:62 معجم‌المفهرس ، محمد دشتی

بحار الانوار، ج97، ص40، حدیث44

بسیار بزرگ و افتخار آمیزی است چنانکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوسیله کلمه عبد تجلیل شده و قبل از عنوان رسالت عبودیت او قید گردیده است:

اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

برای سیر مراتب کمال بهترین وسیله پیشرفت،تهذیب و تزکیه نفس است که راه عملی آن با عبادت حقیقی صورت میگیرد.انجام عبادت تنها برای رفع تکلیف نیست بلکه وسیله نمو عقل،و موجب تعدیل و تنظیم قوای وجودی است که نفس را از آلودگیهای مادی باز میدارد،بهترین وجه عبادت انجام امری است که بدون ریا و سمعه بوده و صرفا برای خدا باشد و در این شرایط است که صفت تقوی ظهور میکند و بدون آن انجام عبادات مقبول نیفتد.

تقوی و ورع انحراف از جهان مادی و فانی بوده و توجه بعالم روحانیت و بقاء است و ایمانیکه بزیور تقوی آراسته شود ایمان حقیقی است و در اثر اخلاص در عبادات،شخص را بمرحله یقین میرساند.

با توجه بنکات معروضه،علی علیه السلام در ایمان و تقوی و زهد و عبادت و یقین منحصر بفرد بود در اینمورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:لو ان السموات و الارض وضعتا فی کفهٔ و وضع ایمان علی فی کفهٔ لرجح ایمان علی [۴۰]

یعنی اگر آسمانها و زمین در یک کفه ترازو و ایمان علی در کفه دیگر گذاشته شوند بطور حتم ایمان علی بر آنها فزونی میکند.

علی علیه السلام با عشق و حب قلبی خدا را عبادت میکرد زیرا عبادت او برای رفع تکلیف نبود بلکه او محب حقیقی بود و جز جمال دلربای حقیقت چیزی در نظرش جلوه‌گر نمیشد.

علی علیه السلام در تقوای دینی و عبادت چنان کوشا بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ کسانی که از تندی علی علیه السلام در نزد وی گله میکردند فرمود:علی را ملامت نکنید زیرا او شیفته خدا است [۴۱]!

---

[40] غایة المرام طبع قدیم ص 509ـفضائل الخمسه جلد 1 ص .191

[41] شیعه در اسلام نقل از مناقب خوارزمی ص 92ـتلخیص الریاض جلد 1 ص .2

علی علیه السلام هنگامیکه مناجات میکرد و مشغول نماز میشد گوشش نمی‌شنید و چشمش نمیدید و زمین و آسمان،دنیا و مافیها از خاطرش فراموش میشد و با تمام وجود توجه خود را بمبدأ حقیقت معطوف میداشت چنانکه مشهور است در یکی از جنگها پیکان تیری بپایش فرو رفته و بقدری دردناک بود که نمیتوانستند آنرا بیرون بیاورند وقتیکه بنماز ایستاد بیرون کشیدند و او متوجه نشد!

علی علیه السلام هنگام وضو گرفتن سراپا میلرزید و لرزش خفیفی وجود مبارکش را فرا میگرفت و چون در محراب عبادت میایستاد رعشه بر اندامش میافتاد و از خوف عظمت الهی اشگ چشمانش بر محاسن شریفش جاری میشد،سجده‌های او طولانی بود و سجده‌گاهش همیشه از اشگ چشم مرطوب !شاعر گوید،

هو البکاء فی المحراب لیلا
هو الضحاک اذا اشتد الضراب

یعنی او در محراب عبادت بشدت گریان و در شدت جنگ خندان بود.ابو درداء که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است گوید در شب تاریکی‌از نخلستانی عبور میکردم آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات میکرد چون نزدیک شدم دیدم علی علیه السلام است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات میکرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه مینمود و بخدا پناه برده و طلب عفو و بخشش مینمود و آنقدر گریه کرد که بی حس و حرکت افتاد!گفتم شاید خوابش برده است نزدیکش رفتم چون چوب خشگی افتاده بود او را تکان دادم حرکت نکرد گفتم حتما از دنیا رفته است شتابان بمنزلش رفتم و خبر مرگ او را بحضرت زهرا علیها السلام رسانیدم فرمود مگر او را چگونه دیدی؟من شرح ما وقع گفتم،فاطمه علیها السلام گفت او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده است [۴۲].

علی علیه السلام علاوه از نمازهای واجبی نوافل را نیز انجام میداد و هیچوقت نماز شب آنحضرت ترک نمیشد حتی در موقع جنگ نیز از آن غفلت نمی‌نمود،در لیلهٔ الهریر نزدیکی‌های صبح بافق مینگریست ابن عباس پرسید مگر از آنسو نگرانی دارای آیا گروهی از دشمنان در آنجا کمین کرده‌اند؟فرمود نه میخواهم ببینم وقت نماز رسیده است یا نه!

---

[42] امالی صدوق مجلس 18 حدیث 9 با تلخیص عبارات.

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که از کثرت عبادت و سجده‌های طولانی بکلمه سجاد و زین العابدین ملقب شده بود در برابر سؤال دیگران که چرا اینقدر مشقت و رنج بر خود روا میداری فرمود:

و من یقدر علی عبادهٔ جدی علی بن ابی طالب؟

کیست که بتواند مثل جدم علی علیه السلام عبادت کند؟

ابن ابی الحدید بنحو دیگری این مطلب را بیان کرده و مینویسد بعلی بن الحسین علیهما السلام که در مراسم عبادت بنهایت رسیده بود عرض کردند که عبادت تو نسبت بعبادت جدت بچه میزان است؟فرمود عبادت من نسبت بعبادت جدم مانند عبادت جدم نسبت بعبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله است [۴۳].

از ام سعید کنیز آنحضرت پرسیدند که علی علیه السلام در ماه رمضان بیشتر عبادت میکند یا در سایر ماه‌ها؟

کنیز گفت علی علیه السلام هر شب با خدای خود به راز و نیاز مشغول است و برای او رمضان و دیگر اوقات یکسان است.

وقتی که آنحضرت را پس از ضربت خوردن از مسجد بخانه می‌بردند نگاهی بمحل طلیعه فجر افکند و فرمود ای صبح تو شاهد باش که علی را فقط اکنون(بحکم اجبار) دراز کشیده می‌بینی!

ابن ابی الحدید گوید عبادت علی علیه السلام بیشتر از عبادت همه کس بود زیرا او اغلب روزها روزه دار بود و تمام شبها مشغول نماز حتی هنگام جنگ نیز نمازش ترک نمیشد،او عالمی بود با عمل که نوافل و ادعیه و تهجد را بمردم آموخت.

علی علیه السلام موقع نماز در برابر مبدأء وجود با دل پاک و توجه تام میایستاد و براز و نیاز مشغول میشد عبادت و پرستش او مانند اشخاص دیگر نبود زیرا هر کسی بنا بهدف خاصی که دارد خدا را عبادت میکند چنانکه خود آنحضرت فرماید:

---

[43] ناسخ التواریخ زندگانی امام باقر علیه السلام جلد 7 ص 98.

ان قوما عبدوا الله رغبهٔ فتلک عبادهٔ التجار،و ان قوما عبدوا الله رهبهٔ فتلک عبادهٔ العبید،و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلک عبادهٔ الاحرار[۴۴] .

یعنی گروهی از مردم خدا را از روی میل و رغبت(بامید نعمتهای بهشت) بندگی کردند پس این نوع عبادت عبادت تاجران است،عده ای هم از ترس(آتش دوزخ) خدا را عبادت کردند این هم عبادت بندگان است و گروهی دیگر خدا را برای سپاسگزاری عبادت کردند و این عبادت آزادگان است .

و خود آنحضرت به پیشگاه خدای تعالی عرض میکند:

الهی ما عبدتک طمعا للجنهٔ و لا خوفا من النار بل وجدتک مستحقا للعبادهٔ.

خدایا من ترا بطمع بهشت و یا از ترس جهنم عبادت نمیکنم بلکه ترا مستحقو سزاوار پرستش یافتم.

هر فردی حتی هر ذیر وحی بنا بغریزه حب ذات همیشه در صدد دفع ضرر و جلب منفعت است و تنها علی علیه السلام بود که عبادت را بدون جلب نفع(بهشت) و دفع ضرر(دوزخ) صرفا برای خداوند بجا میآورد!و اینگونه خلوص در عبادت از یقین او سرچشمه میگرفت یقینی که بالاتر از آنرا نمیتوان پیدا نمود زیرا آنجناب بمرحله نهائی یقین رسیده بود چنانکه خود فرماید:لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا!اگر پرده برداشته شود من چیزی بیقین خود نمیافزایم!

علی علیه السلام خود را مانند موجی در اقیانوس حقیقت مستغرق ساخته بود و تمام فکر و ذکر و حرکات و سکنات او همه از حقیقت خواهی وی حکایت میکرد.

علی علیه السلام در تزکیه و تهذیب نفس،و سیر مراتب کمالیه وجود یگانه و بی‌نظیر و لوح ضمیرش چون جام جهان نما بود،او به هر چه نگاه میکرد خدا را میدید چنانکه فرمود:

ما رایت شیئا الا رایت الله قبله و معه و بعده.

چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را پیش از آن و با آن و پس از آن مشاهده کردم.

---

[44] نهج البلاغه کلمات قصار

علی علیه السلام میفرمود:لم اعبد ربا لم اره.عبادت نکردم بخدائی که او را ندیدم!پرسیدند چگونه خدا را دیدی؟فرمود با چشم دل و بصیرت،نه باغ دیده ظاهری.

بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست
نه بسته است کسی شاهراه دل‌ها را

علی علیه السلام در مقابل عظمت خدا و مبدء هستی خود را ملزم بخضوع و خشوع میدید و دعاها و مناجاتهای او روشنگر این مطلب است.

دعای کمیل که بیکی از اصحاب خود(کمیل بن زیاد) تعلیم فرموده است یکی از شاهکارهای روح بلند و ایمان قوی و یقین ثابت آنحضرت است که در فقرات آن معانی عالی و بدیع در قالب الفاظی شیوا و عباراتی کاملا رسا ریخته شده است،گاهی در برابر رحمت واسعه حق سر تا پا امید گشته و زمانی قدرت و جبروت خدا چنان بیم و هراسی در دل او افکنده است که بی اختیار بحال تضرع و خشوع افتاده‌است.همچنین دعای صباح و نیایشهای دیگر وی که هر یک حاوی مراتب سوز و گداز بیم و امید،توجه و خلوص او میباشد.

وقتی ضرار بن ضمره بر معاویه وارد شد معاویه گفت علی را برایم وصف کن!ضرار پس از آنکه شمه‌ای از خصوصیات اخلاقی آنحضرت را برای معاویه بیان نمود گفت شبها بیداری او بیشتر و خوابش کم بود در اوقات شب و روز تلاوت قرآن میکرد و جانش را در راه خدا میداد و در پیشگاه کبریائی او اشک میریخت و خود را از ما مستور نمیداشت و کیسه‌های طلا از ما ذخیره نمی‌نمود،برای نزدیکانش ملاطفت و بر جفا کاران تند خوئی نمیکرد،موقعیکه شب پرده ظلمت و تاریکی میافکند و ستارگان رو بافول مینهادند او را میدیدی که در محراب عبادت دست بریش خود گرفته و چون شخص مار گزیده بخود می‌پیچید و مانند فرد اندوهگینی(از خوف خدا) گریه میکرد و میگفت ای دنیا!آیا خود را بمن جلوه داده و مرا مشتاق خود میسازی؟هیهات مرا بتو نیازی نیست و ترا سه طلاق داده‌ام که دیگر مرا بر تو رجوعی نیست!سپس میفرمود آه از کمی توشه و دوری سفر و سختی راه!معاویه گریه کرد و گفت ای ضرار بس است بخدا سوگند که علی چنین بود خدا رحمت کند ابو الحسن را! [۴۵] **.**

---

[45] . امالی صدوق مجلس 91 حدیث

عبادت علی علیه السلام منحصر بنماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی نبود بلکه تمام حرکات و سکنات او عبادت بود زیرا در حدیث آمده است که(انما الاعمال بالنیات) و چون نیت آنجناب در تمام حرکات و سکناتش ابتغاء مرضات الله بود لذا تمام اعمال و اقوال او در همه حال عبادت خدا محسوب میشود و این خود یکی از موجبات تفوق و فضیلت وی بر همگان میباشد .[۴۶]

22-علم و حکمت علی علیه السلام

ان ههنا لعلما جما (علی علیه السلام)

در مورد علم امام و پیغمبر عقاید مردم مختلف است گروهی معتقدند که علم آنان محدود بوده و در اطراف مسائل شرعیه دور میزند و جز خدا کسی از امور غیبی آگاه نمیباشد زیرا آیاتی در قرآن وجود دارد که مؤید این مطلب است من جمله خداوند فرماید:

و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو)[۴۷]

کلیدهای خزائن غیب نزد خدا است و جز او کسی بدانها آگاه نیست) و همچنین فرماید: (و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب) [۴۸] و خداوند شما را بر غیب آگاه نسازد) در برابر این گروه جمعی نیز آنها را بر همه امور اعم از تکوینی و تشریعی آگاه دانند و عده‌ای هم که مانند اهل سنت بعصمت امام قائل نمی‌باشند امام را مانند دیگر پیشوایان دانسته و گویند ممکن است او چیزی را نداند در حالیکه اشخاص

---

[46] http://emamali.net/Fazael/eman.htm

سوره انعام آیه 59

47

سوره آل عمران آیه .179

48

دیگر از آن آگاه باشند همچنانکه عمر در پاسخ زنی که او را مجاب کرده بود گفت. (کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال) [۴۹] همه شما از عمر دانشمندترید حتی زنهای پشت پرده) .

بحث در این موضوع از نظر فلسفی مربوط است بشناسائی ذهن و دانستن ارزش معرفت آدمی و اینکه علم از چه مقوله‌ای میباشد و خلاصه آنکه علم انکشاف‌واقع است و بدو قسم ذاتی و کسبی تقسیم میشود [۵۰].علم ذاتی مختص خداوند تعالی است و ما را بتصور حقیقت و کیفیت آن هیچگونه راهی نیست،و علم کسبی مربوط بافراد بشر است که هر کسی میتواند در اثر تعلم و فرا گرفتن از دیگری دانشی تحصیل نماید.و شق سیم علم لدنی و الهامی است که مخصوص انبیاء و اوصیاء آنها میباشد و این قسم علم مانند علم افراد بشر کسبی و تحصیلی نیست و باز مانند علم خدا ذاتی هم نیست بلکه علمی است عرضی که از جانب خدا بدون کسب و تحصیل به پیغمبران و اوصیاء آنها افاضه میشود و آنان با اذن و اراده خدا میتوانند از حوادث گذشته و آینده خبر دهند و در برابر هر نوع پرسش دیگران پاسخ مقتضی گویند چنانکه خداوند درباره حضرت خضر فرماید : (و علمناه من لدنا علما) [51] و ما او را از جانب خود علم لدنی و غیبی تعلیم دادیم) و همچنین حضرت عیسی علیه السلام که از جانب خدا علم لدنی داشت بقوم خود گوید:

(و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم) [۵۲].

(شما را خبر میدهم بدانچه میخورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره میکنید.)

---

[49] شبهای پیشاور ص 852 نقل از تفاسیر و کتب عامه

علم را بحضوری و حصولی نیز تقسم کرده‌اند ولی آنچه بمقصود ما نزدیک است همان تقسیم علم بذاتی و کسبی است.

50

سوره کهف آیه .65

51

سوره آل عمران آیه .49

52

بنابر این آیاتی که در قرآن علم غیب را از غیر خدا نفی میکند منظور علم ذاتی است که مختص ذات احدیت است و در جائیکه آنرا برای دیگران اثبات میکند علم لدنی است که بوسیله وحی و الهام [۵۳] از جانب پروردگار بدانها افاضه میشود و آنان نیز با اراده خدا از امور غیبی آگاه میگردند چنانکه فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول [۵۴] ... (خداوند دانای غیب است و ظاهر نسازد بر غیب خود احدی را مگر کسی را که برای پیغمبری پسندیده باشد.)

با توجه بمفاد آیات گذشته،رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سر حلقه سلسله عالم امکان و بساحت قرب حق از همه نزدیکتر است مسلما علم بیشتری از جانب خداوند باو افاضه شده و برابر نص صریح قرآن کریم که فرماید (علمه شدید القوی [۵۵] آنحضرت برمز وجود و اسرار کائنات بیش از هر کسی آگاه بوده است و علم علی علیه السلام هم که مورد بحث ما است مقتبس از علوم و حکم آنجناب است زیرا علی علیه السلام دروازه شهرستان علم پیغمبر بود،و برابر نقل مورخین و اهل سیر از عامه و خاصه نبی اکرم فرموده است:

انا مدینهٔ العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب [۵۶]

همچنین نقل کرده‌اند که فرمود:

---

[53] کیفیت وحی و الهام از نظر فلاسفه و دانشمندان بجهات مختلفه تعبیر شده است برای توضیح مطلب بکتاب(ماهیت و منشاء دین) تألیف نگارنده مراجعه شود.

[54] سوره جن آیه 26.

[55] سوره نجم آیه 5.

[56] مناقب ابن مغازلی ص 80ـکفایهٔ الطالب باب 58 ص 221ـفصول المهمه ابن صباغ ص 18

انا دار الحکمهٔ و علی بابها [۵۷].

خود حضرت امیر علیه السلام فرمود:

لقد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب کل باب یفتح الف باب [۵۸].

یعنی رسول خدا مرا هزار باب از علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر باز میکند.

شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودهٔ مینویسد که علی علیه السلام فرمود.

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء و المرسلین [۵۹].

(درباره اسرار غیب‌ها از من بپرسید که من وارث علوم انبیاء و مرسلین هستم) و باز نوشته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علم و حکمت بده جزء تقسیم شده نه جزء آن بعلی اعطاء گردیده و یک جزء به بقیه مردم و علی در آن یک جزء هم اعلم مردم است [۶۰].

و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:علی بن ابی طالب اعلم امتی،و اقضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی [۶۱] یعنی علی بن ابیطالب دانشمندترین امت من است و در مورد آنچه پس از من اختلاف کنند داناترین آنها در داوری کردن است.

ابن ابی الحدید که از دانشمندان بزرگ اهل سنت بوده و نهج البلاغه را شرح کرده است گوید که کلیه علوم اسلامی از علی علیه السلام تراوش نموده است و آنحضرت معارف اسلام را در سخنرانیهای خود با بلیغ‌ترین وجهی ایراد نموده است.

ذخائر العقبی ص 77ـکشف الغمه ص 33

57

خصال صدوق جلد 2 ص 176 [58]
ینابیع المودهٔ باب 14 ص 69 [59]
ینابیع المودهٔ باب 14 ص 70ـکشف الغمه ص 33 [60]
ارشاد مفید جلد 1 باب 2 فصل 1 حدیث 1 [61]

علی علیه السلام صریحا فرمود:سلونی قبل ان تفقدونی.بپرسید از من پیش از آنکه از میان شما بروم!و از این جمله کوتاه میزان علم آنجناب روشن میشود زیرا موضوع علم را قید نکرده و دائره سؤالات را محدود ننموده است بلکه مردم را در سؤال از هر نوع مشکلات علمی آزاد گذشته است و این سخن دلیل احاطه آنحضرت برموز آفرینش و اسرار خلقت است و چنین ادعائی بغیر از وی از کسی دیده و شنیده نشده است چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید همه مردم اجماع کردند بر اینکه احدی از صحابه و علماء نگفته سلونی قبل ان تفقدونی مگر علی بن ابیطالب [۶۲].

علماء و مورخین (از عامه و خاصه) نوشته‌اند که علی علیه السلام فرمود سلونی قبل ان تفقدونی-از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند اگر بر مسند فتوی بنشینم در میان اهل تورات باحکام تورات فتوی دهم در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور به زبور و در میان اهل قرآن بقرآن بطوریکه اگرخداوند آن کتابها را بسخن در آورد گویند علی راست گفت و شما را بآنچه در ما نازل شده فتوی داد و باز فرمود بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید سوگند بآنکه دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید اگر از یک یک آیه‌های قرآن از من بپرسید شما را از زمان نزول آن و همچنین در مورد شأن نزولش و از ناسخ و منسوخ و از خاص و عام و محکم و متشابهش و اینکه در مکه یا در مدینه نازل شده است خبر میدهم [۶۳].

علی علیه السلام با آنهمه علم و دانش در میان اشخاص جاهل و نادان افتاده بود و مردم جز تنی چند از خواص اصحابش از علم او بهره‌مند نمیشدند و مصداق سخن سعدی را داشت که گوید:

عالم اندر میانه جهال
مثلی گفته‌اند صدیقان
شاهدی در میان کوران است
مصحفی در سرای زندیقان

---

[62] کفایۀ الخصام ص 673 شرح نهج البلاغه جلد 2 ص 277

[63] ینابیع المودۀ ص 74-ارشاد مفید جلد 1 باب 2 فصل 1 حدیث 4-امالی صدوق مجلس 55 حدیث 1-مناقب خوارزمی

علی علیه السلام همیشه آرزومند بود که صاحب کمالی پیدا کند تا از مشکلات علوم و اسرار آفرینش با او بازگو کند و اشاره بسینه خود کرده و میفرمود:ان ههنا لعلما جمـدر سینه من دریای خروشان علم در تموج است ولی افسوس که کسی استعداد فهم آنرا ندارد.

قوانین کلی طبیعی و اصول مسلمه‌ای که مورد تحقیق دانشمندان اروپا قرار گرفته است در سخنان و خطبه‌های علی علیه السلام کاملا هویدا است و خطبه‌های آنحضرت مشحون از حقائق فلسفی و معارف اسلامی است که دانشمندان و فلاسفه بزرگ مانند صدر المتألهین و غیره استفاده‌های شایانی از آنها نموده‌اند.

خلفای ثلاثه که مدت 25 سال مسند خلافت را اشغال کرده بودند چنانکه سابقا اشاره شد در رفع مشکلات علمی و قضائی از آنجناب استمداد میکردند.

در زمان خلافت آنحضرت دو فیلسوف یونانی و یهودی بخدمت وی مشرف شدند و پس از اندکی گفتگو از خدمتش مرخص گردیدند،فیلسوف یونانی گفت:فلسفه را از سقراط و ارسطو بهتر میداند،حکیم یهودی گفت:بتمام جهات فلسفه‌احاطه دارد [۶۴].

شریفترین علوم علم مبدأ و معاد است که در کلام علی علیه السلام به بهترین وجهی بیان شده است بطوریکه اسرار و رموز آنرا کسی جز آنحضرت نتوانسته است شرح و توضیح دهد.

حدیث نفس و حدیث حقیقت که در برابر سؤال کمیل بن زیاد بیان فرموده مورد تفسیر علمای حکمت و عرفان قرار گرفته و در شرح آنها کتابها نوشته‌اند.هنوز برای عالم بشریت زود است که بتوانند سخنان آن بزرگوار را چنانکه باید و شاید ادراک کنند.علی علیه السلام در حدود یازده هزار کلمات قصار (غرر و درر آمدی و متفرقات جوامع حدیث) در فنون مختلفه عقلی و دینی و اجتماعی و اخلاقی بیان فرموده و اول کسی است که در اسلام درباره فلسفه الهی غور کرده و بسبک استدلال آزاد و برهان

نقل از کتاب افکار امـبـاید دانست که ارسطو و امثال او را نمیتوان با علی علیه السلام قابل قیاس دانست زیرا بطوریکه گفته شد علم امام لدنی و الهامی است ولی علم دانشمندان تحصیلی و اکتسابی است و گفته آن فیلسوف هم از این نظر بوده که او دانشمندتر از سقراط و ارسطو کسی را سراغ نداشت.

منطقی سخن گفته است و مسائلی را که تا آنروز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده است و گروهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت نموده که در میان آنان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود داشتند که در میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند [۶۵].

علی علیه السلام در ادبیات عرب کمال تبحر و مهارت را داشت و قواعد علوم عربیه را او دستور تنظیم داد و علم نحو را بوجود آورد،در مسائل غامضه و مشکله جواب فوری میداد و معانی بزرگ و عالیه حکمت را در قالب کلمات کوتاه بیان مینمود،هر گونه سؤالی را درباره علوم مختلفه اعم از ریاضی و طبیعی و دیگر علوم بدون تأمل و اندیشه پاسخ میگفت و هرگز راه خطاء نمی‌پیمود.کسی از حضرتش کوچکترین مضرب مشترک اعداد را از یک تا ده سؤال کرد فورا فرمود:اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک.

یعنی شماره روزهای هفته (7) را در روزهای سال (360) ضرب کن که عدد منظور (2520) بدست خواهد آمد که از یک تا ده بدون کسر به آنها قابل تقسیم است.

سرعت ادراک و انتقال،و تیز هوشی آنجناب بقدری بود که همه را متحیر و متعجب میساخت چنانکه عمر گفت:یا علی تعجب من از اینکه تو بر تمام مسائل علمی و قضائی و فقهی احاطه داری نیست بلکه تعجب من از اینست که تو هرگونه سؤال مشکلی را در هر موردی که باشد بلافاصله و فوری و بدون اندیشه و تأمل جواب میدهی!حضرت فرمود ای عمر این دست من چند انگشت دارد؟عرض کرد پنج انگشت.فرمود پس چرا تو در پاسخ این سؤال اندیشه نکردی؟عرض کرد این واضح و معلوم است احتیاجی باندیشه ندارد،علی علیه السلام فرمود کلیه مسائل در نظر من مانند پنج انگشت دست در نظر تست!

شیعه در اسلام ص 20

علی علیه السلام در اسرار هستی و نظام طبیعت حکیمانه نظر میکرد و سخنانی در توحید و الهیات و کیفیت عالم نامرئی بیادگار گذاشته است که در نهج البلاغه و سایر آثار او مندرج است.[۶۶]

23–سخاوت و ایثار علی علیه السلام

اذا جادت الدنیا علیک فجد بها علی الناس طرا انها تتقلب فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت و لا البخل یبقیها اذا هی تذهب (علی علیه السلام)

سخاوت از طبع کریم خیزد و محبت و جاذبه را میان افراد اجتماع برقرار میسازد،شخص سخی هر عیبی داشته باشد در انظار عموم مورد محبت است.

علی علیه السلام در سخاوت مشهور و کعبه آمال مستمندان و بیچارگان بود هر کسی را فقر و نیازی میرسید دست حاجت پیش علی علیه السلام می‌برد و آنحضرت با نجابت و اصالتی که در فطرت او بود حاضر نمیشد آبروی سائل ریخته شود.

حارث حمدانی دست نیاز پیش علی علیه السلام برد،حضرت فرمود آیا مرا شایسته پرسش دانسته‌ای؟

عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین،علی علیه السلام فورا چراغ را خاموش کرد و گفت این عمل برای آن کردم که ترا در اظهار مطلب خفت و شکستی نباشد.

روزی مستمندی بعلی علیه السلام وارد شد و وجهی تقاضا کرد،علی علیه السلام بعامل خود فرمود او را هزار دینار بدهد عامل پرسید از طلا باشد یا نقره؟فرمود برای من فرقی ندارد هر کدام که بدرد حاجتمند بیشتر میخورد از آن بده.

معاویه که دشمن سرسخت آنحضرت بود روزی از یکی پرسید:از کجا میآئی؟

آن شخص از راه تملق گفت از پیش علی که بخیل‌ترین مردم است!معاویه گفت وای بر تو از علی سخی‌تر کسی بدنیا نیامده است اگر او را انباری از کاه و انباری از طلا باشد طلا را زودتر از کاه میبخشد.

---

[66] http://emamali.net/Fazael/elm.htm

یکی از مباشران علی علیه السلام عوائد ملک او را پیش وی آورده بود آنحضرت فورا در آمد خود را بفقراء تقسیم نمود عصر آنروز همان شخص علی علیه السلام را دید که شمشیرش را میفروشد تا برای خانواده خود نانی تهیه کند.

علی علیه السلام هیچگاه سائل را رد نمیکرد و میفرمود:اگر من احساس کنم که کسی از من چیزی خواهد خواست پیش از اظهار او در اجابت دعوتش پیشدستی میکنم زیرا حقیقت جود نا خواسته بخشیدن است.

علی علیه السلام میفرمود حاجتمندان حاجت خود را روی کاغذ بنویسند تا خواری و انکسار سؤال در چهره آنها نمایان نشود.علی علیه السلام چهار درهم پول داشت یکی را در موقع شب انفاق نمود و یکی را در روز و یکدرهم آشکارا و یکدرهم در نهان آنگاه این آیه نازل شد که مفسرین شأن نزول آنرا در مورد انفاق آنحضرت نوشته‌اند:

الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیۀ فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۶۷].

کسانیکه اموال خود را در شب و روز،نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنها نزد پروردگارشان پاداشی است و ترس و اندوهی بر آنها نباشد [۶۸].

پس از قتل عثمان که علی علیه السلام بمسند خلافت نشست عربی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد من بسه نوع بیماری گرفتارم،بیماری نفس،بیماری جهل،بیماری فقر!علی علیه السلام فرمود مرض را باید بطبیب رجوع کرد و جهل را بعالم و فقر را بغنی.

آن مرد گفت شما هم طبیب هستید و هم عالم و هم غنی!

حضرت دستور داد از بیت المال سه هزار درهم باو عطاء کردند و فرمود هزار درهم برای معالجه بیماری و هزار درهم برای رفع پریشانی و هزار درهم‌برای معالجه نادانی [۶۹].

---

[67] سورة بقره آیه 274
[68] کشف الغمه ص 93ـینابیع المودة ص 92ـمناقب ابن مغازلی ص 280

علماء و مفسرین عامه و خاصه نقل کرده‌اند علی علیه السلام در مسجد نماز میخواند و در رکوع بود که سائلی در حالیکه سؤال میکرد از کنار او گذشت و آنحضرت انگشتر خود را که در دست داشت با اشاره باو بخشید،سائل وقتی از او دور شد با رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورد نمود حضرت پرسید چه کسی این انگشتر را بتو داد؟سائل اشاره بعلی علیه السلام نمود و گفت این شخص که در رکوع است آنگاه آیه:انما ولیکم الله و رسوله...که آیه ولایت بوده و ضمنا اشاره بخاتم بخشی آنحضرت است نازل شد [۷۰]. (در بخش پنجم در ترجمه و تفسیر آیه مزبور بحث خواهد شد)

علی علیه السلام تنها به بخشش مال اکتفاء نمیکرد بلکه جان خود را نیز در راه حق ایثار نمود،در شب هجرت بخاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله از جان خود دست شست و باستقبال مرگ رفت،معنی پر مغز ایثار همین است که جز علی علیه السلام کسی بدان پایه نرسیده است.

ایثار مقدم داشتن دیگران است بر نفس خود و کسی تا تسلط کامل بر نفس نداشته باشد نمیتواند مال و جان خود را بدیگری بدهد،این صفت از سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی است که در هر کسی پیدا نمیشود،علی علیه السلام با زحمت و مشقت زیاد نانی تهیه کرده و برای فرزندان خود می‌برد در راه سائلی رسید و اظهار نیازمندی کرد حضرت نان را باو داد و با دست خالی بخانه رفت،روزی با غلام خود قنبر ببازار رفت و دو پیراهن نو و کهنه خرید کهنه را خود پوشید و نو را بقنبر داد.

محدثین و مورخین،همچنین مفسرین ذیل تفسیر آیات سوره دهر (هل اتی) هر یک با مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات در مورد ایثار علی علیه السلام بطورخلاصه چنین نوشته‌اند که حسنین علیهما السلام مریض شدند پدر و مادر آنها و حتی خود حسنین نذر کردند که پس از بهبودی سه روز بشکرانه آن روزه بگیرند فضه خادمه منزل نیز از آنها پیروی نمود.

چون خداوند لباس عافیت بآنها پوشانید بنذر خود وفا کرده و مشغول روزه گرفتن شدند،علی علیه السلام سه صاع جو از شمعون یهودی که همسایه‌شان بود قرض کرد و بمنزل آورد حضرت زهرا علیها السلام روز اول یکصاع از آنرا آرد نموده و (بتعداد افراد خانواده) پنج گرده نان پخت،شب اول موقع افطار سائلی پشت در صدا زد ای خانواده پیغمبر من مسکین و گرسنه‌ام از آنچه میخورید مرا اطعام

---

[69] جامع الاخبار ص 162

[70] مناقب ابن مغازلی ص 313ـکفایة الطالب ص 250 و کتب دیگر.

کنید که خدا شما را از طعامهای بهشتی بخوراند،خاندان پیغمبر هر پنج قرص را بمسکین داده و خود با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام ثلث دیگر جو را آرد کرد و پنج گرده نان پخت شامگاه موقع افطار یتیمی پشت در خانه حرفهای مسکین شب پیشین را تکرار کرد باز هر پنج نفر قرصهای نان را باو داده و خود با آب افطار کردند.روز سیم فاطمه علیها السلام بقیه جو را بصورت نان در آورد و موقع افطاری اسیری پشت در آمد و سخنان سائلین دو شب گذشته را بزبان آورد باز خاندان پیغمبر نانها را باو دادند و خودشان فقط آب چشیدند روز چهارم حسنین علیهما السلام چون جوجه میلرزیدند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دید فرمود پناه می‌برم بخدا که شما سه روز است در چنین حالید جبرئیل فورا نازل شد و 18 آیه از سوره هل اتی را (از آیه 5 تا آیه 22) در شأن آنها و توضیح مقامات عالیه‌شان در بهشت برین برسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت کرد که یکی از آیات مزبور اشاره بانفاق و اطعام سه روزه آنها است آنجا که خداوند تعالی فرماید:

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا [۷۱].

و در آخر آیات نازله هم از عمل بیریا و خالصانه آنها قدردانی‌کرده و فرماید:ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا.یعنی البته این (مقامات و نعمتهای بهشتی که در آیه‌های پیش آنها را توضیح داده) پاداش عمل شما است و سعی شما مورد رضایت و قدردانی است [۷۲].[۷۳]

24-عدالت و حقیقت خواهی علی علیه السلام

فان فی العدل سعهٔ و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (نهج البلاغهـاز کلام 15)

سوره دهر آیه 8.

71

شواهد التنزیل جلد 2 ص 300ـامالی صدوق مجلس 44 حدیث 11ـکشف الغمه ص 88 و کتب دیگر .

72

[73] http://emamali.net/Fazael/sekhavat.htm

علی علیه السلام مرد حق و عدالت بود و در این امر بقدری شدت عمل بخرج میداد که فرزند دلبند خود را با سیاه حبشی یکسان میدید،آنحضرت از عمال خود باز جوئی میکرد و ستمگران را مجازات مینمود تا حق مظلومین را مسترد دارد بدینجهت فرمود:بینوایان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من ضعیفند.حکومت علی علیه السلام بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و مواسات استوار بود و در مسند قضا جز بحق حکم نمیداد و هیچ امری و لو هر قدر خطیر و عظیم بود نمیتوانست رأی و اندیشه او را از مسیر حقیقت منحرف سازد.علی علیه السلام خود را در برابر خدا نسبت برعایت حقوق بندگان مسئول میدانست و هدف او برقراری عدالت اجتماعی بمعنی واقعی و حقیقتی آن بود و محال بود کوچکترین تبعیضی را حتی در باره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید چنانکه برادرش عقیل هر قدر اصرار نمود نتوانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از آنحضرت دریابد و ماجرای قضیه آن در کلام خود آنجناب آمده است که فرماید:و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من القی الله و رسوله یوم القیامهٔ ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام.. .

بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن خارهابکشند در نزد من بسی خوشتر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات نمایم در حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم و چگونه بخاطر نفسی که با تندی و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم؟

و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا...

بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با مویهای ژولیده و کثیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تأکید میکرد و تقاضایش را تکرار مینمود و من هم بسخنانش گوش میدادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام!

فاحمیت له حدیدهٔ ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها!...

پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد!از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی که انسانی آنرا برای بازیچه و شوخی گداخته است ناله میکنی ولی مرا بسوی آتشی که خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است میکشانی؟آیا تو از این درد کوچک مینالی و من از آتش جهنم ننالم؟

و شگفت‌تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد (و آن هدیه) حلوائی بود که از آن اکراه داشتم گوئی بآب دهن مار و یا باقی آن خمیر شده بود بدو گفتم آیا این هدیه است یا زکوۀ و صدقه است؟و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است گفت نه صدقه است و نه زکوۀ بلکه هدیه است!

پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که مرافریب دهی؟آیا بخبط دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان میگوئی (که برای فریفتن علی آمده‌ای) ؟

و الله لو اعطیت الاقالیم السبعۀ بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملۀ اسلبها جلب شعیرۀ ما فعلته...

بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است بمن بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نا فرمانی کنم هرگز نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست‌تر از برگی است که ملخی آنرا در دهان خود میجود،علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چکار است؟ما لعلی و لنعیم یفنی و لذۀ لا تبقی [۷۴].عبد الله بن ابی رافع در زمان خلافت آنحضرت خازن بیت المال بود یکی از دختران علی علیه السلام گردن بندی موقۀ برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان بعاریه از عبد الله گرفته بود،پس از خاتمه مهمانی که مهمانان بمنزل خود رفتند علی علیه السلام دختر خود را دید که گردن بند مروارید بیت المال در گردن اوست فی الفور بانگ زد این گردن بند را از کجا بدست آورده‌ای؟دخترک با ترس و لرز فراوان عرض کرد از ابن ابی رافع برای چند ساعت بعاریه گرفته‌ام عبد الله گوید امیر المؤمنین علیه السلام مرا خواست و فرمود ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت میکنی؟عرض کردم پناه بر خدا اگر من بمسلمین خیانت کنم!

---

[۷۴] نهج البلاغه کلام 215.

فرمود چگونه گردن بندی را که در بیت المال بود بدون اجازه من و رضایت مسلمین بدختر من عاریه داده‌ای؟

عرض کردم یا امیر المؤمنین او دختر شما است و آنرا از من بامانت خواسته که پس بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آنرا محل خود باز گردانم،فرمود همین امروز آنرا بمحلش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی که گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را بعاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیه بود که دستش را می‌بریدم،دخترش وقتی این سخن را شنید عرض‌کرد یا امیر المؤمنین من دختر توام چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر است؟حضرت فرمود ای دختر علی بن ابیطالب هوای نفست ترا از راه حق بدر نبرد آیا تمام زنهای مهاجرین در عید چنین گردن بندی داشتند؟آنگاه گردن بند را از او گرفت و بمحلش باز گردانید [۷۵].طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام با اینکه ثروتمند بودند چشمداشتی از آنحضرت داشتند.علی علیه السلام فرمود دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران میدانید چیست؟

عرض کردند در زمان خلافت عمر مقرری ما بیشتر بود حضرت فرمود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرری شما چگونه بود؟

عرض کردند مانند سایر مردم علی علیه السلام فرمود اکنون هم مقرری شما مانند سایر مردم است آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کنم یا از روش عمر؟

چون جوابی نداشتند گفتند ما خدماتی کرده‌ایم و سوابقی داریم!علی علیه السلام فرمود خدمات و سوابق من بنا بتصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلا خلیفه هم هستم هیچگونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم،بالاخره آنها مجاب شده و نا امید برگشتند.

علی علیه السلام عدالت را در همه جا مستقر میکرد و از ظلم و ستم بیزاری میجست،او پیرو حق بود و هر چه حقیقت اقتضاء میکرد انجام میداد دستورات وی که بصورت فرامین بفرمانداران شهرستانها نوشته شده است حاوی تمام نکات حقوقی و اخلاقی بوده و حقوقدانان جهان از آنها استفاده‌های شایانی برده و در مورد حقیقتخواهی آنحضرت قضاوت نموده‌اند.جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ

---

[75] بحار الانوار جلد 40 ص .377

تمدن اسلام) چنین مینویسد:ما که علی بن ابیطالب و معاویهٔ بن ابی سفیان را ندیده‌ایم چگونه میتوانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و بمیزان ارزش وجود آنها پی ببریم؟

ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی میتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم.معاویه در نامه‌هائی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که آنها بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابیطالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند،نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند،امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بزیر دستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا است [۷۶].

هیچیک از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات.اجتماع را با حکام دولتی مانند آنحضرت بیان ننموده‌اند،علی علیه السلام جز راستی و درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حیله و نیرنگ بر کنار بود.موقعیکه بخلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود عده‌ای از یارانش عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر مقرون بصلاح نیست زیرا او مردی فتنه جو است و بآسانی دست از امارت شام بر نمیدارد،علی علیه السلام فرمود من برای یکساعت هم نمیتوانم اشخاص فاسد و بیدین را بر جماعت مسلمین حکمروا بینم .

گروهی کوته نظر را عقیده بر اینست که علی علیه السلام بسیاست آشنائی نداشت زیرا اگر معاویه را فورا عزل نمیکرد بعدا میتوانست او را معزول کند و یا در شورای 6 نفری عمر اگر موقهٔ سخن عبد الرحمن بن عوف را میپذیرفت خلافت بعثمان نمیرسید و اگر عمرو عاص را در جنگ صفین رها نمیساخت بمعاویه غالب میشد و جریان حکمیت پیش نمیآید و و...سخنان و اعتراضات این گروه از مردم در بادی امر صحیح بنظر میرسد ولی باید دانست که علی علیه السلام مردم کریم و نجیب و بزرگوار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی‌توانست معاویه و امثال او را بر مسلمین والی نماید زیرا

نهج البلاغه چیست ص .3

حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت دیگران فرق داشت،حکومت الهیه با توجه بمبانی عالیه اخلاقی و فضائل نفسانی مانند عدل و انصاف و تقوی‌و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح فردی و اجتماعی مسلمین را در نظر میگیرد و آنچه بر خلاف حق و عدالت است در چنین روشی دیده نمیشود،علی علیه السلام مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین است و اعمالی که انجام میدهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.

سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حیله‌گر و نیرنگ باز و فریبکار است برای علی علیه السلام انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمیتوانست مانند دیگران زرنگی بخرج دهد چنانکه خود آنحضرت فرماید:و الله ما معاویهٔ بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر.بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و با هوش‌تر نیست و لکن او مکر میکند و مرتکب فجور میگردد.و باز فرمود:لو لا التقی لکنت ادهی العرب.یعنی اگر تقوی نبود (بفرض محال من تقوی نداشتم) از تمام عرب زرنگتر بودم.ولی تجلی حق سراپای علی را فرا گرفته بود او حق میگفت و حق میدید و حق میجست و از حق دفاع میکرد.

درباره عدالت علی علیه السلام نوشته‌اند که سوده دختر عماره همدانی پس از شهادت آنحضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسر بن ارطاهٔ) که ظلم و ستم روا میداشت بنزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفین مردم را بطرفداری علی علیه السلام علیه معاویه تحریک میکرد سرزنش نمود و سپس گفت حاجت تو چیست که اینجا آمده‌ای؟

سوده گفت بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد خداوند نسبت باعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم بخاطر تو با او کاری نکردیم اکنون اگر بشکایت ما برسی از تو متشکر میشویم و الا ترا نا سپاسی کنیم معاویه گفت ای سوده مرا تهدید میکنی؟سوده لختی سر بزیر انداخت و آنگاه گفت:

صلی الاله علی روح تضمنها
قبر فاصبح فیها العدل مدفونا

یعنی خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در بر گرفت و عدالت نیز با او در آن قبر مدفون گردید.معاویه گفت مقصودت کیست؟

سوده گفت بخدا سوگند او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در زمان‌خلافتش مردی را برای اخذ صدقات بنزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت رفتار نمود من برای شکایت پیش آنحضرت رفتم وقتی خدمتش رسیدم که آنجناب برای نماز در مصلی ایستاده و میخواست تکبیر بگوید چون مرا دید با کمال شفقت و مهربانی پرسید آیا حاجتی داری؟من جور و جفای عامل او را بیان کردم چون سخنان مرا شنید سخت بگریست و رو بآسمان کرد و گفت ای خداوند قاهر و قادر تو میدانی که من این عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده‌ام و فورا پاره پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن توبیخ آن عامل بوسیله آیات مبارکات قرآن بدو نوشت که بمحض رؤیت این نامه،دیگر در عمل صدقات داخل مشو و هر چه تا حال دریافت کرده‌ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد،و آن نامه را بمن داد و در نتیجه دست حاکم ستمگر از تعدی و تجاوز بمال دیگران کوتاه گردید.

معاویه چون این سخن شنید بکاتب خود دستور داد که نامه‌ای به بسر بن ارطاۀ بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید [۷۷].

باری علی علیه السلام در تمام نامه‌هائی که بحکام و فرمانداران خود مینوشت همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان میداد و عدل و داد و تقوی و درستی را توصیه میفرمود،اگر دوران حکومت آنحضرت بطول میانجامید و هرج و مرج و جنگهای داخلی وجود نداشت بلا شک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر میشد و سعادت دین و دنیا نصیب آنان میگشت زیرا روش علی علیه السلام در حکومت،مصداق خارجی عدالت بود که از تقوی و حقیقتخواهی او سرچشمه میگرفت و برای روشن شدن مطلب بفرازهائی از عهد نامه آنجناب که بمالک اشتر نخعی والی مصر مرقوم فرموده ذیلا اشاره میشود:ای مالک ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده‌اند و مردم در کارهای تو بهمانگونه مینگرند که تو در کارهای حکمرانان قبیل مینگری و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم جاری میکند میتوان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره‌ها در نزد تو ذخیره عمل نیک باشد. (ای مالک) مهار هوی و هوست را بدست گیر و بنفس خود از آنچه برایت مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند و یا نا خوشایند آن باشد عدل و انصاف است،قلبا با مردم مهربان باش و با آنها با دوستی و ملاطفت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده باشی که خوردن

---

[77] کشف الغمه ص 50.

آنها را غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر همکیش تو نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند [۷۸]که از آنها لغزشها و خطایائی سر میزند و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نا فرمانی میشوند بنا بر این آنها را مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنهائی و آنکه ترا بدانها فرمانروا کرده ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی بکارهای آنها خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.

(ای مالک) مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی،و هرگز از عفو و گذشتی که درباره دیگران کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی هم که دیگران را نموده‌ای شادمان مشو و به تند خوئی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود وسعتی یابی شتاب مکن و نباید بگوئی که بمن امارت داده‌اند و من دستور میدهم باید اجراء نمایند زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن بحوادث و تغییر نعمت‌ها است.

(ای مالک) زمانیکه این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او نسبت بخودت‌بدانچه از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشیدن کبر و سر کشی ترا از تندی باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نا پیدا گشته بسوی تو باز میگردد،و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشتن را در جبروت و قدرت همانند او قرار دهی سخت بر حذر باش زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.

(ای مالک) خدا را انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسی که از زیر دستانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی ستمکار باشی،و کسی که به بندگان خدا ستم کند

با اینکه در عصر حاضر سخن از رعایت حقوق بشر است هنوز میان ملل مترقی دعوای نژاد پرستی و سیاه و سفید وجود دارد ولی علی علیه السلام در 14 قرن پیش چنین امتیازاتی را موهوم شمرده و میفرماید مردم از هر کیش و طبقه‌ای که باشند در برابر عدالت اجتماعی برابرند گفتن چنین سخنی در چنان زمانی که کسی از حقوق طبیعی انسانی اطلاعی نداشت خود نوعی معجزه است.مؤلف.

خداوند بعوض بندگان با او دشمن میشود و خداوند هم با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آنکس با خدا در حال جنگ است تا موقعیکه دست از ستمکاری بکشد و بتوبه گراید،و هیچ چیز مانند پایداری بر ستم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن او مؤثر نیست زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را میشنود و در کمین ستمکاران است.

(ای مالک) باید که دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت نزد تو آنکسی باشد که بیش از همه در صدد عیبجوئی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط ضعفی میباشد که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسته‌تر است پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکار سازی چونکه تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم میکند،بنا بر این تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان تا خداوند نیز از تو آنچه را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد بپوشاند.

(ای مالک) گره هر گونه کینه‌ای را که ممکن است مردم از تو در دل داشته باشند با حسن سلوک و رفتار خوش از دل مردم بگشای و رشته هر نوع انتقام و دشمنی را در باره دیگران از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست نباشد نادان نشان ده و در گواهی نمودن گفته‌های سخن چین عجله مکن زیرا که سخن چین هر چند خود را به نصیحت گویان مانند کند خیانتکار است،و در جلسه مشورت خود شخص بخیل را راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهیدستی میترساند وهمچنین شخص ترسو را داخل مکن که ترا از انجام کارهای بزرگ نا توانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلفی هستند که بد گمانی بخداوند آنها را گرد آورد .

(ای مالک) تا میتوانی بپارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکنند و بعلت کار نا صوابی که نکرده‌ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح،انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سر کشی پدید آورد.و نباید که نیکو کار و بدکار در نزد تو بیک درجه و پایه باشند زیرا این روش،نیکوکاران را به نیکو کاری دلسرد و بی میل میکند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد،و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را بکیفر رسان) و باید اقامه فرائضی که انجام آنها برای خدا است در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت

را خالص میگردانی،پس در قسمتی از شب و روز خود تنت را برای عبادت خدا بکار بینداز و بدانچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملا وفا کرده و آنرا بدون عیب و نقص انجام ده اگر چه این کار بدن ترا برنج و تعب افکند.

و موقعیکه با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفر کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط بادای واجبات نماز بطرز صحیح بپرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند.

(ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بچیزی که ترا بخود پسندی وادارت کند و از اینکه بخواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت بپرهیز زیرا این صفات زشت از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است که بوسیله آنها هر گونه نیکی نیکو کاران را باطل و تباه سازد،و بپرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که بمردم زیر فرمانت نموده‌ای برای آنان منتی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده‌ای برای افتخار آنرابزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده‌ای بآنان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و کار را بزرگ وانمود کردن نور حق را می‌برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است چنانکه خدای تعالی فرماید (خداوند سخت دشمن دارد اینکه بگوئید آنچه را که نمیکنید) .

و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و ستیزگی در کاری که راه صحیح آنرا ندانی و همچنین از سستی بهنگامی که طریق وصول بدان روشن است بپرهیز،پس هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.

و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که بعدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که بکار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند بیاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار کردیم تو هم از ما اقتداء کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این عهد نامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محکم نمودم تا موقعیکه نفس تو

بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گر چه) بجز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمیدارد و به نیکی توفیق نمیدهد،و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تأکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکوة و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من نیز عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آنحضرت خاتمه میدهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

بطوریکه ملاحظه میشود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت و حقیقتخواهی،و عطوفت و مهربانی او نسبت بمردم حکایت میکند و این دستورات تنها برای مالک نبود بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته صادر فرموده است.[۷۹]

25-عواطف علی علیه السلام

و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم.(سوره فتح آیه 29)

بقای هر اجتماعی بمحبت و جاذبه افراد وابسته است،محبت و عاطفه در قلب پاک و نفس سلیم پرورش یابد و کسی که واجد چنین صفات عالیه باشد در فکر دیگران بوده و حتی آسایش آنها را براحتی خود ترجیح میدهد.علی علیه السلام مظهر محبت و عاطفه بود او رنج میکشید و کار میکرد و سر انجام مزد کار خود را صرف بیچارگان و درماندگان می‌نمود.

علی علیه السلام برای نیازمندان و ستمکشان پناهگاه بزرگی بود او پدر یتیمان و فریاد رس بیوه زنان و دستگیر درماندگان و یاور ضعیفان بود،در زمان خلافت خود شبها از خانه بیرون میآمد و در تاریکی شب خرما و نان برای مساکین و بیوه زنان می‌برد و بصورت مرد نا شناس از در خانه آنها آذوقه و پول میداد بدون اینکه کسی بشناسد که این مرد خیر و نوع پرور کیست؟

علی علیه السلام هر کجا یتیمی میدید مانند پدری مهربان دست نوازش بسر او میکشید و برایش خوراک و پوشاک میداد.آنحضرت روزی در کوچه میرفت زنی را دید که مشک آب بر دوش گرفته و بخانه می‌برد و از سنگینی مشک ناراحت بود،علی علیه السلام مشک را از زن گرفت و بمنزل وی رسانید و از طرز معیشت زن جویا شد،آنزن بدون اینکه او را بشناسد گفت شوهرم از جانب علی بمأموریت

---

[79] http://emamali.net/Fazael/adl.htm

جنگی رفت و بشهادت رسید و من از روی ناچاری برای تهیه معاش خود و بچه‌هایم بخدمتگزاری مردم پرداختم.علی علیه السلام از شنیدن این سخن خاطر مبارکش دیگر گونه شد و شب را با ناراحتی بسر برد چون صبح شد زنبیلی از آرد و خرما برداشت و بخانه آنزن رفت و گفت من همان کسی هستم که در آوردن مشک آب بتو کمک کردم زن آذوقه را گرفت و از او تشکر نمود و گفت خدا میان من و علی حکم کند که فرزندان من یتیم و بی غذا مانده‌اند علی علیه السلام وارد خانه شد و فرمود من برای خدمت تو و کسب ثواب حاضر هستم من کودکان ترا نگه میدارم و تو نان بپز آن زن مشغول پختن نان شد و علی علیه السلام هم کودکان یتیم را روی زانوی خود نشانید و در حالیکه اشک از چشمان مبارکش فرو میغلطید خرما بدهان آنها میگذاشت و میفرمود ای بچه‌های من،اگر علی نتوانسته است بکار شما برسد او را حلال کنید که وی تعمدی نداشته است،چون تنور روشن شد و حرارت آن بصورت مبارک آنجناب رسید پیش خود گفت ای علی گرمی آتش را بچش و از حرارت آتش دوزخ بیمناک باش اینست سزای کسی که از حال یتیمان و بیوه زنان بی خبر باشد!

در اینموقع زن همسایه وارد شد و حضرت را شناخت و بصاحب خانه گفت وای بر تو این علی است که تو او را بکار وا داشته‌ای!آنزن پیش علی علیه السلام شتافت و عرض کرد چقدر زن بیشرم باشم که چنین گستاخی نموده و امیر المؤمنین را بکار وا داشته‌ام از تقصیر من در گذر .علی علیه السلام فرمود ترا در اینکار تقصیری نیست بلکه وظیفه من است که باید بکار یتیمان و بیوه زنان رسیدگی کنم [۸۰].

علی علیه السلام در حسن سلوک و رفتار با مردم چنان فروتن و مهربان بود که حدی بر آن نمیتوان تصور نمود او کریم و نجیب و اصیل و با عاطفه بود و بزرگواریش زبان زد خاص و عام بود و دشمنانش نیز او را بدارا بودن چنین خصال کریمه میستودند.

شهد الانام بفضله حتی العدی
و الفضل ما شهدت به الاعداء [۸۱]

---

[80] بحار الانوار جلد 41 ص 52

[81] تمام مردم حتی دشمنان بفضل و برتری او گواهند و فضل(حقیقی) آنست که دشمنان بدان گواهی دهند.

معاویه که از دشمنان سر سخت او بود میگفت اگر من شکست بخورم و علی‌بر من دست یابد باکی ندارم زیرا کافی است که من از او تقاضای عفو کنم و او مرد بزرگوار و کریمی است مرا مورد عفو خویش قرار دهد.

علی علیه السلام همیشه به سپاهیان خود میفرمود که دنبال دشمن فراری نروید و مجروحین را مداوا نموده و با اسیران مدارا کنید،در جنگ جمل که پیروزی یافت عایشه را محترمانه بمدینه فرستاد و عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم را که در بر پا کردن آن فتنه سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند آزاد نمود.

علی علیه السلام همه را از عطوفت و محبت خود بهره‌مند میکرد و بعفو و ترحم توصیه میفرمود و حتی در باره قاتل خود فرمود با او مدارا کنید و گرسنه و تشنه‌اش نگذارید.باری چنین احساسات عالیه و عواطف بی نظیر فقط در قلب پاک آنحضرت میتواند جایگیر شود و چنانکه اختصارا اشاره گردید علی علیه السلام در تمام ملکات نفسانی و سجایای اخلاقی منحصر بفرد بوده است بدینجهت ابن ابی الحدید گوید:سبحان الله!یک فرد و اینهمه فضایل؟!توضیح و بیان شخصیت علی علیه السلام بر هیچکس مقدور نیست و مطالبی که طی چند فصل گذشته در مورد صفات عالیه آن بزرگوار نگاشته شده در خور فهم و ادراک ما است و الا باید گفت(عنقا شکار کس نشود دام باز چین) .[۸۲]

خدا فرموده که من می‌خواهم شمارا بوسیله دشمنانتان امتحان کنم.شما چه نظری دارید؟

- «وجعلنا بعضکم لبعضٍ فتنةً أتصبرون و کان ربُّک بصیراً»[(2)]

امام باقر(ع)فرمود:روزی رسول خدا(ص)،حضرت علی(ع) وحضرت فاطمه(س) وحسن وحسین را جمع کرد ودرها را بست وبه آنها فرمود خداوند سبحان بر شما سلام رسانده والان جبرئیل اینجاست ومی گوید خدا فرموده که من می‌خواهم شمارا بوسیله دشمنانتان امتحان کنم.شما چه نظری دارید؟آنها جواب دادند که ما در مقابل دستورات الهی صبر خواهیم کرد تا زمانی که بر خدا وارد شویم واو پاداش

---

[82] http://emamali.net/Fazael/avatef.htm

ما را بدهد.که شنیده‌ایم به صابران خیر خواهد داد.رسول خدا(ص)به گریه افتاد بطوری که صدایش از اتاق بیرون رفت.ناگاه آیه فوق نازل شد.که اینان صبر خواهند نمود همانگونه که خدا فرموده است.[83]

26–مطلب را حواله دادیم!

از یکی از سادات و علماء نجف نقل شده که اجاره خانه‌اش مدتی تاخیر افتاده بود ، صاحب خانه هر روز فشار می‌آورد که اگر تا فردا وجه الاجاره تاخیر افتاده را پرداخت نکنی ، اثاثیه ات را به کوچه خواهم ریخت . این مرد عالم به حالت افسرده به حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شده و به آن حضرت متوسل می‌شود و در آن حال به خواب می‌رود . در عالم خواب حضرت علی علیه‌السلام را می‌بیند که از او سؤال می‌کند چرا ناراحتی؟ سید جریان خود را به حضرت می‌گوید . امام می‌فرماید : ما الان تو را می‌بینیم . عرض می‌کند : آقا من هر شب دو ساعت سعادت تشریف در حرم شریف شما را دارم ، حضرت می‌فرماید نه ما الان شما را می‌بینیم . با این حال مسئله‌ای نیست مطلب را حواله دادیم! سید از خواب بیدار می‌شود و با تعجب از خود می‌پرسد این چه حواله‌ای بود و حضرت مرا به که حواله دادند . به منزل باز می‌گردد . سحرگاه درب خانه‌اش به صدا در می‌آید . پس در را باز می‌کند و خود را در مقابل آیت اللّه ابوالحسن اصفهانی می‌بیند چون انتظار وی نداشت ، دست و پای خود را گم کرده و شتابزده می‌گوید : آقا بفرمائید : آیت اللّه اصفهانی می‌فرمایند : ماموریت ما تا همین جا بود و پاکتی بدست او داده و دور می‌شوند . وقتی پاکت مرا باز می‌کند ، با کمال تعجب می‌بیند داخل پاکت درست همان مبلغی که وی به صاحب خانه بدهکار بود ، پول قرار داده شده است .[۸۴]

27–آرزوی حضرت ابراهیم علیه السلام در زمرهء شیعیان حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه قرار گرفتن

خدای تبارک و تعالی فرموده است:

تأویل الایات‌سید شرف الدین استرآبادی ج 1ص 371

83

[84] پای درس علماء

[85]وَ أنَّ شیعَتَهُ لَإِبراهیم

همانا از شیعیان او ابراهیم علیه السلام است.

جابربن یزید جعفی درباره این آیه از امام صادق علیه السلام پرسید.

امام صلوات الله علیه فرمودند:

خداوند سبحان چون ابراهیم را آفرید،پرده از دیده اش برداشت. ابراهیم نگاه کرد و نوری را در کنار عرش دید.

گفت:خداوندا این نور چیست؟

ندا آمد: این نور محمد صلی الله علیه وآله برگزیده من از میان آفریدگان من است.

ابراهیم علیه السلام نور دیگری را درکنار آن دید، گفت: خداوندا این نور چیست؟

ندا آمد: این نور علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین صلوات الله علهیما یاور دین من است.

آنگاه سه نور دیگر در کنار آنها دید،از آنها پرسید،

ندا آمد: این نور فاطمه صلوات الله علیهاست که دوستان خود را از آتش دوزخ بریده است و نور دو فرزند او حسن و حسین صلوات الله علیهما است.

ابراهیم گفت: خداوندا نُه نور دیگر میبینم که گرداگرد این نور ها را گرفته اند،

ندا آمد: ای ابراهیم! اینان از نسل علی و فاطمه صلوات الله علیهم هستند.

ابراهیم گفت: خداوندا بحق این پنج تن سوگند که آن نُه نفر را به من معرفی کن که آنان کیستند؟

---

[85] <سوره صافات آیه38>

ندا آمد: اول علی بن الحسین, و پسرش محمد و پسرِ او جعفر و پسر او موسی و پسر او علی و پسر او محمد و پسر او علی و پسر او حسن و پسر او حجت قائم(صلوات الله علیهم است.

ابراهیم گفت: خدای من و سرور من! انوار دیگری که آن ها را کسی جز شما نمی داند میبینم که پیرامون آنان حلقه زده اند!؟

ندا آمد: ای ابراهیم! آنان شیعیان آن امامان ،شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما هستند.

ابراهیم گفت: شیعیان او از چه راه شناخته میشوند؟

فرمود: به پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز،بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، خواندن قنوت قبل از رکوع و انگشتر در دست راست کردن.

اینجا بود که ابراهیم علیه السلام گفت: خداوندا! مرا از شیعیان امیر مؤمنان صلوات الله علیه قرار ده.

خداوند متعال هم در کتاب خودش خبر داد که همانا از شیعیان او ابراهیم علیه السلام است[86].

28-**به قم برو و کیسه پولت را از میرزای قمی بخواه!**

گویند بعد از وفات میرزای قمی ، شخصی از اهل شیروان قفقاز همیشه در مقبره میرزا خدمت می‌کرد وپولی هم دریافت نمی‌نمود .

از او پرسیدند چگونه شما بدون توقع مزد در این جا خدمت می‌کنی؟گفت من از بزرگان شیروان قفقازم وثروت زیادی داشتم . در سفر حج ، هنگام مراجعت از مدینه به قصد زیارت عراق سوار کشتی شدم که

---

[86] مستدرک الوسائل: جلد۱, ص۳۱۸

تفسیر برهان: جلد۴, ص ۲۰

بحار الأنوار ، ج 39 ، ص 30:

در حین سوار شدن پولهایم به دریا افتاد ومن با فروش اثاثیه‌ام خود را به نجف اشرف رساندم . در آنجا با دست خالی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسل پیدا کردم . حضرت در خواب بمن فرمود ناراحت مباش وبعد از زیارت عتبات عالیات به قم برو و کیسه پولت را از میرزای قمی بخواه!

من هم به قم آمدم وبه درخانه میرزای قمی رفتم . خادمش گفت آقا در خواب هستند . گفتم من غریبه‌ام و از راه دور آمده‌ام . خادم گفت پس خودت در را بکوب . وقتی در را کوبیدم ، صدای میرزا بلند شد که‌ای فلان شخص!آمدم . سپس در را باز کرد وکیسه پول مرا به من داد . وفرمود به شهرت برگرد وتا زنده‌ام راضی نیستم این مطلب را به کسی بگویی . منهم به شهرم برگشتم وبعد از مدتی تصمیم گرفتم به خدمت ایشان بیایم ولی وقتی به قم‌برگشتم ایشان از دنیا رفته بود لذا تصمیم دارم که خادم قبر ایشان باشم[۸۷] .

29-خوراک و پوشاک علی علیه السلام

ألا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه.[۸۸]

اگر علی علیه السلام را در خوراک و پوشاک با دیگران قیاس کنند کسی را نمیتوان یافت که در اینمورد همانند او باشد،زیرا خوراک آنحضرت بسیار ساده و کم و بطور کلی نان جوینی بود که سبوس آنرا پاک نمیکردند و در مدت خلافتش حتی مقدار سابق هم بحد اقل خود رسید .

علی علیه السلام هرگز دو خورشت یکجا صرف نکرد چنانکه در شب شهادتش نیز بدخترش ام کلثوم که برای او نان و شیر و نمک فراهم کرده بود فرمود مگر نمیدانی پدرت تا کنون بیش از یک غذا نخورده است؟شیر را بردار و همین نان و نمک کافی است!حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند شیوه علی علیه السلام چنان بود که مانند بندگان غذا میخورد و بر زمین می‌نشست،دو پیراهن سنبلانی میخرید و غلامش را مخیر مینمود که بهترین آنها را بردارد و خود آندیگری را می‌پوشید و اگر آستین و یا دامنش بلندتر بود آنرا قطع میکرد.در مدت پنج سال خلافتش آجری روی آجر نگذاشت و طلا و

---

[87] منتخب التواریخ : ص176 ، محمدهاشم خراسانی .

[88] نهج البلاغه از نامه 45

نقره‌ای نیندوخت بمردم نان گندم و گوشت میخورانید و خود بمنزلش میرفت و نان جو با سرکه میخورد و هر گاه با دو کار خدا پسند روبرو میشد سخت‌ترین آنها را انتخاب میکرد و هزار بنده از دسترنج خود آزاد کرد که در آن دستش خاک آلود و صورتش عرق ریخته بود و کسی را تاب و توان کردار او نبود [۸۹].ابن جوزی مینویسد روزی عبد الله بن رزین بخانه علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت کمی گوشت و آرد جو با آب مخلوط کرده و در کاسه‌ای میجوشاند!عبد الله عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه غذائی است که شما میخورید؟شما خلیفه مسلمین هستید و تمام بیت المال در دست شما است و شما مجازید که باندازه سد جوع از اغذیه قوی طعام بخورید.علی علیه السلام فرمود برای والی مسلمین بیش از این جائز نیست!

عبد الله بن ابی رافع گوید روز عید بخدمت علی علیه السلام رفتم انبانی که مهر شده بود نزدش آوردند و در داخل آن نان جوین خشگ و کوبیده بدیدم که آنحضرت از آن تناول فرمود،عرض کردم یا امیر المؤمنین این انبان را برای چه مهر میکنید؟فرمود:خفت هذین الولدین ان یلینا بسمن او زیت.یعنی برای آن مهر میکنم که میترسم این دو فرزندم (حسنین علیهما السلام) آنرا با روغن و یا زیت نرمش کنند!

و هر وقت نان و خورشی خواستی بسرکه و یا نمک اکتفاء کردی و اگر از این برتر خواستی بسبزی و یا کمی شیر شتر قناعت نمودی و گوشت بسیار کم میخورد و میفرمود:لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان ،شکمهایتان را گورستان حیوانات قرار میدهید [۹۰].

در کتاب ذخیرهٔ الملوک است که علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود موقع افطار عربی نزد آنحضرت آمد علی علیه السلام از انبان نان جو کوبیده شده در آورد و مقداری بعرب داد عرب آنرا نخورد و بگوشه عمامه‌اش بست و آمد بخانه حسنین علیهما السلام و با آنها غذا خورد و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت کمی از این غذا برای او

امالی صدوق مجلس 47 حدیث .14

89

ینابیع المودة باب 51 ص 150ـبحار الانوار جلد 41 ص 148

90

ببرم که بخورد!حسنین علیهما السلام گریه کردند و گفتند او پدر ما امیر المؤمنین علیه السلام است که با این ریاضت با نفسش مجاهدت میکند [۹۱].

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت روزی خدمت علی علیه السلام مشرف‌شدم دیدم شیر ترشیده‌ای که بویش بمشام من میخورد در ظرفی جلو آنحضرت نهاده شده و قرص نان خشگیده پر سبوسی هم در دست مبارکش میباشد و آن نان بقدری خشگ بود که آنجناب آنرا با زانویش میشکست و در آن شیر ترشیده نرم میکرد و میخورد و بمن فرمود نزدیک بیا و از این غذای ما بخور عرض کردم من روزه دار هستم فرمود از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه دار باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند و از شرابهای آن بنوشاند.

سوید گوید دلم بحال آنحضرت سوخت بفضه که خادمه منزل بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری؟گفت بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بپزم!حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود بفضه چه گفتی؟عرض کردم باو گفتم چرا سبوس غله را نمیگیرد فرمود پدر و مادرم فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد تا خداوند او را قبض روح فرمود [۹۲].

عدی بن حاتم نزد علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت مشغول غذا خوردن است،چون بغذای او دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکه‌های نان جوین و کمی نمک است!!

عرض کرد یا امیر المؤمنین شما روزها اینهمه زحمت میکشید و شبها را در عبادت خدا بسر می‌برید و غذای شما هم همین است علی علیه السلام فرمود نفس سرکش را باید بریاضیت عادت داد تا طغیان نکند آنگاه فرمود:

علل النفس بالقنوع و الا
طلبت منک فوق ما یکفیها.

---

[91] ینابیع الموده باب 51 ص 147.
[92] کشف الغمه ص 47ـتاریخ طبری و کتب دیگر.

یعنی نفس را بوسیله قناعت بیمار و ضعیف گردان و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند [۹۳].

یکی از رجال ثروتمند حلوائی پخته و مقداری از آنرا بعنوان تحفه نزد علی‌علیه السلام فرستاده بود آنحضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد فرمود از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیهات که من ذائقه خود را بطعم تو آشنا کنم شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد!

از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که میگفت روزی نزد معاویه بودم چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد اکولی بود در خوراک خود دقت بیشتری مینمود که از نظر کم و کیف بطور مطلوب باشد.

احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد،معاویه علت گریه را پرسید احنف گفت بحال علی علیه السلام گریه میکنم زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگهداشت تا باتفاق حسنین علیهما السلام افطار کنیم،چون غذای مخصوص آنحضرت را آوردند دیدم انبانی است که بمهر خود او ممهور شده است علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکه‌ای از آن نان خشگ را با سرکه خورد و مجددا سر کیسه را مهر کرد و بفضه داد!گفتم مگر غیر از شما کس دیگری هم میتواند از این نان بخورد که انبان را مهر میکنید؟

علی علیه السلام فرمود مهر این کیسه از نظر بخل و امساک نیست بلکه برای اینست که در غیاب من فرزندان من این نان‌ها را بروغن یا بزیت آغشته میکنند و من برای اینکه آنها باحترام این مهر بآن دست نزنند سر انبان را مهر میکنم!معاویه گفت راست میگوئی ای احنف احدی نمیتواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمیتواند منکر فضیلت او باشد.لباس آنحضرت هم متناسب با خوراک او بود شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود در حالیکه بغیر از شام بتمام بلاد اسلامی فرمانروا بود.

بحار الانوار جلد 40 ص 345.

اغلب روی خاک می‌نشست و بهمین جهت ابو تراب نامیده شد فرش خانه‌اش هم حصیر بود کفش خود را وصله میزد و سایر کارهایش را هم خودش انجام میداد.میفرمود بخدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت میکشم!و الله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها [۹۴].

در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف والی بصره نوشته است فرماید:من که امام شما هستم بدو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفاء کرده‌ام در صورتیکه میتوانم از جامه‌های حریر لباسی فاخر بپوشم و از عسل مصفی و مغز گندم غذای لذیذ و مقوی تناول کنم ولی هیهات که هوی و هوس نفس بر من غلبه نماید!آیا بهمین قناعت کنم که گویند من امام و خلیفه هستم اما در اندوه و پریشانی فقراء شرکت نکنم؟أأقنع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر [۹۵]؟علی علیه السلام می‌فرمود من در خوراک و پوشاک طوری هستم که اگر فقیرترین مردم مرا ببینند میتواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببینند از وضع و حال خود راضی میشود.

و باز میفرمود من میدانم که کسی مثل من نمیتواند زندگی کند اما آیا بین امام و مأموم نباید وجه تشابهی وجود داشته باشد؟پس تا میتوانید از روش من پیروی کنید.

30-درهای حرم به رویش باز شدند!

علامه مجلسی ، مقدس اردبیلی را در ردیف کسانی که در عصر غیبت کبری با امام دوازدهم(عج) ملاقات نموده‌اند ، ذکر کرده است . و در این رابطه داستانی نقل شده است که :

نهج البلاغه خطبه 159

94

نهج البلاغه نامه 45 بعثمان بن حنیف.

95

سید میر علاّم گفت : در یکی از شب‌ها در صحن مطهر علی‌علیه السلام بودم و از شب ، زیاد گذشته بود و من در اطراف صحن قدم می‌زدم که دیدم شخصی به طرف قبر مطهر علی علیه‌السلام می‌رود من بطرف او رفتم و هنگامی که نزدیک او شدم او را شناختم او ملا احمد اردبیلی بود . من خود را از او مخفی کردم و دیدم که او به طرف درب حرم رسید و درب قفل بود . ولی ناگهان درب برای او باز شد . او داخل روضه موزه علیع شد و شنیدم صحبت می‌کرد و آهسته با کسی حرف می‌زد ، پس بیرون آمد و درب بسته شد . من پشت سر او می‌رفتم تا از نجف بیرون و بطرف مسجد کوفه حرکت کرد . وقتی وارد مسجد شد ، بطرف محرابی که علیع در آن شهید شد رفته و مدت زیادی ماند ، آنگاه برگشت و از مسجد خارج شده و بطرف نجف اشرف حرکت کرد . من همین طور پشت سرش بودم ، تا نزدیک مسجد حنانه که در این موقع سرفه به من دست داد و نتوانستم جلوی خودم را بگیرم ، مقدس اردبیلی متوجه شده و وقتی مرا دید ، شناخت و گفت : تو میر علاّمی؟ گفتم : آری فرمود : اینجا چه می‌کنی؟ گفتم از اولی که داخل روضه مطهر علی علیه‌السلام شدید و بعد به مسجد کوفه رفتید ، من دنبال شما بوده‌ام و شما را بحق صاحب این قبر مطهر قسم می‌دهم که مرا از ماجرای امشب خبر دهی؟ فرمود : می‌گویم ولی بشرطی این که تا من زنده هستم به کسی نگویی . چون از من تعهد گرفتم گفت : من در دلم افتاد که در بعضی از مسائل که حلّ آنها بر من مشکل است به خدمت علی علیه‌السلام بیایم و از آن حضرت سؤال کنم . چون به درب مرقد حضرت رسیدم با این که قفل بود ، برایم باز شد و من داخل شدم و در کنار ضریح حضرت بسوی خدا تضرّع کردم تا مولایم علی علیه‌السلام جواب سؤالات مرا بدهد . پس صدایی از قبر شنیدم که فرمود : برو به مسجد کوفه و از حضرت مهدی(عج) سؤال کن و از او بپرس که او امام زمان تو می‌باشد . من هم به مسجد کوفه رفتم و نزدیک محراب از آن حضرت سؤالات خود را پرسیدم و حضرت مهدی(عج) جواب دادند و اکنون به منزلم برمی‌گردم .

31–خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است

. مردی همسرش را نزد عمر برده و گفت : خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است عمر به مجلسیان گفت : نظر شما در این قضیه چیست ؟

گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. عمر دستور داد زن را سنگسار کنند، ماموران زن را به جهت سنگسار می بردند در بین راه امیرالمومنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر فرمود: مطلب شما چیست ؟ آنان قصه خود را بیان داشتند.

آن حضرت علیه السلام به مرد رو کرده و فرمود: آیا زنت را متهم می سازی ؟

گفت : نه .

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای ؟

گفت : آری ، یک شب ادعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می آورد پس با او همبستر شدم .

آن حضرت علیه السلام به زن رو کرده و فرمود: آیا شوهرت در آنحال با تو نزدیکی کرده است ؟ گفت : آری .

پس علی علیه السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است و وقتی که بزرگ شود سیاه می گردد، و طبق فرموده آن حضرت پس از بزرگ شدن سیاه گردید

32-اصحاب علی علیه السلام

و لله درٌّ مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فندا و لو کان من حجر لکان صلدا. (علی علیه السلام)

مالک اشتر اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود

علی علیه السلام را اصحاب خاص و شیعیان فداکاری بود که در همه حال در راه محبت و طاعت او و از بذل جان مضائقه ننموده و همواره مورد لطف و عنایت آنحضرت قرار گرفته بودند ذیلا بطور اختصار بشرح حال بعضی از آنان اشاره میشود.

1ـ مالک اشتر نخعی:

امیرالمومنین درباره مالک اشتر می نویسد:میفرماید یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخوابد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت‌تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد [۹۶].

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که علی علیه السلام درباره‌اش فرمود:لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت برسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت‌مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود .

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست راست علی مینامید،پس از مراجعت از صفین علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلا شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود مالک اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید.

نهج البلاغه از نامه 38

2ـ اویس قرنی:اویس بسیار عابد و عارف بود و او را از زهاد ثمانیه شمرده‌اند در یمن شتربانی مینمود و نفقه مادرش را بعهده داشت برای زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مادرش اجازه خواست که بمدینه سفر کند مادرش گفت برو ولی زیاده از نیم روز توقف منما!

اویس که بمدینه رسید بخانه رسول خدا رفت ولی آنحضرت در مدینه حضور نداشت اویس پس از چند ساعت توقف در حالیکه بزیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم موفق نشده بود بیمن بازگشت،چون رسول خدا بمدینه آمد و وارد خانه شد فرمود این نور کیست که در اینجا مینگرم؟گفتند شتربانی بنام اویس از یمن آمده بود و پس از مدتی توقف مراجعت نمود فرمود این نور را در خانه ما بهدیه گذاشته است[۹۷].

در مجالس المؤمنین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نفس الرحمن مینامید و میفرمود من از جانب یمن بوی خدا استشمام می کنم سلمان عرض کرد این شخص کیست؟فرمود:ان بالیمن شخصا یقال له اویس القرنی یحشر یوم القیامهٔ واحدهٔ یدخل فی شفاعته مثل ربیعهٔ و مضر،الا من راه منکم یقرءه منی السلام [۹۸].

یعنی در یمن شخصی است که او را اویس قرنی گویند روز قیامت تنها محشور شود و در شفاعت او باندازه قبیله ربیعه و مضر داخل میشوند،هر که از شما او را دید سلام مرا باو برساند .

اویس در صفین بخدمت علی علیه السلام رسیده و بیعت نمود و در رکاب وی جنگ کرد و در همان جنگ بدرجه شهادت نائل آمد.

3ـ محمد بن ابی بکر:از اصحاب مخصوص علی علیه السلام بلکه بجای فرزند آنحضرت است که درباره‌اش فرمود محمد پسر من بوده ولی از صلب ابو بکر است،در جنگهای جمل و صفین در رکاب

ناسخ التواریخ کتاب صفین ص 195

97

منتخب التواریخ ص 154

98

علی علیه السلام رشادتها نمود و پس از صفین از طرف علی بحکومت مصر منصوب شد و چنانکه سابقا اشاره گردید بدستور معاویه و حیله عمرو عاص مردم مصر بر او شوریدند و پس از کشتن وی جسدش را در شکم الاغ مرده‌ای گذاشته و آتش زدند.

خبر شهادت او علی علیه السلام را بی نهایت پریشان نمود زیرا علاوه بر اینکه محمد از یاران با وفای علی علیه السلام بود مادرش اسماء بنت عمیس هم زوجه آنحضرت بود،محمد هنگام شهادت 28 سال داشت و یک طفل هفت ساله از خود بیادگار گذاشته بود.

اشعار زیر از محمد بن ابی بکر است که در حقانیت علی علیه السلام و مذمت پدرش (ابو بکر) سروده است:

یا ابانا قد وجدنا ما صلح
خاب من انت ابوه و افتضح
انما اخرجنی منک الذی
اخرج الدر من الماء الملح
انسیت العهد فی خم و ما
قاله المبعوث فیه و شرح
فیک وصی احمد فی یومها
ام لمن ابواب خیبر قد فتح
ما تری عذرک فی الحشر غدا
یا لک الویل اذا الحق اتضح
و علیک الخزی من رب السماء
کلما ناح حمام او صدح
یا بنی الزهراء انتم عدتی
و بکم فی الحشر میزانی رجح

و اذا صح ولائی لکم
لا ابالی ای کلب قد نبح [۹۹].

ـای پدر آنچه راه صلاح و درستی بود ما (در نتیجه پیروی از علی علیه السلام) پیدا کردیم،زیانکار و رسوا است کسی که پدرش تو باشی.

ـمرا از صلب تو بیرون آورد آن (خدائی) که مروارید را از آب شور (دریا) بیرون آورد.

ـآیا تو (باین زودی) عهد خلافت را که پیغمبر مبعوث در غدیر خم (درباره علی علیه السلام) فرمود و شرح داد فراموش کردی؟

ـآیا در آنروز پیغمبر احمد مختار درباره تو وصیت کرد یا در مورد آنکه درهای خیبر را گشود؟

ـفردای قیامت در محشر عذرت را چه میبینی (که خلافت را غصب کردی) وای بر تو چون حق آشکار شود.

ـو از پروردگار آسمان بر تو رسوائی و خواری باد هر زمانیکه کبوتری نوحه کند و یا بخواند (برای همیشه) .

ـای اولاد فاطمه شمائید پناهگاه من و بوسیله ولایت شما در محشر میزان اعمال نیک من سنگینی خواهد کرد.

ـو چون دوستی و اخلاص من برای شما سالم و بی عیب باشد باکی ندارم چه سگی پارس کند (از مخالفت ابو بکر چه ضرر میرسد) .

از کتاب تحفه ناصری

4ـ میثم تمار:از خواص اصحاب علی علیه السلام بوده و مورد توجه آنحضرت قرار گرفته بود و در دوستی و محبت خود نسبت بعلی علیه السلام ثابت وپایدار بود و بالاخره در راه محبت آنجناب بدستور عبید الله بن زیاد بدار آویخته شد و آن ملعون میثم را با وضع فجیعی بدرجه شهادت رسانید.

علی علیه السلام قبلا شهادت او را بدست ابن زیاد بوی خبر داده و حتی درخت خرمائی را که میثم بتنه آن بدار آویخته شده بود باو نشان داده بود و آن درخت کنار خانه عمرو بن حریث بود از اینرو میثم گاهگاهی میآمد بآن درخت آب میداد و در پای آن نماز میخواند و بعمرو بن حریث میگفت من همسایه تو خواهم بود حق همسایگی را با من خوب بجا بیاور عمرو از سخنان میثم چیزی نمیفهمید و گمان میکرد او قصد دارد یکی از خانه‌های اطراف منزل او را خریداری کند ولی پس از آنکه میثم بدستور ابن زیاد بچوب آندرخت دار زده شد عمرو بن حریث متوجه مقصود میثم شد و دانست که منظور او از گفتن آن سخنان چه بوده است [100]!

5ـ کمیل بن زیاد:از کبار تابعین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بود و عرفا او را صاحب سر امیر المؤمنین گویند چنانکه خودش هنگام سؤال از حقیقت به آن حضرت عرض میکند:الست صاحب سرک؟آیا من رازدار شما نیستم؟

دعای کمیل مشهور است که علی علیه السلام بوی تعلیم داده است.

وقتی حجاج بن یوسف والی کوفه شد کمیل را طلبید و کمیل که میدانست حجاج او را خواهد کشت گریخت حجاج عطایای طایفه و قوم کمیل را قطع نمود کمیل که چنین دید گفت من پیر شده‌ام و عمر من تمام میشود سزاوار نیست که قوم و خویشان من از دریافت عطایای خود ممنوع شوند لذا خود را بحجاج تسلیم نمود حجاج گفت خیلی مایل بودم که بتو دست بیابم کمیل گفت از عمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداوند است و پس از قتل هم حساب است و امیر المؤمنین علیه السلام نیز بمن خبر

ارشاد مفید

100

داده است که تو قاتل من هستی حجاج گفت تو در قتل عثمان شریک بوده‌ای و بدین بهانه دستور داد سرش را از بدن جدا نمودند و کمیل در نود سالگی بدرجه شهادت رسید [۱۰۱].

6ـ عبد الله بن عباس: (معروف بابن عباس) پسر عموی علی علیه السلام و از اصحاب‌و محبین آنحضرت بوده است.ابن عباس در علم انساب و فقه و تفسیر مهارت داشت و این افتخارات را در اثر شاگردی علی علیه السلام بدست آورده بود،مرد موقع شناس و بصیر و یکی از رجال ممتاز بود بدینجهت هنگام انتخاب حکمین در صفین علی علیه السلام او را تعیین نمود ولی مورد قبول سپاهیانش واقع نشد.

ابن عباس از دوستداران و شیعیان حقیقی علی علیه السلام بود و هنگام شهادت آنجناب خیلی متأثر و محزون بود و در اثر گریستن زیاد در اواخر عمر نابینا شد و بهمان وضع از دنیا رفت.

7ـ قنبر:غلام مخصوص علی علیه السلام بود و حجاج بن یوسف او را دستگیر کرد و گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی؟قنبر گفت من بنده خدا هستم و علی هم ولی نعمت من است.حجاج گفت از دین علی تبری و بیزاری بجوی قنبر گفت تو مرا راهنمائی کن بدینی که بهتر از دین علی باشد .

حجاج گفت حال که از دین او تبری نمیجوئی پس هر گونه کشتن را اختیار میکنی بگو تا تورا بدان قسم بقتل برسانم.قنبر گفت اختیار با خود تست بهر قسم که تو مرا بکشی من هم ترا بهمان قسم (در روز قیامت) بقتل میرسانم و بالاخره بدستور حجاج بشهادت رسید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که قنبر علی علیه السلام را خیلی دوست داشت و موقعیکه حضرت از منزل خارج میشد قنبر هم با شمشیر پشت سر او بیرون میشد یکشب علی علیه السلام فرمود قنبر چرا پشت سر من میآئی؟عرض کرد بجهت آنکه مبادا صدمه‌ای بوجود مبارک تو وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا حراست میکنی یا از اهل زمین؟عرض کرد بلکه از اهل زمین فرمود بدون اذن خدا اهل زمین نمیتوانند بمن صدمه‌ای برسانند پس قنبر برگشت [۱۰۲].

ارشاد مفید

101

بحار الانوار جلد 42 ص 122

8ـ رشید هجری:از اصحاب و محبان خاص علی علیه السلام بود و روزی علی علیه السلام باو فرمود ای رشید صبر تو چگونه خواهد بود که زنا زاده بنی امیه (ابن زیاد) تورا بخواهد و دستها و دو پا و زبان ترا قطع کند؟عرض کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است؟فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.و در روایت است که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام با اصحابش بنخلستانی رفته و در زیر نخله‌ای نشستند و اصحاب قدری از آن رطب چیدند و خدمت حضرت گذاردند رشید عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است!

علی علیه السلام فرمود ای رشید تورا بهمین درخت آویزان میکنند از آن تاریخ به بعد رشید روزها نزد آندرخت میرفت و او را آب میداد روزی که رشید بکنار درخت رفت دید شاخه آنرا بریده‌اند گفت حتما اجل من نزدیک شده است تا اینکه غلام ابن زیاد پیش رشید آمد و گفت امیر را اجابت کن رشید نزد عبید الله بن زیاد رفت آنملعون گفت از دروغهای مولایت برای من نقل کن!رشید گفت بخدا من دروغ نمیگویم و مولایم هم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی نمود.

عبید الله گفت بخدا الان ما او را تکذیب میکنیم آنگاه دستور داد دستها و پاهای او را قطع کنند ولی زبانش را نبرند پس او را با دست و پای بریده میان بازار آوردند و او از امور عظیمه مردم را خبر میداد تا اینکه ابن زیاد دستور داد زبانش را هم قطع کردند و بهمان شاخه نخله بدار آویختند [۱۰۳].

9ـ سهل بن حنیف:از دوستداران مخلص علی علیه السلام بود و در صفین جنگهای سختی نموده و پس از مراجعت از صفین در کوفه وفات نمود،سهل در زمان رسول اکرم نیز در غزوات شرکت جسته و جزو چند نفری است که در احد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حمایت نموده است شخص مورد اطمینانی بود و علی علیه السلام در موقع حرکت ببصره برای جنگ جمل او را در مدینه بجای خود گذاشته بود.

102

منتخب التواریخ ص 160

103

10 و 11ـ صعصعۀ بن صوحان و زید بن صوحان:این دو برادر هم از اصحاب خاص علی علیه السلام بودند زید در جنگ جمل شهید شد.موقعیکه معاویه بکوفه آمده بود صعصعه روزی در کوفه بمعاویه گفت دلم نمیخواست ترا خلیفه ببینم معاویه گفت حالا که مرا خلیفه میدانی برو بالای منبر و علی را سب کن!

صعصعه بمنبر رفت و گفت ای مردم معاویه بمن چنین گفته است ولی من لعن میکنم معاویه را و کسی را که علی را لعن کند حاضرین مسجد نیز آمین گفتند.

12ـ عمار یاسر:عمار در زمان عمر والی کوفه بود و در کوفه بنشر فضائل علی علیه السلام می‌پرداخت چون عمر این خبر را شنید او را معزول نمود عمار بمدینه آمد عمر از وی پرسید آیا از اینکه معزول شدی غمگینی؟عمار گفت مسرور نبودم بمنصوب شدن از جانب تو در اینصورت چگونه محزون می‌شوم بمعزول شدن؟عمار در صفین پس از جنگهای سختی که نمود بشهادت رسید و در آنهنگام سنش متجاوز از نود سال بود و علی علیه السلام از مرگ او بسیار اندوهناک شد.

علی علیه السلام اصحاب دیگری نیز مانند حجر بن عدی و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و امثالهم داشته است که در همه حال مورد اطمینان و اعتماد وی بوده‌اند.[۱۰۴]

33-علامه شیخ عبدالحسین امینی صاحب الغدیر

نقل شده است که : علامه را به سمیناری در بغداد دعوت می‌کنند که همه حاضران در جلسه سنی بوده و فقط علامه شیعه بود . هنگامی علامه وارد می‌شود کسی به او اعتنایی نمی‌کند و علامه در پایین مجلس می‌نشیند؛ بعد از چند لحظه‌ای پسری نوجوان روبه‌روی علامه آمده و به او خیره نگاه می‌کند و سپس جملاتی عربی به شخصی در آنجا گفته و او هم جواب او را داده و آن نوجوان می‌رود . علامه از آن شخص سؤال می‌کند که این نوجوان چه کسی بود و چه می‌گفت : آن شخص جواب داد که مادر این پسر به مرض صرع دچار بوده و چون علاج پزشکان فایده‌ای نداشته پیش یکی از علمای شیعه رفته و ایشان دعایی نوشتند و دستور دادند این خانم دعا را در روسری خود همراه داشته باشد و چون این کار

---

[104] http://emamali.net/Fazael/ashab.htm

را کردند مرض صرع خانم خوب شد . حالا چند روزی است که دعا را گم کرده‌اند و این خانم مرضش عود نموده و این پسر می‌گفت : آیا این شیخ ، همان عالم است؟ و من گفتم : نه او شخص دیگری بوده است .

علامه به آن شخص گفت : من هم دعا بلدم و می‌توانم مرض این خانم را علاج کنم و بلافاصله آیه‌ای از قرآن نوشته و به آن شخص داد تا به آن خانم برسانند . همین که آن شخص رفت دعا را بدهد ، علامه عبا را بر روی سر انداخته و به طرف مرقد علی علیه‌السلام توجهی نموده فرمود :ای امیرمؤمنان ، من همان کسی هستم که جهت ثابت نمودن این که شما بعضی شب‌ها هزار رکعت نماز می‌خواندید ، یک شب تا به صبح در حضور علمای اهل سنت نماز خوانده‌ام . حالا از شما می‌خواهم این خانم را شفا بدهید . پس از لحظه‌ای آن پسر با آن شخص برگشته و با حالت خوشحالی گفتند : خانم خوب شد؛ همین که این مطلب به گوش اهل جلسه رسید ، همه به احترام علامه بلند شده و او را با احترام جلو مجلس برده و از او تجلیل نمودند .

34–داستان حک شدن اعجازآمیز نام امام_علی(ع) بر انگشتر پیامبر(ص) چیست؟

:شیخ طوسی(ره) در یکی از کتاب‌های خود با ذکر سلسله سندی از پیامبر اسلام(ص) چنین نقل می‌کند

روزی پیامبر اسلام(ص)، انگشتر خود را به علی بن ابی‌طالب(ع) سپرد و فرمود: «این انگشتر را نزد حکّاک(نگین‌ساز) ببر، به او بگو که بر نگین آن عبارت: "محمّد بن عبد اللّه" بنویسد». علی(ع) آن انگشتر را گرفت و نزد نگین‌ساز رفته و از او خواست تا بر نگین این انگشتر کلمه "محمّد بن عبد اللّه" .را حکّاکی کند

نگین‌ساز آن‌را پذیرفت اما در هنگام کار، دست و قلم او خطا رفته و به‌جای آن، نقش «محمّد رسول اللّه» نوشت. هنگامی که امام علی(ع) خواست انگشتر را بگیرد، در نوشته آن دقت نمود و وقتی دید نقش، غیر از چیزی است که دستور داده بود، به او فرمود: «من چنین موضوعی را نگفته بودم». حکّاک اظهار .داشت: بلی، صحیح می‌فرمایید، اما دستم به اشتباه چنین نوشت

پس حضرت علی(ع) آن انگشتر را گرفت و نزد رسول خدا(ص) آورد و فرمود: «یا رسول اللّه! حکّاک آنچه را گفته بودم، انجام نداده و مدّعی است که دستش خطا رفته است». پیامبر خدا آن انگشتر را گرفت و پس از دقّت بر آن فرمود: «ای علیّ! من محمّد بن عبد اللّه هستم، و همچنین محمّد رسول اللّه نیز هستم و سپس انگشتر را به دست مبارک خود نمود».

زمانی که صبح شد و بر انگشتر نگاه کرد، دید زیر آن نوشته شده است: «علیّ ولیّ اللّه» این امر سبب تعجب پیامبر گشت، در همین میان، جبرئیل امین(ع) نازل شد و رسول خدا جریان را برای او بازگو نمود. جبرئیل در پاسخ اظهار داشت: «يَا مُحَمَّدُ، كَتَبْتَ مَا أَرَدْتَ، وَ كَتَبْنَا مَا أَرَدْنَا»؛ آنچه را که تو خواستی نوشته شود، نوشتی و آنچه را که ما خواستیم، نوشتیم».[105]

35-بزرگترین فضیلت امیرمومنان در قران

روزی مأمون از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: بزرگترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام که قرآن بر آن دلالت می کند، چیست؟ حضرت رضا فرمود: این فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام (که می گویی) در آیه مباهله است، آن جا که خداوند می فرماید: «هرکس بعد از آنچه از علم برایت آمده است، با تو مخاصمه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، زنانمان و زنانتان، خودمان و خودتان را فراخوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم» (بر اساس این آیه) رسول خدا صلّی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهماالسلام را به عنوان پسرانش، فاطمه علیها السّلام را به عنوان زنانش، و امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نفس خود آورد. از آنجا که هیچ یک از مخلوقات خداوند، بالاتر و برتر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیست، در نتیجه بنابر حکم خداوند عزّ و جلّ، کسی برتر از نفس رسول خدا صلّی الله علیه و آله نخواهد بود.

36-علامه بجای امیرمومنان؟

---

[105] شیخ طوسی، الامالی، ص 705، قم، دار الثقافة، چاپ اول، 1414ق

در مقدمه کتاب «شهیدان راه فضیلت» آمده است : مرحوم علامه امینی؛ در یکی از مسافرت‌های خود به اصفهان ، به منزل آیت اللّه خادمی؛ وارد شد؛ یکی از روحانیون محترم شب قبل در خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین(ع)به منزل آقای خادمی تشریف آوردند . وقتی که صبح به آن جا رفت که خواب خود را برای آیت اللّه خادمی نقل کند ، متوجه شد که علامه امینی؛ به آن جا وارد شده است[۱۰۶]

37-پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی_بن_ابیطالب علیه السلام بربزی فرمودند..

ابن شاذان رحمۀالله در کتاب «روضه» از ابن عباس نقل می کند که:

رسول_خدا صلی الله علیه و آله در مسجد حضور داشتند و جمعی از مهاجرین و انصار نزد آن حضرت بودند

ناگهان جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد

ای محمد حق_تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید علی را حاضر کن و او را رو بروی خودت بنشان

جبرئیل این فرمان الهی را رسانید و به آسمان برگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم علی علیه السلام را حاضر کرد و او را روبروی خود نشانید

جبرئیل دوباره نازل شده و به همراه خود طبقی از خرما آورد و بین آن دو بزرگوار قرار داد و عرض کرد

از آن میل کنید و آنها خوردند سپس طشت و آفتابه آبی آورد

و عرض کرد

---

[106] کشکول ممتاز .

ای رسول خدا پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی_بن_ابیطالب علیه السلام بریزی فرمودند

سمعاً و طاعةً آنچه را خداوند امر کند اطاعت می کنم آنگاه آفتابه را برداشت و برخاست که آب روی دست های علی علیه السلام بریزد علی علیه السلام به آن حضرت عرض کرد

. ای رسول خدا من سزاوارترم که آب روی دست های مبارک شما بریزم

فرمودند

ای علی خداوند چنین فرمان داده است و به من چنین مأموریتی داده است و آب را روی دست های علی علیه السلام که می ریخت قطره ای از آن در طشت نمی ریخت .

علی علیه السلام عرض کردند

ای رسول خدا آبها را نمی بینم که در میان طشت بریزد

ای علی فرشتگان از یکدیگر سبقت می گیرند در اینکه آبی که از دست های تو می ریزد فرمودند بگیرند و به عنوان تبرک چهره خود را با آن شستشو دهند.[۱۰۷]

---

[107] الروضة : 2

الفضائل : 92,

بحارالانوار : 39/121 ح 3

مدينة المعاجز :. 1/373 ح 240

انوار النعمانية : 1/18

دژ بحر المناقب : 2 مخلوط

إحقاق الحق : 171/

38– امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود آرام باش

در عهد ابوبکر زلزله ای آمد مردم "شیخ صدوق در علل الشرایع نقل می کند که حضرت زهرا فرمود: فزع کنان و با شیون نزد ابوبکر و عمر امدند آن دو نیز با فزع و جزع محضر علی علیه السلام امدند مردم نیز به تبعیت از آن دو خود را به درب منزل حضرت علی رساندند علی علیه اسلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد در حالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند اندوهی نداشته و غمگین نبودند .

امام از مردم گذشتند و مردم نیز به دنبالشان حرکت می کردند حضرت رفتند تا به تپه ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و و حشت زده می دیدند که دیوارها می جنبند و در حال رفتن و آمدن می باشند

امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود " آرام باش.

زمین آرام گرفت .حضرت علی پس از آن فرمود

من کسی هستم که خداوند در قرآن درباره او می گوید"

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿۱﴾آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود (۱)"

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿۲﴾و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند (۲)

[108]
"وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿۳﴾و انسان گوید [زمین] را چه شده است (۳)

"من همان انسانی هستم که به زمین می گویم تو را چه میشود[109]

39–**داستان چهل حرامزاده**

گفته اند: روزی هارون الرشید از بهلول خواست تا چهل حرامزاده برایش حاضر کند.

جناب بهلول فورا رفت و بعد از چند لحظه به همراه چهل نفر برگشت

هارون با تعجب پرسید: چطور به این زودی توانستی اینها را جمع کنی؟

بهلول در جواب گفت

آسان است ای خلیفه

رفتم روی قصر و صدا زدم: چه کسی دشمن علی بن ابی طالب است؟

با این ندا بیش از هزار نفر! آمدند و من تنها 40 نفر آنها را آوردم همانطور که خواسته بودی.

هارون از کار بهلول به خنده آمد[110].

–40

ارتداد_صحابه

---

[108] سوره زلزله ایات 1 تا3
[109] علل الشرایع ج2 ص556

بحار الانوار ج41 ص254
[110] کشکول شیخ بهایی

پرسش#

آیا روایاتی که می گوید پس از پیامبر تمام مردم جز سه نفر #مرتد شدند صحیح است

پاسخ#

باید توجه داشت که به عقیده شیعه صحابه صالح و شایسته فراوانی در میان یاران رسول خدا بوده اند و به هیچ عنوان شیعه تمام صحابه پیامبر را #کافر و مرتد نمی داند .

امام صادق علیه السلام فرمود

» اصحاب پیامبر دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار انها از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از طلقائ و آزاد شدگان که در بین انها اصلا قدری مسلک یا مرجئه مسلک یا حروری مسلک و نه معتزلی مسلک ونه اینکه خودشان صاحب رای باشند پیدا نمیشد پیوسته از خوف خداوند شب وروز گریه می کردند«

الخصال ج2 ص640

امام سجاد در صحیفه #سجادیه چنین می آورد ؛

» بار خدایا به آمرزش و خشنودی خود اصحاب محمد را یاد کن ، آنان که حق صحبتش را نیکو ادا کردند و در نصرتش دلیریها نمودند و به یاری او برخاستند و به دیدار او شتافتند ، و اجابت دعوتش را بر یکدیگر پیشی گرفتند «

صحیفه سجادیه دعای 4

حضرت امیر می فرمود ؛

» کجایند برادران من ، همانها که در مسیر صحیح گام برداشتند ، کجاست عمار ، کجاست ابن تیهان ، و کجاست ذو الشهادتین ، و کجایند کسانی که همچون آنان از برادرانشان ...«

نهج البلاغه خطبه 182

با این وجود در برخی روایات آمده است که تمام صحابه پیامبر پس از شهادت ایشان جز #سه تن مرتد شدند .

از امام صادق نقل شده است که فرمود ؛

« مردم پس از پیامبر مرتد شدند جز سه تن ، سلمان و ابوذر و مقداد »

رجال کشی با تعلیقات ج1 ص51

الاختصاص مفید ، ص6

امام باقر علیه السلام فرمود ؛

«مردم جز سه تن (به مسیری که نباید می رفتند) رفتند »

الکافی ج2 ص244

این روایات گذشته از آنکه با روایاتی که در مورد #صحابه راستین پیامبر گذشت مخالفت دارد ، با روایات دیگری که از طریق شیعه و سنی نقل شده است نیز در تضاد است زیرا بر اساس آن بسیاری از صحابه پیامبر با خلافت ابوبکر #مخالفت کردند و تن به خلافت او ندادند و در مقام احتجاج و استدلال بر ولایت علی علیه السلام بر آمدند که جهت آگاهی به نمایه زیر رجوع فرمایید ؛

. با توجه به این نکته باید گفت حصری که در روایات ارتداد وجود دارد حصر #اضافی است نه حقیقی

یعنی امام علیه السلام با بیان کردن دسته ای خاص از صحابه پیامبر گرامی فرموده است که آن دسته همه مرتد شدند جز سه تن ، شاهد این تعبیر روایتی است که ابی بصیر نقل می کند که می گوید از امام

صادق علیه السلام سوال کردم که آیا تمام صحابه پیامبر جز سه تن که ابوذر و مقداد و سلمان باشند پس از پیامبر مرتد شدند ؟

امام پاسخ داد پس ابوساسان و ابو عمره انصاری کجا شدند (و چرا آنها را جز صحابه #راستین بیان نکردی ؟)

بحار الانوار ج28 ص238

البته منظور از ارتداد در روایات مذکور ، ارتداد از #ایمان است نه از #اسلام زیرا به اعتقاد شیعه منکرین ولایت علی علیه السلام در صورتی که شهادتین را به زبان جاری کنند مسلمان هستند اما مسلمان گمراه و مومن #محسوب نمیشوند .

امام صادق علیه السلام فرمود:

اسلام شهادتین واقامه نماز وزکات وانجام حج وروزه ماه رمضان است اما ایمان معرفت ولایت امامان است وکسی که #ولایت را نداشته باشد مسلمان گمراه است»

الکافی ج2 ص25

41-نسبت علم موسی و خضر با علوم امیرالمؤمنین علیه السلام

وقتی حضرت موسی علیه السلام از نزد خضر برگشت و آن حوادث عجیب مثل سوراخ کردن کشتی و تعمیر دیوار و کشتن آن نوجوان به وقوع پیوست، برادر او هارون از موسی در مورد دانش خضر پرسید.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: این امر، دانشی است که نداشتن آن ضرر ندارد ولی حادثه ای عجیب تر روی داد!

هارون پرسید: چه حادثه ای ؟ حضرت موسی علیه السلام گفت

من و خضر کنار دریا ایستاده بودیم که پرنده ای شبیه به چلچله ظاهر شد، با منقار خود

قطره ای آب برداشت و به طرف مشرق پرتاب کرد! بار دوم قطره ای دیگر برداشت و آن را به طرف مغرب انداخت ، بار سوم آن را به طرف جنوب و بار چهارم به طرف شمال پرتاب

کرد! و در دفعه پنجم به طرف آسمان و دفعه ششم به خشکی و دفعه هفتم به دریا انداخت و سپس پرکشید و پرواز کرد.

ما دو نفر حیرت زده ماندیم و سِرّ این کار را نفهمیدیم تا اینکه خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرستاد و به ما گفت: چرا شما را متحیر می بینم ؟

گفتیم : در کار این پرنده متحیریم

گفت : منظور او را نمی دانید؟ گفتیم : خدا بهتر می داند

گفت : این پرنده با عملش می گوید: به حق آنکه شرق و غرب زمین را آفرید و آسمان را بر پا داشت و زمین را به حرکت آورد و بگستراند، بطور قطع خداوند در آخر الزمان پیامبری را خواهد فرستاد که نامش محمد صلی الله علیه وآله است ، او را وصیی است به نام علی_علیه_السلام که علم شما دو نفر روی هم در مقابل دانش آن دو همانند این قطره است در مقابل این دریا[111]

42-**شفای فرزند عالم سنی**

عالم سنی برای علامه امینی نوشت که تو ارتباطت با امیرالموءمنین علیه السلام خوب است، من بچه ای دارم که دکترها او را جواب کرده اند ولی خیلی به او علاقه مندم . علامه امینی همانجا در صحن امیرالموءمنین علیه السلام در نجف نشست و در جواب نامه نوشت: همین که نامه من به دست شما برسد، بچه تان خوب شده است .

---

[111]بحار الانوار، ج 40، ص 177

علامه می گوید: این نامه را نوشتم و به خانه رفتم . با خود گفتم که اگر تا زمان رسیدن نامه، بچه مرده بود چه کنم؟ نزد امیرالموءمنین علیه السلام رفتم و عرض کردم: یا امیرالموءمنین! آبروی من در خطر است، اما آبروی شما بیشتر در خطر است .

پس از چند روز عالم سنی نامه ای فرستاد و در آن نوشته بود که: الان بچه مثل دسته گل در مقابل ماست و راحت راه می رود . امینی تو چه کردی؟ حتی ننوشتی انشاءالله خوب می شود؛ بلکه بدون قید نوشتی بچه ات خوب می شود![۱۱۲]

43–مرد گستاخ و چشیدن خشم حضرت علی علیه السلام

روزی خالدبن ولید با یارانش در اراضی خود امام علی (علیه السلام) را دید و به آن حضرت جسارتی کرد.

حضرت، خالد را از اسبش پائین آورد و او را به سمت آسیای حارث بن کلده کشاند و میله آهنی آن سنگ آسیاب را بیرون آورد و مثل طوق بر گردن خالد حلقه کرد.

خالد حضرت را سوگند داد تا او را رها کند، سپس در حالی که آن میله همانند حلقه ای برگردن او بود نزد ابوبکر وارد شد.

ابوبکر آهنگران شهر را دستور داد تا آن حلقه سنگین را از گردن خالد بیرون کنند، لیکن آنها نتوانستند.

پیوسته این آهن همانند قلاده ای برگردن او بود، آهنگران گفتند این آهن را که بصورت حلقه ای بر گردن توست فقط با حرارت آتش می‌توان باز کرد.

---

[112] پای درس علماءص326

.از طرفی هم خالد تحمل حرارت شدید آتش را نداشت، چرا که یقینا با آن حرارت به هلاکت می‌رسید

مردم نیز با دین قلاده برگردن خالد بن او می‌خندیدند، خالد صبر کرد تا علی (علیه السلام) از سفر خود .مراجعت کرد، پس جماعتی نزد امام رفتند و شفاعت خالد را کردند، آن حضرت نیز قبول کرد

لذا امام آن طوق آهنی را با دست مثل خمیر پاره پاره کرد و بر زمین ریخت [113]

44–حکم قتل علامه امینی!

نقل می‌کنند : یکی از علمای سنی حکم قتل علامه امینی را صادر کرده بود و از قضا علامه دنبال مطلبی می‌گشت ، و شنیده بود که آن مطلب در کتابی است که فقط در پیش آن عالم سنی پیدا می‌شود . لذا علامه امینی شجاعانه به درب منزل آن عالم رفت و هنگامی که آن عالم سنی در را باز کرده و سؤال کرد کیستی؟

فرموده بود : من همانم که حکم قتل مرا صادر کرده‌اید و دنبال مطلبی می‌گردم که فقط در کتابخانه شما پیدا می‌شود . آن عالم سنی ایشان را به داخل خانه خود برده وگفته بود که اگر نبود که مهمان من هستی همین الان تو را می‌کشم . پس او را به

داخل برده و گفت : چنانچه تا فلان ساعت آن مطلب را پیدا نکنی تو را به قتل می‌رسانم علامه قبول کرده و وارد کتابخانه شد .

وقتی نگاهش به کتاب‌ها افتاد ، دید که پیدا کردن چنین مطلبی به این آسانی میسر نیست ، اسم علیع را بر زبان برده و دست کرد کتابی را از کتابخانه درآورد و نگاه کرد دید همان کتابی است باز نام علیع را بر زبان جاری و صفحه‌ای را آورد و دید همان مطلب در همان صفحه است . پس پیش صاحب خانه آمد و آن عالم سنی از این مطلب بسیار متعجب شد .

---

[113] کامل ابن اثیر،ج2،ص194

علامه امینی نیازی به کتاب «صراط المستقیم» اثر شیخ زین الدین عامل پیدا می‌کند و مطلع می‌شوند که یک نسخه از آن در اختیار فردی در نجف است . در صحن امیر علیه‌السلام او را می‌یابد و از او تقاضای استفاده از آن نسخه را مس نمایند . فرد یاد شده ، امتناع می‌کند . علامه امینی ، حتی به این مطلب رضایت می‌دهد که در راهروی منزل آن شخص بنشیند و او نسخه را بیاورد و ایشان در همان جا رونویسی کند . اما او این پیشنهاد را نیز نمی‌پذیرد . این برخورد ایشان را آزرده خاطر می‌سازد . به حرم حضرت امیر تشرف می‌یابند و با سوزدل ، بر مظلومیت حضرتش می‌گریند . این که پس از چهارده قرن ، شیعه‌ای از شیعیان وی ، قصد نگارش کتابی درباره وی را دارد و به نسخه‌ای از کتابی ، نیازمند است و حتی شیعه مدّعی پیروی او ، از واگذاری و همراهی در این راه ، مخالفت می‌ورزد .

علامه امینی گفتند : پس از این ، در قلبش ، ناگاه تغییری حاصل شد و تصمیم به زیارت کربلا گرفتند . در ابتدای ورود به کربلا ، شخصی از آشنایان را دیدند و به هنگام برخورد ، او پیشنهاد کرد که مقداری کتابهای خطی و کهنه ، در اختیار دارد و از ایشان خواست که آن کتابها را ببینند و علامه امینی پس از رؤیت کتابها ، به اولین کتابی که برخورد می‌کند همان کتاب مورد نیاز ایشان «صراط المستقیم» بوده است .

45– امام علی علیه السلام و کشف راز مسجد عدن

ابو بصیر از امام نقل می کند

قومی خواستند در ساحل عدن مسجدی بسازند. امّا وقتی کار مسجد به پایان رسید، خراب شد و فرو ریخت. آن قوم، پیش ابو بکر آمدند او گفت: بنا را محکم بگیرید. ولی باز هم خراب شد. دوباره آمدند.

ابو بکر بالای منبر رفت و خطبه ای خواند و مردم را قسم داد که هر کس در این مورد چیزی می داند بگوید.

علی– علیه السّلام– فرمود: طرف راست و چپ قبله را حفر نمایید، دو قبر پیدا می شود که روی آنها سنگی است و در آن نوشته شده:

«من رضوی و خواهرم حیا، دختران تبّع پادشاه یمن، مردیم در حالی که به خدا شرک نورزیدیم».

پس آنها را در بیاورید و غسل دهید و کفن نمایید و بر آنها نماز بخوانید و دفن کنید. سپس مسجد را بنا کنید تا خراب نشود.

همین کار را کردند و از آن پس دیگر مسجد خراب نشد[114]

46–سیراب شدن علامه امینی

از قول فرزند علامه امینی قدس‌سره نقل می‌کند :

وقتی پدرم را دفن کردیم ، یکی از بزرگان آمد و به من تسلیت گفت و فرمود :

من در این فکر بودم ببینم مولا امیرالموءمنین علیه‌السلام چه مرحمتی در مقابل زحمات

و خدمات مرحوم امینی می‌نمایند .

در عالم خواب دیدم :

حوضی است و آقا امیرالموءمنین علیه‌السلام بر لب آن ایستاده اند . افراد می‌آیند و مولا از آن حوض ، به آنها آب می‌دهند . گفتند : این حوض کوثر است .

در این حال آقای امینی به نزدیک حوض رسید حضرت ظرف را گذاشتند ، آستینها را بالا زده و دستان مبارکشان را پر از آب کردند و به علامه آب خورانیدند و خطاب به او فرمودند :

بیض اللّه وجهک کما بیضت وجهی (پروردگار رو سفید کند تو را کما اینکه مرا رو سفید کرد) . [115]

47–اصحاب یمین کیا هستند؟

در احوالات شیخ جعفر مجتهدی آمده،

---

[114] «بحار: 41/ 297 حدیث 22 »

[115] پای درس علماء328

یک روز که مشغول تلاوت قرآن بودم به این آیه برخورد نمودم که : « كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ »

به فکر افتادم که اصحاب یمین چه کسانی هستند که در روز قیامت همه در گرو اعمالشان می باشند الا آنها؟

.هر چه جستجو کرده و مراجعه نمودم متوجه این مطلب نشدم

تا اینکه نجف در عالم رویا خدمت حضرت مولا امیرالمومنین علی علیه السلام رسیدم و به آقا عرض کردم مولای من اصحاب یمین چه کسانی هستند که در گرو عملشان نمی باشند؟

:حضرت در عالم مکاشفه فرمودند

شیخ جعفر شما که اهل حساب و عدد هستید چطور کلمه یمین را "حساب"نکردید؟

هنگامی که کلمه یمین را به ابجد "حساب" کردم متوجه شدم حاصل آن میشود عدد ۱۱۰. در آن موقع فهمیدم که كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

یعنی فردای قیامت همه گرفتار حساب و کتاب اعمالشان هستند مگر شیعیان و پیروان امیر المومنین که به عنایت و شفاعت حضرت مولا حساب و کتابی بر آنها نیست.[۱۱۶]

48-کرامت علامه امینی

دکتر صاوی می گوید: «روزی جوانی را دیدم که گردن بندی از طلا با نقش علی (ع) بر گردن داشت. به خاطر عشق زیاد به علی (ع) با خود گفتم: ای کاش آن گردن بند از آن من بود، ولی افسوس که گردن بند طلا برای مرد حرام است. فردای آن روز که در خدمت علاّمه امینی بودم، یکی از عالمان ایرانی وارد

---

[116] منبع: لاله ای از ملکوت / چاپ چهارم / کمال الملک / قم / ۱۴۲۳ / ص ۵۴ و ۵۵

شد و کیسه ای به علاّمه داد. علاّمه آن کیسه را گرفت و به من داد، و فرمود: «آن چه می خواستی در این کیسه است».

وقتی بیرون آمدم و کیسه را باز کردم، دیدم گردن بندی از مرمر است که نقش علی (ع) بر آن حک شده است. با شگفتی از خود پرسیدم: چگونه علاّمه از خواست و اراده درونی من آگاه شد؟! سپس فهمیدم که او دارای کشف و کرامت است.

49-**اسب سوار با نقاب**

– هنگامی که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پیکر مطهر امیر المؤمنین را برای دفن به نجف میبردند، اسب سواری را مشاهده کردندکه بوی خوشی از او ساطع بود.

آن سوار به آنها سلام کرد وبه امام حسن علیه السلام فرمود :تو حسن بن علی هستی که از سرچشمه وحی و قرآن شیر نوشیده است وجانشین امیر المومنین است و سرور اوصیاء میباشد؟

عرض کرد:آری

فرمود : و این حسین بن علی نوه ی پیامبر رحمت است که از منبع عصمت شیر نوشیده و پدر امامان میباشد؟

گفتند : آری

فرمود: جنازه را به من بسپارید و در امان خدا بروید

امام حسن علیه السلام عرض کرد : پدر ما وصیت فرموده که جنازه ی او را جز به جبرائیل یا خضر نسپاریم ، شما کدام یک از ایشان هستید؟؟؟

سوار نقاب از چهره برداشت ، ناگهان دیدند او خود امیر المؤمنین است.

به امام حسن فرمود: یا ابا محمد ! هیچ کس نمی میرد مگر این که علی نزد او حاضر شود، آیا بر جنازه ی خویش حاضر نگردد؟[117]

50–حکایتی عجیب از امیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، عرض کرد: علی جان! هزار دینار در این شهر نزد فلان شخص گذاشتم و به مدینه آمدم، اکنون می‌گویند که او مرده است. به پسرش مراجعه کردم، گفتم: من نزد پدر شما هزار دینار امانت گذاشتم، آمده‌ام بگیرم. پسرش گفت: والله پدر ما در هیچ کجا، نه در دفتری و نه در وصیتش، چیزی نگفته است.

طلبکار گفت: علی جان! من واقعاً به این پول نیاز دارم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: من نمی‌گذارم که حق تو پایمال شود. به پسر بدهکار فرمود: بیرون مدینه، پشت تپه ای می‌روی و آنجا می‌ایستی، تعداد سگ می‌آیند که یکی از سگها از همه زشت‌تر و بدترکیب‌تر است، به او بگو: چنین کسی آمده و می‌گوید که من هزار دینار نزد تو امانت گذاشته ام، آن را کجا گذاشته ای؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این قدرت را دارد که گوشه پرده برزخ را کنار بزنند و به پسر میّت بگوید که پدرت را ببین. نه این که حضرت آنها را به دنیا آورده باشد، چون عالم برزخ، عالمی بین دنیا و آخرت است.

«سند وجود برزخ بین دنیا و آخرت در قرآن است: «وَ مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

یعنی شما چهار دنیا را باید طی کنید؛ رحم مادر، دنیا، برزخ و قیامت. قیامت آخرین مرز است که دیگر بعد از آن دنیایی وجود ندارد.

نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از برزخ به دنیا آورده باشند، بلکه پسر را فرستاد و گوشه پرده را کنار زد که آن دنیای برزخ را ببیند.

---

[117] مدینة المعاجز ج 3 ص 60- بحار الانوار ج 42 ص 300- القطره ج 1 ص 217

پسر رفت، بین آن چند سگ، به سگی که از همه سیاه‌تر، بدتر و زشت‌تر بود، گفت: پدرا چنین داستانی است، آیا این طلبکار راست می‌گوید؟ گفت: این هزار دینارش، در خانه و زیر فلان دیوار است. آدرس داد، گفت: برو بردار و به او بده. ای پسر! این را نیز به تو بگویم که تنها راهی که در این عالم درست است، راه علی علیه السلام است و ما بی‌راهه رفتیم و گرفتار شدیم. این راه ما راه علی علیه السلام نیست، بلکه راه ضدّ علی علیه السلام است و روندگان در راه ضدّ علی علیه السلام، بعد از مرگ، به همین صورت محشور می‌شوند.

در قرآن می‌خوانید: «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»

خدا حیوان‌ها را نیز محشور می‌کند، یعنی همین حیوان‌ها، والّا پروردگار که حیوان دیگری را در قیامت نمی‌آورد. آنهایی که انسان آفریده شدند، ولی «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»

سگ هار شدند و به همه می‌پرند اگر چه شکل فعلی او شکل انسان دو پا است، ولی در قیامت مانند چهار پا محشور می‌شوند.

گفت: پسرم! ما که دیگر تمام دربها به رویمان بسته شده است. ولی به تو بگویم که راه سالم فقط راه علی علیه السلام است. جالب این است که علمای اهل تسنن نیز این معنا را می‌دانند، نه عوام آنان

51–خواندن سوره مومنون در ابتدای تولد

وقتی علی(ع) متولد شد و پیامبر(ص) که هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود وسی ساله بودندکودک را در آغوش گرفتند وبا او حرف زدند.

علی در آغوش پیامبر به پدرش سلام کرد: السلام علیک یا ابه.سپس این آیات را تلاوت فرمود:بسم الله الرحمن الرحیم.قد افلح المومنون.الذینهم فی صلاتهم خاشعون.والذینهم عن اللغو معرضون...

پیامبر در اینجا فرمودند آری بوسیله تو مومنین رستگار می شوند وتو رهبر آنها هستی.تو آنها را از علمت بهره مند می کنی وآنها هم بهره مند می شوند.بخدا قسم تو پیشوای آنها هستی وبوسیله تو هدایت می شوند.

روز سوم ابوطالب ولیمه تولد علی علیه السلام را داد و سیصد شتر و صدها گاو وگوسفند قربانی نمود ومردم را اطعام کرد.

از آن روز پیامبر(ص) همه روزه با علی ملاقات می کردندوبا او حرفها داشتند[۱۱۸]

52–خطبه بدون الف و خطبه بدون نقطه!

درجلسه با حضور سخنرانان عرب،وقتی همه از اینکه بتواند یک‌سخنرانی بزبان عربی بکنند که درآن نقطه ویا الف نباشد،علی(ع)فوراًدوخطبه خواندند که دریکی نقطه نبود ودر دیگری الف !

قسمتی از خطبهٔ بدون الف:«حمدتُ مَنْ عظُمَت مِنتُه وسبقت نعمته‌وسبقت رحمته غضبه وتمت الکلمهٔ ونفذت المشیهٌ وبلغت‌قضیته،حمدته حمدمقرٍ بربوبیتّه ،متخضّع لعبودیّته،متنصلٌ من‌خطیئته،متفرد بتوحیده...»یعنی:حمدمی کنم خدائی را که نعمتش بزرگ‌وآنرا بربندگان تمام داده است ورحمتش برغضبش مقدم است‌ومنطقش کامل است.خواستش نافذ وفرمانش کامل.اورا سپاس می‌گویم،سپاس کسیکه به خدایی او اقرار دارد ودربندگیش بخاک می افتدواز گناهان فاصله می گیرد ودرشناخت یکتائی خدا بی نظیر است...*

قسمتی از خطبهٔ بدون نقطه:«الحمدللّه المحمود،المالک الودود،مصدرکل مولود ومآل کل مطرود.ساطع المهاد وموطد الاطواد ومرسل الامطارومسهل الاوطار،عالم الاسرار ومدرکها ومدمر الاملاک ومهلکها ومکورالدهور ومکررها...»یعنی:سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده‌ومالکی مهربان است.خدائی که هرنوزادی را او شکل وشمایل می‌بخشد وهرطردشده ای را او پناه می دهد.پستی های زمین را هموارساخته،کوههای عظیم را اوثابت نموده،بارانها را او می فرستد ونیازهای‌خلق را او برمی اورد.عالم

---

[118] (بحارج35ص19).

اسرار ودرک کنندۀ رازهاست.ویران کنندۀملکها وهلاک کنندۀ آنهاست.چرخ زمان را او تکرا می کند و...[۱۱۹]

53–من از عدالت علی فرار کردم

نجاشی شاعر علی(ع) درماه رمضان دروقت روزه،شراب‌خورد.حضرت تصمیم داشت که حدّ الهی را براو جاری کند.قبیلۀ اوجمع شدند واز امام درخواست کردند برای حفظ آبروی آنان،نجاشی راببخشد.وچون امام نپذیرفتند،اورا تهدید به ترک حمایت کردند.امّاامیرمؤمنان (ع)حدّ الهی را براوجاری فرمودند.نجاشی هم عزم سفرکردوبه بارگاه معاویه پناهنده شد.وقتی معاویه درحضور نجاشی از امام‌مذمّت نمود.نجاشی صدازد:اگر من از علی فرار کردم وبتوپناهنده شدم‌نه بخاطر ظلم علی است!بلکه من از عدالت علی فرار کردم! [۱۲۰]

54–فرزندان امیرالمومنین

مورخین تعداد اولاد علی علیه السلام را مختلف نوشته‌اند و تا سی و شش تن (18 پسر و 18 دختر) ثبت کرده‌اند شیخ مفید و علامه طبرسی 27 اولاد برای آنحضرت ذکر کرده‌اند و ما ذیلا بطور اختصار بدانها اشاره مینمائیم.

1ـ حسن بن علی علیهما السلام بزرگترین اولاد آنحضرت بوده است.

2ـ حسین بن علی علیهما السلام دومین اولاد علی علیه السلام بوده است.

3ـ زینب کبری (عقیله) در سال ششم هجری بدنیا آمد و در حباله نکاح پسر عم خود عبد الله بن جعفر بود.

---

[119] (علی از کعبه تامحراب ص136)

[120] فضائل الخمسة عن الصحاح الستة.

4ـ زینب صغری که کنیه‌اش ام کلثوم بود.

مادر این چهار تن فاطمه زهرا دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین زوجه علی علیه السلام بود و تا فاطمه علیها السلام در قید حیات بود آنحضرت زوجه دیگری در اختیار نداشت

5ـ محمد حنفیه که کنیه‌اش ابو القاسم و مادرش خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است.

6 و 7ـ عمرو رقیه که توأم (دو قلو) بدنیا آمدند و مادرشان ام حبیب دختر ربیعه است.و حضرت مسلم بن عقیل شوهر رقیه و داماد امیرمومنان است.

8 و 9 و 10 و 11ـ عباس (حضرت ابو الفضل) و جعفر و عثمان و عبد الله که هر چهار تن در کربلا بدرجه رفیعه شهادت نائل آمدند و مادرشان ام البنین دختر حزام بن خالد کلابی است که در رثاء فرزندانش گوید:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد
و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد
انبئت ان ابنی اصیب برأسه مقطوع ید
ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد
لو کان سیفک فی یدیک لمادنی منه احد

و علی علیه السلام ام البنین را براهنمائی عقیل تزویج نمود چون عقیل بانساب عرب آشنا بود حضرت باو فرمود که برای من زنی اختیار کن تا فرزند شجاعی آورد عرض کرد ام البنین کلابیه را تزویج کن که از پدران او شجاعتر کسی در قبائل عرب نبوده است و مقصود علی علیه السلام وجود حضرت ابو الفضل بود که با برادران دیگرش در رکاب با سعادت حسین علیه السلام در کربلا شربت شهادت نوشیدند .

سید جعفر حلی ضمن قصیده غرائی در مورد شجاعت عباس علیه السلام که از پدرش ارث برده بود گوید:

بطل تورث من ابیه شجاعهٔ

فیها انوف بنی الضلالهٔ ترغم

فی کفه الیسری السقاء یقله

و بکفه الیمنی الحسام المخذم

قسما بصارمه الصقیل و اننی

فی غیر صاعقهٔ السماء لا اقسم.

12ـ یحیی که مادرش اسماء بنت عمیس بود و یحیی در کودکی پیش از شهادت پدرش از دنیا رفت .اسماء قبلا زوجه جعفر بن ابیطالب بود پس از شهادت‌جعفر در جنگ موته ابو بکر او را تزویج کرد و محمد از او بوجود آمد پس از وفات ابو بکر، علی علیه السلام اسماء را که قبلا زن داداشش بوده بحباله نکاح خود در آورد.

13 و 14ـ ام الحسن و رمله مادرشان ام سعید دختر عروهٔ بن مسعود ثقفی است.

15ـ16ـمحمد اصغر مکنی بابو بکر و عبد الله مادرشان لیلی دختر مسعود دارمیه و هر دو در کربلا بشهادت رسیدند.

17 تا 27ـ نفیسه،زینب صغری،رقیه صغری،ام هانی،ام کرام،جمانه،امامه،ام سلمه،میمونه،خدیجه،فاطمه که از زنان دیگر آنحضرت بودند و اعقاب علی علیه السلام فقط از پنج تن از اولاد او یعنی حسنین علیهما السلام و محمد حنفیه و حضرت ابو الفضل و عمر میباشد [121].

55–**خواب عجیب**

ـ دکتر محمدهادی امینی از قول یکی از مراجع تقلید معاصر نقل می کند: «روزی در نجف، خدمت علاّمه امینی بودم که در مورد یکی از عالمان آن زمان سخن به میان آمد. علاّمه به خاطر عملکرد او در یک موضوع ولایی، به شدّت از او انتقاد کرد. به خاطر این انتقاد، کدورتی در دلِ من نسبت به علاّمه پیدا شد. پس از درگذشت علاّمه، شبی در عالم رؤیا دیدم که عرصات محشر است. بسیار تشنه بودم. به همین

---

[121] ارشاد مفید جلد 1 باب 4ـاعلام الوری

دلیل، به سوی حوض کوثر رفتم تا از دست صاحب کوثر سیراب شوم. وقتی به آن جا رسیدم، با شگفتی دیدم علاّمه امینی به جای امیرالمؤمنین ایستاده است و مردم را سیراب می کند. به این ترتیب، مقام علاّمه بر من آشکار شد و از کرده خود پشیمان گشتم».4

56- ابوبکر به علی علیه السلام خیره شده

عایشه درباره علی علیه السلام می گوید:دیدم در مجلسی پدرم ابوبکر به علی علیه السلام خیره شده و چشم از او بر نمی دارد.بعد از مجلس،به پدرم گفتم چر به علی علیه السلام خیره شده بودی؟گفت چون از رسول خدا ص شنیدم نگاه به صورت علی علیه السلام عبادت است.[۱۲۲]

57-تکذیب ولایت علی تکذیب همه کتابهای اسمانی است

رسول خدا "صلی الله علیه وآله" فرمودند:

هرکس ولایت علی بن ابیطالب "علیه السلام" را رد نماید تکذیب نموده تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و پیغمبران دیگر را

زیرا در کتب آنها نازل نشده چیزی مهم تر از شناسایی خدا به یگانگی و اقرار به نبوت محمد "صلی الله علیه واله" و ولایت علی "علیه السلام" و ائمه طاهرین "علیه السلام" از نسل او[۱۲۳]

نویسنده کتاب جرعه نوش غدیر به نقل از یکی از مراجع تقلید در قم می نویسد: «روزی علاّمه امینی در کربلا به خانه ما آمد و در میان صحبت هایشان فرمود: روزی پولم تمام شده بود و چیزی در بساط نداشتم. حتّی دو روز بود غذایی در منزل نبود. به حرم امیرالمؤمنین مشرف شدم. پس از زیارت، قرآن را باز کردم و آیه «انّ اللّهَ هو الرّزاقُ ذوالقوةُ المتین» را برای حضرت خواندم و عرضه داشتم: «یا علی!

---

[122] (الغدیر)
[123] تفسیر جامع جلد 1 صفحه 40

من معنی این آیه را نمی فهمم» و از حرم خارج شدم. از صَحنِ مطهّر، بیرون نرفته بودم که پول به دستم رسید و از آن وقت تا حال، هیچ گاه بی پول نشده ام.5

58–شخصیت علی علیه‌السلام از زبان معاویه !

روزی عبداللّه بن ابی محجن نزد معاویه رفت و گفت:

ای امیرمؤمنان ! من از نزد مرد لکنت زبان و ترسو و بخیل، پسر ابوطالب می‌آیم ! معاویه گفت: تو را بخدا می‌دانی چه می‌گوئی؟ امّا اینکه می‌گوئی او لکنت زبان دارد ! بخدا سوگند ! که اگر همه زبانهای مردم یک زبان شود، زبان علی علیه‌السلام برای جواب دادن به آن کافی است . و اینکه می‌گوئی ترسو است ! پس مادرت به عزایت بنشیند ! آیا دیده‌ای کسی با علی بجنگد و جان سالم بیرون ببرد؟ و امّا اینکه گفتی بخیل است ! بخدا سوگند ! اگر علی دو انبار پر از طلا و کاه داشته باشد، طلا را قبل از کاه صدقه می‌دهد !

عبداللّه گفت: پس چرا با او می‌جنگی؟

گفت: برای خون عثمان ![2]

59–حفظ کلّ قرآن در یک لحظه

به زاذان گفتند: تو قرآن را زیبا تلاوت می‌کن ! این قرائت از که است؟

خنده‌ای کرد و گفت: روزی در حالیکه من آواز می‌خواندم، علی علیه‌السلام از کنارم رد می‌شد . امام از صدای زیبای من تعجب کرد و فرمود: ای زاذان ! چرا قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان ! چگونه قرآن بخوانم در حالیکه چند سوره فقط باندازه‌ای که در نمازم نیاز دارم، بیشتر حفظ نیستم !

امام علیه‌السلام بمن نزدیک شد و در گوشم جملاتی نامفهوم فرمود . سپس دردهانم دعائی خواند . هنوز امام از من دور نشده بود که متوجه شدم همه قرآن را با اعراب و همزه‌اش حفظ شده‌ام . و از آن موقع تا کنون نیازی به سؤال کردن درباره قرآن پیدا نکرده‌ام[۱۲۴]

60–سخن گفتن با اصحاب کهف

انس بن مالک نقل کرده است که : فرشی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هدیه آوردند . حضرت به من فرمود : « ای انس ، این فرش را بگستران » من هم فرش را پهن نمودم . حضرت به من فرمود که : ده نفر را دعوت کنم بیایند . وقتی که آنها آمدند دستور داد که روی آن فرش بنشینند . من با آنها کنار فرش نشستم ، سپس پیامبر علی علیه‌السلام را خواست و با او به مدت طولانی در گوشی صحبت کرد . بعد علی علیه‌السلام به طرف فرش رفت و او هم در کنار آن ده نفر نشست و به باد امر کرد که : ما را بلند کند ، باد ما را بلند کرد و آن حضرت را به تندی می‌برد تا آنکه علی علیه‌السلام به باد گفت : « ما را بر زمین بگذار » ! چون بر زمین رسیدیم از ما پرسید که آیا می‌دانید در چه مکانی هستید ؟ ما گفتیم : « نمی‌دانیم » فرمود : « که این محل کهف و رقیم است و این جائیست که اصحاب کهف خوابیدند . شما بلند شوید و بر آنها سلام کنید » . ما یک به یک بلند می‌شدیم و بر آنها سلام می‌کردیم ولی هیچ جوابی به ما ندادند . علی علیه‌السلام بلند شد و گفت : « السَّلامُ عَلَيْكُم يا مَعاشِرَ الصِّدّيقين وَالشُّهداء » . (سلام بر شما ای هم مسلکان راستگویان و شهیدان !) ناگهان شنیدیم که به یک باره آنها گفتند : « وَعَلَيْکَ السَّلام وَرَحْمَةُ اللّه وَبَرَكاتُه » .

انس می‌گوید : « از علی علیه‌السلام پرسیدم : که اینها چطور جواب ما را ندادند ، ولی به شما گفتند ؟ » حضرت متوجه آنها شد و سؤال کرد که چرا شما جواب سلام برادران

مرا ندادید ؟ » در جواب گفتند : که ما گروه راستگویان و شهیدانیم و مأموریم که بعد از مردن سخن نگوئیم ، مگر با پیامبری یا وصی پیامبری .

سپس علی علیه‌السلام به باد امر کرد ما را بلند کند . باد ما را بلند کرد و با تندی این فرش را می‌برد تا اینکه دستور داد که ما را بر زمین بگذارد . چون بر زمین فرود آمدیم ، خود را در زمین مدینه یافتیم .

---

[124] علی از کعبه تا محراب

علی علیه‌السلام فرمود که به رکعت آخر نماز پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله می‌رسیم . چون رفتیم ، دیدیم که رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله در رکعت آخر نماز است و قرائت سوره کهف را به اینجا رسانیده که « أمْ حَسِبْتَ أنَّ أصْحَابَ الْکَهْفِوِالرقیم من آیاتنا عجبا . . . »آیا خیال کردی که اصحاب کهف ورقیم از آات عجیب ما هستند؟

61-مقام علامه امینی

«صبح روزِ ورودِ علاّمه امینی به منزل آقای خادمی در اصفهان، حجت الاسلام فیروزیان که از ورود علاّمه بی خبر بود، به خانه ایشان می رود و می گوید: شب گذشته در خواب دیدم که جمعیت انبوهی جلوی منزل شما گرد آمده اند و به شدت ابراز احساسات می کنند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: «امیرالمؤمنین آمده است.

62-سزای انکار ولایت علی علیه‌السلام

در ایّام خلافت ابوبکر ، علی علیه‌السلام آنهائی را که در روز غدیر شنیدند که پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله در شأن او فرمودند : « مَنْ کُنْتُ مَولاه فَعَلیٌ مَوْلاه » به شهادت طلبید ، دوازده نفر شهادت دادند ، ولی انس بن مالک که ده سال خدمتکار پیامبر اسلام بود و از فضائل بیکران حضرت علی علیه السلام باخبر بود، شهادت نداد .

علی علیه‌السلام به او فرمود : « ای انس ! چه شد که شهادت بر آنچه پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله فرمود ، ندادی ؟ در حالی که تو شنیدی آنچه که اینان شنیدند » گفت : « ای امیرمؤمنان ! سنّم زیاد شده و به همین خاطر فراموش کرده‌ام ! » علی علیه‌السلام فرمود : « خدایا اگر دروغ می‌گوید سرش را به عیبی دچار کن که حتّی عمامه هم آن عیب را نپوشاند ! » راوی می‌گوید : « انس دچار پیسی شد که با اینکه عمامه بر سر می‌بست ، ولی آثار آن در میان پیشانی و دو چشمش مشهود بود(2) [۱۲۵].

---

(2) ارشاد : ص352 . (1.) حدیقة الشیعة [125]

63-جاری شدن چشمه

در راه جنگ صفین ، لشکر حضرت‌علی علیه‌السلام دچار کم آبی شده بودند . بعد به

اطاقکی رسیدند که راهبی در آن زندگی می‌کرد ، حضرت علیه‌السلام از راهب در مورد آب در آن مکان سؤال کرد . او گفت : « از اینجا تا آب ،سه فرسخ راه است و در هر یک ماه برای من آب از آنجا می‌آورند که اگر به شما دهم ، خود تلف می‌شوم » . علی علیه‌السلام در اطراف آن محل تفحّصی کرد و زمین را به اصحاب نشان داد که بکنند . چون حفر کردند ، سنگی عظیم پیدا شد ، گفت : « سنگ را بردارید و آب بخورید » . عده زیادی جمع شدند که سنگ را حرکت دهند ، نتوانستند . عاقبت خود حضرت از اسب پیاده شد و آن سنگ را از جا کند . از زیر آن ، چشمه آبی پیدا شد که آبش از عسل شیرین‌تر و از یخ سردتر و از برف سفیدتر بود .

تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را آب دادند و مشک‌ها را پر کردند و سپس علی علیه‌السلام سنگ را به نفس قدرتمند خود به جای اصلیش نهاد ، و اصحاب خاک بر آن ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند ، یاران که همراه حضرت بودند ، هر چند تفحّص کردند ، نتوانستند آن سنگ را پیدا کنند[1] .

64-سزای جاسوسی برای معاویه

آمده است که علی علیه‌السلام مردی را که نامش غیزار بود به جرم جاسوسی برای معاویه و رساندن اخبار آن حضرت به معاویه بازخواست فرمود . آن مرد منکر این کار شد . علی علیه‌السلام به او فرمود : « آیا به خدا سوگند می‌خوری که تو این کار را نکرده‌ای ؟ » گفت : « آری » و سوگند یاد کرد . علی علیه‌السلام به او فرمود : « اگر تو دروغگو هستی ، خداوند چشمت را کور کند » . هفته به آخر نرسید که او کور شد و هرگاه بیرون می‌آمد ، دست او را می‌گرفتند[2] . ۱۲۶

-63

(1) حدیقة الشیعة : ص190 . [126]

65- پیش‌بینی در جنگ نهروان

چون علی علیه‌السلام و اصحابش برای جنگ با خوارج به طرف نهروان حرکت کردند ، در راه به سواری رسیدند که به آن حضرت خبر داد که خوارج از نهر عبور کرده و فرار کرده‌اند . حضرت فرمود : « تو دیدی که آنها از نهر عبور کنند ؟ » گفت : « بلی ! » حضرت فرمود : « به آن خدائی که محمد را به راستی بر خلق مبعوث کرده است ، قسم که آنها عبور نکرده‌اند و هنوز به پشت کسری نرسیده که تمامشان به جز ده نفر به دست لشکر من مقتول می‌شوند » . چون به کنار نهر رسیدند همانطور که حضرت وعده داده بود ، خوارج هنوز به نهر نرسیده بودند و پس از جنگ تنها ده نفر از آنها زنده ماند(1) .

66-خورشید برگشت

اسماء و عده‌ای دیگر روایت کرده‌اند که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه‌اش نشسته بود و علی علیه‌السلام در حضور او بود که جبرئیل برای وحی نازل شد ، و چون در حالت وحی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حالت سنگینی رخ می‌داد ، سر بر زانوی علی علیه‌السلام قرار داد و سر بر نداشت تا اینکه آفتاب غروب کرد و علی علیه‌السلام ، نماز عصر را به همان حال نشسته خواند و رکوع و سجود آن را با اشاره برگزار کرد .

چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حال عادی برگشت به علی فرمود : « آیا نماز عصرت قضا شد ؟ » علی علیه‌السلام عرض کرد : « نتوانستم نماز عصر را ایستاده بجا آورم » .

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود : « از خدا بخواه که خورشید را برگرداند تا تو نماز عصرت را ایستاده بجا آوری ! به درستی که خداوند دعای تو را به خاطر مطیع بودنت از خدا و رسول به استجابت می‌رساند » .

علی علیه‌السلام دعاکرد که ناگهان خورشید پس از آنکه غروب کرده بود بازگشت و در آنجایی از آسمان قرار گرفت که وقت نماز عصر بود . علی علیه‌السلام نماز عصر را خواند و سپس خورشید غروب

---

(2) ارشاد : ص352 .

کرد . اسماء می‌گوید : « هنگام غروب مجدّد خورشید ، ازاو صدائی مانند صدای ارّه کردن چوب برخاست(1) . ۱۲۷

67-نبرد با جنّیان

از اهل تسنّن و تشیّع نقل شده است که : چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای جنگ با قبیله بنی المصطلق بیرون رفت . مقداری که از راه را طی کردند ، به دره‌ای رسیدند و شب در آن دره ساکن شدند . آخر شب جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و خبر داد که گروهی از جنّیان کافر در اینجا کمین کرده‌اند و اندیشه بدی نسبت به حضرت و یارانش در موقع گذشتن از آنجا را دارند .

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، علی علیه‌السلام را خواست و فرمود : « به سوی این وادی برو که عده‌ای متعرض تو می‌شوند و به تو حمله می‌نمایند . تو با قدرتی که خداوند عزّوجل به تو عنایت کرده ، آنها را دفع کن و به نام‌های ویژه خداوند که تو آنها را بلدی از بدی‌های آنها به خدا پناهنده شو » . سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صد نفر را با او روانه کرد و به آنها دستور داد که از اوامر علی علیه‌السلام اطاعت کنند .

علی علیه‌السلام با همراهانش به طرف وادی مذکور حرکت کرد و چون به آنجا رسیدند ، به همراهانش دستور داد که همانجا بایستند و بدون دستور او هیچ کاری انجام ندهند . خود حضرت حرکت کردند و جلو رفتند و نام‌های الهی را بر زبان جاری کرده و به

خدا پناه بردند و به همراهانشان اشاره کردند که نزدیک او بروند . چون دویست قدمی جلوتر رفتند ، ناگهان باد تندی از آن محل بلند شد به طوری که نزدیک بود افراد بر زمین بیافتند و دچار ترس شدیدی شدند ، در این موقع علی علیه‌السلام با صدای بلند فریاد زد : « من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا و پسر عموی او هستم » . ناگهان عده‌ای سیاه رو که به نظر می‌رسید شعله‌هائی از آتش در دست‌های خود دارند ، مشاهده شدند . علی علیه‌السلام یک تنه به میان دره رفت ، در حالی که قرآن تلاوت می‌فرمود و شمشیرش را به راست و چپ حرکت می‌داد ، وقتی علی

---

(1) حدیقة الشیعه : ص192 . 127

علیه‌السلام به میان آن جنیان رفت اصحاب دیدند که آنها به دود سیاهی تبدیل شدند و علی علیه‌السلام تکبیر گرفت . سپس ایستاد تا آن دودها بالا رفته و آسمان صاف شد . اصحاب علی علیه‌السلام گفتند : « ای اباالحسن چه دیدی ؟ ما که نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بیشتر برای تو می‌ترسیدیم » .

حضرت فرمود : « همین که دشمن از مقابل من آمد ، نام‌های خداوند را با صدای بلند صدا زدم که دیدم آنان کوچک شدند و در صدد فرار درآمدند . من بدون ترس به میان آن دره رفتم و اگر می‌ماندند ، تا آخرین نفرشان را از پای درمی‌آوردم و خداوند شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد . و باقیمانده آنها پیش از ما به خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفته و مسلمان می‌شوند » .

چون علی علیه‌السلام و همراهان بازگشتند و جریان را تعریف کردند ، در حق علی علیه‌السلام دعای خیر کرده فرمود : « ای علی ! اجنه‌ای که خداوند به واسطه تو آنها را به هراس افکنده بود قبل از تو به نزد من آمده و اسلام آوردند و من اسلامشان را پذیرفتم[1] . ۱۲۸

68-هرچه کرد لباس و زره به تنش نیامد!

جابر انصاری می‌گوید : « بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، عباس نزد علی علیه‌السلام آمد و میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از او طلبید ، علی علیه‌السلام فرمود : « پیامبر چیزی به جز استرش دلدل و شمشیرش ذوالفقار و عمامه‌اش سحاب به ارث باقی نگذاشته است و نباید چیزی که برای تو نیست بطلبی » . عباس گفت : « من ارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌خواهم زیرا من عمو و وارث او هستم » .

علی علیه‌السلام بلند شد و در حالی که عده‌ای از مردم همراه او بودند ، وارد مسجد شد . سپس دستور داد که زره و عمامه و شمشیر و استر را بیاورند . وقتی آنها را حاضر کردند علی علیه‌السلام به عباس فرمود : « اگر توانستی با این زره و عمامه و شمشیر حرکت کنی ، همه آنها مال تو خواهد شد ، زیرا

---

(1) ارشاد . 128

(2) حدیقة الشیعة : ص195 .

میراث پیامبران به اوصیاء آنها می‌رسد و به مردم و فرزندانشان نمی‌رسد ، ولی اگر نتوانستی با اینها حرکت کنی ، تو در اینها حقی نداری » .

عباس قبول کرد و علی علیه‌السلام زره را به تن او پوشاند و عمامه و شمشیر را به دست او داد و به او گفت : « با عمامه بلند شو و راه برو که این نشانه‌ای از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است » .

عباس خواست بلند شود و حرکت کند نتوانست و متعجب و متحیّر شد . سپس علی علیه‌السلام به عباس گفت : « ای عمو ! این استر که دم در است مال من و فرزندانم است اگر توانستی سوار او شوی مال تو می‌شود »[129]

عباس خارج شد و شخصی از دشمنان علی علیه‌السلام بر او گفت : « ای عموی پیامبر ! علی علیه‌السلام به تو نیرنگ زد ، پس مواظب باش در سوار شدن به استر به تو نیرنگ نزند و وقتی پایت را در رکاب گذاشتی ، ذکر خدا بر زبان جاری کن و آیه « إِنَّ اللّه یُمْسِکُ السَّمواتِ وَالاْءَرْضَ أن تَزُولاَ » را قرائت نما .

عباس به طرف استر رفت و وقتی چشم استر به او افتاد ، وحشت کرد و صدائی که تا آن موقع از او شنیده نشده بود ، کرد که عباس از این حرکت غش نمود . مردم جمع شدند و خواستند استر را دور کنند ، نتوانستند . علی علیه‌السلام استر را با اسم خواند .

استر با حالت ذلیلانه و خاضعانه نزد علی علیه‌السلام رفت و حضرت پایش را در رکاب کرد و بر او سوار شد و پیاده شد و حسن و حسین علیهماالسلام را نیز سوار کرد ، سپس زره و عمامه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را پوشید و شمشیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به دست گرفت و سوار استر شد و به منزل خود رفت در حالی که این جمله را می‌فرمود : « هذا مِن فَضلِ رَبّی لِیَبلُوَنی ءَاَشْکُر اَنَا وَهُما اَم تَکْفُر اَنْتَ یا فلان » یعنی : « این از فضل خدا بر من است ، که مرا آزمایش می‌کند ، که آیا من و آن دو (حسن و حسین علیهماالسلام) شکر می‌نمائیم یا تو کفران می‌ورزی ، ای فلان »(1) .

69-پذیرایی از مهمان

---

129 حدیقة الشیعة : ص411 .

شخصی مهمان علی علیه‌السلام شد و حضرت مقداری نان خشک برای او در آب ترید کرد و فرمود : « بخور » وقتی شخص داخل ظرف دست برد و خواست نان ترید شده را بخورد ، مشاهده کرد که گوشت مرغ است و هنگامی که حضرت مجدداً ظرف او را پر کرد و فرمود : « بخور » ، مشاهده کرد که شیرینی است . به علی علیه‌السلام عرض کرد : « ای مولای من ، شما مقداری نان خشک در آب برای من ترید کردی ، در حالی که آن تبدیل به انواع غذاها گردید ! » [۱۳۰]

حضرت فرمود : « بله ! این ترید ظاهرش و این غذا و آن غذاها باطن اوست و این خصوصیت ما امامان می‌باشد[(1)] **.**

70-زنده شدن حضرت سام

در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، عده‌ای از یمن آمدند به حضرت گفتند : که ما باقیمانده‌های ملل گذشته از آل نوح هستیم و وصی پیامبر ما اسمش سام بوده است ، که در کتابش خبر داده که هر پیامبری معجزه‌ای و جانشینی دارد که جای او می‌نشیند . وصیّ شما کیست ؟ پیامبر اشاره به علی علیه‌السلام کرد آنها گفتند : « اگر ما از او بخواهیم که حضرت سام را به ما نشان دهد ، می‌تواند ؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « به اذن الهی ، بلی » و فرمود : « ای علی علیه‌السلام ! بلند شو و با آنان داخل مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن ! » علی علیه‌السلام داخل مسجد شد و آنان نیز در حالی که کتاب‌هایی در دست داشتند ، داخل مسجد شدند . علی علیه‌السلام دو رکعت نماز خواند ، سپس ایستاد و پایش را به زمین زد . ناگهان زمین باز شد و تابوتی ظاهر گردید و از میان تابوت پیامبری که صورتش مانند ماه می‌درخشید و خاک را از سر و صورتش می‌تکاند و ریش بلندی داشت بیرون آمد و گفت : « اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلا اللّه وَاَنَّ مُحَمَّدً رَسولَ اللّه سَیِّدُ المُرسَلین وَاَنَّکَ عَلی وَصی مُحَمَّد سَید الوَصیین وَاَنَا سام بن نوح » (شهادت می‌دهم خدایی جز اللّه نیست ، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

(1) بحارالانوار : ج410 ، ص195 . [130]

(2) ارشاد : ص320 .

رسول او ، سرور پیامبران است و توئی علی علیه‌السلام وصی محمد و سرور اوصیا هستی ، من سام فرزند نوح هستم) .

در این موقع آنها کتابهای خود را گشودند و اوصاف او را با اوصافی که برای سام در کتابهایشان آمده بود ، مطابقت دیدند .

آنها گفتند : « ای سام ! ما می‌خواهیم که تو از کتاب نوح سوره‌ای بخوانی او هم شروع کرد به خواندن سوره‌ای ، سپس بر علی علیه‌السلام سلام نمود و در تابوت خوابید و زمین بر هم آمد و مثل سابق شد .[۱۳۱]

آنها همگی گفتند : « تنها دین در نزد خدا اسلام است » و در این رابطه بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه نازل شد ؛ « أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللّه هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى » « آیا غیر از خدا را سرپرست خود قرار می‌دهند . در حالی که خدا سرپرست است و اوست که مردگان را زنده می‌کند »(1) .

71–پادشاه مجسمه

مغربی روایت می‌کند که در برگشت علی علیه‌السلام از نهروان ، در راه به مجسمه‌ای برخوردیم که علی علیه‌السلام فرمود : « آن را نزد من بیاورید » وقتی آوردیم آن را حرکت داد و فرمود : « ای مجسّمه ! سخن بگو که چه کسی بودی ؟ فقیر یا غنی ؟ بدبخت یا خوشبخت ؟ پادشاه یا رعیّت ؟ » .

ناگهان مجسمه با صدای فصیح گفت : « سلام بر تو ای امیر مؤمنان ! من پادشاه ظالمی بودم به نام دویز بن هرمز که شرق و غرب عالم را تسخیر کردم و هزار شهر در دنیا تسخیر کردم و هزار پادشاه را کشتم . ای امیرمؤمنان من کسی هستم که پنجاه شهر بنا کردم و هزار دختر ، بکارت برداشتم و هزار غلام ترکی و غیر ترکی داشتم »(2) .

72–دوستان و دشمنان امام علی علیه السلام

---

(1) بحارالانوار : ج41 ، ص273 .[131]

غلام سیاهی نزد حضرت آمد و گفت : « ای امیرمؤمنان علیه‌السلام ! دزدی کرده‌ام ، حد خدا را بر من جاری نما و مرا پاک کن ! » حضرت فرمود : « برو شاید مضطر بوده‌ای ؟ » برای بار دوم آمد و گفت : « ای امیرمؤمنان علیه‌السلام ! دزدی کرده‌ام مرا پاک کن ! » حضرت فرمود : « برو شاید از دیوار دزدی نکرده‌ای ؟ »[i] برای بار سوم آمد

و تقاضای جاری شدن حد نمود . حضرت فرمود : « برو شاید به اندازه نصاب شرعی نبوده است ؟ » برای بار چهارم آمد و علی علیه‌السلام دستور داد ، دست راست او را قطع کنند . او پس از اجرای حد دست قطع شده خود را برداشت و رفت . در راه به ابن ابی الکوّاء رسید و او از غلام سؤال کرد : چه کسی دستت را قطع نموده است ؟ غلام مدح علی علیه‌السلام را گفته و جواب داد که : « امیرمؤمنان و پیشوای متقین و آقای اوصیاء دست مرا قطع کرد » . ابن ابی الکوّاء نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت : « چیز عجیبی است که شما دست غلام را قطع کرده‌اید ولی او مدح شما را می‌گوید » . علی علیه‌السلام فرمود : « دوستان من کسانی هستند که اگر آنها را قطعه قطعه کنم ، دست از دوستی من برندارند و دشمنان من کسانی هستند که اگر عسل در حلقوم آنان بریزم دست از دشمنی من بر ندارند » .

سپس دستور داد که غلام را برگرداندند و دعائی خوانده و دست او را در جای قبلی خود گذاشت ، که به اعجاز الهی سالم شد و گویا هیچگاه قطع نشده بود[(1)] .

73–فرق بین عالم و عامی!

آیه الله بهاء الدینی نقل کرده‌اند؛مرحوم علامه امینی موقعی به کتابی جهت نوشتن الغدیر نیاز پیدا کرده و به محضر امیر مؤمنان(ع) متوسل می‌شوند ولی مدتی می‌گذرد خبری نمی‌شود در آن حین روزی در حرم بوده‌اند یک عرب بیابانی می آید رو به ضریح کرده و با جسارت می گوید: یا علی، اگر مردی کار مرا انجام بده و هفته بعد موقعی که علامه در حرم بوده در همان نقطه برمی‌گردد و می گوید:یا علی، مردی، کارم انجام شد. علامه ناراحت می‌شوند که چطور حاجت ایشان روا نمی‌شود. شب در عالم رؤیا حضرت را زیارت کرده به ایشان می‌گویند: آخر آنها بدوی هستند و طبق طفولیتشان با ایشان برخورد می‌کنیم نباید آنها را معطل کرد. اما شما که با ما آشنائی دارید، معطل هم بشوید از ارادت شما کاسته

نمی‌شود. صبح فردا، پیرزنی کتابی را در دستمالی بسته محضر علامه می آورد، علامه مشاهده می کند که همان کتابی است که از حضرت خواسته بودند

74–دنیا را نمی‌خواهم

روایت شده که علی علیه‌السلام و اصحابش در مسجد کوفه بودند . مردی به حضرت گفت : « پدر و مادرم به فدایت ، من تعجب می‌کنم که دنیا در دسترس مردم است ، ولی در دسترس شما نیست » .

علی علیه‌السلام فرمود : « ای فلان ! آیا تو گمان می‌کنی که ما دنیا را می‌خواهیم و به ما داده نمی‌شود » . سپس حضرت دست مبارکش را دراز کرد و مقداری از سنگریزه‌ها را در دست گرفت و ناگهان آنها تبدیل به جواهر گرانبها شدند !

علی علیه‌السلام فرمود : « اگر می‌خواستیم بود ، ولی نمی‌خواهیم » و آنها را پرتاب نمود و آنها به حال اول برگشتند(2) . ۱۳۲

75–طبیب یونانی و غش کردن او!

از امام سجاد علیه‌السلام روایت شده که علی علیه‌السلام با عده‌ای در محلی نشسته بودند . مردی یونانی که خود را جزو پزشکان و فلاسفه می‌دانست وارد شده و به علی علیه‌السلام عرض کرد : « ای ابوالحسن ! خبر پسر عمویت رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله و جنون او به من رسیده و برای معالجه او آمده‌ام ، ولی گویا او رحلت کرده است . اما الان نگران تو هستم زیرا مرض زردی در تو وجود دارد و دو ساق پای تو چنان لاغر و باریک گردیده که تو را نمی‌تواند سر پا نگه دارد و چاره زردی تو را با دوائی که دارم می‌توانم برطرف کنم ، امّا برای باریکی ساقت علاجی نمی‌شناسم ، ولی همین قدر می‌دانم که باید چیز سنگینی حمل نکنی که احتمال شکستن پایت در آن است . سپس داروئی بیرون آورد و گفت : « اگر چهل روز بر این دارو مداومت کنی زردی چهره‌ات می‌رود ! »

---

(1) اکسیر اعظم . 132

(2) اکسیر اعظم .

علی علیه‌السلام فرمود : « آیا داروئی داری که زردی را زیاد کن ؟ یونانی عرض کرد : « بلی ! » حضرت فرمود : « آنرا به من بده ! » یونانی آن دارو را به حضرت داد . علی علیه‌السلام سؤال کرد : « چقدر وزن آن است ؟ » یونانی گفت : « چهار مثقال که هر ذره آن صد نفر را می‌کشد » علی علیه‌السلام همه آن شیشه را سرکشید !

یونانی بسیار وحشت کرد و فکر می‌کرد که نکند علی علیه‌السلام رحلت کند و بنی هاشم از او انتقام بگیرند ! علی علیه‌السلام متوجه ترس او شد و تبسم نمود و فرمود : « ای بنده خدا ! نترس که بدن من در حال حاضر از همه اوقات صحیح‌تر و سالم‌تر است و آنچه تو آن را زهر می‌دانی به من زیان نمی‌رساند » .

سپس حضرت فرمود : « چشم‌های خود را ببند ! » یونانی چشم خود را بست و سپس باز کرد ، چون نگاه کرد ، دید که صورت علی علیه‌السلام مانند خورشید تابان گلگون شده است . علی علیه‌السلام فرمود : « کجاست آن زردی که در من می‌دیدی ؟ »

گفت : « به خدا سوگند که تو آن شخصی که من در او زردی دیدم نیستی و اگر مسیح

پیامبر این زهر را خورده بود . جان به سلامت نمی‌برد . حضرت دو ساق پای خود را نشان او داد و فرمود : « تو چنان می‌کنی ، من باید دو ساق خود را معالجه کنم و اشیاء سنگینی حمل ننمایم . ولی من تو را بر طب خدای عزّوجل که بر خلاف طب توست راهنمایی می‌کنم » . در این حال حضرت دست مبارک برد و ستون عظیم که بنا و سقف همان مجلس بر روی آن واقع گشته بر سر برده و هر یک از آن ستونها را بلند کرد و آن بنای عظیم را که سه طبقه بر بالای آن بود ، در هوا با آن ستون نگاه داشت . مرد یونانی از ترس و تعجب زیاد از هوش رفت . علی علیه‌السلام فرمود : تا بر صورت او آب بریزند تا به هوش آید . وقتی به هوش آمد ، گفت : « به خدا سوگند که تا امروز چنین چیز شگفتی دیده نشده است »[1] . ۱۳۳

---

(1) اکسیر اعظم . 133

76–مقام بخشش امام علی علیه‌السلام

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصراللّه‌بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه باشما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند . از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین علیه‌السلام پیدا شد .

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟

گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته‌ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که:

توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد . شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می‌گذشتیم و می‌بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآورد که در او است .[(2)] ۱۳۴

77–جوان با نفرین پدرشل شد!

روزی علی(ع)درحال طواف بود که صدای التجاء ومناجات والتماس‌جوانی را شنید.امام ازاو دربارهٔ گرفتاریش سؤال کرد.

---

2 . خوبی‌ها و بدی‌ها . 134

او گفت:من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین‌کرد ومن فلج شدم . پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه بیاید،وبرای شفایم دعاکند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت.حال من مانده ام‌این پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند.او این دعارا خواندوپیامبر را درخواب دید که حضرت دستی برپاهای او کشید واو شفایافت.»[۱۳۵]

78–- قضیه برداشتن کلاغ کفش آن حضرت را

قضیه برداشتن کلاغ کفش آن حضرت را: چنان است که صاحب (اَغانی) از مداینی نقل کرده که یک روز سیّد حمیری سوار بر اسب در کناسه کوفه بایستاد و گفت : اگـر کسی در فضیلت علی علیه السّلام حدیثی گوید که من آن را نشنیده باشم و به شعر درنیاورده باشم ، اسب خویش را با آنچه با من است عطا کنم . جماعتی که حاضر بودند حدیث از فضائل علی علیه السّلام کردند و سیّد شعرهای خویش را که موافق آن حدیث بوده انشاد می کرد تا آنکه مردی روایت کرد از ابوالرّعل مرادی که گفت : حاضر خدمت حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام شدم و آن حضرت خُفّ خویش را از برای نماز بیرون کرد در زمان ماری میان آن رفت پس چون فارغ شد و کفش خویش را طلبید غرابی از هوا به زیر آمد و آن خُفّ را به منقار گرفت و به هوا برد و از فراز به زمین افکند آن مار از خُفّ بیرون آمد. سیّد حمیری گفت که تاکنون این حدیث را نشنیده بودم پـس اسب خود را و آنـچه به او وعده کرده عطا کرد و اشعار متضمّن این فضیلت انشاد کرد که صدر آنها این شعر است :

اَلا یاقَوم للعَجَب الْعُج اب

---

135) بحارالانوار : ج 41، ص 212.

(2) بحارالانوار : ج 41، ص 215 .

لِخفِّ اَبی الحُسَیْن وَللجِب اب[۱۳۶]

79–**معجزه پیدا شدن قبر منور علی (ع)**

((عبداللّه بن حازم)) می گوید: روزی با هارون الرّشید (پنجمین خلیفه بنی عباس) از کوفه برای شکار، خارج شدیم ، به جانب غریین و ثَوِیَّه رسیدیم ، در آنجا چند آهو دیدیم ، بازها و سگهای شکاری را به سوی آنها روانه کردیم ، آنها ساعتی (برای صید کردن) جست و خیز کردند (و نتوانستند آنها را شکار کنند) دیدیم آهوها به تپه ای در آنجا، پناه برده اند و بر بالای آن ایستاده اند، ولی بازها و سگها (که می خواستند از آن تپه بالا روند) سقوط کردند و بازگشتند، وقتی که هارون این منظره را دید، تعجّب کرد و حیرت زده شد،سپس آهوها از آن ت –پّه به زیر آمدند، بازها و سگها به سوی آنها شتافتند، آنها به آن تپه رو آوردند و سگها و بازها نیز پس از دست و پا زدن ، خسته شده و بازگشتند و این موضوع سه بار تکرار شد.

هارون گفت : بروید شخصی را پیدا کنید و به اینجا بیاورید (در اینجا رازی نهفته است شاید با پرس و جو به این راز پی ببریم).

ما رفتیم و پیرمردی از بنی اسد را یافتیم و او را نزد هارون آوردیم ، هارون به او گفت :((به ما خبر بده که در این تپّه و بلندی ، چه چیزی وجود دارد؟)).

پیرمرد گفت :((اگر به من امان بدهید، به آن خبر می دهم)).

هارون گفت : عهد و پیمان با خدا کردم که به تو آسیب نرسانم وتو را از محل سکونتت ، بیرون نکنم

پیرمرد گفت :((پدرم از پداران خود نقل کرده که قبر علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) در اینجاست ، خداوند اینجا را حرم امن قرار داده که هرکس به آن پناهنده شود، در امن و امان خواهد بود)). هارون از مرکب خود پیاده شد و آب خواست و با آن وضو گرفت و در کنار آن بلندی ، نماز خواند و خود را به آن خاک مالید و گریه کرد و سپس بازگشتیم .

محمّد بن عیسی (یکی از محدّثین) می گوید: من این جریان را شنیدم ، ولی قلبا باور نمی کردم تا اینکه پس از مدّتی ، رهسپار مکّه برای انجام حجّ شدم ، در آنجا یاسر (نگهبان زینهای اسبهای هارون) را دیدم ، برنامه او این بود که پس از طواف خانه خدا، نزد ما می آمد و می نشست و از هر دری سخن می

---

[136](مناقب) ابن شهر آشوب 343/2

گفت تا اینکه روزی گفت : شبی من با هارون الرّشید هنگام بازگشت از مکّه و ورود به کوفه بودم ، به من گفت ای یاسر! به عیسی بن جعفر (یکی از خویشانش) بگو سوار شود و آماده گردد، همه سوار بر اسب شدیم و من همراه آنان بودم تا به سرزمین غریین رسیدیم ، عیسی پیاده شد و خوابید. اما هارون کنار آن بلندی آمد و نماز خواند و بعد از هر نماز دو رکعتی ، دعا می کرد و می گریست و روی آن تپه می غلتید (و خود را به خاک مقدّس آن ، خاک آلود می کرد) سپس خطاب به علی (علیه السلام) می گفت :

((ای پسرعمو! سوگند به خدا من فضل و برتری و سبقت تو را در اسلام می دانم و به خدا به یمن وجود تو من به این مقام رسیده ام و به تخت خلافت نشسته ام و تو همان هستی که گفتم ، ولی فرزندان تو (نوادگان تو) مرا آزار دهند (72) و بر ضدّ حکومت من خروج می کنند)) سپس هارون برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز و دعا، این سخنان را تکرار می کرد، باز برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز دعا، می کرد و می گریست و این سخنان را تکرار می نمود، تا سحر آن شب ، این شیوه ادامه یافت)).

آنگاه به من گفت : ای یاسر! عیسی را از خواب بیدار کن ، عیسی را بیدار کردم ، به او گفت :((ای عیسی ! برخیز و در کنار قبر پسر عمویت نماز بخوان)).

عیسی گفت :((کدام پسر عمویم ؟)).

هارون گفت :((اینجا قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) است عیسی وضو گرفت و نماز خواند و آنان هردو مشغول به نماز و دعا بودند تا اینکه هوا روشن شد، من خطاب به هارون گفتم :((ای امیرمؤ منان ! صبح فرا رسید)) آنگاه سوار شدیم و به کوفه بازگشتیم

80-سلونی قبل ان تفقدونی

:((اَصْبَغ بن نُباته)) می گوید: هنگامی که مردم با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بیعت کردند ، آن حضرت ، عمامه (یادگار) رسول خدا را به سر بسته بود و لباس (یادگار) او را بر تن نموده بود. در مسجد از منبر بالا رفت و (ایستاده) پس از حمد و ثنا، مردم را موعظه و نصیحت کرد، سپس نشست و انگشتان دو دست خود را داخل هم گذارد و به زیر ناف نهاد،

آنگاه فرمود: ای مردم !

((سَلُونِی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِی فَاِنَّ عِنْدِی عِلْمُ الأوَّلِینَ وَالأَّخَرِینَ ...)).

((از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید (و از میان شما بروم) چرا که علم پیشینیان و آیندگان ، نزد من است)).

بدانید سوگند به خدا! اگر بستر خلافت برایم گسترده شود (و بر آن بنشینم) با پیروان تورات ، طبق تورات و با پیروان انجیل ، طبق انجیل و با پیروان زبور، طبق زبور، و با پیروان قرآن طبق قرآن ، حکم می کنم به گونه ای که (اگر) هریک از این کتابها، به سخن درآید بگوید:((پروردگارا! علی (علیه السلام) مطابق قضاوت تو، قضاوت کرد))، سوگند به خدا! من به قرآن و معانی بلند پایه آن از همه آگاهتر هستم و اگر یک آیه از قرآن نبود (74) ، قطعا شما را به آنچه تا روز قیامت ، پدید می آید، آگاه می کردم)).

سپس بار دیگر فرمود:((سَلُونِی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِی ...؛ قبل از آنکه مرا نیابید، از من بپرسید، سوگند به خداوندی که دانه را (در دل خاک) شکافت و انسان را آفرید، اگر از هر آیه قرآن از من سؤ ال کنید به شما خواهم گفت که آن آیه ، چه وقت نازل شده ؟ و در مورد چه کسی نازل شده ؟ و از ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، عامّ و خاصّ و محل نزول آن (از مکّه یا مدینه) شما را آگاه می سازم ، سوگند به خدا! هیچ گروهی ، اکنون تا روز قیامت ، نیست مگر آنکه من رهبر و جلودار و دعوت کننده آن گروه را می شناسم و می دانم که کدام در مسیر گمراهی گام برمی دارد و کدام در خط رشد و سعادت)).[۱۳۷]

81–سید جمال الدین گلپایگانی

سید جمال الدین گلپایگانی شخصیتی که سید علی قاضی به ایشان می گفت:فدایت شوم.

: همچنین مرحوم قاضی وصیت کرد سید جمال الدین بر بدنش نماز بخواند،فرمودند

من وقتی از اصفهان به نجف أشرف مشرّف شدم تا مدّتی مردم را بصورتهای برزخیّهٔ خودشان میدیدم؛ بصورتهای وحوش و حیوانات و شیاطین، تا آنکه از کثرت مشاهده ملول شدم.

---

[137] نگاهی بر (زندگی دوازده امام (ع))

یک روز که به حرم مطهّر مشرّف شدم، از أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام خواستم که اینحال را از من بگیرد، .من طاقت ندارم. حضرت گرفت و از آن پس مردم را بصورتهای عادی می‌دیدم

82–حدیث برائت

یکی از ویژگیهای مخصوص امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آن چیزی است که ((در حدیث برائت)) آمده (که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد) پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) (آیات برائت و بیزاری از مشرکان را که در آغاز سوره توبه آمده) نخست به ابوبکر سپرد تا به مکّه برود و در مراسم حجّ آن را اعلان کند، ابوبکر به سوی مکه رهسپار شد، چندان از مدینه دور نشده بود که جبرئیل بر پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد و عرض کرد: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید:
((لا یُؤَدّیِ عَنْکَ اِلاّ اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْکَ؛ اعلان بیزاری از مشرکان نباید انجام گیرد جز به وسیله خودت یا مردی از خودت)).
رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را طلبید و به او فرمود:((بر شتر غضبا سوار شو و به سوی ابوبکر برو و نامه برائت از مشرکین را از او بگیر و خودت آن را به مکّه ببر و به مشرکان ابلاغ کن و ابوبکر را مخیّر کن ، اگر خواست همراه تو به مکّه بیاید و اگر خواست به مدینه بازگردد)).
حضرت علی (علیه السلام) سوار بر شتر غضبا (شتر مخصوص رسول خدا) (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) شد و حرکت کرد تا به ابوبکر رسید، همینکه ابوبکر آن حضرت را دید، پریشان گشت و به سوی علی (علیه السلام) متوجّه شد وقتی به او رسید، گفت :((ای ابوالحسن ! برای چه آمده ای ؟ آیا می خواهی با ما به مکّه بیایی و یا برای امر دیگری آمده ای ؟)).
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به من فرمان داد تا به تو بپیوندم و آیات برائت را از تو بگیرم و آن را در مکّه برای مشرکان اعلان نمایم و پیمان قبلی با مشرکان را بهم بزنم . (81) و به من دستور داد، تو را به اختیار خودت واگذارم که همراه من بیایی و یا به مدینه بازگردی)).

ابوبکر گفت : من به سوی رسول خدا باز می گردم ، وقتی که به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد، عرض کرد:((مرا برای اجرای امر مهمّی که دیگران برای آن گردن کشیده بودند (تا به افتخار آن نایل گردند) شایسته دانستی ، وقتی که برای انجام آن به راه افتادم ، مرا برگرداندی ، آیا از

قرآن ، آیه ای در این مورد نازل شده است ؟)).

رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: نه ، ولی فرستاده امین خدا جبرئیل ، نزد من آمد و این پیام را از جانب خدا برای من آورد که :

((لا یُؤَدّیِ عَنْکَ اِلاّ اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْکَ، وَعَلِیٌّ مِنّیِ وَاَنَا مِنْ عَلِی ، وَلا یُؤَدّی عَنِّی اِلاّعَلِیٌّ)).

((این آیات (برائت از مشرکان را به مشرکان) ابلاغ نکند جز خودت یا مردی از خودت و علی (علیه السلام) از من است و من از علی هستم و از جانب من جز علی آن را ابلاغ نخواهد کرد)).[138]

83-کرامتی دیگر از امیرالمومنین

ایه الله سید جمال الدین گلپایگانی دو سه خاطره از خودشان برای یکی از شاگردان نقل کرده بودند به این شرح : شبی ، عده زیادی از بستگان ، که برای زیارت به نجف اشرف آمده بودند ، به منزل ما وارد شدند . شام نخورده بودند و ماهم در منزل چیزی نداشتیم برای تهیه غذا از منزل خارج شدم مغازه‌ها بسته بودند . عبا را بر سر کشیدم و به سمت مرقد حضرت امیر علیه‌السلام رفتم . آن جا هم مغازه‌ها بسته بودند . متحیر بودم که خدایا چه کنم .

گفتم : خدایا! اینا زوّار حضرت امیر علیه‌السلام هستند و از بستگان من . در این حال که این حرفها را بخود زمزمه می‌کردم ، دیدم : مغازه‌ای در آن طرف باز است . حال آنکه من چنین مغازه‌ای را قبلا ندیده بودم . چند گام به طرف مغازه رفتم یک وقت متوجه شدم که مغازه دار سلام کرد . گفت چه می‌خواهی؟ آنچه احتیاج داشتم به او گفتم تمامی آنچه را که می‌خواستم ، به من داد . قرار شد پولش را بعد ، پرداخت کنم . چند قدمی که آمدم ، برگشتم و به عقب نگاه کردم . نه مغازه‌ای بود و نه کسی!

84-سران یهود بدست شیر خدا کشته شدند

از ویژگیهای زندگی امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در جنگ بنی نضیر این بود که یکی از سران یهودیان تروریست را که (در جریان جنگ بنی نضیر) به سوی خیمه رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) تیر انداخته بود، کشت () و نُه نفر از یهودیان (توطئه گر) را به قتل رساند و سر بریده آنان را که

---

[138]((حدیث برائت)) با عبارات مختلف در کتب اهل تسنن مانند: ذخائر العقبی ، ص 69. مسند احمد حنبل ، ج 3، ص 212 و ج 1، ص 150 و خصائص نسائی ، ص 28 و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 322 و... آمده است .

همیار بودند به حضور پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آورد.
حسّان بن ثابت انصاری (شاعر معروف) خطاب به علی (علیه السلام) می گوید:
للّهِ اَیُّ کَرِیهَهً اءَبْلَیْتَها

بِبَنِی قُرَیْظَهً وَالنُّفُوسُ تَطْلِعُ
اردی رئیسهم وآب بتسعهٔ
طورا یشلهم وطورا یدفع
((براستی چه دشواریها و رنجها را در مورد یهود بنی نضیر () تحمّل کردی ، آنگاه که مردم چشم انتظار عملیّات تو بودند، رئیس آنان را کشتی و نه نفر از آنان را بازگرداندی ، گاهی آنان را سرکوب می کرد و گاهی از آنان جلوگیری می نمود (تا آسیب به پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نزنند)). [۱۳۹]

85-مبارزه شیرخدا با عمروبن عبدود

در جنگ خندق وقتی عمروبن عبدود از طرف مشرکیم رجز می خواند و هماورد می خواست وکسی از مسلمانان جرات نداشت به مبارزه با او برود جز علی بن ابی طالب ع ،رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ، علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و عمامه خود را بر سر علی (علیه السلام) گذارد و بست و شمشیر خود را به علی (علیه السلام) داد و به علی (علیه السلام) فرمود:((اِمْضِ لِشَاءْنِکَ؛ به سوی آنچه می خواهی برو)). سپس گفت :((اَللّهُمَّ اَعِنْهُ؛ خدایا! علی را یاری کن)) و علی (علیه السلام) به میدان شتافت .
گزارش جابر از صحنه جنگ خندق
وقتی که علی (علیه السلام) به سوی ((عمرو)) رفت ، جابر بن عبداللّه انصاری نیز دنبال علی (علیه السلام) رفت تا ببیند نبرد علی (علیه السلام) با ((عمرو)) به کجا می انجامد (تا آنچه دیده بعدا گزارش دهد) وقتی که علی (علیه السلام) در برابر ((عمرو)) قرار گرفت ، به او چنین فرمود:

((ای عمرو! تو در زمان جاهلیّت می گفتی : هرکس از من سه تقاضا کند، آن سه تقاضا یا یکی از آنها را روا می کنم)).
عمرو گفت : آری چنین است .

---

[139] ((زندگی دوازده امام (ع))

علی (علیه السلام) فرمود:((تقاضای اوّل من این است) تو را دعوت می کنم به یکتایی خدا و صدق نبوّت رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) گواهی دهی و قبول اسلام کنی)).

عمرو گفت :((ای برادرزاده ! از این تقاضا بگذر)).

علی (علیه السلام) فرمود:((این تقاضا را اگر بپذیری ، برای تو بهتر است)).

سپس علی (علیه السلام) فرمود:((تقاضای دوّم من آن است که) از هرجا که آمده ای بازگردی . (و جنگ را ترک کنی)).

عمرو گفت :نه ، آن وقت زنان قریش تا ابد گفتگو می کنند (که عمرو از روی ترس ، نجنگید).

علی (علیه السلام) فرمود:((تقاضای دیگری دارم)).

عمرو گفت : آن چیست ؟

علی (علیه السلام) فرمود:((از اسب فرود آی و با من جنگ کن)).

عمرو لبخندی زد و گفت :((من گمان نداشتم که فردی از عرب پیدا شود و چنین سخنی به من بگوید و من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم و بین من و پدرت رابطه دوستی بود)).

علی (علیه السلام) فرمود:((ولی من دوست دارم تو را بکشم ، حال اگر جنگ می خواهی ، پیاده شو)).

عمرو، از این سخن خشمگین شد و پیاده شد و به صورت اسبش زد که اسب بازگشت .

جابر می گوید: این دو به همدیگر حمله کردند، آنچنان گرد و غبار از زیر پای آنان برخاست ، که آنان را در میان گرد و غبار ندیدم ، فقط صدای تکبیر شنیدم ، دریافتم که علی (علیه السلام) ((عمرو)) را کشته است ، همراهانش را دیدم کنار خندق آمدند که به آن سوی خندق بجهند و فرار کنند، از آن سو، وقتی مسلمانان صدای تکبیر را شنیدند به پیش آمدند و به سوی خندق تاختند تا از نزدیک ، صحنه را بنگرند، دیدند ((نوفل بن عبداللّه)) به داخل خندق افتاده و اسبش نمی تواند او را از آنجا نجات دهد، او را سنگباران کردند.نوفل به مسلمین گفت :((مرا با بهتر از این روش بکشید، یکی از شما پایین آید تا با او بجنگم)).

علی (علیه السلام) به سوی او پرید و او را زیر ضربات سهمگین خود قرار داد تا او را کشت .

سپس آن حضرت به ((هُبَیره)) (یکی از همراهان دیگر عمرو) حمله کرد و با شمشیر چنان به برآمدگی زین اسب او زد، زرهی که پوشیده بود، از تنش افتاد.

عکرمه و ضرار بن خطاب از همراهان عمروبن عبدود،(وقتی وضع را چنان دیدند) فرار رابرقرار برگزیدند.

جابر می گوید:((من نبرد علی (علیه السلام) با عمرو را نتوانستم به هیچ چیز تشبیه کنم ، جز به داستان داوود (علیه السلام) با جالوت که خداوند آن را در قرآن آورده است ، آنجا که می فرماید:

(فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ داوودُ جالُوتَ ...) [۱۴۰].

سپاه طالوت به فرمان خدا، سپاه دشمن (جالوت) را شکست دادند و داوود (جوان کم سن و سال نیرومند و شجاعی که در لشگر طالوت بود) جالوت را کشت)).[۱۴۱]

86–سید جمال الدین گلپایگانی

ایشان نقل می‌کند : یک وقت بسیار بدهکار شده بودم . مدتی به حرم حضرت امیر علیه‌السلام می‌رفتم و برای پرداخت قرضهایم دعا می‌کردم ولی فرجی نشد .

روزی به همسرم گفتم : شما بروید حرم و برای ادعای قرضهایمان دعا کنید شاید خداوند می‌خواهد دعای شما را اجابت کند . ایشان به حرم رفتند پس از مدتی برگشتند با پای برهنه و خیلی ناراحت گفت : کفشهایم را هم از دست دادم!

خیلی ناراحت شدم بلند شدم و عبا را بر سر کشیدم و به حرم مشرف شدم مختصری زیارتنامه خواندم و شروع به عرض حال کردم به حضرت از حرم آمدم بیرون . در حرم ، شخصی ناشناس ، پول زیادی به من داد ، این پول به حدی بود که قرضهایم را پرداخت کردم و تا مدتی هم ، برای مخارج روزانه ، از آن استفاده کردم(۱۴۲) .

87–شیرخدا پیروز جنگ خیبر

در جنگ خیبر وقتی کسانی را که پیامبر بعنوان فرمانده منصوب کرده بودند مانند عمر و ابوبکر در فتح خیبر توفیقی نداشتند، رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) را بسیار ناراحت کرد و آثار خشم و اندوه از چهره رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) مشاهده می شد (در این موقعیّت خطیر و سرنوشت ساز) پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فریاد برآورد:

---

[140](سوره بقره ، آیه 251)

[141](زندگی دوازده امام (ع))

[142] گلشن ابرار .

((لأُعْطيَنَّ الرّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّهُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللّهَ وَرَسُولَهُ كَرّارٌ غَيْرُ فَرّارٍ لا يَرْجِعُ حَتّى يَفْتَحُ اللّهُ عَلى يَدَيْهِ)).

((قطعا فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد، او که حمله های پیاپی می کند و هرگز پشت به جنگ نمی نماید و از جبهه بازنمی گردد تا خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیب فرماید)).

پرچم را (فردای آن روز) به دست امیرمؤ منان علی (علیه السلام) داد و فتح خیبر به دست او انجام یافت . از مفهوم گفتار رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) (در سخن فوق) استفاده می شود که آن دونفر فراری دارای آن وصفی که پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از علی (علیه السلام) نمود (یعنی او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند) نیستند، چنانکه ذکر وصف ((کَرّار)) (حمله کننده استوارو ثابت قدم در صحنه جنگ) بیانگر خروج فراریان از این وصف است و این جبران قهرمانانه علی (علیه السلام) از خسارات شکستهای قبل ، دلیل روشنی بر یگانگی حضرت علی (علیه السلام) در این پیروزی آفرینی و افتخار است که احدی در این افتخار، با علی (علیه السلام) شرکت ندارد.

حسّان بن ثابت (شاعر معروف رسول خدا) در این راستا چنین سرود:

وَکانَ عَلِیٌّ اَرَمَدُ الْعَیْنِ یَبْتَغِی

دَواءً فَلَمّا لَمْ یَحِسّ مُداوِیاً

شَفاهُ رَسُولُ اللّهِ مِنْه بِتَفْلَةٍ

فَبُورِکَ مُرْقِیاً وَبُورِکَ راقِیاً

وَقالَ سَاءَعْطی الرّایَةَ الْیَوْمُ صارِماً

کَمِیّاً مُحِبّاً لِلرَّسُولِ مُوالِیاً

یُحِبُّ اْلاِ لهَ وَاْلاِ لَهُ یُحِبُّهُ

بِهِ یَفْتَحُ اللّهُ الْحُصُون الأَوابِیاً

فَاَصْفی بِها دوُنَ الْبَرِیَّةِ کُلِّها

عَلِیّاً وَسَمّاهُ الْوَزِیرَ الْمُواخِیاً

((علی (علیه السلام) درد چشم داشت و به دنبال دوای شفابخش می گشت ولی به آن دست نیافت ،سرانجام رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)به وسیله مالیدن آب دهانش (به چشم علی (علیه السلام)) به او شفا داد. پس مبارک و خجسته باد هم او که شفا یافت و هم او که شفا داد)).
و پیامبر فرمود:((امروز پرچم را به دست مردی بسپارم که دارای شمشیری برنده است و فردی شجاع می باشد و دوستی تناتنگ با رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) دارد)) اوست که خداوند را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد و خدا به دست او قلعه های ستبر و استوار را فتح کند برای انجام این کار در میان همه مردم ، علی (علیه السلام) را برگزید و او را وزیر و برادر خود خواند)).[۱۴۳]

88-برتری تحمل گرسنگی، از ذلت در برابر دیگران:

از شخصی بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شبی بخاطر برهنگی بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری گرفتاریهای مرا می بینی چون خوابیدم دیدمکه از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم . باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست گفتند از حضرت علی (ع) است التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلا رسول خدا(ص) تشریف دارند. بعد اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن(ع) برو عرض کردم حواله ای مرحمت فرمائید حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون خدمت حضرت ابا الحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تندی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت

---

[143](زندگی دوازده امام (ع))

ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود برار از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرضکردم بلی . فرمود: بیا در برگشتن دالان روشن بود در وسط رالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزیکه در دست داری در اب بزن و بیرون بیاور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگریست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد بای تو صلاح نیست. محبت مرا می خواهی یا این طلا را عرضکردم محبت شما را فرمود پس آنرا در خدابه انداز بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم . بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید.

89-پیروزی شیر خدا در طائف

[((طائف)) سرزمین حاصلخیزی است که در دوازده فرسخی جنوب شرقی مکّه قرار گرفته است ، فراریان دشمن در جنگ حُنین برای رهایی از ضربات خرد کننده سپاه اسلام ، به سوی طائف گریختند. و داخل قلعه محکم طائف شده و آن را سنگر خود نموده و در کمین مسلمین قرار گرفتند.]

رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی طائف حرکت کرد و چند روز (همراه سپاه اسلام) قلعه های طائف را در محاصره خود درآوردند.

در این ایّام ، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ، علی (علیه السلام) را با جمعی از سواران ، به سوی بخشی از طائف فرستاد و دستور داد که آنچه بیابند پامال کنند و به هربت دست یافتند آن را بشکنند.

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) همراه جمعی ، روانه آن بخش طائف شدند، در مسیر به جمعیت زیادی از سواران قبیله ((خَثْعَم)) برخورد کردند. مردی از آنان به نام ((شهاب)) در تاریکی آخر شب ، از لشکر دشمن بیرون آمد و به میدان تاخت و مبارز طلبید.

امیرمؤ منان (علیه السلام) به سوی او رفت در حالی که چنین رَجَز می خواند:

اِنَّ عَلی کُلِّ رَئِیسٍ حَقّاً

اَنْ یَرْوِی الصَّعْدَةَ اَوْ تُدِقّاً

((به راستی که بر عهده هر رئیسی ، حقّی است که نیزه اش را (از خون دشمن) سیراب کند، یا نیزه های دشمن کوبیده گردد)).

سپس به ((شهاب)) حمله کرد و با یک ضربت اور ا کشت و بعد از آن ، با گروه همراه حرکت کرده و بتها را شکستند و بعد به خدمت رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند که رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود.

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) وقتی که علی (علیه السلام) را دید، تکبیر فتح گفت و دست علی را گرفت و به کناری کشید و مدّتی طولانی با همدیگر به طور خصوصی صحبت کردند.

روایت شده : عمر بن خطّاب وقتی که این منظره را دید، به حضور پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و گفت :((آیا با علی رازگویی می کنی و با او به طور خصوصی همصحبت می شوی نه با ما؟!)).

پیامبر فرمود:((یا عُمَرُ! ما اَنَا اِنْتَجَیْتُهُ وَلکِنَّ اللّهَ اِنْتَجاهُ؛ ای عمر! من با او آهسته سخن نمی گویم ، بلکه خداوند با او آهسته سخن می گوید (یعنی رازگویی من با علی (علیه السلام) به فرمان خداست)).

سپس نافع بن غیلان (یکی از دلاوران دشمن) همراه گروهی از قبیله ثقیف از قلعه طائف بیرون آمدند، امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در دامنه ((وج)) (روستایی نزدیک طائف) با آنان برخورد کرد، نافع را کشت و با کشته شدن او، مشرکین همراه او گریختند و با این پیشامد، ترس و وحشت سختی بر دل دشمنان افکنده شد، به طوری که جمعی از مشرکین از قلعه طائف بیرون آمده و به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و قبول اسلام کردند (و به دنبال آن ، قلعه طائف به دست مسلمین فتح گردید)و طائف بیش ازده روز در محاصره پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) و همراهان بود[۱۴۴]

سیمای علی (ع) در جنگ بنی زُبَید

((بنی زُبید)) قبیله ای در سرزمین حجاز بودند که رئیسشان ((عمرو بن معدیکرب)) بود، گاهی دست به شورش و یاغیگری می زدند و لازم بود که گوشمال شوند و سر جای خود بنشینند، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ، علی (علیه السلام) را همراه جمعی برای سرکوبی این قوم سرکش فرستاد.

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در وادی ((کسر)) (نواحی یمن) با آنان برخورد کرد،بنی زُبید به رئیس خود ((عمرو بن معدیکرب)) گفتند: چگونه خواهی بود آن هنگام که بااین جوان قریشی (علی (علیه السلام)) دیدار کنی و او از تو باج و خراج بگیرد (یعنی او حاکم گردد و ریاست تو از بین برود – آنان

---

[144]. (زندگی دوازده امام (ع))

خواستند با این گفتار، او را بر ضدّ علی (علیه السلام) بشورانند).
عمرو بن معدیکرب گفت : اگر با من رو به رو شود به زودی خواهد دید.
عمرو بن معدیکرب ، به میدان تاخت و مبارز طلبید. علی (علیه السلام) به میدان او رفت ، آنچنان فریادی کشید که ((عمرو)) وحشت زده شد و پا به فرار گذاشت ، برادر و برادرزاده اش کشته شدند و همسر او به نام ((ریحانه)) دختر سلامه و زنان دیگری اسیر سپاه اسلام شدند، آنگاه علی (علیه السلام) ((خالد بن سعید بن عاص)) را جانشین خود بر قبیله بنی زُبید کرد تا زکات اموال آنان را بگیرد و کسانی را که قبول اسلام می کنند، امان بدهد.
(به این ترتیب یاغیان ، سرکوب شدند و تسلیم حکومت اسلام گشتند).[۱۴۵]

90-سیمای علی (ع) در جنگ ذات السّلاسل

[یکی از جنگهایی که مورّخین آن را از رویدادهای سال هشتم هجرت ضبط کرده اند، جنگ ((ذات السّلاسل)) است که در وادی شنزار نزدیک مکّه واقع شد و سپاه اسلام به فرماندهی امیرمؤ منان علی (علیه السلام) پیروز گردید].
توضیح اینکه : مرد عربی در مدینه به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و در پیش روی آن حضرت زانو زد و نشست و گفت :((نزد تو آمده ام تا برای تو خیراندیشی کنم)).
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((خیراندیشی تو چیست ؟)).

مرد عرب گفت : جمعیّتی (حدود دوازده هزار نفر) از اعراب در بیابان شنزار اجتماع کرده اند و تصمیم دارند شبانه به مدینه حمله کنند (سپس اوصاف آنان را برای پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ذکر کرد).
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((فریاد بزنند و مردم را به مسجد بخوانند)). به دنبال این اعلام ، مسلمانان به مسجد آمدند، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود:((ای مردم ! این (لشگر) دشمن خداست که می خواهد شبانه به شما حمله کند، کیست که به جنگ آنان برود و آنان را از حرکت باز دارد))؟.
جمعی از صُفّه نشینان (همانها که از مکّه به مدینه مهاجرت کرده بودند و در کنار صُفّه های مسجد سکونت داشتند) گفتند:((ای رسول خدا! ما آماده ایم تا به سوی آنان برویم ، هرکس را بخواهی فرمانده

---

[145] ((زندگی دوازده امام (ع)))

ما قرا بده تا تحت فرماندهی او، حرکت کنیم)).
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بین آنان و غیر آنان قرعه زد و قرعه به نام هشتاد نفر افتاد. آنگاه ابوبکر را طلبید و پرچم را به دست او داد و فرمود:((پرچم را بگیر و به سوی قبیله بنی سلیم که نزدیک سرزمین ((حَرَّه)) هستند برو)).
ابوبکر همراه سپاه اسلام به سوی شورشیان حرکت کردند تا به نزدیک سرزمین آنان رسیدند که در آن سرزمین ، سنگ بسیار بود و لشگر دشمن در وسط درّه قرار داشت که فرود آمدن به آن سخت و دشوار بود، وقتی که ابوبکر با همراهان به آن درّه رسیدند و خواستند سرازیر شوند، دشمنان به سوی ابوبکر و همراهانش تاختند و او را وادار به عقب نشینی و فرار نمودند و در این درگیری جمعیّت بسیاری از مسلمین به شهادت رسیدند. ابوبکر با همراهان به مدینه بازگشتند و به حضور پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیده و جریان را به عرض رساندند.

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) این بار پرچم را به عمر بن خطّاب داد و او را به جنگ با دشمن فرستاد. عمر با همراهان به سوی دشمن ، حرکت کردند، سربازان دشمن در پشت سنگها و درختها، کمین نموده بودند، همینکه عمر خواست به آن درّه سرازیر گردد، دشمنان از کمین بیرون آمدند و به مسلمین حمله کردند و آنان را شکست دادند (و آنان به مدینه بازگشتند) رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از این حوادث دردناک ، بسیار ناراحت شد.
((عمروعاص)) گفت :((ای رسول خدا! این بار مرا (پرچمدار کن و) به سوی دشمن بفرست ؛ زیرا جنگ یک نوع نیرنگ است ، شاید من از شیوه نیرنگ بتوانم بر دشمن ضربه بزنم ، رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) عمروعاص را همراه گروهی روانه کرد که ابوبکر و عمر نیز همراه گروه بودند، وقتی که به مرز آن درّه رسیدند، (قبل از به کارگیری نیرنگ عمروعاص) دشمن پیشدستی کرد و به سپاه اسلام حمله نمود، آنان را شکست داد و جماعتی از مسلمین به شهادت رسیدند و بقیّه با این وضع به مدینه بازگشتند.
این بار رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و پرچمی برای او بست و فرمود:((اَرْسَلْتُهُ کَرّاراً غَیْرَ فَرّارٍ؛ فرستادم علی را که حمله کننده ای است که پشت به دشمن نمی کند)).
سپس این دعا را درباره علی (علیه السلام) کرد، دستها را به آسمان بلند نمود و عرض کرد:((خدایا!

اگر می دانی که من رسول و فرستاده تو هستم ، مرا با یاری علی (علیه السلام) حفظ کن و آنچه خود دانی به او بده)) و سپس آنچه خواست در حقّ علی (علیه السلام) دعا کرد.

حضرت علی (علیه السلام) پرچم را به دست گرفت (و همراه سپاه) حرکت کرد و رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) او را تا مسجد احزاب بدرقه نمود و گروهی را که ابوبکر و عمر و عمروعاص نیز بودند، همراه علی (علیه السلام) به سوی جبهه روانه ساخت .
علی (علیه السلام) با همراهان به سوی عراق رهسپار شد و در مسیر راه ، همه جا علی (علیه السلام) در کنار جادّه می رفت ، سپس آنان را در یک راه دشواری برد و از آنجا آنان را به دهانه آن درّه (که دشمن در وسط آن درّه بود) آورد وقتی که نزدیک سپاه دشمن رسید، فرمان داد که یاران ، دهان اسبان خود را ببندند (111) و آنها را در جای مخصوصی نگهداشت و فرمود:((از اینجا حرکت نکنید)). و خودش پیشاپیش سپاه حرکت کرد و در یک سوی سپاه ایستاد و همانجا توقّف کردند تا سپیده سحر دمید، هماندم از چهار طرف به دشمن حمله کردند، دشمن ناگهان دریافت که غافلگیر شده و قادر به دفاع از خود نیست و در نتیجه دشمنان ، تار و مار شدند و مسلمین بر آنان پیروز گشتند و سوره ((عادیات)) (صدمین سوره قرآن) در شاءن آنان نازل گردید.
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از بازگشت سپاه اسلام ، پیروزی مسلمین را به اصحابش مژده داد، و دستور فرمود که :((به استقبال امیرمؤ منان علی (علیه السلام) بروند)).
مسلمین مدینه ، در حالی که پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) پیشاپیش آنان بود به استقبال علی (علیه السلام) شتافتند. و دو صف را برای استقبال تشکیل دادند. هنگامی که سپاه اسلام فرارسیده همینکه چشم علی (علیه السلام) به پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) افتاد (به احترام پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از اسب پیاده شد) پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود:

((اِرْکَبْ فَاِنَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ عَنْکَ راضِیان؛ ((سوار شو که خدا و رسولش از تو خشنودند)).
علی (علیه السلام) از شنیدن این مژده بر اثر خوشحالی اشک شوق ریخت و گریه کرد، در اینجا بود که پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) رو کرد و این گفتار تاریخی را فرمود:
((یا عَلِیُّ! لَوْلا اَنَّنی اَشْفَقُ اَنْ تَقُولَ فِیکَ طَوائِفٌ مِنْ اُمَّتِی ماقالَتِ النَّصاری فِی الْمَسِیحِ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ (علیه السلام) لَقُلْتَ فِیکَ مَقالاً لا تَمُرُّ بِمَلاٍ مِنَ النّاسِ الاّ اَخَذُوا التُّرابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْکَ لِلْبَرَکَةِ)).
((اگر ترس آن نداشتم که گروهی از امّت من ، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه

السلام) می گویند ، درباره تو بگویند، در حقّ تو سخنی می گفتم که از هرجا عبور کنی ، خاک زیرپای تو را برای تبرّک برگیرند)).[۱۴۶]

91-ده نمونه از قضاوتهای علی (ع)

رسول خدا ص در باره علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود او قاضی ترین شماست.اری علی علیه السلام برتر از همه قضات تاریخ بشریت است و قضاوتهای او حیرت انگیز می باشد که مشکل ترین پرونده ها را باز می کرد و حل می نمود.به ده نمونه از قضاوتهای قاضی ترین فرد بشر اشاره می نمائیم.

1 - حلّ مشکل با قرعه

وقتی علی (علیه السلام) به یمن رفت و در آنجا استقرار یافت و به حکومت و داوری از جانب رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) پرداخت ، دو مرد برای داوری نزد آن حضرت آمدند، آنان با شرکت هم کنیزکی را خریده بودند و به طور مساوی هرکدام مالک نیمی از او بودند، آنان بر اثر جهل به احکام ، هردو در ((طُهر واحد)) (فاصله بین دو خون حیض) با او آمیزش کردند، به خیال اینکه این کار جایز است و این ناآگاهی به مسایل از آن جهت بود که آنان تازه مسلمان بودند و اطّلاعاتشان به احکام دین ، اندک بود.

آن کنیز، حامله شد و سپس پسری از او متولّد شد و آن دو نفر در مورد آن پسر نزاع کردند و هریک از آنان می گفت من پدر او هستم و او پسر من است ، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از آن حضرت خواستند تا داوری کند.

علی (علیه السلام) آن پسر را بین آن دو نفر قرعه زد، قرعه به نام یکی از آنان افتاد و علی (علیه السلام) آن پسر را به او واگذار کرد و او را الزام کرد که نصف قیمت آن پسربچه را اگر برده است به شریک خود بپردازد و فرمود:

((اگر می دانستم شما از روی آگاهی دست به این کار زدید (و آمیزش حرام را انجام دادید) در مجازات شما، سختگیری بیشتر می نمودم)).

خبر این داستان به پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) صحّت داوری علی (علیه السلام) را امضا کرد و همین داوری را در اسلام مقرّر کرد و سپس فرمود:

---

[146] ((زندگی دوازده امام (ع))

((اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی جَعَلَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ یَقْضِی عَلی سُنَنِ داوُدَ (علیه السلام) وَسَبِیلِهِ فِی الْقَضاءِ)).

((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوّت ، کسی را قرار داد که طبق سنّت و روش حضرت داوود (علیه السلام) قضاوت می کند)).

یعنی قضاوت او بر اساس الهام الهی است که همسان وحی است و داوری علی (علیه السلام) همانند آن است که دستور صریح از طرف خدا آمده باشد. (زندگی دوازده امام (ع))

2 - داوری در مورد گاوی که الاغی را کشت

در روایات آمده : دو نفر مرد به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند، یکی از آنان گفت : ای رسول خدا! گاو این شخص ، الاغ مرا کشته است در این باره بین ما قضاوت کن .

رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((نزد ابوبکر بروید تا او قضاوت کند)). آنان نزد ابوبکر رفتند و جریان خود را به او گفتند. ابوبکر گفت چرا نزد رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نرفته اید و نزد من آمده اید؟.

گفتند: به حضور آن حضرت رفتیم او ما را به نزد شما فرستاد.

ابوبکر گفت : حیوانی ، حیوانی را کشته است چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست !!

آنان به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند و قضاوت ابوبکر را به عرض آن حضرت رساندند.

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((نزد عمر بن خطاب بروید تا او در این باره قضاوت کند)).

آنان نزد عمر رفته و جریان را گفتند، او گفت : چرا نزد رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نرفته اید و به اینجا آمده اید؟

گفتند: به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رفتیم ، او ما را نزد شما فرستاد.

عمر گفت : چرا پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) شما را نزد ابوبکر نفرستاد؟.

گفتند: نزد او نیز فرستاد.

عمر گفت : او چه گفت ؟.

گفتند: ابوبکر گفت : حیوانی ، حیوان دیگر را کشته است و چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست .

عمر گفت : به نظر من نیز همین است که ابوبکر گفته !!

آنان به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند و همه جریان را به عرض آن حضرت

رساندند.
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنان فرمود:((به حضور علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) بروید تا او در این مورد قضاوت کند)).
آنان به حضور علی (علیه السلام) رفته و جریان را گفتند.
علی (علیه السلام) فرمود:((اگر گاو به اصطبل و جایگاه الاغ رفته و الاغ را کشته است ، صاحب گاو باید قیمت الاغ را به صاحبش بدهد و اگر الاغ به اصطبل و جایگاه گاو رفته و گاو او را کشته است ، بر گردن صاحب گاو چیزی نیست)).
آن دو مرد به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند و چگونگی قضاوت علی (علیه السلام) را به عرض رساندند.
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((لَقَدْ قَضی عَلیُ بْنِ اَبیطالِبٍ بَیْنَکُما بِقَضاءِ اللّهِ عَزَّاسمُهُ)).

((علی بن ابیطالب مطابق حکم خداوند متعّال بین شما قضاوت نموده است)).
سپس فرمود:((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوّت ، مردی را قرار داد که طبق سنّت حضرت داوود (علیه السلام) در قضاوت داوری می کند)). (زندگی دوازده امام (ع))
3و4 - دونمونه از داوریهای علی (ع)در عصرخلافت ابوبکر
الف : عدم اجرای حدّ در مورد شرابخوار جاهل
از طریق روایات سنّی و شیعه نقل شده : مردی را که شراب خورده بود، نزد ابوبکر آوردند، او تصمیم گرفت تا حد شرابخواری (هشتاد تازیانه) را بر او جاری سازد. شرابخوار گفت : من به حرام بودن شراب تاکنون آگاه نبودم .
ابوبکر دست نگهداشت و نمی دانست که چه کند؟ شخصی از حاضران اشاره کرد که در این باره از علی (علیه السلام) سؤ ال شود. ابوبکر شخصی را به حضور علی (علیه السلام) فرستاد که جواب این سؤ ال را بگیرد.
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((دو مرد مورد اطمینان از مسلمین را دستور بده به میان مجالس مهاجر و انصار برود و آن شرابخوار را نیز با خود ببرند و مسلمین را سوگند بدهند که آیا شخصی آیه حرمت شرابخوار را و یا سخن پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد حرام بودن شراب را بر این شخص خوانده اند و خبر داده اند یا نه ؟ اگر دو مرد از مسلمین گواهی دادند که آیه تحریم شراب را برای او خوانده اند و یا سخن پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد تحریم شراب را به گوش او

رسانده اند، حدّ را بر او جاری ساز وگرنه او را توبه بده و سپس آزادش کن)).
ابوبکر همین کار را انجام داد، هیچ کس از مهاجر و انصار گواهی نداد که آیه قرآن و یا سخن پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) پیرامون حرمت شراب را برای او خوانده باشد، ابوبکر او را توبه داد و سپس آزادش نمود و به این ترتیب قضاوت علی (علیه السلام) را پذیرفت .
ب : سؤ ال از معنای کلمه ای در قرآن

از ابوبکر سؤ ال شد معنای این آیه چیست که خداوند در قرآن می فرماید:(وَفاکِهَةً وَاَبّاً) (121) ابوبکر معنای ((اَبّْ)) را ندانست و گفت کدام آسمان بر من سایه افکند؟ و یا کدام زمین مرا به پشت گیرد، یا چه کنم در مورد کتاب خدا که چیزی را ندانسته بگویم ، اما ((فاکههٔ)) که معنای آن را می دانیم (یعنی میوه) اما معنای ((اَبّْ)) را خدا داناتر است .
سخن ابوبکر به سمع علی (علیه السلام) رسید فرمود:((عجبا! آیا او نمی داند که ((اَبّ)) یعنی علوفه و چراگاه ؟! و قول خداوند که می فرماید:(وَفاکِهَةً وَاَبّاً) بیانگر شمردن نعمتهای الهی بر بندگانش است ، نعمتهایی از غذا که برای آنان و حیواناتشان آفریده است که به وسیله آن ، جان خود را زنده نگه می دارند و بدن خود را نیرومند می سازند)). (فاکههٔ یعنی : میوه ها برای انسانها، اَبّ یعنی : علوفه و چراگاه برای حیوانات).[۱۴۷]
5 و 6 - نمونه های دیگر در عصر خلافت عمر
نظیر این جریانات در زمان خلافت عمر نیز رخ داده است در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می شود:
نجات زن دیوانه
در روایات آمده است که : در زمان خلافت ((عمر بن خطاب)) مردی با زن دیوانه ای زنا کرد، گواهان عادل بر این مطلب گواهی دادند، عمر دستور داد تا به آن زن ، حدّ بزنند، ماءمورین ، آن زن را می بردند تا حدّ (صد تازیانه) را بر او جاری کنند.
علی (علیه السلام) در مسیر، او را دید و فرمود:((زن دیوانه از فلان قبیله چه کرده بود که او را می بردند؟))
شخصی به علی (علیه السلام) گفت :((مردی با این زن زنا کرده و فرار نموده است و گواهان عادل گواهی بر این کار داده اند، عمر دستور جاری ساختن حدّ (تازیانه) بر این زن داده است)).

---

[147] (زندگی دوازده امام (ع))

علی (علیه السلام) فرمود:((این زن را به نزد عمر رد کنید و به عمر بگویید: آیا نمی دانی که این زن دیوانه از فلان طایفه است و پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّی یُفِیقُ؛ قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده تا خوب شود)).
این زن عقل خود را از دست داده است ، پس مجازات ندارد. آن زن را نزد عمر برگرداندند وگفتار علی (علیه السلام) را به عمر رساندند عمر گفت :((خدا در کار علی (علیه السلام) گشایش دهد، نزدیک بود با جاری ساختن حد بر این زن ، هلاک گردم))، سپس زن را آزاد کرد و گفت :
((لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ؛ اگر علی (علیه السلام) نبود، عمر هلاک می شد)).[۱۴۸]
نجات زن حامله :
زن حامله ای را نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود، عمر دستور داد تا او را سنگسار کنند، علی (علیه السلام) فرمود: فرضا تو بر این زن - بخاطر گناهش تسلّط داشته باشی ، ولی چه تسلّطی بر کودک او در رحمش داری ؟ با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: (وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْری ...)[۱۴۹] ((هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد)).
عمر گفت :((لا عِشْتُ لِمُعْضَلَةٍ لایَکُونُ لَها اَبُوالْحَسَنِ؛ در هیچ کار دشواری زنده نباشم که ابوالحسن (علیه السلام) در آنجا نباشد)).
سپس عمر گفت :((با این زن چگونه رفتار کنم ؟)).
علی (علیه السلام) فرمود:((او را نگهدار که بچه اش متولّد شود و پس از آن اگر سرپرستی برای بچّه اش یافت ، آنگاه حدّ الهی را بر او جاری کن)).
عمر با دریافت این دستور، شادمان شد و طبق آن رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))
7و8 - نمونه هایی دیگرازداوری علی (ع)درعصرخلافت عثمان
در عصر خلافت عثمان نیز جریاناتی رخ داد که امیرمؤ منان علی (علیه السلام) تنها گره گشای مشکلات و حوادث بود، به عنوان نمونه :
نجات زنی که همسر پیرمردی شده بود

---

[148](زندگی دوازده امام (ع))
[149](سوره فاطر، آیه 18.)

در روایات سنّی و شیعه آمده است که : پیرمردی با زنی ازدواج کرد و آن زن حامله شد، ولی پیرمرد گمان می کرد که کاری صورت نداده و از این رو آن بچه در رحم زن را انکار می نمود و می گفت از من نیست ، داوری این جریان نزد عثمان برده شد و او حیران مانده بود که چگونه قضاوت کند، به زن گفت :آیا این پیرمرد، مهر دوشیزگی تو را از بین برده است ؟))

زن گفت :((نه)).

عثمان (پیش خود چنین نتیجه گرفت که پس زن زنا کرده ؛ زیرا پیرمرد کاری صورت نداده پس دست بیگانه ای در کار است) دستور داد که آن زن را حد بزنند (صد تازیانه به جرم زنا به او بزنند).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به عثمان گفت :((در آلت تناسلی زن دو راه وجود دارد، یکی راه خون حیض و دیگری راه ادرار، شاید این پیرمرد هنگام آمیزش ، نطفه خود را روی راه حیض ریخته و آن زن از او حامله شده است ، در این باره از پیرمرد بپرسید)).

از او سؤ ال شد، او گفت :((من نطفه خود را بر جلو آلت تناسلی او ریختم ، ولی مهر دوشیزگی او را برنداشتم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((بچه در رحم از او و فرزند اوست و راءی من این است که این پیرمرد به خاطر انکار فرزندش ، عقوبت (مجازات) شود)).

عثمان طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))

حلّ مساءله پیچیده

در روایت آمده مردی کنیزی داشت (مثلاً نام مرد زید بود و نام کنیز هند) با هند آمیزش کرد و پس از مدّتی پسری از او متولّد شد (مثلاً به نام خالد) سپس زید از هند کناره گرفت و او را همسر غلامش (مثلا به نام سعید) نمود، بعدا زید از دنیا رفت . هند به خاطر فرزندش (خالد) که از زید داشت آزاد شد (زیرا هند از طریق ارث ، ملک پسرش شد و آزاد گردید) از طرفی سعید که غلام زید و شوهر آن زن بود، از طریق ارث به همان پسر (خالد) رسید و بعد خالد نیز مُرد و آن غلام (سعید) از طریق ارث ، به زن رسید و در نتیجه هند مالک شوهرش سعید شد و سعید برده او گردید (بنابراین ، سعید نمی توانست با هند آمیزش کند و بینشان نزاع شد، سعید به هند می گفت تو زن من هستی و هند به سعید می گفت : تو برده و غلام من هستی). برای رفع اختلاف نزد عثمان آمدند، در حالی که سعید می گفت ((او (هند) زن من است و او را رها نمی کنم)).

عثمان گفت : این حادثه یک مساءله پیچیده ای است ، امیرمؤ منان علی (علیه السلام) که در آنجا

حضورداشت فرمود:((از این زن بپرسید که آیا پس از آنکه از طریق ارث ، مالک مرد (سعید) شد آیا آن مرد با او آمیزش کرده است ؟)).
هند گفت :((نه)).
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: اگر می دانستم آن مرد آمیزش را (بعد از ارث) انجام داده است او را مجازات می کردم و به هند فرمود:((برو که سعید برده تو است و هیچ گونه تسلّطی بر تو ندارد، اگر خواستی او را به غلامی بگیر و اگر خواستی او را آزاد کن و یا بفروش ؛ زیرا او در ملک تو است)).
عثمان داوری علی (علیه السلام) را پذیرفت و طبق آن رفتار کرد.
و رویدادهای بسیار دیگری از این قبیل ، در عصر عثمان رخ داد که ذکر همین نمونه ها در این کتاب - که بنایش بر اختصار است - کافی است .[۱۵۰]

9و10 - نمونه هایی ازداوریهای علی (ع)در عصر خلافت خود

از جمله حوادثی که پس از عثمان و پس از بیعت مردم با آن حضرت رخ داد و مورد داوریهای عجیب علی (علیه السلام) واقع شد، نمونه های زیر است :
قضاوت درباره دو نفر به هم چسبیده
تاریخ نویسان آورده اند، زنی در خانه شوهرش فرزندی زایید که (از کمر به پایین یک نفر بود) و از کمر به بالا دو بدن و دو سر داشت ، خانواده اش در مورد او تردید داشتند که آیا یک نفر است یا دو نفر، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از این جریان سؤ ال کردند تا احکام او (مانند ارث و...) را بدانند.
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((وقتی که او خوابید او را امتحان کنید به این نحو که یکی از بدنها و یکی از سرها را بیدار کنید، اگر هردو در یک زمان بیدار شدند، آن دو یک انسان است و اگر یکی از آنان بیدار شد و دیگری در خواب بود، بدانید که دو شخص هستند و حقشان از ارث به اندازه دو نفر است)).[۱۵۱]
حلّ یک مساءله ریاضی
((عبدالرّحمن بن حجّاج)) می گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت : امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در حادثه ای قضاوت عجیبی کرد که بی سابقه است و آن اینکه :

---

[150] زندگی دوازده امام (ع))
[151](زندگی دوازده امام (ع))

دو نفر مرد در مسافرت ، با هم رفیق شدند، هنگام غذا در محلی نشستند تا غذا بخورند، یکی از آنان پنج گرده نان از سفره خود بیرون آورد و دیگری سه گرده نان ، در آن هنگام مردی از آنجا عبور می کرد او را دعوت به خوردن غذا کردند، او نیز کنار سفره آنان نشست و از آن غذا خوردند، مرد رهگذر پس از خوردن غذا و هنگام خداحافظی ، هشت درهم به آنان داد و گفت : این هشت درهم را به جای آنچه خوردم به شما دادم و از آنجا رفت ، آن دو نفر در تقسیم پول نزاع کردند، صاحب سه نان می گفت : نصف هشت درهم مال من است و نصف آن مال تو. ولی صاحب پنج نان می گفت : پنج درهم آن مال من است و سه درهم آن مال تو است . آنان نزاع و کشمکش خود را نزد علی (علیه السلام) آوردند و داوری را به او واگذار نمودند. علی (علیه السلام) به آنان فرمود:((نزاع و کشمکش در اینگونه امور، از فرومایگی و پستی است ، صلح و سازش بهتر است ، بروید سازش کنید)).

صاحب سه نان گفت :((من راضی نمی شوم مگر به آنچه حقیقت است و شما در این باره قضاوت به حق کنید)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((اکنون که تو حاضر به سازش نیستی و حقیقت را می خواهی ، بدانکه حق تو از آن هشت درهم ، یک درهم است)).

او گفت :((سبحان اللّه ! چطور، حقیقت اینگونه است ؟!)).

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:((اکنون بشنو تا توضیح دهم : آیا تو صاحب سه نان نبودی ؟)).

او گفت : چرا من صاحب سه نان هستم ؟.

علی (علیه السلام) فرمود:((رفیق تو صاحب پنج نان است ؟)).

او گفت : آری . علی (علیه السلام) فرمود:((بنابراین ، این هشت نان ، 24 قسمت (با توجّه به سه نفر خورنده) می شود (123) تو (صاحب سه نان) هشت قسمت نانها را خورده ای و رفیق تو نیز هشت قسمت را خورده و مهمان نیز هشت قسمت را خورده است و چون آن مهمان هشت درهم به شما دو نفر داده ، هفت درهم آن مال رفیق تو (صاحب پنج نان) است و یک درهم آن مال تو (صاحب سه نان) است)).

.آن دومرددر حالی که حقیقت مطلب را دریافتند، از محضر علی (علیه السلام) رفتند[152]

92-هزار نفر نه یک نفر کم نه یک نفر زیاد می ایند!

حضرت علی (علیه السلام) در محلّ ((ذی قار)) (نزدیک بصره) نشسته بود و از مردم برای (جنگ با ناکثین) بیعت می گرفت ، به آنان فرمود:((از جانب کوفه هزار نفر - نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد - به سوی شما می آیند و با من تا پای ایثار جان ، بیعت می کنند)).

152 ((زندگی دوازده امام (ع)))

((ابن عباس)) می گوید: من از این خبر، پریشان شدم و ترسیدم که مبادا یک نفر از هزار نفر کم یا زیاد گردد، آنگاه موجب شک و تردید و دهن کجی منافقین شود (که بگویند دیدی علی (علیه السلام) دروغ گفت) همچنان اندوهگین بودم ، کم کم جمعیّتی از جانب کوفه آمدند آنان را شمردم 999 نفر بودند، دیگر کسی نیامد، با خود گفتم :(اِنّا للّهِ وَاِنّااِلَیْهِ راجِعُونَ) سخن علی (علیه السلام) را چگونه باید توجیه کرد، همچنان در فکر فرو رفته بودم ، ناگهان شخصی را دیدم که از جانب کوفه می آید، وقتی نزدیک آمد، دیدم لباس موئین پوشیده و شمشیر، سپر و آفتابه به همراه دارد، به حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) رفت و عرض کرد:((دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم)).

علی (علیه السلام) فرمود:((برای چه هدفی بیعت کنی ؟)).

او گفت :((بیعت با تو کنم که پیرو و گوش به فرمان تو باشم و در رکاب تو تا ایثار جان با دشمن بجنگم و در این راستا بمیرم و یا خداوند پیروزی را نصیب تو کند)).

امام علی (علیه السلام) به او فرمود:((نامت چیست ؟)).

او عرض کرد:((من اویس هستم)).

- به راستی تو اویس قرنی هستی ؟.

- آری .

امام علی (علیه السلام) فرمود:((اَللّهُ اَکْبَرُ! حبیبم رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به من خبر داد که من مردی از اُمّتش را ملاقات می کنم که ((اویس قرنی)) نام دارد، او از افراد حزب اللّه است و از حزب رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد، مرگش قرین شهادت است و از شفاعت او (در قیامت) جمعیّتی به تعداد نفرات دو قبیله (بزرگ) ربیعه و مُضّر، وارد بهشت می شوند)).

((ابن عبّاس)) می گوید:((سوگند به خدا! شادمان شدم و اندوهم در مورد هزار نفر (که کم و زیاد نشود) برطرف شد)).[۱۵۳]

---

[153] (زندگی دوازده امام (ع))

93–نصیب شدن طیّ اْلاَرْض

فاضل محقق جناب آقای میزرا محمود مجتهد شیرازی ، نزیل سامره – رحمه اللّه علیه – نقل فرمود از مرحوم حاج سید محمد علی رشتی که غالب عمرش را در ریاضات شرعی و مجاهدات نفسانیه گذرانیده بود در اوقاتی که در مدرسه حاج قوام نجف ، طلبه و مشغول تحصیل علم بودم در بین طلاب مشهور بود که شخص پاره دوزی که درب باب طوسی است ((طی الارض)) دارد و هر شب جمعه نماز مغرب را در مقام مهدی علیه السلام در وادی السلام می خواند و نماز عشا را در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام بجا می آورد ، در صورتی که بین نجف و کربلا بیش از سیزده فرسنگ وتقریبا دو روز راه پیاده روی است ، من خواستم این مطلب را تحقیق نمایم و به آن یقین کنم ، پس با آن مرد صالح پاره دوز آمد و شد نموده و رفاقت کردم و چون رفاقتم با او محکم شد روز چهارشنبه به یکی از طلاب که با من هم مباحثه و به او اعتماد داشتم گفتم امروز برای کربلاحرکت کن و شب جمعه در حرم باش ببین رفیق پاره دوز را می بینی ؛ چون رفت غروب پنجشنبه با یک تاءثری نزد رفیق پاره دوز رفتم و اظهار ناراحتی کردم .

گفت تو را چه می شود ؟ گفتم مطلب مهمی است که باید الان به فلان طلبه رفیقم برسانم و متاءسفانه کربلا رفته و به او دسترسی ندارم . گفت مطلب را بگو خدا قادر است که همین امشب به او برسد ، پس نامه ای که نوشته بودم به او دادم ، ایشان نامه را گرفت و به سمت وادی السلام رفت ، دیگر او را ندیدم تا روز شنبه که رفیقم آمد و آن نامه را به من داد و گفت شب جمعه موقع نماز عشا رفیق پاره دوز به حرم آمد و آن نامه را به من داد .

چون چنین دیدم یقین کردم که پاره دوز ، طی الارض دارد ، در مقام برآمدم که از او درخواست کنم که جاگرج بشود من هم دارای طی الارض گردم .

پس او را به خانه ام دعوت کردم چون هوا گرم بود پشت بام رفتیم و گنبد مطهر حضرت امیر علیه السلام نمایان بود ، پس از صرف شام مختصری به ایشان گفتم غرض از دعوت این است که من یقین کردم شما طی الارض دارید وآن نامه ای که به شما دادم برای یقین کردن من بود ، الحال از شما خواهش می کنم مرا راهنمایی کنید که چکنم تا طی الارض نصیب من هم بشود .

تا این را شنید و دانست که سرّ او فاش شده ، صیحه ای زد و مثل چوب خشک افتاد به طوری که وحشت کردم و گفتم از دنیا رفت . پس از آنکه به حال خودآمد ، فرمود ای سید ! هرچه هست به دست این آقاست و اشاره به گنبد مطهر کرد و گفت و هر چه می خواهی از او بخواه ، این را گفت و رفت و دیگر در نجف اشرف دیده نشد و هرچه تحقیق کردم دیگر کسی او را ندید. [۱۵۴]

94-علی علیه السلام و راهب دیر

((در ماجرای جنگ صفّین (در سال 36 هجری) علی (علیه السلام) با یاران از (کوفه به سوی صفّین) حرکت می کرد، در بیابان آبشان تمام شد و تشنگی سختی آنان را فراگرفت ، در جستجوی آب به چپ و راست جاده رفتند و کند و کاو نمودند ولی آبی نیافتند.

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) از جادّه بیرون آمد و با یاران به سوی بیابان رهسپار شدند، ناگهان چشمشان به عبادتگاهی افتاد، علی (علیه السلام) یاران خود را به آن عبادتگاه برد، وقتی به نزدیک آن رسیدند، شخصی به دستور علی (علیه السلام) راهب داخل عبادتگاه را صدا زد از صدای او راهب سرش را (از سوراخ دَیْر) بیرون آورد، علی (علیه السلام) به او فرمود:((آیا در اینجاها آب پیدا می شود؟، تا این همراهان از آن بیاشامند و سیراب گردند؟)).

راهب گفت :((اصلاً در این نزدیکیها آب نیست ، از اینجا تا محلّ آب بیش از دو فرسخ راه است و برای من هرماه مقداری آب می آورند که اگر در آن صرفه جویی نکنم از تشنگی می میرم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به همراهان فرمود:((آیا سخن راهب را شنیدید؟)).

گفتند:((آری ، آیا دستور می دهی ، به آنجا که راهب اشاره کرده برای دستیابی به آب برویم ، فعلاً توانایی داریم ، بلکه به آب برسیم)).

علی (علیه السلام) فرمود: نیازی به آن نیست ، سپس گردن استر سواریش را به جانب قبله کرد و به محلّی در نزدیکی آنجا اشاره نمود و به همراهان فرمود:((این محل را بکنید)).

همراهان به آن محل رفتند و با بیل به کندن آن محل مشغول شدند، مقداری خاک زمین را رد کردند، ناگهان سنگ بسیار عظیمی پیدا شد که بیل و کلنگ در آن کارگر نبود.

علی (علیه السلام) به همراهان فرمود:((این سنگ روی آب قرار دارد، اگر از جایش کنار گذاشته شود، آب را می یابید)).

---

[154] داستانهای شگفت

همراهان همگی سعی و کوشش کردند تا آن سنگ را بردارند، ولی از حرکت آن درمانده شدند و کارشان دشوار شد. وقتی علی (علیه السلام) آنان را در آن حال دید که همگی تلاش نمودند ولی خسته و کوفته به دشواری افتادند، پا از رکاب استرش بیرون آورد و پیاده شد و دستهایش را بالا زد و انگشتانش را زیر یک سوی سنگ گذارد و آن را حرکت داد، سپس آن را از جا کند و به چند متری آنجا پرتاب کرد ناگهان آب سفید و گوارایی در آنجا یافتند و به سوی آن سراسیمه شده و از آن نوشیدند که بسیار خنک و گوارا و زلال بود که در این سفر گواراتر از آن آب نیاشامیدند.

علی (علیه السلام) به آنها فرمود:((بنوشید و سیراب شوید و برای سفر خود نیز از این آب بردارید))، آنها به این دستور عمل کردند.

سپس علی (علیه السلام) با دست خود آن سنگ را برداشت و برجای خود نهاد و دستور داد خاک بر روی آن سنگ ریختند و نشانه آن را پوشاندند.

راهب تمام این جریان را (با سابقه ذهنی که داشت) از اوّل تا آخر از بالای عبادتگاه خود تماشا کرد، فریاد زد:((ای مردم ! مرا از عبادتگاه به زیر آورید)). همراهان علی (علیه السلام) او را با دشواری از بالای آن به زیر آوردند، او به حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آمد و گفت :

((ای آقا! آیا تو پیامبر مرسل هستی ؟)).

فرمود:((نه)).

گفت :((آیا تو فرشته مقرّب درگاه خدا هستی ؟)).

فرمود:((نه)).

گفت :((پس تو کیستی ؟)).

فرمود:((من وصیّ محمّد بن عبداللّه ، خاتم پیامبران (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) هستم)).

راهب عرض کرد:((دست خود را باز کن تا من در حضور تو به خدای بزرگ ایمان بیاورم وقبول اسلام کنم))علی (علیه السلام)دستش راگشودوبه اوفرمود:((شَهادَتَیْن را به زبان آور)).

راهب گفت :((اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ وَصِیُّ رَسُولِاللّهِ، وَاَحَقُّ النّاسِ مِنْ بَعْدِهِ)).

((گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست و گواهی می دهم که محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بنده و رسول خداست و گواهی می دهم که تو وصیّ رسول خدا و برترین و سزاوارترین (انسانها به خلافت) بعد از او هستی)).

سپس امیرمؤ منان علی (علیه السلام) پیمان عمل به دستورات اسلام را از او گرفت و بعد به او فرمود:((پس از مدّت طولانی که در دین خلاف اسلام بودی چه چیز باعث شد که از آن دست کشیدی و به دین اسلام گرویدی ؟)).

راهب گفت :((ای امیرمؤ منان ! تو را آگاه کنم : این عبادتگاه در این بیابان ، برای آن ساخته شده که سکونت کننده در آن ، به بردارنده آن سنگ و برآورنده آب از زیر آن دست یابد، قبل از من روزگار بسیار درازی گذشت و در این روزگار آنان که در این عبادتگاه بسر می بردند به این سعادت نرسیدند، خداوند این سعادت را نصیب من کرد، ما در یکی از کتابهای خود یافته ایم و از علمای خود شنیده ایم که در این سرزمین چشمه ای وجود دارد که روی آن سنگ عظیمی قرار دارد، جای آن را جز پیامبر یا وصیّ پیامبر نمی شناسد و ناگزیر ((ولیّ خدا)) وجود دارد که مردم را به سوی حق دعوت می کند، نشانه صدق او این است که این مکان و سنگ را می شناسد و قدرت بر کندن آن را دارد و من چون دیدم تو این کار را انجام دادی دانستم که انتظارم بسر آمده و آنچه در آرزویش بودم محقّق شده است و من امروز یک فرد مسلمان در حضور تو و ایمان آورنده به حقّ تو هستم و فرمانروائیت را قبول دارم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) وقتی که این مطلب را از آن عابد شنید، قطرات اشک از دیدگانش فروریخت ، سپس گفت :((حمد و سپاس خداوندی را که من در حضورش فراموش نشده ام ، حمد و سپاس خداوندی را که نام مرا در کتابهای آسمانی خود ذکر کرده است)).

سپس علی (علیه السلام) مردم را طلبید و فرمود:((سخن این برادر مسلمانتان را بشنوید)).

آنان گفتار راهب مسلمان را شنیدند و بسیار حمد و سپاس الهی را بجا آوردند که نعمت معرفت به حق امیرمؤ منان علی (علیه السلام) را به آنان عطا فرموده است .

سپس به سوی جبهه صفّین برای جنگ با سپاه معاویه حرکت کردند و آن راهب در حضور آن حضرت ، حرکت کرد و در جنگ شرکت نمود و سرانجام به فوض عظیم شهادت نایل گردید. امیرمؤ منان علی (علیه السلام) شخصا نماز بر جنازه او خواند و او را به خاک سپرد و برای او از درگاه خدا طلب آمرزش بسیار کرد و هرگاه به یاد راهب می افتاد می فرمود:((ذاک مولای ؛ او دوست من بود)). (زندگی دوازده امام (ع))

اسماعیل بن محمّد، سَیّدِ حمْیَری شاعر حماسه سرا و بزرگ و مخلص و جانثار محمّد و آل محمد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) داستان راهب (سرگذشت قبل) را در اشعار و قصیده ((بائیه مذهبه)) خود به شعر درآورده ، چنین می گوید:

ولقد سَرى فيما يسير بليلةٍ
بعد العشاء بكربلا فی موکبٍ
حتی اَتی متبتّلاً فی قائم

القی قواعده بقاء مجدب
یاءتیه لیس بحیث یلقی عامراً
غیرالوحوش وغیراصلع اشیب
فدنی فصاح به فاشرف ماثلا
کالنّصرِ فوق شظیۀ من مرقب
هل قرب قائمک الذی بوئته
ماء یصاب فقال ما من مشرب
الا بغایۀ فرسخین و من لنا
بالماء بین نقی وقی سبب
فثنی الاعنۀ نحو وعث فاجتلی
ملساء تلمع کاللجین المذهب
قال اقلبوها انکم ان تقلبوا
ترووا ولا تروون ان لم تقلب
فاعصوا صبوا فی قلعها فتمنعت
منهم تمتع صعبۀ لم ترکب
حتی اذا اعیتهم اَهْوی لها
کفاً متی ترد المغالب تغلب
فکانّها کرۀ بکف خزور
عبل الذّراع دحی بها فی ملعب
فسقاهم من تحتهم متسلسلاً
عذباً یزید علی الاَلذّ الاعذب
حتی اذا شربوا جمیعاً ردّها
ومضی فخلت مکانها لم یقرب

عنی ابن فاطمۀ الوصیّ ومن یقل

فی فضلِهِ وفِعالِهِ لم یکذب

یعنی :

1 – شبی علی (علیه السلام) در راهی پس از وقت عشاء (در مسیر صفّین) به کربلا گذر کرد.

2 – تا اینکه به مردی جدا شده از مردم که در عبادتگاه بسر می برد رسید، عبادتگاه که پایه هایش در بیابان خشک و سوزانی قرار داشت .

3 – به آن سو حرکت می کرد که در آنجا آبادی و متاعی جز وحشی های بیابان و پیری دارای سر بی مو نبود.

4 – پس نزدیک آن عبادتگاه رفت و آن پیر را صدا کرد و آن پیر، مانند پاسداری که در بالای برجی نشسته باشد به پایین نگاه کرد.

5 – علی (علیه السلام) به آن پیر فرمود: آیا در نزدیک محل سکونت تو آبی پیدا می شود؟ او در پاسخ گفت : آبی در اینجا نیست .

6 – جز در آن سوی دو فرسخی و کیست که در میان تپّه های ریگ و بیابان خشک ، برای ما آبی بیابد.

7 – پس علی (علیه السلام) افسار مرکبها را به سوی زمین سخت و سنگلاخی بازگرداند و در آنجا برق سنگ صاف و نرمی به چشم خورد، سنگی که همانند نقره آمیخته به طلا می درخشید.

8 – علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: این سنگ را برگردانید که در این صورت سیراب می شوید و گرنه تشنه می مانید.

9 – پس همگان نیروی خود را برای از جا کندن آن سنگ به کار بردند ولی آن سنگ همچون شتر تندخویی که از سوار شدنش جلوگیری می کند، تن به اطاعت آنان نداد.

10 – وقتی که (آن سنگ) آنان را خسته و درمانده کرد، علی (علیه السلام) دستش را به سوی آن دراز کرد که اگر به سوی جنگاوری دراز می کرد، آن را مغلوب خود می ساخت .

11 – پس گویی آن سنگ بزرگ در دست علی (علیه السلام) همچون گویی در دست جوان قوی پنجه ای است که آن را به این سو و آن سو می افکند.

12 – و تشنگان را از آب زیر آن سنگ سیراب کرد از آبی لذیذ و خوش گوار که گواراترین آبها بود.

13 – پس از آنکه همگی از آب نوشیدند، علی (علیه السلام) آن سنگ را به جای خود نهاد و رفت (و

جای آن سنگ پوشیده شد) به طوری که گویا هیچ کس به آنجا نزدیک نشده است .

14 – منظورم از این شخص ، علی (علیه السلام) پسر فاطمه (بنت اسد) است که وصیّ (پیامبر اسلام (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)) می باشد، او که هرکس در فضایل و ویژگیهای ممتاز او سخن بگوید، دروغ نگفته و گزافه گویی نکرده است .[155]

95- در میان اُمّت هیچ فردی جز علی (علیه السلام) قدرت انجام کار رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) را نداشت

((سعید بن کلثوم)) می گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم از امیرمؤ منان علی (علیه السلام) سخن به میان آمد، آن حضرت او را بسیار ستود و آنگونه که شایسته اوست مدح کرد، سپس فرمود: ((سوگند به خدا! علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) در دنیا تا آخر عمر، هرگز لقمه حرام نخورد و هرگز به او پیشنهاد انجام یکی از دو کار خداپسندانه نشد مگر اینکه آن کاری را که دشوارتر بود به عهده می گرفت و برای رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچ حادثه سختی پیش نیامد، مگر اینکه علی (علیه السلام) را (به کمک) می طلبید به خاطر اعتماد و اطمینانی که به او داشت .

و در میان اُمّت هیچ فردی جز علی (علیه السلام) قدرت انجام کار رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) را نداشت و کار علی (علیه السلام) همانند کار مردی بود که خود را بین بهشت و دوزخ ببیند و امید پاداش این و ترس عقاب آن داشته باشد. او از مال شخصی خود، هزار برده را برای خدا و نجات از آتش (خرید و) آزاد کرد، از مالی که از دسترنج خود و از عرق جبین به دست آورده بود، او غذای زن و بچّه اش را از زیتون و سرکه و خرما قرار داده بود و لباسش از کرباس بود که اگر از آن چیزی از آستینش زیاد می آمد، آن را قیچی می کرد (آری او اینگونه ساده زندگی می کرد) و در میان افراد خانواده و فرزندانش ، هیچ کس در لباس و علم ، مانند علی بن الحسین (علیهماالسلام) شباهت به او

---

[155](زندگی دوازده امام (ع))

نداشت .[۱۵۶]

96–نورافشانی ضریح حضرت امیر (علیه السلام) و باز شدن دروازه نجف

شخصی از علما نقل کرد شبی ، دوساعت از شب گذشته به قصد خرید ترشی از خانه بیرون آمدم و دکان ترشی فروشی نزدیک سور شهر بود (سابقا شهر نجف اشرف حصار و دروازه داشته و دروازه آن متصل به بازار بزرگ و بازار بزرگ متصل به درب صحن مقدس و درب صحن محاذی ایوان طلا و درب رواق بوده است به طوری که اگر تمام درها باز بود ، شخص از دروازه ، ضریح مطهر را می دید) و شیخ مزبور هنگام عبور می شنود عده ای پشت دروازه در را می کوبند و می گویند : ((یا عَلی ! اَنْتَ فُکَّ اْلبابَ ؛ یعنی یاعلی ! خودت در را باز کن)) . و ماءمورین به آنها اعتنایی نمی کنند ، چون اول شب که در را می بستند تا صبح باز کردنش ممنوع بود

آقای شیخ می رود ترشی می خرد و برمی گردد چون به دروازه می رسد این دفعه عده زواری که پشت در بودند شدیدتر ناله کرده و عرض می کنند یا علی ! در را باز کن و پاها را سخت به زمین می کوبند . آقای شیخ پشت خود را به دیوار می زند که از طرف راست چشمش به سمت مرقد مبارک و از طرف چپ دروازه را می بیند ، ناگاه می بیند از طرف قبر مبارک ، نوری به اندازه نارنج آبی رنگ خارج شد و دارای دو حرکت بود ، یکی به دور خود و دیگری رو به صحن و بازار بزرگ و با کمال آرامی می آید . آقای شیخ نیز کاملا چشم به آن دوخته است با نهایت آرامش از جلو روی شیخ می گذرد و به دروازه می خورد ناگاه در و چهارچوب آن از دیوار کنده می شود و بر زمین می افتد .

عربها با نهایت مسرت و بهجت ، به شهر وارد می شوند .[۱۵۷]

97–هدف از ریاست

وقتی امیر المومنین علیه السلام عازم بصره گردید تا بیعت شکنان جنگ جمل را سرکوب کند در بین راه در ربذه فرود آمد در این هنگام آخرین گروه حج در زبده اجتماع کردند تا سخنان امام علیه السلام را استماع کنند.

ابن عباس گوید: من به خدمت امام علیه السلام رسیدم و دیدم کفش خود را وصله می کند.

---

[156](زندگی دوازده امام (ع))

[157] داستانهای شگفت

عرض کردم : رد دلال حاضر ما به اصلاح خود نیازمندتر از اصلاح این کفش هستیم .

اما حضرت جوابی نداد تا از و صله کردن خود فارغ گردید. سپس هر دو لنگه کفش را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: اینها را قیمت کن عرض کردم : اینها ارزشی ندارد.

فرمود: هر چه می ارزند.

عرض کردم : کمتر از یک درهم ارزش دارند.

فرمود: واللّه لهما احب الی من امرکم هذا الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا به خدا سوگند این دو لنگه کفش را زیارت بر شما بیشتر دوست دارم مگر اینکه حقی را به پا دارم یاطلبی را دور سازم .[158]

98- شکوه و جلال علی (ع) از زبان عمر

ابوواثله می گوید: روزی همراه عمربن خطاب بودم و از جایی عبور می کردیم ناگاه صدایی نامعلوم از عمر شنیدم ، گفتم : (ای عمر چه شده که زیر لب سخن نامعلوم می گویی ؟9

گفت : (وای بر تو، آیا نمی بینی شیر مرد پنجه افکن ، پسر شیر مرد را آن کس که کوبنده متجاوزان و ستمگران با دو شمشیر است).

نگاه به اطراف کردم ، ناگاه دیدم حضرت علی (ع) در چند قدمی ما عبور می کرد، منظور عمر از شیر مرد پنجه افکن ، علی (ع) است به عمر گفتم : (منظور تو از این شخص شجاع که می گویی ، علی (ع) است ؟)

گفت : نزدیک بیا تا از شجاعت و قهرمانی علی (ع) با تو سخن بگویم ، نزدیک رفتم ، گفت :

(در جنگ احد ما با پیامبر (ص) چنین بیعت کردیم که : فرار نکنیم ، و هر کدام از ما فرار کرد، گمراه است و هر کدام از ما کشته شده شهید است و پیامبر (ص) سرپرست اوست) در جنگ احد ناگهان دیدیم صد فرمانده دلاور که هر کدام دارای صد نفر جنگجو بودند، گروه گروه به ما حمله نمودند، ما درمانده شدیم و با کمال آشفتگی از میدان در رفتیم ، ناگهان علی (ع) را دیدیم مانند شیرپنجه افکن کفی از ریگ زمین را برداشت و به صورت ما ریخت و گفت : (زشت و بریده و پوشیده باد روی شما، به

---

[158] بحار الانوار، ج 41، ص 113، 114.

کجا فرار می کنید، آیا به سوی دوزخ فرار می کنید؟) ما به میدان باز نگشتم ، بار دیگر بر ما حمله کرد، و در دستش شمشیر پهنی بود که آن خون مرگ می چکید، فریاد زد: (شما بیعت کردید و سپس بیعت شکنی نمودید، سوگند به خدا شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید) به چشمهایش نگاه کردم گویی مانند دو مشعل روغن زیتون بودند که آتش از آن شعله می کشید، یا مانند دو ظرف پر از خون بودند، اطمینان یافتم که اکنون به سوی ما می آید و همه ما را سر به نیست می کند، من در میان اصحاب به سوی او شتافتم و گفتم : (ای ابوالحسن !خدا را!خدا را! عربها در جنگ گاهی فرار می کنند، گاهی حمله می کنند و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می کند) گویا خود را کنترل کرد، و چهره اش را از من برگرداند، از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی را که از صولت علی (ع) بر دلم وارد شد به خاطر دارم .

فوالله ما خرج ذلک الرعب من قلبی حتی الساعهٔ

(سوگند به خدا آن وحشت و ترسی که بر قلبم رسید تا این ساعت از قلبم بیرون نرفته است) [159]

99- تشکر فرشتگان از جانبازی علی (ع)

سال دوم هجرت بود، لشگر هزار نفری دشمن ، مجهز به اسلحه برای جنگ با مسلمانان آمده بودند، پیامبر (ص) همره 313 نفر برای جلوگیری از دشمن به سرزمین بدر رفتند، جنگ سختی بین سپاه اسلام و سپاه کفر درگرفت و سرانجام سپاه اسلام پیروز شد.

از شنیدنی های عجیب اینکه در آن شبی که روز آن جنگ واقع شد، سپاه اسلام در یک طرف (قلیب) (چاه آب) بودند و سپاه کفر در طرف دیگر، آب مسلمانان تمام شد، پیامبر (ص) به مسلمانان فرمود: (چه کسی می رود، از آن چاه (قلیب) آب بیاورد؟ (با توجه به اینکه آبه آوردن از آن چاه در برابر تیراندازان دشمن بسیار خطرناک بود) همه مسلمانان در برابر سخن پیامبر (ص) سکوت کردند، علی (ع) به پیش آمد و گفت :

(ای رسول خدا من آماده ام مشکی برداشته و سوی چاه حرکت کرد، مشک را در میان چاه دراز کرد وقتی که پر از آب شد، آن را بیرون کشید، هماندم باد تندی وزید و مشک به زمین افتاد آب آن ریخت .علی (ع) بدون ترس و هراس برای بار دوم مشک را به درون چاه دراز کرد و پر از آب نمود و بیرون

---

[159] بحارالانوار، ج 20 ص 53.

کشید، باز باد تندی وزید و آب مشک ریخت ، و این حادثه سه بار تکرار شد، علی (ع) برای چهارمین بار، مشک را پر از آب کرد سپس آن را به حضور پیامبر (ص) آورد و ماجرا را به عرض پیامبر (ص) رسانید.

پیامبر (ص) فرمود: (بدان ! باد نخست ، از جانب جبرئیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند، باد دوم از ناحیه میکائیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند، و باد سوم از جانب اسرافیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند) [۱۶۰]

100–امام با بیماری یارانش بیمارمی شود

و شیخ کشی و شیخ صفار در (بصائر) روایت کرده اند از رمیله که گفت : تب شدیدی کردم در زمان امیرالمؤ منین علیه السلام پس در نفس خود خفتی یافتی در روز جمعه و گـفتم نمی دانم چـیزی را بهتر از آنکه آبی بر خود بریزم یعنی غسل کنم و نماز کنم در عقب امیرالمؤ منین علیه السلام ، پس چنین کردم آنگاه آمدم به مسجد پـس چـون امیرالمؤ منین علیه السلام بالای منبر برآمد آن تب به من معاودت نمود پس چون امیرالمؤ منین علیه السلام مراجعت نمود و داخل منزل شد داخل شدم به آن جناب ، فرمود: ای رمیله ! دیدم تو را که بعضی از تو، و به روایتی (پس ملتفت شد به من امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود: ای رمیله ! چه شده بود که تو را دیدم که بعضی از اعضایت در بعضی درهم می شد.) پـس نقل کردم برای آن جناب حالت خود را که در آن بودم و آنچه مرا واداشت در رغبت بر نماز عقب آن جناب ، پـس فرمود: ای رمیله ! نیست مؤ منی که مریض شود مگر آنکه مریض می شویم ما به جهت مرض او و محزون نمی شود مگر آنکه محزون می شویم به جهت حزن او و دعا نمی کند مـگر آنکه آمین می گوییم برای او و ساکت نمی شود مگر آنکه دعا می کنیم برای او، پـس گـفتم به آن جناب یا امیرالمؤ منین علیه السلام فدای تو شوم این لطف و مرحمت برای کسانی است که با جناب تواند در این منزل، خبر ده مرا از حال کسانی که در اطراف زمین اند؟ فرمود: ای رمیله ! غایب نیست یا نمی شود از ما مؤ منی در مشرق زمین و نه در مغرب آن [۱۶۱]

101–وصیت به تشییع جنازه خاص

---

[160](اعلام الورى ، ص 192).

[161].(منتهى الامال)

از جمله وصیت‌های امام علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام این بود : ای حسن ! چون من از دنیا رفتم ، مرا غسل بده و باکافوری که جبرئیل از بهشت برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد ، مرا حنوط کن ! سپس مرا کفن کن و مرا بر روی سریر بگذار ! احدی جلو تابوت را نگیرد ، بلکه فقط پشت تابوت را بلند کنید . زیرا جبرئیل و میکائیل جلو سریر را بلند می‌کنند . هر کجا تابوت رفت ، شما هم بروید و هر کجا ایستاد ، شما هم بایستید . و بدانید که آنجا قبر من است و جنازه مرا بر زمین بگذارید و تو ای حسن ! بر من با هفت تکبیر نماز بخوان ! و بدان که نماز با هفت تکبیر جز بر من و قائم آل محمد علیه‌السلام که از فرزندان برادرت حسین علیه‌السلام است و او کجی‌های خَلق را اصلاح می‌کند ، جایز نیست ! وقتی نماز به پایان رسید ، جنازه را کناری بگذار و آن محل را حفر کن ! قبری آماده با تخته چوبی پیدا می‌کنی که پدرم نوح علیه‌السلام برایم ساخته است . مرا بر روی آن تخته بگذار . در آنجا هفت خشت بزرگ می‌بینی [۱۶۲]

. آن‌ها را (بعد از دفنم) بر روی من بچین . اندکی صبر کن . سپس یک خشت بردار و به داخل قبر نگاه کن . می‌بینی که من در قبر نیستم ! زیرا به جدّ تو رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ملحق خواهم شد .

زیرا اگر پیامبری را در شرق به خاک سپارند و وصی او را در غرب ، مدفون سازند ، خداوند ، روح و جسد پیامبر و روح و جسد وصی او را در یک جا حاضر می‌کند . و پس از زمانی از هم جدا شده و به قبرهای خویش بر می‌گردند . آن‌گاه قبر مرا از خاک ، پُر کن ! و قبرم را از مردم مخفی بدار ! و چون روز شود ، نعشی را بر شتر قرار بده و به مدینه بفرست ، تا مردم نفهمند که من در کجا مدفونم ![(1)]

محمد بن حنفیه نقل می‌کند که وقتی برادرانم مشغول غسل دادن امام علیه‌السلام شدند ، امام حسین علیه‌السلام آب می‌ریخت و امام حسن علیه‌السلام غسل می‌داد و احتیاجی نبود که جسد امام علیه‌السلام را بگردانند ، زیرا بدن حضرت در هنگام غسل ، خود از این سو به آن سو می‌شد ، و بوئی خوش‌تر از مُشک و عنبر از جسد مطهّرش به مشام می‌رسید .

---

[162] (1) جلاءالعیون .

وقتی غسل تمام شد ، امام حسن علیه‌السلام صدا زد : ای خواهر ! برای حنوط ، کافور جدّم را بیاور ! زینب کافور را آورد و حسن علیه‌السلام بدن امام را با آن حنوط نمود . سپس امام علیه‌السلام را در پنج پارچه ، کفن نمودند و جنازه را در سریر قرار دادند و به وصیت امیر موءمنان جلو تابوت را رها نمودند و عقب تابوت را حسنین علیهماالسلام گرفتند .

تابوت بلند شد و به طرف نجف کنونی که پشت کوفه است ، حرکت نمود . بعضی از اشخاص خواستند . در تشییع شرکت کنند ولی امام حسن علیه‌السلام به آنها دستور مراجعت داد .[۱۶۳]

در این هنگام امام حسین علیه‌السلام می‌گریست و می‌فرمود : « لاحَولَ وَلاقُوَّةَاِلاّ بِاللّه العَلی العَظیم » . ای پدر !پشت ما را شکستی و ما گریه را برای تو یاد گرفته‌ایم .[۱۶۴]

وقتی تابوت فرود آمد ، حسنین علیهماالسلام بدن امام علیه‌السلام را بر زمین گذاشتند و امام

حسن علیه‌السلام با هفت تکبیر بر بدن امام ، نماز خواند . بعد محلّ جنازه را حفر کردند و همان‌طور که امام علیه‌السلام خبر داده بود ، قبر آماده‌ای پیدا شد . بدن مقدّس امام علیه‌السلام را در آن نهادند و خشت‌ها را چیدند و بعد از اندک زمانی ، یک خشت برداشتند و به داخل قبر نگاه کردند . اثری از بدن شریف امام علیه‌السلام نبود(1) .[۱۶۵]

102–شرافت علما

شخصی از علما فرمود که جد من مرحوم آخوند ملا عبدالله بهبهانی شاگرد شیخ اعظم یعنی شیخ مرتضی انصاری – اعلی الله مقامه – بود و در اثر حوادث روزگار به قرض زیادی مبتلا می شود تا اینکه مبلغ پانصد تومان (البته در یکصد سال قبل خیلی زیاد بود) مقروض می گردد و عادتا ادای این مبلغ

---

[163] جلاء العیون : ص22

(1) [165]منتهی‌الامال

محال می نمود ، پس خدمت شیخ استاد حال خود را خبر می دهد ، شیخ پس از لحظه ای فکر ، می فرماید سفری به تبریز برو ان شاء اللّه فرج می شود

ایشان حرکت می کند و وارد تبریزمی شود و در منزل مرحوم امام جمعه – که در آن زمان اشهر علمای تبریز بود – می رود . مرحوم امام چندان اعتنایی به ایشان نمی کند و شب را در قسمت بیرونی منزل امام می ماند .

پس از اذان صبح درب خانه را می کوبند ، خادم در را باز کرده می بیند رئیس التجار تبریز است و می گوید به آقای امام کاری دارم ، خادم امام را خبر می دهد ، ایشان می آیند و می گویند سبب آمدن شما در این هنگام چیست ؟ می گوید آیا شب گذشته کسی از اهل علم بر شما وارد شده ؟ امام می گوید بلی یک نفر اهل علم از نجف اشرف آمده و هنوز با او صحبت نکرده ام بدانم کیست و برای چه آمده است .

رئیس التجار می گوید از شما خواهش می کنم میهمان خود را به من واگذار کنید . امام می گوید مانعی ندارد ، آن شیخ در این حجره است پس رئیس التجار می آید و با کمال احترام جناب شیخ را به منزل می برد و در آن روز قریب پنجاه نفر از تجار را برای صرف نهار دعوت می کند و پس از صرف نهار می گوید آقایان ! شب گذشته که در خانه خوابیده بودم در خواب دیدم بیرون شهر هستم ، ناگاه جمال مبارک حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام را دیدم که سوار هستند و رو به شهر می آیند ، دویدم و رکاب مبارک را بوسیدم و عرض کردم یا مولای ! چه شده که تبریز ما را به قدوم مبارک مزین فرموده اید ؟ حضرت فرمودند قرض زیادی داشتم آمدم تا در شهر شما قرضم ادا شود .

از خواب بیدار شدم در فکر فرو رفتم پس خوابم را چنین تعبیر کردم که لابد یک نفر که مقرب درگاه آن حضرت است قرض زیادی دارد و به شهر ما آمده بعد فکر کردم و دانستم که مقرب آن درگاه در درجه اول سادات و علما هستند ، بعد فکر کردم کجا بروم و او را پیدا کنم ، گفتم اگراهل علم است ناچار نزد آقایان علما وارد می شود پس از ادای فریضه صبح ، از خانه بیرون آمدم به قصد اینکه خانه های علما را تحقیق کنم و بعد مسافر خانه ها و کاروانسراها را و از حسن اتفاق ، اول به منزل آقای امام جمعه رفتم و این جناب شیخ را آنجا یافتم و معلوم شد که ایشان از علمای نجف هستند و از جوار آن حضرت به شهر ما آمده اند تا قرض ایشان ادا شود و بیش از پانصدتومان بدهکارند و من خودم یکصد

تومان می دهم ، پس سایر تجار هم هریک مبلغی پرداختند و تمام دین ایشان ادا گردید و با بقیه وجه ، خانه ای در نجف اشرف می خرد .

103-بخشندگی وسخاوت اهلبیت(ع)

چون اهلبیت(ع)وابستگی مالی ووابستگی دنیوی نداشتند،بخشش مال‌برایشان بسیار آسان بود واز آن لذت می‌بردند.

رسولخدا(ص)اکثرا موقع خوردن غذا،درمنزل خودرا باز می‌گذاشتند تا اگرگرسنه‌ای آمد با او هم غذا شوند.

پیامبر بخشنده‌ترین افراد بود ونشد شخصی از حضرت‌درخواست‌کمک‌کندولی‌رسولخدا(ص) جواب منفی دهد. بلکه اگر داشتند،کمک می‌کردند واگر نداشتند، می‌فرمود:اگر خدا بدهدبتو می‌بخشم.

عبدالله بن عمر:من کسی را از پیامبر بخشنده‌تر وبا شجاعت‌تر وپاکیزه‌ترندیده‌ام.«زندگانی پیامبراسلام»

*****

کمک در نیمه‌های شب

علی(ع)شبها مواد غذائی را درکیسه‌ای گذاشته وبردوش می‌گذاشتند ودرمنزل فقراء می‌بردند.درحالیکه آنها نمی‌دانستند که این مرد خیّر کیست؟

حتّی در جنگ شخصی از دشمنان به امام گفت که شمشیرت را بمن‌می‌بخشی؟امام هم فورا شمشیر خودرا به او دادند.

آمده است که :مهمانی به خانه علی(ع)آمد وچون فقط باندازه یک نفر غذاداشتند ،امام سفره انداختند وبه بهانه‌ای چراغ را خاموش کردند ولب‌ودهان خودرا تکان می‌دادند تا مهمان خیال کند که امام هم مشغول خوردن‌است!«از کعبه تامحراب»

*****

بخشش زهرای مرضیه(س)

حضرت فاطمه(س)از درآمد فدک ،هشتادهزار سکه طلا درآمد داشتند که‌همه را به فقراء می‌دادند وچیزی برای خود نمی‌گذاشتند.

آن حضرت در شب عروسی ،لباس نو خودرا بخشیدندوبا لباس کهنه به‌حجله رفتند.

آن بانو باتفاق حسن وحسین وفضه ،سه روز روزه نذری گرفتند وهردفعه که‌می‌خواستند موقع افطار ،غذا بخورند گرسنه‌ای بدر خانه می‌آمد وآنان همهٔافطاری خودرا به او می‌دادند ودر این سه روز با آب افطار نمودند.«فاطمه‌سرور زنان عالم»

عربی نزد امام حسن(ع)رفت ولی قبل از اینکه درخواست خودرابگوید،امام دستور داد هرچه پول درخانه بود،آوردند.مبلغ بیست هزاردرهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند!او گفت:مولایم!چرانگذاشتید که ابتدا مدح وثنای شمارا بگویم وتقاضای خودرا مطرح‌کنم؟فرمود:ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیرآبرویش ریخته شود،به‌او کمک می‌کنیم.

*****

روزی کنیز امام حسین(ع) یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد.امام درمقابل‌اورا آزاد فرمود.

همچنین امام درحال نماز بودند که عربی آمد واشعاری خواند.امام نماز راتمام کردند وبه قنبر فرمودند:از مال حجاز چقدرمانده است؟

گفت: پنج هزار درهم.امام دستور داد بیاورند وهمه را به او بخشیدند.

*****

امام سجاد (ع)درمدت عمرشان هزار برده آزاد کردند.

وقتی امام روزه‌می گرفتند،دستور می‌دادند که گوسفندی را پخته وگوشت‌آنرا بین فقرا تقسیم کنند وخود با نان وخرما افطار می‌نمودند.

امام ،هزینه بیش از صدخانواده را در مدینه به عهده داشتند و...

بخشش‌هاوهدایای امام باقر(ع)بین پانصددرهم تا ششصدهزاردرهم‌بود.وامام از بخشیدن زیاد ملول نمی‌شد.وهرگز شنیده نشد که فقیری درخانه امام بیاید وجواب تحقیرآمیز بشنود بلکه بدستور حضرت،فقیر را بابهترین نام جواب می‌دادند.«منتهی الامال ج2»

معلّی بن خنیس می‌گوید:

دیدم که امام صادق(ع)با کیسه‌ای بردوش به جائی می‌رود.اجازه گرفتم که‌ایشان را همراهی کنم.با حضرت به محله فقراء رفتیم وامام بربالای سرآنان‌که همگی درخواب بودند،مقداری غذا می‌گذاشت.من پرسیدم که اینهاشیعه هستند؟امام فرمود:اگر شیعه بودند که ما هرچه داشتیم حتی نمکمان‌را با آنهانصف می‌نمودیم.«منتهی الامال ج2 ص244»

ابوجعفر خثعمی گوید:

امام صادق(ع)کیسه‌ای پول بمن داد وفرمود:
این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است.
منهم آن را به شخصیکه امام معرفی کرده بود دادم.اوگفت:خدا جزای خیربه این کسیکه همیشه بمن کمک کند،بدهد ولی جعفربن محمد حتی یک‌درهم هم بمن کمک نمی‌کند!«منتهی الامال ج2ص244»

*****

کیسه‌های هدیهٔ امام کاظم(ع)از بَس زیاد بود،مَثَل زدنی بود.امام شبها زنبیل‌را از غذا وپول پر می‌کردند وبطور ناشناس برای فقیران می‌بردند.
آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند.
در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم(ع)در کاخ او بنشیندومردم ومسئولین برای تبریک نزد امام بروند.
هرکه می‌آمد هدیه‌ای هم می‌آورد.پیرمردی آمد وگفت:من چیزی ندارم که‌هدیه بدهم.ولی جدم در مصیبت جدشما چند بیت سروده است که آنهاراتقدیم می‌کنم.سپس ابیاتی را خواند.امام فرمود:هدیهٔ تورا قبول‌کردم.بنشین!خدابتوبرکت بدهد.سپس امام درباره هدایایی که آورده بودنداز خلیفه کسب تکلیف کردند ومنصور هم آنهارا به امام واگذارکرد.
امام همهٔ آن هدایارا به پیرمرد بخشیدند.«منتهی الامال ج2 ص340»

*****

هرگاه برای امام رضا(ع)سفره می‌انداختند،امام ابتدا ظرف غذایی برای‌فقرا می‌فرستادند ومی فرمودند:«فلااقتحم العقبهٔ»یعنی کسانی از قیامت‌نجات می‌یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند.«منتهی الامال ج2ص463»
شخصی از خراسان،خدمت امام رضا(ع)عرضکرد که من درشهرم وضع‌مالی خوبی دارم ولی دراینجا پولم را گم کرده‌ام.شما بمن قرض بدهید تا من‌وقتی به شهرم رسیدم،از طرف شما آنرا صدقه بدهم؟
امام داخل اطاق خصوصی شان رفتند وسپس درحالیکه دردستشان کیسه‌بود وآنرا از لای دراطاق بیرون آورده بودند،فرمودند:آن مردخراسانی‌کجاست؟او گفت:اینجا هستم.امام آن مبلغ را به اودادند وفرمودند لازم‌نیست از طرف ما صدقه بدهی.

وقتی خراسانی رفت،امام آمدند ونشستند.یکنفرسؤال کرد که چراپول‌راازلای در به او دادیدوصورت خودرا از او پوشاندید؟فرمود:بخاطر اینکه‌مبادا حالت خواری وکوچکی را در او ببینم.«منتهی الامال ج2 ص466»

امام رضا(ع)در روز عرفه،تمام دارائی خود را بخشیدند.وزیر مأمون‌گفت:این گونه بخشش غرامت است!امام فرمود:خیر بلکه غنیمت‌است.وهرگز چیزی را که بوسیلۀ آن بدنبال پاداش وثواب وکرامت‌هستی،ضررنشمار!«ستارگان درخشان ج10ص19»

*****

روزی شخصی نزد امام هادی(ع)رفت واظهار نمود که بدهی زیادی دارم‌ودرخواست کمک کرد.

امام به او فرمود:من کاری را می‌خواهم که تو انجام دهی وتورا قسّم می‌دهم‌که امتناع نکنی!

گفت:امتناع نخواهم کرد.

امام کاغذی نوشتند مبنی براینکه این شخص مبلغی از امام طلبکاراست.سپس به او گفتند وقتی عده‌ای از مردم نزد من هستند،این کاغذ رابیاور وطلب خودت را از من بخواه!

او این کار را کرد وخلیفه هم بوسیلۀ جاسوسانش خبردارشد وکیسه‌ای‌پول‌برای امام فرستاد وامام هم آن را به او داد.«ستارگان درخشان ج12ص35»

محمدبن علی بن ابراهیم گوید:من وپدرم برای گرفتن کمک مالی نزدحضرت رفتیم.پدرم می‌گفت:ای کاش امام پانصددرهم بمن بدهد تابادویست درهم لباس بخرم ودویست درهم به طلبکارهابدهم وصددرهم‌برای سایر مخارج داشته باشم.منهم در دل خود گفتم ای کاش امام بمن‌سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم وباصد درهم لباس تهیه کنم‌وبقیه را برای سایر مخارج بگذارم.

ما خدمت امام مشرف شدیم وسپس با امام خداحافظی کردیم وموقع‌خارج شدن از خانۀ امام، خدمتکار حضرت دوکیسه پول آورد ویکی را به‌پدرم داد وگفت:پانصد درهم‌درآنست که دویست درهم برای لباس‌ودویست درهم برای طلبکارها وصد درهم برای خودت!وکیسه‌ای هم بمن‌داد وگفت:صد درهم برای خرید الاغ وصددرهم برای لباس وصددرهم‌برای سایر مخارج!«ستارگان درخشان ج13 ص18»

*****

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسگری(ع)بصورت سواره جائی می‌رفتیم.من در دل با خودمی‌گفتم:موقع پرداخت قرضهایم رسیده ومن پولی برای پرداخت ندارم‌ونمی دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت وفرمود:خدا اداء می‌کند.سپس همانطور که سواره بود خم‌شد وبا تازیانه خطی روی زمین کشید وفرمود:پیاده شو وبردار!من پیاده‌شدم ودیدم تکه‌ای طلا است.آنرا برداشتم وسوارشدم.وبا خود گفتم:قرضم‌جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم!

ناگاه دوباره امام برگشت وفرمود:خدا ادا می‌کند ومانند گذشته دوباره خم‌شد وخطی کشید وفرمود:پیاده شو وبردار!من پیاده شدم وقطعه طلا رابرداشتم.

*****

درباره بخشش‌های امام عصر(عج)داستانهای عجیبی درتاریخ ذکرشده که‌چگونه امام به مقروضین ونیازمندان کمک می‌کنند که درکتب تاریخ‌ومعجزات وکرامات امام عصر(ع)از آنها یاد شده است.

104-اوصاف شیعیان علی علیه السلام

علی علیه السلام اگر آن چنان ازشیعه تعریف و تمجید می کند، اوصاف دقیق آنان را نیز بیان می نماید تا هر کسی ادّعای شیعه بودن و پیرو علی علیه السلام بودن را نداشته باشد. برخی از اوصاف و ویژگیهایی که یک شیعه واقعی باید دارا باشد عبارتند از:

1-حلم و علم و عمل

علی علیه السلام می فرماید: «شِیعَتِی وَاللَّهِ الْحُلَمَاءُ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ وَدِینِهِ الْعَامِلُونَ بِطَاعَتِهِ وَأَمْرِهِ الْمُهْتَدُونَ بِحُبِّهِ أَنْضَاءُ عِبَادَهٔ أَحْلَاسُ زَهَادَهٔ صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ التَّهَجُّدِ عُمْشُ الْعُیُون مِنَ الْبُکَاءِ ذُبَلُ الشِّفَاهِ مِنَ الذِّکْرِ خُمُصُ الْبُطُون مِنَ الطَّوَی تُعْرَفُ الرَّبَّانِیَّهُٔ فِی وُجُوهِهِمْ وَالرَّهْبَانِیَّهُٔ فِی سَمْتِهِمْ مَصَابِیحُ کُلِّ ظُلْمَهٔ... إِنْ شَهِدُوا لَمْ یُعْرَفُوا وَإِنْ غَابُوا لَمْ یُفْتَقَدُوا أُولَئِکَ شِیعَتِیَ الاْءَطْیَبُونَ وَإِخْوَانِیَ الاْءَکْرَمُونَ أَلاَ هَاهْ شَوْقاً إِلَیْهِمْ؛ شیعه من به خدا سوگند! بردبارند، دانای به خدا و دین اند، مطیع امر خدا هستند، هدایت یافتگان به محبّت الهی هستند، تشنه عبادت و ملازم زهد هستند، از شب بیداری چهره زرد دارند، از اثر گریه چشمهای فرو رفته و لبهای گویا به ذکر خدا و شکمهای خالی به خاطر گرسنگی دارند، خدایی بودن در چهره های آنها و رهبانیت در روششان شناخته می شود، چراغهای هر تاریکی هستند... اگر آشکار باشند، شناخته نمی شوند (خودنمایی نمی کنند) و اگر غایب باشند، مفقود نیستند (همه به آنها توجه دارند). آنها شیعیان [راستین و] پاکیزه و برادران گرامی من هستند. آه! چقدر شوق [دیدار] آنها را دارم!»

2-ولایتمداری

شیعیان هر جا باشند، بر محور ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السلام با هم می جوشند و در راه احیای امر اهل بیت علیهم السلام تلاش می کنند و از حمایت همدیگر غافل نمی شوند. علی علیه السلام در این باره فرمود: «شِیعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِی وَلاَیَتِنَا الْمُتَحَابُّونَ فِی مَوَدَّتِنَا الْمُتَزَاوِرُونَ فِی إِحْیَاءِ أَمْرِنَا الَّذِینَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ یَظْلِمُوا وَإِنْ رَضُوا لَمْ یُسْرِفُوا بَرَکَةٌ عَلَی مَنْ جَاوَرُوا سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا؛ شیعیان ما بر محور ولایت ما [به همدیگر] بذل و بخشش می کنند، همدیگر را در مسیر محبّت ما دوست می دارند، و برای زنده نمودن امر [و ولایت] ما [اجتماع می کنند و] به دیدار یکدیگر می روند؛ کسانی که اگر غضب کنند، ستم نمی کنند و اگر خشنود شوند، اسراف و زیاده روی نمی کنند و برکت بر همسایگان خود و سلامتی [و آرامش] برای همراهان خویش اند.»

3-عرفان و فضل

شیعه اگر به اهل بیت علیهم السلام محبّت و عشق می ورزد، از سر آگاهی است؛ چرا که به خدا آگاهی دارند و از اوامر او با خبرند و این خداوند است که در قرآن دستور به محبّت اهل بیت علیهم السلام داده است. شیعه غرق در جلال و جمال الهی است و عارف واقعی و سالک حقیقی کوی دوست می باشد؛ «شیعه یعنی می عشقی زخدا نوشیدن».»

علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «شِیعَتُنَا هُمُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهْلُ الْفَضَائِلِ النَّاطِقُونَ بِالصَّوَابِ مَأْکُولُهُمُ الْقُوتُ وَمَلْبَسُهُمُ الاْقْتِصَادُ وَمَشْیُهُمُ التَّوَاضُعُ... تَحْسَبُهُمْ مَرْضَی وَقَدْ خُولِطُوا وَمَا هُمْ بِذَلِکَ بَلْ خَامَرَهُمْ مِنْ عَظَمَةِ رَبِّهِمْ وَشِدَّةِ سُلْطَانِهِ مَا طَاشَتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَذَهَلَتْ مِنْهُ عُقُولُهُمْ فَإِذَا اشْتَاقُوا مِنْ ذَلِکَ بَادَرُوا إِلَی اللَّهِ تَعَالَی بِالاْءَعْمَالِ الزَّکِیَّةِ لاَ یَرْضَوْنَ لَهُ بِالْقَلِیلِ وَلاَ یَسْتَکْثِرُونَ لَهُ الْجَزِیلَ؛ شیعیان ما عارف به خدا، عمل کننده به امر خدا، دارای فضیلتها، و گویندگان به حقّ و صواب هستند. غذایشان قوت [لا یموت] و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع [و فروتنی] است... آنها را بیمار و دیوانه می پنداری و حال آنکه چنان نیستند، بلکه خماری (خاموشی و سکوت) آنها از [درک] عظمت پروردگارشان و شدّت سلطنت الهی است که در دلشان به وجود آمده و عقولشان از آن عظمت متحیّر شده است. پس هر گاه مشتاق الهی شوند، به سوی خدای بلند مرتبه با اعمال پاکیزه سرعت می گیرند. برای خدا به [اعمال] کم راضی نمی شوند و [اعمال] زیاد را برای خدا فراوان نمی شمارند.»

محمد بن حنفیّه می گوید: وقتی که علی علیه السلام بعد از جنگ جمل وارد بصره شد، احنف بن قیس او را دعوت کرد و غذا برای او آماده نمود. پس آن گاه دنبال آن حضرت و اصحابش فرستاد. حضرت

آمدند و فرمودند: احنف! یاران [و شیعیان]مرا فرا بخوانید! «فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مُتَخَشِّعُونَ كَأَنَّهُمْ شِنَانٌ بَوَالٍ فَقَالَ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الَّذِي نَزَلَ بِهِمْ أَ مِنْ قِلَّةِ الطَّعَامِ أَوْ مِنْ هَوْلِ الْحَرْبِ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا يَا أَحْنَفُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحَبَّ أَقْوَاماً تَنَسَّكُوا لَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا تَنَسُّكَ مَنْ هَجَمَ عَلَى مَا عَلِمَ مِنْ قُرْبِهِمْ مِنْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُشَاهِدُوهَا فَحَمَلُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى مَجْهُودِهَا؛ پس گروهی با فروتنی بر او داخل شدند که مانند مَشک خشکیده بودند. احنف گفت: ای امیر مؤمنان! چه بر یاران تو نازل شده است [که این گونه لاغراندام اند]؟ آیا به خاطر کمی غذاست یا ترس از جنگ؟ حضرت که صلوات خدا بر او باد فرمود: نه [هیچ یک از آنها نیست] ای احنف! [بلکه باید گفت:] به راستی خداوند سبحان دوست می دارد گروهی را که [زهد می ورزند و] خدا را در دنیا می پرستند؛ همچون [زهد و] عبادت کسانی که علم به نزدیکی قیامت بر آنها هجوم آورده و آنها نفسشان را بر تلاش برای قیامت قبل از مشاهده قیامت وادار می کنند.»

اینکه از شیعه فقط نام بدانیم بد است ما نمک گیر چنین لقمه بمانیم بد است

شیعه یعنی کفن سرخ بلا پوشیدن شیعه یعنی می عشقی ز خدا نوشیدن

4–حُسْن ظاهر و باطن

شیعه هم ظاهر آراسته دارد و هم باطن زیبا و پاکیزه. علی علیه السلام در این باب می فرماید: «شِيعَتُنا كَالأُتْرُجَّةِ طَيِّبٌ رِيحُها حَسَنٌ ظاهِرُها وَباطِنُها؛ شیعیان ما مانند ترنج هستند که بوی خوش دارد و ظاهر و باطنش نیکوست.»[۱۶۶]

166

مجله مبلغان شهریور86.شماره 95

105–زائیدن گرگ باوفا

مرحوم شیخ مفید رحمه اللّه علیه به نقل از محمّد بن مسلم – که یکی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام و از راویان حدیث است – حکایت کند:

روزی به همراه حضرت ابوجعفر، امام محمّد باقر علیه السلام از شهر مدینه طیّبه به سوی مکّه معظّمه حرکت کردیم ؛ من سوار الاغ بودم و حضرت بر قاطری سوار بود.

در بین راه ، ناگهان گرگی از بالای کوهی نمایان شد و کم کم جلو آمد تا نزدیک ما رسید و حضرت متوقّف شد.

گرگ نزدیک تر آمد و سپس دست های خود را بلند کرده و بر زین قاطر نهاد و سر خود را تا نزدیک گوش امام باقر علیه السلام بلند کرد و حضرت نیز سر خود را فرود آورد؛ و گرگ لحظاتی در گوش حضرت سخنانی را مطرح و نجوا کرد.

آن گاه امام علیه السلام گرگ را مخاطب قرار داد و فرمود: برو، مشکل تو را حلّ کردم.

پس از آن ، گرگ با سرعت برگشت و از آنجا دور شد.

من از مشاهده چنین صحنه ای در حیرت و تعجّب قرار گرفته و به امام محمّد باقر علیه السلام عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! چیز بسیار عجیبی را دیدم ، جریان چه بود؟!

حضرت فرمود: گرگ به من گفت : ای پسر رسول خدا! جفت – همسر – من در این کوه می باشد؛ و باردار است و هم اکنون درد زائیدن بر او بسیار سخت شده است.

از خداوند متعال بخواه تا زائیدن را بر آن آسان و ساده گرداند.

و همچنین از خدا درخواست نما، تا نسل مرا بر هیچ یک از دوستان و شیعیان تو مسلّط نگرداند.

و در نهایت ، من به آن گرگ گفتم : خواسته ات را انجام دادم ، و حاجتش برآورده شد

106–پیرزنی ، جوان شد

حُبابه والبیّه یکی از زن های مؤ منه ای بود، که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه به حضور آن حضرت شرفیاب می شد و کسب فیض می نمود.

همچنین در زمان امام محمّد باقر علیه السلام نیز چند مرتبه به محضر مبارک آن حضرت شرفیاب گردیده است.

این زن مؤ منه ، روزی پس از گذشت مدّت ها، خدمت امام باقر علیه السلام وارد شد، حضرت به او فرمود: ای حُبابه ! مدّتی است که نزد ما نیامده ای ؟

حُبابه اظهار داشت : ای سرورم ! کُهولت سنّ و ضعف جسم و سفیدی موی سرم و نیز غم و اندوهی که دارم ، مرا از زیارت شما باز داشته است.

حضرت به حُبابه فرمود: جلو بیا.

وقتی حُبابه نزدیک امام محمّد باقر علیه السلام قرار گرفت ، حضرت دست مبارک خود را روی سر حبابه نهاد و دعائی را زمزمه نمود، که ناگاه گیسوان حُبابه سیاه و چهره اش شاداب و جوان گشت.

حبابه ، تبسّمی کرد و خوشحال شد و حضرت نیز شادمان گردید.

پس از آن ، حُبابه از حضرت سؤ ال کرد و گفت : ای مولای من ! پیش از آن که این عالم آفریده شود، شما – اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم – در چه حالتی و در کجا بودید؟

حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمود: ما نوری بودیم ، که هر لحظه تسبیح و تقدیس خداوند سبحان را می گفتیم.

و ملائکه الهی نیز چگونگی تسبیح و تقدیس را از ما آموختند؛ و چون حضرت آدم علیه السلام آفریده شد، خداوند متعال نور ما را در صلب او قرار داد

-107

اولین مخالف غدیر چه کسی بود و چگونه عذاب شد؟

حارث بن نعمان فهری پس از مخالفت آشکار خطاب به رسول خدا صلی الله و علیه وآله گفت: "ای محمد! ما را به خدا خواندی پذیرفتم ، نبوت خود را مطرح کردی ، لااله الاالله و محمد رسول الله گفتیم ، ما را به اسلام دعوت کردی اجابت کردیم ، گفتی ، نماز در پنج وقت بخوانید خواندیم ، به زکات و روزه

و حج و جهاد سفارش کردی اطاعت کردیم ، حال پسر عموی خود را امیر ما ساختی که نمی دانیم این "حکم از طرف خداست یا با اراده شخصی شما پیدا شده است؟

رسول خدا صلی الله و علیه وآله پاسخ داد: سوگند به خدا که جز او پروردگاری نیست ، این دستور از طرف اوست.

حارث بن نعمان فهری با غروری که تمام وجودش را فرا گرفته بود تقاضای عذاب کرد بیچاره فکر می کرد قدرتی وجود ندارد تا او را کیفر دهد.

سر به آسمان بلند کرد و گفت: "خدایا اگر آنچه را که محمد صلوات الله علیه درباره علی علیه السلام می گوید از طرف تو است و به امر توست ، سنگی از آسمانی بر من فرود آید و مرا عذاب کند.

هنوز سخنانش به پایان نرسیده بود که از آسمان سنگی بر او فرود آمد و او را به هلاکت رساند که آیات 1 و 2 سوره معراج نازل شد.

(تذکره الخواص ص 19: ابن جوزی حنفی و تفسیر المنارج ج 6 ص 464)

هر دل که شکست ره به جایی دارد   هر اهل دلی قبله نمایی دارد

با آنکه بُود قبلهٔ ما کعبه ولی   ایوان نجف عَجب صفایی دارد

فرمود رسول قادر لم یزلی   در شأن وصیّ خویش با صوت جلی

افضل بُوَد از طاعت کلّ ثقلین   یک ضربت روز خندق از دست علی

فرمود رسول قادر لم یزلی   در شأن وصیّ خویش با صوت جلی

افضل بُوَد از طاعت کلّ ثقلین   یک ضربت روز خندق از دست علی

108–علت حذف حی علی خیر العمل؟

شیخ صدوق در علل الشرایع روایت می کند که محمد بن ابی عمیر از امام کاظم از علت حذف حی علی خیر العمل توسط عمر از اذان سوال کرد امام فرمود:

علت ظاهری را میخواهی بدانی یا علت باطنی را »

گفت هر دو را

امام فرمود:

علت ظاهری ان بود که میخواستند که مردم از جهاد غافل نشوند با اتکال بر این که نماز بهترین عمل است اما علت باطنی ان بود که مراد از خیر العمل ولایت است (یعنی بشتابید به سوی اهل بیت) وانان خواستند با حذف ان مانع از دعوت به سوی اهل بیت شوند«[۱۶۷]

---

167 وسائل الشیعه ج5 ص421

109-معجزه امیرالمومنین

: مرحوم شیخ محمد حسین جهرمی از فضلای نجف اشرف واز شاگردان مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری - اعلی اللّه مقامه - بود و با شخص عطاری در نجف طرف معامله بود ؛ یعنی متدرجا از او قرض الحسنه می گرفت و هرگاه وجهی به او می رسید می پرداخت .

مدتی طولانی وجهی به او نرسید که به عطار بدهد ، روزی نزد عطار آمد و مقداری قرض خواست ، عطار گفت آقای شیخ ! قرض شما زیاد است و من بیش از این نمی توانم به شما قرض دهم .

شیخ مزبور ناراحت شده به حرم مطهر می رود و به حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام شکایت می کند و می گوید : یا مولای ! من در جوار شما و پناهنده به شما هستم ، قرض مرا ادا کنید .

بعد از چند روز ، یک نفر جهرمی می آید و کیسه پولی به شیخ می دهد و می گوید این را به من داده اند که به شما بدهم و مال شماست ، شیخ کیسه را گرفته فورا نزد عطار می آید و چنین قصد می کند که تمام قرض خود را بپردازد و بقیه را به مصرف فلان و فلان حاجت خود برساند . به عطار می گوید : چقدر طلب داری ؟ می گوید زیاد است ، شیخ گفت هرچه باشد می خواهم ادا کنم ، پس عطار دفتر حساب را آورده جمع آوری می کند و می گوید فلان مقدار (مرحوم میرزا مبلغ را ذکر نمود و بنده فراموش کرده ام) . پس کیسه پول را می دهد و می گوید این مبلغ را بردار و بقیه را بده .

عطار در حضور شیخ ، پولها را می شمارد ، می بیند مطابق است با آنچه طلب داشته بدون یک فلس کم یا زیاد . شیخ با دست خالی با کمال ناراحتی به حرم مطهر می آید و عرض می کند یا مولای ! مفهوم که حجت نیست (یعنی اینکه عرض کردم قرض مرا ادا کنید ، مفهوم آن که چیز دیگر نمی خواهم مراد من نبوده) یا مولای من ! فلان و فلان حاجت دارم و بالجمله چون از حرم مطهر خارج می شود ، وجهی به او می رسد مطابق آنچه که می خواسته و رفع احتیاجش می گردد .

110-بردباری وصبر وتواضع اهلبیت(ع)

اهلبیت از همه بردبارتر وصبورتر وخوش اخلاق‌تر بودند.

خدمتکار پیامبر(ص)می گوید:

من ده سال درخانه پیامبر بودم.یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکاررا نکردی ویا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود،پیامبر دیربمنزل آمدند ومن بخیال اینکه جائی مهمان هستند،افطاری حضرت راخوردم!وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطارکرده‌اند؟گفتند نه !هنوز چیزی نخورده‌اند.من بسیار نگران شدم که اگرحضرت افطاری خودرا بخواهد،من چه کنم؟امّا گویا پیامبر می‌دانست لذاچیزی نفرمود وآب افطار نمودند!«زندگانی پیامبراسلام»

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود،نزد پیامبر آمد وطلب‌خودرا خواست.حضرت فرمود الان چیزی ندارم.یهودی گفت منهم شمارارها نمی‌کنم تا طلب مرا بدهید!

پیامبر فرمود:پس منهم‌با تو اینجامی نشینم.پیامبر با یهودی بود تا اینکه نمازظهر وعصر ومغرب وعشاء وصبح را همانجا بجا آورد.مسلمانها متوجه‌شدند وبا چشم وابرو یهودی را تهدید می‌کردند که دست از پیامبربردارد.حضرت متوجه شد وفرمود:از این مرد چه می‌خواهید؟ گفتند:اوشمارا حبس کرده است!فرمود:خدا مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم‌یا دیگران ظلم کنم!

وقتی روز بعد شد وخورشید بالا آمد،یهودی شهادتین را گفت ومسلمان‌شد ونصف مالش را بخشیدوعرض کرد:

بخدا قسم!من این جسارت رابشما نکردم مگر به این علت که ببینم اوصاف‌شما مطابق با آنچه در تورات آمده می‌باشد یا خیر!زیرا در آنجا خدا فرموده‌است که:تولد محمدبن عبدالله در مکه وهجرتش به مدینه است.اوخشن‌وفریاد زننده نیست.ناسزا نمی گوید!

ودیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خداونبوت شما می‌دهم واین مالم را در اختیار شما قرار می‌دهم که هرچه‌دربارۀ آن حکم کنی قبول می‌نمایم.«ستارگان درخشان ج1 ص24»

خنده وترس

صعصۀ بن صوحان در وصف علی(ع)می گوید:

علی(ع)درمیان ما که بود،یکی از ما بود.به هر طرف که اورا دعوت‌می‌کردیم،می‌آمد وهرچه می‌گفتیم،می‌شنید وهرجا که می‌گفتیم،می‌نشست.با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم‌در دست کسیکه با شمشیر بالای سر او ایستاده ومی خواهد گردنش رابزند.«منتهی الامال ج1 ص290»

جواب ناسزا

روزی یکنفر یهودی سر راه امام حسن(ع)را گرفت وبه حضرت ناسزاهای‌زیادی گفت.تا زمانیکه آن مرد حرف می‌زد،امام ساکت بود.وقتیکه اوساکت‌شد،امام به او سلام کرد وخنده نمود وفرمود:ای پیرمرد!گمان می‌کنم‌غریب هستی وامربرتو مشتبه شده است.اگر چیزی ازما می‌خواهی بتومی‌دهیم واگر درخواست ارشاد وهدایت کنی تورا ارشاد می‌کنیم واگرگرسنه باشی تورا سیر می‌نمائیم واگر بی لباس هستی،بتو لباس می‌دهیم‌واگر محتاج می‌باشی،تورا بی نیاز می‌کنیم واگر حاجتی داری حاجت تورابرآورده می‌نمائیم واگر بخانۀ ما بیائی تورا مهمان می‌کنیم و...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید،به گریه افتاد وگفت:من‌شهادت می‌دهم که تو خلیفۀ خدا در زمینی.«منتهی الامال ج1ص417»

آزادی در مقابل شکستن سرامام!

نقل شده که کنیز امام درحالیکه می‌خواست آب بریزد ،آفتابه از دستش برسر امام افتادوسرامام شکست.

امام به او نگاهی کرد وگفت:والکاظمین الغیظ!والعافین عن الناس!امام‌فرمود:تورا بخشیدم.اوگفت:والله یُحبّ المحسنین!امام فرمود:تو در راه‌خدا آزادی.«ستارگان درخشان ج6ص33»

عفو درمقابل دشنام!

یکی از بستگان امام سجاد(ع)در حضور اصحاب به حضرت اهانتهائی‌نمود.ولی امام به او جوابی نداد.وقتی او رفت،امام به اصحاب‌فرمود:شنیدید که این شخص چه حرفهائی زد.حال برویم تا جواب اورابدهم.دراین حال امام آیات«والکاظمین الغیظ.والعافین عن الناس.واللهیُحبّ المحسنین»را تلاوت می‌نمود.اصحاب فهمیدند که امام با او تندی‌نخواهد کرد. وقتی بدر خانه او رفتند ،امام درخانۀ اورا زدند.او بیرون آمدوامام فرمود:شما آمدید ودر حضور اینها این حرفهارا زدی!اگر راست گفته‌باشی،خدا مرا بیامرزد!واگر دروغ گفته باشی،خدا تورا بیامرزد!

او گفت:من به این حرفها سزاوارترم واز امام عذرخواهی نمود.«ستارگان‌درخشان ج6 ص28»

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم(ع)سر راه حضرت را می‌گرفت وبه اهلبیت(ع)اهانتها می‌نمود وهرگاه اصحاب امام می‌خواستند به او آسیبی برسانند،امام‌مانع می‌شد واذیت کردن اورا ممنوع کرده بود.

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند وسوار برالاغ به مزرعهٔ او رفتند.اووقتی دید که امام بطرف او می‌آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم‌راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده ونزد او رفتند وبا او احوالپرسی نموده‌وپرسیدند که چه کاشته‌ای وچقدر می‌خواهی برداشت کنی واز این‌سؤالات‌از او پرسیدند.

سپس برای او دعا کردند ومبلغی پول به او دادند.او با این برخورد امام،منقلب شد وگفت:اگر قبلاً بمن می‌گفتند که بدترین آدم کیست؟شمارامعرفی می‌کردم.ولی اکنون اگر از من بپرسند که بهترین شخص‌کیست؟شمارا معرفی می‌نمایم.«منتهی الامال ج2 »

حالات امام رضا(ع)

یاسر خادم امام رضا(ع)می‌گوید که:

هروقت امام رضا(ع)سرسفره می‌نشست،همهٔ خدمتکاران را برسر سفره‌جمع می‌کرد.خواه کوچک وخواه بزرگ حتی آن کسیکه سرپرستی حیوانات‌را به عهده داشت یا آن کسیکه حجامت می‌نمود نیز سرسفره حضرت بود.

امام بما فرموده بود که:

اگر مشغول غذاخوردن بودید بلند شوید حتّی اگر من بالای سرشما ایستاده‌باشم.لذا اگر امام کسی را صدا می‌زد ومی گفتند دارد غذا می‌خورد ،امام‌می‌فرمود:پس بگذارید غذایش تمام شود.«ستارگان درخشان ج10ص35»

چه مقامی دارد علی

روزی آقا رسول اکرم(ص) در یکی از جنگ ها از مولا علی بی خبر بود و فرمودند که هر کس خبر سلامتی علی(ع) را بیاورد هر حاجتی داشته باشد برآورده میکنم.

سلمان مولا علی(ع) را پیدا کرد و داستان را بازگو کرد وخواست که سریع برگردد که امام علی(ع) گفت: سلمان چیز گران بها از رسول اکرم(ص) بخواه. و اینطور درخواست کن یا رسول خدا زمانی که به معراج رفتی خداوند سه هزار کلمه را بعنوان رمز بین خود و شما آموخت، هزار کلمه بعنوان آموزش به امت خویش، هزار کلمه بعنوان آموزش به اولیاء الله و هزار کلمه رمز بین خود و خداوند من یکی از اون هزار کلمه رمز بین خدا و رسولش(ص) را میخواهم. سلمان آمد و خبر سلامتی مولا داد و درخواستی که علی(ع) به او آموخته بود را بیان کرد. رسول اکرم (ص) فرمودند

.سلمان این حرف تو نیست حرف علیست باشد میگویم. سلمان یک کاسه پرازآب ویک سوزن بیاور

بعد رسول اکرم(ص) سوزن را درون کاسه پر از آب کرد و درآورد، پرسید سلمان بر نوک سوزن چه میبینی؟

.سلمان پاسخ داد اندکی رطوبت

بعد رسول اکرم(ص) فرمود که سلمان به خدا قسم فردای قیامت هر کس به اندازه این رطوبت حب علی در دل داشته باشد در آتش جهنم نمی سوزد[168].

111–معجزات وکرامات اهلبیت(ع)

از میان هزاران معجزه امامان علیهم السلام به چند مورد اشاره می شود:

کعبه درهوا

از زیدبن ارقم نقل شده که:

168

کتاب نصایح - سخنان چهارده معصوم - هزار و یک سخن : ص 233 به نقل از کتاب داستانهایي از بسم الله الرحمن الرحیم (جلد 2) تالیف قاسم میر خلف زاده

در مسجد الحرام نزد امام حسن مجتبی(ع)رسیدم واز حضرت تقاضاکردممعجزه‌ای بمن نشان بدهد تا برای مردم کوفه نقل کنم.

امام دعائی خواند .ناگاه کعبه در هوا بلند شد !

عده‌ای از مردم با دیدن این صحنه می‌گفتند:اعجوبه است!وبعضی آن راسحر می‌خواندند.

دراین موقع عده‌ای در زیر کعبه رفتند.سپس حضرت آنرا بحال خودبرگرداند.«حدیقهٔ الشیعهٔ»

نشان دادن علی(ع)بعد از شهادت

بعد از شهادت امیرالمؤمنین(ع)،عده‌ای نزدامام حسن(ع)آمدندودرخواست کردندکه: از آن معجزاتی که پدرت داشت،توهم یکی بما نشان‌بده!

امام فرمود:آنگاه ایمان می‌آورید؟

گفتند:آری!بخدا سوگند ایمان می‌آوریم.

حضرت گوشهٔ پرده را کنار زدند.ناگاه مردم مشاهده کردند که علی(ع)درآنجا نشسته است.

امام فرمود:این شخص را می‌شناسید؟

گفتند:آری این امیرمؤمنان علی(ع)است.ماهمگی شهادت می‌دهیم که توحجت برحق خدائی وتو بعد از علی(ع) امام هستی. همانطور که بعد ازرحلت پیامبر،علی(ع)اورا در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد،توهمامیرمؤمنان را بما نشان دادی.

امام فرمود:مگر سخن خدارا در قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید:

«ولاتقولوا لمن یُقتل فی سبیل الله امواتاً بل احیاءٌ ولکن‌لاتشعرون»بقره 154

وقتیکه شهداء این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده باشند،دربارهٔما چه می‌توانید بگوئید؟

همگی گفتند:ای فرزند رسول خدا!ما ایمان آوردیم وتورا تصدیق‌می‌کنیم.«بحار ج43»

زنده شدن پیرزن!

یحیی بن امّ الطویل می‌گوید:

ما نزد امام حسین(ع)بودیم که جوانی گریه کنان نزد امام حسین(ع)آمدوگفت:

مادرم از دنیا رفته ولی وصیتی نکرده است.فقط گفته است که درمورداموالش به نظر شما عمل کنیم.

امام فرمود:بلند شوید تا بخانهٔ او برویم.

ما هم با امام بخانهٔ پیرزن رفتیم.وقتی داخل خانهٔ آن زن شدیم،امام از خداخواستند تا اورا زنده کندتا وصیت خودرا انجام دهد.

ناگاه پیرزن زنده شد وبلند شد ونشست وشهادتین را برزبان جاری‌کرد.سپس به امام گفت:ای مولایم!داخل اطاق شوید وهر دستوری داریدبمن بفرمائید.

امام داخل اطاق شدند وبه او فرمودند:خداوند تورا رحمت کند.وصیتهای‌خودرا بکن!

او گفت:ای فرزند رسولخدا!من مقداری ثروت دارم که درفلان جا گذاشته‌ام‌ویکسومش در اختیار شما است تا به شیعیانت بدهی ودوسو دیگر مال‌پسرم باشد بشرط اینکه از دوستان شما باشد.واگر با شمااهلبیت(ع)مخالفت کرداین دوسوم راهم‌شما بردارید واو حقی ندارد.سپس از امام درخواست کرد که بعد از مردن براو نماز بخواند وکارهای بعداز مرگش را امام انجام دهد.این سخنان را گفت ومُرد.«بحار ج44ص181»

باحال جنابت پیش امام رفت!

عربی برای آزمایش امامت امام حسین(ع)به مدینه رفت ودربین راه باخوداستمناء نمود وبا آن حال نزد امام رفت!

وقتی داخل اطاق امام شد،حضرت فرمود:ای اعرابی!آیا حیا نمی‌کنی که باحال جنابت نزد امامت می‌آیی؟

سپس فرمود:

شما عربهارسمتان است که وقتی می‌خواهید نزد شخصی بروید با خوداستمناء کنید؟

عرب گفت:آنچه که می‌خواستم،یافتم.سپس بیرون رفت وغسل نمودوخدمت امام برگشت وآنچه در دل داشت از حضرت سؤال کرد.«بحارج43ص181»

حجرالاسود به صدا درآمد!

بعد از شهادت امام حسین(ع)،محمدبن حنفیه که برادر امام حسین(ع)بودنزد امام سجاد(ع)رفت وگفت:

ای برادرزادام!می‌دانی که پیامبر،علی(ع)را وصیّ خود قرار دادوعلی(ع)هم امام حسن(ع)را وصیّ خود قرار داد.حال که پدرت به شهادت‌رسیده است،جانشین خودرا مشخص نکرده وچون من عموی تو وپسرامیرالمؤمنین(ع)هستم‌واز تو بزرگتر می‌باشم!پس درمورد امامت با من نزاع‌نکن ومرا امام بدان!!

امام سجاد(ع)فرمود:ای عمو!از خدا بترس ودنبال آنچه که سزاوار آن نیستی‌نرو ومن تورا از اینکه جزء جاهلان باشی،برحذر می‌دانم!

ای عمو!پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا بیاید به من وصیت کردویک ساعت قبل از شهادت بامن در امر امامت عهدو پیمان بست.واین‌سلاح رسول خدا(ص) است که در نزد من است.پس دنبال این امر نگرد که‌می‌ترسم عمرت کوتاه شود ودراحوالت آشوب واختلال روی دهد!خداوندمتعال امتناع

دارد که امامت را جزدر نسل حسین(ع)قرار دهد واگرمی‌خواهی به این امر یقین کنی بیا باهم نزد حجر الاسود برویم تا از او نظربخواهیم وحقیقت امر را از او جویا شویم.

محمد قبول کرد وبا امام نزد حجر رفتند.

امام به محمد فرمود:اول تو در پیشگاه خدا تضرّع کن از او بخواه تا حجرباتو صحبت کند.سپس حقیقت را از حجر بپرس!

محمد شروع به مناجات کرد وخدارا صدازد!ولی سخنی از حجر نشنید!

امام فرمود:ای عمو!اگر تو جانشین امام حسین(ع)بودی حجر با توحرف می‌زد وجواب تورا می‌داد.

محمد گفت:ای برادرزاده!حال تو حجر را صدا بزن واز او سؤال کن!

امام دعا کرد وفرمود:

ای حجر!بحق خداوندی که عهد ومیثاق تمام پیامبران واوصیاء وتمامی‌مردم را در تو قرار داده قسم می‌دهم که بگوئی بعد از حسین بن‌علی(ع)چه کسی امام است؟

ناگاه حجر الاسود چنان تکانی خورد که گویا می‌خواست از جای خودکنده شودوبزبان عربی به امام سجاد(ع)گفت:وصیت وامامت بعد ازحسین بن علی(ع) مخصوص تو است.

محمد پای حضرت را بوسید وگفت:اعتراف می‌کنم که امامت حق شمامی‌باشد.«منتهی الامال ج2ص230»

باران ناگهانی!

ثابت بنانی می‌گوید:

یکسال با عده‌ای از عبادت کنندگان بصره از قبیل ایوب سجستانی،صالح مرّی،عتبهٔ الغلام‌وحبیب بن دینار به مکه رفتیم.در مکه به علت‌نیامدن باران،آب کمیاب بود.ما تصمیم گرفتیم از خدا بخواهیم که باران‌بفرستد!لذا کنار کعبه رفتیم واز خدای رئوف درخواست باران‌کردیم.ولی اثری از اجابت ندیدیم!

در این موقع جوانی بطرف ما آمد وفرمود:

ای مال بن دینار!ای ثابت بنانی!ای ایوب سجستانی!ای صالح‌مرّی!ای...!ما گفتیم:لبیک!

فرمود:آیا در میان شما کسی نیست که خدا اورا دوست بدارد؟گفتیم:ازما دعا کردن واز خدا اجابت نمودن!

فرمود:از کعبه دور شوید!اگر در میان شما یکنفر بود که خدا اورا دوست‌داشت،دعای اورا مستجاب می‌نمود.

آنگاه حضرت وارد کعبه شد وسر به سجده نهاد وفرمود:ای خدای‌من!بحقّ آن محبّتی که بمن داری ،این مردم را بوسیلۀباران سیراب کن!

هنوز دعای امام تمام نشده بود که ابری نمایان شد وباران زیادی آمد.

ثابت می‌گوید:من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟گفتند که اوعلی بن الحسین بن علی بن ابیطالب(ع) است.«ستارگان درخشانج6ص16»

خبر داشتن از کار پنهانی!

ابو الصباح کنانی گوید:

روزی بدر خانۀ امام باقر(ع)رفام.وقتی در زدم،کنیز امام در را باز کرد.من‌دست خودرا بر پستانهای او زدم وگفتم:به مولای خود بگو که فلانی‌اجازۀ شرفیابی می‌خواهد!

ناگاه صدای امام از اطاقش بلند شد که:اُدخل! لا اُمَّ لک!من داخل اطاق‌شدم.وبه امام عرض کردم که:این حرکت من از روی شهوت نبود بلکه‌می‌خواستم شمارا آزمایش نمایم!

امام فرمود:راست گفتی!اگر گمان می‌کنید که این دیوارها مانع دیدن مامی‌شوند،همانطور که مانع دیدن شما می‌شوند،پس چه فرقی بین ماوشما است.بپرهیز از اینکه دوباره اینکار را انجام دهی!«منتهی الامالج2ص101»

جابر وملکوت آسمانها

جابربن یزیدجُعفی می‌گوید:

از امام باقر(ع)سؤال کردم:مراد از ملکوت آسمان وزمین که به حضرت‌ابراهیم(ع)نشان دادند،همانطور که در قرآن آمده که«ونُری ابراهیم‌ملکوت السموات والارض»چیست؟

امام دست مبارک خودرا بطرف آسمان برداشت وفرمود:بمن نگاه‌کن!چه می‌بینی؟

من دیدم که نوری از دست امام بطرف آسمان امتداد داشت،بطوریکه‌چشمهارا خیره می‌کرد.امام فرمود:ابراهیم(ع)ملکوت آسمان وزمین راچنین دید.سپس امام دست مرا گرفت وبه داخل اطاقی برد ولباس‌خودرا عوض نمود وفرمود:چشم خودرا ببند!من بستم.امام‌فرمود:می‌دانی کجاهستی؟گفتم:نه!فرمود:در ان ظلمتی که ذوالقرنین ازآنجا عبور کرد.

گفتم:اجازه می‌دهید چشمم را باز کنم؟فرمود:باز کن ولی چیزی‌نمی‌بینی!من باز کردم ولی آنقدر تاریک بود که حتی جای پای خودرانمی‌دیدم.سپس با امام مقداری راه رفتیم.فرمو:می‌دانی

کجاهستی؟گفتم:نه!فرمود:برسرآن چشمه‌ای که خضر از آن آب حیات خورد!بعدامام مرا از عالمی به عالم دیگر می‌برد تا پنج عالم را طی کردیم.

امام فرمود:ابراهیم(ع)ملکوت آسمان وزمین را که دوازده عالم است این‌چنین دید که تو دیدی!وهر امامی بیاید در یکی از این عالمها ساکن‌شودتا اینکه قائم(ع)ظهور کند.بعد فرمود:چشمانت را ببند وبازکن!وقتی بستم وباز کردم،خودرا در خانۀ امام دیدم.امام باز لباس خود راعوض کرد.«حدیقۀ الشیعۀ»

جسارت به مادر

ابامهزم گوید:

شبی ازخدمت امام صادق(ع)مرخص شدم وبه همراه مادرم به خانه‌امدر مدینه می‌رفتیم.در بین راه بامادرم مشاجره کردم ومن به او تندی‌نمودم!

روزبعد وقتی خدمت امام رفتم،امام فرمود:ای ابامهزم!بین تو ومادرت‌چه پیش آمد؟آیا شب گذشته به او تندی نمودی؟آیا نمی‌دانی که‌شکمش محل سکونت تو ودامنش محل استراحت تو وسینه‌اش ظرف‌نوشیدنی تو بوده است؟

گفتم:آری!

فرمود:هیچگاه براو تندی نکن!«بحارج4ص72»

زنده شدن پرندگان ذبح شده!

یونس بن ظبیان می‌گوید:

باعدۀ زیادی در خدمت امام صادق(ع)بودیم که شخصی سؤال کرد:یابن رسول الله!پرندگانیکه در قرآن آمده،در آن جائیکه خطاب به‌ابراهیم(ع)فرموده است:(«خُذ اربعةً من الطیر فصُرهنَّ الیک ثمّ‌اجعل علی' کلّ جبلٍ منهنّ جزءاً»یعنی:چهارپرنده را ذبح کرده‌وگوشتشان را باهم مخلوط کرده وهر قسمتی را بر سرکوهی بگذار!)

آیا از یک نوع بودند یا باهم فرق داشتند؟

امام فرمود:می‌خواهید مثل آن معجزه را بشما نشان بدهم؟همه‌گفتیم:آری!

امام دستورداد که طاوس وباز وکبوتر وکلاغی را آوردند وآنها را ذبح‌کردند وباهم مخلوط کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند.سپس امام‌ابتدا طاوس را صدازدند!ناگاه اجزایش از چهارگوشه جدا شده وبهم‌پیوستند وزنده شد.سپس کلاغ ودوتای دیگر را زنده کرد.«حدیقۀالشیعۀ»

مرگ زندانبان!

زمانیکه امام موسی کاظم(ع)در زندان هارون بودند،دونفر از علمای‌سنی که از شاگردان ابوحنیفه بودندبنامهای ابویوسف ومحمدبن الحسن‌به زندان رفته وقصد داشتند که به زعم خود با مباحثاتی امام را به‌مذهب خود متمایل کنند!

وقتی خدمت امام رسیدند،زندانبان حضرت به امام گفت:نوبت من تمام‌شده ومن می‌روم وفردا می‌آیم.اگر کاری داری بگوئی وقتی فردامی‌آیم،برای شما انجام دهم؟

امام فرمود:کاری ندارم!

وقتی زندانبان رفت،امام به آن دوعالم سنّی فرمود:از این مرد تعجب‌نمی‌کنید که امشب خواهد مُرد،آنوقت می‌گوید اگر کاری داریدبگوئیدفردا برای شما انجام دهم؟

آندو باهم گفتند:ما آمده بودیم تا از او مسائل واجب ومستحب راپپرسیم ولی او از غیب خبر می‌دهد!

پس با امام خداحافظی کرده واز زندان بیرون آمدند وبرای اینکه صحّت‌حرف امام را بفهمند شخصی را مأمور کردند تا به در خانه زندانبان رفته‌وبرای آنان خبر بیاورد.

آن شخص بدر خانه زندانبان رفت وآنجا نشست.وقتی شب از نیمه‌گذشت، ناگاه از خانه‌اش صدای گریه وفریاد شنیده شد.در خانه را زدوپرسید که چه شده است؟گفتند:صاحبخانه بدون اینکه مریضی قبلی‌داشته باشد،سکته کرده است واز دنیا رفته است!

او جریان را به آن دوعالم سنّی خبر داد.آنان مجدداً نزد امام رفته وگفتنداین علم را از کجا یاد گرفته‌اید؟

امام فرمود:این دانش از آن علومی است که رسولخدا(ص)به علی‌مرتضی(ع)یاد داده است واز علومی نیست که کسبی باشد.«حدیقةالشیعة»

بی بی شطیطۀ

شیعیان نیشابور شخصی بنام محمدبن علی را انتخاب کرده وامانتهایی‌شامل سه هزار سکه طلا وپنجاه هزار سکه نقره ومقداری پارچه‌ودفتری‌مُهر وموم شده شامل هفتاد سؤال که در هرورقی یک سؤال‌نوشته شده بود به او دادند تا به امام بعد از امام صادق(ع)که درآن زمان‌هنوز مشخص نبود ،بدهد.وجواب سؤالات را بگیرد.

همچنین زنی بنام شطیطه یک درهم ویک ژاکت به محمدبن علی داد تابه امام برساند.وگفت:این را به امام بده اگرچه کم است زیرا از فرستادن‌حق اگرچه کم باشد نباید حیا کرد!

محمدبن علی با جریاناتی خودرا به امام کاظم(ع)رساند.وامام جواب‌سؤالات را بدون اینکه مُهر وموم آنها باز شود،دادند.امّااموال را قبول‌نکردند،وفرمودند:درهم شطیطه وژاکت اورا بیاور!وقتی آورد،امام آنهارابرداشت‌وفرمود:خدا ازحق حیا نمی‌کند اگر چه کم باشد.ای ابوجعفر!سلام مرا به شطیطه برسان واین کیسه را که چهل درهم در آنست به اوبده وبگو که من قسمتی از کفنهای خودم را که پنبه‌اش از روستای‌خودمان ،قریهٔ صیدا که قریهٔ فاطمه زهرا(س)است‌وخواهرم حکیمه آنرارشته است است برای تو فرستادم وبدان که از زمان وصول اینها،نوزده‌روز دیگر زنده هستی.شانزده درهم را خرج خودت کن وبقیه را بعنوان‌صدقه وکارهای لازم دیگر قرار بده!ومن برای خواندن نماز بربدن تومی‌آیم.

سپس امام فرمود:ای ابوجعفر!اگر مرا بربالین شطیطه دیدی بکسی‌اطلاع نده!که برایش بهتر است واین اموال را به صاحبانشان برگردان...

محمدبن علی بعد از این ملاقات به نیشابور برگشت ودید اشخاصی که‌امام اموال آنان را بلرگردانده همه پیرو عبدالله افطح برادر امام‌کاظم(ع)شده‌اند وفقط شطیطه بر صراط حق مانده است.

او سلام امام را به شطیطه ابلاغ کرد وکیسه پول وکفن اهدائی امام را به اوداد.

همانطور که امام خبر داده بود،شطیطه نوزده روز بعد از دنیا رفت وامام‌بربالین او حاضر شد وبراو نماز خواند وبه محمدبن علی فرمود:سلام‌مرا به یاران برسان وبگو:من وهرکسی که امام است باید برجنازه‌های‌شما در هرشهری که باشید،حاضرشویم.پس از خدا در کارهایتان‌بپرهیزید! «منتهی الامال ج2ص197»

اسم فرزندت را عمر بگذار!

احمدبن عمرو گوید:

در حالیکه همسرم بارداربود از کوفه به مدینه رفتم وخدمت امام‌رضا(ع)مشرف شدم.به امام عرض کردم که:

زمانیکه از شهرکوفه بیرون آمدم ،همسرم حامله بود.دعا کنید که فرزندم‌پسرباشد.

امام فرمود:او پسر است واسمش را عمر بگذار!

گفتم:من تصمیم داشتم که نامش را علی بگذارم وبه خانواده‌ام گفته‌ام که‌اگر پسر بود،اسم اورا علی بگذارند.!

امام فرمود:نامش را عمر بگذار!

من از خدمت امام مرخص شدم.وقتیکه به کوفه برگشتم،دیدم که‌خداوند بمن پسری داده است واسمش را علی گذاشته‌اند.من به‌آنهاگفتم که اسمش را عمر بگذارند.

وقتی همسایه‌های سنّی ما فهمیدند که نام کودک را از علی تغییر داده‌ایم‌وعمر گذاشته‌ایم،پیش من آمدند وگفتند:

ما تاکنون بتو بدبین بودیم وعلیه تو به حکومت گزارش می‌دادیم!ولی‌اکنون متوجه شدیم که توهم مثل ما هستی.بعد از این دیگر حرف کسی‌را علیه تو قبول نمی‌کنیم.

احمد می‌گوید:آنوقت متوجه شدم که حضرت توجه‌اش بمن از توجه‌خودم به خودم بیشتر است.«منتهی الامال ج2ص276»

ترور دشنام دهنده

احمدبن عمرحلاّل گوید:

شندم که درمکه شخصی بنام اخرس،اسم امام رضا(ع)را با اهانت‌می‌برد!وبه امام دشنام می‌دهد.من چاقوئی تهیه کردم وبا خودم قسم‌خوردم که هرموقع اخرس از مسجد بیرون آمد،اورا بکشم!برای این‌منظورسر راه او ایستاده بودم که ناگاه یادداشتی از امام رضا(ع)بمن‌رسید که نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحیم به حقّ‌من بر تو که کاری به اخرس‌نداشته باش.خدایتعالی' مرا از هر گزندی حفظ می‌نماید.«منتهی الامال ج2 ص277»

زیارت کوفه ومدینه در یکشب

علی بن خالد گوید که:

شنیدم که شخصی بجرم ادعای پیامبری در زندان است.بوسیله‌ای‌خودم را به او رساندم تا اورا ببینم.وقتی با او صحبت کردم او این جرم راانکار کرد وگفت:من مدتی در مقام رأس الحسین در شام عبادت‌می‌کردم.شبی در محراب مشغول عبادت بودم که شخصی را در مقابلم‌دیدم که بمن می‌گفت:بامن بیا!

من با او همراه شدم،ناگاه خودرا در مسجد کوفه دیدم!او بمن‌فرمود:اینجارا می‌شناسی؟گفتم:آری این مسجد کوفه است.

من واو نماز خواندیم سپس مقداری راه رفتیم،ناگاه خودرا در مسجدپیامبر در مدینه دیدم.او برپیامبر سلام کرد ونماز خواند ومنهم نمازخواندم.سپس از مسجد بیرون آمدیم ومقداری راه رفتیم ودوباره خودرادر شام در مقام رأس الحسین دیدم.او هم از مقابل چشمانم غایب شد.

سال بعد باز او پیدا شد وهمان مکانهارا باهم رفتیم.وقتی به شام‌برگشتیم من گفتم تورا قسم به کسیکه این قدرت را بتو داده، شماکیستید؟ او فرمود:من محمّد بن علی بن موسی الرضا هستم.

وقتی این کرامت را برای مردم تعریف کردم،مرا بجرم ادعای نبوت‌دستگیر وزندانی کردند.

علي گويد که من به او گفتم درباره بیگناهی تو نامه ای به وزیرمی‌نویسم.نامه را نوشتم ولی بعد از چند روز نامه خودم برگشت خورددرحالیکه وزیر زیر آن نوشته بود که اگر ادعای آن مرد صحت دارد همان‌شخص باکرامت بیاید واورا آزاد کند!

من ناراحت شده ونامه را به زندان بردم تا جواب وزیر را برای آن مردبگویم.وقتی به زندان رسیدم،دیدم که نگهبانان در حال رفت وآمدهستند.علت را رسیدم،گفتند:این مردیکه ادعای نبوت کرده بود،غیب‌شده ونمی دانیم مرغ شده وبه هوابالا رفته ویا بزمین فرو رفته است!

من فهمیدم که امام جواد(ع)او را رها کرده است.«ارشادج2ص279»

بدن پاره پاره!

حکیمه دختر امام جواد (ع)گوید که:

بعد از شهادت پدرم نزد امّ عیسی(امّ الفضل دختر مأمون)رفتم واو این‌ماجرا را دربارۀ امام جواد(ع)تعریف کرد:

من همیشه نسبت به اینکه امام ،همسری دیگر بگیرد،نگران واحساس‌حسادت می‌کردم تا اینکه روزی خانمی را دیدم که خودرا همسرشوهرم معرفی کرد.من ناراحت شده وجریان را به مأمون عباسی اطلاع‌دادم.مأمون که مست لایعقل بود،دستور داد تا شمشیرش را برایش‌آوردند.سپس قسم خورد که برود وامام را بکشد!من وقتی این حالت رااز پدرم دیدم،پشیمان شدم و«اِنّا للّه وانّا الیه راجعون» می‌گفتم وبرسروصورت خود می‌زدم وبدنبال پدرم می‌رفتم.تا اینکه به اطاقیکه امام درآن بود رسیدیم.مأمون وارد شد وبا شمشیر ضرباتی را برامام واردکردبطوریکه بدن امام پاره پاره شد!بعد بیرون آمد وبه قصرش‌برگشت.من تا صبح نخوابیدم وموقع صبح نزد پدرم رفتم وگفتم:می‌دانی‌دیشب چه کردی؟گفت:نه!گفتم:پسر امام رضا(ع)را کشتی!او تعجب‌کرد واز حال رفت وبیهوش شد.بعد از ساعتی بهوش آمد وگفت:وای‌برتو!چه می‌گوئی؟گفتم:آری!بخانۀ او رفتی وبدنش را با شمشیر پاره کردی!مأمون دچار اضطراب زیادی شد ویاسر خادم را صدازد وگفت:این چه حرفی است که دخترم می‌گوید؟یاسر گفت:راست می‌گوید!مأمون برسر وسینۀ خود می‌زد ومی گفت:انّا لِلّه وانّا الیه راجعون!تاقیامت در میان مردم رسوا شدیم وهلاک گشتیم.

بعد به یاسر گفت:ای یاسر!زود بخانهٔ امام برو وببین این مطلب راست‌است وزود خبری بیاورکه نزدیک است جان از تنم بیرون آید!یاسربخانهٔ حضرت رفت وزود برگشت وگفت:ای امیر بشارت‌ومژدگانی!مأمون گفت:چه خبرداری؟گفت:نزد امام رفتم واورا سالم در حال‌مسواک زدن دیدم.من سلام کردم وگفتم:می‌خواهم این پیراهنی که در تن‌دارید را بعنوان تبرک بپوشم!وقصدم این بود که به بدن حضرت نگاه کنم‌وببینم که از ضربات شمشیر اثری مانده یاخیر!

امام پیراهن را درآورد ومن دیدم که بدنشان مثل عاج سفید است.واثری‌از زخم وغیرآن نیست.

مأمون به گریه افتاد وگفت:با این معجزه هیچ چیز دیگری نمی‌ماندواین‌معجزه برای اولین وآخرین عبرت است.«منتهی الامال ج2 ص336»

نصف شدن نگین

همسایهٔ امام درسامراء مردی بنام یونس نقاش بود که اکثراوقات خدمت‌امام می‌رسید وبعضی از کارهای امام را انجام می‌داد.

روزی ناراحت وترسان خدمت امام آمد وگفت:مولایم!سفارش می‌کنم‌که به خانواده‌ام نیکی کنید!امام فرمود:مگر چه شده است؟گفت:

حاکم، نگینی گرانقیمت بمن داده تا برروی آن مطلبی را حکّاکی کنم‌ولی در حین این کار، نگین دونیمه شده‌است! اگر بگوش حاکم برسد، یامرا می‌کشد ویا هزار تازیانه می‌زند!فردا هم روز تحویل نگین است.

امام فرمود:حال به خانه ات برو تا ببینیم فردا چه میشود.وجز خیرچیزی نخواهی دید.

یونس فردا خدمت امام رسید وگفت:پیک حاکم برای تحویل نگین آمده‌است.امام فرمود:نزد حاکم برو که جز خیر چیزی نخواهی دید.

یونس نزد حاکم رفت وخندان برگشت وگفت:ای سرورم!چون نزد حاکم‌رفتم بمن گفت:کنیزهایم درباره این نگین باهم دعوا دارند.لذا اگرمی‌شود آنر ا دونیمه کن تا دوتا نگین شود ودعوایشان برطرف شود؟

امام حمد الهی را کرد وفرمود:تو چه گفتی؟عرضکرد:گفتم اگر بمن‌مهلت بدهید فکری خواهم کرد.امام فرمود:خوب جوابی دادی.«منتهی‌الامال ج2 ص36»

سخن گفتن به هفتاد وسه زبان

ابوهاشم جعفری گوید که:

خدمت امام هادی(ع)شرفیاب شدم.امام با زبان هندی با من صحبت‌می‌کردند ولی من چیزی نمی‌فهمیدم.در مقابل امام ظرفی پر از سنگریزه‌بود که امام یکی از سنگریزه هارا برداشت ومکید وبمن داد.منهم آن رادر دهانم گذاشتم.بخدا قسم!هنوز از خدمت امام هادی(ع)بیرون نرفته‌بودم که قادر بودم به هفتاد وسه زبان که یکی از آنها هندی بود سخن‌بگویم.«منتهی الامال ج2 ص367»

توبهٔ سیّد!شخصی از سادات قم بنام حسین بطور علنی شراب می‌خورد ومست‌می‌کرد.او روزی بدرخانهٔ احمدبن اسحاق قمی نمایندهٔ امام‌عسگری(ع)رفت ولی وی اجازه ورود را به او نداد.حسین هم با ناراحتی به خانه‌اش‌بر گشت.

بعد از مدتی احمدبن اسحاق به سامراء رفت ولی وقتی به درخانهٔامام‌عسگری(ع)رفت،امام اجازهٔ ورود به او ندادند.احمد ناراحت شد وبه‌گریه کردن والتماس نمودن افتاد تا اینکه امام به او اجازه‌دادند.

وقتی خدمت امام رسید،عرض کرد:یابن رسول اللّه!چرا با اینکه ازشیعیان شما هستم،اجازهٔ ورود بمن نمی‌دادید؟

امام فرمود:زیرا تو پسرعموی مارا به خانه ات راه ندادی!احمد به گریه‌افتاد وگفت:من به این علت اورا راه ندادم تا از شرابخواری توبه کند!

امام فرمود:

راست می گوئی ولی در عین حال چاره‌ای نیست جز اینکه سادات رادرهرحال احترام نمائی وآنان را تحقیر ننمائی وبه آنان توهین نکنی! والّاَدچار ضرر وخسارت خواهی شد زیرا آنان بمامنتسب هستند.

احمد بعد از مدتی به‌قم برگشت.عده‌ای از بزرگان قم برای زیارت وی به‌خانه‌اش آمدند.حسین هم جزء آنان بود.همینکه چشم احمد به حسین‌افتاد،از جای خود بلند شد واورا احترام کرد ودرکنارخود در بالای‌مجلس نشاند!حسین که تعجب کرده بود،علت این احترام فوق العاده راپرسید.احمد ماجرای خودرا با امام تعریف کرد.وقتی حسین این ماجرارا شنید،از اعمال زشت خود پشیمان شد وتوبه کرد وبه خانهٔ خود رفت‌وآنچه شراب داشت دور ریخت ولوازم شرابسازی را از بین برد وازمردان با تقوا واهل عبادت گشت بطوریکه همیشه در حال اعتکاف درمسجدبودتا اینکه از دنیا رفت ودرکنار قبر فاطمهٔ معصومه(ع)دفن‌گردید.«ستارگان درخشان ج123ص28»

سفر امام عسگری به گرگان

جعفربن شریف گرگانی می‌گوید که:

سالی در راه سفر حج در سامراءبه خدمت امام عسگری (ع)رسیدم. ومقداری از اموالی را که شیعیان برای حضرت داده بودند به امامدادم‌وگفتم:شیعیان شمادر گرگان سلام رساندند.

امام فرمود:مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمی‌گردی؟

گفتم:چرا.برمی گردم.فرمود:از امروز تا صدوهفتاد روز دیگر تو به گرگان‌می‌رسی.که روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز وارد شهر می‌شوی.وقتی به گرگان رفتی،به مردم اعلام کن تا درخانهٔ تو جمع شوند.زیرا درآخر آنروز من به گرگان خواهم آمد.

سپس امام برایم دعا کردند.

من همانتاریخی که امام فرموده بود ،وارد گرگان شدم وبه مردم خبردادم‌که امروز امام بمنزل من می‌آیند.لذا آماده باشند ومسائل ومشکلات‌خودرا در نظر بگیرند.

بعد از نماز ظهر وعصر،همگی شیعیان در خانهٔ من جمع شده بودند که‌بدون اینکه متوجه بشویم،امام عسگری(ع)برما وارد شد وبرما سلام‌کرد.ما از امام استقبال نمودیم ودست مبارکش را بوسیدیم.

امام فرمود:من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر امروز نزدشما بیایم.لذا نماز ظهر وعصر را در سامراء خواندم ونزد شما آمدم تا باشما تجدید عهد نمایم.اکنون که نزد شما هستم،سؤالات وحاجات‌خودرا بمن بگوئید.

اولین نفر ی که حاجت خودرا گفت،نضربن جابر بود که عرضکرد:ای‌پسر رسولخدا!پسرم چندماه است که نابینا شده است.از خدا بخواهیدتا چشمانش را به او بر گرداند.

امام فرمود:اورا نزدم بیاورا!

اورا خدمت امام آوردند وامام دست شریف راخودرا برچشمانش‌گذاشت که ناگاه بینا شد.سپس یک به یک مردم حاجتهای خودرامی‌پرسیدند وامام حاجات آنهارا برآورده می‌کرد ودرحق همگی دعانمودودرهمان روز مراجعت فرمود.«منتهی الامال ج2 ص399»

سوراخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمدبن قارون گوید:

به حاکم حلّه بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام‌ابوراجح به خلفاء اهانت می‌نماید!حاکم دستورداد تا اورا آوردندوچندنفر بقصد کشت اورا زدند وآنقدر به صورتش زدند که دندانهای‌جلو او افتاد..سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقهٔ آهنی زدند وبینی‌اورا سوراخ کرده وریسمانی از مو درآن وارد کرده وبه طنابی بستندوبدستور حاکم در کوچه‌های شهر گرداند.تماشاچیان

هم از هر طرف‌اورا می‌زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد ومرگ را پیش روی خوددید.بعد ازآن حاکم دستورداد تا کار اورا تمام کنند ولی چند نفر واسطه‌شده وگفتند:او پیرمردی ساخورده است وآنچه برسرش آمده اورا از پای‌درخواهد آورد.اورا رها کن که خود می‌میرد وخونش را برگردن نگیر!

حاکم هم از کشتنش صرف نظر کرد.بستگان ابوراجح آمدند واورا درحالیکه صورت وزبانش باد کرده بودوکسی تردید نداشت که همانشب‌خواهد مرد،به منزلش بردند.

برخلاف انتظار،فردای آنشب که مردم برای اطلاع از وضع او بدیدارش‌رفتند،دیدند که در حال صحت وسلامت نماز می‌خواند.دندانهایش‌مثل اول شده وجراحتهایش خوب شده واثری از آنها باقی نمانده‌وپارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم تعجب کرده وماجرایش را پرسیدند.گفت:

من مرگم را دیدم.زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال‌حاجتی بخواهم.لذا در دل دعا کردم وبه مولا وآقایم صاحب الزمان(ع)توسل جستم.چون شب فرا رسید،ناگاه دیدم که خانه‌ام پرنور شدویکدفعه دیدم که مولایم امام زمان(ع)دست مبارکش را بر صورتم کشیدوبه من فرمود:از خانه خارج شو وبرای طلب روزی برای زن وبچه ات‌کارکن که خدا بتو سلامتی داد.

منهم به این وضعی که می‌بینید شدم.

شمس الدین گوید:بخدا قسم!قبل از این ماجراابوراجح خیلی ضعیف‌وکم بنیه وزشت وکوتاه ریش بود ومن به حمامی که او در آن‌بود،می‌رفتم ولی بعد از این جریان وقتی اورا دیدم متوجه شدم که‌نیرویش زیادشده وقامتش راست گردیده وریشش بلند وصورتش سرخ‌شده وانگار به سن بیست سالگی برگشته وپیوسته در همین حالت بود تااینکه وفات یافت.«مکیال المکارم»

صفین وسربریده

از یحیی بن اربلی نقل شده که:

روزی در خدمت پدرم بودم.دیدم که مردی کنارش نشسته وچرت‌می‌زند.در این حال عمامه‌اش افتاد وجای زخم بزرگی که درسرش‌بود،ظاهرشد.پدرم از او پرسید:این زخم از کجاست؟گفت:این زخم را درجنگ صفین برداشتم.به او گفتند:تو کجا وصفین کجا؟

جواب‌داد:روزی با مردی از غزّه به مصر می‌رفتیم.در بین راه صحبت به‌جنگ صفین افتاد.همسفر من گفت:اگر من در جنگ صفین بودم،شمشیرم را از خون علی(ع)ویارانش سیراب می‌کردم!منهم گفتم:اگرمنهم در جنگ صفین بودم،شمشیرم را از خون معاویه ملعون سیراب‌می‌کردم.صحبت ما به

جنگ منتهی شد وبه هم به جنگ وزد وخوردپرداختیم.یکوقت متوجه شدم که زخمی برمن زد ومن از هوش‌رفتم.ناگاه دیدم شخصی مرا با گوشهٔ نیزه‌اش بیدار می‌نماید.چون چشم‌گشودم،مردی را دیدم که از اسب پائین آمد ودستش را روی زخم سرم‌کشید که فوراً بهبود یافت.

آنگاه گفت:همینجا بمان!وبعد از اندکی ناپدید شد.سپس در حالیکه‌سربریدهٔ همسفرمن را در دست داشت با چهارپایان او برگشت‌وفرمود:این سر دشمن توست.تو بیاری ما برخاستی وماهم تورا یاری‌کردیم.چنانکه خداوند هرکه اورایاری کند،پیروز کند.

پرسیدم :شما کیستید؟

فرمود:من صاحب الامر هستم.

سپس فرمود:از این به بعد هرکه پرسید:این زخم چه بوده؟بگو ضربتی‌است که در صفین برداشته‌ام.«مهدی موعود»

112–وقتی در نماز، تیر از پای علی(ع) بیرون کشیدند، متوجه نشد؟

شخصی به نزد عالمی آمد و پرسید: با کدام استدلال، باور کنم وقتی در نماز، تیر از پای علی(ع) بیرون کشیدند، متوجه نشد؟ آن عالم به آیه 31 سوره یوسف اشاره کرد و گفت: چگونه زنان مصری با دیدن یوسف، دست خویش را بریدند و از خود غافل ماندند، در حالی که یوسف را ـ که بشری بیش نبود ـ می دیدند. علی (ع) در نماز، محو تماشای خدای یوسف آفرین است. چگونه از خویشتن باخبر باشد؟

113–عبادت اهلبیت(ع)

هیچ کس در عبادت به مانند اهل بیت علیهم السلام نیست.انان خدارا انچنان عبادت می کردند که هیچ پیامبری بجز رسول مکرم اسلام و هیچ فرشته ای تاکنون خدا را ان چنان عبادت نکرده بود.

به چند نمونه درباره عبادت امامان علیهم السلام اشاره می شود:

عبادت علی(ع)

روزی ابودرداء گفت:

ای مردم!بشما بگویم درمیان اصحاب پیامبر،چه کسی ثروتش از همه‌کمتر،تقوایش بیشتر وکوشش در عبادت از همه بیشتر بود؟

گفتند:چه کسی؟

گفت:علی بن ابیطالب.«اهل البیت ص218»

علی(ع)شبی هزار رکعت نماز می‌خواند.هفتادبار از خوف خدا غش‌کردوپیشانی مبارکش از بسیاری سجده،پینه بسته بود.

در جنگ صفین درشب درحالیکه تیر از چپ وراست می‌آمد،سجاده‌انداخته ونماز می‌خواند.«از کعبه تامحراب»

عبادت فاطمه(س)

پیامبر اسلام(ص):ای سلمان!خدای تعالی چنان دل وجان وهمهٔ اعضای دخترم فاطمه را ازایمان پر کرده است که خودرا برای عبادت خدا از همه چیز فارغ نموده‌است.

وفرمود:بدن فاطمه در نماز از خوف خدا می‌لرزد.«فاطمه سرورزنان عالم»

علی(ع):

شب زفاف،فاطمه بمن گفت بیا تا صبح نماز بخوانیم.

امام حسن مجتبی(ع)می‌گوید:

شب جمعه دیدم که مادرم تا صبح مشغول عبادت ونماز است.گاهی دررکوع وگاهی در سجودبود تا فجر طلوع کرد.«اهل البیت ص270»

حسن بصری:

درمیان این امّت،از فاطمه عابدتر کسی نبوده است.

عبادت امام حسن(ع)

نقل شده که:

هنگام وضو رنگ امام مجتبی(ع)دگرگون می‌شدوحالت وحشت زده به امام‌دست می‌داد.علت را می‌پرسیدند.می‌فرمود:

می‌خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم.

هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزیدوهنگامیکه بیاد قیامت‌می‌افتاد،ناله‌ای می‌کرد وبیهوش می‌شد.

هرکه امام را ملاقات می‌کرد،می‌دید که به ذکر خدا مشغول است.و...

عبادت امام حسین(ع)

وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین(ع)را شنید،گفت:

بخدا سوگند!شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بودوروزهای زیادی را به روزه می‌گذراند.«اهل البیت ص270»

به امام سجاد(ع)گفتند:

چرا پدرت کم اولاد بود؟

گفت:تعجب می‌کنم که من چگونه متولد شدم.زیرا پدرم شبانه روزی، هزاررکعت نماز می‌خواند.«اهل البیت ص270»

عبادت امام سجاد(ع)

اام باقر(ع)می‌گوید:

پیش پدرم رفتم وهنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت وبیداری،رنگ‌مبارکش زرد وچشمهایش از گریۀ زیاد مجروح وپیشانیش از کثرت سجودپینه کرده وساقهای پایش از ایستادن زیاد درنماز ورم کرده بود،من به گریه‌افتادم.امام بمن نگاهی کرد وگفت: آن کتابی که عبادت علی(ع)در آن ذکرشده است را بیاور!وقتی آوردم،مقداری خواند وفرمود:چه کسی می‌تواندمانند علی،عبادت کند؟

آمده است که :

امام درنماز بودند که خانه آتش گرفت.امام هیچ متوجه نشدند تا زمانیکه‌نمازشان تمام شد.آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است.

کنیز امام سجاد(ع):

من هیچگاه‌برای حضرت در روز غذانبردم ودرشب بستر برای خواب پهن‌ننمودم.

آمده است که:

وقتی امام سجاد(ع)در نماز به »مالک یوم الدین»می رسید،آنقدر آنراتکرارمی‌کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود.

امام شبهارا تا به صبح به عبادت مشغول بود وگاهی آنقدر نماز می‌خواند که‌وقتی می‌خواست به بستر برود،نمی‌توانست ایستاده برود،بلکه مانندکودکی که تازه راه افتاده است ،حرکت می‌کردوخودرا به بستر می‌رساند.

امام در ماه رمضان،جز دعا وتسبیح واستغفار،سخن دیگری نمی‌فرمود.

عبادت امام باقر(ع)

پسرش امام صادق(ع)درباره او فرمود:

پدرم اکثراً به ذکر مشغول بود بطوریکه وقتی با او به محلی می‌رفتیم صدای‌ذکرش را می‌شنیدم.بااو هم غذا می‌شدیم واوذکر می‌گفت. بامردم حرف‌می‌زد وذکر می‌گفت‌وپیوسته زبانش به «لااله الاّالله» مشغول بود.

آمده است که :

امام در اکثر اوقات از خوف الهی گریه می‌کرد.روزی عده‌ای بدرخانه امام‌آمدند وشنیدند که شخصی با زبان «عبرانی»مناجات کرده وگریه می‌کند.آنهاهم به گریه افتادند.وقتی وارد اطاق امام شدند از حضرت‌پرسیدند:مناجاتی بزبان عبرانی از اطاق شما شنیدیم ولی کسی غیر ازشمارا نمی‌بینیم؟

فرمود:مناجات الیاس پیامبر بیادم آمد.ساعتی با مناجات او با خدا نجواکردم.وبه گریه افتادم.

غلام امام می‌گوید:

با امام به مکه می‌رفتیم.وقتی چشم حضرت به کعبه افتاد با صدای بلند گریه‌نمود.گفتم:آقا آهسته‌تر گریه کنید!مردم شمارا می‌بینند!فرمود:

وای برتو!آیا گریه نکنم که شاید خدابخاطر گریه‌ام برمن رحمت نماید ودرنزد او رستگار شوم؟

آنگاه امام طواف کرد ومشغول نماز شد وبعد از نماز دیدم که محل سجده‌حضرت از اشگ چشمش تر شده بود.

عبادت امام صادق(ع)

مالک بن انس گفت:

حضرت از سه حال بیرون نبود.یا روزه بود ویا مشغول عبادت بود ویا بذکرخدا مشغول بود.او از بزرگان عابد واز عظیم‌ترین زاهدان بود.

ابان بن تغلب‌گوید:

خدمت امام درحالیکه مشغول نماز بود،رسیدم.ذکرهای رکوع وسجده اوراشمردم، از شصت بار بیشتربود.

عبادت امام کاظم(ع)

یکی از اصحاب روایت می‌کند که:

امام کاظم(ع) داخل مسجد پیامبر شد وبه سجده رفت واز اول شب پیوسته‌می‌فرمود:«عظُم الذنب مِن عبدِک فَلْیَحسُن العفو مِن عندک»یعنی گناه‌بنده‌ات بزرگ ولی بخشش تو زیباتراست.

واین ذکرا مکرر تا صبح می‌فرمود.

عبدالله قزوینی گوید:روزی نزد فضل بن ربیع«زندانبان امام کاظم»که بالای‌پشت بام بودرفتم.بمن گفت:بیا از این روزنه نگاه کن ببین چه می‌بینی؟

نگاه کردم وگفتم:گویا پارچه‌ای روی زمین افتاده است.

گفت بیشتر دقت کن!

دوباره نگاه کردم وگفتم:گویا شخصی در حال سجده است!

گفت:اورا می‌شناسی؟

گفتم:نه گفت:این مولایت موسی بن جعفر است.از زمانیکه اورا زیر نظر دارم‌برنامه شبانه روزی اورا این گونه دیدم که:

بعد از نمازصبح تا طلوع خورشید درحال دعا است.بعد به سجده می‌رود وتا ظهر درسجده است.موقع ظهر بدون گرفتن وضومشغول نماز میشود ومن‌می‌فهمم که بخواب نرفته بوده است.بعد ازنماز ظهر وعصر،دوباره بسجده‌می‌رود که تامغرب طول می‌کشد.بعد از خواندن نماز مغرب وعشاء،افطارکرده وبه سجده کوتاهی می‌رود.سپس مقدار کمی می‌خوابد وبعد بلند شده‌وضو می‌گیرد وتاصبح مشغول عبادت می‌شود.

عبادت امام رضا(ع)

امام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید،مشغول ذکر می‌شد.سپس تازمانیکه خورشید بالا می‌آمد،به سجده می‌رفت.

در منزل امام ،زنی مأمور بود تا زنهارا برای نماز شب بیدار نماید.

امام هرسه روز یک قرآن ختم می‌کرد ومی فرمود اگر بخواهم می‌توانم درکمتر از سه روزهم ختم نمایم ولی من هیچ آیه‌ای را نمی‌خوانم الاّ اینکه‌درباره آن فکر می‌کنم که برای چه نازل شده ودرچه محلی فرو فرستاده شده‌است.

اکثر شبهارا احیاء می‌داشت وهر شب نماز جعفر طیار را می‌خواند.واکثرروزها روزه بود.

دربستر که دراز می‌کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می‌رسید.

وقتی در تلاوت قرآن به آیه‌ای می‌رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده‌بود،گریه می‌کرد واز خدا بهشت را می‌طلبید واز جهنم به خدا پناه می‌برد.

وقتی یک عباء به دعبل خزاعی هدیه داد،فرمود:

در این عبا هزار شب،شبی هزار رکعت نماز خوانده‌ام ودر این عبا هزار ختم‌قرآن کرده‌ام.

بعد از نماز ظهر سر به سجده گذاشته صدبار می‌فرمود «شکراًللّه» وبعد ازنماز عصر سر به سجده گذاشته صدبار می‌فرمود «حمداً للّه»

عبادت امام عسکری(ع)

نقل شده که:

دونفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسگری کردند ولی بعد از مدتی هردونمازخوان وروزه گیر شدند.وقتی از آنهاسؤال شد که چرا اینگونه‌شدید؟گفتم چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است وشبها تا به صبح‌عبادت می‌کند وبا کسی حرف نمی‌زند وهرگاه بما نگاه می‌کرد بدنمان‌می‌لرزید وحالی بما دست می‌داد که نمی‌توانستیم خودمان را کنترل‌کنیم.

114-علم اهل بیت علیهم السلام

از مهم ترین فرق بین امام و غیر امام این است که امام همه علوم را می داند.در قاموس امام،نمی دانم وجود ندارد.

فرقی هم نیست که امام نوجوان باشد یا مسن باشد.امام باید به همه زبانهای مردم دنیا آگاه باشد.امام باید از گذشته و حال و اینده مطلع باشد.

در اینجا به چند نمونه از علم امامان علیهم اسلام اشاره می شود:

علی ،آغاز کننده علم!

علی(ع)به کمیل گفت:

هیچ علمی نیست مگر اینکه من آغاز کنندهٔ او هستم وهیچ کاری نیست مگراینکه مهدی(ع)پایان دهندهٔ آن است.«آیا بیاد امام زمان هستید؟ص103»

قائم(ع)از مافی الضمیر مطلع است؟

خداوند درمعراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیلۀ قائم شما،زمین خودرا با تسبیح وتقدیس وتهلیل وتکبیر وتمجیدذات اقدس خود،آباد کنم واز وجود دشمنان پاک نمایم وبه دوستانم واگذارم.

با ظهور او ،سخنان بی دینان را از کجروی راست کرده وتعالیم خودرا بلندگردانم وشهرها وبندگانم را از علم خود مطلع نمایم وگنجها واندوخته هاراآشکار کرده،ومهدی را به اسرار ومافی الضمیر هرشخصی مطلع گردانم واورا بانیروی فرشتگانم یاری کنم تافرمان مرا اجرا نماید ودینم را رواج‌دهد.

او ولیّ به حق من ومهدی حقیقی بندگان من است.«آیا بیاد امام زمان‌هستید؟ص101»

علم به ارحام!

از عبدالله بن عباس نقل شده که:

روزی نزد امام حسن مجتبی(ع)بودم که قصابی درحالیکه گاوی را باخودمی‌برد از کنار ما رد شد.

امام فرمود:بچه‌ای در شکم این گاو است که ماده بوده وسرِدُم وپیشانی اوسفید است.

من بدنبال قصاب رفتم وهنگامیکه گاورا ذبح کردند وپوست اورا درآوردندوشکم اورا شکافتند،دیدم همانطور که امام خبرداده بود است!نزد امام‌برگشتم وگفتم:خدا در قرآن علم به ارحام را مخصوص خودقرار داده است!

امام فرمود:ما به اموری که پوشیده است،مطلعیم!واز اموری خبرداریم که نه‌فرشته مقرب ونه پیامبرمرسل،هیچکدام آنرا نمی‌دانند ومنحصر به محمّدواهلبیت اوست.«منتهی الامال ج1»

چند داستان از صحبت کردن امامان(ع)به زبانهای مختلف

1-علی(ع)به دختر یزدجرد فرمود:اسمت چیست؟!

گفت:جهان بانویه!

امام بزبان فارسی فرمود:بلکه اسم تو شهربانواست.

2-عده‌ای خواستند به خانه امام باقر(ع)وارد شوند،شنیدند که امام با زبان‌سریانی مناجات می‌نمودوگریه می‌کردند.

3-عده‌ای از خراسان نزد امام صادق(ع)رسیدند.امام بدون مقدمه به‌عربی فرمودند:هرکه مال اندوز باشد،خدا بمقدار آن مال عذابش می‌کند!

آنها به فارسی گفتند:ماعربی نمی‌فهمیم!

امام به زبان فارسی فرمود:هرکه درم اندوزد،جزایش دوزخ باشد.

4-امام رضا(ع) فرمود:

برامام سخن هیچ فردی از آدمیان وحتی پرندگان وحیوانات وهرچیزی که‌دارای روح است،مخفی نیست.واگر کسی زبان موجودی را بلدنباشد،اوامام نیست.

5-امام رضا(ع):

اینکه امیرالمؤمنین(ع)فرمود:بما «فصل الخطاب»داده شده است.

یعنی دانستن زبانها است.

6-ابوهاشم جعفری می‌گوید:

با امام هادی(ع) در مسیر عبور سربازان ترک بودیم.امام به یکنفر ترک که ازکنار ما عبور می‌کرد،چیزی گفت که ناگاه آن ترک از اسب پائین آمد وبرسُم‌اسب امام بوسه زد.من از او پرسیدم که چطور شد که این کار را کردی؟

گفت:امام مرا به اسمی صدازد که درکودکی برمن نهادند وتا الان کسی از آن‌اطلاع نداشت.

7-علی بن مهزیار می‌گوید:

یک وقت خدمت امام هادی(ع)رفتم.امام بدون مقدمه بامن بازبان فارسی‌صحبت کرد.

8-ابوحمزه نصیرخادم می‌گوید:

دیدم که امام عسکری(ع)با غلامان به زبان خودشان مثل زبان رومی،ترکی‌وصقلبی صحبت می‌کرد.

من پیش خود گفتم:ایشان که در مدینه متولد شد وکسی اورا ندید تا اینکه به‌امامت رسید.پس این زبانهارا کی راگرفته است؟

ناگاه امام عسکری(ع)رو بمن کرد وفرمود:

خداوند برای حجتش هر چیزی را روشن نموده است وبه او علم زبانهاوشناخت نسبها ومدت مرگ افراد وحوادث را یاد داد.واگر اینطورنباشد،بین حجت خدا وغیر او فرقی نیست.«اهل البیت ص199»

علم تا قیامت!

1-علی(ع)فرمود:

اگر آیۀ«یمحواالله مایشاءویُثبت وعنده اُمُّ الکتاب»رعد39

یعنی خدا آنچه بخواهد محو می‌کند وآنچه بخواهد اثبات می‌نمایدومادرکتابها در نزد اوست.

نبود،حوادث گذشته وآینده را برایتان می‌گفتم.

2-عده‌ای از شیعیان نزد امام صادق(ع)بودند که امام سه بار سوگندخورد:بخدای کعبه سوگند!وفرمود:اگر بین موسی(ع)وخضر(ع)بودم ،به‌آنها می‌گفتم که من از آنها عالمترم.وبه آنهامطالبی را که‌نمی‌دانستند،می‌گفتم.زیرا به موسی(ع)وخضر(ع)،علم گذشته داده‌شد.ولی علم آینده تا قیامت را نمی‌دانستند.ولی ما این علم را ازرسولخدا(ص)به ارث برده‌ایم.

3-امام علی(ع)فرمود:

ما اهلبیتی هستیم که خدا بما علم مرگها وبلاها ونسبها را داده است.وبخداسوگند!اگر مردی از مابر سر پلی باشد ومردم از زیر آن پل عبور کنند،اونسب تک تک افراد را تا اسم همهٔ اجدادش بلد است.«اهل البیت ص204»

علم مهدی(ع)

امام صادق(ع)فرمود:

وقتی مهدی(ع)ظهور می‌کند،به دیوار کعبه تکیه می‌دهد ومی‌فرماید:هرکس بدیدن آدم وشیث ونوح وسام‌وابراهیم وموسی واسماعیل‌ویوشع وشمعون،آرزومند است،به جمال من نگاه کند که علم وحلم وکمال‌همهٔ آنها در من است.وهرکه آرزوی دیدن جدّم محمّد مصطفی وعلی‌ّمرتضی وحسن مجتبی وحسین شهید به کربلا ودیگر امامان را دارد،به من‌نگاه کند وآنچه خواهد بپرسد که علم همه در نزد من است. وآنچه ایشان‌مصلحت ندیده وخبرنداده‌اند،من خبر می‌دهم وهمه مردم را آگاه می‌سازم.

ومی فرماید:

ای مسلمانان!هرکه می‌خواهد از کتابهای آسمانی وصحیفه‌های پیامبران‌آگاه شود،گوش فرا دهد وبشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم وشیث وابراهیم ونوح وتورات موسی‌وانجیل عیسی وزبور داود به لغت وزبان هر ملتی کند بطوریکه علماءوبزرگان آن مذهب ودین،اعتراف کنند که بدون کم وزیاد یک‌حرف،است.یک یک این کتب را خواند وجهانیان را متوجه خود ساخته به‌شگفتی اندازد.سپس قرآن را قرائت کند ومسلمین را برخود بلرزاندوعالمیان را در پیشگاه خود،خاضع وخاشع ومرعوب سازد.«آیا بیاد امام‌زمان هستید؟ص123»

کتاب فاطمه(س)

امام صادق(ع)فرمود:

بعد از رحلت رسولخدا(ص)،فرشته‌ای نزد فاطمه(س)می‌آمد وبا او حرف‌می‌زد ومطالبی را می‌گفت وعلی(ع)آن مطالب را می‌نوشت.که از این‌نوشته‌ها،کتاب فاطمه(س)درست شده است.دراین کتاب از حلال وحرام‌ذکری بمیان نیامده اس ولی حوادث آینده در آن خبرداده شده است.«اهل‌البیت ص220»

تعجب عمر از علم علی(ع)

روزی عمر که خلیفه بود از علی(ع)پرسید:

چگونه است که هر حکمی از احکام یا مسئله‌ای از مسائل از تو پرسیده‌می‌شود،بدون معطلی جواب می‌دهی؟

حضرت دست خودرا باز کردوفرمود:دست من چند انگشت دارد؟

عمر گفت:پنج تا!

حضرت فرمود:چرا فکر نکردی؟

گفت:زیرا نیاز بفکر نبود وپنج انگشت درمقابل چشم من مشخص بود.

امام فرمود:تمام مسائل واحکام وعلوم در مقابل من مثل کف این دست‌حاضراست.لذا در جواب سؤالات نیازی بفکر وتأمل ندارم.«شبهای‌پیشاور»

ده جزء علم نزد کیست؟

پیامبرخدا فرمود:

از ده جزء علمی که خدا آفریده است،نُه جزء نزد علی است ویک جزء نزدباقی مردم!وبخدا قسم که او در یک جزء باقی هم شریک است.«از کعبه‌تامحراب»

تعداد مورچگان

ابوذر می‌گوید:

با علی(ع)از بیابانی عبور می‌کردیم که به جایی که تعداد بسیار زیادی‌مورچه در حرکت بودند،رسیدیم.من که از تعداد زیاد آنها تعجب‌کردم،گفتم:کسیکه تعداد اینها را بداندبزرگ است!

امام فرمود:این حرف را نزن زیرا من تعداد آنهارا می‌دانم.بلکه بگو:بزرگ‌است کسیکه اینهارا خلق کرده است.«از کعبه تا محراب»

آشنایی به راههای آسمان

علی (ع)به مردم فرمود:

از من در مورد حوادثی که در زمین اتفاق می‌افتد،بپرسید که من می‌دانم درکجای زمین چه فتنه‌ای واقع می‌گردد.وچه کسی در کجا کشته می‌شودومی‌میرد.از من در بارۀ راههای آسمانها بپرسید که حقیقتاً من به راههای آسمانهاز راههای زمین عالمترم.«از کعبه تامحراب»

خبر رحلت جابر

روزی امام باقر(ع)به جابر فرمود:

وصیتهای خودت را بکن که بزودی بسوی پروردگار خویش‌می‌روی!جابرگریست وگفت:

ای سرورم!شما از کجا می‌دانید؟

فرمود:

ای جابر!بخدا سوگند!خداوند علم آنچه در زمان گذشته واقع شده وآنچه تاروز قیامت واقع می‌شود را به من عطا فرموده است.

علم امام صادق(ع)

محقق حلی درکتاب معتبر نوشته است که:

از امام صادق(ع)در زمینه علوم آنقدر منتشر شده است که عقلها به حیرت‌می‌افتد.فقط یک نفر راوی ازحضرت،سی هزار روایت از امام نقل کرده‌است.همچنان که خود امام فرمود:ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث نقل‌کرده است.

همه چیز را می‌دانست!

ابراهیم بن عباس می‌گوید:

هرگز ندیدم‌که از امام رضا(ع)سؤالی بکنند وامام جوابش را نداند.وندیدم‌کسی از اونسبت به حوادث گذشته تا حال داناتر باشد!

ومأمون خلیفه هرسؤالی از امام می‌کرد،امام جواب می‌داد.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی ودیگران نوشته‌اند که وقتی امام جواد(ع)در هفت یا نُه سالگی به‌امامت رسید،برای آزمایش امامت حضرت،سی هزار سؤال از او درروزهای متوالی پرسیدند وامام به همۀ آنان جواب کافی وشافی‌دادند.«منتهی الامال ج2ص575»

مجازات عجیب زن زنا کار

شش مرد را پیش قاضی بردند به جرم زنا کاری و قاضی گفت که همه را سنگسار کنند ؛ امام علی (ع) فرمود که این درست نباشد و چون حکم درست را پرسیدند فرمود که باید اولی را گردن زد ، دومی را سنگسار کرد ، سومی را حد زنا کار که صد تازیانه باشد زد ، چهارمی را نیم حد ۵۰ تازیانه زد ، پنجمی را تنیه نمایند و ششمی را بی مجازات ببخشند ؛ و چون پرسیدند که جرم هر ۶ نفر یکی بوده اما مجازات آنها نه فرمود که : اولی کافر میباشد که به دروغ به اسلام آمده و با زن مسلمه ای زنا کرده که حکمش قتل است ، دومی مرد محصن بود یعنی زن داشت و حکمش سنگسار است ، سومی محصن نبود لذا حکمش حد است ، چهارمی غلامی بود که حدش نصف میباشد ، پنجمی نابالغ بود که تنبیه کافی است و ششمی دیوانه بود که حکمی بر او نمیباشد.

فرزند_سیاه_پوست_از_زن_سفید_پوست

مردی همسرش را نزد خلیفه دوم برده و گفت: خودم و زنم سیاه هستیم و او پسری سفید به دنیا آورده. خلیفه رو به جمع کرده و نظر ایشان را خواست؛ همه گفتند زن باید سنگسار شود. مأموران اجرای حکم که زن را می‌بردند، در میانه راه با امیرمؤمنان (ع) برخورد کردند و حضرت ماجرا را پرسیدند و آنان شرح ماوقع گفتند. حضرت (ع) رو به مرد کرده و پرسیدند: آیا زنت را متهم می‌کنی؟ مرد گفت: نه. حضرت باز هم سؤال کردند: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده‌ای؟ مرد تأیید کرد و گفت: بله، یک شب که ادعا می‌کرد قاعده است، من گمان کردم به جهت سرما عذر می‌آورد؛ پس با او همبستر شدم. حضرت از زن نیز پرسید که آیا شوهرت در آن حال با تو نزدیکی کرده است؟ زن هم تأیید کرد. در این زمان امیرمؤمنان علیه‌السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند، پسر شماست و علت سفیدشدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است؛ آن‌گاه که این کودک بزرگ شود، رنگ پوست او سیاه می‌شود

در زمان امیرمومنان علی(ع)اتفاق وحشتناکی که برای یک دختررخ داد

عماریاسر و زیدبن ارقم گویند:

در حضور با صفای علی(ع) نشسته بودیم و ایشان در جایگاه قضاوت نشسته بودند که فرمودند:

ای عمار شمشیر ذوالفقار مرا بیاور!

من آوردم و حضرت آن را از غلافش در آورد و روی زانوانش گذاشت. ناگاه فریاد بلندی گوشها را پر کرد.

ایشان فرمود: ای عمار امروز غم و اندوه اهل کوفه را برطرف می نمایم

ای عمار کسی را که پشت در است وارد کن.

عمار گوید: من بیرون رفتم ناگاه پشت در زنی را دیدم که بر شتر قرار گرفته و می گرید و فریاد میزند ای دادرس درماندگان به سوی تو روی آوردم و توسل جستم پس رویم را سفید کن گره از امر مهم من بگشا.

عمار گوید: اطراف این بانو را هزار اسب سوار گرفته بودند با شمشیرهای از نیام کشیده گروهی طرفدار او و گروهی دیگر بر علیه او سخن می گفتند. آن زن از شتر پایین آمد اطرافیانش نیز از مرکبها پایین آمدند و وارد مسجد شدند.

زن در برابر امیرمومنان ایستاد و گفت: ای علی به سوی تو آمدم زیرا تو دانای به آنچه شده و تا قیامت خواهد شد هستی!

حضرت فرمود برو به مردم کوفه بگو به مسجد آمده و شاهد این قضاوت باشند! و من چنین کردم مسجد از جمعیت پر شد!

امیرمومنان فرمود: ای گروهی که از شام آمده اید مشکلتان را مطرح کنید! در این هنگام پیرمردی برخاست و گفت: سلام بر تو ای گنج فقیران! ای مولای من! این کنیزی که در برابر توست دختر من است او شوهر نکرده ولی اینک در خانه ی من حامله شده است. براستی او آبروی مرا در میان خاندانم برده. من به دلیری و سختی و کمال و عقل مشهورم. شجاعت من در میان عرب کم نظیر است با این حال در کار خود متحیر مانده ام و سرگردانم و موجب غم و اندوهم گشته!

امیرمومنان رو به دختر نمود و فرمود: ای دختر! نظر تو درباره آنچه پدرت اظهار میدارد چیست؟

دختر گفت: من دوشیزه هستم راست می گوید. ولی اینکه من حامله هستم سوگند به خدا هرگز خیانتی نکرده ام. تو جانشین رسول خدا و وارث او هستی تو می دانی که من در ادعایم دروغ نمی گویم چیزی بر تو پنهان نیست مشکل مرا حل کن!

در این هنگام علی(ع) بالای منبر رفت و الله اکبر گفت و قرآن خواند و فرمود قابله ی شهر کوفه را خبر کنید!

زنی بنام خولا که قابله زنان کوفه بود آمد. حضرت به او فرمود: میان خود و مردم پرده ای بزن و ببین این دختر حامله است یا نه؟ قابله دستور را اجرا کرد و آمد و گفت: بله او هم دوشیزه و هم حامله هست!

علی(ع) فرمود: کجاست کسی که ادعا می کرد مقام حق را داراست تا این مشکل را حل کند؟ عمرو بن حرث لعنت الله به مسخره گفت: این مشکل فقط به دست توست امروز امامت تو بر ما ثابت میشود!!

امیرمومنان رو به پدر دختر نمود و فرمود: ای اباالغضب! آیا تو از شهر دمشق نیستی؟گفت: آری. فرمود: آیا از قریه ای به نام اسعار نیستی؟گفت: آری.

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که همین الان بتواند تکه ای یخ بیاورد؟گفت: یخ در شهر ما زیاد است ولی هم اکنون توانایی حاضر نمودن را نداریم!فرمود فاصله میان شهر ما و شما دویست و پنجاه فرسنگ است؟ گفت: آری مولای من!

فرمود: ای مردم اینک بنگرید به آنچه که خدا از علم نبوی به علی عطا فرموده. عمار گوید: علی(ع) دست مبارک خود را در حالی که بر منبر نشسته بود دراز کرد و تکه یخی آورد که هنوز قطرات آب از آن چکه می کرد در این هنگام مردم فریاد زدند و موج فریاد جمعیت مسجد را فرا گرفت حضرت فرمود آرام باشید اگر بخواهم کوه یخ را حاضر میکنم.

آنگاه به قابله فرمود: این تکه یخ را بگیر و به همراه دختر از مسجد بیرون رو، آنگاه تشتی زیر او بگذار و این تکه یخ را در نزدیکی رحم او قرار ده زالویی بیرون خواهد آمدکه وزن آن پنجاه و هفت مثقال و دو دانق است.

قابله چنین کرد که علی(ع) گفت. ناگاه زالوی بزرگی داخل تشت افتاد و آن را وزن کردند همان اندازه بود که حضرت فرموده بود. و آن را به مسجد آوردند امام آیاتی تلاوت فرمود و گفت:

ای اباالغضب!دخترت زنا نکرده جز آنکه او در ده سالگی در جایی وارد آب شده و این زالو وارد رحم او گشته و از آن موقع تا حالا در رحم او بوده و بزرگ شده است

در این هنگام پدر دختر برخاست و می گفت: گواهی میدهم که تو میدانی آنچه را که در رحمها است و آگاه از ضمایری.[169]

115-معجزه علوی (علیه السلام)

در اوقات مجاورت حقیر در نجف اشرف در ماه محرم ، سنه 1358 از طرف حکومت عراق اکیدا از قمه زدن و سینه زدن و بیرون آمدن دستجات منع شده بود ، شب عاشورا برای اینکه در حرم مطهر و صحن

---

[169] سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امام علی (ع)

شریف سینه زنی نشود از طرف حکومت اول شب درهای حرم و رواق را قفل کردند و همچنین درهای صحن را و آخرین دری که مشغول بستن آن شدند در قبله بود و یک لنگه آن را بسته بودند که ناگاه جمعیت دسته سینه زن هجوم آورده وارد صحن شده و رو به حرم مطهر آوردند درها را بسته دیدند در همان ایوان مشغول عزاداری و سنیه زنی شدند ناگاه عده ای شرطی با رئیس آنها آمده و آن رئیس با چکمه ای که بپا داشت در ایوان آمده و بعضی را می زد و امر کرد آنها را بگیرند ، سینه زنها بر او هجوم آوردند و او را بلند کرده ودر صحن انداختند و سخت او را مجروح و ناتوان ساختند و چون دیدند ممکن است قوای دولتی تلافی کنند و بالاخره مزاحمشان شود ، با کمال التجا و شکستگی خاطر ، همه متوجه در بسته حرم شده و به سینه می زدند ومی گفتند ((یا عَلی فُکّالْبابَ)) ای علی در را باز کن!ما عزادار فرزندت هستیم .

پس در یک لحظه ، تمام درهای حرم و رواق و صحن گشوده گردید و بعضی موثقین که مشاهده کرده بودند برای حقیر نقل کردند که میلهای آهنین که بین درها و دیوار بود وسط آنها بریده شده بود .

و بالجمله سینه زنان وارد حرم مطهر می شوند سایر نجفی ها که با خبر می شوند همه در صحن و حرم جمع می شوند وشرطی ها پنهان می گردند .

موضوع را به بغداد گزارش می دهند دستور داده می شود که مزاحم آنها نشوید . در آن سال در نجف وکربلا بیش از سالهای گذشته اقامه عزا شد و این معجزه باهره را شعرا در اشعار خود نقل نموده و منتشر ساختند .

116- آن حضرت خطی را ر پیش روی خود کشید و فرمود این راه خداست

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) : جابر بن عبدالله انصاری گوید روزی ما نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم آن حضرت خطی را ر پیش روی خود کشید و فرمود این راه خداست سپس دو خط دیگر نیز در طرف چپ و راست آن کشیده و فرمودند اینها راه شیطان هستند سپس دست خود را روی خط وسط گذاشتند و فرموند این همان راه مستقیم که صراط علی بن ابیطالب (علیه السلام) میباشد است و

چپ و راست که سوای راه اوست صراط شیطان است[170]

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : اگر عبادت کننده ای عبادت کند خدای عزوجل را به اندازه عمر نوح و برای او هم وزن کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید و یک هزار سال پیاده به مکه برود و عمل حج انجام دهد و بعد در بین صفا و مروه در راه خدا مظلومانه شهید شود ولی ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نداشته باشد بوی بهشت را نشود و داخل در آن نمیشود[171]

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : در شب معراج از جانب حق تعالی به من خطاب رسید ای محمد (صلی الله علیه و آله) : علی (علیه السلام) در نزد من محبوبترین خلق است علی چراغ هدایت اولیای من است علی (علیه السلام) پرچمدار افراد مومن و صالح است علی نور است از برای کسی که اطاعت اوامر او نماید و علی کلمه تقوی و باقیه است برای افراد پرهیزکار که پس از مرگ ملازم آنها باشد ای محمد هرکس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه با علی دشمنی ورزد مرا دشمنی نموده.[172]

117–

چرا جمعه را جمعه نامیدند؟؟

مردی از امام#باقر علیه السلام پرسید :

چرا جمعه را جمعه نامیدند؟

حضرت فرمودند:

همانا خداوند متعال، در روز جمعه، مخلوقاتش را جمع نمود برای میثاق گرفتن بر ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و وصی او امیرالمؤنین امام علی علیه السلام.

پس این روز را جمعه نامیدند زیرا کل خلق، در آن جمع شدند.

---

170. تفسیر المیزان جلد 7 صفحه 587

171. ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 43

172. تفسیر جامع جلد 6 صفحه 45

ان الله عزوجل جمع فیها خلقه لولایهٔ محمد و وصیه فی المیثاق فسماه یوم

الجمعه لجمعه فیه خلقه [173]

118-ویژگی‌های شیعه

امام پنجم شیعیان دربارهٔ ویژگی‌های شیعه چنین فرمودند: شیعیان ما سه گروهند

1 گروهی نام و موقعیت و اعتقادات مردم نسبت به ما را برای خود وسیله کسب و کار و تجارت قرار می‌دهند؛

2 گروه دوم در پای حمایت از ولایت ما بسیار زودرنج و کم استقامت هستند و تحمل کوچکترین رنج و ناملایمتی را ندارند و مانند شیشه زود شکسته می‌شوند.

3 گروه سوم مانند طلای سرخ هستند که هر قدر در آتش گداخته شوند محکم تر و شفاف تر می‌شوند و بر زیبایی و درخشندگی آنان افزوده می‌شود. (کنایه اینکه به هر اندازه رنج و سختی در راه دین و دیانت بر آنان هجوم آورد ایمانشان راسخ‌تر می‌گردد.) [۱۷۴]

119- او وقتی امیرالمومنین نامیده شد که هنوز روح در بدن آدم دمیده نشده بود

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : اگر مردم میدانستند علی (علیه السلام) از چه زمانی به امیرالمومنین لقب یافت حقیقتا منکر فضیلت او نمی شدند و او وقتی امیرالمومنین نامیده شد که هنوز روح در بدن آدم دمیده نشده بود زیرا خداوند در عالم ذر مردم را بر نفس خودشان گواه گرفت فرمود : آیا من

---

[173] **الکافی: ج۳،ص۴۱۵**

[174] **اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۳)**

پروردگار شما نیستم و محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبر شما و علی (علیه السلام) امیرالمومنین بر شما نیست پس همه خلایق از روی میل و رغبت یا به اکراه و اجبار گفتند آری.[۱۷۵]

---

i

120-معاویه عصبانی می شود!

معاویه وارد مکه شد،

گروهی بر معاویه وارد شدند و گفتند: آیا میدانی که ابن عباس تفسیر قرآن میکند

معاویه گفت

خب ابن عباس پسر عمه ی پیغمبر بوده، او از هاشمیان است! اگر او نکند که تفسیر کند؟

گفتند: تفسیر میکند آیات رو به نفع علی بن ابیطالب ! ما از این شاکی هستیم

معاویه گفت: خودم رسما وارد مجلس میشوم و جمعشان را برهم میزنم.

معاویه وارد مجلس تفسیر ابن عباس میشود، ابن عباس با چنان کیفیتی تفسیر آیات میکرد که معاویه هیچ جای اعتراضی برخود ندید

بعد از مجلس معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت

ابن عباس تو تفسیر آیات میکنی یا فضائل علی بن ابیطالب را بازگو میکنی؟

---

[175]تفسیر جامع جلد 2 صفحه 482

ابن عباس گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن است که فضائل علی بن ابیطالب نیست؟ از خودت هم سوال میکنم جواب میدهی؟

انَّما اَنتَ مُنذِرُ وَلِکُلِ قَومِ هاد" این آیه برای کیست معاویه؟"

معاویه گفت

رسول خدا فرمود منذر این امت منم و هادی وجود علی بن ابیطالب است! ولی ابن عباس حتما باید این آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهیرا" بگو این آیه برای کیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم قصه ی طهارت و عصمت علی بن ابیطالب و اهل بیتش است، درست! ولی حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "اِنَّما وَلیُّکُمُ اللهُ وَ رَسولُه وَالَّذینَ یُقیمونَ الصَّلوةَ وَ یُوتونَ الزَّکوةَ وَ هُم رکِعون" معاویه این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : زمانی که علی بن ابیطالب انگشتر در راه خدا داد این آیه بر حق علی نازل شد، قبول دارم! ولی حتما این را باید بخوانی؟

ابن عباس گفت : "عَمَّ یَتَساءَلون عَنِ النَّبَاِ العَظیم" معاویه بگو این آیه در حق کیست؟

معاویه گفت : رسول خدا فرمود خبر عظیم علی بن ابیطالب است که هم مردم ازش میپپرسند و هم من از علی خواهم پرسید، ولی ابن عباس حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "وَاعتَصِموا بِحَبلِ اللهِ جَمیعا وَ لا تَفرَّقوا" بگو ببینم این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : پیغمبر فرمود حبل الله علی بن ابیطالب است دست به دامن علی بزنید و جای دیگر نروید که گمراه میشوید. ولی باید همین را تفسیر کنی؟

ابن عباس گفت : "کَفی بِاللهِ شَهیدا بَینی وَ بَینَکُم" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این قصه قصه ی علم علی بین ابیطالب است که خدا همه ی علم جاری رو در سیره ی او تعریف میکند، ولی لازم است حتما این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ" بگو به من که این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : این هم ماجرای مباهله با اهل نجران است که خدا در این آیه علی بن ابیطالب را نفس پیغمبر میخواند، ولی برای مردم حتما باید همین را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "سَألَ سائِلٌ بِعَذابِ واقِع" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : روز غدیر شخصی نزد رسول خدا آمد و گفت این سخنان از خودت بود یا از خدا؟ پیغمبر فرمود امر رسالت بود،

شخص رو به پیغمبر کرد و گفت به خدا بگو بر من عذاب وارد کند که تحمل ولایت علی را ندارم و خداوند جلوی همگان دشمن علی را هلاک کرد، ابن عباس قبول دارم! آیا باید همین آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "یا اَیُّهَا الرَّسولُ بَلِّغ ما اُنزِلَ اِلَیک" این آیه دیگر برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم ماجرای ابلاغ ولایت علی بن ابیطالب است قبول دارم! ولی این را حتما باید بازگو کنی؟

ابن عباس گفت : "اَلیومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم" معاویه به من بگو این دگر برای کیست؟

معاویه گفت : این آیه هم اکمال دیانت در پرتوی ولایت علی بن ابیطالب است ولی آیه ای دیگر بخوان نه این

ابن عباس از جا بلند شد و گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن را بخوانم که فضل علی بن ابیطالب نباشد؟! کجا را بخوانم که از علی بیان نشده باشد؟

"معاویه گفت : اصلا ابن عباس بخوان "اِذا زُلزِلَتِ الارضُ زِلزالَها

ابن عباس: معاویه در این مورد هم شرمنده تم که حتی این آیه هم فضل علی بن ابیطالب است

معاویه گفت : علی در این آیه دگر چه میکند ابن عباس؟

ابن عباس گفت : نشنیدی بعد از رسول خدا یک سال نگذشته بود که زلزله ای بر مدینه آمد که همه ی مردم از شدت وحشت از خانه به در شده بودند و علی در میانشان حاضر شد و خواند این آیه را و پایش را بر زمین کوبید و فرمود
زمین ! ابوتراب بر تو امر میکند آرام گیر

معاویه که از غضب بر خود میپیچید گفت
ابن عباس راحت بگو تا قرآن باشد، علی هم خواهد بود [i]

121–عنایت علوی (علیه السلام)

جناب حاج شیخ محمد باقر شیخ الاسلام فرمودند هنگامی که مرحوم حاج قوام الملک شیرازی مشغول ساختمان حسینیه بود ، سنگهای آن را به یک نفر سید حجار که در آن زمان استاد حجارهای شیراز بود

، کنترات داده بود و آن سید در این معامله دچار زیان سختی شد به طوری که مبلغ سیصد تومان مدیون گردید و البته این مبلغ در آن زمان زیاد بود ، خلاصه پریشان حال و بیچاره شد .

شب جمعه نماز جعفر طیار را می خواند و حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام را برای گشایش کارش به درگاه الهی وسیله قرار می دهد و همچنین شب جمعه دوم تا شب جمعه سوم حضرت امیر علیه السلام به او می فرمایند فردا برو نزد حاج قوام که به او حواله کردیم . چون بیدار می شود متحیر می شود چگونه به حاج قوام حرف بزنم در حالی که نشانه ای ندارم شاید مرا تکذیب کند .

بالاخره در حسینیه می آید و گوشه ای با هم و غم می نشیند و ناگاه می بیند حاج قوام با فراشها و ملازمانش آمدند در حالی که آمدنش در چنان موقعی غیر منتظره بود . همینطور نزدیک می آید تا برابر سید حجار می رسد ، می گوید مرا به تو کاری است بیا منزل . وقتی که حاج قوام به منزلش برمی گردد سید می آید و ملازمان با کمال احترام او را نزد حاج قوام حاضر می کنند .

چون وارد می شود و سلام می کند حاج قوام بدون پرسش از حالش بلافاصله سه

کیسه که در هر یک یکصد اشرفی یک تومانی بود تقدیمش می کند و می گوید بدهی خودت را بپرداز و دیگر حرفی نمی زند .

از این داستان دانسته می شود که متمکنین سابق در کارهای خیر تا چه حد دارای صدق و اخلاص بودند تا اندازه ای که مورد عنایت و التفات بزرگان دین قرار می گرفتند و همراه خود می بردند و در این دوره اولاد ثروتمندان غالبا در فکر زیاد کردن ثروت خود هستند وتوفیق صرف کردن درامور خیریه نصیب آنها نیست . و ثانیا هرگاه مختصری از دارائی خود را صرف خیری کنند نوعا از صدق و اخلاص محرومند و به خیال مدح خلق و ستایش دیگران ، کار خیری انجام می دهند و چون برای خدا خالص نیست نتیجه باقی هم برای آنها نخواهد داشت و بحث در اطراف ریا کردن در اعمال خیر که سبب بطلان عمل می شوددر رساله گناهان کبیره مفصلا ذکر شده خداوند ثروتمندان ما را موفق بدارد که از اندوخته خود نتیجه بگیرند واز آنچه جمع آوری کرده اند بهره های باقی ببرند :

شعر :

مال را کز بهر حق باشی حمول *** نعم مال صالح گفتش رسول

122–مرحوم علامه امینی در کتاب *الغدیرمی نویسد:

عالمی سنی بر بالای منبر گفت:

مردم! هر چه می‌خواهید از من بپر سید1زنی!

فریاد زد: ای مرد! ادعای بیهوده نکن! خداوند تو را رسوا خواهد کرد.

هیچ کس جز امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نمی‌تواند بگوید که پاسخ تمام سؤالات را می‌داند.

شیخ گفت: اگر سؤالی داری بپرس!زن گفت:مورچه ای که سر راه سلیمان نبی امد نر بود یا ماده

شیخ گفت: سؤال دیگری نداشتی؟ این دیگر چه سؤالی است؟ من که آنجا نبودم تا ببینم نر بوده یا ماده!

. زن گفت: نیازی نبود آنجا باشی. اگر با قرآن آشنایی داشتی، پاسخ این سوال را می‌دانستی

در سوره نمل چنین آمده: قالت نملۀ.

بنابراین معلوم می‌شود مورچه، ماده بوده است.

(چرا که ضمیر ۀ در زبان عربی برای مؤنث به کار می‌رود.)

 مردم به نادانی شیخ و زیرکی زن خندیدند.

ان عالم گفت:ای زن!ایا با اجازه شوهرت به اینجا آمدی یا بدون اجازه؟

اگر با اجازه او آمده‌ای که خدا شوهرت را لعنت کند

و اگر بی‌اجازه او آمده‌ای، خدا خودت را لعنت کند.

زن گفت عایشه که جنگ جمل را راه انداخت!ایا با اجازه شوهرش رسولخدا امد ی بی اجازه؟ ؟

شیخ نتوانست جواب دهد ؛چون اگر می گفت با اجازه پیامبر امده دروغ گفته بود(مخالف آیه قرآن وَ قَرنَ فِی بُیُوتِکُنَ (ای زنان پیامبر! در خانه‌هایتان بنشینید) واگر می گفت بی اجازه امده انوقت مورد لعنت قرار می گرفت! [i]

123- **سوال دختر بچه نه ساله شیعه از مدیر اهل سنت** مدرسه خود که باعث شد تمام کارشناسان شبکه های وهابی

جوابی بجز سکوت برایش نیابند

ما در کلاس که 24 نفر هستیم،معلم ما وقتی میخاد از کلاس بیرون بره،به من میگه: خانم محمدی،

شما مبصر باش تا نظم کلاس بهم نریزه...

و به بچه ها میگه:

بچه ها،شما گوش به حرف مبصر کنید،تا من برگردم.

شما میگید پیامبر از دنیا رفت و کسی را به جانشینی خودش انتخاب نکرد،

آیا پیامبرصلی الله علیه و آله،به اندازه معلم ما،

بلد نبود یک مبصر و یک جانشین بعد از خودش تعیین کند

که نظم جامعه اسلامی بهم نریزد؟

جواب مدیر اهل سنت به دانش آموز شیعه :

برو فردا با ولیت بیا کارش دارم.

دانش آموز رفت وفرداش با دوستش اومد.

مدیر گفت چرا ولیتو نیاوردی,مگه نگفتم ولیتو بیار ؟

دانش اموز گفت این ولیه منه دیگه

مدیر عصبانی شدو گفت :

منظور من سر پرستته، پدرته، رفتی دوستتو آوردی؟

دانش اموز گفت :نشد دیگه

اینجا میگی ولی یعنی سر پرست،پس چطور وقتی پیامبر میگه این علی ولی شماست

میگید معنی ولی میشه دوست !!

124– **خاطره ای از مولوی شریف زاهدی از علمای برجسته اهل سنت بلوچستان که پس از تحقیق و بررسی به مذهب اهل بیت علیهم السلام گروید . او در بیان خاطرات خود چنین می آورد ؛**

روزی یکی از دوستان اهل تسنن به دیدنم آمده بود. گفت وگوی مفصلی درباره حقانیت اهل بیت داشتیم از جمله به خطبه ی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در غدیر خم استناد کردم. ایشان می‌گفت: «مولا» در این حدیث به معنای دوست آمده است. نهایتاً هر چه دلیل آوردم قبول نکرد.

خداحافظی کرد و به سمت بلوچستان حرکت کرد. یک ساعت از رفتنش گذشته بود که به او زنگ زدم و گفتم: کار خیلی مهمی با شما دارم باید برگردی. گفت: من باید بروم، وقت ندارم برگردم. خانواده‌ام منتظرم هستند، چه کاری با من داری؟ تلفنی بگو. گفتم: کار مهمی دارم، نمی توانم تلفنی بگویم، باید خودت اینجا باشی.

خیلی اصرار کردم تا این که برگشت. وقتی به من رسید گفت: چه کار مهمی داری که من را از این همه راه برگرداندی؟ گفتم: می‌خواستم بهت بگم: دوستت دارم. گفت: همین! گفتم: بله. همین را خواستم به شما بگویم. دوستم ناراحت شد و گفت: خانواده‌ام منتظرم بودند و باید می‌رفتم، این همه راه من را برگرداندی که بگویی دوستت دارم، اذیت می‌کنی؟ گفتم: سؤال من همین جاست. چطور وقتی شما با عجله به سمت خانواده ای که منتظرت هستند می‌روی و شما را از راهتان بر می‌گردانم تا به شما بگویم «دوستت_دارم»؛ ناراحت می‌شوی و در عقل من شک می‌کنی، ولی وقتی پیامبر اسلام| ده‌ها هزار نفر را که با عجله به سمت خانواده ی خود می‌رفتند، سه روز در زیر آفتاب سوزان معطل کردند که فقط بگویند: «هر کس من را دوست دارد، علی را دوست بدارد» این کار پیامبر را عاقلانه می‌دانی؟ آیا این اقدام پیامبر ناراحتی مسلمانان را در پی نمی داشت؟ آیا آنان در عقل چنین پیامبری شک نمی کردند؟ با این کاری که کردم، دوستم با تمام وجود احساس کرد که چه حرف خنده داری زده است و اقرار کرد

که پیامبر – در جریان غدیر خم – می‌خواست نکته ی مهم تری را بیان کند وگرنه برای بیان دوستی اش با علی (علیه السلام) نیازی نبود مسلمانان را از راهشان برگرداند.» [i]

125– استدلال علامه امینی در مورد #ولایت امیر المومنین(ع) در حضور علمای اهل سنت و سوالی که #بی_جواب ماند

زمانی علمای اهل تسنن مرحوم علامه امینی (صاحب کتاب الغدیر) را برای صرف شام دعوت می کنند. اما علامه امینی امتناع می ورزد و قبول نمی کند . آنها اصرار می کنند که علامه امینی را به مجلس خود ببرند.

به علت اصرار زیاد علامه امینی دعوت را می پذیرد و شرط می گذارد که فقط صرف شام باشد وهیچ گونه بحثی صورت نگیرد آنها نیز می پذیرند. پس از صرف شام یکی از علمای اهل سنت که در آن جمع زیادی از علما نشسته بود (حدود 70 الی 80 نفر) می خواست بحث را شروع کند که علامه امینی گفت : قرار ما این بود که بحثی صورت نگیرد

اما باز آنها گفتند : پس برای متبرک شدن جلسه از همین جا هر نفر یک #حدیث نقل کند تا مجلس #نورانی گردد. ضمناً تمام حضار درجلسه #حافظحدیث بودند و حافظ حدیث به کسی گفته می شود که صد هزار حدیث حفظ باشد. آنان شروع کردند یکی یکی حدیث نقل کردند تا اینکه نوبت به #علامهامینی رسید . علامه به آنها گفت شرطم بر گفتن حدیث این است که ابتدا همگی بر #معتبر بودن یا نبودن سند حدیث #اقرار کنید. همه قبول کردند

� : سپس علامه امینی فرمود

قال رسول الله (ص) : من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه : هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است .

سپس از تک تک حضار در جلسه در رابطه با معتبر بودن حدیث اقرار گرفت و #همهحدیثرا تایید_کردند .

سپس گفت حال که همه حدیث را تایید کردید یک #سوال از شما دارم ،

⁉️ : بعد از کل جمع پرسید

آیا فاطمه الزهرا(س) امام زمان خود را می شناخت یا نمی شناخت... ؟

اگر می شناخت ، امام زمان فاطمه (س) چه کسی بود ؟

تمام حضار مجلس به مدت ربع ساعت ، بیست دقیقه #ساکت_شدند و سرشان را به زیر انداختند و چون جوابی برای گفتن نداشتند یکی یکی جلسه را ترک کردند

و با خود می گفتند

اگر بگوییم نمیشناخت ، پس باید بگوییم که فاطمه (س) کافر از دنیا رفته است و حاشا که سیده نساء ⁉ العالمین کافر از دنیا رفته باشد

اگر بگوییم می شناخت چگونه بگوییم امام زمانش ابوبکر بوده ؟ در حالی که بخاری (از سرشناس ⁉ ترین علمای اهل سنت) گفته: ماتت و هی ساخطه علیهما – فاطمه (س) در حالی از دنیا رفت که به سختی از ابوبکر غضبناک بود

و چون مجبور می شدند بر #حقانیت و #امامت علی بن ابیطالب (ع) اقرار بورزند #سکوت کرده و جلسه را ترک کردند

126–اگر مردم غدیر را می شناختند...

امام رضا علیه السلام فرمودند: والله لو عرف الناس فضل هذاالیوم بحقیقته [i]

بخدا قسم اگر مردم امتیاز روز غدیر را بشناسند حتما ملایکه در هر روز ۱۰ مرتبه با آنان مصافحه می کنند .

–127

ولایت#درکلام رهبر

اهمّیّت #غدیر فقط این نیست که امیرالمؤمنین را معیّن کردند؛ این هم مهم است امّا از این مهم‌تر این است که #ضابطه را معیّن کردند، قاعده را معیّن کردند؛ معلوم شد که در جامعه‌ی اسلامی، حکومت سلطنتی معنا ندارد، حکومت شخصی معنا ندارد، حکومت زَر و زور معنا ندارد، حکومت اشرافی معنا ندارد، حکومت تکبّر بر مردم معنا ندارد، حکومت امتیازخواهی و زیاده‌خواهی و برای خود جمع کردن و افزودن معنا ندارد، حکومت شهوت‌رانی معنا ندارد؛ معلوم شد که در اسلام این‌جوری است.

#این_قاعده_درغدیروضع_شد.

وقتی این قاعده وضع شد، آن‌وقت «یَئِسَ الَّذینَ کَفَروا مِن دینِکُم»؛ دیگر دشمنها از اینکه بتوانند مسیر این دین را تغییر بدهند مأیوس میشوند؛ چون مسیر دین آن‌وقتی تغییر پیدا میکند که آن نقطه‌ی اصلی، آن هسته‌ی اصلی تغییر پیدا کند؛ یعنی هسته‌ی قدرت، هسته‌ی مدیریّت، هسته‌ی ریاست. [i]

128–**روایت امیرمومنان از غدیر**

شیخ صدوق از امیرمومنان علی چنین نقل می کند

قال : قم يا علی فقمت ، فقال : من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ، فقام ...� سلمان الفارسی رضی الله عنه فقال : یا رسول الله ولاؤه کما ذا ؟ فقال علیه السلام ولاؤه کولائی من کنت أولی به من نفسه فعلی أولی به من نفسه ، فأنزل الله تبارک وتعالی " الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا " فکبر رسول الله صلی الله علیه وآله وقال : الله أکبر بتمام النعمة وکمال نبوتی ودین الله عز وجل وولایة علی بعدی ، فقام أبو بکر وعمر فقالا : یا رسول الله هذه الآیات خاصة لعلی ؟ قال : بلی فیه وفی أوصیائی إلی یوم القیامة ، قالا : یا رسول الله بینهم لنا ، قال : علی أخی ووزیری ووارثی ووصیی وخلیفتی فی أمتی وولی کل مؤمن بعدی ، ثم ابنی الحسن ، ثم ابنی الحسین ، ثم تسعة من ولد الحسین واحد بعد واحد ، القرآن معهم وهم مع القرآن لا یفارقونه ولا یفارقهم حتی یردوا علی حوضی... فقام عمر بن الخطاب وهو شبه المغضب فقال : یا رسول الله أکل أهل بیتک ؟ فقال : " لا ولکن أوصیائی منهم أولهم أخی ووزیری ووارثی وخلیفتی فی أمتی وولی کل مؤمن من بعدی ، هو أولهم ...، ثم ابنی الحسن ، ثم ابنی الحسین ، ثم تسعة من ولد الحسین واحد بعد واحد حتی یردوا علی الحوض

از امیرمومنان درباره غدیر خم نقل شده:

پیامبر فرمودند�:

ای علی برخیز و من برخاستم، فرمود هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولای او مانند کیست؟ فرمود: ولای او مانند ولایت من است، هر که بر او اولی هستم علی نیز بر او اولی است و پس از آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود:

�الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا �

و رسول خدا(ص) تکبیر گفت و فرمود: الله اکبر بر تمامت نعمت و کمال نبوتم و دین خدای عزوجل و ولایت علی پس از من ، آنگاه ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند ای رسول خدا ! آیا این آیات خاص علی است؟ فرمود: آری درباره او و اوصیای من تا روز قیامت است، گفتند ای رسول خدا! آنان را برای ما بیان کن ، فرمود: علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امتم و ولی هر مومنی پس از من است، سپس فرزندم حسن، و سپس فرزندم حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری بیایند.قران با انان است و انها با قرانند.قران از انها جدا نمیشود وانها از قران جدا نمیشوندتا اینکه برمن درکنار حوض وارد شوند...دراین موقع عمر عصبانی بلند شد و گفت:ای رسول خدا همه اهل

بیتت؟رسول خدا فرمود خیر و لکن اوصیاء من که اولین انها برادرم و وزیرم و وارثم و جانشینم در امتم و ولی هر مومنی بعد من است او اول انهاست بعد از او پسرم حسن سپس پسرم حسین سپس نه تن از

فرزندان حسین یکی بعد از دیگری می ایند تا اینکه برمن در حوض وارد می شوند. [i]

129– ولایت ما برای شیعیان مان حافظ و نگهدارنده ای است

امام هادی علیه السلام فرمودند

ولایت ما برای شیعیان مان حافظ و نگهدارنده ای است که اگر در قعر دریاهای عمیق فرو روند و یا در # دشت بی آب و علف و بیابان‌های خطرناک بین جانوران درنده وگرگ‌های وحشی و دشمنان آدمی و جن قرار بگیرند هر آینه از خوف و خطر آنها ایمن می باشند،

پس به خدا اعتماد کن و ولایت و سرسپردگی خود را به ائمّه طاهرین "علیهم السلام" خالص گردان. [i]

130-ماجرای تاریخی از أمیرالمؤمنین علی علیه السلام

روزی راهبی با جمعی از مسیحیان به مسجد النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)آمدند در حالیکه طلا و جواهر و اشیاء گرانبها بهمراه داشتند.

پس راهب رو کرد به جماعتی که در آنجا حضور داشتند (أبوبکر نیز در بین جماعت بود) و سوال کرد ""خلیفه ی نبی و امین او چه کسی است؟

پس جمعیت حاضر ، ابوبکر را نشان دادند ، پس راهب رو به ابوبکر کرده و پرسید نامت چیست؟

ابوبکر گفت ، نامم "عتیق" است

راهب پرسید نام دیگرت چیست؟ابوبکر گفت نام دیگرم "صدیق" است.

"راهب سوال کرد نام دیگری هم داری؟ ابو بکر گفت "نه هرگز

پس راهب گفت گمان کنم آنکه در پی او هستم شخص دیگریست.

ابوبکر گفت دنبال چه هستی؟
راهب پاسخ داد من بهمراه جمعی از مسیحیان از روم آمدم و جواهر و اشیاء گرانبها بهمراه آوردیم و هدف ما این است که از خلیفه ی مسلمین چند سوال بپرسیم ، پس اگر توانست به سوالات ما پاسخ دهد تمام این هدایای ارزنده را به او میبخشیم تا بین مسلمانان قسمت کند و اگر نتوانست سوالات مارا پاسخ دهد اینجا را ترک کرده و به سرزمین خود باز میگردیم.

ابوبکر گفت سوالاتت را بپرس ، راهب گفت باید ب من امان نامه بدهی تا آزادانه سوالاتم را مطرح کنم و ابوبکر گفت در امانی ، پس سوالاتت را بپرس.

راهب سه سوالش را مطرح کرد:

ما هو الشئ الذی لیس لله؟
چه چیزاست که از آن خدا نیست؟

ما هو شئ لیس عندالله؟
چه چیزاست که در نزد خدا نیست؟

ما هو الشئ الذی لا یعلمه الله؟
آن چیست که خدا آن را نمیداند؟

پس ابوبکر پس از مکثی طولانی گفت باید از عمر کمک بخواهم ، پس بدنبال عمر فرستاد و راهب سوالاتش را مطرح کرد ، عمر که از پاسخ عاجز ماند پس بدنبال عثمان فرستاد و عثمان نیز از این سوالات جا خورد ، و جمعیت گفتند چه سوالیست که میپرسی؟خدا همه چیز دارد و همه چیز را میداند.

راهب خطاب به آن سه نفر(ابوبکر و عمر و عثمان)گفت این ها شیخ ها و مردان بزرگی هستند اما متأسفانه به خود مغرور شدند و قصد بازگشت به روم کرد.

سلمان فارسی که شاهد ماجرا بود بسرعت خود را به امام علی (ع)رسانده و ماجرا را تعریف کرد و از امام خواست که به سرعت خودش را به آنجا برساند.

پس امام علی علیه السلام بهمراه پسرانش امام حسن (ع)و امام حسین (ع)میان جمعیت حاضر و با احترام و تکبیر جماعت حاضر مواجه شدند.

ابوبکر خطاب به راهب گفت ، آنکه در جست و جویش هستی آمد ، پس هر سوالی داری از علی (ع) بپرس!

راهب رو به امام علی (ع) کرده و پرسیدنامت چیست؟

امام علی (ع) فرمودند: نامم نزد یهودیان "الیا" نزد مسیحیان "ایلیا" نزد پدرم "علی" و نزد مادرم "حیدر" است.

پس راهب گفت ، نسبتت با نبی (ص) چیست؟

امام (ع)فرمودند: او برادر و پسرعموی من است و نیز داماد او هستم.

پس راهب گفت ، به عیسی بن مریم قسم که مقصود و گمشده ی من تو بودی.

پس به سوالاتم پاسخ بده

و دوباره سوالاتش را مطرح کرد.

امام علی (ع) پاسخ دادند:

آنچه خدا ندارد ، زن و فرزند است.

آنچه نزد خدا نیست ، ظلم است

و آنچه خدا نمیداند ، شریک و همتا برای خود است.

فإن الله تعالی أحد لیس له صاحبۀ و لا ولدا)

فلیس من الله ظلم لأحد

(و فإن الله لا یعلم شریکا فی الملک

پس راهب با شنیدن این پاسخها ، امام علی را به سینه فشرد و بین دو چشم مبارکش را بوسید و گفت:

أشهد أن لا اله إلا الله و أن محمد رسول الله و أشهد أنک وصیه و خلیفته و أمین هذه الامهٔ و معدن " الحکمهٔ"

به درستی که نامت درتورات إلیا و در انجیل ایلیا و در قرآن علی و در کتابهای پیشین حیدر است ، پس براستی تو خلیفه ی بر حق پیامبری، پس ماجرای تو با این قوم چیست؟
سپس تمام هدایا را به امام علی (ع) تقدیم کرد و امام در همانجا اموال را بین مسلمین قسمت کرد.

131-صدقه در حال رکوع

سوره المائدهٔ آیه 55
(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (55

ولیّ
و سرپرست شما، تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.
نکته ها
در شأن نزول آیه آمده است: سائلی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله شد و از مردم درخواست کمک کرد.

کسی چیزی به او نداد.

حضرت علی علیه السلام در حالی که به نماز مشغول بود، در حال رکوع، انگشتر خود را به سائل ☀ بخشید.
در تکریم این بخشش، این آیه نازل شد.

ماجرای فوق را ده نفر از اصحاب پیامبر مانند ابن عباس، عمّار یاسر، جابربن عبداللّه، ابوذر، اَنس بن مالک، بلال و... نقل کرده اند و شیعه و سنّی در این شأن نزول، توافق دارند

عمّار یاسر می گوید: پس از انفاق انگشتر در نماز و نزول آیه بود که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مَن کنتُ مولاه فعلیّ مولاه».)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در غدیرخم، برای بیان مقام حضرت علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود.

و خود علی علیه السلام نیز برای حقّانیّت خویش، بارها این آیه را می خواند. ابوذر که خود شاهد ماجرا بوده است، در مسجد الحرام برای مردم داستان فوق را نقل می کرد. کلمه ی «ولیّ» در این آیه، به معنای دوست و یاور نیست، چون دوستی و یاری مربوط به همه مسلمانان است، نه آنان که در حال رکوع انفاق می کنند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از «الّذین آمنوا...»، علی علیه السلام و اولاد او، ائمّه علیهم السلام تا روز قیامت هستند.

پس هرکس از اولاد او به جایگاه امامت رسید با این ویژگی مثل اوست، آنان صدقه می دهند در حال رکوع.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب نوادر، حدیثی را نقل می کند که بر اساس آن سایر امامان معصوم نیز در حال نماز و رکوع به فقرا صدقه داده اند که این عمل با جمع بودن کلمات «یقیمون، یؤتون، الراکعون» سازگارتر است.

امام باقرعلیه السلام فرمود: خداوند پیامبرش را دستور داد که ولایت علی علیه السلام را مطرح کند و این آیه را نازل کرد.

بهترین معرّفی آن است که اوصاف وخصوصیّات کسی گفته شود ومخاطبان، خودشان مصداق آن را پیدا کنند. (آیه بدون نام بردن از علی علیه السلام، اوصاف وافعال او را برشمرده است

درروز هیجدهم ذی حجه سال دهم هجری در هنگام برگشت مسلمانان از حج،وقتی به منطقه غدیر خم رسیدند ،پیامبر مساله ولایت علی علیه السلام را برای مردم تبیین فرمودند.

اگر شخصی سوال کند چرا پیامبر اسلام ،جمله مهم ((من کنت مولا فهذا علی مولاه)) را بطور خصوصی به علی علیه السلام نگفت بلکه در حضور 120 هزار نفر مسلمانانی که تا داشتند از حج بر می گشتند ،در زیر افتاب داغ منطقه غدیر خم ، اعلام فرمودند و حتی افرادی در بین جمعیت بودند که سخن پیامبر اسلام را به دیگران با صدای بلند می رساندند.چرا پیامبر این کار را کردند ؟در جواب می گوییم تا اینکه این سندی غیر قابل انکار در تاریخ اسلام بماند و ایندگان هم بفهمند که پیامبر اسلام، علی علیه السلام را بعنوان جانشین خود اعلام کردند .تا اینکه هیچ کسی نتواند در ان تحریف ایجاد کند. لذا در کتب اهل تسنن چه در صحیح بخاری ج7 ص123 و چه در سنن ابن ماجه ج1 ص43 و در سنن ترمذی ج5ص633 و سنن نسائی ج5ص131 و در اکثر کتب روایی مهم اهل تسنن جمله معروف پیامبر اسلام در غدیر خم ذکر شده که فرمود: ((من کنت مولا فهذا علی مولاه))هرکه من مولا و سرپرست او هستم علی هم مولا و سرپرست او می باشد.

بعد از سخنرانی پیامبر اسلام ،چادری مقابل چادر پیامبرعزیزمان نصب کردند و علی علیه السلام در ان نشستند و مردم دسته دسته می امدند و به حضرت علی علیه السلام تبریک می گفتند و با ایشان بیعت می نمودند.

همینکه رسول خدا ص این ماموریت مهم را انجام دادند جبرئیل این ایه را اورد که (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا))

امروز دین برای شما کامل کردم نعمت را برای شما تمام نمودم و اسلام را دین شما قرار دادم. و با ابلاغ ولایت دین کامل شد و ماموریت پیامبر در مدت 23سال نبوت به اتمام رسید و پیامبر بعد از هفتاد روز بعد از غدیر در 28صفر سال یازدهم رحلت فرمودند.

اما منافقین و دشمنان اسلام ناب محمدی نگذاشتند علی علیه السلام خلافت را بدست بگیرد و در اسلام انحراف ایجاد کردند و سرنوشت مسلمانان را به بد سرنوشتی دچار نمودند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید ،پهلوی فاطمه را نمی شکستند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید لی را در محراب شهید نمی کردند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسیدحسن را مسموم نمی کردند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسیدحسین راشهید نمی کردند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسیدهشت امام بعد از امام حسین را شهید نمی کردند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسیدشیعه و سنی ایجاد نمی شد و همه شیعه علی علیه السلام بودند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسیدمسلمانان این همه محرومیت نمی کشیند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسیدمسلمانان پیشرفته ترین ملتها بودند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسیدفلسطین غصب نمی گردید.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسیدکشور اسلامی به 58کشور تقسیم نمی شدند.و همه متحد بودند .

و...

133–فرزاهایی از دعای ندبه:

درحالی‌که انبوهی از مردم در برابرش بودند فرمود: هرکه من سرپرست او بودم، پس علی سرپرست اوست، خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که دشمن علی است و یاری کن هرکه او را یاری کند و خوار کن هرکه او را واگذارد و فرمود: هر که من پیامبرش بودم، پس علی فرمانروای اوست و فرمود: من و علی از یک درخت هستیم و سایر مردم از درخت‌های گوناگون‌اند و جایگاه او را نسبت به خود همچون جایگاه هارون به موسی قرار داد و به او فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسایی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست و دخترش سرور بانوان جهانیان را به همسری او در آورد و از مسجدش برای او حلال کرد، آنچه را برای خودش حلال بود و همه درهایی را که به مسجد باز می‌شد بست مگر در خانه او را، آنگاه علم و حکمتش را به او سپرد؛

و فرمود: من شهر علمم و علی در آن شهر است، پس هر که اراده شهر علم و حکمت کند، باید از در آن وارد شود، سپس گفت: تو برادر و جانشین و وارث منی، گوشتت از گوشت من و خونت از خون من و آشتی با تو، آشتی با من و جنگ با تو، جنگ با من است و ایمان با گوشت و خونت آمیخته شده، چنان‌که با گوشت و خون من درآمیخته و تو فردای قیامت کنار حوض کوثر جانشین منی و تو قرضم را می‌پردازی و به وعده‌های من وفا می‌کنی و شیعیان تو بر منبرهایی از نورند، درحالی‌که رویشان سپید و در بهشت پیرامون من و همسایگان منند و اگر تو ای علی نبودی، اهل ایمان پس از من شناخته نمی‌شدند و آن حضرت پس از پیامبر، مایه هدایت از گمراهی و نور از نابینایی و ریسمان استوار خدا و راه راست او بود؛

با نزدیکی‌اش در خویشاوندی به رسول خدا، کسی بر او پیشی نگرفت و همچنین با سابقه‌اش در دین، کسی بر او مقدم نبود و در فضیلتی از فضائل هیچ‌کس به او نرسید، کار پیامبر (درود خدا بر او و خاندانش)

را پی گرفت و بر اساس تأویل قرآن جنگ می‌کرد و درباره خدا سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای را به خود نمی‌گرفت.......

134–داستان صحابه بلخی امام سجاد...

مردی مؤمن از بزرگان بلخ به مکه می‌رفت و در اکثر سالها به مکه و مدینه مشرف می‌شد . سالی به خدمت امام سجاد علیه‌السلام آمد و حضرت را زیارت نمود و به حضرت هدایائی داده و سؤالات دینی خود را از امام علیه‌السلام نمود و به بلخ برگشت . وقتی مراجعت کرد ، همسرش وقایع سفر را پرسید و هنگامی که شوهرش گفت من هدایای زیادی برای امام سجاد علیه‌السلام بردم . زن پرسید که امام علیه‌السلام در مقابل به تو چه چیزی داد ؟ شوهرش گفت : امام علیه‌السلام ، که ما برای او هدایایی بردیم ، پادشاه دنیا و آخرت است و اختیاردار همه آن چیزی است که در دست مردم می‌باشد . زیرا او جانشین خدا در زمین و حجت خدا بر بندگان و فرزند رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله و امام

می‌باشد . زن وقتی اینها را شنید چیزی نگفت . سال بعد مرد بلخی به مکه رفت و سپس به منزل امام علیه‌السلام وارد شد و سلام کرد و دست امام علیه‌السلام را بوسید . در این حال درمقابل امام علیه‌السلام غذا بود . امام علیه‌السلام او را نزدیک خود نشاند و فرمود که از غذا بخورد و بعد از غذا امام علیه‌السلام دستور داد که آفتابه و لگن آوردند و آن مرد بلند شد و آفتابه را گرفت و بر دست امام علیه‌السلام آب می‌ریخت . امام علیه‌السلام فرمود : ای مرد ! تو مهمان ما هستی سزاوار نیست که تو بر دست من آب بریزی . گفت : من این کار را دوست دارم . امام علیه‌السلام فرمود : حال که تو دوست داری ، به خدا سوگند چیزی به تو نشان دهم که آرزومند هستی و چشمت به آن روشن می‌شود . بعد مرد آب بر دست امام علیه‌السلام ریخت ، تا اینکه یک سوم طشت پر شد . امام علیه‌السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه‌السلام فرمود : بلکه یاقوت قرمز است . مرد بلخی نگاه کرد و دید بله یاقوت قرمز است . امام علیه‌السلام فرمود : آب بریز و او هم آب ریخت تا اینکه دو سوم طشت پر شد

و امام علیه‌السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه‌السلام فرمود : بلکه زمرّد سبز است . مرد نگاه کرد و دید آب تبدیل به زمرّد سبز شده است . امام علیه‌السلام فرمود : آب بریز وقتی که طشت پر شد ، امام علیه‌السلام فرمود : در طشت چه می‌بینی ؟ گفت : « آب » امام علیه‌السلام فرمود : بلکه جواهر سفید است وقتی که آن مرد نگاه کرد ، دید همان طور است که امام علیه‌السلام فرمود و طشت از سه جواهر در و یاقوت و زمرد پر شده است . خیلی تعجب کرد و از حیرت دستش را بر پشت دست دیگر می‌زد . امام علیه‌السلام فرمود : ای مرد ما چیزی نداشتیم که در مقابل هدیه‌هایت به تو بدهیم ، حال این جواهرات را عوض از آنها بگیر ، تا نزد همسرت معذور باشی ، زیرا او از دست ما عصبانی شده بود . مرد سرش را بلند کرد و گفت : ای سرورم چه کسی شما را بر سخن همسرم آگاه کرد ؟ شک ندارم که شما از اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام هستید . سپس با امام علیه‌السلام خداحافظی کرد و جواهرات را برداشت و نزد همسرش برگشت و داستان جواهرات را برای او گفت . زن به سجده شکر رفت و شوهرش را قسم داد که سفر بعد او را با خودش ببرد . سال بعد مردبلخی با همسرش عازم حجاز شد و قبل از رسیدن به مدینه زن مریض شد و مرد . شوهرش گریان نزد امام علیه‌السلام آمده و خبر مردن همسرش را به او داد . امام علیه‌السلام بعد از شنیدن این خبر بلند شد و دو رکعت نماز خواند و چند دعا کرد . سپس به مرد گفت : به سوی زوجه‌ات برگرد که خداوند با قدرت و حکمتش او را زنده نموده است ، که خداوند است که استخوان مردگان را در حالی که پوسیده و خاکستر شده زنده می‌نماید .

مرد بلخی با شنیدن این مطلب با شتاب برگشت و وارد خیمه‌اش شد و دید که همسرش با کمال سلامت نشسته است . مرد گفت : چگونه خدا تو را زنده کرد ؟ گفت : به خدا سوگند عزرائیل نزدم آمد و مرا قبض روح کرد و خواست که روحم را بالا ببرد ، که ناگاه مردی با این اوصاف آمد ، که وقتی اوصاف آن مرد را گفت شوهرش گفت راست می‌گویی این اوصاف امام سجاد علیه‌السلام است . وقتی چشم ملک الموت به آن مرد افتاد بر دو قدمش افتاد و گفت : « السلام علیک یا حجةَ اللّه فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین » و امام علیه‌السلام هم جواب سلام او را داد و فرمود : ای ملک الموت ! روح این زن را برگردان که این زن قصد کرده بود که به سوی من بیاید و من از خدا خواسته‌ام که خداوند سی سال

دیگر او را باقی گذارد و به خاطر اینکه به دیدار ما آمده است ، خداوند به او زندگانی پاکی عنایت کند . ملک الموت گفت : سمعاً و طاعتاً ای ولیّ خدا . سپس روح مرا به جسمم برگردانید و من نگاه به ملک الموت می‌کردم که دست امام علیه‌السلام را بوسید و رفت . مرد بلخی دست زنش را گرفت و در حالی که اصحاب امام علیه‌السلام دور حضرت جمع بودند ، او را خدمت آقا آورد . زن وقتی خدمت امام علیه‌السلام رسید بر دو زانوی امام علیه‌السلام افتاد و در حالی که آنها را می‌بوسید گفت : به خدا سوگند این همان سرور و مولای من است و این همان شخصی است که خداوند به برکت دعای او مرا زنده کرد

. سپس زن و مرد در خدمت امام علیه‌السلام ماندگار شدند تا اینکه از دنیا رفتند » [i] .

135–برکات امام علیه السلام

امام علیه السلام علاوه بر مسئولیت رهبری مسلمین جهان، وجود امام علیه السلام برکات دیگری برای بشریت دارد.از جمله:

1–قبول شدن اعمال هرانسانی بوسیله امامان علیهم السلام است.هرشب جمعه پرونده اعمال انسانهارا محضر امام علیه السلام می برند واگر امام علیه السلام امضا وتایید کند،خداوند سبحان قبول می فرماید.

نمازهایی که می خوانیم.صدقاتی که می دهیم.حج وجهاد وصله وارحام وتلاوت قرآن وهمه اینها تا مورد تایید حجت خداوند در روی زمین نباشد،پذیرفته نمی شود.لذا مسلمانانی که دشمن ولایتند هرچه عبادت کنند برایشان فایده ای ندارد.زیرا امضاء ولایت پای اعمالشان نیست.

2–محافظت از شیعیان به عهده امام علیه السلام است.باتوجه به اینکه از ابتدای بوجود آمدن شیعه،همیشه دشمنان شیعه بدنبال نابود کردن آن بودند ،امامان علیهم السلام از شیعیان محافظت می کردند وتوطئه های دشمنان را خنثی می نمودند.چه امامانی که ظاهربودند وچه امام زمان علیه السلام که غایب است.لذا خود امام عصر علیه السلام فرموده اند: إِنّا غَیْرُ مُهْمِلینَ لِمُراعاتِکُمْ، وَ لا ناسینَ لِذِکْرِکُمْ، وَ لَوْ لا ذلِکَ لَنَزَلَ بِکُمُ اللأْواءُ، وَ اصْطَلَمَکُمُ الأَعْداءُ. فَاتَّقُوا اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ وَ ظاهِرُونا:((غیبهٔ الطوسی، ص 292))

(ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، که اگر جز این بود گرفتاری‌ها به شما روی می‌آورد و دشمنان، شما را ریشه کن می‌کردند. از خدا بترسید و ما را پشتیبانی کنید.)

3-کمک به گرفتاران ومشکل داران ومتوسلین به ائمه علیهم السلام.وقتی شیعه ای دچار مشکل می شود مثلا بیماری های صعب العلاج یا مشکلات مالی ویا گرفتاری های دیگر وبه امام علیه السلام متوسل می گردد اگر حکمت اهلی بر رفع آن گرفتاری بوسیله شفاعت امام علیه السلامباشد،امام علیه السلام عنایت وتوجه به آن فرد می کند لذا تاریخ ائمه علیه السلام پراز کرامات ومعجزاتی است که شیعیان آنهارا دیده اند وبر اعتقاداتشان افزوده شده است.

4-نزول برکات الهی همچون باران به یمن وبرکت وجود امام علیه السلام است.واگر امام علیه السلام نباشد،بشریت اجازه ادامه حیات پیدا نخواهد کرد.لذا امام علیه السلام بر گردن همه بشریت حق دارد.حق حیات دارد وبشریت باید امامان علیهم السلام را بشناسند واز آنها پیروی نمایند.

5-پاک شدن گناهان نیز به برکت اعتقاد به امامت است.بوسیله عرض ارادت به ساحت مقدس ائمه علیهم السلام ،خداوند گناهان شیعیان ومحبان اهل بیت (ع)را می آمرزد.

6-مضاعف شدن حسنات نیز بوسیله محبت اهل بیت است.در روایتی است که خداوند هر عمل خوب شیعیان را هفتصدبرابر حساب می نماید.

7-نجات از ترسهای عالم بعد از مرگ نیز از برکات اعتقاد به امامان علیهم السلام است.در هنگام وفات شیعیان ودر شب اول قبر ودر عالم برزخ ودر قیامت در همه صحنه های هولناک وترسناک،ائمه علیهم السلام به داد شیعیانشان می رسند ودست آنهارا می گیرند.

136–سوال مهمی که در قیامت می پرسند

در قیامت یکی از سوالات مهمی که از هر انسانی می شود درباره ولایت است:

ثمّ لتسألنّ یومئذٍ عن النعیم» یعنی در روز قیامت ازنعمت سؤال می‌شود.

در روایت است که مراد از نعمت ،ولایت اهل بیت است.

همچنین در تفسیر آیه {یسئلونک عن النعیم}آمده که در قیامت یکی از سوالات مهمی که از هر فردی می کنند درباره ولایت است که با نعمت ولایت چه کردید؟

امیر المومنین علیه السلام در بیان این نعمت می‌فرمایند.

نحن النعیم

ما نعمت هستیم.

و نیز امام صادق علیه السلام تصریح فرموده اند که:

نحن اهل البیت النعیم الذی انعم الله بنا علی العباد...و هی النعمته التی لا تنقطع

ما اهل بیت علیه السلام آن نعمتی است که خدا به سبب ما بندگان را نعمت داده است... و این نعمتی است که منقطع نمی‌شود.

و سپس فرمودند:

و الله سائلهم عن حق النعیم الذی انعم به علیهم و هو النبی و عترته

.و خداوند از حق این نعمتی که به ایشان ارزانی داشته- یعنی پیامبر و عترت ایشان علیه اسلام از آنها سوال می‌کند. [i]

-137

اگر امام نباشد زمین آرامش نمی یابد ومردم نمی توانند ادامه حیات دهند:

امام صادق علیه السلام وضعیت دنیا را بدون وجود حجت چنین ترسیم می‌نمایند:

لو بقیت الارض بغیر امام لساخت

اگر زمین بدون امام بماند فرو می‌ریزد. [i]

138–محبت :

یکی از وظایف ما نسبت به امامان علیهم السلام،،محبت به انان است.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [i]

بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان

..امام صادق فرمود بزرگترین عبادت محبت ما اهل بییت است....

.محبت به علی(ع)، سوزاننده گناهان

حضرت محمد(ص) فرموده است: «محبت حضرت علی بن ابی طالب(ع)، گناهان را می سوزاند، همان

گونه که آتش، هیزم را می سوزاند[i]**».**

140– **محبت اهل بیت(ع)، کفاره گناهان**

امام رضا(ع) می فرماید: «محبت ما اهل بیت، کفاره گناهان است و حسنات را چند برابر می کند» [i]

141–**بعد ازمعرفت به خدا،محبت به اهل بیتم است**

.رسول خدا به اباذر فرمود:.یا اباذر، اعبد الله کانک تراه فان کنت لا تراه فانه یراک و اعلم ان اول عبادهٔ الله المعرفهٔ به...» ثم حب اهل بیتی، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرّهم تطهیرا.و اعلم یا اباذر، ان الله عز و جل جعل اهل بیتی فی امتی کسفینهٔ نوح من رکبها نجا و من رغب عنها غرق و مثل باب حطهٔ فی بنی اسرائیل من دخلها کان آمنا...» ....

142–کسی که بر محبت اهل بیت بمیرد...

.من مات علی حب ال محمد مات شهیدا.الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنه ثم منکر و نکیر [i]

پیامبر خدا فرمود:آگاه باشید کسی که بر محبت اهل بیتم بمیر شهید از دنیا رفته است و کسی که بر محبت اهل بیتم بمیرد ملک الموت اورا به بهشت بشارت می دهد.و نکیر و منکر هم اور ا به بهشت بشارت دهند.

143–محبت به اهل بیت در هفت جا به داد انسان می رسد...

پیامبر(ص) می‌فرماید:«محبت امتم نسبت به من و اهل بیتم، در هفت موضع بسیار مهم برای آن با مفید است.این مواضع هفتگانه عبارتند از:هنگام وفات، داخل قبر، هنگام برانگیخته شدن از قبر، نزد کتاب و هنگام حسابرسی به اعمال و نزد میزان در پل صراط [i]

144–فقط منافق و حرازاده دشمن علی هستند!

پیامبر :ای علی لایبغضک اللامنافق و ولد لزنا....ای علی دشمن تونیست مگر حرام زاه یا منافق ....

145–دل امام با دل شیعه پیوند خورده...

.امام امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«إنا لنفرح لفرحکم ونحزن لحزنکم...» [i]

ما، در شادمانی شما، شاد، ودر اندوه شما، اندوهگین می شویم....

146–امام مهربان نسبت به شیعیان

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«والله! لأنا ارحم بکم منکم بأنفسکم...» [i]

به خدا سوگند! که من، نسبت به شما، از خود شما، مهربان ترم.

147–شیعه بیمار شود امام هم بیمار میشود...

امام رضا (علیه السلام) نیز می فرماید:

«ما من احد من شیعتنا یمرض الاّ مرضنا لمرضه، ولا اغتمّ إلاّ اغتممنا لغمّه، ولا یفرح إلاّ فرحنا لفرحه...» [i]

هیچ یک از شیعیان ما، مریض نمی شود، مگر این که ما نیز در بیماری آنان بیمار می شویم ومحزون نمی شوند، مگر این که ما نیز در غم آنان محزون می شویم وشادمان نمی گردند، مگر این که ما نیز به خاطر شادی آنان شادمانیم. وهیچ یک از آنان، در مشرق ومغرب زمین، از نظر ما، دور نیستند وهریک از شیعیان ما که بدهی از او بماند (و نتوانسته باشد بپردازد) بر عهده ما است..........

148–امیرمومنان چرا بیمارشد؟

.ابو ربیع شامی نیز به امام صادق (علیه السلام) عرض می کند: از عمرو بن اسحاق حدیثی به من رسیده.

حضرت فرمود: آن را بیان کن.

گفتم: «وی بر امیر المؤمنین علی (علیه السلام) داخل شد، پس آن حضرت آثار زردی بر صورتش دید، فرمود: این زردی چیست؟ پس بیماری خود را توضیح داد.

آن حضرت به او فرمود: ما خوشحال می شویم به خوشحالی شما واندوهگین می شویم به حزن شما وبیمار می شویم به بیماری شما ودعا می کنیم برای شما وشما که دعا می کنید ما آمین می گوییم» [i]

149–امام برای شیعه دعا می کند...

یکی از یاران واصحاب خاص امام رضا (علیه السلام) به آن حضرت عرض می کند: برای من وخانواده ام دعا کنید.

حضرت می فرمایند: او لست افعل؟؛ آیا چنین نمی کنم؟! [i].

150–دعای امام زمان علیه السلام برای شیعیان

.سید بن طاووس (رحمه الله) می فرماید:

سحرگاهی در سرداب مقدّس بودم، ناگاه صدای مولایم را شنیدم که برای شیعیان خود چنین دعا می کردند:

«اللهم انّ شیعتنا خلقت من شعاع انوارنا وبقیهٔ طینتنا وقد فعلوا ذنوبا کثیرهٔ اتّکالا علی حبّنا وولایتنا، فان کانت ذنوبهم بینک وبینهم فاصفح عنهم فقد رضینا وما کان منها فیما بینهم فاصلح بینهم وقاصّ بها عن خمسنا! وادخلهم الجنّهٔ! وزحزحهم عن النّار ولا تجمع بینهم وبین اعدائنا فی سخطک»؛ [i]

خدایا! شیعیان ما را از شعاع نور ما وبقیه طینت ما خلق کرده ای؛ آنها گناهان زیادی با اتّکای بر محبّت به ما وولایت ما انجام داده اند؛ اگر گناهان آنها گناهی است که در ارتباط با توست، از آنها بگذر که ما راضی هستیم. وآنچه از گناهان آنها در ارتباط با خودشان هست، خودت بین آنها را اصلاح کن واز خمسی که حقّ ماست به آنها بده تا راضی شوند وآنها را از آتش جهنّم نجات بده وآنها را با دشمنان ما در سخط خود جمع مفرما.

151-بقیهٔ اللّه

یکی از القاب امام عصر «عج» بقیه اللّهاست .

«بَقِیَّتُ اللّه خَیْرٌ لَکُمْ إِن کُنتُم مُؤْمِنِینَ». [i]

بقیه الله برای شما بهتر است اگر مومن بودید.

«این بقیهٔ اللّه التی لاتخلو من العتره الهادیه؟» «دعای ندبه»

در این نوشتار به توضیح لقب بقیه اللّه می‌پردازیم .

بقیه اللّه یعنی امام عصر(عج) شخصیتی است که باقیمانده از هزاران حجت الهی است . حجتهای الهی شامل پیامبران و جانشینان آنها یکی یکی آمدند و رفتند . پیامبراسلام نیز بعد از 63 سال رحلت کردند . امیرمؤمنان هم بعد از 63 سال زندگی پر برکت بشهادت رسیدند و رفتند . و همین‌طور امامان دیگر یکی پس از دیگری آمدند ونور افشانی کردند سپس به شهادت رسیدند .

«مستحفظا بعد مستحفظ من مدهٔ الی مدهٔ اقامهٔ لدینک و حجهٔ علی عبادك . . .»

«صالح بعد صالح و صادق بعد صادق . . .»

بقیهٔ اللّه یعنی اگر کسی می‌خواهد به آدم علیهم‌السلام نگاه کند به امام زمان نظر کند . اگر کسی میخواهد به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام نگاه کند، به امام زمان نظر کند .

اگر کسی میخواهد به جمال حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نگاه کند به امام زمان نظر کند .

اگر کسی می‌خواهد به صورت و سیرت فاطمه و علی علیهماالسلام نظر کند به امام عصر(عج) نظر بیاندازد . و خلاصه امام عصر(عج) آیینه تمام نمای هر یک از امامان علیهم‌السلام است .

این معنای بقیهٔ اللّه است که امام عصر(عج) در صورت و سیرت پیامبرگونه و امام گونه است .

معنای دیگر بقیهٔ اللّه این است که علوم و دانش همه انبیاء و امامان علیهم‌السلام در امام عصر(عج) جمع شده است . البته امام عصر(عج) از زمان امامت تا زمان ظهور، علوم همه پیامبران را دارد ولی بعد از ظهور علومی که بشر تا آن روز به آن نرسیده و حتی پیامبران به آن دست نیافته‌اند را به بشریت عرضه می‌نماید .

او به همه کتابهای آسمانی آشناست . او به همه زبانها آگاهی دارد . او گذشته و آینده افراد را به اذن الهی می‌داند .

معنای دیگر بقیه اللّه آنست که امام باقی مانده تا حکومت عدل الهی را در سراسر جهان برپا کند . او باقی مانده تا احکامی را که در آنها تحریف ایجاد شده، به اصلش برگرداند . لذا امام عصر، نماز را، نماز جمعه و جماعت را . مساجد را . منابر را . ساختمانهای مسکونی را به آنطور که خداوند سبحان راضی است برمی‌گرداند . زکات را با اجبار می‌گیرد .

حدود الهی را همگی اجرا می‌نماید . در اثبات جرم، بدون شاهد همانند داود علیه‌السلام ، قضاوت می‌نماید .

یکی دیگراز معانی بقیة اللّه این است که حضرت باقی مانده تا قدرت خداوند سبحان را بر جهان حاکم کند.در این رابطه به مطلب زیر اشاره می‌شود.

آیا رفتار امام مهدی و مردم زمان او با چهره سایر امامان و مردمان در غیر زمان حکومت مهدی «عج» متفاوت است؟

آری خداوند، رفتار آقا امام زمان «عج» را متفاوت با رفتار سایر ائمه علیهم‌السلام قرار داده است .

اگر امیرمؤمنان علیه‌السلام بخاطر مصالح اسلام بیست و پنج سال خانه نشین شد و مجبور بود که به مسجد رفته و پشت سر امام جماعت آن زمان نماز بخواند و با اینکه معدن علم و گنجینه فضایل بود ولی مردم متوجه این شخصیت بزرگ نبودند و به کارهای خود مشغول بودند و از حضرت استفاده نمی‌نمودند و در دوران پنج ساله حکومت هم باز امام مظلوم بود و گاه برای جمع آوری سپاه چندین روز تلاش می کرد و آنوقت تعداد کمی لبیک

می گفتند و عده‌ای هم با حضرت دشمنی می‌ورزیدند و گاه در حال سخنرانی به حضرت ناسزا می گفتند: و خلاصه مظلومانه زندگی نمود و مظلومانه شهید شد . . .

اگر امام مجتبی علیه‌السلام ده سال با مظلومیت زندگی کرد و باید به خلیفه احترام می گذاشت و او را امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب می کرد و . . .

اگر امام حسین علیه‌السلام ده سال با مظلومیت زندگی کرد و در ظاهر باید از خلیفه وقت اطاعت مینمود و او را جانشین خدا و . . . صدا می‌کرد و در آخر با مظلومیت کشته شد و اهل و عیالش را به اسیری بردند .

اگر امام سجاد علیه‌السلام 35 سال با مظلومیت زندگی کرد و در تحت بیعت خلفای فاسق بود و . .

اگر امام باقر علیه‌السلام بیست سال امامتش را در زیر اطاعت خلفای ظالمی چون هشام بن عبدالملك بسر برد و باید به دستورات او عمل می‌نمود .

اگر امام صادق علیه‌السلام مظلومانه زندگی نمود و بارها مورد ظلم واقع شد که گاه درب خانه او را آتش می‌زدند و مرتب به شام فراخوانده می‌شد و باید خلفای فاسق مثل منصور را امیرمؤمنان می‌خواند و . . .

اگر امام کاظم علیه‌السلام 14 سال در سیاه چالهای هارون و خلفای فاسق و ستمگر زندگی نمود.

اگر امام رضا علیه‌السلام 21 سال امامت خود را با مظلومیت گذراند و مامون عباسی هر دفعه به یك نحو به حضرتش جسارت میکرد و حتی از نماز عید خواندن حضرت جلوگیری می‌نمود و امام را وسط راه برمیگرداند و در آخر هم او را با زهر شهید نمود .

اگر امام جواد علیه‌السلام در بیست و پنج سالگی با مظلومیت شهید شد .

اگر امام هادی علیه‌السلام را چنان اذیت می کردند که نیمه‌های شب او را به مجلس شراب متوکل بردند و خلیفه فاسق امر به نوشیدن شراب و خواندن شعر عاشقانه کرد .

اگر امام عسگری علیه‌السلام را سالها در زندان کردند و در محاصره لشگریان قرار دادند که به عسگری معروف شد سپس او را به شهادت رساندند .

اما، امام عصر(عج) هرگز در زیر بیعت هیچ یاغی و طاغوتی قرار نخواهد گرفت و با

هیچ ستمگری بیعت نکرده و نمی کند و هیچ طاغوت و فرعونی را آقا و مولی و امیر صدا نمی کند و پشت سر هیچ احدی نماز نمی گذارد و هیچ قدرتمندی بر او پیروز نمی گردد .

مهدی «عج» همیشه پیروز است ومهدی «عج» همیشه با شکوه است . مهدی «عج» هیچگاه مظلوم نخواهد بود و احدی را نمی‌رسد که به مولای ما ظلم نماید .

مهدی «عج» بت شکن و فرعون کش و ذلیل کننده کفار و عزت دهنده به مؤمنان است .

مهدی «عج» ابرقدرت است . مهدی شکننده شوکت ستمگران است .

مهدی «عج» خوار کننده هر قدرتمند، خراب کننده هر بنای ظلم، ویران کننده هر کاخ ستمگر، آزاد کننده هر زندانی مظلوم، خنثی کننده هر توطئه علیه دین، سرنگون کننده هر پرچم ظلم، نابود کننده هر فرعون، درهم شکننده هر لشکر کفر، آتش زننده بتها، ریزنده خون مستکبرها، ویران کننده دژهای ستم، بالا رونده از همه کوهها و دشتها و تسخیر کننده همه گنجها و به اطاعت درآورنده همه سرزمینهاست .

واین یکی دیگر از معانی بقیهٔ اللّه می‌باشد.

152-چرابايد امام داشته باشيم؟

سخن امام رضا (عليه السلام)درباره ضرورت ولايت و رهبرى در جامعه اسلامى :

«فَإنْ قَالَ قائِلٌ: وَ لِمَ جَعَلَ اُولِی الأمْرِ وَ أمَرَ بِطَاعَتِهِم؟ »اگر گوينده‌اى بگويد: چرا خدا اُولوا الامر را قرار داد و أمر كرد كه مردم از آنها إطاعت كنند؟ علّت قرار دادن اُولوا الامر چيست؟

«قِيلَ: لِعِلَلٍ كَثِيرَةٍ. »در جواب گفته ميشود: علّتش زياد است.

«مِنْهَا: أنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وُقِفُوا عَلَى حَدٍّ مَحْدُودٍ، وَ اُمِرُوا أنْ لاَيَتَعَدَّوْا تِلْكَ الْحُدُودَ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ، لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لاَيَقُومُ إلاَّ بِأنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أمِيناًيَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْتِ عِنْدَمَا اُبِيحَ لَهُمْ، وَ يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّى عَلَى مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ؛ لاِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أحَدٌ لاَيَتْرُكُ لَذَّتَهُ وَ مَنْفَعَتَهُ لِفَسَادِ غَيْرِهِ فَجُعِلَ عَلَيْهِمْ قَيِّمٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الأحْكَامَ» يكى‌از علّت‌هاى جعل اُولوا الامر اين است كه: پروردگار، خلائق را در حدّ محدودى متوقّف كرد كه از آن حدّ تجاوز و تعدّى نكنند، و در اعمال و رفتارشان عنان گسيخته نباشند)و البتّه در تعدادى از أعمال و رفتار مرخصّ هستند تا به آن حدّ برسد(؛ زيرا اگر از حدّ تجاوز كنند، فسادى لازم مى‌آيد كه گريبانگير خودشان خواهد شد.
بنابراين، اين تحديد حدّ براى مردم ثابت نمى‌ماند و بر پاى خود استوار نمى‌ايستد مگر اينكه خداوند بر آنها امينى را معيّن كند تا آنها را از تعدّى و دخول در آنچه كه آنها را منع نموده است جلوگيرى كند. آن امين، بايد آنها را از تعدّى و تجاوز باز بدارد كه به آن حدّ نرسند.

زیرا اگر مطلب اینطور نباشد و امینی بر آنها گماشته نشود که آنها را از تعدّی و تجاوز حدود جلوگیری کند، هیچ کس لذّت و منفعت خود را که منجرّ به ضرر و زیان دیگری می‌شود ترک نخواهد کرد. بنابراین، برای آنها قیّمی قرار داده شد تا اینکه آنها را از فساد منع کرده و حدود و أحکام را بر آنها جاری کند.

این یکی از علّت‌های جعل اُولی الامر است.

«وَ مِنْهَا: أَنَّا لاَنَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَ لاَ مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَ عَاشُوا إلاَّ بِقَيِّمٍ وَ رَئِيسٍلِمَا لاَبُدَّ لَهُمْ مِنْهُفِيأَمْرِالدِّينِ وَالدُّنْيَا؛ فَلَمْ يَجُزْ فِيحِكْمَةِ الْحَكِيمِأَنْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لاَبُدَّ لَهُمْ مِنْهُ، وَ لاَ قِوَامَ لَهُمْ إلاَّ بِهِ، فَيُقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ، وَ يُقَسِّمُونَ بِهِ فَيْئَهُمْ، وَ يُقِيمُونَ بِهِ جُمُعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ، وَ يُمْنَعُ ظَالِمُهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ»

یکی از علل جعل اُولوالامر این است که: ما هیچ گروهی از گروههای عالم و هیچ ملّتی از ملّتها و آئینی از آئینها را نمی‌یابیم که دوام داشته و برپای خود استوار باشد، و زندگی و حیاتشان در دنیا ادامه داشته و پایدار باشد، مگر به قیّم و رئیسی که آنها را در امر دین و دنیا نگهداری کند؛ و مردم ناچارند در این اُمور از داشتن قیّم و رئیس.

بنابراین در حکمت حکیم علی الاءطلاق جائز نیست که خلق را یله و رها بگذارد در آن اُموری که می‌داند آنها چاره‌ای ندارند از او؛ و قوام آنها بر قرار نمی‌شود مگر به او؛ پس بواسطهٔ آن قیّم با دشمنانشان جنگ می کنند؛ و بواسطهٔ او فَیْء (غنائم و منافع و فوائد) را بین خود تقسیم میکنند؛ و بواسطهٔ او نماز جمعه و جماعتشان برپا می‌شود؛ و از تعدّی ظالم به مظلوم جلوگیری می‌شود.» پس برای این جنبهٔ ارتباط و وحدتی که بین افراد یک مجتمع موجود است، خداوند قیّم و رئیسی برای هر فرقه‌ای معیّن می کند.

«وَ مِنْهَا: أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قَيِّمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ، وَ ذَهَبَ الدِّينُ، وَ غُيِّرَتِ السُّنَنُ وَ الأَحْكَامُ، وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ، وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ، وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ إِذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ مُحْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ، مَعَ اخْتِلاَفِ فِهِمْ وَ اخْتِلاَفِ أَهْوَآئِهِمْ وَ تَشَتُّتِ حَالاَتِهِمْ؛ فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ فِيهَا قَيِّما حَافِظا لِمَا جاءَ بِهِ الرَّسُولُ الأَوَّلُ لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّاهُ وَ غُيِّرَتِ الشَّرَآئِعُ وَ السُّنَنُ وَ الأَحْكَامُ وَ الأِيمَانُ، وَ كَانَ فِى ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ.»

از جملهٔ علل جعل اُولوا الامر این است که: اگر خداوند برای آنها امامی را که قیّم بر اُمور آنها باشد، امین بر اموال و ناموس و نفوس آنها باشد، حافظ دین و دنیای آنها باشد، و خود گنجینهٔ ذخیرهٔ اسرار الهی باشد، و در سینه خود علوم الهی و امانات الهی را حفظ کند، اگرچنین شخصی را خداوند بر آنها نگمارد، ملّت از بین می‌رود؛ دین از بین میرود؛ سنّت و احکام تغییر و تبدیل پیدا می‌کند؛ اهل بدعت در دین چیزهایی اضافه می‌کنند؛ ملحدین از دین می‌کاهند و برای مسلمین ایجاد شبهه می‌کنند؛ زیرا ما با نور وجدان می‌یابیم که: خلائق به کمال خود نرسیده‌اند؛ اینها ناقص بوده و محتاج به کامل هستند؛ و با وجود اختلاف آنها و اختلاف اهواء و آراء و تشتّت صنوف و احوال آنها، نمی‌توانند راه را بیابند. بنابراین، با وجود ضعف و عدم کمالی که در آنها موجود است، اگر خداوند بر آنها قیّمی قرار ندهد که حافظ لِما جاءَ بِهِ الرَّسول باشد، آنها فاسد شده از بین میروند؛ مردم از دست می‌روند و شرائع و سنن الهی و ءحکام و ایمان از بین می‌رود؛ و وقتی از بین رفت، تمام خلق اجْمَعین، اکْتَعین، ابْصَعین، همه از بین می‌روند. [1]

153-**تعجب از مردم...**

امام پنجم علیه السلام:شگفت از این مردم که آبهای اندک درمیان گودالها ی صحرا را می لیسند ولی نهر بزرگ را رها می کنند!

سؤال شد:نهر بزرگ کدامست؟فرمود:علم پیامبر که همه آن را به علی(ع)منتقل ساخت.

154-**دستگیره دین؟**

علی(ع):آگاه باشید! برای هر چیزی دستگیره ای است و دستگیره دین شیعه است. آگاه باشید! برای هر چیزی شرافتی است و شرافت دین،شیعه است. آگاه باشید!برای هر چیزی امامی است و امام زمین آنزمینی است که شیعغ در آن ساکن است.

155-**نسناس!**

روزی مردی از امیرمؤمنان پرسید که:ناس کیست؟اشباه الناس کیست؟نسناس کیست؟امام به فرزندش حسین(ع)فرمود:تو جواب او را بده.

امام حسین(ع)فرمود:ناس ما اهل بیت هستیم.اشباه الناس هم شیعیان ما هستند که از ما پیروی می کنند.اما نسناس بقیه مردم هستند(که از ولایت بویی نبرده اند).در این موقع اشاره به مردمی که در خارج از آن محل بودند کرد.

156-**آثار ولایت**

1-پاک شدن گناهان

2-حاضرشدن ائمه(ع)بر بالین او ومحشور شدن با بهترین حالت

3-نجات از مهلکات

4-رواشدن حاجات

5-دوری از انحرافات عقیدتی

6-حفظ پاکدامنی و دوری از مفاسد اخلاقی

7-آرامش روح وروان

8-قوی شدن حزب الله

9-ضعیف شدن حزب شیطان

10-هدایت ورستگاری در دنیا وآخرت

11=اکسیر اعظم است

12-آب حیات است

13-موفقیت است

14-خوشبختی واقعی است.

1-پاک شدن گناهان

با داشتن ولایت،می توان امیدوار بود که گناهان انسان پاک شده و در حالی به عالم برزخ وارد شود که گناهی به گردن او نباشد.

رسولخدا(ص)فرمود:الا ومَن مات علی' حُبِّ آل محمّد مات‌شهیداً.الا ومَن مات علی' حُبِّ آل محمّدمات‌مغفوراًله. الا ومَن‌مات علی' حُبِّ آل محمّد مات‌تائباً.الا ومَن مات علی' حُبِّ آل‌محمّد مات‌مؤمناًمستکمل الایمان.الا ومَن مات علی' حُبِّ آل‌محمّد مات‌بشّره ملک الموت بالجنّهٔ.الا ومَن مات علی' حُبِّ آل‌محمّد مات‌فتح له مِن قبره بابان الی الجنهٔ.الا ومَن مات علی' حُبِّ آل محمّد مات جعل الله قبره مزار الملائکهٔ‌الرحمهٔ.

آگاه باشید!هرکه بر محبت اهل بیت(ع)بمیرد،شهید مرده است.

آگاه باشید!هرکه بر محبت اهل بیت(ع)بمیرد،آمرزیده مرده است.

آگاه باشید!هرکه بر محبت اهل بیت(ع)بمیرد،توبه کننده بمیرد.

آگاه باشید!هرکه بر محبت اهل بیت(ع)بمیرد،عزرائیل به او بشارت‌بهشت می‌دهد.

آگاه باشید!هرکه بر محبت اهل بیت(ع)بمیرد،از قبرش دو در به بهشت‌باز می‌شود.

آگاه باشید!هرکه بر محبت اهل بیت(ع)بمیرد،خداوند قبرش رازیارتگاه ملائکهٔ رحمت قرار می‌دهد.

-امام جواد:«کسیکه قبر پدرم را- در مشهد-زیارت کند،خداوند گناهان گذشته‌وآیندهٔ اورا بیامرزد ودر قیامت‌تاپایان حساب،منبری بموازات منبررسول خدا(ص)،برای او قرار می دهند.»

2-حاضرشدن ائمه(ع)بر بالین او ومحشور شدن با بهترین حالت

ابابصیر می گوید:از امام صادق(ع)سؤال کردم:آیا مؤمن از مرگ

ناراحت‌می شود؟امام‌فرمود:نه‌بخدا!گفتم:چراناراحت‌نمی شود؟فرمودهرگاه مرگ مؤمنی فرا برسد،رسول خدا(ص)واهل بیتش(ع)بر بالین اوحاضر می شوند!جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل،نیز بیایند!علی(ع)می فرماید:یا رسول اللّه!این شخص از دوستان مااست!پس اورادوست بدار!همۀفرشتگان نیز توصیۀاورا به عزرائیل،می کنند!ومی‌گویند:این شخص از دوستان محمّد وآل محمّد است.با او مدارا کن!عزرائیل گوید:قسم به خدائی که شمارا برگزید،ومحمّد را به نبوت‌انتخاب کرد،من نسبت به او از پدر مهربانتر واز برادر رفیق ترم!سپس عزرائیل به آن شخص می گوید:ای بندۀخدا!آیا از آتش،خودت رارهاندی؟آیا از گرو امانت الهی،بیرون آمدی؟او جواب می دهد:آری!عزرائیل می پرسد:چگونه؟می گوید:به محبت محمّد وآلش وبه ولایت‌علی بن ابی طالب وفرزندانش!عزرائیل می گوید:خدا تورا از هرچه‌خوف داشتی،ایمن نمودوآنچه امید داشتی،بتوداد!چشمانت را باز کن‌ونگاه کن!او وقتی چشمش را باز می کند،افرادی راکه در اطراف اوهستند-پیامبر (ص)واهل بیتش وملائکه را-می بیند.سپس چشمش به‌دری از باغی از باغهای بهشت،می افتد.عزرائیل می گوید:این راخدابرایت مهیا ساخته واینها هم رفقایت هستند!آیا دوست داری به اینهاملحق شوی ویا به دنیا برگردی؟او دستش را بالای چشمانش گذاشته ومی گوید:نمی خواهم به دنیا برگردم!

در این هنگام از دل عرش،ندا می‌شود:

یااَیَّتُهَا النَفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِلی مُحَمَّدٍ وَ وَصِیّیه وَ الاَئِمَّةُمِن‌بَعْدِه !اِرْجِعی اِلی رَبِّک را ضِیةًبِالْولاّیَةِ،مَرْضیةً بِالثَوّاب فَادْخُلی فی عِبادی مَعَ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَ ادْخُلی جَنَّتی‌غَیْرَ مَشوبَةً!

یعنی:ای بنده ای که در کنارمحمد(ص) ووصیش وامامان بعد ازاوآرامش یافتی!به سوی‌خدایت، برگرد! در حالی که به ولایت اهل‌بیت،راضی شونده‌وبه ثواب راضی شده ای! پس با محمّد آلش،داخل‌بندگانم شوودرحالیکه دچاراضطرابی نیستی ، به بهشتم وارد شو.

157–**پیامبر از چه کسانی راضی بود؟**

امیرمؤمنان(ع) فرمود: وقتی پیامبر از دنیا رفت از همهٔ امّتش ناراحت‌بود بغیر از شما شیعیان! آگاه باشید که برای هر چیزی شرافتی است وشرافت دین به شیعیان است. بدانید برای هر چیزی دستگیره‌ای است ودستگیرهٔ دین شیعه است. بدانید برای هر چیزی امامی است و امام‌زمین، آن زمینی است که شیعه در آن ساکن است. بدانید که برای هرچیزی آقائی است و آقای مجالس، مجالس شیعه است... روز قیامت‌بعد از ما نزدیکترین افراد به عرش الهی شیعیانند. آنها در حالی از قبرهابیرون می‌آیند که صورتشان روشن و خوشحال می‌باشند. آنهاخوشحالند ولی بقیهٔ مردم ناراحتند. بقیه در هراسند ولی شیعیان درامان هستند...

158–**وضعیت شیعیان در قیامت**

علی(ع)فرمود:شیعیان ما در قیامت، در حالیکه صورتهای نورانی‌وبدنی پوشیده بوده واز هر ترسی ایمن می‌باشند.، از قبرها بیرون‌می‌آیندوسختی‌ها ومواقف قیامت،برای آنان آسان است.مردم درهراسند ولی آنان نمی‌ترسند. مردم ناراحتند ولی آنها اندوهی‌ندارند.برای آنان ناقه هایی سفید که دارای بالهایی باشند،می‌آورندوآنان سوار شده ودرسایهٔ عرش الهی فرود آمده وبر منبرهایی از نورمی‌نشینند وتا پایان قیامت وحساب مردم،به خوردن غذاهایی که‌مقابلشان است،مشغول‌می‌باشند. «بحارج68»

3–**نجات از مهلکات**

159–**اسم فرزندت را عمر بگذار!**

احمدبن عمرو گوید:

در حالیکه همسرم بارداربود از کوفه به مدینه رفتم وخدمت امام‌رضا(ع)مشرف شدم.به امام عرض کردم که:

زمانیکه از شهرکوفه بیرون آمدم ،همسرم حامله بود.دعا کنید که فرزندم‌پسرباشد.

امام فرمود:او پسر است واسمش را عمر بگذارا!

گفتم:من تصمیم داشتم که نامش را علی بگذارم وبه خانواده‌ام گفته‌ام که‌اگر پسر بود،اسم اورا علی بگذارند.!

امام فرمود:نامش را عمر بگذار!

من از خدمت امام مرخص شدم.وقتیکه به کوفه برگشتم،دیدم که‌خداوند بمن پسری داده است واسمش را علی گذاشته‌اند.من به‌آنهاگفتم که اسمش را عمر بگذارند.

وقتی همسایه‌های سنّی ما فهمیدند که نام کودک را از علی تغییر داده‌ایم‌وعمر گذاشته‌ایم،پیش من آمدند وگفتند:

ما تاکنون بتو بدبین بودیم وعلیه تو به حکومت گزارش می‌دادیم!ولی‌اکنون متوجه شدیم که توهم مثل ما هستی.بعد از این دیگر حرف کسی‌را علیه تو قبول نمی‌کنیم.

احمد می‌گوید:آنوقت متوجه شدم که حضرت توجه‌اش بمن از توجه‌خودم به خودم بیشتر است.«منتهی الامال ج2ص276»

160–زیارت کوفه ومدینه در یکشب

علی بن خالد گوید که:

شنیدم که شخصی بجرم ادعای پیامبری در زندان است.بوسیله‌ای‌خودم را به او رساندم تا اورا ببینم.وقتی با او صحبت کردم او این جرم راانکار کرد وگفت:من مدتی در مقام رأس الحسین در شام عبادت‌می‌کردم.شبی در محراب مشغول عبادت بودم که شخصی را در مقابلم‌دیدم که بمن می‌گفت:بامن بیا!

من با او همراه شدم،ناگاه خودرا در مسجد کوفه دیدم!او بمن‌فرمود:اینجارا می‌شناسی؟گفتم:آری این مسجد کوفه است.

من واو نماز خواندیم سپس مقداری راه رفتیم،ناگاه خودرا در مسجدپیامبر در مدینه دیدم.او برپیامبر سلام کرد ونماز خواند ومنهم نمازخواندم.سپس از مسجد بیرون آمدیم ومقداری راه رفتیم ودوباره خودرادر شام در مقام رأس الحسین دیدم.او هم از مقابل چشمانم غایب شد.

سال بعد باز او پیدا شد وهمان مکانهارا باهم رفتیم.وقتی به شام‌برگشتیم من گفتم تورا قسم به کسیکه این قدرت را بتو داده، شماکیستید؟ او فرمود:من محمّد بن علی بن موسی الرضا هستم.

وقتی این کرامت را برای مردم تعریف کردم،مرا بجرم ادعای نبوت‌دستگیر وزندانی کردند.

علی گوید که من به او گفتم درباره بیگناهی تو نامه ای به وزیرمی‌نویسم.نامه را نوشتم ولی بعد از چند روز نامه خودم برگشت خورددرحالیکه وزیر زیر آن نوشته بود که اگر ادعای آن مرد صحت دارد همان‌شخص باکرامت بیاید واورا آزاد کند!

من ناراحت شده ونامه را به زندان بردم تا جواب وزیر را برای آن مردبگویم.وقتی به زندان رسیدم،دیدم که نگهبانان در حال رفت وآمدهستند.علت را رسیدم،گفتند:این مردیکه ادعای نبوت کرده بود،غیب‌شده ونمی دانیم مرغ شده وبه هوابالا رفته ویا بزمین فرو رفته است!

من فهمیدم که امام جواد(ع)او را رها کرده است.«ارشادج2ص279»

161- دعایت مستجاب و دشمنت کشته شد!

محمّد بن علی علوی حسنی ـ که از شیعیان ساکن مصر بود ـ می گوید:

گرفتار مشکلی بزرگ شدم و از این امر اندوهگین شدم، زیرا از من نزد حاکم مصر; احمد بن طولون، بدگویی کرده بودند. از ترس جانم به بهانه حج از مصر خارج شدم.

پس از اتمام حج از حجاز به عراق رفتم، و حضرت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) را زیارت کرده و به قبر شریفشان پناهنده و متوسل شدم. همانجا مجاور شدم و جرأت بازگشت به مصر را نداشتم، زیرا حاکم مصر مردی سخت گیر و ظالم بود. پانزده روز تمام در گرمای تابستان روز و شب مشغول دُعا و تضرّع بودم.

عصر جمعه ای در حالت خواب و بیداری امام زمان(علیه السلام) را زیارت نمودم. ایشان با کمال لطف و مرحمت فرمود:

پسرم! از فلانی می ترسی؟

عرض کردم: آری آقاجان! می خواهد مرا بکشد. به همین خاطر به شما پناه آوردم و به خاطر قصد سوئی که دارد، از او شکایت دارم.

امام(علیه السلام) فرمود: چرا به طریقی که انبیای گذشته(علیهم السلام) هنگامی که دچار مشکلی می شدند، بدان روش دُعا می کردند و خداوند اندوهشان را برطرف می ساخت، به درگاه پروردگار خویش و پروردگار پدران خویش دُعا نمی کنی؟

عرض کردم: آن دعا چیست؟

فرمود: همین شب جمعه بعد از این که غسل کردی و نماز شب را ادا نمودی، سجده شکری به جای آور، آنگاه دوزانو بنشین و این دُعا را بخوان.

آنگاه دُعایی برایم خواندند، تا شب پنج شنبه، پنج شب دیگر در همان حالت خواب و بیداری و همان وقت به زیارت حضرت(علیه السلام)مشرف می شدم، و ایشان همین سخن و همین دُعا را تکرار می فرمودند، تا این که کاملاً آن را حفظ کردم.

فردای آن شب که شب جمعه بود پس از غسل و تطهیر لباس و استعمال عطر، نماز شب را ادا نموده و همانطور که فرموده بودند پس از سجده شکر دوزانو نشستم و همان دُعا را خواندم.

عصر جمعه دوباره توفیق تشرف یافتم. حضرت(علیه السلام) فرمود: ای محمّد! دعایت مستجاب شد و دشمنت را همان که از تو نزد او احمد بن طولون بد گویی کرده بود، هنگامی که دُعایت به پایان رسید، کشت!

صبح هنگام آخرین زیارت را به جا آوردم، و با ابا عبداللّه الحسین(علیه السلام)وداع کرده و به طرف مصر به راه افتادم. پس از عبور از اردن، در راه مصر مردی را دیدم که در مصر همسایه من بود. او مرد مؤمنی بود.وقتی از اوضاع مصر پس از خروجم پرسش نمودم، تعریف کرد که چگونه احمد بن طولون دستور داده او را دستگیر کرده و گردن بزنند و بدنش را به نیل بیفکنند.

بعدها معلوم شد که بنا به قول جمعی از بستگان و برادران شیعه ـ قتل او درست در همان لحظه که من از دُعا فارغ شده بودم صورت گرفته بود. {بحارج51ص207}

162–داستانی از میرزای شیرازی

مرحوم آیت اللّه حاج شیخ مرتضی حائری فرمود: در جریان تحریم تنباکو، میرزای شیرازی با صلاحدید اصحاب خود، مانند مرحوم سید محمد فشارکی، مصممّ شد استعمال تنباکو را کتباً تحریم کند، ولی حدود یک هفته این کار به تاخیر افتاد. اصحاب میرزا ناراحت بودند، سرانجام مرحوم فشارکی - که از اعاظم شاگردان ایشان محسوب می‌شده است - به حضور میرزا رفت و با کسب اجازه از ایشان، معروض داشت: چرا در صدور اعلامیه تحریم تنباکو، مسامحه می‌کنید؟

اللّه علیه)، امروز در میرزا فرمود: منتظر بودم مطلب توسّط دست دیگری نوشته شود (امام زمان سلام سرداب مطهر این حالت برایم حاصل شد و نوشتم وفرستادم: "الیوم شرب التوتون در حکم محاربه باامام زمان‌علیه‌السلام است".

163–داستانی از آیه الله نجفی مرعشی

یکی دیگر از بارزترین خصوصیات اخلاقی ایشان،علاقه و اظهار ارادت وتوسل و تضرع شدید نسبت‌به ائمه معصومین(ع)بود.ایشان می‌فرمودند از روزی که‌خودم روی پای خودم ایستادم، هرگاه لباس نوی می‌دوختم،نخستین بار می‌بردم درحرمهای ائمه(ع)و با مالیدن به ضریح، آن را متبرک نموده،بعد از آن استفاده می‌کردم،ساختمان کتابخانه،مدرسه،حسینیه و یا هر ساختمانی که مستقیم زیر نظر ایشان ساخته‌می‌شد،وقتی گودبرداری می‌کردند،ایشان مقداری از تربت‌سید الشهداء(ع)را درپی‌های آن می‌ریختند و می‌فرمودند با این تربت من اینجا را بیمه می‌کنم.و به خصوص‌هر وقت مشرف می‌شدند به حرم،در آستانه حرم هنگام ورود خودشان را روی زمین‌می‌انداختند و محاسنشان را روی خاکهای درب ورودی حرم می‌مالیدند و به مامی‌گفتند شماها مثل اینکه خجالت می‌کشید این کار را انجام دهید،این خجالت‌باعث‌می‌شود شما از در خانه اینها دور شوید و شما باید کاری کنید که دیگران هم تاسی کنند،علاوه بر این در مجالس روضه‌خوانی هر کجا نام مبارک ائمه معصومین(ع) برده‌می‌شد،ایشان واقعا بی‌اختیار اشک می‌ریختند و آن زمان که حالشان مساعد بود،به‌طور ناشناس شبهای عاشورا کرارا در میان جمعیتهای عزادار می‌رفتند و به سینه‌زنی‌می‌پرداختند و می‌فرمودند من با این سینه‌زنی خودم را در طول سال بیمه می‌کنم.

همچنین می‌فرمودند من در این مدتی که در قم هستم،هر گاه مشکلی داشتم می‌رفتم‌حرم مطهر حضرت معصومه(س)و چند ساعت در آنجا دخیل می‌شدم و معمولاگره‌گشایی می‌شد. ایشان از روی عشق و علاقه خاصی که به ائمه معصومین(ع)

داشتند،سعی می‌کردند خودشان را خادم ائمه اطهار(ع)بدانند و سعی هم داشتند که از طریق مکتوب باشد،یعنی واقعا خادم آنجا باشند.لذا دارای چندین حکم افتخاری درحرمهای مشاهد مشرفه شامل منصب تدریس و خدمت افتخاری در حرم مطهر فاطمه‌معصومه(س)در قم،منصب خدمت افتخاری در حرم حضرت ثامن الحجج(ع)،منصب تدریس و خدمت افتخاری در حرم سید الشهداء(ع)در کربلا،منصب‌تدریس و نقابت‌سادات و خدمت افتخاری در حرم حضرت ابوالفضل العباس(ع)منصب خدمت افتخاری در حرم احمد بن الامام موسی بن جعفر(ع)معروف به‌شاه چراغ در شیراز،منصب خدمت افتخاری در حرم حضرت عبد العظیم حسنی درشهر ری،منصب خدمت افتخاری در بقعه سید جلال

الدین اشرف از احفاد امام موسی‌بن جعفر(ع)در آستانه اشرفیه گیلان،و منصب خدمت افتخاری در حرم علی بن الامام‌محمد باقر(ع)در مشهد اردهال کاشان بودند.لذا همیشه در پایان دستنوشته‌هایشان‌مرقوم می‌فرمودند:«خادم علوم آل محمد(ص)»،«خادم اهلبیت عصمت و طهارت».

کرامتی از حضرت معصومه‌علیهاالسلام

یکی از خدّام آستانه مقدّسه حضرت معصومه به نام میرزا اسد اللّه، از ناحیه پاگرفتار بیماری شقاقلوس قطع پای ایشان دادند، تا بیماری (بی حسّی و فاسد شدن عضوی از اندام) گشته، جراحان بالاتفاق نظر به به دیگر اعضا سرایت نکند.

ایشان می‌گوید: حال که بناست فردا پایم را قطع کنند، امشب مرا به حرم مطهر حضرت معصومه ببرید. او را به دوش می‌کشند و به حرم می‌آورند. خدّام در را بسته و او را به حال خود وا می‌گذارند، وی از فشار درد تا صبح صادق فریاد می‌زند. هنگام صبح خوابش می‌برد و در عالم خواب خانم مجلّله‌ای را مشاهده می‌کند که به او می‌گوید: ترا چه می‌شود؟ جواب می‌دهد: پایم فاسد شده و از خدا می‌خواهم که یا مرا مرگ دهد و یا شفا بخشد.

آن خانم گوشه مقنعه خود را چندین دفعه به پای او مالیده می‌فرماید: تو را شفا دادیم. عرض می‌کند: شما کی باشید؟ می‌فرماید: فاطمه دختر موسی‌بن جعفر.

او از خواب بیدار می‌شود و خود را سالم می‌یابد. فریادش بلند می‌شود که در را باز کنید، شفا گرفتم. خدّام در را باز کرده، وی را خندان و سالم می‌بینند.

شگفت اینکه مقداری پنبه نزد او یافت می‌شود که هر مریضی آن را به موضع درد خود می‌مالید شفا می یافت ولی در خرابی سیل قم آن پنبه مفقود گردید. [i]

حکایت ابوالعباس کشمردی

از محمد بن عبداللّه بن عبدالمطلب شیبانی در کتاب مصباح الزائر نقل شده است که روزی به همراه استادم ابو علی محمّد بن همام بن سهیل کاتب، جهت دیدار با ابوالعباس به منزل ایشان رفته بودیم، در اثنای صحبت استادم ابو علی کاتب از ابوالعباس درخواست نمود تا جریان نجات از اسارت خود را که به برکت عریضه نویسی به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام رخ داده بود برای ما تعریف کند.

ابوالعباس در پاسخ به این درخواست چنین گفت: من و ابوالهیجا ابن حمدان جزو کسانی بودیم که در دست نیروهای ابوطاهر سلیمان‌بن حسن اسیر شدیم، ولی ابوطاهر دوست من ابوهیجاء را خیلی اکرام می‌کرد، او را در مجالس خود شرکت می‌داد و به او احترام فوق العاده‌ای قائل می‌شد؛ لذا هر وقت ابوطاهر جلسه‌ای داشت ابوالهیجا هم در آن شرکت می‌کرد و در ضمن پس از بازگشت از این مجالس، ما را از اوضاع بیرون واتفاقات آن با خبر می‌ساخت.

یک روز من به ابوالهیجا گفتم: حالا که ابوطاهر به شما این قدر ارادت دارد، در یک موقعیّت مناسبی وضع مرا هم برای او تعریف کن، شاید بتوانی زمینه نجات مرا از زندان و اسارت فراهم آوری.

ابوالهیجا گفت: این کار را همین امشب انجام خواهم داد.

همان شب ابوالهیجا طبق معمول به مهمانی ابوطاهر رفت. من منتظر ماندم تا او برگردد، امّا وقتی ابوالهیجا برگشت، برخلاف همیشه بدون آنکه سری به من بزند، به طرف زندان خود رفت. این رفتار ابوالهیجا مرا نگران ساخت، به همین خاطر تصمیم گرفتم تا پیش او بروم و جریان را بپرسم، همینکه به نزد او رسیدم، تا چشمش به من افتاد، شروع کرد به گریه کردن، در همان حال گریه به من گفت: ابوالعباس به خدا قسم آرزو می‌کنم، ای کاش مریض می‌شدم وتوانائی مطرح کردن مسأله آزادی تو را از ابوطاهر پیدا نمی‌کردم!

گفتم: چرا؟ مگر چه شده است؟!

او گفت: وقتی وضع تو را با ابو طاهر در میان گذاشتم، ناگهان به شدّت عصبانی شد و قسم خورد که فردا صبح زود گردن تو را خواهد زد.

من از شنیدن این خبر به شدّت ناراحت شدم، و نمی‌دانستم که در این شرایط باید چه کنم.

ابوالهیجا وقتی حال مرا دگرگون دید، گفت: ابوالعباس! بخدا قسم هرچه از دستم بر می‌آمد، تلاش کردم تا ابوطاهر را از این تصمیم منصرف کنم ولی او هیچ‌گونه نرمشی از خود نشان نداد و هر قدر که من التماس می‌کردم، او بیشتر ناراحت می‌شد و بیشتر تهدید می‌کرد.

از آنجا که ابوالهیجا فرد دیندار و مخلص و معتقد به ولایت بود، در ادامه به من گفت: برادرم ابوالعباس! من به هیچ وجه نمی‌خواستم از این پیشامد، تو را باخبر سازم، ولی باخود گفتم: شاید یک وصیّت مهم شرعی و یا درخواست واجبی داشته باشی، این بود که برخلاف خواست قلبی‌ام، این مسأله را به تو گفتم. با این همه به خدا توکل کن و محمد و آل محمدعلیهم السّلام را واسطه قرار بده وحلّ این مشکل را از پروردگار عالم به احترام این بزرگواران درخواست کن.

بعد ابوالعباس گفت: به این ترتیب در حالی که از زندگی خودم مأیوس شده بودم از ابوالهیجا خداحافظی کرده و به زندان خودم برگشتم. ابتدا غسل کرده، سپس لباسی را به عنوان کفن پوشیدم و سپس رو به قبله نشسته، شروع به خواندن نماز و دعا و مناجات کردم و در ادامه پس از استغفار بدرگاه خداوند متعال تمام ائمه معصومین‌علیهم السّلام را واسطه قرار دادم و بیش از همه به حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام متوسل گشتم و از آن حضرت درخواست کردم تا این مشکل را برطرف سازد. نیمه شب شد و وقت نماز شب فرا رسید، در این لحظات که من هنوز با امیرالمؤمنین‌علیه السلام مناجات می‌کردم، ناگهان در یک حالی که تقریبا نه خواب بودم نه بیدار حضرت علی‌علیه السلام را دیدم و آن حضرت به من فرمودند:

ای پسر کشمرد! چه شده است که تو را در این حال ناراحتی و پریشانی می‌بینیم؟

برای آن حضرت، جریان را تعریف کردم، در پاسخ به من فرمودند:

ناراحت نباش خداوند مشکل تو را برطرف می‌سازد، عریضه‌ای را به این ترتیب که می‌گویم بنویس:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

«من العبد الذلیل -بعد اسم خودت را می‌نویسی- الی المولی الجلیل الذی لا إله إلاّ هو الحیّغ القیّوم وسلام علی آل یس، ومحمّد وعلی وفاطمهٔ والحسن والحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمّد وعلی والحسن وحجّتک یارب علی خلقک، اللّهم إنّی لمسلم وإنّی أشهد أنّک اللّه الهی، وإله الأولین والآخرین لا إله غیرک وأتوجه إلیک بحقّ هذه الأسماء التی إذا دُعیت بها أجبتَ وإذا سُئلت بها أعطیتَ لمّا صلّیت علیهم وهوّنت علیّ خروجی وکنت لی قبل ذلک عیاذا ومجیرا ممّن أراد أن یفرط علیّ أو یطغی»

سپس سوره «یس» را قرائت کن و آنگاه هر حاجتی که داری، از خداوند متعال بخواه که انشاء اللّه خداوند آن را برآورده می‌سازد و غصه‌های تو را برطرف می‌نماید.

سپس مولایم علی‌علیه السلام به من فرمود: عریضه خود را میان مقداری گِل پاک بگذار وآن را در دریا بینداز. عرض کردم: مولای من در شرائطی که من قرار دارم به دریا دسترسی ندارم، حضرت فرمودند: در این صورت آن را در چاه آب یا آب جاری بینداز.

در ادامه ابوالعباس گفت: در این لحظه از خواب بیدار شدم وهمان دستورات حضرت امیرعلیه السلام را انجام دادم، با این همه آن اضطراب و دل نگرانی باز باقی بود، تا اینکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد، مأموران به سراغ من آمدند تا مرا نزد ابوطاهر ببرند. من یقین کردم که آنها مرا برای اجرای فرمان ابوطاهر یعنی کشتن می‌برند، لحظاتی بعد مرا وارد مجلس ابوطاهر کردند. وقتی نگاه کردم، دیدم ابوطاهر در بالای مجلس و رجال مملکتی و از جمله ابوالهیجا در اطراف او نشسته‌اند؛ در حالی که از دیدن این صحنه تعجب کرده بودم، وقتی چشم ابوطاهر به من افتاد، مرا به نزد خود فراخواند و همینکه به نزدیک تخت او رسیدم، به من دستور داد تا بنشینم. آن‌گاه رو به من کرد وگفت: ما قصد داشتیم با تو همان گونه رفتار کنیم که خودت شنیده‌ای، ولی از این تصمیم منصرف گشتیم و اکنون شما مختار هستید که یا پیش ما بمانی و یا به نزد خانواده‌ات برگردی.

عرض کردم: در خدمت شما بودن مایه افتخار است، امّا مادر پیری دارم که رسیدگی به او بر عهده من است.

ابو طاهر گفت: هر کاری را که خودت صلاح می‌دانی انجام بده.

وقتی از مجلس او خارج شدم، ناگهان مرا صدا زد، وقتی برگشتم به من گفت: چه نسبتی با علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام داری؟!

عرض کردم: نسبت خانوادگی ندارم، ولی از دوستداران و پیروان آن حضرت هستم.

ابوطاهر گفت: به ولایت علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام چنگ بزن و هرگز از آن جدا مشو. آن بزرگوار به ما دستور فرمودند: که تو را آزاد نماییم و ما هم هرگز نمی‌توانیم از دستور و فرامین آن حضرت سرپیچی کنیم.

سپس ابوطاهر مرا با نیکی و احسان به همراه تعدادی از سربازان خود به طرف وطنم رهسپار ساخت و بدین ترتیب به برکت توجهات خاصّ حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام از خطر حتمی مرگ نجات پیدا کردم.

4-رواشدن حاجات

شفای چشم از خاک زائرکربلا!

«پدرخانم آیهٔ الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشمِ جوانی داشت.من‌دیدم که در مسجدِ بالاسرِ آن زمان که تاریک بود،در سن نودسالگی بدون‌عینک قرآن می‌خواند.»ایشان تعریف کرد که من به همراه آیهٔ الله گلپایگانی‌در اربعین به کربلا رفتیم.ما از بصره سوار قطار شدیم.قطارها صندلی‌نداشت ویک اتاقی بود که من وآقای گلپایگانی در آن نشسته بودیم.ناگهان‌عربهای بادیه نشین ریختند در قطار وقطار پر شد وحرکت کرد.یکی از عربهاپایش را توی دامن من دراز کرده بو.من اول ناراحت شدم ولی بعد گفتم زوّارحسین(ع)است.

به این فکر افتادم که این زوّار حسین(ع)است.لذا همه‌اش تبرّک است.پای‌پیاده آمده بـود ولای انگشـتان پایش گِل بود.بدون اینکه آن عرب بفهمـد،یک مقـدار از آن گِـل را گـرفتم و بـه پشـت چشـمم مالیـدم وناگهان دیدم که‌عینک نمی‌خواهم.نزدیک را می‌بینم.دور را می‌بینم.وضع بینایی ام عالی‌است.»

شفای بی نماز!

«مرحوم دستغیب از یکی ازدوستانش نقل می‌کند که سالی همهٔ خانوادهٔ من‌دچار مرض حصبه شدند!در آن زمان مرض حصبه افراد را می‌کشت.من‌نماز صبح را که خواندم به محلی که در آنجا روضه خوانی بود رفتم.در آنجابه امام حسین(ع)توسل پیدا نمودم.دلم شکست وبرای شفای سه پسر وزنم‌به امام حسین(ع)پناه بردم.وقتی به خانه بگشتم،دیدم که خانواده‌ام سفره‌انداخته ومشغول وردن صبحانه هستند!گفتم چه خبراست؟یکی از پسرانم‌گفت دیدم که زهرا(س)آمد.امام حسین(ع)آمد.امام حسن وامیرالمؤمنین‌ورسول الله آمدند.همه سیاهپوش بودند.مدند ونشستند.پیغمبر اکرم به زهراگفتند:زهراجان!دست بر سر اینها بکش که خوب بشوند!زهرا بر سر مابچه‌ها دست کشید.همه خوب شدیم.بعد پیغمبر فرمود:عزیزم!یک دستی‌هم بر سر این زن بکش.زهرا جواب داد:پدرجان!او نماز نمی‌خواند.من هم‌دست بر سر او نمی‌کشم!پیغمبراکرم فرمود:شوهرش توسل به حسینم پیداکرده ونمی شود به پاسخ ندهیم.چون شوهرش نماز می‌خواند ورابطه‌اش باما محکم است.ناگاه زهرا بلند شد ودستی هم ب سر مادرمان کشید واو هم‌خوب شد.»

کودکی به دعای امام عصر متولد شد

در باره ولادت شیخ صدوق آمده است که پدرش علی بن بابویه خدمت‌ابوالقاسم حسین بـن روح ،نایب خاص امام عصر(عج) رسید ونامه ای برای‌امام عصر(عج)نوشت و در آن نامـه از حضـرت خواسـت

بود که در حق اودعا نماید تا خدا به او فرزندی عنایت فرماید.چون نایب خاص حضرت‌جواب نامه را آورد،علی بن بابویه دید که امام نوشته است:«قد دعوناک‌لک بذلک و سترزق ولدین ذکرین خیّرین»ما دربارهٔ حاجتت دعاکردیم وبه زودی خداوند دوپسر بتو عنایت می کند.

به برکت دعای امام عصر(عج) خداوند به او دو پسر عنایت‌کرد.ابوجعفرو ابوعبدالله که ابوجعفر کنیهٔ شیخ صدوق ،صاحب کتاب »مَن‌لا یحضره الفقیه»است.

5-دوری از انحرافات عقیدتی

پیامبرخدا:«هرکه اهل بیت (ع)مرا دوست ندارد ،یکی از این سه خلل را داد:یامنافق است.یا حرام زاده است.یا نطفه‌اش در حال حیض بسته شده‌است.»

-امیرمؤمنان:«یاد ما اهل بیت،باعث از بین رفتن وسواس وشک می‌شود.»

«اهل بیتی یفرقون بین الحق والباطل و هم الائمهٔ الذین یقتدی‌بهم». [22] .

اهل بیت من میان حق و باطل را جدا می‌کنند و آنان پیشوایانی هستندکه باید به آنان اقتدا کرد.

6-حفظ پاکدامنی و دوری از مفاسد اخلاقی

این سخن امام صادق(ع)معروف است که:کونوا لنا زینا ولاتکونوا لنا شینا

یعنی زینت با ما باشید نه زشتی و عیب ما.

کسی میتواند ادعا کند که حسینی است که از مفاسد اخلاقی دوری کند.زنی می تواند ادعا نماید که فاطمی است که پاکدامن باشد.هیچگاه ولایت با آلودگی اخلاقی نمی سازد مگر اینکه شخصی بعد از مدتی انحراف،توبه کند وخود را اصلاح نماید

داستان زنی که استخاره می نمود:

یکی از علما گفت که به من خبر دادند زنی در حرم‌امیرالمؤمنین(ع)برای زنها استخاره می‌گیرد واستخاره هایش مطابق واقع‌است.من از یکی از خدام حرم خواستم تا اورا نزد من بیاورد .وقتی اوآمد از او پرسیدم چکونه استخاره می‌گیری؟گفت من زنی بیوه هستم که‌مدتها از نظر مالی دررنج بودم وبرای امرار معاش خود وفرزندان بی‌سرپرستم درآمدی نداشتم.چندبار تصمیم گرفتم از راه حرام درآمدی‌بدست بیاورم ولی منصرف شدم‌و پاکدامنی خود را حفظ نمودم.تااینکه به حضرت ابوالفضل(ع)توسل پیدا کردم وبرای نجات از این وضع‌از او کمک خواستم.در خواب حضرت به من فرمود :در حرم بنشین‌وبرای زنها استخاره بگیر.گفتم بلد نیستم.فرمود ما بتو کمک می‌کنیم.ازآن به بعد افرادی که به من مراجعه می‌کنند،به ذهنم الهام می‌شود که چه‌بگویم.

7-آرامش روح وروان

با توسل به اهل بیت می توان کوهی از مشکلات را تحمل و سپس حل نمود.گاهی انسان دچارمشکل بزرگی می شو سپس به اهل بیت توسل پیدا می نماید وبعد از آن میبیند که مشکلش به راحتی حل شد

لذا آرامش می یابد ولی افرادی که اهل بیت ندارند ودچار مشکلات زندگی می شوند تا حل شدن مشکل در اضطراب و نگرانی بسر می برند.

می‌فرمودند من در این مدتی که در قم هستم،هر گاه مشکلی داشتم می‌رفتم‌حرم مطهر حضرت معصومه(س)و چند ساعت در آنجا دخیل می‌شدم و معمولاگره‌گشایی می‌شد.)

8-قوی شدن حزب الله

با حضور امام معصوم در کره زمین،حزب الله قوی میشود چون رهبر و رئیس و مولایش،امام معصوم است.

9-ضعیف شدن حزب شیطان

ابلیس و دارو دسته اش هرچقدر تلاش می کنند همه انسن هارا فریب دهند ولی با وجود امام معصوم،تلاشهای انها به نتیجه نمی رسد و همیشه انسانهای مومن و پیرو امام معصوم،اهداف شیطان را ناکام می نمایند

10-رستگاری در دنیا وآخرت

غبطه به شیعیان علی(ع)پیامبر(ص)فرمود:

روز قیامت،عده‌ای را می‌آورند که لباسهایی از نور پوشیده وبر صورتشان نیزنور است.آثار سجده از آنها پیداست.آنها از مقابل صفوف عبور کرده ودرمقابل «قدرت»خدا می‌ایستند.

ملائکه وپیامبران وصالحین بر آنها غبطه می‌خورند.

عمر پرسید:ای رسولخدا!اینها کیانند؟

فرمود:شیعیان ما که امامشان علی بن ابیطالب است.«بحارج7»

خوردن غذا در قیامت!

علی(ع)فرمود:

شیعیان ما در قیامت، در حالیکه صورتهای نورانی وبدنی پوشیده بوده وازهر ترسی ایمن می‌باشند.، از قبرها بیرون می‌آیندوسختی‌ها ومواقف‌قیامت،برای آنان آسان است.مردم در هراسند ولی آنان نمی‌ترسند. مردمناراحتند ولی آنها اندوهی ندارند.برای آنان ناقه هایی سفید که دارای‌بالهایی باشند،می‌آورند وآنان سوار شده ودرسایهٔ عرش الهی فرود آمده‌وبر منبرهایی از نور می‌نشینند وتا پایان قیامت وحساب مردم،به خوردن‌غذاهایی که مقابلشان است،مشغول‌می‌باشند. «بحارج68»

درهای بهشت

علی(ع)فرمود:

بهشت دارای هشت در است که یکی برای پیامبران ویکی برای صدیقین‌ویکی برای شهداء وصالحین است وشیعیان ما از پنج در دیگر داخل‌بهشت می‌شوند.«تصویری از بهشت وجهنّم»

حرام بودن بهشت؟

پیامبر اسلام(ص)فرمود:

بهشت بر پیامبران حرام است تا زمانیکه من داخل آن شوم وبرامّت ها نیزحرام است تا شیعیان ما اهلبیت وارد شوند.«بحارج8»

-امام صادق:«روح مؤمن پس از رحلت،آل محمد(ص) را در بهشت‌های‌رضوان،زیارت می کند وبا آنها طعام وآشامیدنی می خورد ومی آشامدودر جلسات با آنها سخن می گویدتا اینکه امام

عصـــر(عـــج)ظهـــور کنـــد. پـــس از ظهور،خداونـــد مـــؤمنین را زنـــده مـــی کنـــد وارواح زنـــده شده،فوج‌فوج،تلبیه گفته وبه محضر آن حضرت،مشرّف می شوند.»

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«من تمسک بعترتی من بعدی کان من‌الفائزین». [19] .

هر کس پس از من به خاندانم چنگ بزند و تمسک جوید، از رستگاران‌خواهد بود.

درباره جایگاه و منزلت‌شیعه نزد ائمه اطهار و توجه خاصی که به‌موالیان خود دارند و مقامی که خدا برای سیراب‌شدگان از چشمه محبت وولای آل الله قرار داده، آن قدر حدیث است که از شمار بیرون است. نقل‌آنها کتابی قطور خواهد شد. اما برای آشنایی با مضامین گوشه‌ای از این‌احادیث، عنوان بعضی از این فضیلتها و ویژگیها را می‌آوریم:

شیعیان علی‌علیه السلام در قیامت‌سیراب، و رستگار و کامیابند. شیطان برپیروان علی‌علیه السلام سلطه ندارد. شیعیان علی شیعه خدایند، شیعیان علی،آمرزیده‌اند، در قیامت‌به دست علی‌علیه السلام از کوثر سیراب می‌شوند، پیروان اودر دنیا و آخرت منصورند و برگه عبور از آتش می‌گیرند و ایمن‌اند، اگر شیعه‌نبود، دین خدا استوار نمی‌شد، آنان بهترین بندگان و بر صراط حق‌اند ودین اهل بیت را گرفته‌اند، شیعیان ما به خدا و به عرش خدا و به مانزدیکتر از دیگرانند، پیروان ما گواه و شاهد بر مردم دیگرند، ما و شیعه ما«اصحاب الیمین» هستیم، شیعیان ما هدایت‌یافته، صابر، گرانقدر، صادق‌و رها از سلطه و نفوذ شیطانند، پیروان ما هنگام رستاخیز، با چهره‌های‌نورانی از قبرها برانگیخته می‌شوند و سواره به محشر می‌آیند، با نور خدایی‌می‌نگرند، از سرشت ما آفریده شده‌اند، هم ما برگزیده‌ایم هم شیعیان ما،آنان از شعاع نور ما خلق شده‌اند. خداوند در دنیا شیعه ما را از گناهانشان‌پاک می‌کند، خداوند از شیعیان ما میثاق ولایت گرفته است، ما گواه برشیعیانیم و شیعیان شاهد بر دیگرانند، شیعیان ما می‌توانند نسبت‌به‌خانواده خود هم شفاعت کنند، شهید شیعه بر شهدای دیگر برتری دارد، پیروان با ایمان ما با پیامبر خویشاوندند و... صدها کرامت و فضیلت‌ارجمند.

البته این اوصاف و فضایل و جایگاه والا، به همان اندازه که قیمتی ومحبت‌آور و دوست داشتنی است، مسؤولیت و تعهد و مراقبت و دینداری‌بیشتری می‌طلبد، تا انسان شایسته این همه مقام و رتبه شود (به نکایات‌پایانی این جزوه دقت کنید

رسول خداصلی الله علیه وآله:

1 - **«حبی و حب اهل بیتی نافع فی سبعهٔ مواطن اهوالهن‌عظیمهٔ: عند الوفاهٔ و فی القبر و عند النشور و عند الکتاب وعند الحساب و عند المیزان و عند الصراط**

حب من و محبت اهل بیت من در هفت جا سود می‌بخشد، هفت جایی‌که هول و هراس آنها عظیم است: هنگام مرگ، در قبر، هنگام برخاستن‌از قبر، هنگام تحویل نامه اعمال، هنگام حساب و بررسی اعمال،هنگام سنجش عملها و هنگام عبور از صراط.

امام صادق‌علیه السلام می‌فرماید: دم مرگ، وقتی که جانتان به گلوگاه می‌رسد،بیشترین نیاز را به محبت ما دارید. اگر حب ما در دلتان بود، فرشته‌مژده‌رسان می‌آید و می‌گوید: هراسی نداشته باش، که ایمن شدی.

.165-**.تا امام زمان امضا نکند اعمال ما قبول نمیشود...**

در زیارت جامعه کبیره امده که بوسیله شما اهل بیت اعمال قبول می شود...

.166-**از مانیست....**

.امام رضا(ع) می فرماید: من کان منا و لم یطع الله فلیس منا؛ هرکس خودش را از ما بداند و خدا را اطاعت نکند از ما نیست. [i]

167- امام رضا شصت روز اجازه دیدار نداد....... .

امام حسن عسکری(علیه السلام) فرمود: وقتی مأمون، حضرت رضا(علیه السلام) را ولیعهد خود قرار داد، دربان آن حضرت آمد و عرض کرد: جمعیتی دم در ایستاده اجازه می خواهند حضور شما مشرف شوند و می گویند: ما از شیعیان علی(علیه السلام) هستیم! حضرت رضا(علیه السلام) فرمود: «من کار دارم آنها را برگردان»، دربان آنها را برگرداند، روز بعد آمدند و همچون روز گذشته خود را معرفی کردند باز دربان آنها را برگرداند روز سوم و چهارم تا دو ماه هر روز می آمدند ولی اجازه ملاقات نمی یافتند بعد از دو ماه به دربان گفتند: به آقای ما بگو: ما شیعیان پدر شما حضرت علی بن ابی طالب(علیه السلام) هستیم اما چون شما به ما اجازه ملاقات ندادید، مورد شماتت دشمنان قرار گرفتیم. ما بر می گردیم ولی از شدت شرمندگی و خجلت از شهر و وطن خود آواره می شویم؛ زیرا دیگر نمی توانیم شماتت و سرزنش دشمنان را تحمل کنیم!

حضرت رضا(علیه السلام) به دربان فرمود: «به آنها اجازه ورود ده»، آنها وارد شدند و به آن حضرت سلام کردند ولی حضرت نه جواب سلام فرمود و نه اجازه نشستن داد و آنان همچنان ایستاده بودند و عرض کردند: بعد از این همه سختگیری در دادن اجازه ملاقات، دلیل این برخورد خشن و تحقیرآمیز چیست؟! دیگر چه چیزی برای ما باقی مانده است؟! آن حضرت فرمود: «این آیه را بخوانید: "و آنچه از رنج و مصائب به شما می رسد همه از دست اعمال زشت خود شماست در صورتی که خدا بسیاری از اعمال بد را عفو می کند"،[5] من درباره شما از پروردگارم پیروی کردم و همچنین به رسول خدا و امیر المؤمنین و پدران پاکم(علیهم السلام) اقتدا نمودم آنها شما را عتاب نمودند من هم پیروی کردم».

گفتند: ای پسر رسول خدا! چرا؟

امام(علیه السلام) فرمود: «زیرا شما ادعا کردید که شیعه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) هستید. وای بر شما، شیعه امیر المؤمنین(علیه السلام) افرادی مانند حسن(علیه السلام)، حسین(علیه السلام)، ابوذر، سلمان، مقداد، عمّار و محمّد بن ابی بکر هستند که هیچ یک از دستورات خدا را مخالفت نکرده و همچنین هیچ کدام از محرّمات او را انجام ندادند، شما هم می گوئید ما از شیعیان آن حضرت

هستیم در حالی که در بیشتر اعمال مخالف اوئید و در بسیاری از واجبات کوتاهی می کنید، حقوق برادران دینی را سبک و کوچک می شمارید، و جایی که مورد تقیّه نیست تقیّه می کنید ولی در مواردی که چاره ای جز تقیّه نیست این وظیفه بزرگ را انجام نمی دهید اگر بجای ادعای تشیع می گفتید، شما از وابستگان و دوستان آن حضرت هستید، دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن می دارید من ادّعای شما را تکذیب نمی کردم و می پذیرفتم ولی شما مقام بلندی را ادعا کردید که اگر کردارتان این گفته شما را تصدیق نکند هلاک و نابود شدید مگر این که خداوند با رحمت خویش جبران فرماید».

گفتند: ای پسر پیامبر! ما از خدا طلب آمرزش می کنیم و از این گفته بیجا به سوی خدا توبه می کنیم و همچنان که مولای مان ما را آموخت می گوئیم ما دوستان شما و دوستان دوستان شما و دشمن دشمنان شمائیم.

حضرت رضا(علیه السلام) فرمود: «خوش آمدید ای برادران و ای دوستان من، بالاتر بیائید، بالا بیائید، بالا بیائید، آنقدر آنها را بالا برد تا به خود چسباند» سپس به دربان خویش فرمود: «چند بار اینها را از در خانه بازگرداندی؟» گفت: شصت بار، امام(علیه السلام) فرمود: «پس شصت بار پشت سر هم به خانه آنها برو به آنها سلام کن و سلام مرا نیز برسان؛ زیرا اینها چون امروز توبه کردند گناهانشان آمرزیده شد و چون دوست و وابسته به ما هستند سزاوار و شایسته احترام اند، بنابراین به ملاقات آنها برو و وضع زندگی آنها و خانواده شان را بررسی کن، خرج زندگی و خیرات و مبرات به آنها برسان، و ناراحتی ها و مشکلات آنها را برطرف کن».[i]

168-چگونه امیرمومنان اول و اخر و ظاهر و باطن است؟

ای محمد؛

علی اول است ، علی آخر و ظاهر و باطن است و او هر چیز را میداند

امیرالمومنین امام علی (ع)

مولانا امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند

هنگامی که خداوند مرا به آسمانها بالا برد و با من گفتگو کرد قسمتی از آن گفتگو ها این بود که فرمود:

ای محمد؛

علی اول است ، علی آخر و ظاهر و باطن است و او هر چیز را میداند.

عرض کردم :

خداوندا ؛ آیا این اوصاف تو نیست ؟

حضرت حق بعد از توصیف خودش آن جملات را برایم تفسیر کرد و فرمود:

علی اول است یعنی

اول شخصی از امامان است که از او میثاق گرفتم.

علی آخر است یعنی

آخر شخصی هست که او را قبض روح می کنم و او جنبنده ای است که با مردم تکلم خواهد کرد. [i]

ای محمد؛

علی ظاهر است یعنی

هر آنچه را برای تو از طریق وحی گفتم برای او ظاهر کردم.

ای محمد؛

علی باطن است یعنی

آن سری که تو را از آن با خبر کردم و تو پنهان کردی ، در باطن علی هم قرار دادم و او در نهان دارد ، پس سری بین من و تو نیست که او نداند .

ای محمد؛

علی به آنچه از حلال یا حرام آفریده ام عالم است و آن را می داند. [i]

169-چرا دسشان به انار نرسید؟

معجزه امیرالمؤمنین علی (ع)

امام حسین – علیه السّلام – می فرماید

روزی پیش علی – علیه السّلام – نشسته بودیم و آنجا درخت اناری خشکی بود .

عدّه ای از افراد دوست و دشمن ان حضرت وارد شدند. آنان به حضرت، سلام کردند و امام فرمود

»بنشینید.«

سپس فرمود

»امروز به شما معجزه ای نشان می دهم که مثل مائده در میان بنی اسرائیل باشد .«

آنگاه فرمود: «به درخت نگاه کنید .«

درخت خشکی بود که ناگهان آب بر شاخه هایش جریان پیدا کرد و سبز شد و برگ آورد و میوه هایش تا بالای سر ما آمد.

سپس رو کرد به ما که از دوستدارانش بودیم گفت

دستتان را دراز کنید و از میوه‌ها بچینید و بخورید .

و ما نیز دستهای خود را دراز کردیم و از آن انارها چیدیم و خوردیم .

تا آن زمان میوه ای به خوشمزگی آن نخورده بودیم .

سپس به کسانی که او را دشمن می داشتند رو کرد و فرمود:

»بچینید و بخورید.«

اما آنان وقتی که دستشان را بردند، انار بالا رفت و هیچ یک از آنها نتوانستند حتی یک انار بچینند !

گفتند: یا امیر المؤمنین! چرا دست آنها رسید ولی دست ما نرسید .

فرمود:

»بهشت نیز همین طور است، فقط دست دوستان ما به نعمتهای بهشت می رسد، نه دست دشمنان ما«

آنان وقتی که از منزل خارج شدند،

گفتند: این از سحر علی بن ابی طالب، کم است.

سلمان گفت: چه می گویید؟ سحر است یا شما نمی بینید؟ [i]

-170

معجزه امیرالمؤمنین علی (ع)

امام حسین– علیه السّلام– می فرماید

.روزی پیش علی– علیه السّلام– نشسته بودیم و آنجا درخت اناری خشکی بود

عدّه ای از افراد دوست و دشمن ان حضرت وارد شدند. آنان به حضرت، سلام کردند و امام فرمود «بنشینید».

سپس فرمود

«امروز به شما معجزه ای نشان می دهم که مثل مائده در میان بنی اسرائیل باشد».

«آنگاه فرمود: «به درخت نگاه کنید.

درخت خشکی بود که ناگهان آب بر شاخه هایش جریان پیدا کرد و سبز شد و برگ آورد و میوه هایش تا بالای سر ما آمد.

سپس رو کرد به ما که از دوستدارانش بودیم گفت

.دستتان را دراز کنید و از میوه‌ها بچینید و بخورید

.و ما نیز دستهای خود را دراز کردیم و از آن انارها چیدیم و خوردیم

.تا آن زمان میوه ای به خوشمزگی آن نخورده بودیم

:سپس به کسانی که او را دشمن می داشتند رو کرد و فرمود

.«بچینید و بخورید»

!اما آنان وقتی که دستشان را بردند، انار بالا رفت و هیچ یک از آنها نتوانستند حتی یک انار بچینند

.گفتند: یا امیر المؤمنین! چرا دست آنها رسید ولی دست ما نرسید

:فرمود

«بهشت نیز همین طور است، فقط دست دوستان ما به نعمتهای بهشت می رسد، نه دست دشمنان ما»

آنان وقتی که از منزل خارج شدند،

.گفتند: این از سحر علی بن ابی طالب، کم است

سلمان گفت: چه می گویید؟ سحر است یا شما نمی بینید؟ [i]

-171

سبز شدن درخت خشکیده

حارث اعور می گوید

.با علی- علیه السّلام- از شهر خارج شدیم و به سرازیری رودی رسیدیم

.و در آنجا درخت خشکیده ای را دیدیم که پوست آن کنده و شاخه هایش خشک شده بود

:حضرت با دست مبارکش به آن زد و فرمود

.به اذن خدا سبز و میوه دار شو

ناگهان شاخه های درخت سبز و میوه هایش انبوه شد،

و از آن میوه‌ها چیدیم، خوردیم،

.برداشتیم و آوردیم

فردای آن روز نیز رفتم دیدم همان طور سبز و دارای میوه می باشد [i]

172– **ناگهان موجی بزرگ از فرات برخاست و حضرت را در برگرفت**

جابر میگوید

با امیر المومنین علیه السلام در کنار فرات می رفتیم که ناگهان موجی بزرگ از فرات برخاست و حضرت را در برگرفت تا حضرت را از من پنهان کرد و آنگاه موج دوباره به فرات بازگشت چون امام را دیدم هیچ رطوبتی بر لباس و بدن امام نبود از این اتفاق زبانم بندآمده بود و بسیار تعجب کردم از امام علت این اتفاق را پرسیدم

: امام فرمودند

آن را مشاهده کردی

عرض کردم :بله

امام فرمودند

.ملکی که موکل بر آب است بیرون آمد و برمن سلام کرد ومن را در آغوش گرفت. [i]

173–

درباره نهج البلاغه

در سال 400 هجری کتابی دینی به زبان عربی از زیر قلم دانشمندی شریف که از رجال بزرگ علمی آن زمان بود، بیرون آمد. مؤلّف ارجمند این کتاب پس از شش سال چشم از جهان فرو بست ولی تألیفش تا کنون که یک هزار سال تمام ازعمر پرافتخارش می گذرد، به حیات معنوی و درخشان خود ادامه داده تا آنجا که بر تارک کتب ادبی قدم نهاده و روی دیده مسلمین مأوی گرفته و در سینه حفّاظ و حاملان حدیث جایگزین شده و زبان وعّاظ و خطبا بدان مزیّن گشته و از نوک قلم مؤلّفین متبحّر تراوش کرده و صدها برابر خود آن کتاب در اطرافش قلم فرسایی شده است.

نام شریف این کتاب «نهج البلاغه» و نام مؤلّف بزرگوارش « ابوالحسن محمّد بن حسین بن موسی بن محمّد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع)» ملقّب به «شریف رضی یا سیّد رضی» می باشد

در طی این ده قرن، کتاب نهج البلاغه مانند هزاران کتاب دینی دیگر مورد نظر و بحث و مطالعه و انتقاد دانشمندان نکته سنج و باریک بین بوده است. آنان کتابهایی را که لایق مطالعه و بحث دیده اند، کلّیه

مطالب و موضوعات و حتّی گاهی بسیاری از جملات و کلمات آنها را تحت کنترل و بررسی قرار داده و نقض و ابرامها نموده و در شروح و تعلیقات خود حاصل قضاوت خویش را درباره آن کتب نوشته و برای ما به یادگار گذاشته اند

این دانشمندان علاوه بر مدّاحی استطرادی که از نهج البلاغه در ضمن تألیفات غیر مربوطه به آن کتاب نموده اند، متجاوز از سیصد جلد کتاب (چنان که در فصل آینده ذکر می شود) در اطراف نهج البلاغه قلم فرسایی نموده و به عنوان شرح و حاشیه و ترجمه و فهرست و مستدرک به نظم و نثر و زبان های مختلف از عامّه و خاصّه کتاب نوشته اند و هر یک از این علما، نهج البلاغه را به زبانی ستوده و تعریف کرده اند و اشعار عربی بسیاری در مدح خود کتاب یا مطلق کلام امیر المومنین(ع) گفته اند که تنها علّامه محقّق، مرحوم حاج میرزا حبیب الله هاشمی خویی، 12 قطعه از این اشعار را که در حدود هشتاد بیت است، در کتاب منهاج البراعه ایراد نموده است که ما در اینجا فقط دو بیت از آن را به جهت تناسب با این رساله یادآور می شویم:

کتاب کان الله رصع لفظه

بجوهر آیات الکتاب المنزل

حوی حکما کالدر تنطق صادقاً

(فلا فرق الا انه غیر منزل([1]

یعنی «نهج البلاغه کتابی است که گویی خداوند متعال الفاظش را با گوهرهای آیات قرآنی زینت داده است. این کتاب شامل حکمتهایی است مانند مروارید درخشان و به راستی و صداقت، گویا و سخنران. فرقی بین این کتاب و قرآن مجید نیست جز آنکه این کتاب از طرف خدای نازل نگشته است.»

بسیاری از شارحین نهج البلاغه جمله معروف «کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق» را در این مقام یاد می کنند. برخی دیگر به این کتاب شریف لقب «اخ القرآن» داده اند و کلمه «اخ» که در اصل لغت به معنی برادر است، در مواردی به معانی مصاحب و همزاد و مانند، به کار می رود و پیداست که اخوت نهج البلاغه با قرآن به ملاحظه همین معانی مجازی است. یعنی کسانی که می گویند نهج البلاغه «اخ القرآن» است، مقصودشان این است که نهج البلاغه راهی را پیموده است که قرآن آن را پیموده و بخوبی از قرآن متابعت کرده و قدم جای قدم قرآن نهاده است.

و معلوم است که طبق عقاید دینی مسلمین- مخصوصاً شیعه امامیّه- بعد از کلمات پیغمبر اکرم(ص) سخنی شبیه تر به قرآن از کلام امیر المؤمنین علی- علیه السلام- یافت نمی شود؛ زیرا آن حضرت، اعلم

و أخطب و ابلغ امّت است و هادی و رهبر و خلیفه بحق است بر ایشان. اولین شاگرد مکتب قرآن او است و معلّمی جز رسول خدا(ص) نداشته است و از زمانی که لقمه ای را می جوید و در دهان علی(ع) می گذاشت تا زمانی که علی(ع) جسد شریف پیغمبر را غسل داد و به خاک سپرد، از او جدا نشد. این ست که ما هم امروز پس از طی ده قرن به پیروی از علمای محقّق سلف می گوییم «نهج البلاغه اخ القران» است و با تصدیق میلیونها مسلمان مواجه می شویم..

درباره نهج البلاغه پس از هزار سال تحقیق و نقد و بررسی به اتّکای حدیث شریف «علی مع القران والقران مع علی» وادلّه دیگر، می گویند نهج البلاغه اخ القرآن و از معتبرترین کتب اسلامی است و در اطرافش آنقدر قلمفرسایی می کنند که بعد از قرآن نظیرش در این زمینه در دنیا یافت نمی شود.

در نهج البلاغه، امیر المؤمنین(ع) بعد از آنکه شرح حالات و زهد و تقوای پیغمبر اکرم(ص) را بیان می کند و اصحابش را به پیروی از آن حضرت امر می نماید در آخر خطبه می فرماید :«فما اعظم منه الله عندنا حین انعم علینا به سلفاً نتبعه و قائداً نطا عقبه.» «خدا چه منّت بزرگی بر ما نهاد که چنین رهبر و پیشروی به ما ارزانی داشت تا ما از او پیروی نماییم و قدم جای قدمش گذاریم.»([i]).

شرح حال نهج البلاغه

سخنانی که امیرالمؤمنین علی(ع) در زمان خلافت خویش یا قبل از آن به اصحابش القا می فرمود، طبق سیره عرب و به مقتضای حافظه سرشار این قوم و نبوغی که در این خصیصه دارند، در سینه های اصحاب محفوظ بود و نیز نامه هایی که آن حضرت در زمان حکومت و هنگام وفات به عنوان «فرمان» یا «وصیت» به کاتبش املا فرموده بود، نگهداری شده و باقی بود. بعضی از اصحاب از همان زمان اقدام به تالیف و نوشتن می نمودند و این مطالب گرانبها را در اوراق و دفاتر ضبط می کردند؛ از این جمله «ابو سلیمان زید بن وهب جهنی کوفی» است که در جنگ صفّین حاضر بوده و مجموعه یی به نام«کتاب الخطب» گرد آورده است.([i]) تا زمانی که تألیف و تدوین حدیث توسعه یافت و این ذخایر گرانبها بدان اوعیه([i]) منتقل و مرتسم([i]) گشت، دوازده مجموعه به نام «خطب امیر المؤمنین» در قرن اوّل و دوّم هجری تألیف شد که بعضی از آنها به روایت صادقین(ع) از آن حضرت نقل شده است.([i])

سپس طبق سیره ی مؤلّفین، خطب مزبور از کتابی به کتاب دیگر منتقل می گشت و در کتابخانه ها مضبوط بود. در سال 381 هجری ابونصر شاپور بن اردشیر که از وزرای دانشمند و فضل دوست و شیعه

مذهب بهاء الدوله بویهی است کتابخانه مهمّی در کرخ بغداد تأسیس کرد. این کتابخانه نظیر «بیت الحکمه» معروف هارون الرشید خلیفه عباسی بود.

محمّد کردعلی می گوید: «شاپور بن اردشیر کتب ذی قیمت و نفیسی که در فارس و عراق متفرّق بود، در این کتابخانه جمع کرد و دستور داد از روی تألیفات اهل هند و چین و روم، استنساخ کنند تا اینکه بیش از ده هزار کتاب نفیس و جلیل که اکثر آنها به خط مؤلفین اصلی بود، در این کتابخانه گرد آورد.» یاقوت حموی می گوید: «کتابخانه یی بهتر از آن که شاپور بن اردشیر در بغداد وقف کرده بود، در دنیا پیدا نمی شد و همگی آن کتب، اصول معتبره و به خط ائمه و بزرگان نوشته شده بود.»ابن اثیر گوید: «در این کتابخانه تنها صد قرآن به خط ابن مقله- خوشنویس معروف- موجود بود و چون وزیر مزبور اهل فضل و ادب بود دانشمندان از اطراف و اکناف جهان مؤلفات خود را به کتابخانه او اهدا می نمودند.»([أ])

این کتابخانه معظم به دستور مؤسّس ارجمندش تحت نظر و اختیار سیّدرضی-قدّس سرّه- قرار داشت و آن سیّد جلیل همیشه از این کتابخانه پر برکت و همچنین از کتابخانه خصوصی و بزرگ برادرش- سید مرتضی که دارای هشتاد هزار کتاب بود و به همین جهت او را «ثمانینی» می گفتند- استفاده می کرد و در سال 400 هجری کتاب نهج البلاغه ی موجود را از برکت این دو کتابخانه معظم تألیف کرد.

سیّد شریف به اتکای این دو کتابخانه اسناد و مدارک مجموعه ی خویش را جز در دوازده مورد مخصوص، ذکر نکرده است و چنانکه در مقدمه ی کتاب می گوید مقصودش از تألیف نهج البلاغه انتخاب گوهرهای بلاغت و گلچین کردن قسمتهای جالب از کلام علی (ع) بوده است نه استقصا و استیعاب آنها. بدین جهت در بسیاری از موارد از خطبه ی مفصّلی که در کتب دیگر حدیث موجود است، تنها قسمتی از صدر یا ذیل آن را آورده است که گاهی شارحین نهج البلاغه مانند ابن ابی الحدید و حاج میرزا حبیب الله خویی در هنگام شرح قسمتهای غیر مذکور را نیز بیان می کنند.

سیّد شریف نمی دانست که 41 سال بعد از وفات او کتابخانه معظم و معتبر شاپور طعمه ی حریق و آتش می شود و جهالت و شرارت بنی نوع بشر چنین سرمایه ی سعادت و گنجینه ی معارف و ذخایر نایاب را فدای اغراض پوچ و بی مایه خصوصی خویش می کند.

اگر آن رادمرد شریف چنین احتمالی می داد شاید تمام سخنان علی(ع) را با مصادر و مآخذ در مجموعه خویش می آورد. اکنون پس از ده قرن فاضل معاصر شیخ هادی کاشف الغطاء- مدّ ظلّه- این خدمت علمی را به عهده گرفته و کتابی به عنوان مستدرک نهج البلاغه و مدارک آن تألیف نموده است([أ]).

مؤلف محترم در این کتاب شریف، قسمتهای سه گانه نهج البلاغه را یک به یک بررسی نموده و به مقدار

مآخذی که در دست داشته است، اسناد و مدارک نهج البلاغه را از کتب علمای قبل از سید رضی پیدا کرده و در کتاب خویش این اسناد را ذکر نموده است([i])

شروح نهج البلاغه

کتاب ها و مجموعه هایی که درباره ی نهج البلاغه نوشته شده است، بعد از قرآن در بین کتاب های اسلامی از لحاظ تعدّد و کثرت رتبه اوّل را حایز است.
اوّلین کسی که نهج البلاغه را شرح نموده است، علی بن ناصر معاصر« سیّد شریف» می باشد که کتابش به نام «اعلام نهج البلاغه» موسوم است. دیگر کتابی از سیّد شریف مرتضی- برادر مؤلف نهج البلاغه و متوفّی به سال(436ه)- است که به نام «تفسیر الخطبه الشقشقیه» نوشته است [i]

علامه امینی در جلد چهارم کتاب الغدیر ۸۱ شرح نهج‌البلاغه را معرفی کرده‌است.. معروفترین شروح نهج‌البلاغه شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی بغدادی، شرح ابن میثم بحرانی، شرح خوئی و از معاصران، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه اثر شیخ محمدتقی جعفری و شرح نهج‌البلاغه تالیف شیخ محمدتقی شوشتری، را می‌توان نام برد..

ترجمه‌های نهج‌البلاغه

ترجمه‌های متعددی از این کتاب به فارسی در دسترس است که از آن میان می‌توان به ترجمه‌های سید جعفر شهیدی، علی نقی فیض‌الاسلام، جواد فاضل، محمدتقی جعفری، سید محمدمهدی جعفری، حسینعلی منتظری، حسین انصاریان، محمد دشتی، مصطفی زمانی، علی اصغر فقیهی از نهج‌البلاغه اشاره کرد. نهج البلاغه منظوم (خطبه‌ها) به‌اهتمام علی توکلی گنابادی مهمترین اثر منظوم فارسی بر اساس نهج البلاغه است.

ترجمه روسی نهج‌البلاغه: عبدالکریم تاراس چرنینکو [i]

موضوعات خطبه‌های نهج البلاغه

خطبه ۱: خطبه در ابتدای آفرینش آسمان و زمین و آدم

خطبه ۲: خطبه پس از بازگشت از صفّین

خطبه ۳: خطبه معروف به شِقشِقیّه

خطبه ۴: خطبه بعد از کشته شدن طلحه و زبیر

خطبه ۵: خطبه بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خطاب به عباس و ابوسفیان

خطبه ۶: خطبه هنگامی که از او خواستند طلحه و زبیر را دنبال نکند

خطبه ۷: خطبه مریدان شیطان را مذمت می‌نماید

خطبه ۸: خطبه برای برگرداندن زبیر به بیعت

خطبه ۹: خطبه در وصف خود و دشمنانش در جمل

خطبه ۱۰: خطبه در تحریک شیطان نسبت به اهل جمل و عواقب وخیم آن

خطبه ۱۱: خطبه وقتیکه در نبرد جمل پرچم را به‌دست فرزندش محمّد حنفیه داد

خطبه ۱۲: خطبه وقتی که در نبرد جمل پیروز شد

خطبه ۱۳: خطبه در نکوهش بصره و اهل آن پس از نبرد جمل

(خطبه ۱۴: خطبه در همین موضوع (بصره و مردم آن

خطبه ۱۵: خطبه در رابطه با برگرداندن املاک بیت‌المال

خطبه ۱۶: خطبه هنگامیکه در مدینه با او بیعت شد

خطبه ۱۷: خطبه درباره کسیکه در میان مردم عهده‌دار منصب قضاوت شود

خطبه ۱۸: خطبه در نکوهش اختلاف علما در فتاوی

خطبه ۱۹: خطبه به اشعث بن قیس

خطبه ۲۰: خطبه در بیداری از غفلت و توجه به حضرت حق

خطبه ۲۱: خطبه در توجه به قیامت

خطبه ۲۲: خطبه هنگامیکه خبر بیعت‌شکنان جمل به حضرتش رسید

خطبه ۲۳: خطبه در دلداری به تهیدستان و تأدیب ثروتمندان

خطبه ۲۴: خطبه در جنگ با مخالفان

خطبه ۲۵: خطبه وقتی به او خبر رسید که ارتش معاویه به شهرها دست‌اندازی کردهاند

خطبه ۲۶: خطبه در وصف حال مردم جاهلی و دوران سکوت خود

خطبه ۲۷: خطبه در نکوهش اصحاب از نرفتن به جهاد

خطبه ۲۸: خطبه در بی‌وفایی دنیا و توجه به آخرت

خطبه ۲۹: خطبه پس از برنامه حکمین و تاخت و تاز ضحّاک بن قیس

خطبه ۳۰: خطبه درباره قتل عثمان

خطبه ۳۱: خطبه قبل از جنگ جمل

خطبه ۳۲: خطبه در نکوهش زمان خود

خطبه ۳۳: خطبه به هنگام خروجش برای جنگ با اهل بصره

خطبه ۳۴: خطبه در تحریک مردم برای جنگ با شامیان

خطبه ۳۵: خطبه بعد از جریان حکمیت

خطبه ۳۶: خطبه در ترساندن اهل نهروان

خطبه ۳۷: خطبه در ذکر فضائل خود

خطبه ۳۸: خطبه در تعریف شبهه

خطبه ۳۹: خطبه در نکوهش یاران، و دعوت به جهاد

خطبه ۴۰: خطبه زمانی که شنید خوارج نهروان می‌گویند: لا حُکْمُ اِلاّ لِلّه

خطبه ۴۱: خطبه در تحذیر از مکر و حیله

خطبه ۴۲: خطبه در نکوهش آرزوی دراز و پیروزی از هوای نفس

خطبه ۴۳: خطبه پس از آنکه جریر بن عبداللّه بَجَلی را برای بیعت گرفتن از معاویه فرستاد

خطبه ۴۴: خطبه وقتی که مصلقه بن هُبَیره شیبانی به سوی معاویه فرار کرد

خطبه ۴۵: خطبه در روز فطر در نکوهش دنیا

خطبه ۴۶: خطبه وقتی که برای حرکت به شام تصمیم گرفت

خطبه ۴۷: خطبه درباره کوفه

خطبه ۴۸: خطبه زمان رفتن به سوی شام

خطبه ۴۹: خطبه در توحید الهی

خطبه ۵۰: خطبه در بیان فتنه

خطبه ۵۱: خطبه زمانی که ارتش معاویه در جنگ صفین آب را بر یاران آن حضرت بست

خطبه ۵۲: خطبه در بی‌وفایی دنیا

خطبه ۵۳: خطبه در مسئله بیعت

خطبه ۵۴: خطبه وقتیکه به نظر یارانش در اجازه برای آغاز جنگ صفّین تأخیر نمود

خطبه ۵۵: خطبه در مقایسه یاران پیامبر با یاران خود

خطبه ۵۶: خطبه در وصف معاویه

خطبه ۵۷: خطبه در خطاب به خوارج نهروان

خطبه ۵۸: خطبه زمانی که عزم بر جنگ خوارج داشت

خطبه ۵۹: خطبه وقتی که خوارج به قتل رسیدند

خطبه ۶۰: خطبه درباره خوارج

خطبه ۶۱: خطبه زمانی که او را از ترور ترساندند

خطبه ۶۲: خطبه در نکوهش دنیا

خطبه ۶۳: خطبه در تشویق به عمل صالح

خطبه ۶۴: خطبه در توحید الهی

خطبه ۶۵: خطبه در آداب جنگ

خطبه ۶۶: خطبه در حق انصار

خطبه ۶۷: خطبه وقتی که امارت مصر را به محمد بن ابوبکر واگذاشت

خطبه ۶۸: خطبه در سرزنش اصحاب سست پیمان خود

خطبه ۶۹: خطبه سحرگاه روزی که ضربت به فرق مبارکش رسید

خطبه ۷۰: خطبه در سرزنش اهل عراق

خطبه ۷۱: خطبه در آن درود فرستادن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) را تعلیم می‌دهد

خطبه ۷۲: خطبه در بصره درباره مروان بن حَکَم

خطبه ۷۳: خطبه زمانی که شورای خلافت قصد بیعت با عثمان کرد

خطبه ۷۴: خطبه زمانی که شنید بنیامیّه او را متهم به قتل عثمان می‌کنند

خطبه ۷۵: خطبه در تشویق به عمل صالح

خطبه ۷۶: خطبه هنگامیکه سعید بن عاص حق او را بازداشت

خطبه ۷۷: خطبه از دعاهای آن حضرت

خطبه ۷۸: خطبه وقتی که قصد حرکت به سوی خوارج نمود

خطبه ۷۹: خطبه پس از پایان جنگ جمل در مذمّت زنان

خطبه ۸۰: خطبه درباره زهد

خطبه ۸۱: خطبه در وصف دنیا

خطبه ۸۲: خطبه موسوم به «غرّاء» که از خطبههای اعجاب‌انگیز اوست

خطبه ۸۳: خطبه درباره عمروعاص

خطبه ۸۴: خطبه در صفات خداوند

خطبه ۸۵: خطبه در توحید الهی و سفارش به تقوا و مشورت

خطبه ۸۶: خطبه در وصف پرهیزکاران و فاسقان و مقام خاندان نبوت

خطبه ۸۷: خطبه در بیان هلاکت مردم

خطبه ۸۸: خطبه در حال مردم پیش از بعثت و پس از آن

خطبه ۸۹: خطبه در توحید الهی و پند و اندرز

خطبه ۹۰: خطبه معروف به خطبه اشباح

خطبه ۹۱: خطبه به هنگامی که مردم پس از کشته شدن عثمان خواستند با او بیعت کنند

خطبه ۹۲: خطبه در بیان فضل و علم خود، و خبر از فتنه بنیامیه

خطبه ۹۳: خطبه در فضل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و پند و اندرز

(خطبه ۹۴: خطبه در حال مردم هنگام بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله

(خطبه ۹۵: خطبه درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله

(خطبه ۹۶: خطبه در مقایسه یاران خود با یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله

خطبه ۹۷: خطبه در ستم بنیامیّه

خطبه ۹۸: خطبه در گریز از دنیا

خطبه ۹۹: خطبه درباره پیامبر و خاندان او

خطبه ۱۰۰: خطبه مشتمل بر خبر از حوادث ناگوار

خطبه ۱۰۱: خطبه در زمینه سختیها

خطبه ۱۰۲: خطبه در تشویق به زهد

خطبه ۱۰۳: خطبه درباره پیامبر و فضیلت خویش

خطبه ۱۰۴: خطبه در وصف پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تهدید بنیامیّه و پند به مردم

خطبه ۱۰۵: خطبه در زمینه برتری اسلام، و توصیف پیامبر اکرم، آنگاه توبیخ اصحاب

خطبه ۱۰۶: خطبه در یکی از ایّام صفّین

خطبه ۱۰۷: خطبه در پیشگویی از حوادث آینده

خطبه ۱۰۸: خطبه درباره قدرت خداوند و حوادث مرگ و قیامت

خطبه ۱۰۹: خطبه چیزی که متوسلان به خداوند پاک و بزرگ به آن توسل جستند

خطبه ۱۱۰: خطبه در نکوهش دنیا

خطبه ۱۱۱: خطبه درباره ملک‌الموت و قبض روح مردم

خطبه ۱۱۲: خطبه در نکوهش دنیا

خطبه ۱۱۳: خطبه در پند و اندرز مردم

خطبه ۱۱۴: خطبه در طلب باران

خطبه ۱۱۵: خطبه در اندرز به یاران

خطبه ۱۱۶: خطبه در نکوهش کسانی که به مال و جان بُخل می‌ورزند

خطبه ۱۱۷: خطبه درباره یاران شایسته خود

خطبه ۱۱۸: خطبه زمانیکه مردم را جمع نمود و آنان را به جهاد ترغیب فرمود

خطبه ۱۱۹: خطبه در فضیلت خود و موعظه یاران

خطبه ۱۲۰: خطبه بعد از لیلهٔ الهریر

خطبه ۱۲۱: خطبه در خطاب به خوارج

خطبه ۱۲۲: خطبه هنگام نبرد صفین به یارانش فرمود

خطبه ۱۲۳: خطبه در فرار یاران

خطبه ۱۲۴: خطبه در ترغیب یارانش به جهاد

خطبه ۱۲۵: خطبه در رابطه با خوارج وقتی که حکمیت را انکار کردند

خطبه ۱۲۶: خطبه وقتی به او گفتند که چرا در تقسیم بیت‌المال میان همه مساوات می‌کند

خطبه ۱۲۷: خطبه باز هم به خوارج

خطبه ۱۲۸: خطبه از پیشامدها و فتنههای بصره خبر می‌دهد

خطبه ۱۲۹: خطبه درباره پیمانهها و ترازوها

خطبه ۱۳۰: خطبه به ابوذر (رحمه الله) هنگامیکه او را به ربذه تبعید کردند

خطبه ۱۳۱: خطبه در فلسفه قبول حکومت و توصیف امام حق

خطبه ۱۳۲: خطبه در پند و اندرز و اندیشیدن از مرگ

خطبه ۱۳۳: خطبه در عظمت خداوند، قرآن، پیامبر و در رابطه با دنیا

خطبه ۱۳۴: خطبه به عمر بن خطاب وقتی برای رفتن به جنگ با رومیان با حضرت مشورت کرد

خطبه ۱۳۵: خطبه وقتی بین آن حضرت و عثمان مشاجره‌ای درگرفت

خطبه ۱۳۶: خطبه درباره بیعت خود

خطبه ۱۳۷: خطبه درباره طلحه و زبیر

خطبه ۱۳۸: در آن به فتنه‌ها (و حکومت امام عصر(علیه السلام)) اشاره می‌فرماید

خطبه ۱۳۹: خطبه به هنگام شورا

خطبه ۱۴۰: خطبه در نهی از غیبت مردم

خطبه ۱۴۱: خطبه درباره نهی از غیبت

خطبه ۱۴۲: خطبه درباره نیکی به نااهل

خطبه ۱۴۳: خطبه در طلب باران

خطبه ۱۴۴: خطبه در بعثت پیامبر و فضل اهل‌بیت

خطبه ۱۴۵: خطبه در فنای دنیا و نکوهش بدعت

خطبه ۱۴۶: خطبه به عمر بن خطاب وقتیکه برای رفتن به جنگ ایرانیان با حضرت مشورت کرد

خطبه ۱۴۷: خطبه در فلسفه بعثت، حوادث آینده و پند و اندرز

خطبه ۱۴۸: خطبه درباره اهل بصره

خطبه ۱۴۹: خطبه پیش از درگذشت از دنیا

خطبه ۱۵۰: خطبه در آن اشاره به فتنهها دارد

خطبه ۱۵۱: خطبه در تحذیر از فتنهها

خطبه ۱۵۲: خطبه در صفات خداوند و پیشوایان دین

خطبه ۱۵۳: خطبه در فضائل اهل بیت

خطبه ۱۵۴: خطبه در آن شگفتیهای آفرینش شبپره را بیان می‌کند

خطبه ۱۵۵: خطبه خطاب به اهل بصره در خبر از پیشامدهای سخت

خطبه ۱۵۶: خطبه در تشویق به پرهیزکاری

خطبه ۱۵۷: خطبه درباره پیامبر و قرآن، و دولت بنیامیّه

خطبه ۱۵۸: خطبه درباره خوشرفتاری خود با مردم

خطبه ۱۵۹: خطبه در توحید الهی و شرح حال برخی از پیامبران

خطبه ۱۶۰: خطبه در وصف پیامبر و خاندان آن حضرت

خطبه ۱۶۱: خطبه در پاسخ یکی از یارانش که پرسید...

خطبه ۱۶۲: خطبه در توحید الهی

خطبه ۱۶۳: خطبه به هنگامیکه نزد آن حضرت آمدند و از اعمال ناپسند عثمان شکایت کردند

خطبه ۱۶۴: خطبه در شگفتیهای آفرینش طاووس

خطبه ۱۶۵: خطبه در امر به الفت، و وصف بنیامیّه و یاران خویش

خطبه ۱۶۶: خطبه در ابتدای حکومتش

خطبه ۱۶۷: خطبه پس از بیعت با حضرت

خطبه ۱۶۸: خطبه به هنگام رفتن اصحاب جمل به شهر بصره

خطبه ۱۶۹: خطبه چون به بصره نزدیک شد

خطبه ۱۷۰: خطبه به وقت تصمیم رویارویی با لشکر معاویه در صفّین

خطبه ۱۷۱: خطبه در دفاع از حق خویش، و نکوهش اهل جمل

خطبه ۱۷۲: خطبه در اینکه چه کسی شایسته خلافت است، و سفارش به تقوا و گریز از دنیا

خطبه ۱۷۳: خطبه درباره طلحه بن عبیداللّه

(خطبه ۱۷۴: خطبه در پند و اندرز، و بیان نزدیکی خود به پیامبر (صلی الله علیه وآله

خطبه ۱۷۵: خطبه در پند و اندرز و فضل قرآن و نهی از بدعت

خطبه ۱۷۶: خطبه در باره حکمین

خطبه ۱۷۷: خطبه در توحید و تقوای الهی

خطبه ۱۷۸: خطبه در پاسخ ذِعْلِب یَمانی در رؤیت خداوند

خطبه ۱۷۹: خطبه در نکوهش اصحابش

خطبه ۱۸۰: خطبه در حق کسانی که قصد داشتند به خوارج ملحق شوند

خطبه ۱۸۱: خطبه در توحید الهی و یادی از یاران شهید خود در صفّین

خطبه ۱۸۲: خطبه در بیان قدرت خداوند و فضل قرآن و سفارش به تقوا

خطبه ۱۸۳: خطبه به برج بن مُسهِر طائی که از خوارج بود

خطبه ۱۸۴: خطبه به همّام درباره پرهیزکاران

خطبه ۱۸۵: خطبه درباره منافقین

خطبه ۱۸۶: خطبه در ستایش خدا و پیامبر و پند و اندرز

خطبه ۱۸۷: خطبه درباره بعثت پیامبر و گریز از دنیا

(خطبه ۱۸۸: خطبه درباره اختصاص خود به پیامبر (صلی الله علیه وآله

(خطبه ۱۸۹: خطبه در سفارش به تقوا و وصف اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله

خطبه ۱۹۰: خطبه در وصیّت به یارانش

خطبه ۱۹۱: خطبه درباره معاویه

خطبه ۱۹۲: خطبه در پایداری در راه حق

(خطبه ۱۹۳: خطبه هنگام دفن سرور زنان جهان حضرت فاطمه(علیها السلام

خطبه ۱۹۴: خطبه در گریز از دنیا

خطبه ۱۹۵: خطبه یاران خود را در بسیاری از اوقات به آن پند می‌داد

خطبه ۱۹۶: خطبه بعد از بیعت طلحه و زبیر به آنها فرمود

خطبه ۱۹۷: خطبه شنید عده‌ای از یارانش به‌وقت نبرد صفّین به اهل شام دشنام می‌دهند

(خطبه ۱۹۸: خطبه در نبرد صفّین درباره فرزند خود حسن (علیه السلام

خطبه ۱۹۹: خطبه زمانیکه یارانش درباره حکمیت با او دچار اختلاف شدند

خطبه ۲۰۰: خطبه زمانی که در بصره به عیادت علاء بن زیاد حارثی رفت

خطبه ۲۰۱: خطبه وقتی از او درباره احادیث دروغ و اخبار ضد و نقیض پرسیدند

خطبه ۲۰۲: خطبه در قدرت خداوند و خلقت زمین

خطبه ۲۰۳: خطبه در تحریک یاران خود به جهاد با شامیان

خطبه ۲۰۴: خطبه در تمجید خداوند

خطبه ۲۰۵: خطبه در وصف پیامبر و عالمان، و اندرز مردم

خطبه ۲۰۶: خطبه از دعاهای آن حضرت

خطبه ۲۰۷: خطبه در صفّین بیان فرمود

خطبه ۲۰۸: خطبه در شکایت از قریش

خطبه ۲۰۹: خطبه در جمل وقتی از کنار کشته طلحه و عبدالرّحمن بن عتّاب عبور کرد

خطبه ۲۱۰: خطبه در وصف سالکان

خطبه ۲۱۱: خطبه در ترغیب یارانش به جهاد

«خطبه ۲۱۲: خطبه بعد از تلاوت آیه «الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر

«خطبه ۲۱۳: خطبه به وقت تلاوت آیه «رجال لاتلهیهم تجارهٔ و لا بیع عن ذکر الله

«خطبه ۲۱۴: خطبه به هنگام تلاوت آیه «یا ایها الانسان ما غرّک بربک الکریم

خطبه ۲۱۵: خطبه در بیزاری از ظلم

خطبه ۲۱۶: خطبه در طلب فراوانی روزی

خطبه ۲۱۷: خطبه در گریز از دنیا

خطبه ۲۱۸: خطبه در وصف عاشقان خدا

خطبه ۲۱۹: خطبه درباره یکی از حاکمان

خطبه ۲۲۰: خطبه در توصیف بیعت مردم با آن جناب بر خلافت

خطبه ۲۲۱: خطبه درباره تقوا و کوشش در عمل

خطبه ۲۲۲: خطبه در ذیقار به وقت حرکت به بصره

خطبه ۲۲۳: خطبه به عبدالله بن زمعه که از شیعیان بود

خطبه ۲۲۴: خطبه در فضل اهل‌بیت و نکوهش زمانه خود

خطبه ۲۲۵: خطبه در بیان علت اختلاف ظاهر و باطن مردم

(خطبه ۲۲۶: خطبه به وقت غسل و تجهیز رسول خدا (صلی الله علیه وآله

خطبه ۲۲۷: خطبه در حمد و ستایش پیامبر و عجایب آفرینش

خطبه ۲۲۸: خطبه در توحید حق

خطبه ۲۲۹: خطبه در بیان پیشامدهای ناگوار

خطبه ۲۳۰: خطبه در سفارش به تقوا و یاد مرگ

خطبه ۲۳۱: خطبه درباره ایمان و هجرت

خطبه ۲۳۲: خطبه در ستایش الهی و سفارش به تقوا

خطبه ۲۳۳: خطبه باز هم در ستایش الهی و سفارش به تقوا

خطبه ۲۳۴: خطبه به نام قاصعه در مذمّت ابلیس ملعون

خطبه ۲۳۵: خطبه به عبدالله بن عباس در زمانی که عثمان در محاصره بود

خطبه ۲۳۶: خطبه در بیان وضع خود پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ملحق شدن به آن حضرت

خطبه ۲۳۷: خطبه در تشویق به عمل

خطبه ۲۳۸: خطبه درباره حکمین و سرزنش اهل شام

(خطبه ۲۳۹: خطبه در رابطه با فضائل آل محمّد (علیهم السلام

خطبه ۲۴۰: در رابطه با فضائل آل محمد(ع

خطبه 241: در رابطه با تشویق برای جهاد

نامه‌ها

.نامه ۱, نامه‌ای از آن علی به مردم کوفه هنگام حرکتش از مدینه به بصره

.نامه ۲, نامه‌ای از آن علی پس از فتح بصره به مردم کوفه نوشته‌است

نامه ۳, نامه‌ای از آن علی به قاضی اش شریح بن الحارث

نامه ۴, نامه‌ای از آن علی به یکی از فرماندهان سپاهش

.نامه ۵, نامه‌ای از آن علی به اشعث بن قیس، عامل خود در آذربایجان نوشته‌است

نامه ۶, نامه‌ای از آن علی به معاویه

نامه ۷: نامه‌ای دیگر از علی به معاویه

نامه ۸: نامه‌ای از علی به جریر بن عبد الله البجلی هنگامی که او را نزد معاویه فرستاده بود

نامه ۹: از نامه علی به معاویه

نامه ۱۰: از نامه علی به معاویه

نامه ۱۱: سفارشی از علی هنگامی که سپاهی بر سر دشمن می‌فرستاد

نامه ۱۲: سفارشی از علی به معقل بن قیس الریاحی فرمود، آنگاه که او را به سه هزار سپاهی بر مقدمه به شام می‌فرستاد

نامه ۱۳: از نامه علی به دو تن از امیران لشکرش

نامه ۱۴: سفارشی از علی به سپاهش پیش از دیدار با دشمن در صفین

نامه ۱۵: هنگامی که علی به عزم جنگ، با دشمن روبرو می‌شد چنین می‌فرمود

نامه ۱۶: هنگام جنگ به یاران خود می‌فرمود

نامه ۱۷: از نامه علی در پاسخ نامه معاویه

نامه ۱۸: از نامه علی به ابن‌عباس، عامل او در بصره

نامه ۱۹: نامه‌ای از علی به یکی از عاملانش

نامه ۲۰: از نامه علی این نامه را به زیاد بن ابیه

174-عرضه ولایت به اسمانها و زمینها و کوهها و دریاها

امام رضا علیه السلام:

خداوند ولایت امیرالمومنین را در روز غدیر به اهل آسمانها عرضه کرد،اهل آسمان هفتم در پذیرش ولایت از همه سبقت گرفتند،خداوند هم آسمان هفتم را با عرش ،زینت داد

سپس اهل آسمان چهارم سبقت گرفت و خداوند آسمان چهارم را با بیت المعمور زینت داد

.سپس اهل آسمان اول سبقت گرفت و خداوند آسمان اول را با ستارگان زینت داد [i]

از زمینها

الامام الرضا علیه السلام

ثمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْأَرَضِينَ فَسَبَقَتْ مَكَّةُ فَزَيَّنَهَا بِالْكَعْبَةِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةُ فَزَيَّنَهَا بِالْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةُ فَزَيَّنَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِين

امام رضا علیه السلام:

سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به زمین عرضه کرد،زمین مکه از همه مکانها سبقت گرفت و خداوند مکه را با کعبه زینت داد

سپس خاک مدینه سبقت گرفت ، و خداوند با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را زینت داد

.سپس خاک کوفه سبقت گرفت ، و خداوند با وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام کوفه را زینت داد [i]

از کوهها و آبها

الامام الرضا علیه السلام:

عرَضَهَا عَلَى الْجِبَالِ فَأَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ بِذَلِكَ ثَلَاثَةُ أَجْبُلٍ [أَجْبَالٍ] الْعَقِيقُ وَ جَبَلُ الْفَيْرُوزَجِ وَ جَبَلُ الْيَاقُوتِ فَصَارَتْ هَذِهِ الْجِبَالُ جِبَالَهُنَّ وَ أَفْضَلَ الْجَوَاهِر

سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به کوهها عرضه کرد ، در میان کوهها کوه عقیق و فیروزه و یاقوت .از بقیه کوهها سبقت گرفتند ، خداوند هم آنها را جواهر با ارزش قرار داد

عرَضَتْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الْمِيَاهِ فَمَا قَبِلَ مِنْهَا صَارَ عَذْباً وَ مَا أَنْكَرَ صَارَ مِلْحاً أُجَاجا

سپس خداوند در روز غدیر ولایت را به آبها عرضه کرد ، آبهایی که ولایت را قبول کردند ، آب شیرین .و گوارا شدند و آبهایی که قبول نکردند شور و تلخ شدند [i]

175– **پیروزی سریع در جنگ جمل**

ابو عبد اللّه غنوی می گوید

با علی بن ابی طالب– علیه السّلام– در جنگ جمل نشسته بودیم،

مردم آمدند و گفتند

.دشمن ما را تیر باران می کند. حضرت سکوت کرد و چیزی نگفت

.بعد از آن عده دیگری آمدند و فریاد زدند: ما زخمی شدیم

حضرت فرمود

.«دیگر عذری نمانده است، با آنها جنگ می کنیم»

:راوی می گوید

بادی وزید و سردی آن را بین دو شانه‌ام احساس می کردم علی– علیه السّلام– سپر خود را برداشت و

.به جنگ رفت و من تا به حال فتحی سریعتر از آن ندیدم [i]

176– **خداوند مخلوقاتی دارد که از فرزندان آدم نیستند**

انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند

, خداوند مخلوقاتی دارد که از فرزندان آدم نیستند

.اینان مبغض علی بن ابیطالب علیهم السلام را لعن می کنند

عرض کرد

اینان چه کسانی هستند یا رسول الله؟

فرمودند

اینها چکاوک ها هستند که سحرگاهان بر بالای درختان ندا می دهند

,لعنت خدا بر مبغضین علی بن ابیطالب علیهم السلام

.بسم الله الرحمن الرحیم و سلام بر بندگانی که خدا برگزیده است [i]

177- جوانمردی امیرالمومنین علی علیه السلام در جنگ

در جنگ صفین که در سال 36 هجری بین سپاه علی (ع) با سپاه معاویه ، در گرفت و 18 ماه طول کشید.

در اوائل جنگ صفین ، روزی معاویه با مشاور عزیزش عمروعاص صحبت کرد و برای تحت فشار قرار دادن سپاه علی (ع) گفت

بجا است که ما شریعه (آبراه) فرات را تصرف کنیم ، و در نتیجه ، تشتگی در این بیابان ، سپاه علی (ع) را از پای در آورد.

عمروعاص گفت

این کار درست نیست ، زیرا علی (ع) مردی نیست که تشنه بماند و شما آب در اختیار داشته باشید، عراقیان و حجازیان ، همراه او هستند و سرانجام با شمشیرهای بران ، خود را به آب می رسانند معاویه سخن عمروعاص را گوش نداد، و دستور حمله داد، و سپاه او آبراه فرات را تصرف کردند.

ولی طولی نکشید با حملات قهرمانانه علی (ع) و یارانش ، لشکر معاویه عقب نشینی کرده و آبراه فرات بدست سپاه علی (ع) افتاد.

معاویه از ترس تشنگی ،بسیار وحشت کرد، و برای علی (ع) پیام فرستاد و تقاضای آزادی آبراه فرات نمود. علی (ع) به یاران فرمود

شریعه فرات را آزاد بگذارید و کسی مانع آشامیدن آب نشود،

اگر آنها کار جاهلانه انجام دادند، من چنین کاری را نمی کنم . به این ترتیب ، امیرمؤمنان علی (ع) در درگیری جنگ ، کار ناجوانمردانه انجام نداد، و با این عمل انسانی خود، درس جوانمردی و انسانیت - حتی در جنگ به جهانیان آموخت. [i]

178- دشمن علی کور است!

: قال الله تعالی

و من اَعرَضَ عن ذکری؛فاِنَّ لَهُ معیشهً ضنکاً؛"

"و نحشره یوم القیمهٔ اعمی"

هر که از یاد من رو بگرداند؛

زندگیش تنگ و سخت خواهد بود؛

و روز قیامت کور، محشورش میکنیم؛ [i]

امام صادق علیه السلام فرمودند؛

مقصود از ذکر و یاد من،در آیه؛

.امیرالمؤمنین علی علیه السلام است [i]

179– فاروق اعظم وصدیق اکبر

در کتاب مناقب ابن شاذان استاد کراجکی آمده

ابن عباس میگوید

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند

ای علی ! جبرئیل دربارهٔ تو برای من خبری آورده که چشمم روشن دلم شاد گشت

:او به من گفت : ای محمد!خدای متعال فرمود : سلام مرا به محمد و به او بگو

علی علیه السلام امام هدایت ، چراغ تاریکیها و حجت براهل دنیاست ،

. او صدیق اکبر و فاروق اعـظم است [i]

180–

دوستی امیرالمؤمنین نشانه پاکی ولادت و دشمنی او علامت زشتی آنست

جابر بن عبد الله انصاری گفت ازرسول خدا صل الله علیه وآله شنیدم به علی علیه السلام میفرمود میخواهی خوشحالت کنم، میخواهی عطیه به تو بدهم، میخواهی مژده به تو بدهم؟

.عرض کرد: آری مرا مژده بده

فرمود من و تو از یک طینت آفریده شدیم و شیعیان ما را خدا از مازاد طینت ما خلق کرد

فردای قیامت همه مردم را به نامهای مادرشان میخوانند مگر

.شیعیان ما را که به نام پدرانشان دعوت میکنند زیرا خللی در نطفه آنان نمی باشد [i]

181-

:روایت است از عبداللّه بن مسعود که

:رسول صلّی الله علیه وآله فرمود که

چون روز قیامت باشد،

بنشیند علیّ بن ابی طالب بر کوه فردوس- که کوهی است از کوه‌های بهشت و کوه فردوس،

بلند و زیر [: زبر] است بر بهشت،

-و بالای این کوه عرش خدایی است- جَلَّ جَلاله

و از دامن این کوه جوی‌های بهشت روان می‌شوند

-و در بستان‌های بهشت پراکنده شوند و روان می‌گردند

وامیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته باشد بر کوهی از نور،

و فراپیش او چشمه تسنیم می‌رود،

و هیچ کس بر صراط نگذرد الّا که با او همراه بُوَد براتی به ولایت علی و ولایت اهل بیت وی،

.و علی علیه السلام مطّلع و مُشرف بُوَد بر بهشت و دوستان خود را بر بهشت درآورد و دشمنان خود را به آتش دوزخ اندازد [i]

182- علی و بانوان بهشتی

وقتی علی (علیه‌السلام) به دنیا آمد رو به آن پنج بانوی بهشتی نمود و به آنها سلام و خیر مقدم گفت: و سپس فرمود:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له. و اشده ان محمدا رسول‌الله. به تختم النبوهٔ و بی تختم الولایهٔ؛ شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است است و شریک ندارد. و شهادت می‌دهم که محمد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می‌شود»

آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمین برداشت و در آغوش خود گرفت. علی (علیه‌السلام) نگاهی به صورت او انداخت و با بیانی رسا و واضح گفت: سلام بر تو ای مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسرم! حضرت پرسید: پدرم (آدم (علیه‌السلام)) چه می‌کند؟ گفت: غرق در نعمتهای خداوند است و در جوار پروردگار متنعم است. سپس حضرت مریم نزدیک آمد در حالی که ظرف عطری همراهش بود و علی (علیه‌السلام) را از آغوش حوا گرفت. مولود کعبه نگاهی به روی مریم کرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادرم! پرسید عمویم چه می‌کند؟ او گفت: خوب است و به تو سلام رسانده است.

آنگاه مریم با عطری که همراه داشت علی (علیه‌السلام) را معطر نمود.

آنگاه حضرت آسیه علی (علیه‌السلام) را در آغوش گرفت و او را در پارچه‌ای که همراه داشت پیچید و گفت: این فرزند پاک و مطهر به دنیا آمده است حرارت آهن به او نمی‌رسد مگر بر دست مردی [50] که خدا و رسول و ملائکه و آسمان و زمین و دریاها او را مبغوض می‌دارند و جهنم مشتاق آن مرد است.. [i]

183- امتیازات شیعیان علی ع

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) فرمود: ای علی! به شیعیان و یارانت ده امتیاز را بشارت بده:

1- حلال زادگی.

2- ایمان صحیح.

3- دوستی خدا با آنها.

4- گشادی قبر.

5- روشنی پل صراط.

6- نترسیدن از فقر و بی‌نیازی قلب.

7- دشمنی خدا با دشمنانشان.

8- ایمنی از خوره.

9- آمرزش گناهان.

10- همنشینی با من در بهشت.

184- علی در دامان مهر نبوی

موقعی که علی (علیه السلام) را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مادر علی (علیه‌السلام)فاطمه فرمود: برو حمزه را از ولادت علی (علیه‌السلام) با خبر کن، فاطمه بنت اسد گفت: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر من بروم، چه کسی علی را شیر می‌دهد؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو برو من علی را سیراب خواهم کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان مبارک خود را در دهان علی (علیه‌السلام) گذاشت، وقتی که فاطمه بنت اسد برگشت، علی (علیه‌السلام) را نظیر کودکان دیگر در میان جامه‌ای پیچیده و بست. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گهواره علی (علیه‌السلام) را نزدیک رختخواب من بگذارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصا تربیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را بر عهده گرفت. علی (علیه‌السلام) را شستشو می‌داد، شیر در گلوی آن حضرت می‌ریخت، در وقت خواب گهواره علی (علیه‌السلام) را تکان می‌داد و در موقع بیداری با علی (علیه‌السلام) سخن می‌گفت: و علی (علیه‌السلام) را به سینه خود می‌چسبانید، آن حضرت را برای گردش به کوههای مکه، شکاف کوهها، رودها و جاده‌ها می‌برد و علوم و اسرار الهی را به گوش آن بزرگوار می‌خواند.

185- زنی جاسوس و خبررسان

زنی به نام ساره که وابسته به یکی از قبائل مکه بود از مکه به مدینه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: آیا مسلمان شده‌ای و به اینجا آمده‌ای؟ عرض کرد نه. حضرت فرمود: به عنوان مهاجرت آمده‌ای. گفت: نه فرمود: پس چرا آمده‌ای. گفت: شما اصل و عشیره ما بودید و سرپرستان ما همه رفتند و من شدیدا محتاج شدم آدم نزد شما تا عطایی به من بکنید حضرت فرمود: پس جوانان مکه چه شدند؟ (چون قبلا این زن برای جوانها خوانندگی می‌کرد) عرض کرد: بعد از جنگ بدر هیچ کس از من تقاضای خوانندگی نکرد. حضرت به فرزندان عبدالمطلب

دستور داد لباس و مرکب و خرج راه به او دادند و این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده فتح مکه می‌شد در همین حال حاطب ابن ابی‌بلتعه که از مسلمانان معروف و مجاهدان جنگ بدر بود. نزد ساره آمد و نامه‌ای به او بداد و گفت آن را به اهل مکه بده و 10 دینار پول و یک قواره پارچه نیز به او داد در نامه او اسرار و اطلاعات مربوط به جبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر فتح مکه بود. ساره نامه را بر داشته به قصد مکه حرکت کرد. جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه‌السلام) و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابومرثد را فرمان داد تا نامه را سریعا از آن زن بگیرند آنها حرکت کردند و در همان مکانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بود به ساره رسیدند آنها نامه را از او خواستند او سوگند یاد کرد نامه‌ای نزد من نیست اثاث سفر او را تفتیش کردند چیزی نیافتند. لذا همگی تصمیم گرفتند که برگردند ولی علی (علیه‌السلام) مخالفت کرد و فرمود: نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما دروغ گفته و نه ما دروغ می‌گوییم آنگاه شمشیر خود را کشید و فرمود: نامه را بیرون بیاور و گرنه بخدا سوگند گردنت را می‌زنم ساره وقتی مسأله را جدی یافت نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد و آنها نامه را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورند. آنگاه حضرت حاطب را خواست و از او توضیح خواست او نیز علت این عمل خود را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بخشید. [i]

186- سد ابواب

از جانب خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امر شد که تمام درهایی که از خانه مسلمین به مسجد منتهی می‌شود مسدود کند جز در خانه علی (علیه‌السلام) لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تمام در خانه هایی که به داخل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گشوده می‌شد به جز خانه علی (علیه‌السلام) بسته شود این امر برای بعضی از مسلمانان گران آمد تا آنجا که حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس (عموی دیگر پیامبر) را بستی اما در خانه پسر عمویت را بازگذاردی؟ لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وقتی دید این امر آنها گران آمده است همه مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بی‌نظیری در تمجید توحید خداوند ایراد کرد. سپس فرمود: ای مردم من شخصا درها را نبستم و نگشودم و شما را مسجد بیرون نکردم و علی (علیه‌السلام) را ساکن ننمودم بلکه وحی الهی و فرمان خداوند را اجرا نمودم. [i]

187- علی کیست؟

جابربن عبدالله انصاری گفت: ما در کنار خانه خدا در خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که علی (علیه‌السلام) به سوی ما آمد هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد فرمود: برادرم به سراغ شما می‌آید. سپس رو به کعبه کرد و گفت به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارند بعد رو به ما کرد و فرمود: او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است وفایش به عهد الهی از همه بیشتر، قضاوتش به حکم الله افزون‌تر، مساواتش در تقسیم بیت المال از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون‌تر و مقامش نزد خدا از همه بالاتر است.

جابر گفت: در اینجا آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیرابریه [i] نازل شد و پس از آن هنگامی که علی (علیه السلام) می‌آمد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند بهترین مخلوق خدا بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد. [i]

188- بهترین فرد امت من

حضرت زهرا علیهاالسلام بیمار شده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای دیدار او آمده بود سپس فرمود: زهرای من حالت چطور است؟ چرا غمگین هستی؟ فاطمه علیهاالسلام عرض کرد: پدر کسالت دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا به چیزی میل داری؟ فاطمه علیهاالسلام عرض کرد به انگور میل دارم ولی می‌دانم که اکنون فصل انگور نیست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا قدرت آن را دارد که انگور برای ما بفرستد آنگاه چنین کرد اللهم ائتنا به مع افضل امتی عندک منزله خدایا انگور را همراه کسی که از نظر مقام بهترین فرد امت من در پیشگاه تو است نزد ما بفرست. چند لحظه‌ای نگذشت که علی (علیه‌السلام) وارد خانه شد و دیدند زنبیلی و زیر عبا به دست گرفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: الله اکبر، الله اکبر، خدایا همانگونه که دعای مرا (در مورد بهترین فرد امت) به علی اختصاص دادی شفای دختر مرا در این انگور قرار بده فاطمه زهرا علیهاالسلام از آن انگور خورد و هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون نرفته بود که آن بانوی بزرگوار شفا یافت. [i]

189- آبرودارترین فرد نزد خداوند

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم از آن حضرت خواستم تا از خداوند برای من طلب مغفرت نماید. حضرت فرمود: چنین خواهم کرد آنگاه حضرت برخاست و نمازگزارد سپس دستهایش را به دعا برداشت آنگاه شنیدم که به خداوند عرض کرد پروردگارا تو را به مقام و قرب و منزلت علی سوگند می‌دهم که علی را مشمول عفو و غفران خود سازی. گفتم ای رسول خدا این چه دعایی است؟ (چرا خداوند را به
حق من سوگند دادی) حضرت فرمود: یا علی مگر کسی در پیشگاه خداوند آبرودارتر و گرامی‌تر هست تا او را شفیع درگاهش کنم. [i]

190- دفاع از حریم پیامبر

روزی از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر رسید که 3 نفر از کافران به بتهای خود سوگند خورده‌اند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در مسجد بعد از نماز جماعت صبح این مطلب را به مردم اعلام کرد. آنگاه فرمود: چه کسی داوطلب می‌شود به سوی آنها برود آنها را قبل از رسیدن به مدینه بکشد؟
مردم سکوت کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گمان می‌کنم پسر ابوطالب علی (علیه‌السلام) در میان شما نیست یکی از اصحاب گفت، یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه‌السلام) دچار تب شده لذا در نماز شرکت نکرده است. به من اجازه بدهید تا بروم و پیغام شما را به او برسانم. عامر به حضور علی (علیه‌السلام) رفت و جریان را گفت. علی (علیه‌السلام) از خانه بیرون آمد در حالی که دو طرف پیراهنش، گردنش را پوشانده بود وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جریان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطلب را گفت. آنگاه تأکید فرمود: لازم است تا جلو آنها گرفته شود. علی (علیه‌السلام) ضمن اعلام آمادگی اجازه خواست، برود لباس رزم خود را بپوشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس و شمشیر و زره خود را به علی (علیه السلام) داد و عمامه خود را بر سر علی (علیه‌السلام) نهاد و شمشیر به دستش داد اسب خود را نیز آورد و علی (علیه‌السلام) را بر آن سوار کرد و به سوی آن 3 نفر فرستاد. 3 روز از رفتن علی (علیه‌السلام) گذشت و هیچ خبری هم از ناحیه جبرئیل نرسید. فاطمه

علیهاالسلام نگران شد دست حسن و حسین (علیه‌السلام) را گرفت و نزد پدر رفت و عرض کرد: پدر تصور می‌کنم این دو کودک یتیم شده‌اند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این سخن بی اختیار گریه کرد. سپس به مردم فرمود: هر کس خبر از علی (علیه‌السلام) بیاورد او را به بهشت مژده می‌دهم. مردم در جستجوی علی (علیه‌السلام) رفتند تا اینکه عامر خبر سلامتی علی (علیه‌السلام) را آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به استقبال علی (علیه‌السلام) رفت دید آن حضرت در حالی که دو اسیر و یک سر بریده و سه شتر و سه اسب با خود دارد به سمت مدینه می‌آید. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) فرمود: دوست داری من شرح سفر تو را بگویم یا خود می‌گویی؟ آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خودت شرح بده تا گواه بر قوم گردی حضرت علی (علیه‌السلام) عرض کرد: آن 3 نفر در بیابان می‌آمدند وقتی مرا دیدند فریاد زدند تو کیستی گفتم: من علی پسر ابوطالب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشم. آنها گفتند: ما کسی را به عنوان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌شناسیم و برای ما هم فرقی نمی‌کند که ترا بکشیم یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را صاحب این سر بریده به شدت به من حمله کرد پس از رد و بدل شدن ضربه‌هایی باد سرخی وزید و آنگاه صدای تو را یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از میان آن باد شنیدم که فرمودی زره او را از ناحیه گردن کنار زدم رگ گردنش را بزن من هم زدم سپس باد زردی وزید صدای تو را از میان آن شنیدم که فرمودی زره را از رانش کنار زدم بر ران او بزن و من نیز به ران او زدم آنگاه سر او را جدا کردم. وقتی که او را کشتم رفقای او تسلیم شدند و گفتند: این رفیق ما را که تو کشتی با هزار سواره حریف بود اکنون ما تسلیم تو هستیم ولی ما را نکش ما شنیده‌ایم محمد صلی الله علیه و آله و سلم شخصی مهربان و دلسوز است ما را زنده نزد او ببر تا او حکم کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی (علیه‌السلام)، صدای اولی که در نبرد خود شنیدی صدای جبرئیل بود و صدای دوم صدای میکائیل بود حالا یکی از آنها را بیاور. علی (علیه‌السلام) یکی از آن دو اسیر را آورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بگو لا اله الا الله او در پاسخ گفت: گفتن کلمه کوه ابوقبیس برای من بهتر از آن است که این کلمه را بگویم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) فرمود: او را کناری ببر و بعد گردنش را بزن. علی (علیه‌السلام) فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجرا کرد سپس نوبت اسیر دومی شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: بگو لا اله الا الله او گفت: مرا نیز به رفیقم ملحق کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) فرمود: او را نیز ببر و گردنش را بزن، در این میان جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این شخص را نکش زیرا دارای دو خصلت نیکوست: 1- در میان قوم خود سخاوت دارد. 2- او دارای اخلاق نیکوست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) فرمود: دست نگهدار که جبرئیل اینگونه می‌گوید. آن مشرک وقتی از علت تأخیر قتل خود مطلع شد، گفت: آری سوگند به خدا هیچ گاه با داشتن برادری مالک یک درهم نشده‌ام یعنی پولی پس انداز نکرده‌ام بلکه هر چه یافتم به بستگانم دادم و هیچ گاه در میدان جنگ پشت به جنگ ننموده‌ام و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: هذا ممن جره حسن خلقه وسخاوئه الی جنات النعیم.

این شخص از آن افرادی است که حسن خلق و سخاوتش او را به بهشت پرنعمت کشاند. [i]

نقش حب خاندان، بر لوح جان باید نگاشت

مهر، مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

191- پیروی از علی

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و بر گرد آن حضرت جمعیتی از قریش را دیدم. حضرت به من نگاهی کرد و فرمود: یا علی همانا مثل تو در این امت مانند حضرت عیسی بن مریم است زیرا عده‌ای او را بسیار دوست داشتند و افراط در دوستی او نمودند و هلاک شدند و دسته‌ای او را دشمن داشتند و هلاک شدند و اما عده‌ای دنباله رو او بودند پس نجات یافتند اطرافیان آن حضرت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ شمردند و خندیدند و گفتند: یا رسول‌الله علی را شما با انبیا ورسولان خدا تشبیه می‌نمایی؟! [i]

-192

امام باقر علیه السلام فرمودند:

[i] .کسی که منکر ولایت امیرالمومنین علیه السلام است نماز بخواند یا زنا کند فرقی ندارد

193-

:امام صادق علیه‌السلام به نقل از آقا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند

هرگاه اقرار نمودید به ﴿لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّه﴾ صلی الله علیه و آله "باید" بگوئید

﴿عَلِيٌّ أَمِيرُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اَللَّه﴾ علیه السلام

.تا شهادت کامل ادا گردد [i]

194-

آمرزیده شدن تمام گناهان شیعیان

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّـهِ ۚ إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

.بگو ای بندگان من، که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید؛ از رحمت خدا نا‌امید نشوید

.در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است [i]

:آقا امام صادق سلام الله علیه به ابوبصیر در مورد تفسیر آیه فوق فرمود

.به خدا سوگند جز شما(شیعیان) کسی دیگر را اراده نفرموده است

وَ اللَّهِ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ [i]

195-

تبدیل گناهان شیعیه به ثواب

اصبغ بن نباته گفت ؛

. نزد آقا امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام رفتم تا بر ایشان سلام کنم

دیری نپایید که ایشان بیرون آمدند و من به استقبال ایشان رفتم دستم را گرفتند و انگشتانم را میان انگشتانش فشردند و به من فرمودند :

ای اصبغ ! عرض کردم بله ای امیر مومنان علیه السلام ، در خدمتم !

فرمودند :

همانا دوست ما دوست خداست و هر گاه بمیرد نزد رفیق اعلاست

و خداوند او را از نهری سردتر از برف و شیرین تر از عسل سیراب میکند .

عرض کردم فدایت شوم ای امیرمومنان علیه السلام !

حتی اگر گناهکار باشد ؟؟

فرمودند :

بله ، آیا کتاب خدا را نخوانده ای که می فرمایند :فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما.[i] :

اینان کسانی هستند که خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل میکند و خداوند آمرزنده مهربان است[i] .

196- امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی یهودی داشت؛

محمّد بن جعفر قرشی در کتابش از؛

جابر بن عبداللّٰه نقل میکند؛

امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی یهودی داشت؛

که با آن حضرت مأنوس بود؛

و اگر آن حضرت،کاری داشت انجام می داد.

تا آنکه یهودی از دنیا رفت،

آقا علی علیه السلام به حال او محزون شد؛

و برای او دچار وحشت شدیدی گردید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم؛

در حالیکه خندان بود به آقا علی علیه السلام؛

نگاهی کرده و فرمود؛

ای اباالحسن ؛ آن رفیق یهودی تو چه شد؟

.آقا علی علیه السلام عرض کرد؛ او مُرد و از دنیا رفت

فرمود؛ برای او محزون شدی و وحشت کردی؟

.عرض کردند؛ بلی ای رسول خدا ص

فرمود؛ آیا دوست داری او را ببینی؟

.عرض کردند؛ بلی؛پدر و مادرم به فدای شما

.فرمود؛ سر خود را بالا بگیر و نگاه کن

وقتی نگاه کرد پرده ها تا آسمان چهارم؛

از مقابل چشمان مبارک او کنار رفت؛

و در آنجا گنبد سبز رنگی را از زبرجد دید که؛

.به قدرت الهی بدون تکیه گاهی معلّق است

نبی مکرم اسلام ص؛فرمود؛

*یا أباالحسن هذا لمن یحبّک من أهل الذمّة

!!!*والیهود

!!!*والنصاری

!!!*والمجوس

!!!.وشیعتک المؤمنون معی ومعک غداً فی الجنّة

ای اباالحسن ؛ این جایگاه کسانی از؛

*اهل ذمّه

*و یهود

*و نصاری

*و مجوس

است که تو را دوست دارند،

ولی شیعیان تو فردای قیامت در بهشت؛

.کنار من و تو هستند [i]

-197

:عمّار یاسر گوید

من به همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم در آن هنگام که از سرزمین نخیله - که در دو فرسنگی کوفه است - می گذشت،

:ناگاه پنجاه مرد یهودی از نخیله بیرون آمده و گفتند

تو علیّ بن ابی طالب امام هستی؟

.حضرت فرمود: آری

گفتند: در کتابهای ما آمده: صخره ای است که نام شش پیامبر بر آن نوشته شده،

اینک ما به دنبال آن سنگ هستیم ؛

ولی آن را پیدا نمی کنیم،

.اگر تو امام هستی آن سنگ را برای ما پیدا کن

.حضرت فرمود: دنبال من بیایید

عمّار گوید: آنان پشت سر حضرتش به راه افتادند تا اینکه به صحرایی رسیدند،

:ناگاه در آن صحرا، کوهی عظیم از ریگ دیدند، علی علیه السلام فرمود

أيّتها الريح! انسفى الرمل عن

.الصخرهٔ

!ای باد! ریگها را از روی سنگ پراکنده ساز

ساعتی نگذشت تا اینکه بادی وزید، ریگها را پراکنده ساخت و سنگی ظاهر شد،

.حضرت فرمود: این همان سنگ شماست

گفتند: آنچنان که ما شنیده ایم و در کتابهایمان خوانده

ایم، بر روی این سنگ، نام شش پیامبر نوشته شده ؛

.ولی ما آن اسامی را روی آن نمی بینیم

:علی علیه السلام فرمود

نامهایی که بر آن نوشته شده،

.(در طرفی است که بر زمین قرار گرفته، آن را برگردانید (تا دیده شود

.در این هنگام یک گروه هزار نفری تشکیل شده و به کمک همدیگر یک دست گشتند تا آن سنگ را برگردانند، ولی نتوانستند

:علی علیه السلام فرمود

!کنار بروید

.آنگاه دست مبارکش را در حالی که سوار بر مرکب بود به طرف سنگ دراز کرد و آن را برگرداند

پس اسامی شش نفر از پیامبران صاحب شریعت را بر روی آن یافتند،

:آنان عبارت بودند از

آدم،

نوح،

ابراهیم،

موسی،

عیسی و

.محمّد علیهم السلام

:در این هنگام گروهی از یهود، به دست مبارک حضرتش ایمان آورده و گفتند

ما گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمّد،

رسول خدا است و تو امیر مؤمنان،

.سرور جانشینان و حجّت خدا در زمین هستی

کسی که تو را بشناسد سعادتمند گشته و نجات پیدا خواهد کرد،

و کسی که با تو مخالفت نماید گمراه و سرگردان گشته و به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد،

.مناقب و فضایل تو از حدّ و حدود بالاتر و آثار نعمت های تو از شمارش افزونتر است [i]

-198

حکایت خواندنی از علم وافر مولا علی علیه السلام و قضاوت ایشان

:شخصی در حال مرگ بود ، وصیت کرد

شتر مرا طوری بین ۳ فرزندم تقسیم کنید که بزرگترین فرزندم نصف انها را و فرزند دومم یک سوم انها را و فرزند کوچکم ۱۷ ....یک نهم ازمجموع شتران را به ارث ببرند

وقتی که بستگانش بعد از مرگ او این وصیت نامه را مطالعه کردند متحیر شدند و به یکدیگر گفتند ما چطور می توانیم این ۱۷ شترابه این ترتیب تقسیم کنیم؟

.و بعد از فکر کردن زیاد به این نتیجه رسیدند که تنها یک مرد در عربستان میتواند بانها کمک کند

.بنابراین انها به نزد امام علی(ع) رفتندتا مشکل خودرا مطرح کنند

:حضرت فرمود

رضایت میدهید که من شترم را به شتران شما اضافه کنم آنگاه تقسیم بنمایم؟

گفتند: بله

پس شتر خویش را به شتران اضافه نمود و

.....به فرزند بزرگ

که سهمش نصف شتران بود،

. (نه شتر داد (۹=۲÷۱۸

...... به فرزند دوم

که سهمش ثلث شتران بود،

شش شتر داد (۶=۳÷۱۸) و

...... به فرزند سوم

که سهم او یک نهم بود،

(دو شتر داد (۲=۹÷۱۸

و در اخر یک شتر باقی ماند که همان شتر خود حضرت بود. ۱۷= ۲[i]+۶+۹

199-

فقط چهار نفر امدند!

وقتی امیرالمومنین علیه السلام شبانه و در تاریکی شب فاطمه زهرا علیها السلام را سوار کرد و دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت و به خانه‌های مهاجر و انصار برد و فضایل خود را یادآور شد و از آنان یاری خواست، چهل نفر وعده یاری دادند و حضرت به آنها فرمود:

فردا صبح اول وقت سرهای خود را تراشیده و با سلاح نزد من حاضر شوید ولی از این جمع چهل نفری تنها چهار نفر به دستور امام علیه السلام عمل کردند و صبحگاهان با سر تراشیده به محضر امام آمدند و تا پای جان بیعت کردند، آن چهار نفر سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بودند.

همین برنامه تا سه شب تکرار شد و غیر از این چهار نفر فرد دیگری به ندای حضرت علی علیه السلام لبیک نگفت و او را تنها گذاشتند و هنگامی که حضرت از بی وفایی آنان آگاه شد، دست از حق مسلم خود برداشت و خانه نشین شد و به جمع آوری قرآن پرداخت. [i]

200- چهره علی علیه السلام در آسمان ها

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که پیامبر (ص) فرموده اند:

در شب معراج چون به آسمان پنجم رسیدم صورت علی بن ابی طالب (ع) را در آنجا مشاهده کردم.

گفتم: ای جبرئیل؛ این چه صورتی است؟

عرض کرد: یا محمد؛

فرشتگان خواهش کردند که از مشاهده جمال حضرت علی (ع) بهره ببرند و عرض کردند:

خداوندا؛ فرزندان آدم در دنیا هر صبح و شب به مشاهده ی جمال علی (ع) مشغول هستند، پس ما را نیز به زیارت و دیدن چهره ی ایشان،

به مقداری که اهل دنیا به این سعادت دسترسی دارند،

بهره مند فرما.

پس حق تعالی صورت آن حضرت را از نور مقدس خود آفرید و صورت علی (ع) نزد ایشان است که در شب و روز او را زیارت می کنند و هر بامداد از مشاهده ی چهره ایشان متمتع و بهره مند می گردند.

آنگاه امام صادق (ع) فرمود:

هنگامی که ابن ملجم ضربت خود را بر سر مبارک آن حضرت فرود آورد،

مانند همان ضربت بر صورتی که نزد فرشتگان بود نقش بست و پس از آن هر بامداد و شامگاه که ملائکه آن صورت را زیارت می نمودند،

بر ابن ملجم لعنت می فرستند و این امر به طور پیوسته تا روز قیامت ادامه دارد. [i]

201-غضب خداوند با چه چیزی خاموش می گردد؟

نبی مکرم اسلام؛

صلی الله علیه وآله فرمود*

أیهَا النّاسُ! مَنْ أرادَ أنْ یطْفِئَ غَضَبَ اللّهِ، وَمَنْ أرادَ أنْ یقْبَلَ عَمَلَهُ،

فَلْیحِبَّ عَلِی بْنَ أَبِی طالِبٍ ع؛

فَإِنَّ حُبَّهُ یزِیدُ الْإِیمانَ،

وَإِنَّ حُبَّهُ یذِیبُ السَّیئاتِ،

کَما تُذِیبُ النّارُ الرَّصاصَ؛

"!ای مردم"

هرکس می‌خواهد خشم،

و غضب خدا را خاموش کند؛

و اعمالش پذیرفته شود،

پس باید علی بن ابی طالب؛

علیه السلام را دوست بدارد؛

زیرا دوستی با علی ع،

ایمان را فزونی می‌بخشد؛

و گناهان را ذوب می‌کند،

همانطور که آتش،سرب را ذوب می‌کند.

موسوعه امام علی‌علیه السلام، [i]

202- بزرگ مردی که حتی خدا آب نوشیدنش را دوست دارد.

شیخ حر عاملی از ابن عباس حدیثی نقل میکند که گفت :

اقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آبی آشامید پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سجده کردند

عرض کردند

ای رسول خدا چرا در این موقع سجده کردی؟ فرمودند؛

همین که آقاامیرالمؤمنین علی علیه السلام آب را آشامید

خدای تبارک وتعالی ندا کرد :

گوارایت باد ای ولی من و ای کسی که حجت من بر مخلوقاتم هستی

و امین من بر بندگانم می باشی. [i]

203- علـــــــیٌ وَلـــــــیٌّ الله

: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند

هرکس بگوید"لا اله الا الله" درهای آسمان برایش باز میشود

"و هرکس بعد از آن بگوید "محمد رسول الله

چهره حق تعالی درخشنده و تابان شود

"و هرکس بعد از آن بگوید "علی ولی الله

خداوند متعال اورا ببخشد

.اگر چه گناهانش به تعداد دانه های باران باشد [i]

204- شمشیر علی در عرش الهی

حسین بن علی ـ علیه السلام ـ فرمود:

از جدّم رسول الله ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ

شنیدم که فرمود:

.در شب معراج در عرش الهی فرشته‌ای را دیدم که در دستش شمشیری از نور همانند ذوالفقار علی بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ بود

.فرشتگان آسمانی هر وقت مشتاق دیدار علی ـ علیه السلام ـ می‌شدند به آن فرشته می‌نگریستند

به پیشگاه پروردگار عرض کردم،

پروردگارا این برادرم علی بن ابی طالب و پسر عم من است؟

خداوند تبارک و تعالی فرمود:

ای محمد ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ این فرشته را شبیه علی بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ

خلق کردم تا مرا عبادت کند و آنچه تا روز قیامت حسنه و تسبیح و تقدیس من می‌نماید ثوابش متعلق به علی بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ باشد. [i]

-205

حق حضرت علی "علیه السلام" بر عهده همه مسلمانان

: عن جابر: قال رسول الله صلی الله علیه وآله‌وسلم

.حَقُّ عَلیٍّ بْنِ ابیطالب عَلی هذه الامَّةِ کَحَقِّ الوالدِ عَلی وَلَدِه

ترجمه روایت؛

:جابر از رسول خدا "صلی الله علیه وآله وسلم" روایت کرده که حضرت فرمودند

.حق علی بن ابی طالب بر مسلمانان چون حق پدر است بر فرزندش [i]

:206- حضرت رضا علیه السلام به نقل از رسول خدا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند

.بهترین برادران من علی علیه السلام و بهترین عموهای من حمزه است» [i]

-207

:امیرالمومنین علیعلیه السلام فرموده است

أَنَا اسْمِی فِی الْاِنْجِیلِ اِلْیا، وَفِی صُحُفِ اِبْراهِیمِ حِزْبِیلٌ»؛»

(نام من در انجیل، الیا و در صحف ابراهیم، حزبیل است) [i]

208- تسلیم به امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه

...عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ

.سَأَلْتُ مولانا الإمام جعفر الصادق صلوات الله علیه عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً

:قَالَ صلوات الله علیه

الْعَمَلُ الصَّالِحُ الْمَعْرِفَةُ بِالْأَئِمَّةِ صلوت الله علیهم وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً، التَّسْلِیمُ لِأَمیر المؤمنین عَلِیٍّ صلوات الله علیه لَا یُشْرِکُ مَعَهُ فِی الْخِلَافَةِ مَنْ لَیْسَ لَهُ ذَلِکَ وَ لَا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ i

... سماعه می گوید

از مولای ما حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه درباره این سخن خداوند «باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند» پرسیدم.

حضرت فرمود:

منظور از عمل صالح، معرفت به ائمه صلوات الله علیهم است و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند،

یعنی تسلیم به امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و کسی را که شأنیّت خلافت را ندارد و اهل آن نیست را در آن با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شریک نسازد

209–

جوان_یهودی

روزی سلمان فارسی از امیرالمؤمنین علیه السلام کشف یکی از اسرار نهان را درخواست کرد،امیرالمؤمنین علیه السلام او را به قبر یهودی راهنمائی فرمود.

سلمان به امر امام به قبرستان رفت و برزخ آن یهودی را که محب امیرالمؤمنین بود با چشم بصیرت دید و مشاهده کرد که: در جایی بسیار دلگشا و خوب، بر قصری عالی نشسته است.

سلمان از او سئوال نمود که: تو را کدام طاعت بدین مقام و منزلت رسانیده است با اینکه بر دین یهود بوده ای؟

گفت : مرا از شرف اسلام بهره ای نبود، ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دوست می داشتم و همان محبت خالصانه، در برزخ موجب این مقامات شده است. i

210–

یامظهرالعجائب

.عمر به قیصر_روم نامه نوشت که یا مسلمان شوید یا مهیای جنگ شوید

قیصر در جواب عمر نوشت من به همراه این نامه چهار نماینده از چهار دین برای شما فرستادم یکی پیرو عیسی دیگری پیرو موسی ودیگری پیرو داوود و آن یک پیرو ابراهیم خلیل اگر توانستی آن نمایندگان را قانع کنی من شخصا مسلمان شده و کشورم را به شما تسلیم خواهم کرد

عمر با چهار نماینده رو برو شد هر چهارتا به اتفاق به عمر گفتند مژده دین شما را در کتب خود داریم و میدانیم که آخرین شریعت تمام کتب ما را میداند و معجزه از پیامبران ما نشان میدهد و ما اکنون منتظریم

عمر به مشاوران خود گفت من شش ماه تمام جان کندم که توانستم سوره بقره را حفظ کنم حال از کتاب اینها بخوانم؟ مشاوران به اتفاق گفتند آنها را به علی واگذار چرا که اگر نتواند انجام دهد رسوا میشود که علی توانایی انجام چهار معجزه و خواندن چهار کتاب آسمانی را ندارد

پس به این طریق آبروی علی میرود

پس عمر به دنبال مولای ما علی (ع)فرستاد اما علی علیه السلام فرمود هرکس بامن کاری دارد خودش می آید

اینجا عمر دوباره از مولای ما خواهش کرد پس مولا فرمود هرکس مرا بخواهد اینجا می آید

پس با اجبار عمر و مشاورانش و چهار نماینده به نخلستان رفتند مولا در حال آبیاری بود پس عمر جریان نمایندگان را به مولا گفت

مولا علی (ع) پیرو دین داوود را صدا زد او جلو آمد علی گفت زبور را باز کن صفحه فلان را پیدا کن و شروع کرد به خواندن زبور از حفظ آنهم به صوت داوود نبی

پیرو داوود از هوش رفت وی را به هوش آوردند

پس مولا بیل خود را از دسته جدا کرد و بیل را مانند خمیر در آورد و از آن زرهی بافت پس به پیرو داوود فرمود آیا قانع شدی او با احترام فراوان مرید علی شد

پس مولا پیرو موسی را فرا خواند و به وی گفت کتاب تورات را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد از تورات چند صفحه خواند و دسته بیل خود را بر زمین انداخت پس چوب همچون عصای موسی به اژدها تبدیل شد که سخت به عمر غضب داشت عمر گفت ای ابا الحسن الامان پیرو موسی از هوش رفت پس مولا دست به اژدها برد و دوباره به حالت اولش برگشت و شد دسته بیل پس به پیرو موسی فرمود قانع شدی پیرو موسی فورا به مولا سجده کرد و گفت حقا که تو سرور جهانیانی

پس بفرمود آتشی فراوان ساختند حضرت به پیرو ابراهیم گفت فلان صفحه از کتاب خود را باز کن و از کتاب او چند صفحه خواند و قدم زنان وارد آتش شد عمر در پی او رفت اما دامنش آتش گرفت و فورا به عقب برگشت مولا از درون آتش صدازد که ای پیرو ابراهیم قانع شدی؟ او هم چون دیگران سر تعظیم فرود آورد پس به اتفاق وارد قبرستانی قدیمی شدند، حضرت امر کرد گوشه ای از قبرستان را کندند به اندازه زیادی گود شد پس بفرمود ای بنده خدا به اذن خدا بلند شو این علیست که تورا صدا میزند پس صدایی نیامد عمر گفت یا اباالحسن این دیگر از عهده تو خارج است نمیتوانی، پس از چندی هیکلی از زیر خاک سر برآورد و گفت لبیک یا سیدی، آن هیکل آنچنان بزرگ و وحشتناک بود که عمر از هوش رفت و خود را نجس کرد پس ازمولا پرسید ای سرور مومنان امری داشتید مولا فرمود خود را معرفی کن او گفت من در زمان نوح زندگی میکردم متاسفانه به نوح ایمان نیاوردم پس اینگونه تا بحال در عذاب گرفتار بودم من در دخمه ای عذاب میشدم شما مرا صدا زدید تا زنجیر از پای من گشودند طول کشید اما در راه شنیدم به برکت قدوم شما خدا مرا بخشیده پس مولا فرمود بجای خویش

بازگرد و شکر بسیار کن پس او دوباره به زیر خاک رفت مولا به پیرو عیسی فرمود انجیل را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد به خواندن انجیل از حفظ تمام چهار نماینده به مولا تعظیم کردند و مسلمان شدند و عمر نامه ای به نمایندگان داد که قیصر باید کشورت را تسلیم کنی پس پیکی از قیصر برگشت و گفت قیصر فرموده تو ارزش نامه نداری پس شفاهی جوابت میدهم زمانی که آن بزرگواری که آبیاری میکرد بر مسند حکومت نشست من هم کشورم را تسلیم میکنم ...

"جانم فدای امیرالمومنین علی"ع [i]

-211

شک در فضائل آقا امیرالمومنین علی علیه السلام کفر به خداوند متعال است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم:

یا ابن عبّاس احذر أن یدخلک شکّ فیه، فإنّ الشکّ فی علیّ کفر باللّه تعالی:

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ای ابن عباس بر حذر باش از این که در فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام شک کنی که #شک در #فضائل امیرالمومنین علی » علیه السلام #کفر به خداوند متعال است.« [i]

-212

تفاوت سنگ حجرالاسود با سایر سنگها

هنگامی که عمر حجرالاسود را بوسید به آن خطاب کرد و گفت: می دانم که تو فقط سنگ هستی و به کسی نه زیانی می رسانی و نه نفعی!

و اگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده ام تو را می بوسید هرگز تو را نمی بوسیدم!

امیرالمومنین علیه السلام به عمر فرمود: اتفاقاً این سنگ هم زیان می رساند و هم نفع!

عمر گفت: چگونه؟

آن حضرت فرمود: آنگاه که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت، عهدنامه ای برایشان نوشت و همین سنگ آن عهدنامه را در خود فرو برد.

پس در روز رستاخیز به وفای مؤمن و انکار کافر گواهی خواهد داد. و این معنای دعائی است که مردم در موقع استلام حجر می خوانند:

اللهم ایمانا بک، و تصدیقا بکتابک، و وفاء بعهدک. خدایا به تو ایمان می آورم، و کتاب تو را تصدیق می کنم، و به عهد تو وفا می نمایم. [i]

213–

امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند:

یاد ما اهل بیت شفای بیماری‌های روحی و جسمی و باعث از بین رفتن وسوسه های شیطانی است، و دوستی ما سبب خشنودی خداوند تبارک و تعالی است. [i]

214–

امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودند:

ای سلمان ؛ بدا بحال کسی که ما را آن طوری که سزاوار آن هستیم نشناسد و فضل و برتری ما را انکار کند.

ای سلمان ؛ کدامیک از این دو بزرگوار افضل هستند، محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا سلیمان بن داود ؟ سلمان گفت: بلکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم برتر و والاتر است.

فرمود: ای سلمان ؛ آصف بن برخیا توانست تخت بلقیس را از فارس به مملکت سبأ در یک چشم بهم زدن منتقل کند و علمی از کتاب نزد او بود، و آیا من چندین برابر او قدرت ندارم که نزدم هزار کتاب است ؟! خداوند بر شیث فرزند آدم علیه السلام پنجاه صحیفه و بر ادریس علیه السلام سی صحیفه و بر ابراهیم خلیل علیه السلام بیست صحیفه، و تورات، انجیل، زبور و فرقان نازل نموده است.

گفتم: ای سرور من ؛ همین طور است که فرمودید.

امام علیه السلام فرمود:

ای سلمان ؛ کسی که در شؤون ما و علوم ما شک کند مثل کسی است که معرفت ما و حقوق ما را مسخره کرده در حالی که خداوند ولایت ما را در کتابش در چند جا واجب کرده و آنچه را که عمل کردن به آن واجب است بیان نموده و آن روشن وواضح است.[i]

215–

علامه حلی قدس سره در کتاب کشف الیقین می نویسد :

ابو دلف پسری داشت که با دوستانش در مورد محبت و دشمنی علی علیه السلام مشاجره می کرد . یکی از انها روایتی از پیامبر نقل نمود که پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و اله فرمودند : ای علی فقط انسان مومن پاکدامن تو را دوست دارد و انسان زنا زاده و ولد حیض دشمن توست . ابن ابی دلف گفت : در مورد پدرم چه می گویید . نظرتان این است که کسی به همسرش نزدیک شده است . در جواب گفتند : نه

ابن ابی دلف گفت : به خدا قسم من بیشتر از همه مردم نسبت به علی بغض و دشمنی دارم.

در حالیکه در حال مشاجره و بگو مگو بودند ، پدرش وارد شد و گفت : به خدا سوگند این حدیث صحیح است . به خدا این پسر هم ولد الزناست و هم ولد الحیض . من مریض در خانه برادرم افتاده بودم که خادمه ای برای انجام کاری وارد شد . هوس کردم که با او نزدیکی کنم ولی او خودداری نمود و گفت : من حائض هستم . ولی من با او نزدیکی کردم و او به این پسر باردار شد . این پسر هم ولد الزناست و هم ولد الحیض و همچنین پدرم نقل می کند :

روزی به همراه دوستان به بغداد رفته بودیم . برای رفع تشنگی به دنبال اب در کوچه پس کوچه های بغداد می گشتیم تا به اب انبار رسیدیم و در صف اب ایستادیم . در این هنگام دو پسربچه که با هم بازی می کردند ، جلب توجه می کردند . یکی به دیگری به دیگری می گفت امام علی بن ابیطالب است و دیگر می گفت : نه خیر ابوبکر است.

گفتم : پیامبر می فرمایند : ای علی فقط دوستدار تو مومن است و دشمن تو ولد حیض است.

مادر بچه ها با ظرف اب از اب انبار بیرون امد . او که سخن من را شنیده بود، گفت : اقا من تو را قسم می دهم ان چه گفتی دوباره برایم تکرار کن . گفتم روایت پیامبر بود که نیازی به تکرار ان نیست.

دوباره اصرار کرد و من مجبور شدم روایت را دوباره نقل کردم . زن گفت : اقا به خدا سوگند این روایت صحیح است . این دو پسران من هستند . ان که علی را دوست دارد حلال زاده است و انکه دشمن علی است ولد حیض است . پدرش در حال حیض با من نزدیکی کرد و من به او حامله شدم.[i]

216–

پاسخ امیرالمومنین به سوالات نجران؛

اسقف نجران هر ساله برای پرداخت خراج اراضی این منطقه به مدینه می آمد. در یکی از سالها، عمر وی را به اسلام دعوت نمود. اسقف سؤالهایی از عمر نمود و چون خلیفه از عهده پاسخ بر نیامد، از امام علی (ع) خواست که جواب اسقف نجران را دهد.

سوالها بدینگونه بود:

1–در قرآن شما وارد شده که وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است. اگر چنین است پس جهنم کجاست؟

عمر ساکت شد و از امام (ع) خواستار جواب گردید.

حضرت فرمود: ای اسقف! هنگامی که شب فرا می رسد روز در کجاست و هنگام روز شب در کجاست؟

اسقف گفت: باور نمی کردم کسی بتواند پاسخ این سؤال را بدهد.

2–کدام سرزمین تنها یکبار خورشید بر آن تابید؟

امام جواب داد: آن دریائی که برای بنی اسرائیل شکافته شد.

3–اول خونی که بر زمین ریخت کدام بود؟

.امام پاسخ داد: خون ولادت هابیل

4-خدا در کجاست؟

.عمر از این سؤال به غضب در آمد. امام علی (ع) با گشاده رویی فرمود: هر چه می خواهی از من بپرس. خدا در همه جا هست [i]

-217

اطاعت با معصیت

:عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا صل الله علیه وآله فرمود

" هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد و گفت: «الحمدلله»، خداوند فرمود: ای بنده ی من ! حمد مرا کردی; قسم به عزّت و جلالم که اگر نبودند آن دو نفر _ که اراده کرده ام آنها را در دنیا خلق کنم _ هرگز تو را خلق نمیکردم، آدم عرض کرد: خداوندا، آنان از [صلب] من می باشند؟ فرمود: آری، ای آدم! سرت را بلند کن و نگاه کن; پس چون آدم :سرش را بلند کرد دید بر عرش نوشته شده

" لا اله الّا الله ، محمّد رسول خدا ، پیامبر رحمت است، و علی اقامه کننده ی حجّت است، هر کس بشناسد حقّ علی را، پاکیزه و ".طاهر است ، و هر کس انکار کند حق او را، ملعون و زیان کار است

به عزّتم قسم که من داخل بهشت می کنم هر آن کس که از او اطاعت کرده، اگر چه معصیت مرا نموده باشد، و قسم به عزّتم که .داخل آتش جهنّم می کنم هر آن کس که معصیت او را کرده است، اگر چه از من اطاعت کرده باشد [i]

-218

مراد از امر_بمعروف و نهی از منکر

..یه عمره مردم چیز دیگه فهمیدن

:ابوحنیفه به محضر امام صادق صلوات الله علیه شرفیاب شده و سوال نمود

فدایت شوم امر به معروف چیست؟

فرمودند:

.ای ابا حنیفه! معروف نزد اهل آسمان و زمین حضرت مولا امیرالمومنین علی صلوات الله علیه است

عرض کرد: فدایت گردم منکر چیست؟

.فرمودند: منکر آن دو نفری هستند که در حق او ظلم کردند و خلافتش را غصب کردند و مردم را بر او مسلط نمودند

عرض کرد: پس آنچه که فردی را در حال گناه می بینیم و او را از آن نهی می کنیم چیست؟

,فرمودند: آن نه امر به معروف و نه نهی از منکر است

.بلکه خیری است که برای قیامت پیش فرستاده است [i]

219–

«کراجکی رحمه الله در کتاب «کنز الفوائد

از حمران نقل کرده است که گفت؛

از امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه؛

"ثُمَّ دَنی فَتَدَلّی"

"فَكانَ قابَ قَوْسَيْن أوْ أدْنی"

سئوال کردم، ایشان فرمود؛

خداوند حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم را؛

به خود نزدیک گردانید به حدی که؛

گویا خوشه ای از مروارید بین او و آن حضرت بود؛

درآنجا فرشی از طلا گسترده بودند که می درخشید؛

!!!و بر روی آن تصویری مشاهده کرد

گفته شد؛

!!!یا محمّد ؛ أتعرف هذه الصورة؟

*فقال؛ نعم، هذه صورة علیّ بن أبی طالب علیه السلام

.فأوحى اللَّه إلیه أن زوّجه فاطمة علیها السلام واتّخذه وصیّاً

ای محمّد ؛ آیا می دانی این تصویر کیست؟

فرمود؛ بلی، این شمایل*علیّ بن ابی طالب*علیه السلام است. خداوند تبارک و تعالی فرمود؛

فاطمه را برای او تزویج کن،

.و او را وصیّ وجانشین خودت قرار بده [i]

-220

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و اله) فرمود؛

علی (علیه السلام) از قرآن هم افضل است؛

قَالَ رَسُولُ الله ﷺ؛

اِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثّقَلین، کِتَابَ الله وَ عَلیِّ بْن اَبِی طَالِبٍ (علیه السلام) وَ عَلِیٌ (علیه السلام) اَفْضَلُ لَکُمْ مِنْ کِتَابِ الله، لَانّهُ مُتَرْجِمٌ لَکُمْ عَنْ کِتابِ الله.

بین شما دو چیز گرانقدر به ودیعه می‌گذارم،

قرآن و علی ابن ابی طالب (علیه السلام) و علی (علیه السلام) از قرآن هم افضل است،

.به آن دلیل که او ترجمان قرآن برای شما است [i]

-221

عبرت برای دشمنان علی (ع

:علی بن هارون منجّم می گوید

خلیفه «الراضی» در باره علی- علیه السّلام- زیاد با من بحث می کرد و می گفت: علی- علیه السّلام- در سیاست کردن معاویه اشتباه !کرد

:می گوید

.به او حجّت و دلیل می آوردم که علی- علیه السّلام- خطا نمی کند و هر کاری که انجام دهد درست است ولی او قبول نمی کرد

.روزی به سوی ما خارج شد و ما را از خوض در این امور نهی کرد

.خلیفه می گوید: شبی در خواب دیدم که از شهر خارج شدم و به طرف بعضی از باغهایم رفتم

.مردی آمد و سرش مثل سر سگ بود

:در مورد آن پرسیدم؟ گفتنند

این مرد، علی- علیه السّلام- را تخطئه می کردو می گفت علی علیه السلام اشتباه می کرده است.. از آن به بعد فهمیدم باید برای من .و امثال من عبرتی باشد. از این رو توبه کردم [i]

222- عبد اللَّه بن عمر گفت: از رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم در مورد علی بن ابی طالب علیه السّلام [بطور توهین آمیزی] سؤال کردیم. آن حضرت خشمگین شد و فرمود: چرا عدّه ای به بدی یاد می‌کنند از کسی که مقام و منزلتش نزد خدا، همچون مقام و منزلت من است؟

آگاه باشید هر کس علی را دوست بدارد، مرا دوست می‌دارد و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند از او راضی است

.و هر کس خدا از او راضی باشد، پاداشش را بهشت قرار می‌دهد

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، از دنیا نمی رود مگر اینکه از حوض کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد و جایگاه خود را در .بهشت ببیند

.آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، نماز، روزه و شب زنده‌داری‌اش پذیرفته می‌شود و دعایش مستجاب می‌گردد

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، فرشتگان برای او طلب آمرزش می‌کنند و درهای هشتگانه بهشت بر او گشوده می‌شود تا از هر دری که بخواهد، بدون حساب وارد شود.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند نامه عملش را به دست راستش می‌دهد و به حساب او همچون حساب انبیا رسیدگی می‌کند.

بدانید هر کس علی را دوست بدارد، خداوند شدّت و سختی جان دادن را بر او آسان می‌کند و قبرش را باغی از باغهای بهشت قرار می‌دهد.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند به تعداد رگهای بدنش از حوری‌های بهشت به او می‌بخشد و در مورد هشتاد نفر از اقوام و خویشانش، شفاعت می‌کند و به تعداد موهای بدنش، از حوریان بهشتی و از شهرهای بهشت برخوردار می‌شود.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند، ملک الموت (عزرائیل) را برای [قبض روح] او، آن گونه می‌فرستد که برای پیامبران فرستاده می‌شود و ترس از نکیر و منکر را از او برمی‌دارد و رویش را سفید می‌کند، و او با حضرت حمزه سید الشهداء همنشین خواهد بود.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند، حکمت را در قلبش ثابت می‌کند و سخن درست را بر زبانش جاری می‌سازد و درهای رحمت را به رویش می‌گشاید.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، در آسمانها و زمین، اسیر خدا نامیده می‌شود.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، فرشته‌ای از زیر عرش او را صدا می‌زند: ای بنده خدا، عمل [به فرامین الهی] را از نو آغاز کن، زیرا خداوند تمام گناهانت را آمرزیده است.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، روز قیامت در حالی [به صحرای محشر] می‌آید که صورتش همچون ماه شب چهارده می‌درخشد.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، بر سرش تاج پادشاهی گذاشته می‌شود، و لباس کرامت و بزرگواری بر او پوشانده می‌شود.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، از پل صراط همچون برق جهنده می‌گذرد.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، برای او، دوری از آتش جهنم و جواز عبور از صراط و امان از عذاب دوزخ نوشته می‌شود، نامه عملش گشوده نخواهد شد و کردارش سنجیده نمی‌شود و به او گفته می‌شود: بدون حساب به بهشت وارد شو.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، ملائکه با او دست می‌دهند و انبیا او را زیارت می‌کنند و خداوند، تمام حاجت‌هایش را برآورده می‌کند.

آگاه باشید، هر کس آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دوست بدارد، از حسابرسی و سنجش کردار و عبور از صراط، در امان است.

بدانید، هر کس بر دوستی آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمیرد، من (رسول خدا) همنشینی او را با انبیا در بهشت ضمانت می‌کنم.

آگاه باشید، هر کس بر بغض و کینه آل محمّد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.

ابو رجاء گفت: حماد بن زید به این حدیث افتخار می‌کرد و می‌گفت: این حدیث، اصل [مهمی در دین] است[i]

223- عبدالله بن عباس گوید:

روزی در خدمت رسول خدا(ص) نشسته بودیم که ناگاه چشم حضرتش به ماری افتاد که همانند شتر بود، علی(ع) خواست او را با عصا بزند، رسول خدا(ص) به او فرمود:

او ابلیس است، همانا من از او شروطی را پیمان گرفته ام؛ هیچ دشمنی با تو دشمنی نمی ورزد جز آنکه او در رحم مادرش شرکت می نماید.

و این است معنای فرمایش خداوند متعال که می فرماید: وَشارِکْهُم فِی الأموالِ وَالأَوْلادِ[i]

224-

آمدم دنیا برای دیدن روی حضرت علی

عن زاذان خادم سلمان قال : لما جاء أمیر المؤمنین لیغسل سلمان وجده قد مات ، فرفع الشملةَ عن وجهه فتبسم وهم أن یقعد ، فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام : عد إلی موتک ، فعاد

زاذان خدمتگزار سلمان فارسی رضی الله عنه نقل می کندهنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای غسل دادن سلمان تشریف آورد، سلمان را دید که از دنیا رفته است ، پارچه را از صورت او کنار زد ،

سلمان تبسمی کرد و خواست بنشیند،

: حضرت به او فرمود

. به همان حالت مرگ برگرد و او برگشت [i]

225- معنای لا شی ء چیست؟

:ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خویش می نویسد

پادشاه روم نامه ای به معاویه نوشت که در آن سؤالاتی بود از جمله این که معنای لا شی ء چیست؟

معاویه متحیر ماند. عمرو عاص به معاویه گفت: فرمان بده تا اسب خوبی را به میان لشکر علی بن ابی طالب (علیه السلام) بفرستند و بگویند این را می فروشیم. هر گاه بپرسند که به چند می فروشید؟ بگویید به لاشی ء**به قول عربها بلاشی)). *** (به قیمت .هیچ) در این هنگام مسأله بر تو روشن خواهد شد. معاویه به گفته عمروعاص عمل کرد

خریدار چون قیمت اسب را سؤال کرد، فروشنده گفت: آن را به لاشی ء می فروشم. در این وقت، حضرت علی (علیه السلام) به .قنبر فرمودند: بگیر این اسب را. فروشنده گفت: لاشی ء را بده که قیمت این اسب است

حضرت علی (علیه السلام) دست وی را گرفته، به طرف صحرا رونمودند در این حال سرابی به نظر فروشنده آمد حضرت فرمود: این، قیمت اسب توست آن را بگیر. فروشنده گفت: این چگونه می شود؟

:حضرت فرمود: مگر این آیه را قرائت نکرده ای که خداوند متعال می فرماید

كسراب بقيعه يحسبه الظمئان مآء حتى اذاجآءه لم يجده شيئاً* [i].

یعنی: (کسانی که کافر شدند اعمالشان) همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد [i]

226...- صفات و سیره ی امام عصر علیه السلام در بیان امیرالمومنین علیه السلام

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَيَّاشٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص سَيِّداً وَ سَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشْبِهُهُ فِي الْخَلْقِ وَ الْخُلُقِ يَخْرُجُ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ وَ إِمَاتَةٍ لِلْحَقِ وَ

إِظْهَارٍ لِلْجَوْرِ وَ اللَّهِ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَضُرِبَتْ عُنُقُهُ يَفْرَحُ بِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ سُكَّانُهَا وَ هُوَ رَجُلٌ أَجْلَى الْجَبِينِ أَقْنَى الْأَنْفِ ضَخْمُ الْبَطْنِ أَزْيَلُ الْفَخِذَيْنِ بِفَخِذِهِ الْيُمْنَى شَأْمَةٌ أَفْلَجُ الثَّنَايَا وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً.

از ابی وائل روایت شده که گفت:

امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام به

امام حسین علیه السّلام نگاه کرده فرمود:

این فرزندم آقا است همان گونه که رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله او را سیّد نامیده است

در آینده نه چندان دور خداوند مردی از صلب او به در خواهد آورد که با پیامبرتان همنام است، و از حیث آفرینش (ویژگیهای جسمانی و ظاهری) و سیرت و اخلاق همانند او خواهد بود و به هنگامی که مردم در غفلت و بی خبری به سر می برند و نیز فرو کشتن حقّ و آشکار کردن ستمکاری خروج خواهد کرد،

به خدا سوگند اگر خروج نکند (ظاهرا عبارت متن عربی تصحیف شده و اصلش این بوده که اگر قبل از وقتش خروج کند) گردن او زده خواهد شد،

اهل آسمانها و ساکنین آن با خروج او شادمان خواهند شد.

او مردی است بلند پیشانی،

دارای بینی باریکی که میانش اندکی برآمدگی دارد،

شکمش با ضخامت ،

دارای رانهائی درشت و پهن،

خالی بر ران راست اوست،

میان دو دندان پیشین او گشاده است

و او (که دارای ویژگیهای ظاهری است) زمین را همان گونه که از ستم و جور پر شده است از دادگری لبریز خواهد کرد [i] ».

پیامبر اکرم(ص) فرمودند:

خداوند در روز قیامت به علی(ع) ویژگی‌های گوناگونی عنایت می کند ».

به او زیبایيِ یوسف می دهد، زُهدِ یحیی، صبرِ ایوب، بخششِ آدم و نیروی جبرئیل. "لوای حمد" به دست اوست. همۀ مردم زیر این لواء هستند و گرداگردِ او را امامان، تلاوت کنندگانِ قرآن و اذان گویان فراگرفته اند. »[i]

228- دیدم به آسمان بالارفت تا زمانی که از مقابل دیدگان من غایب شد

مقداد بن مسعود نقل میکند

مولایم امیرمومنین علیه السلام به من فرمود

شمشیرمرا بیاور،آن را خدمتش حاضرکردم،و بر زانوی خود نهاد،

سپس دیدم به آسمان بالارفت تا زمانی که از مقابل دیدگان من غایب شدو نزدیک ظهر برگشت درحالیکه ازشمشیرش خون می چکید.

عرض کردم ای مولای من کجا تشریف بردید،فرمود :

درعالم بالا بین عده ای خصومت درگیری بود،بالا رفتم و آنجا را از اختلافات پاک کردم.

عرض کردم ای مولای من؛امورعالم بالا به شما سپرده شده است؟

فرمود : من حجت خدابرتمام خلق ازآسمان ها وزمین هستم،

درآسمان فرشته ای قدم برنمیدارد مگر به اجازه من،

و درباره من اهل باطل شک و تردید افتادند.[i]

229- از آن حضرت درخواست کردند که مردگان ایشان را زنده کند

امام رضا ع فرمود: طایفه قریش جمع شدند و خدمت حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم رفتند و از آن حضرت درخواست کردند که مردگان ایشان را زنده کند آن حضرت رو کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود به او که برو در قبرستان و به اعلی صوت نامهای طایفه و گروهی که اینها می خواهند بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم می فرماید به شما برخیزید به اذن خداوند عز و جل . امیرالمؤ منین علیه السلام چنان کرد که آن حضرت

فرموده بود، پس برخاستند مردگان در حالی که خاک از سر خود می افشاندند، پس طایفه قریش رو کردند به آنها و از ایشان می پرسیدند امور ایشان را پس خبر دادند ایشان را که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم مبعوث به نبوت شده ، گفتند که ما دوست می داشتیم که ما درک می کردیم آن حضرت را و ایمان به او می آوردیم .

230– سوال از ولایت حضرت علی علیه السلام

در روز حساب

از انس بن مالک روایت شده که چون ابوبکر به حالت مرگ افتاد مطالبی بیان داشت تا آنجا که گفت:

من از رسول خدا شنیدم میفرمود:

بر صراط بهشت عقبه ای بس خطرناک است که احدی از ان نمی گذرد مگر با داشتن جواز عبور و

اجازه از علی بن ابیطالب علیه السلام

تا انجا که فرمود:

من خاتم انبیا هستم و

تو یا علی! خاتم اولیاء و اوصیاء هستی [i]

–231

پرهیز از سکونت در خانه های مجلّل

خانه ساده در کوفه

پس از جنگ جمل با مشورت های فراوان تصویب شد که حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السّلام در شهر کوفه مستقر شود،

بزرگان کوفه قصر سفیدی در نظر گرفتند که امام علی علیه السّلام را در آنجا سکونت دهند تا به امور حکومتی بپردازد،

وقتی حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السّلام متوجّه این حرکت کوفیان شد، فرمود:

من حاضرنیستم تا دیوار خانه ام از دیوار منازل بیچارگان بالاتر و خانه ام از خانه مستمندان)
(بهتر باشد

بنابراین درخانه های معمولی کوفه سکونت گزید و به کشور پهناور اسلامی آن روز که امروزه حدود پنجاه کشور اسلامی است فرمانروائی می کرد

-232

فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ
ۖ إِنَّکَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ [i]

معنی آیه:

پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ بزَنْ، که تو بر راهی راست

. صراط مستقیم قرار داری

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه 43 سوره مبارکه زخرف می فرماید:

مراد از این سخن خداوند متعال که می فرماید ای محمد تو بر صراط مستقیم و راه راست هستی یعنی تو بر ولایت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستی و علی همان صراط مستقیم است. [i]

-233

حوریّه ی امیرالمؤمنین علیه السلام

:ابن عباس گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود

شبی که مرا به آسمان بردند (در شب معراج)، داخل بهشت شدم و در آنجا نوری را دیدم که به صورت من برخورد نمود، به جبرئیل گفتم:

"این چه نوری است که من دیدم؟ "

عرض کرد:

ای محمد! این، نه نور خورشید بود و نه نور ماه، لکن حوریّه ای از حوریّه های علیّ بن ابی طالب علیه السلام بود که از قصر خود نمایان شد، پس چشمش به شما افتاد و [با دیدن شما] خندید، و این نوری که شما مشاهده فرمودید، از دندان های او بود، و او [دائما] دور می زند در بهشت تا آن زمان که علیّ بن ابی طالب علیه السلام داخل بهشت شود.[i]

-234

عید غدیر عید خداوند اکبر است
این عید از تمامی اعیاد، برتر است
عید تمام نعمت و عید کمال دین
یا عید حاصل زحمات پیمبر است

قرآن پیام داده که این عید احمد است
زهرا به وجد آمده کاین عید حیدر است
عید خدا و لوح و قلم عید جبریل
عید چهارده حجج الله اکبر است

از خطبهٔ غدیر بخوانید با نبی
مدح علی که وحی خداوند اکبر است
سوگند می‌خورم به خداوندی خدا
آن را که دوستی علی نیست کافر است

-235

سیاست و زیرکی حضرت

سیاست دینی و اسلامی از شیطنت و حیله فاصله دارد، امّا سیاست های غیر دینی همراه و ممزوج با حیله گری و جنایتگری است: حضرت درباره سیاستمداری خود می فرماید: «و اللّه ما معاویةٌ بادهی منّی، و

لکنّه یغدر و یفجر و لولا کراهیّۀ الغدر لکنت من ادهی النّاس، و لکن کلّ غدرۀٍ فجرۀٍ، و کلّ فجرۀٍ کفرۀٌ...؛( ) سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست، امّا معاویه حیله گر و جنایتکار است. اگر نیرنگ، ناپسند نبود من زیرک ترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه هر گناهی نوعی کفر و انکار است. روز رستاخیز در دست هر حیله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم، و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.

در کون و مکان شاهد فرزانه علی است	**در مکتب لایموت دردانه علی است**
معلوم شود که صاحب خانه علی است	**در کعبه ظهور کرد تا بر همه خلق**

236- **اهل بهشت هنگامی که در بهشت غرق در رحمت الهی هستند**

شیخ صدوق از ابن عباس نقل میکند که گفت:

اهل بهشت هنگامی که در بهشت غرق در رحمت الهی هستند

نوری را مانند نور خورشید مشاهده میکنند

که درخشندگی و تابش خاصی دارد

بهشتیان میگویند:

خداوندا تو در کتاب خود فرموده ای..

سوره الإنسان

[لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا] ...

[در بهشت هیچ آفتابی نمی‌بینند]

پس این چه نوری است؟؟

خداوند عزول جبرئیل را به سوی آنها روانه میکند و به آنها میگوید:

این نوری که مشاهده کردید نور خورشید نیست

بلکه علی و فاطمه علیهما السلام

خنده ای کردند

...و از نور لبخند آنها چنین تابشی و درخششی در بهشت ظاهر گردید [i]

237-

:شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد

چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را بر دوش خود بالا برد ؟

:فرمود

.تا اینکه مردم مقام رفیع و مرتبه والای او را بشناسند

عرض کرد: زیادتر برایم توضیح دهید

.فرمود: تا مردم بدانند او به مقام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از هر کس سزاوارتر است

.عرض کرد: بیشتر توضیح دهید

:فرمود

.تا مردم بدانند علی علیه السلام بعد از او پیشوای مردم و پرچم برافراشته هدایت است

.عرض کرد: زیادتر بفرمائید

:حضرت فرمود

هیهات ؛ اگر از حقیقت و باطن آن به تو خبر دهم از من کناره می گیری و می گوئی: جعفر بن محمد دروغگو یا دیوانه است وچگونه .بر اسرار کسی جز ابرار و نیکوکاران آگاهی پیدا می کند [i]

238- ابن عباس روایت میکند؛

((چون آیه ((هر چیزی را در امام مبین جمع کرده و شمارش نمودیم [i].

نازل شد آن دو نفر برخاستند(ابوبکر و عمر) و عرض کردند ؛

ای رسول خدا ، مقصود از امام مبین چیست؟ آیا تورات است؟

حضرت فرمودند: نه

عرض کردند؛ آیا انجیل است؟

فرمودند: نه

.عرض کردند؛ پس حتماً قرآن است

فرمودند : نه

: در این هنگام امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به آن حضرت کردند و فرمودند

او امام مبین است که خدا علم هر چیز را در او فراهم آورده است و همانا خوشبخت و سعادتمند به تمام معنا کسی است که علی علیه السلام را در دوران زندگی و پس ازمرگ دوست داشته باشد و گمراه و بدبخت به تمام معنا کسی است که با علی علیه السلام .در دوران زندگی و پس ازمرگ خود دشمنی کند [i]

239- رسول خدا از جنگ جمل خبر می‌دهد

عبدالله بن مسعود گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه از دنیا رحلت کردی چه کسی شما را غسل می‌دهد؟ فرمود: هر پیغمبر را وصی او غسل می‌دهد. عرض کردم یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از شما چه مدت زندگی می‌کند؟ فرمود: سی سال همانند یوشع بن نون که وصی حضرت موسی بود او بعد از موسی نیز سی سال زندگی کرد و صفورا همسر حضرت موسی دختر شعیب پیامبر بر یوشع بن نون خروج کرد و گفت من از تو به امر پیشوایی و رهبری سزاوارترم. پس یوشع با وی جنگید و به خوبی با وی کارزار کرد و اسیرش نمود و در حال اسیری به نیکی با وی رفتار کرد.

حضرت علی (علیه‌السلام) نیز با وی عایشه می‌جنگد و به خوبی با او می‌جنگد و اسیرش

می‌کند و با وی به نیکی رفتار می‌کند، و خدا درباره او نازل فرموده که: و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیهٔ الاولی [احزاب/ 32.] یعنی در خانه‌هایتان قرار بگیرید و همچون جاهلیت پیشین، خودآرایی و جلوه‌گری نکنید و مقصود پروردگار از جاهلیت قدیم در این آیه صفورا دختر شعیب است [i]

240- منافق کینه توز

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به همراه جمعی از مهاجران و انصار در مسجد النبی نشسته بودند ناگاه علی (علیه‌السلام) وارد مسجد شد حاضران به احترام او برخاستند و از او به گرمی استقبال کردند تا اینکه علی (علیه‌السلام) در جایگاه خود که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود نشست در این میان دو نفر از حاضران که متهم به نفاق بودند با هم درگوشی صحبت می‌کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که آنها را دید دریافت که چرا آهسته با هم حرف می‌زنند، آن حضرت خشمگین شد بطوری که آثار خشم در چهره مبارکش ظاهر شد سپس فرمود سوگند به آن کسی که جانم در دست او است داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که مرا دوست بدارد
آگاه باشید دروغگو است کسی که گمان کند مرا دوست دارد ولی این شخص (اشاره به علی (علیه‌السلام)) را دشمن دارد. در این هنگام دست علی (علیه‌السلام) در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و این آیه (مجادله/ 9) نازل گردید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که رازگویی می‌کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول، رازگویی نکنید [i]

241- ایثار علی

روزی علی (علیه‌السلام) وارد خانه خود شد و دید حسن و حسین علیهم‌السلام نزد فاطمه زهرا علیهاالسلام گریه می‌کنند. حضرت سؤال کرد چرا روشنایی چشمان من می‌گریند؟ فاطمه زهرا علیهاالسلام گفت: اینها گرسنه‌اند و یک روز است که چیزی نخورده‌اند! علی (علیه‌السلام) پرسید: پس این دیگ بر سر آتش چیست؟ گفت: در دیگ تنها آب است که برای دل خوشی فرزندانم بر سر آتش نهاده‌ام! علی (علیه‌السلام) دلتنگ شد، عبایی که داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراکی تهیه کرد. وقتی که به سوی خانه باز می‌گشت فقیری به حضرت گفت: آیا کسی در راه خدا وام می‌دهد که چند برابر گردد؟ علی (علیه‌السلام) همه آن خوراکی را به او داد و چون به خانه رسید فاطمه

علیهاالسلام پرسید: یا علی! توفیق یافتی و چیزی آماده کردی؟ گفت: آری. لیکن همه آن را به بینوایی دادم. فاطمه علیهاالسلام گفت: چه خوب کردی تو همیشه توفیق کار خیر می‌یابی! علی (علیه‌السلام) برگشت تا برای نماز به مسجد برود، در راه کسی را دید که گفت: یا علی (علیه‌السلام) این شتر را من می‌فروشم. علی (علیه‌السلام) گفت: من فعلا پولی ندارم، آن شخص گفت:

به تو فروختم هر وقتی که پولی به تو رسید به من باز دهی! علی (علیه‌السلام) آن شتر را به 60 درهم خرید و حرکت کرد که ناگهان شخصی دیگر رسید و عرض کرد یا علی (علیه‌السلام) این شتر را به من بفروش. علی (علیه‌السلام) گفت: فروختم به چه قیمت می‌خری؟ گفت 120 درهم. علی (علیه‌السلام) شتر را داد و پول را گرفت و نیمی از آن را به برگشت و ام و نیم دیگر را به کار خود برد در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ماجرا را از علی (علیه‌السلام) شنید و فرمود: فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود و این آن وامی بود که به آن فقیر بخشیدی[i]

242- از من سؤال کن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: یا علی! اذا نامت فاستق لی ست قرب من بئر غرس فغلسنی و کفنی و حنطنی فاذا فرغت من غسلی فخذ بمجامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت فو الله لا تساءلنی عن شیء الا اجبتک [i]

یا علی (علیه‌السلام) بعد از آن که من رحلت کردم من را غسل بده و وقتی تجهیز تمام شد و کفن کردی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان وقتی اطراف کفنم را گرفتی و مرا نشاندی هر چه خواستی از من بپرس و من هر چه گفتم یاد داشت کن.

243- کارهای امام علی در خانه

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای منزل خود هیزم فراهم می‌کرد و آب می‌کشید و خانه را جاروب می‌کرد و فاطمه علیهاالسلام آرد می‌کرد و سپس آنرا خمیر نموده و نان می‌پخت و با وجود چنین کارهایی به

تربیت کودکان و شستن و نظافت آنها نیز همت می‌گماشت لذا حضرت امیر (علیه‌السلام) در خانه هر وقت فراغتی می‌یافت به حضرت زهرا علیهاالسلام در امور خانه کمک می‌نمود. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه شد ودید علی (علیه‌السلام) و فاطمه زهرا علیهاالسلام هر دو مشغول آسیا کردن هستند از آنها پرسید: کدامتان خسته‌تر هستید؟ علی (علیه‌السلام) عرض کرد: فاطمه یا رسول‌الله. پیغمبر به دختر خود فرمود: دختر جان بلند شو و خود جای او نشست و با علی (علیه‌السلام) مشغول آسیا کردن شد. [i]

حضرت زهرا علیهاالسلام نیز در کلیه امور اعم از جنگ و امور بیرون از منزل همسر خود را یاری می‌کرد چنانکه بعد از غزوه احد علی (علیه‌السلام) در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قتل سران قریش زیاده از حد تلاش کرد شمشیر خون آلود خود را برای شستن به حضرت فاطمه علیهاالسلام داد و فرمود خذی هذا السیف فقد صدقنی الیوم این شمشیر را بگیر که امروز (ایمان و شجاع) مرا تصدیق نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: ای فاطمه علیهاالسلام بگیر شمشیر علی را، که امروز شوهرت دین خود را ادا نمود و خداوند بوسیله شمشیر او بزرگان قریش را به هلاکت رسانید. [i]

244- علی جان فاطمه همسر خوبی است

علی (علیه‌السلام) می‌گوید از پول زره من که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری را به جهت تهیه وسایل به ام سلمه داده بود، به هنگام تهیه ولیمه ده درهم از آن پول را گرفت و به من داد و فرمود یا علی با این پول مقداری روغن و خرما و کشک تهیه کن و من دستور آن حضرت را انجام داده و آنها را خریده و آوردم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سفره چرمی خواست و خود آستین بالا زد و از آن خرما و کشک و روغن غذایی تهیه نمود خود نیز گوسفند چاقی تهیه نمود. آنگاه به من فرمود: هر کسی را که می‌خواهی دعوت کن. علی (علیه‌السلام) می‌گوید: من به مسجد آمدم و دیدم جمع کثیری از صحابه در مسجد حضور دارند و من از اینکه گروهی را دعوت کنم و عده‌ای را خیر نکنم شرمگین شدم لذا روی لندی رفته و گفتم ای مردم همگی برای صرف ولیمه فاطمه علیهاالسلام بیایید مردم برخاستند و به راه افتادند و من از کثرت جمعیت و کی غذا خجالت می‌کشیدم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این مطلب آگاهی یافت فرمود: علی جان من از خدای می‌خواهم که این غذا را برکت دهد. علی (علیه‌السلام) می‌گوید: تمام آن جمعیت از آن غذا خوردند و سیر شدند و چیزی هم از غذا کم نشد ...

چون آفتاب غروب کرد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیهاالسلام را زینت کرده و عطرآگین نمودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه‌السلام) را در سمت راست و فاطمه علیهاالسلام را در سمت چپ خود نشانید و پیشانی آنها را بوسید و دست دخترش را در دست علی (علیه‌السلام) گذاشت و فرمود: علی (علیه‌السلام) جان فاطمه همسر خوبی است و آنگاه به دخترش فرمود: علی (علیه‌السلام) شوهر خوبی است و در حق آنها دعا کرد.[i]

245- ولی خدا کیست؟

روزی ابوذر به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای مردم شب گذشته در خواب صحنه‌ای دیدم که تاکنون چنین چیزی را ندیده بودم. گفتند: در خواب چه دیدی؟

گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نزدیک خانه‌اش دیدم که شبانه بیرون آمد و دست علی (علیه‌السلام) را گرفته بود با هم به قبرستان بقیع رفتند من هم آن دو بزرگوار را زیر نظر گرفته و از فاصله دورتری به دنبالشان رفتم به سوی بقیع رفتند تا به محل قبرهای مکه رسیدند سپس آن حضرت به آرامگاه پدر خود رسید و نزدیک آن دو رکعت نماز خواند ناگاه قبر شکافته شد و در همین حال عبدالله را دیدم که نشسته و می‌گوید: گواهی می‌دهم که معبود جز الله نیست و گواهی می‌دهم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت، پدرم ولی تو کیست؟ عبدالله گفت: پسرم ولی چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این علی ولی است. عبدالله فورا گفت: گواهی می‌دهم که علی (علیه‌السلام) ولی من است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: پس به بوستان خودت بازگرد. سپس بر سر آرامگاه مادرش د آمنه برگشت و همان عملی را که نزد قبر پدرش انجام داده بود تکرار کرد ناگاه قبر شکافت بی‌درنگ آمنه گفت: شهادت می‌دهم معبود جز الله نیست و تو پیامبر و فرستاده خدایی. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: مادرم ولی تو کیست؟ پاسخ داد پسرم ولایت چیست؟ فرمود: آن ولایت (اشاره به حضرت علی (علیه‌السلام)) علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) است. آمنه فورا گفت و البته علی ولی من است. سپس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد، وقتی سخن ابوذر به اینجا رسید به او گفتند، تو دروغ می‌گویی و با او دست به گریبان شدند و کتکش زدند آنگاه مردم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کردند یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم امروز دروغی بر تو بسته شد فرمود، چه بود؟ گفتند: ابوذر درباره تو چنین و چنان نقل کرده. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آسمان نیلگون هنوز بر سر کسی سایه نیفکنده و به روی زمین غبار آلود کسی گام برنداشته که راستگوتر از ابوذر باشد.[i]

246- پیشنهاد قریش

نقل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اولین برا حضرت علی (علیه‌السلام) را به عنوان رهبر بعد از خود انتخاب کرد جمعی از قریش به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم تازه مسلمان هستند از این رو راضی نیستند که تو دارای مقام نبوت باشی و مقام امامت به پسر عمویت علی واگذار شود اگر در این مورد مدتی صبر کنی بعد اعلام امامت علی (علیه‌السلام) را بنمایی بهتر است (و قضیه مورد قبول مردم واقع خواهد شد) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من این کار را به رأی خود انجام نداده‌ام بلکه فرمان خدا چنین بوده است، آنها گفتند: اگر پیشنهاد ما را به خاطر اینکه مخالفت با دستور خدا می‌شود نمی‌پذیری پیشنهاد دیگری داریم و آن اینکه در امر خلافت مردی از قریش را با علی (علیه‌السلام) شریک گردان تا دلهای مردم به سوی علی (علیه‌السلام) متوجه و آرام شود و در نتیجه امر خلافت و رهبری آسیب پذیر نگردد و مردم در این مورد با تو مخالفت نکنند در این هنگام جبرئیل از طرف خدا آمد و آیه (65 سوره زمر) را نازل کرد اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می‌شود و از زیانکاران خواهی بود. [i]

247- مقام امام علی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی (علیه‌السلام) و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین (علیه‌السلام) در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن (علیه‌السلام) و بعد به حسین (علیه‌السلام) و سپس به فاطمه علیهاالسلام داد. هر کدام از آنها که آب می‌آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها می‌فرمود: هنیئا مریئالک ... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای ... ولی وقتی که ظرف آب را به علی (علیه‌السلام) داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هنیئا مریئالک یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوفات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شده و همین سخن را

گفتند ولی هنگامی که علی (علیه‌السلام) آب آشامید و گفتم هنیئا مریئالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم. [i]

248- شب قدر

اصبغ بن نباته از علی (علیه‌السلام) روایت نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی (علیه‌السلام) ایا می‌دانی معنی شب قدر چیست؟عرض کردم نه یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم. پیامبر فرمود: خداوند تبارک و تعالی در آن شب، به تقدیر و سرنوشتی که روز قیامت خواهد بود قضا و حکم و اندازه‌گیری نمود و در آنچه خدای عزوجل فرمان داد ولایت تو بود و نیز ولایت امامان، از نسل تو تا روز قیامت و در روایتی دیگر امام صادق (علیه‌السلام) در پرسش مفضل بن عمر فرمود: ... در آن شب (قدر) ولایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نازل شد. مفضل می‌گوید عرض کردم: در شب قدری که ما آن را در ماه رمضان امید داریم؟ حضرت فرمود: آری.شبی که در آن شب آسمانها و زمین اندازه‌گیری شده و ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در آن تقدیر و معین شده است. [i]

249- هم صحبت علی تا لقای حق

حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: مردی در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمی‌توانی نزد آن حضرت (که در حال کسالت بود و در روزهای آخر عمر بسر می‌برد) بروی هم خواسته‌ای داری با من بگو گفت: چاره‌ای نیست جز اینکه نزد او بروم. علی (علیه‌السلام) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و سلام کرد: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتی داری؟ گفت: من از طرف خدا رسولی هستم به سوی تو. حضرت فرمودند: چه رسالتی بر عهده تو می‌باشد. گفت من عزرائیل هستم، خدا مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بین لقاء با خود و بین بازگشت به دنیا مخیر کرده است. حضرت فرمود: صبر کن تا جبرئیل بیاید و با او مشورت کنم. عزرائیل خارج شد و به سوی آسمانها رفت در بین راه با جبرئیل برخورد نمود. جبرئیل پرسید آیا روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قبض کردی؟ نه ای جبرئیل او از من خواست تا رفتن تو به نزدش صبر کنم ایا نمی‌بینی که درهای آسمان برای روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز شده و همه جا آزین بندی شده است، جبرئیل نزد حضرت آمد و سلام کرد

حضرت جواب سلام او را داد. جبرئیل گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت مشتاق تو می‌باشد و عزرائیل تا به حال از کسی اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هیچ کس اجازه نخواهد گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او مرا مخیر بین لقاء پروردگار و بقا در دنیا کرد. جبرئیل گفت: لقاء پروردگار بر این دنیا بهتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من هم آن را بهتر می‌دانم. تو از نزد من خارج مشو تا ملک الموت بیاید مدتی بعد عزرائیل آمد و سلام کرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت عزرائیل چه اراده کرده‌ای گفت: گرفتن جان شما راحضرت فرمود: آنچه به تو امر شد اجرا کن. جبرئیل بنا به خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک او (در طرف راست) قرار گرفت و میکائیل در سمت چپ نشست و عزرائیل شروع به قبض روح کرد. جبرئیل گفت: ای عزرائیل عجله نکن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائیل گفت: روح او به جایی رسیده که دیگر قدرت بر تأخیر و نگهداری آن ندارم جبرئیل گفت: سفارش خدا را در مورد آسان گرفتن جان او فراموش د نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است پس دهان خود را کنار گوش علی (علیه‌السلام) گذاشت و با او سخن گفت تا اینکه روح مبارکش از بدن خارج شد. علی (علیه‌السلام) دست خود را زیر چانه مبارکش گذاشت و چشمان شریف آن حضرت را بسته و برخاست و در حالی که گریه می‌کرد به حاضرین گفت: خدا اجر شما را زیاد کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در این لحظه بود که صدای گریه و ضجه مردم بلند شد [i]

250- شیفته خدا

ابودردا می‌گوید: روزی در یکی از نخلستانهای اطراف مدینه جسد علی (علیه‌السلام) را دیدم که مانند چوب خشک بر زمین افتاده است. او به خیال اینکه حضرت علی (علیه‌السلام) از دنیا رفته است برای خبر دادن واقعه به خانه آن حضرت آمد و به حضرت فاطمه زهرا (علیه‌السلام) درگذشت همسرش را تسلیت گفت: فاطمه زهرا (علیه‌السلام) فرمود: پسر عموی من نمرده است.بلکه در حال عبادت از خوف خدا غش کرده است و این حال برای او بسیار اتفاق می‌افتد. [i]

251- میر میدان جانبازی

در آغاز جنگ احد، طلحهٔ بن ابی‌طلحه از قبیله بنی عبدالدار نخستین پرچمدار دشمن بود که به میدان آمد و مبارز طلبید، او در شجاعت آنگونه بود که به قوچ گردان دشمن نامیده می‌شد. امام علی

(علیه‌السلام) در برابر او رفت ولی او شمشیری به سوی علی (علیه‌السلام) فرود آورد. علی (علیه‌السلام) آنرا با سپرش رد کرد و سپس با شمشیر بر دوران پای او زد که هر دو آنها قطع گردید و به هلاکت رسید، بعد از او برادرش ابوسعید بن ابی‌طلحهٔ پرچم کفر را برداشت و

به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) او را نیز کشت، بعد از او عثمان بن ابی‌طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) او را نیز کشت، بعد از او عثمان بن ابی‌طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) او را نیز کشت. بعد از او حرث بن ابی‌طلحه به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) او را نیز به هلاکت رساند، بعد از او ابوعزیز بن عثمان به میدان تاخت، علی (علیه‌السلام) او را نیز به خاک سیاه مرگ انداخت بعد از او عبدالله بن ابی‌جمیله و سپس ارطاهٔ بن شرجیل به میدان آمدند که جملگی بدست شیر خدا حیدر کرار (علیه‌السلام) کشته شدند و در آخر غلام این قبیله (بنی عبدالدار) بنام صواب به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) اول دست راست او را قطع کرد تا اینکه پرچمش به زمین افتاد او پرچم را به دست چپ خود گرفت، علی (علیه‌السلام) دست چپش را نیز جدا کرد.

صواب با همان دستهای بریده پرچم را به خود چسبانید و گفت: ای قبیله بنی عبدالدار آیا حقی را که بر من داشتید ادا کردم؟ علی (علیه‌السلام) هم ضربتی بر فرق سرش زد، او نیز به پرچمداران ملحد قبلی ملحق شد. در این هنگام دختر عبقر حارثیه پرچم را برداشت و به میدان آمد که از این پس بود که جنگ بصورت دست جمعی و گروهی شروع شد. لذا در ابتدای جنگ احد دلاوریهای علی (علیه‌السلام) آن چنان بر دشمن ضربه وارد ساخت که صدای گریه زنان دشمن از همه جا به گوش می‌رسید. [i]

252- رحمت الهی آمد

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از اصحاب گرد او حلقه زده بودند در این حال من وارد مسجد شدم، تا نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من افتاد چهره‌اش شکفته شد و خنده بر لبهایش نشست به طوری که برق سفیدی دندانهایش را دیدم. سپس فرمود: علی (علیه‌السلام) نزد من بیا. علی (علیه‌السلام) نزدیکتر بیا و پیوسته ازمن می‌خواست تا هر چه بیشتر به او نزدیک‌تر شوم من هم آنقدر پیش رفتم تا اینکه زانوهایم به زانوی مبارک او چسبید. سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: ای گروه اصحاب با آمدن برادرم علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) لطف و رحمت الهی شامل جان شما گشته است علی (علیه‌السلام) از من است و من از علی‌ام. جان او جان من و سرشت او از سرشت من است [i]

253- محبوب خدا

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: یک روز که به آب نیاز داشتم به قصد تطهیر به منزل آمدم هر چه صدا کردم حسن، حسین (علیه‌السلام) و فضه را هیچ کس جوابم را نداد. دریافتم که کسی در منزل نیست به ناگه صدایی از پشت سرم شنیدم که مرا به نام خواند: یا اباالحسن، عموزاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، من سر برگرداندم اما چیزی ندیدم، یک مرتبه متوجه سطلی از طلا که پر از آب زلال بود شدم که حوله‌ای نیز بر آن آویخته بود، نخست حوله را برداشتم و بر دوش راستم گذاشتم آنگاه دستی بر آن رساندم که ناگهان آب در دستانم جاری شد و از آن وضوی کاملی ساختم، همین که نیاز به آبم برطرف شد، سطل نیز ناپدید شد و من نفهمیدیم چه کسی آن را پس گرفت، شگفتا که آب در نرمی مانند کرده و در طعم و شیرینی همچون عسل و در خوش بویی همانند مشک بود، در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبسمی فرمود و آن حضرت را در آغوش کشید و میان دیدگانش را بوسید آنگاه فرمود: اباالحسن (علیه‌السلام) مژده باد بر تو آن سطل و آب و حوله که دیدی همه از بهشت و فردوس برین بود. در شگفتم از مردمی که مرا به خاطر محبت و علاقه‌ای که به تو دارم سرزنش می‌کنند در حالی که خدای متعال و فرشتگان او بر فراز آسمان تو را دوست دارند. [i]

254- تجلی ایثار در مهمانی

مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و اظهار گرسنگی نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خانه [i]

همسران خود راهنمایی کرد تا از او پذیرایی شود آنها نیز گفتند: در خانه جز آب چیز دیگری ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به اصحاب کرد و فرمود: چه کی این مهمان را به خانه خود می‌پذیرد؟ علی (علیه‌السلام) فرمود: من او را به خانه می‌برم، هر دو به اتفاق روانه منزل آن حضرت شدند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمدن مهمان را به همسر خود فاطمه زهرا علیهاالسلام اطلاع داد و از وضع غذای خانه جویا شد. حضرت فاطمه علیهاالسلام جواب داد قدری خوراک به اندازه بچه‌ها موجود است ولی مهمان را بر خود مقدم می‌داریم حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: شما بچه‌ها را خواب کن من، نیز چراغ خانه را خاموش می‌کنم (گویا علی (علیه‌السلام) می‌خواهد مهمان به واسطه تاریکی شب

آنهم به بهانه خوابیدن بچه‌ها، متوجه کمی غذا نشود و با خیالی آسوده غذا بخورد (امیرالمؤمنان (علیه‌السلام)) بر سفر سفره نشست اما از آن غذا نخورد و مهمان نیز بر اثر تاریکی متوجه غذا نخوردن آن حضرت نشد به هر صورت آن شب سپری شد و مهمان از خوراک خانه علی (علیه‌السلام) بهره‌مند شد لیکن اهل خانه با گرسنگی شب را صبح کردند آن هنگام آیه شریفه و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة [حشر/ 8.] نازل گردید [i]

255- امیرالمؤمنین لقب الهی

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: امام باقر (علیه‌السلام) از پدرش روایت کرده که جد بزرگوارش فرموده است: خداوند جل جلاله جبرئیل را به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، تا آن حضرت در حال حیات خود برای ولایت علی (علیه‌السلام) از مردم شاهد و گواه بگیرد، و پیش از وفات خود حضرتش را به نام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نامگذاری نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه نفر از یاران و مشهورین از اصحاب خود را فرا خواند و فرمود: من شما را فرا خوانده‌ام تاگواهان الهی در روی زمین باشید، خواه بر گواهی خود پایداری کنید، یا کتمان نموده و از ادای شهادت [i]
خودداری کنید. آنگاه فرمود: ای ابابکر برخیز و بر علی (علیه‌السلام) بنام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) سلام ده. او گفت: ایا این فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم اوست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. وی برخاست و بر آن حضرت به عنوان امیرمؤمنان سلام داد. سپس فرمود: عمر. برخیز و بر علی بنام امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سلام کن. عمر گفت: ایا به فرمان خدا و رسولش او را امیرمؤمنان (علیه‌السلام) بنامیم؟ حضرت فرمود: آری. او نیز برخاست و سلام کرد سپس به مقداد بن اسود کندی فرمود: برخیز و به علی (علیه‌السلام) بنام امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سلام ده، او برخاست و سلام داد و سخن آن دو نفر را تکرار نکرد. آنگاه به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و به علی (علیه‌السلام) بنام امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سلام ده، وی برخاست و سلام داد، بعد به حذیفه یمانی و عماربن یاسر و عبدالله بن مسعود و بریده که از همه آنان جوان‌تر بود فرمود: برخیز و بر امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سلام کن او نیز برخاست و سلام داد. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شما را برای این کار خواندم تا در این زمینه گواهان الهی باشید خواه بر آن پایدار بمانید یا ترک ادای شهادت کنید [i]

256- سد ابواب مسجد نبی

پس از آنکه مسجد النبی را حصار کشیدند و پیغمبر در آن نماز می‌خواند دور مسجد خانه بود و همه داخل مسجد از خانه خود دری باز کرده بودند تا که برای نماز فورا برسند، ابوبکر و عباس و حمزه هر یک در خانه خود را به مسجد باز کردند و یک در دیگر هم خانه شان داشت و فقط تنها خانه‌ای که یک در داشت و آنهم وارد مسجد می‌شد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی (علیه‌السلام) بود. وحی الهی نازل شد به پیغمبر که بایستی تمام درها بسته گردد. مگر در خانه تو و علی (علیه‌السلام) (این روایت را سنی‌ها نیز از عبدالله بن عمرو از عمربن خطاب هم ذکر کرده‌اند) گویند که از پسر عمر پرسیدند: راجع به علی (علیه‌السلام) گفت اسم علی را نیاورید که سه افتخار بزرگ برای اوست یکی سد ابواب دومی ازدواج بافاطمه علیهاالسلام سوم فتح خیبر. اجمالا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت بالای منبر و فرمود که خداوند فرمود: باید درها بسته شود ولی استثناء راجع به علی (علیه‌السلام) را ذکر نفرمود، روایت دارد اولین کسی که مشغول بستن درب خانه‌اش شد علی (علیه‌السلام) بود ولی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و نگذاشت عباس و عمر نیز درها را نبستند، سایرین آمدند گفتند: در را می‌بندیم اما بگذارید روزنه‌ای باز بگذاریم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روزنه‌ای هم نباید باز باشد. عباس آمد پیش رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و عرض کرد من هم که پیرمردی هستم و حکم پدر تو را دارم در را ببندم حمزه هم ببندد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر رفت و فرمود: من نگفته‌ام که درها را ببندید امر خداست. خدا فرموده فقط در خانه علی (علیه‌السلام) باز باشد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از پیش خود کاری نمی‌کند اگر می‌کرد به عباس اجازه می‌داد که عمویش بود، حمزه نیز آمد تا روزنه‌ای را باز بگذارد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب را به او داد (و ما ینطق عن الهوی) محمد از روی هوای حرف نمی‌زند علی (علیه‌السلام) فرمود: که متهم کردند رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را در مسأله سد ابواب و گفتند نعوذ بالله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ضلالت افتاده است.

257- ماه منیر پیامبر اسلام

روزی علی (علیه‌السلام) به محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد قیافه جذاب و صورت زیبای علی (علیه‌السلام) به قدری جلوه داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چنین

پنداشتم که ماه شب چهارده به من نزدیک شده است.
«ظننت الا انه اشرف علی علی القمر اليلة البدر» [i]

258- تمام مردم دنیا یک طرف..

علقمه و اسود می‌گویند ما به ابوایوب انصاری در منزلش وارد شدیم و از او پرسیدیم ای ابوایوب! خداوند پیغمبر خود را گرامی داشت و تو را بواسطه صحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلت داد؛ حال برای ما بگو چگونه به حمایت از علی (علیه‌السلام) برخاسته و با اهل توحید (منظور اصحاب معاویه است که به ظاهر مسلمان بودند) جنگ کردی؟
ابوایوب گفت: بخدا سوگند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همین اطاقی که ما و شما فعلا در آن نشسته‌ایم، نشسته بود در اطاق کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) که در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و من که در سمت چپ حضرت بودم و انس بن مالک که خادم آن حضرت بود کسی نبود، که ناگهان در زدند حضرت فرمود در را باز کنید برای عمار، مرد پاک و پاکیزه؛ در را باز کردند و عمار داخل شد و سالم کرد، حضرت به او خوش آمد گفت.
سپس فرمود: ای عمار! بزودی بعد از من در امت من فتنه برپا می‌شود بطوریکه شمشیر به روی هم می‌کشند و بعضی از آنها همدیگر را می‌کشند، چون چنین دیدی بر تو باد به آن مردی که در سمت راست من نشسته و اشاره به حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) کردند سپس فرمود:
اگر دیدی تمام مردم جهان در یک مسیر حرکت می‌کنند و علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) به تنهایی در مسیر دیگری حرکت می‌کند تو در مسیر علی (علیه‌السلام) حرکت کن و مردم را رها کن، ای عمار! علی (علیه‌السلام) تو را در ضلالت و پستی وارد نمی‌کند، و از راه هدایت تو را در نمی‌کند ای عمار! متابعت از علی (علیه‌السلام) متابعت از من و متابعت از من متابعت از خداست. [i]

259- پیشوای شرفاء

انس می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: آب وضوئی برای من مهیا کن! سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند سپس به من فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود، امیر و سالار مؤمنین و آقا و مولای مسلمین و پیشوای شرفاء و تابنده چهره‌های بهشت که در

غرفه‌های امن پروردگار جای دارند و خاتم اوصیاء من خواهد بود.
انس می‌گوید: من با خود گفتم: بار پروردگارا! او را مردی از انصار قرار بده و این دعا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخفی داشتم ناگهان علی (علیه‌السلام) وارد شد حضرت فرمود: ای انس کیست؟ عرض کردم علی (علیه‌السلام) است حضرت با شادمانی هر چه تمامتر برخاست و دست به گردن او انداخت و صورت به صورت او می‌شود و عرق صورت خود را به صورت او مسح می‌نمود.
علی (علیه‌السلام) عرض کرد: یا رسول‌الله! امروز کاری را دیدم با من کردی که تا به حال چنین ننموده بودی؟ حضرت فرمود: چه باز می‌دارد مرا از این گونه رفتار درباره تو؟ تو هستی که دین مرا ادا می‌کنی و صدای مرا به جهانیان می‌رسانی و در اختلافاتی که بعد از من بوجود می‌آید حق را برای آنان آشکار می‌گردانی. [i]

260- گریه رسول خدا

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه می‌رفتیم تا اینکه در باغی داخل شدیم، حضرت یکباره مرا در آغوش گرفت و شروع کرد به گریه کردن؛ من عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم علت گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: گریه بخاطر کینه‌ها و عقده‌هایی که در سینه‌های جماعتی است از تو و ظاهر نمی‌کنند آنها را بر تو مگر بعد از رحلت من!
من عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آیا در آن وقت دین من سالم خواهد بود؟
حضرت فرمود: بلی در آن هنگام دین تو سالم خواهد بود. [i]

261- یحیی پیامبر کیست؟

ام‌اسلم، یکی از بانوان مسلمان و هشیار عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست بداند که وصی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟ تصمیم گرفت شخصا از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کند، او به سوی خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد. به او گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل یکی از همسرانش به نام ام‌سلمه است، لذا او بسوی آن خانه رفت او از همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: پیامبر کجاست؟ همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: به دنبال کاری رفته هم اکنون می‌آید.

ام‌اسلم وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید عرض کرد: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادرم فدایت، من کتابها را خوانده‌ام و به پیامبران و اوصیاء آنها آگاهی دارم حضرت موسی (علیه‌السلام) در زمان حیات خود خود دارای وصی (بنام هارون) بود و بعد از غیبتش نیز دارای وصی (بنام یوشع) بود حضرت عیسی (علیه‌السلام) نیز برای خود وصی داشت (در زمان حیاتش کالب بن یوفنا و بعد از وفاتش شمعون بود) اکنون بفرمائید: فمن وصیک یا رسول‌الله: ای رسول خدا! وصی شما کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام‌اسلم! وصی من در حیات و بعد از وفات من یکی است؛ ای ام‌اسلم! هر کس این کار را که اکنون انجام می‌دهم انجام دهد، او وصی من است، هماندم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشتی از سنگریزه‌های زمین را برداشت و با دستش مالید تا مانند آرد شد،
همان را خمیر کرد و با انگشترش آن را مهر نمود و جای مهر در آن نقش بست!!

ام‌اسلم از محضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و به حضور امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) رسید و گفت: پدر و مادرم به فدایت آیا وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما هستید؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: آری، ای ام‌اسلم! سپس آن حضرت با دستش سنگریزه‌ای برداشت و آن را مالید و مانند آرد نمود سپس آن را خمیر کرد و انگشتر خود را بر آن زد که جای انگشترش در آن نقش بست. ام‌اسلم از محضر علی (علیه‌السلام) بیرون آمد، نزد امام حسن (علیه‌السلام) که هنوز کودک بود رفت و گفت آیا تو وصی پدرت هستی؟

امام حسن فرمود: آری ای ای اسلم سپس امام حسن (علیه‌السلام) همان کار، جد خود و پدرش را در مورد سنگریزه انجام داد.

ام‌اسلم سپس نزد حسین (علیه‌السلام) آمد و گفت: آیا تو وصی برادرت هستی؟ امام حسین (علیه‌السلام) فرمود: آری ای ام‌اسلم! آنگاه آن حضرت نیز همان کار جد و پدر و برادر حسن (علیه‌السلام) را انجام داد.

ام‌اسلم زنده بود تا بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) آنگاه به حضور امام سجاد (علیه‌السلام) آمد و پرسید: آیا شما وصی پدرت هستی؟

امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود: آری ای ام‌اسلم! سپس آن حضرت همانند آن کار را که اجداد و عمو و پدرش انجام دادند را انجام داد. [i]

262- گره گشای مؤمنان، انفاق مخلص

موسی بن عیسی می‌گوید: روزی در خدمت علی (علیه‌السلام) در دوران زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: یا علی (علیه‌السلام) در همسایگی ما شخصی هست که با وزش باد از درختهای خرمای او مقداری خرما در حیاط ما می‌ریزد و بچه‌های من آنها را می‌خورند و این شخص می‌گوید: من راضی نیستم، بیا برویم تا او را راضی کنیم. با امام حرکت کردیم تا به منزل آن شخص رسیدیم، علی (علیه‌السلام) هر چقدر به آن شخص اصرار کرد که او راضی شود اما او نپذیرفت.

علی (علیه‌السلام) فرمود: من از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو ضمانت می‌دهم که باغی در بهشت به تو بخشیده شود، ولی صاحب خانه امتناع ورزید تا اینکه آفتاب در حال غروب کردن و وقت نماز فرا رسید.

امام به او فرمود: آیا خانه خود را با فلان باغ خرمای من عوض می‌کنی؟

صاحب خانه در کمال ناباوری گفت: اگر واقعا بدهی می‌پذیرم.

امام شاهدان حاضر را به گواهی گرفت که خانه آن شخص را در برابر فلان باغ خود خریده است.

سپس رو به فرد نیازمند کرد و فرمود: وارد منزل شو و به عنوان مالک آن را تصرف نما، که خدا به شما برکت دهد و نعمت‌های او بر شما حلال باشد.

آنگه همگی به نماز رفتند فردا صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به علی (علیه‌السلام) کرد و فرمود: علی جان نسبت به کار پسندیده دیشب تو این آیات نازل شد:

«بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشیی ... فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری»

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این ایثارگر مخلص فرمود:

علی جان تو به بهشت یقین داشتی و خانه را به آن مرد بخشیدی و باغ خود را از دست دادی ولی خداوند با نزول این آیات از تو تشکر فرمود. [i]

263- صدای شیطان بود

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: لحظه‌ای که برای غسل دادن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آماده می‌شدم، همین که بدن پاک و پاکیزه آن جناب را بر سکو نهادم، صدایی از گوشه اتاق به گوشم رسید، که گفت: «ای علی! محمد را غسل مده،بدن پاک و مطهر او احتیاج به غسل و شستشو ندارد»

از سخن او در دلم گمانی کوتاه پیدا شد (اما بزودی برطرف شد و به خود آمدم و) گفتم: وای بر تو، تو که هستی؟!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به غسل و شستشوی خود فرمان داده و تو ما را از آن نهی می‌کنی؟!

در همین حال آواز دیگری با صدایی بلندتر شنیده شد که گفت: یا علی! او را بشوی و غسل ده، که بانگ نخستین از شیطان بود. او به سبب حسدی که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارد، خوش ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با غسل و طهارت پای بر بساط پروردگار خویش بگذارد.

گفتم: ای صاحب صدا! از این که او را به من معرفی کردی خدا به تو پاداش نیک دهد، اما تو کیستی؟

گفت: من خضر نبی هستم، که برای تشییع جنازه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌ام. [i]

264- عهد خداوند

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: روزی من و فاطمه و حسن و حسین (علیه‌السلام) نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، آن حضرت به ما رو کرد و گریست، من عرض کردم: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم چرا گریه می‌کنید؟

حضرت فرمود: گریه می‌کنم بخاطر آنچه با شما می‌کنند، عرض کردم: آن چه چیزی است، یا رسول‌الله؟

حضرت فرمود: گریه می‌کنم از ضربتی که بر فرق تو زنند و از سیلی که بر صورت فاطمه علیهاالسلام می‌زنند، و از نیزه‌ای که به ران حسن (علیه‌السلام) می‌زنند و زهری که به او می‌نوشانند، و از قتل حسین (علیه‌السلام)؛ علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: همه اهل بیت گریه کردند، سپس عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را نیافریده‌اند جز برای بلا، حضرت فرمود: مژده باد بر تو ای علی! که خداوند با من عهد کرده که تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق. [i]

265- یاوران علی در غسل پیامبر

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: هنگامی که وصیت نامه رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را مطالعه کردم دیدم که بخشی از آن چنین نوشته شده است:
«ای علی! جز تو کسی در کار غسل و کفن من شرکت نکند»
به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟!
حضرت فرمود: دستور جبرئیل است که (بی‌شک) از جانب پروردگار آورده است.
پرسیدم: در صورت عجز آیا از کسی کمک بخواهم؟ فرمود: جبرئیل گفته است که:
سنت دیرینه الهی چنان بوده است، که پیامبران را به جز جانشینان آنان، غسل نمی‌داده‌اند اکنون نیز باید تداوم این سنت به دست علی انجام یابد ...
آنگاه فرمود: برای انجام دادن غسل من محتاج به یاری کسی نخواهی شد، چه اینکه تو را یارانی نیکو و برادرانی پاک سرشت همراهی می‌نماید.
پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل ملک الموت و اسماعیل و فرشته‌ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است [i]

266- اتمام حجت عجیب

آن، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد و ابوبکر بر مسند خلافت غاصبانه نشست روزی علی (علیه‌السلام) ابوبکر را دید و به او فرمود: ای ابوبکر قرآن می‌فرماید: و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیا عند ربهم یرزقون؛ هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند [i]
و من گواهی می‌دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید از دنیا رفت سوگند به خدا آن حضرت نزد تو می‌آید، وقتی که نزد تو آمد یقین کن؛ چرا که شیطان نمی‌تواند خود را به صورت آن حضرت در آورد.
آنگاه امام علی (علیه‌السلام) دست ابوبکر را گرفت و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به او نشان داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود:
یا ابابکر آمن بعلی و باحد عشر من ولده، انهم مثلی الا النبوهٔ و تب الی الله مما فی یدک، فانه لا حق لک

فیه؛ ای ابوبکر به (امامت) علی (علیه‌السلام) و یازده فرزندش ایمان بیاور، آنها (در مقام رهبری و در وجوب اطاعت از آنها) مانند من هستند فقط مقام نبوت ندارند از آنچه

در دست گرفته‌ای در پیشگاه خدا توبه کن زیرا تو در آن مقام حقی نداری سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقابل چشم رفت و دیده نشد [i]

267- **پیوند ناگسستنی**

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ

حضرت علی (علیه‌السلام) هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او خلوت می‌کرد و در هر موضوعی علی (علیه‌السلام) را به رموز و اسرار آن آگاه می‌نمود، و هیچ چیز را از علی (علیه‌السلام) پنهان نمی‌کرد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز با علی (علیه‌السلام) اینگونه خصوصی نبود.

اگر علی (علیه‌السلام) در خانه خود بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد علی (علیه‌السلام) می‌رفت و بیشتر همنشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی (علیه‌السلام) در خانه او صورت می‌گرفت، گاهی که علی (علیه‌السلام) به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنان خود را از خانه بیرون می‌کرد و تنها با علی (علیه‌السلام) هم سخن می‌شد ولی تنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه علی (علیه‌السلام) می‌آمد فاطمه و پسران فاطمه (یعنی حسن و حسین (علیه‌السلام)) را از خانه بیرون نمی‌کرد علی (علیه‌السلام) هر سؤالی می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ می‌داد وقتی که سوالش تمام می‌شد و سکوت می‌کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آغاز سخن می‌کرد، هیچ آیه ای بر رسول خدا نازل نشد مگر اینکه آن را برای علی (علیه‌السلام) می‌خواند و املاء می‌فرمود،پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه احکام از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و کتاب را که بر پیامبران قبل نازل شد را به علی (علیه‌السلام)آموخت و علی (علیه‌السلام) همه آنها را به خاطر خود سپرد و حتی یک حرف از آن را فراموش نکرد. [i]

268- نزول فرشتگان در شب قدر

عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، هر گاه عمر و ابوبکر به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمدند می‌دیدند که آن حضرت سوره قدر را با خشوع و گریه قرائت می‌کند و آنرا با حالی جانسوز می‌خواند عمر و ابوبکر عرض کردند: ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! چقدر دلت هنگام قرائت این سوره می‌سوزد؟ چرا؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برای آنکه در شب قدر چشمم فرشتان را دیده و دلم فهمیده است و برای آنچه که دل این شخص (اشاره به علی (علیه‌السلام)) پس از من در شب قدر آن را می‌فهمد و در می‌یابد، می‌گریم.

عمر و ابوبکر عرض کردند: مگر شما در شب قدر چه دیده‌اید و او (علی (علیه‌السلام)) در آن شب چه می‌بیند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی زمین برای آنها نوشت «تنزل الملائکۀ والروح فیها باذن ربهم من کل امر»

آنگاه فرمود: پس از آنکه خداوند می‌فرماید: برای تقدیر هر کار آیا دیگر چیزی باقی می‌ماند؟ عمر و ابوبکر عرض کردند نه، چیزی باقی نمی‌ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا می‌دانید، که شخصی که هر امری بر او نازل می‌شود کیست؟ آنها عرض کردند: او تو هستی، ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، ولی آیا بعد از رحلت من نیز شب قدر وجود دارد؟آنها گفتند: آری وجود دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

آیا بعد از من باز در شبهای قدر آن امر (تقدیر کارها) نازل می‌شود؟ عمر و ابوبکر گفتند: آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بنابراین بعد از من نزول هر چیزی در شب قدر بر چه شخصی است؟ عمر و ابوبکر گفتند: نمی‌دانیم آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر سر علی (علیه‌السلام) نهاد و فرمود:

«ان لم تدر یا فا در یا هو هذا من بعدی، اگر نمی‌دانید، اینک بدانید، آن شخص بعد از من این اشاره به علی (علیه‌السلام) است.» [i]

269- نخل خرمای صیحانی

از علمای شافعی و همچنین شیعی نقل شده که: روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) از نخلستان مدینه رد می‌شدند. از دور درخت نخلی صیحه زد:
هذا محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست و تا علی (علیه‌السلام) نزدیک درخت شد آن درخت خرما صدایش بلند شد: و هذا علی ولی الله سید الوصیین و امام الائمه الهادین المهدیین.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقداری از خرمای آن درخت را میل فرمود و نام آن درخت خرما را صیحانی گذاشت و اکنون نیز بهترین خرمای مدینهٔ النبی خرمای نخل صیحانی است. [i]

270- انتقال اسرار الهی

ام‌سلمه می‌گوید: روزی که نوبت من بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حجره من آید با علی (علیه‌السلام) وارد حجره من شد و در حالی که دست به دست هم داده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش علی (علیه‌السلام) گذاشت و به من فرمود: ای ام‌سلمه! لحظه‌ای از حجره بیرون برو و خانه را برای ما خلوت کن، ام‌سلمه می‌گوید: من بیرون رفتم و آنها داخل حجره شدند و نزد هم نشستند و با هم آهسته صحبت آغاز کردند و من صدای آنها را می‌شنیدم ولی سخن آنها را نمی‌فهمیدم تا اینکه روز به نیمه رسید پس من به در حجره رفتم و سلام کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به مکان اول خود بازگرد، من بازگشتم و آنها را تنها گذاشتم بعد از مدتی بار دیگر همین کار را کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب را به من داد بار دیگر من رفتم بر در حجره که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان فرمود: داخل شو، علی (علیه‌السلام) دست خود را به زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشته بود و با یکدیگر صحبت می‌کردند به محض ورود من کلام را قطع کردند حضرت امیر (علیه‌السلام) برخاست و رفت. رسول خدا به من فرمود: که ای ام‌سلمه! جبرئیل از طرف خدا نازل شده بود و به من دستور داد که چون بعد از تو علی جانشین و وصی تو است بگو به او آنچه را که بعد از تو تا روز قیامت واقع خواهد شد، آگاه باش خدای تعالی برای امتی پیغمبری انتخاب نمود و برای هر پیغمبری وصی معین فرمود پیغمبر این امت من هستم و علی (علیه‌السلام) وصی من می‌باشد [i]

271- شفاء رسول خدا

روایت است روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مریض شده بود امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بر بالین فرمود: یاام ملدم اخرجی عن رسول‌الله؛ ای تب از بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون برو که در همان لحظه تب از بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و آن حضرت برخاست و نشست. [i]

272- از علی اطاعت کنید

پس از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از سفر مکه و حجة الوداع به مدینه بازگشت به منزل ام‌سلمه وارد شد و در حدود یکماه در منزل بود و بیشتر ایام خود را با علی (علیه‌السلام) خلوت می‌ساخت و منزل سایر زوجات خود نمی‌رفت.
عایشه و حفصه به پدران خود شکایت کردند و گفتند: که علت اعراض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نمی‌دانیم چیست، پدران آنها گفتند: شما بهتر می‌توانید این راز را کشف کنید.
عایشه به منزل ام‌سلمه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که با علی (علیه‌السلام) هر دو در یک اتاق هستند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عایشه پرسید برای چه کاری آمدید؟ عایشه علت اعراض و دوری کردن از سایر (زوجات در صورتی که خلافی از آنان سرنزده است) را سؤال کرد؟
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب او گفت: اگر راست می‌گویی پس چرا امری که بتو گفته بودم و سفارش در کتمان و مخفی داشتن آن را به تو کردم بر خلاف دستور من رفتار کردی، بدان و باخبر باش که هم تو از زمره هلاک شدگان و زیان کاران هستی و هم کسانی که در این کار تصمیمی گرفته‌اند.
بعد از آمدن عایشه به منزل ام‌سلمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ام‌سلمه گفت: که سایر زنان را خبر کند تا در این منزل جمع شوند وقتی همه زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه حاضر شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان گفت: که گوش دهید و حرفهای مرا همگی بشنوید و اطاعت کنید.
این شخص علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) برادر و وصی و قائم بر شما و امت من است بعد از من باید از علی (علیه‌السلام) اطاعت کنید و مخالفت او را نکنید و هر کس با او مخالفت کند هلاک خواهد شد،

سپس به علی (علیه‌السلام) فرمود: یا علی! این زنان را به تو می‌سپارم و باید از آنان محافظت و نگهداری کنی و هر گاه یکی از آنان با تو مخالفت کرد فورا او را از خود دور کن. بعد از صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عایشه سخن گفت و عرض کرد: تاکنون در کدام یک از امور مخالفت با تو کرده‌ایم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: که اول مخالفت را تو نمودی و آن راز را که سفارش کتمان کردن آن را به تو کرده بودم فاش کردی، بخدا قسم! که بعد از من تو مخالفت از دستور من خواهی کرد و از خانه من بیرون خواهی رفت در صورتی که یک
عده از مخالفین را دور خود جمع نموده و در صدد مخالفت با من و گفته‌های خداوند بر خواهی آمد. [i]

273- ظرف پر از آب شد

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: در برخی از جنگها در حالی که آب تمام شده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا مأمور ساخت و فرمود: ای علی ظرفی برایم بیاور، وقتی آن ظرف را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردم دست راست خود را به همراه دست من در ظرف گذاشت آنگاه فرمود: بجوش؛ آنگاه آب از میان انگشتان ما جوشید و بر آمد و ظرف پر از آب شد. [i]

274- امتیازات علی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا سه امتیاز به من داده که علی (علیه‌السلام) در آنها شریک است و سه امتیاز به علی داده که من در آنها شرکت ندارم.
پرسیدند: سه امتیاز مشترک شما و علی (علیه‌السلام) در چیست؟
فرمود: یکی پرچم حمد است که علی (علیه‌السلام) علمدار آن است، دیگری حوض کوثر است که علی (علیه‌السلام) ساقی آن است سوم اختیار بهشت و دوزخ است که علی (علیه‌السلام) قسمت کننده آنها است.
اما سه امتیاز مخصوص علی (علیه‌السلام): پدر زنی چون من دارد، و زنی چون فاطمه علیهاالسلام و فرزندانی چون حسن و حسین علیهم‌السلام که من هیچ یک از آنها را ندارم. [i]

275- علی در طوفان نوح

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود یک نفر از جن از آن حضرت مسائل خود را می‌پرسید که به ناگاه علی (علیه‌السلام) به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کرد که آن جن رعشه‌ای بر اندامش افتاد و چون گنجشک

ضعیفی، کوچک شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا مرا پناه دهید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از که می‌ترسی و پناه می‌خواهی؟ عرض کرد: از این جوان (امیرالمؤمنین) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چرا از این جوان می‌ترسی؟ گفت: وقتی که کشتی نوح در روز طوفان و سیل به حرکت در آمد، من خود را به کنار کشتی حضرت نوح (علیه‌السلام) رساندم تا شاید بتوانم کشتی نوح (علیه‌السلام) را غرق کنم، وقتی نزدیک کشتی شدم این جوان، چنان ضربه‌ای به من زد، که یک دست من قطع شد،آنگاه دست خود را بیرون آورد و نشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرف آن جن را تصدیق کرد و فرمود: آری این جوان همانست که نوح نبی (علیه‌السلام) را یاری کرده است [i]

276- درخواست رسول خدا از پروردگار

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان سرزمین قدید (بر وزن زبیر نام جایی است در نزدیکی مکه) فرود آمد، به علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) فرمود: ای علی، من از خدا خواسته‌ام که بین من و تو دوستی برقرار کند و ساخت. و از او خواستم که میان من و تو برادری افکند، پس افکند، و از او خواست که تو را وصی و جانشین من قرار دهد، و داد.

مردی از آن قوم گفت: بخدا سوگند یک صاع (پیمانه‌ای است نزدیک یک من) خرما در مشکی پوسیده، بهتر از آن چیزهایی است که محمد از پروردگارش خواسته است!!

چرا محمد ملک و سلطنتی درخواست نکرده که او را بر دشمنش یاری دهد، یا گنجی که بدان سبب بر فقر و تهیدستی خود چیره گردد؟! پس خدای متعال این آیه [سوره هود آیه 12.] را فرستاد:

گویا پاری از آنچه به تو وحی شده نادیده می‌گیری، یا سینه‌ات به تنگ می‌آید از اینکه می‌گویند: چرا گنجی بر او فرود نیامده یا فرشته‌ای در کنار او نیامده است؟ جز این نیست که تو تنها بیم دهنده‌ای و خداوند به هر چیزی وکیل است [i]

277- خلیفه خدا در زمین کجاست؟

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: چون روز قیامت شود، آواز دهنده‌ای از اندرون عرش ندا دهد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس حضرت داود پیامبر (علیه‌السلام) بر می‌خیزد، از جانب خداوند ندا دهند: منظور ما تو نیستی هر چند که خلیفه خداوند بوده‌ای.

بار دوم ندا رسد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) بر می‌خیزد، از جانب خداوند ندا می‌رسد: ای آفریدگان، این علی بن ابیطالب خلیفه خدا در زمین او، و حجتش بر بندگان او است، پس هر که در دنیا به ریسمان (ولایت) او آویخته امروز نیز به ریسمان او بیاویزد تا از نور او روشنی گیرد، و به دنبال او به درجات بلند بهشتی راه یابد پس مردمی که در دنیا به ریسمان امام علی (علیه‌السلام) آویخته بودند برخاسته و بدنبال آن حضرت به بهشت می‌روند.
سپس از جانب خداوند ندا می‌رسد: هان! هر کس در دنیا دنبال پیشوائی راه افتاده (امروز نیز) بدنبال او بهر جا که می‌خواهد و او می‌رود، راه بیفتد ... [i]

278- خطبه بدون الف

بسیاری از مورخین نقل کرده‌اند جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون این بحث می‌کردند که کدامیک از حروف در کلمات بیشتر به کار می‌رود همه متفق شدند بر اینکه حرف الف بیشتر در کلمات به کار می‌رود. آنگاه امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بپا خاست و با لبداهه خطبه بدون الف ایراد نمود که مختصری از آن از نظرتان می‌گذرد این خطبه با حدود 795 کلمه، در آن پیرامون مسائلی چون توحید- قرآن و حمد الهی- اخلاص- توکل- یقین- حکمت الهی- و عذاب الهی- صفات الهی- خالقیت الهی- پرده پوشی خداوند- قیامت و عذاب الهی- تقوا- مرگ حالات محتضر و احوالات قبر و رسوائی روز قیامت- ملائکه الهی و دعا، صحبت به میان آمده است، البته به علت طولانی بودن خطبه از کل خطبه صرفا 149 کلمه اول را می‌آوریم:
حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته و سبقت رحمته غضبه و تمت کلمته و نفذت مشیئته و بلغت قضیته، حمدته حمد مقر لربوبیته متخضع لعبودیته متنصل من خطیئته، معترف بتوحیده، مومل من ربه مغفرةً تنجیه، یوم یشغل عن فصیلته و بنیه، و نستعینه و نستر شده و نستهدیه و نومن به و نتوکل علیه، و شهدت له تشهد مخلص موقن و فردته تفرید مؤمن متیقن، و وحدته توحید عبد مذعن، لیس له شریک فی ملکه و لم یکن له ولی فی صنعه جل عن مشیر و وزیر و عون و معین و نظیر، علم فستر و نظر فخبر و ملک فقهر و عصی فغفر و حکم فعدل، لم یزل و لن یزول لیس کمثله شیء و هو قبل کل شیء و بعد کل شیء ما رب متفرد بعزته متمکن بقوته متقدس بلعوه متکبر بسموه، لیس یدر که بصر و لیس یدر که بصر و لیس یحیط به نظر، قوی منیع بصیر سمیع حلیم ...
ترجمه: حمد و تعظیم می‌کنم خدائی را که منتش بس بزرگ و نعمتش بس فراوان و سرشار است

(خدائی که) رحمتش بر غضبش پیشی گرفته و کلماتش به سر حد کمال و تمام رسیده است، اراده‌اش در همه چیز نافذ و حکمش همگان را فراگیر است او را حمد و ستایش می‌کنم همانند حمد و ثنای کسی که به خدائی‌اش اقرار نموده و در بندگی‌اش کمال خضوع و خشوع را دارا بوده و از خطاهایش بیزار گشته، به بیگانگی او معتقد بوده و آرزومند مغفرت نجات بخش او است در روزی که انسان از فرزند خود غافل و در اندیشه سرانجام خویش می‌باشد از او کمک می‌طلبیم و در خواست می‌کنیم که ما را ارشاد نمود و ره راه راست و رهنمون و به او ایمان می‌آوریم و بر او توکل می‌کنیم،شهادت به خداوندی او می‌دهم شهادتی خالصانه و از روی یقین و با علم و ایمان او را یکتا می‌دانم و چون بنده‌ای که قلبا اقرار می‌کند او را می‌ستایم.

او در ملک خویش شریک و همتایی ندارد و در آفریدن مخلوقات او را یار و یاوری نیست، او برتر از این است که داری مشاور و وزیر و یاور و معین و یاری کننده و هم نظیر باشد. او می‌داند ولی پرده‌پوشی می‌کند و می‌بیند و از همه چیز آگاه است و مالک و غالب بر همه چیز می‌باشد، او معصیت می‌شود ولی در می‌گذرد و هنگام حکم به عدالت حکم می‌راند، در گذشته و آینده کسی به ماند او نبوده و قبل از همه موجودات و بعد از همه آنها باقی خواهد بود پروردگاری است که در عزت خویش یکتا و باقوت خویش قوی و با برتری خویش در نهایت پاکی و با بلند مرتبگی خود در نهایت کبریائی بسر می‌برد. هیچ چشمی او را نمی‌بیند و هیچ دیده‌ای او را نمی‌یابد، او قوی و بلند مرتبه، بینا و شنونده، مهربان و بخشنده می‌باشد ... [i]

279- کوثر چیست؟

وقتی که سوره کوثر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا کوثر چیست؟ حضرت فرمود: نهری است که خداوند به من کرامت نموده است، عی (علیه‌السلام) عرض کرد: این نهر گرانقدر است، پس آنرا برای ما توصیف کن ای رسول خدا.
حضرت فرمود: آری ای علی، کوثر نهی است که از زیر عرش خدا- عزوجل- جاری است،آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر، و از کره نرم‌تر است، سنگریزه‌هایش زبر جد و یاقوت و مرجان، گیاهش زعفران، خاکش مشک خوشبو، و پایه‌هایش به زیر عرش خداوند استوار است.
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست به پهلوی امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) زد و فرمود: علی! این نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود. [i]

280 -نهایت توصیف

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) فرمود: ای علی! تو صاحب حوض منی، پرچمدار منی، و بر آورنده وعده‌های منی، محبوب دل مین، وارث علم منی، امانت دار مواریث پیغمبرانی، تویی امین الله در زمینش، توئی حجت بر خلق خدا، توئی رکن ایمان، توئی چراغ هدایت توئی ... هر که تو را پیروی کند نجات یافته و هر که از تو تخلف کند هلاک می‌شود.توئی راه روشن، توئی راه راست، توئی قائد الغرالمحجلین، توئی سرور هر که من سرور او هستم و من سرور هر مؤمن و مؤمنه هستم، تو را دوست دارد انسان پاکزاد و دشمن ندارد بد زاد،
پروردگارم هیچ گاه مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت، جز اینکه فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی (علیه‌السلام) برسان و به او اعلان کن که امام اولیاء و نور اهل طاعت من است؛ گوارا باد بر تو ای علی این کرامت‌ها. [i]

281- هم‌طراز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سواره بر اسب خود از منزل بیرون شد و علی (علیه‌السلام) همراهش پیاده حرکت می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اباالحسن! یا سوار شو، یا برگرد؛ زیرا خداوند به من دستور داده که چون من سوارم تو نیز سواره باشی (پیاده نباشی) و اگر تو پیاده باشی من پیاده شوم و چون بنشینی من نیز نشسته‌ام ... علی جان به خداوندی که مرا مبعوث

کرده سوگند، ایمان ندارد کسی که منکر تو باشد و به خداوند ایمان و اعتقادی ندارد کسی که کافر به تو باشد ... بخدا سوگند، یا علی! تو آفریده نشدی مگر برای آنکه خدا پرستیده شود و بوسیله تو معالم دین شناخته شوی.[i]

282- بهترین عبادت نگاه کردن به چهره علی است

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داری که فلانی (یعنی شخصی) از راه دریا کالای اندکی به چین برده و زود برگشته و بهره و سود فراوانی از این راه کسب کرده به حدی که دوستانش به او حسد می‌ورزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مال دنیا هر چه بیشتر شود صاحب مال به گرفتاری و بلا نزدیک‌تر می‌شود هرگز به پولداران رشک نبرید، مگر آن پول داری که در راه خدا مالش را بخشیده باشد.

آیا می‌خواهید به شما خبر دهم که از آن رفیق سفر کرده شما چه کسی سرمایه کمتری دارد ولی بهره سودش را بیشتر آورده و هر چه هست برای او در نزد خدا اندوخته و محفوظ است؟

گفتند: چرا یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به این مرد که به سوی شما می‌آید بنگرید.

آن مرد می‌گوید: نگاه کردیم دیدم مردی از انصار است آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از همین مرد امروز آنقدر خیر و بندگی خدا بالا رفته که اگر بین همه اهل آسمانها و زمین پخش شود کمترین بهره‌مند از آن کسی است که گناهان او آمرزیده و بهشت بر او واجب شود.

عرض کردند: مگر چه کرده است این مرد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بروید از خود او بپرسید تا بگوید امروز چه عملی را انجام داده است؟ همه اصحاب به سرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد ای مرد آنچه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو مژده داده؛ امروز چه کردی که خدا این همه ثواب برای تو نوشته است؟

آن مرد گفت: از خانه‌ام بیرون آمدم و دنبال کاری رفتم، اما تا خیری پیش آمد ترسیدم کارم از دستم برود لذا با خودم گفتم آن کار را با نگاه کردن به صورت علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) عوض می‌کنم و دنبال آن کار نرفتم، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که نگاه بر روی علی (علیه‌السلام)عبادتست.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری به خدا سوگند عبادت است، و چه عبادتی از آن بهتر، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای بنده خدا! تو دنبال کسب دینار و درهم برای خانواده‌ات رفتی تا آن را بدست آوردی اما آن کار از دست رفت ولی به عوض آن، نگاه به صورت علی (علیه‌السلام) را انتخاب کردی اما با محبت و اعتقاد به فضل او، همانا این کار تو بهتر و برتر از آن که همه دنیا پر از طلای سرخ باشد و تو آنها را در راه خدا انفاق کنی، ... [i]

283- پیامبر تعهد گرفت

شخصی از ابو حمراء خادم رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد: چگونه خدا صلی الله علیه و آله و سلم با علی (علیه‌السلام) رفتار می‌کرد را برای من بازگو کن؟ ابوحمراء گفت ای مرد آنچه دیده‌ام را می‌گویم.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای ابوحمراء! برو و صد تن از مردم عرب و پنجاه تن از مردم عجم سی تن از جماعت قبط و بیست تن از مردم حبشه را نزد من حاضر کن، من نیز طبق دستور، این جماعت را آماده کردم سپس فرمود: عربها را در صفی ردیف کن بعد از آن به دنبال آن عجم‌ها و بعد قطبی‌ها و بعد حبشی‌ها در یک صف بایستند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و حمد و ستایش خداوند را آغاز کرد، سپس فرمود: ای گروه عرب و عجم و قبط و حبش آیا شما اعتراف کردید نیست معبودی جز خدای یگانه و محمد بنده فرستاده اوست؟ آنها جملگی گفتند: آری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار این مطلب را تکرار کرد آنها هم تأکید کردند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره سوم گفت: خدایا تو گواه باش.

بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما اعتراف کردید، لا اله الا الله و انی محمد عبده و رسول و ان علی ابن‌ابیطالب امیرالمؤمنین و ولی امرهم من بعدی.

آنها گفتند: آری (ما رسالت تو و ولایت علی (علیه‌السلام) را قبول داریم) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار به خداوند عرض کرد: خدایا تو گواه شهادت اینها باش

آنگاه فرمود: ای علی! برو کاغذ دواتی برایم بیاور، سپس آنرا گرفت و بدست علی (علیه‌السلام) داد و فرمود: بنویس ای علی!، عرض کرد چه بنویسم؟ فرمود: بنویس مردم عرب، عجم، قبط و حبشی اعتراف کردند که نیست معبودی جز خدا و محمد بنده و رسول اوست و علی بن ابیطالب امیرمؤمنان

است و امام بعد از من؛سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن عهدنامه را مهر کرد و به علی (علیه‌السلام) سپرد.

آن مرد به ابوحمراء گفت: باز هم برایم بگو، ابو حمراء گفت: روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و دست علی (علیه‌السلام) را به دست خود داشت سپس فرمود: ای گروه مردم! براستی خدای تبارک و تعالی امروز به شما مباهات می‌کند، اگر همه شما را بیامرزد، سپس رو به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: تو را بالخصوص بیامرزد، بعد فرمود: ای علی! نزدیک من بیا علی (علیه‌السلام) نزدیک رفت سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ... ای علی! هر کس با تو بجنگد با من جنگیده و هر که با من بجنگد با خدا جنگیده‌ای علی! هر که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته،

و خدا او را بخت برگشته کند و به دوزخ ببرد [i]

284- روز شمار عمر علی

روزی فاطمه زهرا (علیه‌السلام) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از ضعف حال خود سخن گفت: پیغمبر: به او فرمود: تو نمی‌دانی علی (علیه السلام) چه مقامی در نزد من دارد.

12 سال داشت که کارهای مرا اداره می‌کرد.

16 سال داشت که در برابرم شمشیر می‌زد.

19 سال داشت که پهلوانها را می‌کشت

20 سال داشت که غمهای مرا بر طرف کرد.

22 سال داشت که در قلعه خیبر را از جا کند در حالی که 50 مرد نمی‌توانستند آن را بردارند.

چهره حضرت فاطمه (علیه‌السلام) از شادی برافروخت و سرپایش قرا نداشت، تا اینکه نزد علی (علیه‌السلام) برگشت و به او فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گزارش داد. علی (علیه‌السلام) فرمود: چه حالی می‌داشتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه تفضلات خدا بر من را برایت بیان می‌فرمود. [i]

285- فرمان پیامبر به ابر آسمان

ابن‌عباس: گفت: ما با جمعی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گوشه چشم خود به آسمان اشاره کرد و ما نگاه کردیم دیدیم ابری

آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را دو بار به سوی خود فرا خواند آن ابر آمد پایین، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و دست میان ابر کرد و از میان آن جام سپیدی پر از خرمای تازه بیرون آورد و آن ظرف در کف دست حضرت تسبیح می‌گفت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظرف را به علی ابن‌ابیطالب (علیه‌السلام) داد، علی (علیه‌السلام) از آن خرما خورد، جام در کف دست علی (علیه‌السلام) نیز تسبیح می‌گفت، مردی گفت: یا رسول‌الله از جام تناول کردی و آن را به علی (علیه‌السلام) دادی در اینجا آن ظرف به اذن خدا به سخن آمد و گفت: لا اله الا الله خالق الظلمات و النور، ای مردم بدانید من هدیه‌ای هستم به سوی پیغمبر از من کسی چیزی نخورد الا پیغمبر یا وصی آن [i]

286- فرشته‌ای از سه جنس

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت برد و مرا به یکی از مسندهای بهشت رسانید.آنگاه یک دانه‌ای به من داد و چون آن دانه را دو نیم کردم حوریه‌ای از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلو کرکس بود: به من گفت: درود بر تو یا احمد، ای رسول خدا، ای محمد، گفتم: خداوند تو را مورد لطف قرار دهد، تو کیستی؟ گفت: من راضیه و مرضیه‌ام خداوند مرا از سه جنس آفریده، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه‌ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و خداوند فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابیطالب [i]

287- ممتازترین مرد اسلام

امام صادق (علیه‌السلام) از قول پدرانش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز از منزل خود بیرون رفت و عبائی سیاه با دو تیره در تن داشت، سپس فرمود: این عبا را به من پوشاند دوستم، صفیم، عزیز من، آنکه از طرف من ادا می‌کند قرض مرا و وصی و وارث و برادر من است پیش از همه مؤمنان، مسلمان شده و در ایمان از همه مخلص‌تر، و از همه با سخاوت‌تر است و پس از من سید بشر است و سرور رو سفیدان است و امام اهل زمین است همانا او علی بن ابیطالب است، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شوق او پیاپی گریست تا ریش مبارکش از اشک چشمش تر شد. [i]

-288

امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمایند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در معراج، هنگامی که خواستند از نزد خدا (به سمت زمین) برگردند، قبل از اینکه به جایی برسند که جبرییل (منتظر آن حضرت) بود، فرشته ای ندا داد: ای احمد!

رسول خدا فرمودند: لبیک.

فرشته گفت:

إنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ إِقْرَأْ عَلَی السَّیِّدِ الْوَلِیِ مِنَّا السَّلَامَ.

همانا خدای تبارک و تعالی به شما سلام میرساند و میفرماید: سلام ما را به " سَیِّدُ الولی" برسان.

رسول خدا پرسیدند: " سَیِّدُ الولی " کیست؟

آن فرشته گفت: علیّ بن ابیطالب [i].

289- ثروت امام علی

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: حضرت علی (علیه‌السلام) روزی از کنار جمعی از قریش عبور می‌کرد، آنها وقتی پیراهن کهنه و پاره آن حضرت را دیدند اظهار کردند که علی (علیه‌السلام) فقیر و تهیدست است و بر اثر فقر پیراهن پاره پوشیده است، هنگامی که امام علی (علیه‌السلام) سخن آنها را شنید به متصدی نخلستانهای احداثی خود فرمود: امسال خرماها را به فقرانده بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آنها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می‌کردی بگذار.
متصدی طبق دستور علی (علیه‌السلام) رفتار نمود آنگاه جوالی پر از پول تهیه شد و آن را در انبار گذاشت.
سپس علی (علیه‌السلام) برای همان‌هایی که حضرتش را تهیدست می‌پنداشتند، پیام فرستاد و آنها را

دعوت کرد آنان به حضور علی (علیه‌السلام) آمدند، سپس امام برای پذیرائی خرما طلبید متصدی برای آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائین آمدن پایش به جوال خورد و جوال پاره شد و پولهای زیاد آن در زمین پخش گردید.

آن افراد از روی تعجب گفتند: ما هذا یا ابالحسن؛ ای علی! این پولهای زیاد چیست؟

آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: هذا مال من لا مال له؛ این مال کسی است که مال

ندارد! سپس جلو چشم آنها، آن پولها را تقسیم کرده و برای مستمندانی که هر سال برایشان خرما می‌فرستاد، فرستاد و به آنها نشان داد که ساده زیستی علی (علیه‌السلام) به خاطر فقر آن حضرت نیست [i]

290- حق با علی است

مردی در نزد عمر، امام علی (علیه‌السلام) را به خود خواهی متهم کرد، خلیفه دوم رو به آن مرد کرد و گفت: کسی مانند علی حق دارد که تکبر ورزد به خدا سوگند اگر شمشیر او

نبود، اساس اسلام استوار نمی‌شد، علاوه بر آن او داناترین فرد این امت است در قضاوت، و با سابقه‌ترین و شریف‌ترین آنان است. [i] لذا خلیفه دوم برای دریافت خراج از پیروان ادیان دیگر نظر حضرت علی (علیه‌السلام) عمل می‌کرد [i]و بارها عمر در نزد مردم می‌گفت: زنان عاجزند تا کسی چون علی (علیه‌السلام) را به دنیا آورند. [i]

291- شهید ولایت علی بن ابی‌طالب

مالک بن نویره از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از یاران باوفای امام علی (علیه‌السلام) است. او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که مقام جانشینی از آن علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) است. پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد تا جانشین راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیابد. چون ابوبکر را بر منبر دید از او سؤال کرد که تو آن برادر تمیمی ما نیستی؟ و چون جواب آری شنید؛ گفت: بر آن وصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم (علی (علیه‌السلام)) چه پیش آمده که مرا به ولایت او امر کرده‌اند؟ وقتی برای او ماجرای غصب خلافت را تعریف کردند و دید حضرت علی (علیه‌السلام) خانه‌نشین شده است گریست و گفت: هیچ کاری حادث نشده بلکه شما در کار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خیانت کرده‌اید. سپس رو به

ابوبکر می‌کند و می‌گوید: چه کسی تو را بر این منبر بالا برده؟ آنگه ابوبکر فرمان داد او را بیرون کنند می‌گویند قنفذ و خالد بن ولید برخاستند و او را از مسجد بیرون کردند و او در حالی که بر اسب خویش سوار می‌شود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درود می‌فرستاد. شیعه و سنی نقل کرده‌اند که چند روز بعد مالک به دست خالد بن ولید و طبق فرمان ابوبکر کشته شد و سر او را زیر دیگ در آتش گذاشتند و در همان شب که او را کشتند خالد با همسر او همبستر شد و و طایفه مالک را کشت و زنان ایشان را اسیر کرد و به مدینه آورد. آنهم به علت صرفا نپذیرفتن حکومت و خلافت ابوبکر؟!!! [i]

292- فردا فقط همان سه نفر سلمان، ابوذر و مقداد آمدند و باقی نیامدند

عمرو بن ثابت گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ان النبی صلی الله علیه و آله لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلاثا: سلمان و المقداد و ابوذر الغفاری؛ همانا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند، همه مردم به کفر گذشتگان خود برگشتند و مرتد شدند، مگر سه نفر: سلمان، مقداد و ابوذر غفاری.«

سپس امام علیه السلام در مقام بیان این ارتداد چنین فرمودند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، چهل نفر (از اصحاب) نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و گفتند: به خدا قسم هیچ کسی را به غیر از تو طاعت نمی کنیم. حضرت پرسید: چرا؟ گفتند: چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم شنیدیم (که شما را به جانشینی خود تعیین کرد). حضرت علیه السلام به آنان فرمود: آیا چنین می کنید؟ گفتند: آری. فرمود: بنابراین فردا سرها را بتراشید و نزد من آیید. امام باقر علیه السلام می فرماید: فردا فقط همان سه نفر سلمان، ابوذر و مقداد آمدند و باقی نیامدند. آری، عمار یاسر هم بعد از ظهر در حالی که دستش را روی سرش می زد نزد حضرت علی علیه السلام آمد و علی علیه السلام هم به او فرمود: «ما لک ان تستیقظ من نومه الغفله ارجعوا فلا حاجه لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الراس، فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید، ارجعوا فلا حاجه لی فیکم؛ چه شد که از خواب غفلت بیداری شدی، تو و دیگران برگردید و دیگر نیازی به شما ندارم، شما در حالی که مرا در یک سر تراشیدن اطاعت نکردید، پس چه طور مرا در قتال و جنگ با کوه های آهنین اطاعت خواهید کرد؟! برگردید که دیگر نیازی به شما نیست.» [i].

293- جانشین واقعی

روزی مردی نزد ابی‌بکر آمد و گفت: ای جانشین رسول خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وعده فرموده که سه مشت خرما به من بدهد. ابوبکر گفت: علی را نزد من بخوانید، علی (علیه‌السلام) آمد، ابوبکر گفت: یا اباالحسن! این مرد می‌گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او وعده فرموده که سه مشت خرما به او بدهد، پس شما به او بدهید!!
حضرت سه مشت خرما به او داد. ابوبکر گفت: تعداد آن خرماها را به شمارید، وقتی شمردند دیدند که هر مشت خرما شصت خرما بوده است.
ابوبکر گفت: به راستی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب هجرت که از مکه به سوی مدینه بیرون می‌شدیم درست فرمودند: که ای ابابکر، کف من و کف (دست) علی در عدل (یا عدد) برابر است [i]

294- کوتاه و گویا

روزی علی (علیه‌السلام) به عمر فرمود: ای عمر در مقام مدیریت جامعه سه موضوع را در کارهای خود انجام بده که در بر دارنده کلیه مسائل می‌باشد و تو را از انجام بسیاری از کارها کفایت می‌کند و هر گاه این سه مطلب را مد نظر نگیری: دیگر اعمال تو نیز سودی نخواهد داشت. عمر پرسید: آن سه عمل که جنبه ریشه‌ای برای یک مدیر دارند کدامند؟
علی (علیه‌السلام) فرمود: اقامه الحدود علی القریب و البعید، و الحکم بکتاب الله فی الرضا و السخط، و القسم بالعدال بین الاحمر والاسود.
1- اجرا کردن قانون خدا در مورد نزدیکان و بیگانگان، 2- قضاوت کردن به کتاب خدا در حال خشنودی و خشم، 3- توزیع اموال عمومی به عدالت یعنی بین همه بدون در نظر گرفتن هیچ رابطه و تبعیض بین سیاه پوست و سرخ پوست. [i]
عمر پس از شنیدن این سخنان گفت: به جان خودم چه کوتاه و رسا سخن گفتی.

295- تعیین مبداء سال هجری قمری

روزی عمر بزرگان اهل مدینه را دعوت کرد و گفت: بهتر است ما همچو سایر ادیان، مبداء سال، برای خود تعیین کنیم. مسیحیان مبداء سال را از تولد حضرت عیسی (علیه‌السلام) می‌دانند، لذا ما مسلمانان نیز مبداء سال برای خود تعیین کنیم. هر یک از مشاورین وی نظریه‌ای دادند، آنگاه عمر رو به حضرت امیر (علیه‌السلام) و عرض کرد: شما هم نظرتان را بفرمائید، زیرا نظریه شما بر همه نظرات برتری دارد. حضرت فرمود: مبداء سال را از زمان هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به طرف مدینه طیبه معین کنید و آنگاه دلایلی هم بیان فرمود، لذا با راهنمایی دلایل علی (علیه‌السلام) هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را، اول سال تاریخ اسلامی قرار داده شد. [i]

296- حجر الاسود گواهی می‌دهد

ابوسعید خدری می‌گوید: ما با عمر بن خطاب در اولین حجی که در زمان خلافتش کرد، رفتیم وقتی عمر داخل مسجد الحرام شد به حجر الاسود نزدیک شد و آن را بوسید و به آن دست مالید، آنگاه گفت: من حقا می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی نه نفعی از تو ساخته و نه ضرری و اگر من نمی‌دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را می‌بوسد و دست به تو [i]
می‌مالد هر آینه من هیچ گاه تو را نمی‌بوسیدم و دستهای خود را به تو نمی‌سودم در این حال علی (علیه السلام) فرمود: ای عمر! این سنگ هر آینه نفع می‌دهد و ضرر می‌رساند. خداوند تعالی می‌فرماید: و به یاد آور ای پیامبر،آن زمانی که خداوند ذریه بنی آدم را از پشت‌هایشان بیرون کشید و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم. همه آنها گفتند: آری. و چون آنان را بر امر توحید گواه گرفت و آنها اقرار و اعتراف کردند به آنکه خداوند پروردگار آنها است این عهد و پیمان را بر روی پوست نازکی نوشت و به این سنگ (حجرالاسود) خورانید، آگاه باش، ای عمر این سنگ سیاه دو چشم دارد و یک زبان و دو لب و در روز قیامت گواهی به برخوردها و آمدن‌های مردم به اینجا را می‌دهد و این سنگ امین خداوند عزوجل در این مکان است. عمر گفت: ای اباالحسن (علیه‌السلام) خداوند مرا در جایی که تو نباشی زنده نگذارد. [i]

297- علی در کنار سلمان فارسی

سلمان در مدائن بیمار شد او ساعات آخر عمر خود را می‌گذراند به همسرش بقیره گفت: منتظر باش که به زودی مرا در بسترم بی‌روح می‌یابی. سپس به اطرافیان خود حذیفه، سعد و قاص و اصبغ بن نباته فرمود: خانه را خلوت کنید،ناگاه امام علی (علیه‌السلام) وارد خانه شد و پرسید حال سلمان چطور است؟ سپس به بالین سلمان آمد و روپوش را به کناری زد سلمان لبخندی زد. امام (علیه‌السلام) به سلمان فرمود: آفرین بر تو ای بنده صالح خدا هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات نمودی چگونگی رفتار این قوم، با برادرش را برایش تعریف کن. سلمان از دنیا رفت. امام علی (علیه‌السلام) جنازه او را غسل داد و کفن کرد و بر کفن او این دو بیعت شعر را نوشت:
و فدت علی الکریم بغیر زاد
من الحسنات و القلب السلیم
و حمل الزاد اقبح کل شیی
اذا کان الوفود علی الکریم
یعنی: بر شخص کریم و بزرگواری وارد شدم بی‌آنکه توشه نیک و قلب پاک داشته باشم ولی هنگام ورود به محضر شخص بزرگوار بردن توشه نزد او قبیح‌ترین چیز است. [i]

298- پاک طینتی ارادتمند علی

علامه حلی (ره) می‌گوید: پدرم برای من نقل کرد، روزی به طرف یکی از دروازه‌های بغداد رفتم وقتی که از آن وارد شدم احساس کردم خیلی تشنه‌ام به بعضی از همراهان گفتم برای من آب بیاورید آنها برای تهیه آب رفتند و من و سایر دوستانم در انتظار آب در آنجا توقف کردیم در این میان دو کودک بازی می‌کردند و یکی از آنها به دیگری می‌گفت: اما بر حق علی بن ابیطالب امیرمؤمنان (علیه‌السلام) است ولی دیگری می‌گفت: بلکه رهبر مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخص دیگری است به ناگه من این حدیث را به زبان آوردم و گفتم: راست گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) که با تو دوستی نمی‌کند مگر مؤمن و با تو دشمنی نمی‌کند مگر ولد حیض. ناگاه دیدم زنی که سخن مرا شنیده بود نزدیک آمد و گفت: ای آقای من تو را به خدا آنچه را گفتی، بار دیگر برای من بگو گفتم حدیثی بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده نیازی به ذکر مجدد آن

نیست او اصرار کرد که باید حدیث را بخوانی من هم حدیث را برای او خواندم آن زن که مادر آن دو کودک بود گفت: ای آقای
من سوگند به خدا این خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست است. این دو گودک هر دو فرزند من هستند. آنکه علی (علیه‌السلام) را دوست دارد پاک زاده است ولی آنکه با علی (علیه‌السلام) دشمنی می‌کند جهتش این است که من در حال حیض بودم که نطفه او بسته شد. [i]

299- فریادرس یتیمان

دو یا سه روز بود که عثمان خلیفه شده بود که زن و مردی دست دختر 14 ساله‌ای را گرفته و به پیش او در مسجد آوردند و گفتند: این دختر یتیم بود و در 7 سالگی پدر و مادرش را از دست داد هیچ چیزی نداشت ما به حکم اسلام و انسانیت او را تحت تکفل خود آوردیم تا امروز در تربیت و نگهداری او نیز همت گماشتم و همچون فرزندمان او را بزرگ کردیم اما او با یک جوان بر خلاف شرع خلاف کرده و دوشیزگی خود را از دست داده است. عثمان دستور داد تا قابله‌ای بیاید و دختر یتیم را ببیند تا اگر قضیه درست است به حد شرعی مجازاتش کند قابله هم پس از تحقیق تصدیق کرد که دختر با کره نیست. دختر سر بزیر افکنده و مدام گریه می‌کرد عثمان به او گفت: بگو ببینم مگر از حدود الهی باکی نداشتی که عفاف خود را به هدر دادی و این رسوایی را به بار آوردی. دختر گریه می‌کرد و جواب داد، خدا می‌داند من گناهی ندارم. زن آن مرد به عثمان گفت: من شاهد دارم که این دختر بی‌عفتی کرده و به جای دو شاهد، شش شاهد دارم که این دختر، را با مردی بدکار نیمه عریان دیده‌اند و شاهدان را به عثمان معرفی کرد. آنها همه گواهی دادند که آن دختر را با مردی ناشناس در خرابه‌ای دیده‌اند دختر هم گریه می‌کرد و اظهار می‌داشت که خدا را گواه می‌گیرم دست مردی به من نخورده عثمان درمانده شده بود نمی‌توانست با اطمینان خاطر فتوی دهد. لذا سخت بیچاره شده بود احساس می‌کرد که به علی (علیه‌السلام) سخت محتاج است اما رویش هم نمی‌شد که دست به دامن علی (علیه‌السلام) بشود و از احاطه‌اش در فن قضاوت کمک بگیرد، بالاخره پیامی با این لحن به علی (علیه‌السلام) داد. یا اباالحسن

(علیه‌السلام) ادرک امهٔ محمد یا علی امت محمد را دریاب علی (علیه‌السلام) به مسجد آمد و فرمود: هرگز از التفات و عنایت به مصالح مردم غفلت نمی‌ورزم. بگویید چه پیش آمده است. عثمان جریان را گفت علی (علیه‌السلام) شاهدان قضیه را یک به یک جداگانه خواست، شاهد اول آمد و علی (علیه‌السلام) دستش را گرفت و به زاویه‌ای از مسجد برد و از او پرسید خوب توضیح بدهید این دختر را در کجا، و چگونه دیده‌اید؟ او گفت: در خرابه‌ای در سمت شرقی قبیله‌ی بنی نضیر. حضرت از قیافه و سن مرد بدکاره نیز سؤال کرد. شاهد دوم را حضرت خواست حضرت به او فرمود این دختر با آن مرد بدکاره کجا دیدی عرض کرد: یا علی (علیه‌السلام) در نخلستان آل وائل دیدم ... و سؤالات بعد حضرت.

حضرت فرمود: شهادت دادن کافی است قضیه روشن است، قنبر برو شمشیرم را بیاور، علی (علیه‌السلام) با قیافه‌ای ملتهب و عصبانی پیش آمد و به آن زن انصاری گفت: ای زن مرا می‌شناسی، عرض کرد بلی یا علی (علیه‌السلام). در این هنگام قنبر شمشیر برهنه‌ای جلوی علی (علیه‌السلام) گذاشت. علی (علیه‌السلام) با آهنگی خشن فرمود: بحق قبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر راست نگویی تو و گواهان ترا به همین شمشیر در همین مسجد به سزایتان خواهم رسانید بگویید ببینم چه بلایی به سر این دختر آورده‌اید. قبل از آن زن، چهار شاهد جلو آمده عرض کردند: یا اباالحسن (علیه‌السلام) ما را ببخش از جان ما بگذر. ما در زندگی این دختر انحرافی ندیدیم. این زن همسایه ماست از ما خواست تا به نفعش شهادت دهیم زن نیز اقرار کرد و عرض کرد: یا علی (علیه‌السلام) این دختر در خانه‌ی ما به سر می‌برد بزرگ شد و قشنگ شد و من می‌ترسیدم شوهرم از من دست بردارد و با او عروسی کند دستور دادم دست و پایش را با طناب بستند آن وقت خودم با انگشت مهر بکارت او را برداشت و بعد تهمتش زدم که ... قضیه تمام شد شوهر آن زن در آن مجلس آن زن نابکار را که مایه‌ی چنین سر و صدایی شده بود، طلاق داد و بعد در همان مجلس دختر یتیم را به عقد خود در آورد. بعد علی (علیه‌السلام) دستور داد آن زن جنایت کار به پرداخت کابین بکارت آن دختر محکوم شود و گواهان

هم هر یک جریمه‌ای بپردازند. عثمان جلو آمد و به علی (علیه‌السلام) گفت: یا علی (علیه‌السلام) این فن را در قضاوت از کجا آموخته‌ای. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تبسم کرد و گفت: از دانیال (علیه‌السلام)، پیغمبر بنی اسرائیل ... [i]

300- میر میدان قضاوت علی

روزی پیرمرد سالخورده با دوشیزه ای عروسی کرد. در شب زفاف در همان حال که عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسید به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولی پس از چندی آثار حاملگی در عروس یک شبه آشکار شد این پیر مرد از زنان دیگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او یکباره جنجال براه انداختند که عروس جوان باکس دیگری هم بستر شده و می‌خواهد فرزند حرام زاده ی خود را در میراث ما شریک کند ولی عروس ادعا می‌کرد که این از همان شوهر پیرمرد می‌باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره ی حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از این ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پیرمرد این بچه را حرام زاده می‌شمردند و میراثش را تسلیم نمی‌کردند این داوری را به خلیفه عمر واگذار کردند وقتی عمر جریان را مطلع شد برایش روشن شد این عروس یک شبه زنی بدکاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد این وارث حرام زاده را درست کرده باز هم طبق همیشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار کنند ولی علی (علیه السلام) فرمود: شتاب نکنید، آیا پدر شما با این زن هم بستر شده یا نه. عرض کردند: بله یا اباالحسن. ولی فقط یک شب آنهم یکبار و در همان حال از دنیا رفت. علی (علیه السلام) کودک را خواست و بعد وادارش کرد با چهار پنج کودک دیگر به همان سن و سال که در گوشه ای بازی می‌کردند بازی کند. بچه‌ها مشغول بازی شدند. علی (علیه السلام) مشتی خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازیگاه، بچه‌ها را صدا کرد فرمود: هر کدام از شما که زودتر بطرف من بدود از این خرما هم بیشتری خواهد داشت بچه‌ها به اشتیاق خرما هر کدام به سرعت خود را به علی (علیه السلام) رساندند ولی این بچه ی مشکوک وقتی خواست برخیزد دو دستش را بر زمین گذاشت و باسستی از جایش برخاست و دیرتر از همه به دنبال سایر بچه های دیگر خود را به علی (علیه السلام) رساند. علی (علیه السلام) به عمر و حاضرین فرمود: به علت همین سستی و بدلیل همین ضعف که این کودک دارد از نطفه ی آن پیرمرد بوجود آمده است. زیرا بی آنکه بیمار باشد از همسالان خود عقب مانده است. فرزندان پیرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و پسر را به برادری خود گرفتند. [i]

301-در شبی که امیرالمؤمنین علیه السّلام به جای پیامبر صلّی الله علیه و آله خوابید، از طرف خداوند سبحان به جبرئیل و میکائیل خطاب رسید که من بین شما دو نفر برادری قرار دادم و عمر یکی از شما

را بیش از دیگری قرار دادم. کدامیک از شما ایثار می کند که عمر طولانی از آن دیگری باشد؟ هر دو عمر طولانی را اختیار کردند. خطاب آمد:

♦ «به زمین نگاه کنید و ببینید که چگونه علی علیه السّلام حیات خود را به برادرش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایثار نموده و به جای او خوابیده و جان خود را فدای او نموده است. به زمین بروید و او را از دشمنان حفظ کنید».

♦ آنان آمدند و جبرئیل بالای سر امیرالمؤمنین علیه السّلام و میکائیل سمت پاهای آن حضرت نشست و ندا کرد:

♦ «بخٍ بخٍ من مثلک یابن ابی طالب، مبارک باشد ای پسر ابی طالب.خداوند در جمع ملائکه به تو مباهات فرمود».

اینجا بود که آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» نازل شد. [i]

302- یک زن به نام سودهٔ حمدانی، به تنهایی پیش معاویه آمد، وقتی بر معاویه وارد شد، پیش او شروع کرد در مدح امیرالمؤمنین شعر خواندن، گفت:

صَلّى الالَهُ عَلَى رُوحٍ تَضَمَّنَهَا   قَبْرٌ فَأَصبَحَ فيهِ العَدلُ مَدفوناً

قَد حالَفَ الْحَقّ لَا يَبغِس بِهِ بَدَلاً   فَصارَ بالحَقّ وَ الإيمانِ مَقرونا

درود بر آن بدنی که وقتی در خاک رفت عدالت هم با او رفت، معاویه تو ظالمی عادل نیستی، عدالت را علی داشت. معاویه به اطرافیانش گفت: ببینید این زن چه جرأتی دارد، شما نان مرا می خورید ولی این گونه از من دفاع نمی کنید. امیرالمؤمنین به این ها نه سفرهٔ رنگین داده، نه پول زیادی و نه باجی و نه غذایی، چگونه یک زن بلند شده آمده در دربار شام، جلوی معاویه ایستاده و دارد از شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفاع می کند [i]

303-

:::آقا رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خدا جان کندن را بر او در هنگام مرگ آسان می گرداند، و قبر او را باغی ازباغهای بهشت قرار می دهد.

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خدا به تعداد رگهای موجود در بدنش به او حوریه عطا کند و شفاعت او را درباره هشتاد نفر از اهل بیتش بپذیرد، و به تعداد موهای بدنش در بهشت به او منزل عنایت کند.

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را بشناسد و او را دوست داشته باشد خداوند ملک الموت را به سوی او بفرستد همان طور که نزد پیامبران می فرستد، و از او ترس و وحشت دیدن نکیر و منکر را برطرف کند، و قبرش را روشن و به اندازه مسیر هفتاد سال وسعت دهد، و با روی سفید وارد قیامت شود

304- بزرگ‌ترین طهارت معنوی نماز

رسول خدا صلی الله علیه و آله :

إنَّ أعظَمَ طَهورِ الصَّلاةِ ... مُوالاةُ مُحَمَّدٍ وأنَّهُ سَيِّدُ المُرسَلينَ، ومُوالاةُ عَلِيٍّ وأنَّهُ سَيِّدُ الوَصِيّينَ، ومُوالاةُ أولیائِهِما ومُعاداةُ أعدائِهِما؛

بزرگ‌ترین طهارت معنوی برای نماز ....، ولایت‌مندی محمّد به عنوان سَرور فرستادگان الهی و ولایت‌مداری علی به عنوان سَرور اوصیا و دوستی با دوستان این دو و دشمنی با دشمنان آن دو است. [i]

305- پیامبر اکرم ص:اگر اسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی علیه السلام در یک کفه دیگر.همانا ایمان علی علیه السلام برتری می یابد [i]

306- پیامبر خدا ص: ای جماعت عرب ! هر کس پس از من، علی علیه السلام را دشمن بدارد خداوند در روز قیامت، او را نابینا محشور می‌کند و او حجتی نخواهد داشت. [i]

307-حضرت خاتم صلی الله علیه و اله فرمودند:

اگر من و حضرت علی علیه السلام نبودیم، خـــــــــدا شناخته نمیشد،و اگر من و علـــی سلام الله علیه نبودیم خداعبادت نمیشد،و اگر من و علــــی سلام الله علیه نبود ثواب و عقابی نبود. [i]

308– شکاف موجود بر روی رکن یمانی کعبه معظمه، یکی از عجایب جهان است

شکاف موجود بر روی رکن یمانی کعبه معظمه، یکی از عجایب جهان است زیرا تا کنون هیچ کس نتوانسته است آن را ترمیم کند و مسؤولان عربستان سعودی، هر چند ماه یک بار هنگام قرق‌کردن مسجدالحرام، اقدام به ترمیم این قسمت از خانه خدا به‌وسیله مستحکم‌ترین مصالح بتنی و انواع میخ‌ها و منگنه‌های خاص می‌کنند اما این شکاف معجزه‌آسا بار دیگر گشوده می‌شود.

اما ماجرای شکاف دیوار خانه خدا چیست؟

شب جمعه، سیزدهم ماه رجب سال سی‌ام از عام‌الفیل بود، یک‌سوم از شب گذشته بود که درد حمل بر فاطمه بنت‌اسد عارض شد؛ حضرت ابوطالب به او گفت: ناراحت به نظر می‌آیی؟ فاطمه گفت: احساس درد و ناراحتی دارم. حضرت آن اسمی را که در ذکر آن از گرفتاری‌ها نجات می‌یافت را بر زبان آورد و فاطمه نیز به‌واسطه گفتن آن ذکر آرام گفت.

سپس به او گفت: من می‌روم عده ای از زنان آشنایت را بیاورم تا تو را در ولادت فرزندت یاری دهند. فاطمه گفت: هر طور صلاح می دانی عمل کن.

ناگهان صدایی از گوشه خانه شنیده شد که گفت: ای ابوطالب، صبر کن! چرا که ولی خدا را دست نجس نباید لمس کند.

صبح هنگام، بار دیگر فاطمه بنت اسد را درد عارض شد. حضرت ابوطالب (علیه السلام) ناراحت و پریشان از خانه بیرون آمد در راه عده ای از زنان قریش را دید که علت ناراحتی را از او پرسیدند حضرت پاسخ داد: فاطمه در شدیدترین حال وضع حمل قرار گرفته است و سپس ابوطالب دست بر صورتش گذاشت در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و پرسید: عمو جان! چرا ناراحتی؟ عرض کرد: فاطمه بنت اسد در حال وضع حمل است. در همین حال، فاطمه ندایی را شنید که می گوید: ای فاطمه، بر تو باد که به خانه خدا بروی!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست ابوطالب (علیه السلام) را گرفت و با هم نزد فاطمه آمدند و او را با خود کنار خانه خدا آوردند.

فاطمه بنت اسد در قسمت پشت کعبه (یعنی پشت آن سمتی که درب در آن است) ایستاده بود و رو به کعبه دعا می‌خواند خدا از همان قسمت شکاف برداشت و آنقدر از هم فاصله گرفت که فاطمه ناگهان پیش چشمان همه حاضران، دیوار خانه که توانست از شکاف دیوار، وارد شود و جبرئیل او را به داخل برد و دوباره دیوار به هم آمد و او داخل کعبه ماند.

قدم گذاشتن فاطمه بنت اسد به داخل کعبه چیزی جز دعوت خداوند نبود چرا که از در خانه وارد نشد بلکه خالق جهان دیوار را برای او شکافت و فاطمه را فرا خواند و دوباره دیوار را بست و اینک باید، پذیرایی الهی از این مهمان صورت گیرد.

آرِی این چنین بود که فاطمه در آن سه روزی که در درون کعبه ماند از میوه ها و غذای بهشتی برایش آوردند.

وقتی فاطمه بنت اسد در درون کعبه قرار گرفت پنج بانو نزد او آمدند در حالی که لباس همچون حریر سفید بر تن داشتند و عطری خوش تر از مشک ناب از آنان شنیده می‌شد. اینان حوا و ساره و آسیه و مادر موسی بن عمران و مریم مادر عیسی(علیهن السلام) بودند. اینان از طرف خداوند برای کمک در ولادت علی (علیه السلام) فرستاده شدند چرا که نباید زنان ناپاک مکه در ولادت چنین مولودی حضور داشته باشند، آنان رو به فاطمه کردند و گفتند: «السلام علیک ولیهٔ الله: سلام بر تو ای بانویی که از اولیای خدا هستی»

فاطمه جواب سلام آنان را داد. زنان بهشتی برابر او نشستند در حالی که هر یک ظرف عطری از نقره در دست داشتند.

علی (علیه السلام) بر روی سنگ سرخی که در گوشه راست کعبه است به دنیا آمد و همین که قدم بر زمین گذاشت به سجده افتاد و در همان حال دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا و رسول الله. و ان علیا و صی محمد رسول الله. بمحمد یختم الله النبوهٔ و بی یتم الوصیهٔ و انا امیرالمؤمنین» یعنی: «شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و محمد پیامبر خداست و علی وصی محمد رسول الله است. با محمد نبوت ختم می شود و با من وصایت کامل می شود و من امیرالمؤمنین هستم» سپس فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل حق آمد و باطل رفت.»

آنگاه که امیرالمومنین علی (علیه السلام) به دنیا آمد نور حضرت از کعبه تا سینه آسمان را شکافت و بتهایی که بر روی کعبه نصب شده بود به صورت افتادند و شیطان فریاد بر آورد و گفت: وای بر بتها و عبادت کنندگانشان از این فرزند.

وقتی علی (علیه السلام) به دنیا آمد رو به آن پنج بانوی بهشتی نمود و به آنها سلام و خیر مقدم گفت: و سپس فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له. و اشده ان محمدا رسول الله. به تختم النبوهٔ و بی تختم الولایهٔ؛ شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است است و شریک ندارد. و شهادت می دهم که محمد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می شود»

آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمین برداشت و در آغوش خود گرفت. علی (علیه السلام) نگاهی به صورت او انداخت و با بیانی رسا و واضح گفت: سلام بر تو ای مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسرم! حضرت پرسید: پدرم (آدم (علیه السلام)) چه می کند؟ .گفت: غرق در نعمتهای خداوند است و در جوار پروردگار متنعم است

سپس حضرت مریم نزدیک آمد در حالی که ظرف عطری همراهش بود و علی (علیه السلام) را از آغوش حوا گرفت. مولود کعبه نگاهی به روی مریم کرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادرم! پرسید عمویم چه می کند؟ او گفت: خوب است و به .تو سلام رسانده است. آنگاه مریم با عطری که همراه داشت علی (علیه السلام) را معطر نمود

آنگاه حضرت آسیه علی (علیه السلام) را در آغوش گرفت و او را در پارچه ای که همراه داشت پیچید و گفت: این فرزند پاک و مطهر به دنیا آمده است حرارت آهن به او نمی رسد مگر بر دست مردی که خدا و رسول و ملائکه و آسمان و زمین و دریاها او را .مبغوض می دارند و جهنم مشتاق آن مرد است

وقتی که علی (علیه السلام) در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیا الهی وارد کعبه شدند علی (علیه السلام) با دیدن آنها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و علیکم السلام و رحمهٔ .الله برکاته و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهم السلام) بودند که یکی پس از دیگری نوزاد .را گرفته و بوسیدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند

فاطمه بنت اسد می گوید: ناگهان پس از اینکه علی (علیه السلام) به دنیا آمد صدای بال ملائکه را شنیدم و ابری سفیدرنگ را دیدم که تا کنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در این حال شنیدم که ندایی می گفت: «بگردانید علی بن ابی‌طالب را در شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاهای آن و کوه‌ها و آسمانهای آن، و احکام پیامبران و علوم وصیین و همه اخلاق انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین را به او بدهید، و آنچه درباره برادرش سید الاولین و الآخرین انجام شده برای او هم انجام دهید. او را بر .«همه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین و اهل آسمانها و زمین نشان دهید که ولی خدای رب العالمین است

فاطمه گوید: رفت و بازگشت علی (علیه السلام) کمتر از ساعتی طول کشید و او را باز گرداندند. ناگهان ابری دیگر را دیدم که به سوی او پایین آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنیدم ندایی را که می گفت: «علی بن ابیطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببرید

و احکام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگی و نورانیت و تواضع و خشوع و رقت و هیبت و مروت و کرم و مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و دیانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نیکی و همه اخلاق انبیا را به او دهید».

فاطمه می گوید: ناگاه فرزندم را در مقابلم دیدم که او را در حریر سفید بهشتی پیچیده بودند و به من گفتند: «او را از چشم بینندگان حفظ کن که ولی رب العالمین است بدان که وارد بهشت نمی شود کسی، مگر که ولایت او را بپذیرد و امامت او را تصدیق کند خوشا به حال آنکه تابع اوست و وای بر کسی که از او روگردان شود مثل او چون کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد نجات می یابد و هر که از آن باز ماند غرق می شود و سقوط می کند».

فاطمه می‌گوید: سپس در گوش علی (علیه السلام) مطلبی گفتند که من نفهمیدم بعد او را بوسیدند و رفتند.

فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بیرون آمدن از کعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود که ندای را شنید که چنین می گوید: «ای فاطمه، نام این مولود را علی بگذار چرا که من خدای علی اعلی هستم. من نام او را از نام خود گرفته ام، و او را به ادب خود آموخته ام و امر خود را به او سپرده ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهی داده ام. او در خانه من به دنیا آمده است. او اول کسی است که بر فراز خانه من اذان می‌گوید و بت‌ها را می شکند و آنها را از بالای کعبه به صورت پایین می‌اندازد. اوست که مرا به عظمت یاد می کند و مرا تقدیس و تمجید می‌کند و به یگانگی یاد می نماید. اوست اما بعد از حبیب من. خوشا به حال کسی که او را دوست می‌دارد و او را اطاعت می کند.

آن شبی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنیا آمد در آسمان نور افشانی شد و نور ستارگان چند برابر گردید. قریش با دیدن این منظره غیرمنتظره، دیدگان را به تعجب گشودند و مردم هیجان‌زده از خانه‌های خود بیرون ریختند و با یکدیگر گفتگو می کردند و می‌گفتند: لابد امشب در آسمان حادثه‌ای روی داده است که این چنین شده است.

وقتی مادر علی (علیه السلام) وارد کعبه شد در بین مردم سخن فقط از میهمان کعبه بود همه متوجه حضرت ابوطالب (علیه السلام) بودند در این انتظار، ناگاه آن حضرت بیرون آمد و در گذرگاه‌ها و بازارهای مکه به راه افتاد و این اعلام را برای مردم آورد که: "یا ایها الناس! تمت حجةُ الله" ای مردم حجت خدا کامل شد!

مردم که از این مطلب چیزی نمی فهمیدند، درباره علت نورانی شدن آسمان و ازدیاد نور ستارگان از او سؤال می کردند حضرت ابوطالب در جواب آنها می فرمود: «بشارت باد شما را! در این شب ولی اولیای خدا ظاهر شده که خدا صفات نیک را در او کامل نموده و با او جانشینان ختم می شوند او امام متقین، و یاری‌دهنده دین، ریشه‌کن‌کننده مشرکین، باعث غیظ منافقین، زینت عبادت‌کنندگان و جانشین رسول رب العالمین است. اوست امام هدایت، ستاره بلندمرتبه، چراغ تاریکی‌ها و نابودکننده شرک. او ریشه یقین و رئیس دین است»

حضرت تا صبح در کوچه های مکه می گردید. مردمی که در هر محله دور او جمع می شوند این اعلام را از او می شنیدند.

ناگهان دیوار کعبه از همان جای قبل صبح روز چهارم وقتی فاطمه از کعبه بیرون آمد در مقابل چشمان به انتظار نشسته مردم، شکاف برداشت و از هم فاصله گرفت تا حدی که فاطمه توانست از آن خارج شود. مردم در کمال تعجب ناظر این مطلب عجیب بودند آنها دیدند آن بانوی با عظمت مولود کعبه را در آغوش فشرده و نوزاد خندان است و با این حال از شکاف دیوار کعبه خارج سؤال کند، فاطمه رو به مردم کرد و چنین سخن آغاز کرد   قبل از آنکه کسی شد.

ای مردم من بر زنانی که قبل از من بوده اند فضیلت داده شدم... من وارد خانه محترم خداوند شدم و در خانه عتیق الهی فرزند به دنیا آوردم و سه روز درون آن ماندم و از میوه ها و غذاهای بهشت خوردم آنگاه فرمود: هنگامی که فرزندم را در آغوش گرفتم و خواستم از کعبه خارج شوم هاتفی ندایم داد: «ای فاطمه نام این مولود را علی بگذار.»... [i]

309- خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازنینش آشکار بود، حضرت علی (علیه السلام) سبب آنرا پرسید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی (علیه السلام) به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهایمان را به شیعیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بخشیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوندا منهم نصف حسنات و ثوابهایم را به شیعیان حضرت علی مرتضی (علیه السلام) دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منهم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم

310-کوکب هدایت بعد از پیامبر

ابن مغازلی شافعی مذهب روایت کرده از ابن عباس که وی می گوید: شبی اصحاب پیامبر در خانه ایشان جمع بودند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند امشب در نزدیکی سحر کوکبی از آسمان فرود می آید پایین در خانه هر که فرود آمد آن شخص ولی من است. همان شب همه اصحاب نخوابیدند از همه طماع تر عباس پدرم بود (چون عباس عموی رسول الله بود) ناگهان اصحاب دیدند که کوکبی روشن از آسمان پایین آمد تا در خانه علی (علیه السلام) فرود آمد البته پس از این واقعه اصحاب گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم درباره ابن عمش علی (علیه السلام) در ضلالت است و می خواهد پسر عم خود را ولی خود کند

311- **مقام امام علی**

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی (علیه السلام) و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین (علیه السلام) در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن (علیه السلام) و بعد به حسین (علیه السلام) و سپس به فاطمه علیهاالسلام داد. هر کدام از آنها که آب می آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها می فرمود: هنیئا مریئالک... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای... ولی وقتی که ظرف آب را به علی (علیه السلام) داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هنیئا مریئالک یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوفات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شده و همین سخن را گفتند ولی هنگامی که علی (علیه السلام) آب آشامید و گفتم هنیئا مریئالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم.[1] . [i]

312- امیرالمومنین(علیهاالسلام) برتر از هفت پیامبر

مناظره حره با حجاج بن یوسف

حُرِّه دختر حلیمه سعدیه، خواهر رضاعی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله روزی به کاخ حکومتی حجّاج بن یوسف ثقفی، وارد شد:

حجاج از طرز برخورد و حرکات او که خیلی وزین و بی اعتنا بود فهمید که یک زن معمولی نیست .

بعد از اینکه او را شناخت، از او سؤ ال کرد: تو حُرّه، دختر حلیمه سعدیه ای؟

گفت : بلی .

حجاج گفت : مدتی در انتظار دیدار تو بودم ، زیرا به من خبر رسیده که تو حضرت علی علیه السلام را برتر از صحابه پیامبرصلّی اللّه علیه و آله می‌دانی و او را بر ابوبکر، عمر، عثمان ، ترجیح می دهی؟

حرّه گفت: نه تنها از صحابه، بلکه از تمام افرادی که از صحابه بهترند، بالاتر و بهتر می‌دانم !

حجاج گفت: مقصود خویش را روشن تر بیان کن، کیست که بالاتر از اصحاب پیغمبر باشد؟

حرّه گفت : بهتر از اصحاب پیغمبر بسیارند، از جمله آدم ، نوح ، لوط، ابراهیم ، موسی ، سلیمان و ...

حجّاج ناراحت شده و گفت : وای برتو، چقدر ادّعای بزرگی کردی که علی را از بعضی انبیاء بالاتر و برتر شمردی

اگر در این باره دلیل و برهانِ قوی، اقامه نکنی تو را خواهم کشت .

حرّه با کمال شهامت ، به قرآن شریف، تمسک کرد و برای هر یک از ادّعاهای خود، دلیل قاطع از کلام خدا، اقامه کرد و چنین گفت : ای حجّاج ! قرآن درباره حضرت آدم می فرماید:

(وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی) (أ): ((آدم عصیان (ترک اولی) کرد.))

ولی درباره حضرت علی علیه السّلام و خانواده اش علیهم السّلام می فرماید:

(وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً) (أ):(سعی و کار شما مورد تقدیر و ستایش است)

به علاوه ، خداوند متعال حضرت آدم را در بهشت آزاد گذاشت و فقط او را از گندم ممنوع کرد و فرمود:

(وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَه)(أ): ((نزدیک این درخت نروید.))

ولی او با همسرش ، به نزدیک آن درخت رفتند و از آن خوردند.

امّا علی علیه السّلام در عین حالیکه تمام نعمتها بر او حلال بود اما از نان گندم هم نخورد.

حجاج با صدای بلند گفت : ((اَحْسَنْتِ! اَحْسَنْتِ))

بعد از او تقاضا کرد که برتری علی را بر نوح و لوط بیان کند.

حرّه گفت : قرآن می فرماید: (ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کَفَرُوا إمَرْاءَةَ نُوحٍ وَ إمْرَاءَةَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحینَ فَخانَتا هُما فَلَمْ یُغْنیا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَیْئاً وَ قیلَ ادْخُلا اَلنّارَ مَعَ الدّاخِلین):(أ)

(خداوند بعنوان مثال برای کافران ، زنهای لوط و نوح پیامبر را نامبرده که به آن دو بزرگوار، خیانت کردند گرچه همسر دو پیغمبرند، امّا این باعث رفع عذاب آنها نخواهد شد و در روز قیامت به هر دو خطاب میشود: داخل شوید، به همراهی آنانکه داخل آتش اند.)

امّا حضرت علی ابن ابی طالب علیه السّلام را همسری است که خشنودی او خشنودی خداست و خشم او خشم خداست .

حجاج گفت : اَحْسنتِ یا حرّه !

قبول کردم امّا دلیل برتری علی علیه السّلام ر ابراهیم(ع) را بیان کن،

حُرّه گفت : خداوند درباره حضرت ابراهیم(ع) در قرآن می فرماید:

(وَ اِذْقالَ اِبْراهیمُ رَبِّ اَرِنی کَیْفَ تُحْیِ الْمُوْتی قالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی):(أ) (خدایا به من بنمایان کـه چگونه مردگان را زنده می کنی ؛ خطاب رسید: مگر تو ایمان نیاورده ای ؟ عرض کرد: بلی ایمان آورده ام ولی می خواهم که مطمئن شوم) خدا هم به او نمایاند، امّا علی علیه السّلام جمله ای را فرمود، که دوست و دشمن ، آن را نقل کرده اند. حضرت در جواب صعصعه ابن

صوحان که وقتی پرسید:

یا امیرالمؤ منین تو بالاتری یا حضرت ابراهیم ؟ - فرمود: ابراهیم علیه السّلام برای اطمینان قلبی خودش به خداوند عرضه داشت :

(رَبّ أرِنی کَیْفَ تُحْیِ الْمُوتی) امّا من آنچنان اطمینان دارم که (لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ ما ازْدَدْتُ یَقیناً):(ٲ)

(اگر پرده های غیبی از مقابل من برداشته شود بر یقین من افزوده نخواهد شد)

حجاج گفت : آفرین بر تو ای حرّه استدلال بسیار خوبی کردی ،

حالا بگو، برتری علی علیه السّلام بر موسی(ع) چیست ؟

حرّه گفت : حضرت موسی(ع) وقتی که در دفاع از مظلوم یکی از یاران فرعون را کشت و به او خبر دادند که طرفداران فرعون می خواهند تو را به قتل برسانند.

(فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ) (ٲ)

او در حالی که می ترسید، از مصر خارج شد و بسوی مدین رفت .

امّا حضرت علی علیه السّلام در لیلة المبیت، (شب هجرت) بجای پیغمبر خوابید و جان خود را بدون واهمه ، فدای پیامبر کرد، این در حالی بود که خطر قتل او، حتمی بود؛ این عمل آن حضرت ، مورد تقدیر خداوندی قرار گرفت ؛ آنجا که می فرماید:

(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ) (ٲ)

(بعضی از مردم جان خود را برای رضای خدا می فروشند.)

حجاج گفت : احسنتِ!

حالا دلیل خویش را بر افضلت علی علیه السّلام نسبت به حضرت سلیمان(ع)، بیان نما.

حرّه گفت : حضرت سلیمان(ع) به خداوند عرضه داشت :

(رَبِّ اغْفِرلی و هَبْ لی مُلْکاً لایَنْبَغِی لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدی) (ٲ) (پروردگارا! مرا ببخش و ملک و سلطنتی به من کرامت فرما که سزاوار احدی بعد از من نباشد.)

امّا علی علیه السّلام درباره دنیا و بیزاری از ریاست آن فرمود:

(هَیْهات! غُرّی غَیْری لاحاجَةَ لی فیک قَدْ طَلَّقْتُک ثَلاثاً لارَجْعَةَ فیها) (ٲ)

(ای دنیا! از من دور شو و غیر مرا فریب ده ، من نیازی بتو ندارم ، من تو را سه طلاقه نموده ام و رجوعی در آن نیست .) (ٲ)

حضرت علی "علیه السلام" فرمودند؛

أنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ، ◄

أنَا حَيِّ عَلَى الصَّلَاةِ، ◄

أنَا حَيِّ عَلَى الْفَلَاحِ، ◄

.أنَا حَيِّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ ◄

-313

:ابن شهر آشوب در فضایل از طریق عامه از ابن عباس نقل کرده است که گفت

:به رسول خدا "صلی الله علیه و آله" عرض کردم

آیا عبور از آتش برگه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

فرمودند بله ،

سوال کردم: آن چیست؟

:فرمودند

"دوستی و محبت علی ابن ابی طالب "علیه السلام. [i]

-314

ازدواج زهرای مرضیه با علی مرتضی

اول ذی حجه یکی از مبارک ترین اتفاقات بشریت به وقوع پیوست. .در این روز سرور زنان عالم فاطمه زهرا در سن نوجوانی با علی مرتضی سید الاوصیا که در سن 22سالگی بودند ازدواج نمودند .

ازدواج اسان و ازدواج بسیار ساده زهرا و علی این دو شخصیت بزرگ اسلام،الگوی کسانی است که می خواهند به سنت ازدواج اسلامی عمل کنند.

در ازدواج علی علیه السلام و زهرای مرضیه س،مبلغ مهریه پانصد درهم که به قیمت زمان مایک میلیون تومان نمی شودتعیین شد

(رسول اکرم (ص) پس ازکسب اجازه از حضرت زهرا (س) به نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آمدند و با لبی خندان گفتند: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. منهم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم)

علی علیه السلام زره را فروخت و پانصدر درهم نقدا به پدر دختر یعنی حضرت محمد ص پرداخت گردید..از خرید طلا و وسایل گرانقیمت و از تشریقات و تالار و غیره و خرجهای انچنانی خبری نبود .

زندگی مشترک علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام در خانه ای ساده اما پر از نور و مهر آغاز شد. یاد خدا چلچراغ خانه آنها بود و غیر از رضایت حضرت حق خواسته دیگری آنها را به خود مشغول نکرد. زهرا علیهاالسلام رازدار علی علیه السلام بود و علی علیه السلام پناهگاه فاطمه علیهاالسلام ؛ تا آنجا که علی علیه السلام با نگاهی به زندگی خویش فرمود: «هیچ گاه فاطمه از من نرنجید و او نیز هرگز مرا نرنجاند. او را به هیچ کاری مجبور

نکردم و او نیز مرا آزرده خاطر نساخت. در هیچ امری، قدمی برخلاف میل باطنی من برنداشت و هرگاه به چهره اش نگاه می کردم، تمام غصه هایم برطرف می شد و دردهایم را فراموش می کردم». علی علیه السلام در جایی دیگر می فرماید: «به خدا قسم هرگز «کاری نکردم که فاطمه خشمگین شود؛ اونیز هیچ گاه مرا خشمگین نکرد.

خانه گِلی و گُل های یاس

فاطمه زهرا علیهاالسلام و همسر بزرگوارش، زندگی را در خانه ای گِلی آغاز کردند، اما زیباترین گل های یاس در همان خانه پرورش یافتند. حضرت امام خمینی رحمه الله با اشاره به این مطلب می فرماید: «یک کوخ چهار ـ پنج نفری در صدر اسلام داشته ایم و آن، کوخ فاطمه زهرا علیهاالسلام است. برکات این کوخ چند نفری آن قدر زیاد است که عالم را از نورانیت پر کرده است. کوخ نشینان این کوخ محقر، در مراتب معنوی آن قدر بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آنها نمی رسد. جنبه های تربیتی این کوخ، آن قدر والا بوده است که همه برکات در بلاد مسلمین، خصوصا در مثل بلاد ما، همه از برکات آنهاست

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

مردم با اعمال خویش در روز قیامت وارد می شوند در حالی که اعمالشان برای آنها سودی ندارد مگر کسی که من و علی_بن_ابیطالب عملش را بپذیریم

علی علیه السلام نفس محمد ص است.

یکی از دلایل اثبات ولایت علی بن ابی طالب ع و جانشینی علی علیه السلام برای پیامبر اعظم ص این بوده است علی علیه السلام نفس و همانند پیامبر بوده است.

پیامبر اعظم ص بارها وبارها درمناسبتهای مختلف این مطلب مهم را به مردم اعلام می کرده است.

این تذکرات پیامبر بصورت روایت وشعر و داستان در کتب مختلف شیعه وسنی آمده ست.

از جمله مواردی که   پیامبر صلی الله علیه و اله علی را همانند خود دانسته،داستان مباهله می باشد که وقتی نصارای نجران با پیامبر برسر حقانیت حضرتش بحث کرده وحاضر به قبول این حقیقت نشدند خداوند به پیامبرش دستورداد که با آنها مباهله کند یعنی در روز وساعت معینی برگزیدگان مسیحیان نجران و برگزیدگان پیامبر در محلی جمع شده وبه هم نفرین کنند که هرکه به هلاکت رسید او برباطل بوده است.

فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنبَعْدِمَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّنَبْتَهِل فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِینَ«61» اءِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ اءِلٰهٍ الاَّ اللهُ وَانَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ«62» فَاءِن تَوَلَّوْا فَاءِنَّ اللهَ عَلِیمٌ بِالْمُفْسِدِینَ«63»آل عمران

دراین آیه شریفه دستور داده شده که پیامبراعظم ص و علی علیه السلام که نفس پیامبر خوانده شده به همراه زهراء س وحسنین ع برای مباهله حرکت کنند

پیامبر با علی علیه السلام وزهراء س وحسنین ع برای مباهله حرکت کرد ولی مسیحیان پشیمان شده ومباهله ننمودند وبه پرداخت جزیه راضی شدند.

***

جنگ تبوک

در جنگ تبوک نیز فرصتی پیش آمد تا پیامبر بار دیگر همانندی علی علیه السلام با خودرا به مردم اعلام نماید:
پیامبرص قرار شد علی علیه السلام را درشهر به عنوان جانشین خود بگذارد وبه همراه لشکریان اسلام به جنگ رومیان برود.

علی علیه السلام از این مسئله نگران شد.

پیامبر صلی الله علیه و اله وقتی نگرانی علی علیه السلام را از همراه نبودن با پیامبر در جنگ تبوک دید به او فرمود:درمدینه باید یا من یا کسی که مانند من است یعنی تو ای علی،بماند.و دراینجا بود که حدیث منزلت را فرمود.

***

ابلاغ سوره برائت توسط علی علیه السلام بعد از اینکه ابوبکر برای این امر اعزام شده بود نیز ازاین شواهد می باشد:

درسال نهم سوره برائت نازل شد وپیامبر ابوبکر را اکمیرالحاج کرده وسوره را به او داد تا درایام حج بر مشرکین قرائت نماید.ابوبکر مقداری از شهر دور شده بود که دستور خدا به پیامبر رسید که باید سوره برائت را خودت یا کسی که مثل خودت است برمردم بخوانند.پیامبر علی را مامور خواندن سوره کرد وعلی علیه السلام خودرا به ابوبکر رساند وسوره برائت را از او گرفت وبه مکه رفت وبا شجاعت تمام بر مشرکین درایام حج قرائت فرمود.

****

غدیر خم:

در حادثه عظیم غدیر خُم،پیامبر اعظم ص علی را همانند خود خواند و ولایت اورا همانند ولایت خود قرار داد.حادثه غدیر به شرح زیر است:

در سال دهم هجرت،پیامبر گرامی اسلام،آخرین حج خودر راموسوم‌به«حجۀ الوداع»انجام داد ودر حالیکه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن‌حضرت بودند،بطرف مدینه باز می‌گشت. چون به محل«غدیرخم»رسیدند،حضرت دستور توقف دادند.زیرا طبق آیۀ شریفه«یا ایُّهَا الرسول‌بَلّغْ ما اُنزلَ اِلَیک مِنْ رَبّک فَاِنْ لَمْ‌تَفعَلْ فما بَلّغت رِسالتَهُ.«67مائده»ای‌رسول!آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما!که اگر ابلاغ ننمایی،رسالتت را به انجام نرسانده‌ای.»پیامبر خدا(ص) موظّف‌شدند،جانشین خود را رسماً به مردم معرفی کنند. وقتی همه در آنجا جمع‌شدند،برای پیامبر بوسیلۀ کجاوه‌ها، منبری درست کردند و حضرت بربالای آن رفته وخطبۀ مفصلّی ایراد کردند وخبر رحلت خود را به مردم‌دادندو فرمودند:وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستیکه من درمیان شما دوچیزِ پربها،امانت می‌گذارم که اگر به آن متمسک‌شدید،هرگز بعد ازمن گمراه نشوید!وآن کتاب خدا وعترت من است.دراین موقع حضرت فرمود: الستُ‌اُولی' بانفسکم؟قالوا:اللّهم بلی' .فرمود:آیا من ازخوتان برشما سزاوارتر نیستم؟گفتند:بخداآری.پس بازوهای علی(ع) راگرفت وبلند کرد وفرمود:«مَن کُنتُ مولاه،فهذا علیٌ مولاه.اللّهم والِ مَنْ‌والاه وعادِ مَنْ عاداه.هرکه من مولای او هستم،این علی مولای‌اوست.خدایا!دوست بدار دوستدار علی را ودشمن بدار دشمن علی‌را.»

حضرت در حالیکه ظهر شده بود،از منبر پایین آمد.بلال اذان گفت‌وپیامبر نماز ظهر را بجای آورد وداخل خیمۀ خود شد ودستور داد:درمقابل خیمۀ خود،خیمه‌ای برای علی(ع) بر پا کنند وعلی(ع)در آن‌بنشیند ومردم با او بیعت نمایند.

اصحاب دسته دسته خدمت علی(ع)رفته وبه او مبارکباد می‌گفتند وباعبارت:السلام علیک یا امیر المؤمنین بر او سلام می‌نمودند.

تعداد کسانیکه این حادثه را دیده وبا علی(ع)بیعت کردند را تاهفتادهزارنفرنوشته‌اند.در این هنگام آیه نازل شد:«الیوم اکملتُ لکم‌دینَکم واَتْممتُ علیکم نِعمتی ورَضیتُ لکُمُ الاسلامَ دیناً.«30مائده»امروز!دین شما را کامل ونعمت را بر شما تمام نموده واسلام‌را به عنوان دین شما پسندیدم.»

حسان بن ثابت این واقعه را اینگونه به نظم آورده است:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیا

وقال فمن مولاکم و ولیکم فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا وانت ولینا ومالک منا فی المقاله عاصیا

فقال له قم یاعلی فاننی رضیتک من بعدی اماما وهادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه وکن للذی عادی علیامعادیا

یعنی:

روز غدیر پیامبرشان آنها را ندا داد. به منطقه خم و منادی هم سخنان رسول را به مردم شنواند.

رسول گفت:چه کسی مولای شما و ولی شماست؟ گفتند واز حق بخاط نفس اعراض نکردند

خدای تو مولای ما وتو ولی ماهستی وما در گفتار تو معصیت نمی کنیم

پسس رسول به علی گفت:بایست ای علی من تو را برای بعد از خودم امام هادی قرار دادم

پس هر کس من مولای او هستم،علی ولی اوست پس از روی راستی دوستدار و پیرو او باشید

"

پیامبر :یاعلی!حربُک حربی وسلمک سلمی ودمک دمی وانا حربُ لِمَن حاربک ولایُحِبُکَ الاّ طاهرُ الولادهٔ ولایبغضک الاّ خبیثالولادهٔ.ای علی!جنگ باتو ،جنگ بامن است وصلح باتو ،صلح بامن استوخون تو،خون من است.ومن جنگ کننده با دشمن توهستم.وحلال زاده‌تورا دوست دارد وحرام زاده تورا دشمن دارد.

رسول خدا(ص) به علی بن ابیطالب(ع) فرمود تو برادر من در دنیاوآخرت هستی

****

در کتاب اکسیر اعظم آمده که:پیامبرص: «ای پسرعمر!بدرستیکه علی نسبت به من مثل روح نسبت به جسداست.علی نسبت به من بمنزلهٔ نفس از نفس است.بدرستیکه علی نسبت به‌من مثل نور نسبت به نور است.بدرستیکه علی نسبت به من مانند نسبت سربه بدن است.بدرستیکه علی نسبت به من مثل پیراهن در تن است.»

منابع:

اکسیر اعظم"سیدمحمود میرشکرائی تفرشی"

شبهای پیشاور"سلطان اواعظین شیرازی"

امیرالمؤمنین درعهد پیامبر"محمدصادق صدر

الغدیر"علامه امینی"

و...

316- فضایل علی در صحیح بخاری

مگه مردم ندیدند که رسول اکرم (ص) دست حضرتش رو برد بالا و گفت که من کنت مولاه فهذا علی مولاه؟ پس چی شد هفتاد روز بعد دستش رو بستند و کشو کشون بردنش به مسجد؟
مگه مردم ندیدند که حضرت موسی به حضرت هارون علیهما السلام گفتند که خلیفه من باش و مردم ازش اطاعت کنید؟ چی شد که طی 10 روز دیرکرد حضرت موسی(ع) از سامری پیروی کردند و نزدیک بود حضرت هارون (ع) رو بکشند؟
:این دوتا حدیث هم با شماره از صحیح بخاری
[وقال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی: (أنت منی وأنا منک) [4005
حدثنی محمد بن بشار: حدثنا غندر: حدثنا شعبهٔ، عن سعد قال: سمعت إبراهیم بن سعد، عن - 3503
:أبیه قال
[قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی: (أما ترضی أن تکون منی بمنزلهٔ هارون من موسی) [4154

.317- ابوطالب گفت: از این تعجب می‌کنی؟! همانا تو هم آبستن شوی و وصی و وزیر او را بزایی

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْـنِ عُـمَـرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام يَقُولُ لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص فُتِحَ لِامِنَةَ بَيَاضُ فَارِسَ وَ قُصُورُ الشَّامِ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ آمِنَةُ فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ وَ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هَذَا إِنَّكِ تَحْبَلِينَ وَ تَلِدِينَ بِوَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ.[i]

ترجمه روایت شریفه:

مفضل بن عمر گوید شنیدم : امام صادق علیه السلام می فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، سپیدی مملکت فارس و کاخ‌های شام برای (مادرش) آمنه، نمایان شد. فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین خندان و شادان نزد ابوطالب آمد و آنچه را آمنه گفته بود به او خبر داد: ابوطالب گفت: از این تعجب می‌کنی؟! همانا تو هم آبستن شوی و وصی و وزیر او را بزایی.

یعنی حضرت ابوطالب علیه‌السلام پیش از ولادت پیامبر(ص) هم می‌دانست پسری از نطفه او متولد خواهد شد که وصی و وزیر طفلی است که از آمنه متولد می‌شود. روایت هم کاملا صحیح‌السند و راوی هم مفضل بن عمر است که کاملا ثقه است.

318-

شهید آگاه

اصبغ بن نباته می‌گوید: در جنگ جمل در حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) بودم که مردی آمد و در حضور آن حضرت ایستاد و عرض د کرد: ای امیرمؤ منان من می‌بینم هم
سپاه دشمن تکبیر (الله اکبر می‌گوید) و هم ما، هم آنها تهلیل (لا اله الا الله) می‌گویند و هم ما، هم آنها نماز می‌خوانند و هم ما، بنابراین بر چه اساس ما با سپاه دشمن (عایشه، طلحه و زبیر) جنگ کنیم؟!
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: ما بر اساس فرمان خدا در قرآن می‌جنگیم. او پرسید: ما آنچه در قرآن آمده به آن آگاهی نداریم به ما بیاموز. امام (علیه السلام) فرمود: بر آنچه که خدا در سوره بقره نازل فرموده است. او پرسید: کدام آیه به ما بیاموز؟
امام (علیه السلام) فرمود: بر اساس آیه 253 سوره بقره تلک الرسل فصلنا بعضهم علی بعض ...؛ بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. برخی از آنها؛ خدا با او سخن گفت: (یعنی موسی) و

بعضی را درجاتی بالاتر داد، و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم و اگر خدا می‌خواست کسانی بعد از این پیامبران بودن پس از آنکه آن همه نشانه های روشن برای آنها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی‌کردند ولی این امتها بودند که با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند (و به جنگ و اختلاف بروز کرد) و باز اگر خدا می‌خواست با هم پیکار نمی‌کردند ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد.
سپس امام فرمود: ما از آن گروهی هستیم که ایمان آوردیم ولی آنها از کاسنی هستند که راه کفر را پیمودند.
آن مرد از این بیان امیرمؤ منان (علیه السلام) آگاه شد و گفت: سوگند به خدای کعبه که آنها کافر شدند؛ سپس به جنگ با آنها شتافت و به شهادت رسید. [[i]].

319- عادل دلسوز و آگاه

پس از شهادت علی (علیه السلام) یکی از دوستان علی (علیه السلام) بنام ضرارابن ضمره به شام رفت و در جلسه ای با معاویه ملاقات کرد. معاویه که او را می‌شناخت به او گفت: مقداری از علی (علیه السلام) بر ایمان تعریف کن.
ضمره تا اسم علی (علیه السلام) را شنید منقلب شد و بی اختیار قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید و گفت: ای معاویه از این تقاضا بگذر و مرا معاف بدار.
معاویه اصرار کرد و گفت: از تو دست برنمی دارم تا مقداری از فضائل علی (علیه السلام) را بر ایمان بگویی. او به مطالبی از شاءن امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) اشاره کرد و در میان این مطالب در جمله ای گفت: که بسیار بلند معنی است. او گفت:
لا یخاف الضعیف من جوره، و لا یطمع القوی فی میله؛ مستضعفان و ضعیفان ترس آن نداشتند که از ناحیه او به آنها ظلم بشود و زورمندان در رسیدن به اهداف باطل خود در او راه نداشتند [546].
پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
در جنگ جمل حضرت علی (علیه السلام) فرزندش محمد حنفیه را طلبید و نیزه ی خود را به او داد و فرمود: با این نیزه به سپاه دشمن حمله کن!
محمد حنفیه نیزه را گرفت و به دشمن حمله کرد، گروهی از سپاه دشمن جلوی او را گرفتند، لذا او نتوانست پیش روی کند، به عقب برگشت و به خدمت پدر رسید. در این هنگام امام حسن (علیه السلام)

نیزه را گرفت و به سوی دشمن شتافت پس از مدتی با نیزه ای خون آلود نزد پدر آمد. هنگامی که محمد حنفیه آن شجاعت را از امام حسن (علیه السلام) مشاهده کرد براثر احساس شکست خود؛ سرخ رو و سرافکنده شد.
حضرت علی (علیه السلام) به او فرمود:
ناراحت نباش! او پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تو پسر علی (علیه السلام) هستی. [i]

320- یتیم نواز مهربان

ابوالطفیل می‌گوید: روزی دیدم علی (علیه السلام) یتیمان را به حضور خود خاست سپس چنان به یتیمان تفقد و مهربانی می‌کرد و به آنها عسل می‌خوراند که بعضی از اصحابش تمنا می‌کردند که ای کاش ما نیز یتیم می‌بودیم. (تا مورد توجه و لطف حضرت واقع می‌شدیم) [i]

321- یاری دهنده ضعیفان

روزی علی (علیه السلام) به بازار رفت و در مجموعه خرمافروشان عبور کرد که ناگهان دید کنیزی می‌گرید. حضرت جلو رفته و علت گریه کنیز را از او پرسید. او گفت: صاحبم پول به من داد که خرم بخرم وقتی خرما را تهیه کردم و به منزل بردم صاحبم فرماها را نپسندید و گفت: خرماها را پس بده حالا هر چه به این مغازه دار می‌گویم خرماهایت را پس بگیر و پولم را پس بده قبول نمی‌کند.
حضرت به خرما فروش گفت: ای بنده خدا این کنیز از خود اختیار ندارد. درهم او را رد کن و خرمای او را بگیرد.
آن مرد برخاست و با دست خود بر سینه علی (علیه السلام) زد و امام را از جلوی مغازه اش دور کرد. مردم به او گفتند: ای مرد این امیرالمؤ منین علی علیه السلام است، آن مرد ترسید و پول خرما را به کنیز داد و خرمای خود را پس گرفت. سپس به امام عرض کرد که یا علی (علیه السلام) مرا عفو بفرمایید و از اشتباه من در گذرید.
حضرت فرمود: اگر امر خود را اصلاح کنی زودتر از تو راضی خواهم شد یا در روایتی دیگر فرمود: اگر حقوق مردم را رعایت کنی از تو راضی می‌شوم. [i]

322- امیر ملک بندگی

از احنف بن قیس روایت شده که وقتی او نزد معاویه رفت از شیرینی و ترشی چنان نزد او در سر سفره چیدند که گفت من نام بعضی از آنها را نمی‌دانستم. لذا یک یک آنها را از معاویه پرسیدم و او جواب می‌گفت. چون معاویه طعام خود را تعریف می‌کرد من گریه ام گرفت. چرا می‌گریی؟

گفتم: به یاد آمد شبی را که در خدمت حضرت علی ع بودم وقت افطار شد. آن حضرت دستور داد تا من نیز نزد او بمانم. پس کیسه ای را خواست که سر مهر کرده بود. چون آن را حاضر کردند به او گفتم: یا علی! این چیست؟

حضرت فرمود: نان جو است. عرض کردم: ترسیدی که از آن نان بردارند، یا بخل کردی که این چنین سر آن را مهر کرده ای؟

حضرت فرمود: نه اینکه گفتی درست نیست؛ بلکه می‌ترسیدم که حسن و حسین علیهم السلام آن نان را به روغن بیالایند.

عرض کردم: مگر حرام است؟ فرمود: نه ولکن واجب است بر امامان عادل که زندگی خود را در سطح فقیرترین مردم قرار دهد تا فقیر بواسطه فقرش از جاده بندگی بیرون نرود. معاویه گفت: ذکر کسی را کردی که احدی فضل او را نمی‌تواند انکار کند. [i]

323- توصیف عبادت علی

ضرار وقتی در مجلس معاویه حاضر شد برای معاویه از عبادت علی (علیه السلام) گفت: اگر او را می‌دید وقتی که در محراب عبادتش د ایستاده بود در حالی که شب، پرده سیاه خود را فرو افکنده بود و ستارگان پایین آمده بودند (یعنی دیروقت و در تاریکترین موقع شب) و او محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند مصیبت زده، اندوهمند می‌گریست، و می‌گفت: ای دنیا آیا در پی من افتاده و آرزومند من شده ای! هیهات، مرا به تو نیازی نیست، ترا سه طلاقه کرده ام که هرگز به تو رجوع نخواهم کرد.

سپس می‌فرمود: آه، آه، از دوری سفر آخرت و کمی توشه و سختی راه.

ضرار می‌گوید: معاویه از حرفهای من گریه کرد و گفت: ای ضرار کافی است به خدا سوگند علی (علیه السلام) چنین بود، خدا ابوالحسن (علیه السلام) را رحمت کند. [i]

324- اولین سری که بر نیزه رفت

عمرو بن حمق مدت زیادی در خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود، تا اینکه روزی حضرت به او فرمود: به همان جایی که از آنجا هجرت کردی بازگرد تا اینکه امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) به ولایت رسد، آنگاه به سوی علی (علیه السلام) بشتاب.
عمر بن حمق از مدینه برگشت و در محل خود به تبلیغ اسلام مشغول شد تا اینکه حضرت امیر (علیه السلام)، کوفه را مقر حکومت خود قرار داد، پس به سوی امیرالمؤ منین (علیه السلام)- به کوفه - روانه شد و در آنجا مدتها درخدمت آن حضرت بود تا اینکه روزی امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) به او فرمود:
آیا منزلی داری؟ عرض کرد: آری! حضرت فرمود: آنرا بفروش و پولش را به قبیله ازد بسپار زیرا پس از چندی که من از میان شما رفتم حکومت وقت در پی تو می‌فرستد که دستگیرت نماید، پس قبیله ازد تو را پناه می‌دهند تا اینکه از کوفه خارج شوی و به قلعه موصل برسی. به موصل که رسیدی به شخص فلجی برمی خوری، پس نزد او بنشین. آنگاه از او آب می‌خواهی تو را سیراب خواهد کرد و از تو می‌پرسد که
چه کاره ای؟ تو به او خبر ده و اسلام را بر او عرضه کن که او مسلمان می‌شود. سپس دستت را روی پایش بمال که خداوند ان شاء الله او را شفا می‌بخشد و همراه تو قیام می‌کند. از آن پس بر شخص نابینایی می‌گذری که او هم از تو سؤ ال می‌کند چه کاره ای؟ او را خبر ده و به اسلام دعوتش د کن، دعوتت را اجابت می‌کند و آنگاه دستت را بر چشمش بمال که به خواست خداوند بینائیش باز می‌گردد و همین دو نفر هستند که ترا پس از مرگ، در قبر خواهند گذاشت. سپس نظامیان سواره به دنبال تو می‌آیند، پس هر گاه نزدیک قلعه در فلان موضع رسیدی خسته خواهی شد؛ از اسبت فرود آی و غاری که آنجا هست وارد شو و همانا در ریختن خون تو فاسقین از جن و انس شرکت خواهند داشت، پس از مدتی در سال 50 هجری قمری عمروبن حمق به آنچه امیرالمؤ منین (علیه السلام) فرموده بود عمل کرد تا اینکه به قلعه فوق رسید، به آن دو نفر گفت: چه می‌بینید؟ گفتند: اسب سوارانی می‌بینیم که به سوی ما می‌آیند. سپس از اسبش فرود آمد و داخل غار شد و اسب را رها کرد وقتی وارد غار شد ماری او را زد سپاه دشمن رسید اسبش را دیدند که بی سرپرست رها شده فهمیدند که او در همین نزدیکی است. دنبالش رفتند تا او را در غار یافتند سر مبارکش را از تن جدا کرده نزد معاویه آوردند. معاویه

دستور داد سر او را بر نیزه ای قرار داده در شهر بگرداند و این اولین سری در اسلام بود که توسط معاویه بر نیزه رفت.[i]

325- رستگاری یافتن

امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید: هنگامی که ابن ملجم (لعنهٔ الله) حضرت امیر (علیه السلام) را با شمشیر زد، در حالی که امام لحظات آخر عمرش را می‌گذراند، بر آن حضرت وارد شدم، بسیار نگران و متاءثر گشتم.
حضرت فرمود: پسرم! چرا این قدر نگرانی؟
عرض کردم: چگونه نگران نباشم در حالی که شما را با این وضعیت می‌بینم.
حضرت فرمود: می‌خواهی تو را چهار خصلت یاد دهم که اگر به یاد خود بسپاری، رستگاری را دریابی و اگر فراموش کنی، هر دو جهان از دست تو برود؟ ... یا بنی لاغنی اکبر من العقل و و لافقر مثل الجهل و لاوحشهٔ اشد من العجب و لا عیش الذمن حسن الخلق؛ ای فرزندم!

1 هیچ ثروتی بالاتر از عقل نیست.

2هیچ تنگدستی مانند جهل نیست.

3- هیچ وحشتی بزرگتر از خودبینی نیست.

4- هیچ کامیابی لذیذتر از حسن خلق نیست.[i]

326- حافظ بیت المال

روزی حضرت علی (علیه السلام) بیت المال را تقسیم می‌کرد که به ناگاه طفلی از نوه های امام آمد و از بیت المال چیزی برداشت و رفت. امام سراسیمه به دنبال آن کودک دوید و آنچه را که در دستش بود گرفت و به بیت المال مسلمین برگردانید.
مردم به حضرت عرض کردند: یا علی! این طفل هم، خود سهمی از بیت المال دارد.

امام فرمود: هرگز، بلکه تنها پدرش سهمی دارد. آنهم به قدر سهم هر مسلمان عادی، پس هر گاه آن سهم را گرفت به هر قدر که خود لازم بداند به آن طفل خواهد داد. [i]

البته این نوع سخت گیری های امام مربوط به بیت المال بوده اما در بخشیدن اموال شخصی خود، حضرت سخاوت داشته، چنان که معاویه می‌گوید: اگر علی (علیه السلام) دو اطاق داشته باشد یکی پر از کاه و دیگری پر از طلا برای او بخشیدن هر دو یکسان است.

327- اهمیت نماز جماعت و حرمت مسجد

امام صادق (علیه السلام) فرمود: به علی (علیه السلام) خبر رسید که گروهی از مردم برای نماز در مسجد حاضر نمی‌شوند.امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) برای مردم سخنرانی کرده و در ضمن آن فرمود: گروهی که برای نماز خواندن با ما در مساجد حاضر نمی‌شوند. آنان حق ندارند با ما غذا بخورند و بیاشامند و مشورت کنند و با ما ازدواج نمایند و حق ندارند از بیت المال مسلمین استفاده کنند مگر اینکه در نماز جماعت ما حاضر شوند.
نزدیک است اگر آنها از کار خود خود دست برندارند فرمان دهم تا خانه های آنان را به آتش بسوزانند.
آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: مسلمانان از خوردن و آشامیدن و ازدواج با آنها خودداری کردند تا اینکه آنان در نماز جماعت مسلمین حاضر شدند. [i]
لذا مساءله نماز جماعت از چنین جایگاهی برخوردار است که امام علی (علیه السلام) با شدت با این عده که اهل نماز جماعت نیستند برخورد می‌نماید. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز برخی از مردم نسبت به رفتن به مسجد و شرکت در نماز کوتاهی می‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زود است دستور دهیم خانه های کسانی که نماز در مسجد را ترک می‌کنند بر سرشان بسوزانند [i] **و در روایت است که علی (علیه السلام) مردی را در مسجد دید که مشغول دستان سرایی بود او را با تازیانه زدند و از مسجد بیرون کردند** [i]

328- حاکم اسلامی در بازار

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: امیرالمؤ منین (علیه السلام) در آن ایام که در کوفه بود چنین عادت داشت که هر روز صبح از دارالاماره خود بیرون می‌آمد و در یکایک بازارهای کوفه می‌گشت و تازیانه ای دو شاخه به نام سبیبه به همراه داشت، در هر بازاری می‌ایستاد و در میان اهل آن صدا می‌زد: تاجران پیش از داد و ستد از خداوند خیر و نیکی طلبید و با آسان گیری در معامله از خداوند برکت جویید و به خریداران نزدیک شوید (گران نفروشید تا از شما بگریزند) و خود را به زینت حلم و بردباری آرایش دهید و از سوگند خوردن خودداری کنید و از دروغ بپرهیزید و از ستم کناره گیرید، و با مظلومان به انصاف رفتار نمایید و به رباخواری نزدیک مشوید و پیمانه را کامل بدهید (کم فروشی نکنید) وچیزی از حق مردم کم نگذارید و روی زمین در غرقاب فساد فرو نروید.
و همین طور در تمام بازارهای کوفه دور می‌زد، سپس باز می‌گشت در محلی برای رسیدگی به کارهای مردم می‌نشست و چون مردم می‌دیدند که آن حضرت بسوی آنها می‌آید و فریاد ای مردم امام بلند می‌شد، همه دست از کار خود می‌کشیدند و خوب به فرمایشات امام گوش می‌دادند و به روی آن حضرت چشم می‌دوختند تا از سخن خود فارغ می‌گشت، و چون سخن امام تمام می‌شد می‌گفتند: ای امیرمؤ منان شنیدیم و اطاعت خواهیم کرد [i]

329- مظهر عفو و رحمت خداوندی

روزی ابوهریره سخنان زشت و توهین آمیزی به امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) نسبت داد، فردای آن روز برای حاجت مهم خود نزد حضرت آمد. امام (علیه السلام) نیاز او را بر طرف ساخت، یاران امام با تعجب عرض کردند: یا علی (علیه السلام) چرا چنین کردید؟ حضرت فرمود: شرم داشتم از اینکه جهالت و نادانی او، بر حلم من و خطایش بر عفوم و سؤ الش بر کرم من غلبه و پیشی گیرد از این رو حاجتش را روا ساختم و باز در روایت است که موسی بن طلحه بن عبدالله را وقتی دستگیر کردند او را به حضور امام (علیه السلام) آوردند. امام (علیه السلام) فرمود: سه بار بگو: استغفر الله و اتوب الیه. او چنین گفت، آنگاه حضرت او را آزاد کرد و فرمود: از اسب و شمشیر هر چه نیاز داری در اردوگاه از لشکر ما بگیر لیکن از خدا بترس و ملتزم خانه خود باش.

330- جان جاودانه هر دو جهان

یکی از رجال ثروتمند حلوایی پخته و مقداری از آن را به عنوان تحفه به نزد علی (علیه السلام) فرستاده بود. آن حضرت روپوش ظرف را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد.
آنگاه فرمود: از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوب هم داری ولی هیهات که من ذائقه ی خود را به طعم تو آشنا کنم. شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد.
لذا در اعمال حضرت بنابه نقل مورخین دیده شده است: که آن حضرت روی خاک می‌نشست، فرش خانه اش حصیر بود، کفش خود را وصله می‌زد ولی او در حالی که فرمانروای تمام ممالک اسلامی بود معیشتی چنین سختگیرانه و زاهدانه دارد [i]

ها، علی بشر، کیف بشر، کیف بشر
عقل عاجر شد در کار تو ای پاک گهر

331- گناهان به حسنه و ثواب تبدیل می‌شود

اصبغ بن نباته روایت کرده، گفت: روزی داخل منزل امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) شدم و منتظر ورود و تشریف آوردن آن حضرت بودم که ناگاه وارد منزل شدند به پا ایستاده و
سلام کردم. جواب سلام مرا داد و با دست مبارک به کتف من زده و فرمودند: ای اصبغ! عرض کردم: بلی. فدایت شوم. فرمود: دوستان ما دوستان خدا هستند و چون بمیرند از افق اعلی شربتی به آنها بنوشانند که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر است. اصبغ گفت: حضورش عرض کردم: اگر چه آن دوستان شما معصیتکار باشند؟ فرمود: بلی. آیا در قرآن نخوانده ای که می‌فرماید: اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنا ای اصبغ! اگر دوستان ما با محبتی که به ما خاندان رسالت دارند خدا را ملاقات نمایند خداوند گناهان ایشان را می‌آمرزد. [i]

332- هفتاد و دو حرفی از اسم اعظم خداوند

روزی امیرالمؤ منین (علیه السلام) در مسجد نشسته بود که دو نفر بر آن حضرت وارد شدند و با یکدیگر بر موضوعی نزاع داشتند. در حضور آن حضرت مساءله را طرح نموده، یکی از دو نفر از خوارج نهروان بود و ادعای او باطل و بی اساس و سخن ناروا می‌گفت:، امیرالمومنین (علیه السلام) بر علیه او حکم داد و آن مرد خارجی گفت: به خدا قسم حکم به عدل نفرمودی و قضاوت شما در پیشگاه خداوند باطل و مرضی حضرت حق نیست. امیرالمومنین (علیه السلام) با دست اشاره ای به او نمود و فرمود: ای سگ ساکت شو و از مسجد بیرون رو، آن مرد همان دم بصورت سگ سیاهی شد و اصحاب دیدند لباسهای آن مرد به هوا پرواز کرد و خودش صدا می‌نمود و اشک از چشمانش جاری گردید. امیرالمؤ منین (علیه السلام) چون حالت او را مشاهده فرمود: دقت کرد و سر به آسمان بلند کرد و کلماتی فرمود که ما نفهمیدیم. به خدا قسم دیدیم آن شخص بصورت انسان برگشت و لباسهایش از هوا روی شانه اش افتاد و از مسجد بیرون رفت در حالی که قدم های او می‌لرزید و ما بسیار تعجب کردیم و نظرمان را به امیرالمؤ منین (علیه السلام) دوخته شده بود حضرت توجهی به ما فرمود و اظهار داشتند، چرا چنین تعجب کرده اید. گفتیم فدایت شویم چگونه تعجب نکنیم از این حادثه ای که هم اکنون به چشم دیدیم فرمود: آیانمی‌دانید آصف بن برخیا نظیر این حادثه را بصورت فعل در آورده و تخت بلقیس را در لحظه ای به حضور سلیمان کشانید و آورد که داستانش در قرآن بیان شده. آنگاه آیات مربوطه را تلاوت فرمود. سپس پرسید که آیا پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا گرامی تر است یا سلیمان. عرض کردیم: پیغمبر ما. فرمود: پس وصی پیغمبر شما گرامی تر از وصی سلیمان است، در نزد آصف وصی سلیمان یک حرف از حروف اسم اعظم بود ولی در نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خداوند است [i]

333- فال بد زدن

روزی امیرالمومنین علی (علیه السلام) از کوفه خارج شد که به حروریه عزیمت نماید، مردی به آن حضرت عرض کرد، یا علی (علیه السلام) حرکت شما در این ساعت به صلاح نیست، صبر کنید تا آنکه سه ساعت از روز بگذرد، من خوف آن دارم که آسیبی به شما برسد، حضرت به آن مرد فال بین، فرمود: اینکه من بر آن سوارم در رحم خود چه دارد؟ جنین اسب من نر است یا ماده؟ عرض کرد: اگر

حساب کنم خواهم دانست.
امیرالمؤ منین فرمود: هر که گفتار ترا تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده و در تاءیید فرمایش خود این آیه را تلاوت کرد:" ان الله عنده علم الساعة " آنگاه به آن مرد فال بین فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مقام عالی و دانش و جامعیت و خاتمیت خود هرگز ادعایی را که تو می‌کنی نمی‌فرمود!!

تو تصور می‌کنی که مرا از دانش خود نفعی می‌رسانی و یا زیانی را از من دور می‌کنی، هر کس ترا تصدیق کند و به گفته های تو اعتماد کند باید از استعانت و یاری خداوند بی نیاز باشد. سپس آن حضرت رو به آسمان کرد و عرض کرد: خداوندا!! هیچ فال بدی نیست مگر مشیت تو، و هرگز ضرر و زیانی نمی‌رسد به جز فرمان و اجازه تو، و نیست خدایی غیر از تو ای خدای یگانه. [i]

334- امام مبین منم

عمار یاسر می‌گوید: در یکی از جنگها که در خدمت امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) بودم از بیابانی عبور می‌کردیم که مملو از مورچه بود به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا
کسی هست که شماره این مورچگان را بداند. حضرت فرمود: بلی ای عمار من می‌دانم و می‌توانم تعداد آنها را تعیین کنم.
عرض کردم: یا امیرالمؤ منین (علیه السلام) تعداد اینها را از کجا می‌دانید؟ حضرت فرمود: ای عمار مگر سوره یس را نخوانده ای، آنجا که می‌فرماید: و کل شیئی احصیناه فی امام مبین عرض کردم: بلی فدایت شوم این سوره را مکرر خوانده ام. حضرت فرمود: ای عمار منظور از امام مبین که خداوند فرموده است منم [i]

335- حکومت و احقاق حق

حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) در راه سفر خود به سوی بصره برای جنگ با آشوبگران جاهل جمل در منطقه ذی قار [627] توقف کرد. گروهی از حجاج نیز که از مکه باز می‌گشتند در آنجا فرود آمدند، و چون از حضور امام علی (علیه السلام) در آن محل مطلع شدند نزدیک خیمه آن حضرت جمع شدند تا از نصایح آن حضرت استفاده نمایند. ابن عباس با مشاهده جمعیت مشتاق، به خیمه

امیرالمومنین داخل شد و ایشان را در حال وصله نمودن لنگه کفش کهنه خود یافت. عرض کرد: ای امیرالمؤ منین (علیه السلام) احتیاج ما به اینکه امور ما را اصلاح نمایی از وصله کردن این کفشهای کهنه بیشتر است. حضرت پاسخی به وی نداد و همچنان خاموش ماند تا از تعمیر کفش خود فارغ شد. آنگاه آن را کنار لنگه دیگرش گذاشت و به ابن عباس فرمود: ابن عباس این کفشهای من چقدر می‌ارزند؟ ابن عباس عرض کرد: این کفشهای از بس وصله خورده مندرس شده اند از قیمت افتاده و ارزشی ندارند. حضرت فرمود: با این حال قیمتی برای آن بگو. ابن عباس عرض کرد: یک درهم یا شاید کمتر از این. حضرت فرمود: ابن عباس به خدا قسم این کفشهای کهنه و بی ارزش د نزد من محبوب تر از امارت و حکومت بر مردم است. مگر آنکه به واسطه آن احقاق حقی کنم و یا باطلی را دفع نمایم [i]

336- علی و میل به جگر

روزی امیرالمؤ منین (علیه السلام) اشتها کردند که جگر کباب شده ای را با نان نرم بخورند. همین طور این امر طول کشید تا یک سال بر آمد و پیوسته حضرت این اشتها را داشتند ولی ابراز نمی‌کردند پس از یک سال در حالی که روزی از روزها روزه بودند به حضرت امام حسن (علیه السلام) این مطلب را گفتند. امام حسن (علیه السلام) برای آن حضرت غذای مورد نظر را آماده کرد وقتی هنگام افطار رسید ناگهان سائلی به در خانه آمد و درخواست غذا کرد.

علی (علیه السلام) فرمود: ای نور دیده من این طعام را بردار و به این سائل بسپار، برای آنکه ما فردای قیامت در صحیفه اعمال خود نخوانیم که: شما طیبات خود را در زندگانی دنیا استفاده کردید و در این حیات دنی، شما با طیبات خود استمتاع نموده و بهره مند شدید. [i]

337- عدالت علی

علی بن ابی رافع گفت: من عامل و کارگزار بیت المال حضرت علی (علیه السلام) و نویسنده او بودم. در بیت المال گردنبندی از مروارید وجود داشت که از بصره بدست آمده بود. روزی دختر آن حضرت

کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده ام گردنبند مروارید نزد تو است، آن را به صورت عاریه (امانت) در اختیارم بگذار تا روز عید قربان از آن استفاده کنم.

من پیغام دادم که اگر آن را به صورت عاریه مضمونه قبول می‌کنی، تا در صورتی که خسارتی، به آن وارد شود تاوان آن را بدهی، می‌توانی از آن بهره گیری. او پذیرفت و من نیز گردنبند را برای او فرستادم. اتفاقا امیرالمؤ منین (علیه السلام) آن گردنبد را نزد دخترشان دیدند و آن را شناختند و از او پرسیدند که این را از کجا آوردی؟ دختر جریان را گفت. حضرت مرا احضار کرد و چون نزدشان رفتم فرمودند: بدون اذن و رضای مسلمانها در بیت المال آنها خیانت می‌کنی! عرض کردم: پناه بر خدا که خیانتکار باشم. فرمودند: پس چگونه گردنبد را به دخترم داده ای؟ عرض د کردم: به صورت عاریه مضمونه داده ام. فرمودند: همین امروز آن را باز پس گیر و در جای خود بگذار، وای بر تو، اگر من بعد چنین کاری از تو سر بزند هرگز تو را نخواهم بخشید. اگر دخترم آن گردنبند را به صورت عاریه مضمونه (با ضمانت در مورد جبران خسارتهای احتمالی) نگرفته بود اولین زن هاشمی بود که دستش بریده می‌شد!

علی بن ابی رافع گفت: چون عتاب و ناراحتی آن حضرت با من، به گوش دخترشان رسید نزد حضرت رفتند و گفتند: من دختر شما هستم ... حضرت به او فرمود: دخترم به جهت هوای نفس خود از دایره حق بیرون مرو! مگر همه زنان مهاجر در عید قربان چنین زینتی دارند که تو می‌خواهی داشته باشی؟!

ابی رافع گفت: پس از این گفت و شنود، من گردنبند را گرفتم و در جای خود گذاشتم. [i]

338- سیمای شیعیان

در یک شب مهتابی امام علی (علیه السلام) از مسجد کوفه بیرون آمد و به سمت صحرا حرکت کرد، گروهی از مسلمانان به دنبال امام حرکت کردند. امام ایستاد و به آنها رو کرد و فرمود: من انتم؛ شما کیستید؟ آنها عرض کردند:

نحن شیعتک یا امیرالمؤ منین؛ ما از شیعان تو هستیم ای امیرالمؤ منین

حضرت با دقت به چهره آنها نگاه کرد و آنگاه فرمود: چگونه است که سیما و نشانه شیعه را در چهره شما نمی‌بینم؟

آنها پرسیدند: سیما و نشانه شیعه شما چگونه است؟ حضرت فرمود:

صفر الوجوه من السهر، عمش العیون من البکاء، حدب الظهور من القیام، خمص البطون من الصیام، ذبل

الشفاه من الدعاء، علیهم غبرهٔ الخاشعین.
آنها 1- زرد چهره گانند بر اثر بیداری شب.2- خراب چشمانند بر اثر گریه. 3- خمیده پشت بر اثر قیام. 4- تهی دل بر اثر روزه. 5- خشکیده لب بر اثر دعا هستند و گرد تواضع و فروتنی بر آنها نشسته است [i]

339- مظلومیت علی ع

خوارج به عنوان اعتراض به حکومت امام علی (علیه السلام) در مسجد کوفه جمع می‌شدند و در نماز جماعت آن حضرت شرکت نمی‌کردند و گاهی هم با شعارهای تند و زننده مخالفت خود را علنی می‌ساختند. روزی حضرت علی (علیه السلام) در نماز صبح بود و ابن کوا (یکی از منافقان مشهور عصر امامت امام علی (علیه السلام)) این آیه را تلاوت کرد، و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین؛ [660] به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.
هدف او از خواندن این آیه این بود که به کنایه به آن حضرت در مورد قبول حکمیت در جنگ صفین اعتراض کند.
امام (علیه السلام) برای احترام به قرآن، سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید، سپس امام (علیه السلام) به ادامه قرائت نماز خود بازگشت ولی ابن کوا، کار خود را دو مرتبه تکرار کرد، باز امام سکوت کرد، و ابن کوا، برای سومین بار آیه را به گونه ای تلاوت کرد تا به نماز او لطمه ای وارد نشود.
فاصبر ان وعدالله حق و لا یستخفنک الذین لا یوقنون؛ اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند [i]

340- اسراف در قتل

مالک بن حبیب فرمانده شرطه و رئیس نیروی نظامی حضرت بود. حضرت در پاسخ حرف او که اجازه قتل مردان کوفی که در حمایت حضرت امیر (علیه السلام) برنخاستند فرمود:
منزه است خدا، آی مالک، از اندازه در گذشتی و از حد تجاوز کردی و در تندروی غرقه شدی، گفت: یا امیرمؤ منان (علیه السلام) مقداری سخت گیری در برخی از کارها آدمی را از
سازش با دشمنان بی نیاز می‌سازد.

علی (علیه السلام) گفت: ای مالک چنین نیست، خداوند حکم خود را داده که قتل نفسی در برابر نفسی است پس چه جای ظلم و ستمکاری! او فرموده است من قتل مظلوما فقد جعلنا ...؛ کسی که مظلوم کشته شود ما بر ولی او حکومت تسلط بر قاتل را دادیم در (مقام انتقام) قتل اسراف نکنند که او از جانب ما مؤ ید و منصور خواهد بود [i]
و اسراف در قتل آن است که کسی را که هیچ یک از کسان تو را نکشته است بکشی و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن ظلم است. [i]

341- جایگاه قیامتی ابوطالب

امام حسین (علیه السلام) نقل می‌کند، پدرم علی (علیه السلام) در رحبه - میدان معروف کوفه - نشسته بود و مردم به گردش حلقه زده بودند مردی برخاست و به علی (علیه السلام) گفت: ای امیرمؤ منان (علیه السلام) تو در چنین مقام ارجمندی از ناحیه خداوند هستی، ولی پدرت در آتش دوزخ است؟
امیرمؤ منان فرمود: فض الله فاک، و الذی بعث محمدا بالحق نبیالو شفع ابی فک کل مذنب علی وجه الارض لشفعه الله ...؛ خدا دهانت را بشکند؛ سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به به حق به پیامبری برانگیخت اگر پدرم از همه گنهکاران زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می‌پذیرد.
سپس فرمود: آیا پدرم در آتش است و پسر او تقسیم کننده بهشتیان و دوزخیان است؟ سوگند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نور ابوطالب در روز قیامت نورهای همه خلائق را تحت الشعاع قرار می‌دهد جز نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین علیهم السلام و امامان معصوم از فرزندانش. آگاه باشید که نور ابوطالب از نور ما است که خداوند دو هزار سال قبل از آفرینش آدم (علیه السلام) آن را آفریده است. [i]

342- فرمانده دانا

عدی بن حاتم می‌گوید: در جنگ صفین از حضرت علی (علیه السلام) شنیدم که با صدای بلند فرمود: سوگند به خدا حتما معاویه و اصحابش را به قتل می‌رسانم. ولی در آخر گفتارش آهسته فرمود: انشاءالله، من نزدیک آن حضرت بودم به آن حضرت عرض کردم ای امیرمؤ منان (علیه السلام) تو سوگند یاد کردی که معاویه و یارانش را می‌کشی، ولی آهسته گفتی ان شاء الله. علی (علیه السلام)

فرمود: (ان الحرب خدعه) البته جنگ یک نوع خدعه است؛ من در نزد مؤ منان دروغ نمی‌گویم خواستم یارانم را بر دشمنان بشورانم و روحیه بدهم.

بدان که وقتی خداوند موسی (علیه السلام) را همراه با برادرش به سوی فرعون فرستاد؛ فرمود: ای موسی و هارون نزد فرعون طاغی بروید با نرمش با او سخن بگویید شاید متذکر شود و یا از خدا بترسد [i]

با اینکه خداوند می‌دانست که فرعون نه متذکر می‌شود و نه از خدا می‌ترسد ولی این فرمان خدا از این رو بود که موسی را برای رفتن نزد فرعون آماده؛ و تشجیع بیشتری کرده باشد. [i]

343- رشوه برای علی

اشعث بن قیس برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی (علیه السلام) متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوای لذیذ به در خانه علی (علیه السلام) آورد و نام آن را هدیه گذاشت. علی (علیه السلام) بر آشفت و فرمود: سوگواران بر عزایت اشک بریزند آیا با این عنوان آمده ای که مرا فریب دهی و از آئین حق بازداری؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها است به من بدهند که پوست جوی از دهان مورچه ای به ظلم بگیرم هرگز این کار را نخواهم کرد، دنیای شما از برگ جویده ای در دهان ملخ برای من کم ارزش تر است علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار ... [i]

344- اعتکاف امام علی

در ایام اعتکاف علی (علیه السلام) در مسجد کوفه معتکف بود. هنگام افطار عربی نزد آن حضرت آمد. امام (علیه السلام) از انبان نان جو کوبیده شده خود را در آورد و مقداری به عرب داد. آن مرد عرب آن را نخورده و به گوشه عمامه اش بست و به طرف خانه امام حسن و امام حسین علیهم السلام حرکت کرد و بعد از آنکه وارد شد با آنها هم غذا شد و عرض کرد: مردی را در مسجد غریب دیدم که جز این

کوبیده نان جو چیزی نداشت. دلم برای او سوخت می‌خواهم کمی از این غذای شما را برای او ببرم تا او هم میل کند.

حسنین علیهم السلام به گریه افتادند و گفتند: او پدر ما امیرالمؤ منین (علیه السلام) است که به این ریاضت با نفس خود مجاهدت می‌کند. [i]

لذا امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: به خدا سوگند جدم چنان بود که مانند بندگان غذا می‌خورد و بر زمین می‌نشست ... و در مدت خلافتش د آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره ای نیندوخت، به مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید و خود نان جو با سرگه می‌خورد و هرگاه با دو کار خدا پسندانه رودررو می‌شد، سخت ترین آنها را انتخاب می‌کرد و هزار بنده را با دسترنج و دستمزد کار خود آزاد کرد در حالیکه دستش خاک آلود و صورتش غرق بود و خود حضرت می‌فرماید:

من در خوراک و پوشاک بدانگونه ام که اگر فقیرترین مردم مرا ببینند می‌تواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببینند از وضع حال خود راضی می‌شود.

آن شیر دلاور که برای طمع نفس
بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود [i]

345- اطاعت امام یا دعوت دشمن

در روز صفین یکی از بنی هاشم و از یاران علی (علیه السلام) از فامیلهای علی (علیه السلام) بنام عباس بن ابی ربیعه ایستاده بود در میدان و در زاویه ای از لشکر، ناقل ماجرا عبدالعرز است، ناگهان یک مرد شامی از لشکر شام از طرف دشمن آمد، بنام قراربن ادهم و درخواست جنگ کرد، عباس گفت: می‌آیم بشرط اینکه از اسب خود پایین بیایی، هر دو پایین آمدند هر دو اشتهار به شجاعت داشتند و همه حواس های دو لشکر متوجه این دو نفر شد شروع به پیکار کردند لیکن هیچ کدام نتوانستند ضربه ای به یکدیگر بزنند عبدالعرز می‌گوید: پشت عباس بودم عباس یک وقت متوجه سوراخ زیر زره قرار بن ادهم شد و دست انداخت و زره او را پاره کرد و با نیزه ضربه ای به او زد و یک مرتبه تکبیر از مردم عراق بلند شد و یک اضطراب خاصی به لشکر کفر وارد شد و عباس سر او را جدا کرد عبدالعرز می‌گوید: دیدم پشت سرم یکی دارد آیه قرآن می‌خواند دیدم علی (علیه السلام) است از من سؤ ال کرد

چه کسی بود که جنگیدید؟ گفتم عباس بود. فرمودند: بگو بیاید رفتم گفتم آمد خدمت آقا: دیدم علی (علیه السلام) غضب کرد، که چرا تو بدون اجازه من به جنگ رفتی مگر نگفتم به میدان نروید. عباس گفت: آقا مرا خواند به جنگ نمی‌شد نروم به میدان.
امام فرمودند: اطاعت امام تو واجب تر است تا اطاعت از آن مرد شامی، بعد غضب آقا فروکش کرد آنگاه امام به آسمان سربلند کرد و گفت: خدایا من از عباس گذشتم تو نیز از او بگذر، معاویه وقتی فهمید که این قتل انجام شده خیلی ناراحت شد و گفت هر کس برود عباس بن ابی ربیعه را بکشد صد ظرف طلا و صد حوله می‌دهم و ... و ... دو مرد از قبیله بنی لوخت از قابلان لشکر شام و شجاعان لشکر، گفتند: ما او را خواهیم کشت، آمدند میدان و عباس را صدا زدند برای جنگ. عباس گفت: من از طرف آقا امیرالمؤ منین اجازه جنگ ندارم اگر امام اجازه بدهد می‌آیم، او رفت خدمت امام و گفت: مرا به جنگ طلب کردند حضرت فرمودند: معاویه نمی‌خواهد از بنی هاشم کسی روی زمین باشد، می‌گویند قد و حجم بدن عباس مثل علی (علیه السلام) بود و علی (علیه السلام) لباس عباس را گرفت و خود شمشیر و اسب او را گرفت و رفت به میدان آنها، از علی (علیه السلام) سؤ ال کردند به تمسخر که امیرت اجازه جنگیدن داد، علی (علیه السلام) فورا یک آیه خواند: (خداوند به کسانی که مورد ظلم قرار گرفتند اذان جنگ داد.(
علی (علیه السلام) جنگ کرد و آنها را کشت و برگشت و لباسها را با عباس عوض کرد، خبر به معاویه رسید: معاویه گفت: لج بازی من باعث شد این دو نفر نیز کشته شوند وای بر من، عمرو عاص گفت: وای بر آنها که کشته شدند، معاویه گفت: زمان شوخی نیست عمرو عاص گفت: شوخی نمی‌کنم راست می‌گویم. [i]

346- ایرانیان حاکم می‌شوند و..

روزی امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) بر فراز منبر مشغول موعظه مردم بود در آن حال مردی نزد حضرت رسید و آهسته در گوش امام مطلبی را گفت که آثار خشم در صورت آن حضرت پدیدار شد، آنگاه حضرت سکوت کرد.
ناگاه اشعث بن قیس از سر و کله مردم بالا رفت و با سرعت خود را نزدیک منبر امام رساند و عرض

کرد: یا علی (علیه السلام) این سرخرها (ایرانیان) در مقابل روی شما بر ما چیره و غالب شدند ولی شما از آنها جلوگیری نمی‌کنید.

صعصعهٔ بن صوحان که یکی از یاران باوفای امام بود با شنیدن این اهانت دست به پشت اشعث زد و گفت: (انا لله و انا الیه راجعون).

... امام (علیه السلام) در حالیکه از گفتار اشعث سخت عصبانی شده بود به موعظه مردم ادامه داد و فرمود:

این شکم کنده‌ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می‌کنند و آنان (ایرانیان) روزی های گرم بخاطر خدا فعالیت می‌نمایند و عربها از من می‌خواهند که آنها (ایرانیان) را از خود طرد و دور کنم، تا از ستمکاران باشم. سوگند به ایزد متعال که دانه را شکافته و آدمی را آفریده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: والله لضربنکم علی الدین عودا کما ضربتمو هم علیه بد؛ بخدا سوگند همچنانکه در آغاز، شما پیروز و حاکم بر ایرانیان می‌شوید. در آینده ایرانیان نیز حاکم و بر شما و غالب گردند و شما را سرکوب خواهند نمود [i]

-347

امام علی علیه السلام در کتب اهل سنت

راستی درباره عظمت و فضائل و مقامات امیرمؤمنان علی(ع) سخن گفتن هرچند در ابتدا سهل می‌نماید ولی با مقداری فرورفتن در بحر فضائل بی‌شمار او انسان متوجه می‌شود که بیان فضائل سخت مشکل و دشوار است «که عشق اول نمود آسان ولی افتاد مشکلها»

زیبا گفته خلیل بن احمد وقتی از او درباره فضائل علی(ع) پرسش شد: «کیف اصف رجلاً کتم اعادیه محاسنه و حسداً و احبّائه خوفاً و ما بین الکلمتین ملأالخائفین؛(1) چگونه می‌توانم مردی را توصیف کنم که دشمنانش از روی حسادت و دوستانش از ترس(دشمنان)محاسن او را پنهان نمودند، در بین این دو رفتار شرق و غرب عالم محامدش را فراگرفته است.

آنچه پیش رو دارید نگاهی است گذرا به فضائل و اوصاف امیرمؤمنان علی(ع) از زبان پیامبر اکرم(ص) در منابع اهل سنّت چرا که:
خوشتر آن باشد که وصف دلبران / گفته آید در کتاب دیگران

علی را جز خدا و نبی(ص) نشناختند

راستی این اعجوبه کون کیست که همه در شناخت او در مانده‌اند، عدّه‌ای او را تا سر حدّ خدایی بالا برده‌اند، و عدّه‌ای حتی در بندگی او شک دارند که: در مسجد کوفه شهیدش کردند. گفتند مگر اهل نماز است علی؟! و آن که او را حقیقتاً شناخت خدای او و رسول خدایش بود.

پیامبر اعظم(ص) خطاب به علی(ع) فرمود: «یا علی ما عرف اللّه حق معرفته غیری و غیرک و ما عرفک حق معرفتک غیر اللّه و غیری؛(2) ای علی! خداوند متعال را نشناخت به حقیقت شناختش جز من و تو، و تو را نشناخت آن گونه که حق شناخت توست، جز خدا و من.»

و در جای دیگر فرمود: «یا علی لایعرف اللّه تعالی الّا انا و انت و لایعرفنی الّا اللّه و انت و لا یعرفک الّا اللّه و انا؛(3) ای علی! خدا را نشناخت جز من و تو، و مرا نشناخت جز خدا و تو و تو را نشناخت مگر خدا و من.»

فضائل بی‌شمار

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست / که‌تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم

پیامبری هم که علی را شناخته اعتراف دارد که فضائل او قابل شماره و احصی نیست.

ابن عباس می‌گوید پیامبر اکرم(ص) فرمود: «لو انّ الفیاض(4) اقلام و البحر مدادٌ و الجنّ حسّابٌ و الانس کتابٌ مااحصوا فضائل علیّ بن ابی طالبٍ؛(5) اگر انبوه درختان (و باغها) قلم، و دریا مرکب، و تمام جنّیان حسابگر، و تمام انسان‌ها نویسنده باشند قادر به شمارش فضائل علی بن ابی طالب نخواهند بود»

و در جای دیگر پیامبر اعظم فرمود: «انّ اللّه تعالی جعل لاخی علیٍّ فضائل لاتحصی کثرهً فمن ذکر فضیلهً من فضائله مقرّابها غفر اللّه له ما تقدّم من ذنبه و ماتأخّر؛ براستی خداوند برای برادرم علی(ع) فضائل بی‌شماری قرار داده است که اگر کسی یکی از آن فضایل را از روی اعتقاد و اعتراف بیان نماید، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد.

و من کتب فضیلهً من فضائله لم تزل الملائکهٔ تستغفرله ما بقی لتلک الکتابه رسم، و من استمع فضیلهً من فضائله کفّر اللّه له الذّنوب الّتی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتابٍ من فضائله کفّر اللّه له الذّنوب الّتی اکتسبها بالنّظر،(6)

اگر کسی یکی از فضائل آن حضرت را بنویسد، تا هنگامی که آن نوشته باقی است، ملائکه برای او استغفار می‌کنند و اگر کسی یکی از فضائل آن حضرت را بشنود، خداوند همه گناهانی را که از راه گوش انجام داده است می‌بخشد، و اگر کسی به نوشته‌ای درباره فضائل علی(ع) نگاه کند، خداوند تمام گناهانی که از راه چشم کرده است می‌پوشاند و از آن در می‌گذرد.»

آنچه خوبان دارند تو تنها داری

علی نه تنها اوصاف خوبان عالم را داراست و «آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد» بلکه اوصاف تمامی پیامبران اولواالعزم را که عصاره هستی هستند بجز پیامبر خاتم در او جمع آمده است.

بیهقی یکی از دانشمندان نامی اهل سنّت چنین روایت نموده که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «من احبّ ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوحٍ(ع) فی تقواه و ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی عبادته فلینظر الی علی بن طالب علیه الصّلوةُ و السّلام؛(7) هر کسی دوست دارد به علم و دانش آدم بنگرد و مقام تقوا و خودنگهداری نوح را(مشاهده نماید) و بردباری ابراهیم(نظاره کند) و به عبادت موسی(ع) (پی ببرد) باید به علی بن ابی طالب(ع) نظر بیندازد.»

مناقب، روایت فوق را در دو مورد به این صورت نقل نموده است. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی مهمه و الی یحیی بن زکریّا فی زهده، و الی موسی بن عمران فی بطشه، فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه‌السلام؛(8) هر کس می‌خواهد دانش آدم را، فهم (ژرف) نوح را، و زهد یحیی را و قاطعیّت موسی بن عمران را بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر کند.»

محبت و علاقه پیامبر(ص) به علی(ع)

هر کس جامع کمالات باشد محبوب دلها نیز هست، پیامبر اکرم(ص) که خود محبوب عالمیان و خوبان و پاکان است، عاشق شیدای علی است، چرا که به تصریح آیه مباهله، علی جان پیامبر است «انفسنا» و جان هر کس شیرین و دوست داشتنی است.

به همین جهت بارها پیامبر اکرم(ص) می‌فرمود: «من احبّ علیّاً فقد احبّنی...؛(9) هر کس علی را دوست بدارد به من محبّت ورزیده است.» و فرمود: «محبّک محبّی و مبغضک مبغضی؛(10) دوستدار تو دوست من است، و دشمن تو دشمن من.»

شخصی از پیامبر اکرم(ص) پرسید: «یا رسول اللّه انّک تحبّ علیّاً؟ قال: او ماعلمت انّ علیّاً منّی و انا منه؛(11) ای رسول خدا علی(ع) را دوست می‌داری؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که علی از من و من از اویم.»

آیا کسی جان شیرین و پاره تنش را دوست نمی‌دارد؟

مناقب با اسنادش از رسول خدا نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «انّ اللّه عزّ و جلّ امرنی بحبّ اربعةٌ من اصحابی و اخبرنی انّه یحبّهم. قلنا: یا رسول اللّه من هم؟ فلکنّا یحبّ ان یکون منهم، فقال: الا انّ علیّاً منهم ثم سکت، ثمّ قال: الا انّ علیّاً منهم ثمّ سکت؛(12) براستی خدای عزیز و جلیل مرا امر کرده است به دوستی چهارنفر از اصحاب، و خبر داد مرا که خداوند(نیز) آنها را دوست می‌دارد، گفتم: ای رسول خدا آنها کیستند؟ پس هر یکی از ماها دوست داریم جزو آنان باشیم. پس فرمود: آگاه باشید علی از آنهاست، سپس سکوت کرد، دوباره فرمود: به راستی علی از آنهاست و سکوت کرد.»

عایشه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا(ص) به حالت احتضار درآمد فرمود: ادعوا الیّ حبیبی؛ محبوب مرا بخوانید، من به سراغ ابی بکر رفتم و او را احضار نمودم. وقتی ابابکر بر پیغمبر داخل شد حضرت نظری به سوی او افکند سپس از او روی گردانید و (برای مرتبه دوم) فرمود: «ادعوا الیّ حبیبی؛ محبوب مرا بخوانید. آنگاه حفصه عمر را احضار کرد پیغمبر همان گونه که از ابی‌بکر روی گردانید از عمر نیز روی گرداند. عایشه گوید: من گفتم وای بر شما پیغمبر علی بن ابی طالب(ع) را می‌خواند، سوگند به پروردگار جز علی را نمی‌خواهد. پس رفتند سراغ علی (ع)، وقتی که پیغمبر علی را دید، او را محکم به سینه چسبانید آنگاه در گوش آن حضرت هزار حدیث بیان فرمود که هر حدیثی راهگشای هزار حدیث بود.»(13)

از ابن عباس نقل شده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «علیّ منّی مثل رأسی من بدنی؛(14) علی نسبت به من مانند سر است نسبت به بدن.»

صد البته که محبّت‌های پیامبر اکرم(ص) به علی صرف محبّت عاطفی نیست بلکه بر اساس لیاقت‌ها و کمالاتی است که مولا علی(ع) دارا می‌باشد که به نمونه‌هایی از کمالات و فضائل آن حضرت، از زبان خود پیامبر اکرم(ص) اشاره می‌شود.

علم علی(ع)

علم و دانش علی اکتسابی نیست تا استاد برتر از خود و شاگردان و هم دوره‌هایی همسان خود داشته باشد، بلکه علم او «لدنی» است و و ریشه در علم الهی و آسمانی دارد، به این جهت علم او برهمه انسان‌های معمولی و غیر مرتبط با وحی آسمانی برتری و امتیاز دارد، و به همین جهت است که حتی در منابع اهل سنّت نیز از او به عنوان «اعلم النّاس» یاد شده است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

1- پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اعلم امّتی من بعدی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام؛(15) داناترین امّت من بعد از من علی بن ابی‌طالب(ع) است.»

2- عبدالله بن مسعود می‌گوید، پیامبر اکرم(ص) فرمود: «قُسّمت الحکمةُ علی عشرة اجزاءٍ فاعطی علیّ تسعةً و النّاس جزءً واحداً؛(16) حکمت (و دانش) به ده جزء تقسیم شده است و به علی نه قسمت آن و به (مابقی مردم) یکدهم داده شده است.»

تمامی علوم بشری و پیشرفت‌های آن جزء همان یکدهم است، و علم علی(ع) نه برابر دانش تمامی بشریت است. و راز آن هم این است که ریشه در مهبط وحی الهی یعنی پیغمبر اکرم(ص) دارد، که خود فرمود: «انا مدینةُ العلم و علیٌ بابها، فمن ارادالعلم فیأت الباب؛(17)من شهر علم (الهی و وحیانی) هستم و علی دَرِ آن است پس هر کس اراده دانش دارد باید از درب (شهر) وارد شود

3- عایشه درباره علی(ع) می‌گوید: «هو اعلم النّاس بالسّنة؛(18) او داناترین مردم نسبت به سنّت (پیامبر اکرم(ص)) می‌باشد.» ای کاش خود عائشه به این حدیث عمل می‌کرد، و به توصیه‌های امیرمؤمنان(ع) توجّه می‌کرد و جنگ جمل را به وجود نمی‌آورد.»

4- پیامبر اکرم(ص) بعد از تزویج فاطمه به علی(ع) به دختر خود فرمود: «زوّجتک خیر اهلی، اعلمهم علماً و افضلهم حلماً و اوّلهم سلماً؛(19) تو را به تزویج بهترین بستگانم و اهلم درآوردم، که از نظر دانش داناترین، و از نظر حلم و بردباری برترین، و از نظر اسلام اوّلین می‌باشد.»

عبادت علی(ع)

عبادت و بندگی مولا امیر مؤمنان علی(ع) شهره جهان است، و مرکز ثقل مقامات و منزلت‌های علی(ع) در کنار علم خدادادی همان عبادت‌ها و نمازها و ناله‌ها و نیازهای شبانه اوست، این مسئله تا آنجا اهمیت دارد که خداوند به ملائکه مباهات و فخرفروشی بوسیله عبادت‌های امیرمؤمنان می‌کند.

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: صبحگاهی جبرئیل با شادی و حالت بشارت بر من وارد شد. گفتم حبیب من چه شده تو را خوشحال و بشارت رسان می‌بینم؟ پس گفت: ای محمد!(ص) چگونه خوشحال نباشم و حال آن که چشمم بخاطر اکرامی که خداوند نسبت به برادرت و جانشینت و امام امتت علی بن ابی طالب روا داشته، روشن شده است، پس پیامبر اکرم(ص) فرمود: چگونه خداوند برادرم و امام امتم را گرامی داشته است؟

«قال: باهی بعبادته البارحة ملائکته و حملة عرشه و قال: ملائکتی انظروا الی حجّتی فی ارضی علی عبادی بعد نبیّی، فقد عفر خدّه فی التّراب تواضعاً لعظمتی، اشهدکم انّه امام خلقی و مولی بریّتی؛(20)گفت: خداوند با عبادت دیشب علی بر ملائکه و حاملان عرش مباهات نموده است. و فرموده است: ملائکه من نگاه کنید به حجّتم بر برندگانم در زمین بعد از پیغمبرم، براستی صورت و گونه‌اش بر خاک نهاده است بخاطر تواضع در مقابل عظمت من، شما را شاهد می‌گیرم که او (علی) پیشوای مخلوقم، و سرپرست مردمان من می‌باشد.»

در منابع شیعه آن قدر از عبادت امیرمؤمنان(ع) سخن به میان آمده که نیاز به یک کتاب دارد، خالی از لطف نیست که به ترجمه یک روایت اشاره کنیم:

ضرابن ضمره در حضور معاویه درباره علی(ع) چنین گفت: «پس خدا را شاهد می‌گیرم که او را در بعض جایگاهش دیدم. در وقتی که شب پرده‌های تاریکی‌اش را انداخته بود و ستارگان ظاهر شده بودند، در حالی که در محرابش ایستاده بود و محاسن خود را بر

دست گرفته و مانند انسان مار گزیده به خود می‌پیچید و چون انسان غمدیده گریه می‌کرد... (گویا هنوز آواز او را در گوش جان دارم که می‌فرمود:) آه آه از کمی توشه، طولانی بودن سفر، وحشت راه و بزرگ بودن جایگاه ورود.»

پس آنگاه اشک معاویه جاری ش دو با آستینش آن را پاک کرد و دیگران هم اشک ریختند سپس معاویه گفت، آری ابوالحسن چنین بود...»(21)

نیمه شب زمزمه‌ای هست بلند / که مرا می‌گسلد بند از بند
هست جانسوزتر از ناله نی / کرده صد ناله به یک زمزمه طی
چه روان بخش صدایی دارد / سوز عشق است و نوایی دارد
بس که با شور و نوا دمساز است / به سماوات طنین انداز است
آسمان‌ها همه با آن عظمت / رفته زین حال فرو در حیرت
دشت و صحرا همه در بهت و سکوت / که بلند است نوای ملکوت
این نوای ابدیت ازلیست / شاید آهنگ مناجات علی است
نیمه شب خلوت و رازی دارد / با خدا راز و نیازی دارد(22)

امامت علی(ع)

آن علم بی پایان و آن عبادت بی مثال زمینه لیاقت امامت و پیشوایی او را فراهم نموده است. روایاتی که بر امامت بلافصل آن مولا در منابع اهل سنّت وجود دارد بیش از آن است که منعکس گردد و از طرفی حدیث معروف ثقلین، حدیث منزلت، حدیث یوم الدّار، حدیث غدیر و امثال آن که معروفند و متواترند بارها مطرح شده و در منابع فراوانی آمده است. آنچه در این جا بدان اشاره می‌کنیم برخی روایاتی است که دلالت صریحتری دارند و کمتر در گفته‌ها به آن‌ها اشاره شده است:

1- پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) فرمود: انگشتر به دست راست کن تا از مقرّبین باشی،عرض کرد یا رسول اللّه ؟ چه انگشتری بر دست کنم. فرمود: عقیق سرخ پس براستی آن کوه و سنگی است که به وحدانیّت خدا اقرار کرده است: «ولی بالنّبوّهٔ ولک بالوصیّهٔ ولولدک بالامامهٔ...؛(23) و به نبوت من و جانشینی (بلافصل) تو و امامت (یازده نفر) فرزندانت اقرار نموده است.»

2- از ابن بریده...نقل شده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «لکلّ نبیٍّ وصیّ و وارث و انّ علیّاً وصیی و وارثی؛(24) برای هر پیغمبری جانشین و وارثی است، و براستی علی جانشین و وارث من است.»

3- در روایت مربوط به عبادت آن حضرت این جمله را داشتیم که خداوند به ملائکه‌اش فرمود: «اشهدکم انّه امام خلقی و مولی

بریّتی؛(25) شما را شاهد می‌گیرم که او (علی) امام مخلوقم و سرپرست آفریده‌های من است.»

4- عمروبن میمون از ابن عباس نقل نموده که رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: «انت ولیّ کلّ مؤمنٍ بعدی؛(26) یا علی! تو بعد از من رهبر و سرپرست تمام مؤمنین هستی.»
در این حدیث با توجّه به کلمه «بعدی» معنای ولیّ صراحت در رهبری و امامت دارد، و معنی ندارد که پیامبر بفرماید تو محبوب مؤمنان بعد از من هستی.

راستی باید گفت پیامبر اکرم(ص) در معرّفی علی(ع) و بیان منزلت‌ها و مقامات امیرمؤمنان (ع) هرگز کوتاهی نکرد و با شیوه‌های مختلف محوریت و رهبریت او را به جامعه معرّفی نمود، گاه دست او را بالا برد و فرمود: «این علی مولا و رهبر مردم است» و گاه می‌فرمود: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا...؛(27) علی با قرآن است و قرآن با علی(ع) است و هرگز آن دو از هم جدا نمی‌شوند.»

و گاه او را محور حق معرّفی نمود، در حدیث متواتر این جمله آمده است که پیغمبر اکرم(ص) فرمود: «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض یوم القیامهٔ؛(28) علی با حق است و حق با علی است و هرگز آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

در روایت دیگر فرمود: «سیکون من بعدی فتنهٔ، فاذا کان ذلک، فالزموا علی بن ابی طالب، فانّه الفاروق بین الحقّ و الباطل؛(29) بزودی بعد از من فتنه(ها) پیدا می‌شود، پس همراه علی بن ابی طالب باشید، زیرا او(معیار) جدا کننده بین حق و باطل است.»
و فرمود: «کسی که از علی جدا شود از من جدا شده، و کسی که از من جدا شود از خدا فاصله گرفته است.»(30)

قرآن در شأن علی(ع)
آیات فراوانی را علمای اهل سنّت و مفسرین آنها در شأن امام علی(ع) تفسیر کرده‌اند و در تأیید آن روایاتی را از پیغمبر اکرم(ص) آورده‌اند به طوری که برخی از آنها مانند ابن حجر، خطیب بغدادی، سیوطی، گنجی شافعی، ابن عساکر، شیخ سلیمان قندوزی و... از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت: «نزلت فی علیّ ثلاث مأئهٔ آیه؛(31) سیصد آیه در شأن علی(ع) نازل شده است.»

و همین ابن عباس از پیامبر اکرم(ص) نقل نموده که آن حضرت فرمود: «ما انزل آیهٔ فیها «یا ایّها الذین آمنوا» و علیّ رأسها و امیرها؛و آیه‌ای که در آن «یا ایّها الذین آمنوا» آمده، نازل نکرده است خداوند مگر آن که علی در رأس آن قرار دارد.»(32) یعنی تمامی این آیات در ابتدا و قبل از همه در شأن علی و مربوط به آن حضرت است.

اطاعت از علی(ع)

وقتی علی(ع) امام و پیشوای مردم است و محبوب پیغمبر، و دارای علم لدنّی و الهی، و در اوج طاعت و بندگی قرار دارد، و معیار حق و باطل و ثقل جدا نشدنی از قرآن بحساب می‌آید بر مردم است که از او و هر کس را که او تعیین نموده است اطاعت کنند، و این اطاعت لازم و ضروری است پیامبر عظیم الشأن درباره اطاعت و پیروی از امیرمؤمنان تعبیرات فوق العاده ارزشمندی دارد که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

1- سلمان با سندش به فاطمه زهرا(س) نقل می‌کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «علیکم بعلیّ بن ابی طالب علیه السّلام فانّه مولاکم فاحبّوه، و کبیرکم فاتّبعوه، و عالمکم فاکرموه، و قائدکم الی الجنّهٔ(فعزّزوه) و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه، احبّوه بحبّی و اکرموه بکرامتی، ماقلت لکم فی علیٍّ الّا ما امرنی به ربّی جلّت عظمته؛(33)

بر شما باد به (همراهی) علی بن ابی طالب علیه السلام، براستی او مولا و سرپرست شماست پس او را دوست بدارید، و بزرگ شماست پس از او پیروی کنید و دانشمند شماست پس از او اکرام کنید و پیشوای شما به سوی بهشت است پس او را عزیز دارید، هرگاه شما را (به کاری) دعوت کند اجابت کنید، و اگر دستور داد اطاعت کنید، بخاطر دوستی من او را دوست بدارید و به خاطر بزرگی من او را بزرگ شمارید.(بدانید) من چیزی درباره علی به شما نگفتم جز آنچه خدای بزرگ عظمت به آن امر کرده است.»

حدیث آن قدر گویا و روشن است که نیازی به هیچ توضیحی ندارد، و بالصراحهٔ می‌گوید آنچه درباره علی(ع) سفارش شده، تماماً اوامری است که از سوی خداوند متعال صادر شده است راستی اگر جامعه اسلامی فقط به همین حدیث عمل می‌کردند، این همه دچار انحراف و اختلاف و انشعاب نمی‌شدند.

2- پیامبراکرم(ص) به عمّار فرمود: «یا عمّار! ان رأیت علیّاً قدسلک وادیّاً و سلک النّاس وادیاً غیره فاسلک مع علیّ ودع النّاس انّه لن بدلک علی ردی و لن یخرجک من الهدی؛(34) ای عمّار! اگر دیدی علی به راهی می‌رود، و مردم به راهی غیر از او، تو با علی حرکت کن، و مردم (دیگر) را رها کن، زیرا علی (فقط بر حق هدایت می‌کند و) بر بدی و پستی راهنمایی نمی‌کند و از هدایت خارج نمی‌سازد.»

و با تأسف باید گفت اکثریت مردم به هر راهی رفتند و سرشان به سنگ خورد، جز راه علی را. و فقط گروه قلیلی در طول تاریخ با علی و راه علی و اهداف و آرمان‌های علی ماندند.

محبّت به علی(ع)

یقیناً اطاعت و پیروی بدون محبت و عشق یا ممکن نیست و یا بسیار سخت و طاقت فرساست.

آنچه اطاعت و پیروی صددرصد از یک امام و پیشوا را شیرین و سهل و راحت می‌سازد محبّت به آن رهبر است. علی(ع) از رهبرانی است که در طول تاریخ محبوب بوده است، درباره محبّت به آن حضرت آن قدر روایات فراوانی وجود دارد که یک کتاب قطور خواهد شد، آنچه به عنوان حسن ختام بیان می‌شود برخی روایات است از منابع اهل سنّت:

1- پیامبراکرم(ص) فرمود: «عنوان صحیفهٔ المؤمن حبّ علیّ بن ابیطالب(ع)؛ سرلوحه و تیتر نامه کردار مؤمنین دوستی علی بن ابی طالب است. هر کس دوست می‌دارد زندگیش همانند من(خداپسندانه) باشد و مردنش همانند من و جایگاهش در بهشتی باشد که پروردگارم درختان آن را کاشته باید «دوستدار علی» باشد و دوستان علی را نیز دوست بدارند، و به پیشوایان پس از من (از فرزندان علی) اقتدا نمایند زیرا آنان عترت و ذریه و فرزندان من هستند و از گِل من به وجود آمده‌اند، و از طرف خدا رزق و علم داده شده‌اند، وای بر تکذیب کنندگان فضل آنها از امّت من، آنانی که صِله من با آنها را قطع می‌کنند، و خداوند شفاعتم را به آنها نرساند.»(35)

2- جابر از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده است که پیامبر فرمود: «جبرئیل از طرف خدای عزیز و جلیل ورقه سبزی از یاس را آورد که بر روی آن (با رنگ) سفید نوشته بود: «انی افترضت محبّهٔ علیّ بن ابی طالب علی خلقی عامهً، فبلّغهم ذلک عنّی؛(36) براستی من محبت علی را بر همه مردم واجب کردم و این را از طرف من (به همه) برسان.»(37)

3- ابوبرزه می‌گوید: پیامبر اکرم در حالی که ما نشسته بودیم فرمود: روز قیامت از چهار چیز پرسش می‌شود قبل از آن که کسی قدم از قدم بر دارد: 1- از عُمر که کجا فانی نموده 2- از بدنش که کجا کهنه کرده 3- و از مالش که از کجا آمده و کجا مصرف شده است 4- و عن حبّنا اهل البیت؛ و از دوستی ما اهل بیت پرسش می‌شود. فقال له عُمَرُ: فما آیهُ حبّکم من بعدکم؟ قال: فوضع یده علی رأس علیّ - و هو الی جانبه - و قال ان حبّی من بعدی حبّ هذا؛ پس عمر به حضرت عرض کرد: نشانه محبّت به شما بعد از شما چیست؟ راوی می‌گوید: پیامبر دست خود را بر سر علی - در حالی که در کنارش نشسته بود - قرار داد و فرمود: براستی محبّت به من بعد از (مرگ) من محبّت به این (علی) است.»(38)

4- مناقب با اسنادش از پیامبر اکرم(ص) نقل نموده که آن حضرت فرمود: «یا علی! هرگاه بنده‌ای خدای عزیز و جلیل را بندگی کند همانند آن مقداری که نوح در میان قومش ماند(بیش از هزار سال) و برایش به اندازه کوه احد طلا باشد و آن را در راه خدا ببخشد، پس آن را در راه خدا انفاق کند و عمرش به قدری طولانی شود تا هزار مرتبه با پای پیاده به حج مشرّف شود سپس در میان (کوه) صفا و مروه مظلومانه شهید گردد، ولی محبّت و ولایت تو را نداشته باشد، ای علی! بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل بهشت نخواهد شد.»(39)

و راستی با این نمونه‌ها و صدها امثال آن درباره محبّت علی(ع) باز کسی می‌تواند دشمن علی باشد جز کسانی که پیامبر اکرم(ص)

آنها را این گونه معرّفی نمود: «فانّه لایبغضک من العرب الّادعی ولامن الانصار الّا یهودی و لا من سایر النّاس الّا شقی؛(ای علی!) براستی تو را دشمن نمی‌دارد از عرب مگر کسی که زنازاده باشد و نه از انصار مگر کسی که یهودی باشد، ونه از سایر مردم مگر کسی که شقی باشد.» [i]

پی‌نوشت‌ها:

1- روضهٔ‌المتقین، ج 13، ص 265.

2- مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 268.

3- محمد تقی مجلسی، روضهٔ‌المتقین، ج 13، ص 273.

4- در نقل بحارالانوار دارد، «الرّیاض = با همه درختان» ر ک بحارالانوار، ج 28، ص 197 و بحار ج 35، ص 8 - 9.

5- المناقب، الموفق بن احمد الخوارزمی، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ص 32، ابن شاذان، مأهٔ منقبه، قم مدرسهٔ‌الامام المهدی(ع)، ص 177، حدیث 99، این حدیث را منابع متعدد اهل سنت مانند، عسقلانی، لسان المیزان، ج 5، ص 62، ذهبی، میزان الاعتدال، ص 467و...نقل نموده است.

6- المناقب، همان ص 32، حدیث 2؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 19، ینابیع المودهٔ، قندوزی باب 56، مناقب السبعون، حدیث 70.

7- به نقل از شیخ طوسی، امالی، قم، دارالثقافه، 1416، ص 416، مجلس 14، دیلمی، ارشادالقلوب، انتشارات شریف رضی، 1412 ه.ق، ج 2، ص 363؛ علامه حلّی، شرح تجرید الاعتقاد، جامعه مدرسین قم، ص 221.

8- المناقب همان، ص 83، حدیث 70، و ص 311، حدیث 309.

9- کنزالعمّال، متقی هندی، بیروت، مؤسسهٔ الرساله، ج 11، ص 622، حدیث 33024.

10- همان، روایت 33023.

11- المناقب، همان، ص 64.

12- همان، ص 69، حدیث 42.

13- خصال صدوق، جامعه مدرسین، ج 2، ص 651.

14- المناقب، همان، ص 144، روایت 167.

15- همان، ص 82، روایت 67، فرائد السمطین، جوینی، ج 1، ص 97، کفایهٔ الطالب، الکرخی ص 332.

16- همان، ص 82، روایت 68 ؛ و حلیهٔ الاولیاء، ابی نعیم، ج 1، ص 64.

17- المناقب، همان، ص 91، روایت 84، انساب الاشراف، ج 2، ص 124.

18- کنزالعمّال، همان، ج 11، ص 605، حدیث 32926.

19- المناقب، همان، ص 319، حدیث 322.

20- بحارالانوار، داراحیاء التراث العربی، ج 41، ص 21 ذیل روایت 28.

21- اشک شفق، ص 182.

22- المناقب، ص 326، ح 335.

23- همان، ص 85، روایت 84.

24- همان، ص 319، حدیث 322.

25- ابن کثیر دمشقی، البدایهٔ و النهایهٔ، بیروت، مکتبهٔالمعارف، ج 7، ص346.

26- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، بیروت، دارالمعرفه، ج 3، ص 124، ینابیع المودهٔ، سلیمان قندوزی، باب 20، ص 103، تاریخ الخلفاء سیوطی، باب فضائل علی(ع)، ص173.

27- المستدرک للحاکم همان، ج 3، ص 124، حدیث 61، فرائد السمطین، همان، ج 1، ص 439، ینابیع المودهٔ، همان، باب 20، ص 104، هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 135.

28- المناقب، همان، ص 105، روایت 108.

29- همان، ص 105، روایت 109.

30- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 6، ص 221، شماره 3275؛ ینابیع المودهٔ، همان، باب 42، ص 148؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 2، ص 431.

31- المناقب، همان، ص 267، ح 249.

32- المناقب، همان، ص 316، حدیث 316؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 78.

33- کنزالعمال، همان، ج 11، ص 614، روایت 32971.

34- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 4، ص 410، و ابونعیم، حلیهٔ الاولیاء، ج 1، ص 86.

35- المناقب، همان، ص 66، روایت 37.

36- همان، ص 77، روایت 59.

37- المناقب، ص 67، روایت 40؛ خوارزمی مقتل الحسین، ج 1، ص 69، ینابیع الموده، همان ص 252؛ و ج 2، ص 76 ؛ لسان المیزان، ج 5، ص 219 ؛ مودهٔ القربی، شافعی همدانی، چاپ لاهور؛ ص 64 ؛ مناقب ابن مردویه، ص 73.

38- المناقب، خوارزمی، همان، ص 323، روایت 330.

امیرمومنان علی علیه السلام درباره سوابق خود فرمود:

همانا خداوند سبحان حضرت محمد(ص) را مبعوث فرمود: در روزگارانی که عرب کتابی نخوانده و ادّعای وحی و پیامبری نداشت، پیامبر اسلام(ص) با یارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت تا آنان را به سر منزل نجات کشاند... به خدا سوگند! من در دنباله آن سپاه بودم، تا باطل شکست خورد و عقب نشست...در این راه هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، و خیانت نکردم، و سستی در من راه نیافت به خدا سوگند درون باطل را می شکافم تا حق را از پهلویش بیرون کشم. [i]

-349

صبر و بردباری علی

حقا که باید گفت صبر علی را هیچ کس نداشته و ندارد او در مقابل غصب خلافت و آن همه توهین ها به شخص او و همسر گرامیش فاطمه زهرا(س) صبر و بردباری نمود با آن که توان و قدرت مقابله را داشت ولی برای حفظ مصالح جامعه اسلامی و وحدت آن همه را تحمّل نمود، خود می فرماید: «در اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان زای تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت، و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.

فرأیت انّ الصّبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجاً؛([i])پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشمم و استخوان در گلویم مانده بود. و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!

در جای دیگر فرمود: «براستی می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم. و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.» [i]

350- غریبی با غریبه ای نشسته؟!

روایت شده هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهم السلام و همراهان؛ از دفن بدن مطهر پدرشان به سوی کوفه باز می‌گشتند کنار ویرانه ای پیرمرد بینوا و نابینایی را دیدند که پریشان بود و خشتی زیر سر نهاده و گریه می‌کرد از او پرسیدند، تو کیستی؟ و چرا نالان و پریشان هستی؟ او گفت: من غریبی بینوا هست در اینجا مونس و غمخواری نداریم یکسال است که من در این شهر هستم هر روز مرد

مهربان و غمخواری دلسوز نزد من می‌آمد و احوال مرا می‌پرسید و غذا به من می‌رسانید و مونس مهربانی من بود ولی اکنون سه روز است او نزد من نیامده است و از حال من جویا نشده است. گفتند: آیا نام او را می‌دانی؟ گفت: نه. گفتند: آیا از او نپرسیدی که نامش چیست؟ گفت: پرسیدم ولی فرمود: تو را با نام من چکار، من برای خدا از تو سرپرستی می‌کنم. گفتند: ای بینوا! رنگ و شکل او چگونه بود؟ گفت: من نابینایم نمی‌دانم رنگ و شکل او چگونه بود. گفتند: آیا هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری؟ گفت: پیوسته زبان و به ذکر خدا مشغول بود وقتی که او تسبیح و تهلیل می‌گفت: زمین و زمان و در دو دیوار با او همصدا و همنوا می‌شدند وقتی که کنار من می‌نشست می‌فرمود: مسکین جالس مسکینا:

غریب جالس غریبا؛

درمانده ای با درمانده ای نشسته و غریبی همنشین غریبی شده است! حسن و حسین علیهم السلام و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر؛ آن مهربان ناشناخته را شناختند؛ به روی هم نگریستند و گفتند: ای بینوا! این نشانه‌ها که بر شمردی نشانه های بابای ما امیرمؤ منان علی (علیه السلام) است. بینوا گفت: پس او چه شده که در این سه روز نزد ما نیامده؟ گفتند: ای غریب بی نوا شخص بدبختی ضربت بر آن حضرت زد و او به دار باقی شتافت و ما هم اکنون از کنار قبر او می‌آئیم بینوا وقتی که از جریان آگاه شد خروش و ناله جانسوزش بلند گردید، خود را بر زمین می‌زد و خاک زمین را به روی خود می‌پاشید و می‌گفت: مرا چه لیاقت که امیرمؤ منان (علیه السلام) از من سرپرستی کند؟ چرا او را کشتند؟حسن و حسین علیهم السلام هر چه او را دلداری می‌دادند آرام نمی‌گرفت. آن پیر بی نوا به دامن حسن و حسین علیهم السلام را چسبید و گفت: شما را به جدتان سوگند شما را به روح پدر عالیقدرتان، مرا کنار قبر او ببرید. امام حسن (علیه السلام) دست راست او و امام حسین (علیه السلام) دست چپ او را گرفتند و او را کنار مرقد مطهر علی (علیه السلام) آوردند، او خود را به روی قبر افکند و در حالی که اشک می‌ریخت می‌گفت: خدایا من طاقت فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب این قبر جانم را بستان دعای او به استجابت رسید و هماندم جان سپرد امام حسن و امام حسین علیهم السلام از این حادثه جانسوز گریستند و خو شخصا جنازه آن پیرمرد را غسل داده و کفن کردند. نماز بر جنازه او خواندند و او را در حوالی همان روضه پاک به خاک سپرده اند. [i]

351- نظارت در حکومت

حضرت علی (علیه السلام) به هنگام در دست گرفتن حکومت اسلامی بر منبر رفت و پس از ستایش خداوند فرمود:

سوگند به خدا، تا هنگامی که یک نخل در مدینه داشته باشم از بیت المال چیزی بر نمی‌دارم درست بیندیشید که آیا وقتی من خود از بیت المال مسلمانان به خود سهمی نمی‌دهم می‌توانم آن را به شما بدهم؟

در این موقع عقیل برادر حضرت امیر (علیه السلام) از جا برخاست و گفت: یا علی (علیه السلام) مرا با سیاه پوستی که در مدینه است برابر می‌نهی؟

حضرت فرمود: بنشین برادر، مگر جز تو کسی در اینجا نبود که حرف بزند تو بر آن سیاه پوست هیچ برتری نداری مگر به مزیت در ایمان و یا پرهیزکاری. [i]

352- انساب حضرت علی

حسن بصری می‌گوید: روزی علی (علیه السلام) بر بالای منبر رفت و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که نسب مرا بگوید؟ و الا من خود را به شما معرفی کنم، پس از سکوت جمعیت، حضرت فرمود: نام من زید است و نام پدرم عبدمناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، پسر زید، فرزند کلاب می‌باشد.

در این موقع ابن کوا [ابن کوا سردسته گروه گمراه خوارج بود که بر علیه حضرت قیام کرد و بدست آن حضرت در جنگ نهروان کشته شد.] برخاست و گفت: ای علی (علیه السلام) نسبی برای تو نمی‌شناسیم جز اینکه تو علی فرزند ابوطالب پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب هستی، امیرالمؤ منین (علیه السلام) به او فرمود: ای فرو مایه ساکت باش! پدرم مرا زید نامیده، همنام جد خود قصی و نام پدرم عبدمناف است که ابوطالب کنیه اوست و بر اسمش غلبه پیدا کرده و نام عبدالمطلب عامر است که لقب او بر نامش غلبه یافته و اسم هاشم عمرو بوده و لقب بر اسم او مقدم شده و نام عبد مناف، مغیره است که لقب بر نام او مستولی شده و اسم قصی، زید بوده و عرب او را مجمع نامیده است

زیرا آنان را از بلد الاقصی در مکه گرد آورده است پس لقبشان بر نامشان غلبه یافت. آنگاه فرمود: عبدالمطلب ده نام داشت از جمله آن عبدالمطلب و شیبه و عامر است [i]

353- شاه مردان

وقتی در جنگ صفین معاویه آب را بر روی سپاه علی (علیه السلام) بست و مانع از رسیدن لشگریان آن حضرت به شریعه شد فریاد اصحاب امام بلند شد که یا علی (علیه السلام) حیوانات ما تشنه اند، خودمان نیز تشنه ایم. حضرت فرمود: چرا آب نمی‌دهید به اینها. عرض کردند

یا علی (علیه السلام) شریعه را بر روی ما بسته اند. حضرت فرمود: بروید و شریعه را بگشائید لشگریان رفتند و با نبردی دشمن را از شریعه عقب راندند. حضرت بعد از فتح شریعه متوجه شد که تعدادی از سربازان نیامده اند از آنها خبر گرفت عرض کردند: یا علی (علیه السلام) آنها را در شریعه موکل و نگهبان قرار دادیم تا همانطوری که معاویه و سربازانش د آب را بر روی ما بستند ما هم به تلافی، شریعه را بر روی آنها ببندیم. حضرت فرمود: برگردید و به آنها بگویید هر چه زودتر شریعه را به حال خود بگذارند که الناس فیها شرع واحد معاویه بد عمل کرد لیکن ما بد نخواهیم کرد. صحنه ای دیگر وقتی حضرت داشت لشکر خود را صف آرایی می‌کرد متوجه شد که یکی از لشگریان آن حضرت به لشکر معاویه دشنام و بدگویی می‌نماید به او فرمود: به چه کسی فحش می‌دهی عرض کرد: یا علی (علیه السلام) به معاویه و سربازانش. حضرت فرمود: چرا فحش می‌دهی به آنها. عرض کرد: مگر اینها باطل نیستند. حضرت فرمود: مگر فحش دادن حق است؟! بلی اگر اینها باطلند فحش دادن هم باطل است. [i]

-354

علم بی کران مولا

تمام فضائل در عظمت علی(ع) ریشه در علم الهی و بی کران او دارد، گاهی که زمینه پیش می آمد حضرت اشاره به علم وسیع خود می نمود، از جمله فرمود: «و اللّه لو شئت ان اخبر کلّ رجلٍ منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت ولکن اخاف ان تکفروا فیّ برسول اللّه (ص) ؛ سوگند به خدا، اگر بخواهم می توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش، و از تمام شئون زندگی، آگاه سازم من از آن می ترسم که با اینگونه خبرها نسبت به رسول خدا(ص) کافر شوید، آگاه باشید که من این اسرار گرانبها را به یاران رازدار و مورد اطمینان خود می سپارم سوگند به خدایی که محمد(ص) را به حق برانگیخت و او را برگزید جز به راستی سخن نگویم، پیامبر اسلام(ص) همه اطلاعات را به من سپرده است، و از محل هلاکت آن کس که هلاک می شود، و جای نجات کسی که نجات می یابد، و پایان این حکومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاهانده است. هیچ حادثه ای بر من نگذشت جز آن که در گوشم نجوا کرده بود و مرا بدان مطّلع ساخت. [i]

-355 تحمل عدالت را نکرد!!!

نجاشی، شاعر نامی عراق و از اهل یمن و از مردان سرشناس کوفه است که در جنگ صفین از یاران علی (علیه السلام) بود وی در روز اول ماه مبارک رمضان به تحریک دوستش ابوسمال اسدی به خوردن کباب و نوشیدن شراب سرگرم شدند. به طوری که در حال مستی عربده کشیدند و سر و صدای آنها همسایگان را سخت ناراحت کرد تا اینکه یکی ازشیعیان به امیرالمؤ منین (علیه السلام) شکایت کرد و به امر آن حضرت آنها را حضار کردند. ابوسمال گریخت و در میان خانه های قبیله اسدی پنهان گشت ولی نجاشی دستگیر شد و شبانگاه به دستور آن حضرت زندانی گردید و فردا صبح در برابر مسلمانان و پس از اثبات جرم برهنه اش کردند و هشتاد تازیانه بر بدنش نواختند. سپس بیست تازیانه دیگر به خاطر اینکه حرمت ماه رمضان را شکسته بود بر آن افزودند. نجاشی گفت: هشتاد تازیانه برای میگساری بود بیست ضربه دیگر برای چه؟ علی (علیه السلام) فرمود: به خاطر اینکه این عمل زشت را در ماه مبارک رمضان مرتکب شدی و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی. فامیل و قبیله نجاشی که

همه یمنی و از دوستان علی (علیه السلام) بودند از این پیش آمد سخت ناراحت گشته و در پیروی و تبعیت از آن حضرت دچار سستی و تردید شدند. یکی از آنها به نام طارق بن عبدالله به آن حضرت عرض کرد ما مردم یمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستیم و انتظار نداشتیم ما را با آنها که با شما دشمنی می‌کنند به یک چشم نگاه کنی و امروز سابقه دوستی ما را نادیده بگیری و در ملاء عام بین دوست و دشمن نجاشی، این مرد نامی ما را شلاق بزنی تا نزد دوست و دشمن خوار شویم؟

امیرالمؤ منین (علیه السلام) فرمود: اجرای عدالت و دستور الهی برای گناهکاران سنگین است. مگر من چه کردم؟ آیا جز این است که نجاشی بر معصیت خدا جراءت کرده و من به دستور خداوند درباره او حد جاری کردم؟ طارق بن عبدالله از نزد علی (علیه السلام) بیرون رفت و در راه مالک اشتر را دید مالک که بر خورد طارق را با علی (علیه السلام) شنیده بود با ناراحتی گفت: ای طارق تو با علی (علیه السلام) چنین سخن گفتی؟ (او عزت صدورنا و شتت امورنا) طارق گفت: آری. مالک در جواب او گفت: اما به خدا قسم آنچنان نیست که تو گفتی (دلهای ما اندوهناک و امور ما پراکنده گشت) بلکه سینه های ما گشاده و گوشهای ما به فرمان علی (علیه السلام) است و امور ما هم جامع و هیچ تفرقه وجود ندارد. طارق ناراحت شد و رفت.

ابن ابی الحدید می‌گوید: نجاشی به اتفاق طارق به خاطر اجرای حق و عدالت علی (علیه السلام) از کوفه شبانه فرار نمودند و در شام به معاویه پیوستند و چون به شام رسیدند، معاویه نگاهی به طارق کرد و با کلمات توهین آمیزی به علی (علیه السلام) ناسزا گفت، و در میان جمعی از یارانش و مردم شام به علی (علیه السلام) دشنام داد. طارق تحمل نکرد و بپاخاست و در حالی که به شمشیر خود تکیه داده بود گفت: ما در خدمت رهبر و امام پرهیزکار و عادلی بودیم ... ای معاویه فخر مکن و شاد مباش که ما به سوی تو آمدیم و علی (علیه السلام) را رها کردیم (بلکه ما تحمل عدالت او را نتوانستیم بکنیم). [i]

356- کلامی از قانون وراثت

در جنگ جمل که در سال 36 هجری در بصره بین سپاه امام علی (علیه السلام) و عایشه و طلحه و زبیر واقع شد، علی (علیه السلام) در یک نقطه از جبهه به فرزندش محمد حنفیه که علمدار لشگر بود فرمود: ای پسر حمله کن؛ از آنجا که لشکر بصره در برابر محمد حنفیه تیراندازی می‌کردند محمد حنفیه منتظر ماند تا تیراندازی دشمن تمام شود بعد حمله کند بار دیگر حضرت علی (علیه السلام) خود را به او رساند و فرمود: احمل بین الاسنهٔ از ضربات دشمن مترس و حمله کن، او حمله کرد ولی بر بین تیرهای

دشمن توقف نمود، علی (علیه السلام) از ضعف فرزندش سخت آزرده شد و نزدیک او آمد و با قبضه شمشیر به دوش وی کوبید و فرمود: فضربه بقائم سیفه و قال ادر کک عرق من امک.

با راستای شمشیری به او زد و فرمود: رگی (ارثی) از مادرت بسراغ تو آمده است. [i]

357- قبرش چون قدرش مخفی

امام حسن (علیه السلام) وقتی از دفن بدن مطهر پدر بزرگوارشان برگشتند به منظور جلوگیری از تخریب یا نبش قبر مطهر حضرت علی (علیه السلام) توسط بنی امیه و مروانیها، سه تابوت تهیه کرد و بر یکی از آن تابوتها نماز خواند تا به عنوان اینکه می‌خواهند آنرا در خانه دفن کنند ببرند و یک تابوت را فرستاد در خانه جعدهٔ بن هبیره به عنوان اینکه می‌خواهند

آنجا دفن کنند و یک تابوتی را در دالان مسجد گذاشتند به عنوان اینکه می‌خواهند بدن مطهر امام را در مسجد دفن کنند و در روایتی دیگر دارد که سه تابوت دیگر هم تدارک کرد و یک تابوت را فرستاد بیت المقدس که مردم بگویند جنازه امام را برده اند بیت المقدس و یک تابوت دیگر را فرستاد مدینه و یک تابوت دیگر را فرستاد مکه و به این شکل محل اصلی قبر مطهر پدر خود را مخفی نمود. حضرت سجاد (علیه السلام) پس از واقعه کربلا چند مرتبه پنهان به زیارت آمد و به بعضی از خواص مثل ابوحمزهٔ ثمالی قبر امام را نشان داد (صاحب دعای مشهور ابوحمزه) بعد امام باقر (علیه السلام) از مدینه چند مرتبه به نجف آمد و به اصحاب خاص خود نیز قبر حضرت را نشان داد تا زمان امام صادق (علیه السلام) که امام به صفوان چند درهم پول داد تا با این پول چند سنگ روی قبر حضرت بگذارد صفوان هم سنگهایی تدارک کرد و دور قبر را کمی مثل تل بالا آورد تا اینکه روزی هارون الرشید وقتی از بغداد رفته بود برای شکار به این صحرا رسید سگهای شکاری خود را به دنبال عده ای آهو رها کرد، هارون دید آهوان به تل خاکی رسیدند و آنجا سر به خاک سائیدند و سگهای او برگشتند آهوان دوباره پس از اینکه از قبر دور شدند هارون دوباره سگها را به سمت آنها رها کرد ولی دوباره همان اتفاق افتاد و حتی برای سومین بار نیز این کار تکرار شد شعیه و سنی این موضوع را نقل می‌کند، مورخ مشهور ابن خلکان سنی نیز آنرا نقل کرده است. هارون تعجب کرد که اینجا چه خبر است، هارون پرسید در این محدود اگر آبادی هست پیدا کنید و پیرمردی از آن را حاضر کنید. لشکریان هارون گشتند و پیرمردی را پیدا کردند و پیرمرد گفت: من با پدرم اینجا می‌آمدیم، پدرم می‌گفت: که من همراه امام صادق (علیه السلام) اینجا می‌آمدم اینجا قبر امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) است. هارون وضو گرفت و نماز خواند

بعد هم صندوقی تهیه کرد و اتاقی بر روی آن قبر شریف بنا کرد تا سال 300 هجری که مرحوم عضدالدوله دیلمی خودش را به نجف رساند و ساختمان مجللی را در آنجا بنا کرد. [i]

358- علی و لشکر کتیبه

در جنگ صفین معاویه لشکری بیست و پنج هزار نفری را تدارک دید و در نوع خود در تمام جوانب این مجموعه بیست و پنج هزار نفری را مجهز نمود، با تدارک وسائل و اسلحه و از حیث زره و کلاه خود و کاملترین تمرینات، آنها را جهت نبرد با سپاه امام علی (علیه السلام) آماده نمود تمامی این لشکر از فرق سر تا پا غیر از دو چشم آنها غرق آهن بود، به شکلی که هیچ جائی جهت نفوذ تیر یا شمشیر در آن نباشد و تمامی آنها را سوار بر اسب کرد تا روحیه لشکر علی (علیه السلام) را با هیبت این لشگر در ابتدای نبرد تضعیف نماید این لشگر را کتیبه نامید و راهی میدان کرد. لشکریان حضرت امیر (علیه السلام) وقتی این وضعیت را دیدند جراءت مقابله با آنرا در خود ندیدند چون وضع جبهه مقابل را می‌دیدند چگونه است نه جای شمشیر زدن بود نه راه نفوذ، علی (علیه السلام) از صف لشکریان خود بیرون آمد و لشکر خود را به تذکراتی هشدار داد و آنها را برای نبرد تشجیع نمود آنگاه به آنها فرمود: به شما بگویم این لشکر کتیبه معاویه را در هم خواهم کوبید کسی حق ندارد از جای خود تکان خورد. آنگاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله کرد حضرت آنچنان جنگید که تمامی لشگر پا به فرار گذاشتند. علی (علیه السلام) به تعقیب آنها پرداخت فراریان آنها خود را به خیمه معاویه رساندند معاویه که منتظر بود این لشگر برود و همه لشکر علی (علیه السلام) را درهم بکوبد و بیاید؛ دید همه شکست خورده با کشته های فراوان برگشته اند. معاویه گفت: ای وای بر شما کی شما را اینطور کرده؟ مگر لشکر علی (علیه السلام) چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاویه ما که لشکر علی (علیه السلام) را ندیدیم ولی ما هر وقت نگاه می‌کردیم می‌دیدم علی (علیه السلام) پشت سرماست و با ذوالفقار حمله می‌کند. همین قدر بدان که هر که کشته شده به شمشیر علی (علیه السلام) کشته شده و هر که نیزه خورده به نیزه علی (علیه السلام) است، هر که تیر خورده، به تیر علی (علیه السلام) است او گفت: علی (علیه السلام) که تیر ندارد گفتند و الله ما نمی‌دانیم چه شده ولی می‌دیدیم که علی (علیه السلام) گاهی با تیر حمله می‌کرد گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر و گاهی هم از پشت سر. [i]

359- نامه معاویه به علی

معاويۀ بن ابوسفيان در عصر خلافت حضرت علی (عليه السلام) پس از بروز جنگ صفين برای آن حضرت نامه ای نوشت که در ضمن آن نامه چهار مطلب زيرا را مطرح کرده بود:

1- اينکه سرزمين شام را به من واگذار کن تا رهبری آن را خودم به عهده بگيرم.

2- ادامه جنگ (صفين) موجب خونريزی زياد و موجب نابودی عرب خواهد شد، آن را متوقف کن.

3- ما هر دو طرف در مورد جنگ برابر هستيم و هر دو طرف مسلمانند و شخصيتهای اسلامی در هر دو سو وجود دارند.

4- ما هر دو از فرزندان عبد مناف (جد سوم پيامبر صلی الله عليه و آله و سلم) هستيم و بر يکديگر برتری نداريم. بنابراين هنوز جای آن هست که از گذشته پشيمان شويم و آينده خود را اصلاح نماييم.

امام علی (عليه السلام) در پاسخ به معاويه، تک تک موارد سخن او را جواب داد و آن اين بود که فرمود:

1- اينکه خواسته ای سرزمين شام را به تو واگذارم، آگاه باش من چيزی را که ديروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشيد (حکومت الهی امروز و ديروز ندارد).

2- اينکه نوشته ای جنگ موجب نابودی عرب می‌شود، بدان که اگر آن کس که در جنگ کشته شده طرفدار حق است جايگاهش بهشت می‌باشد و اگر طرفدار باطل است در آتش خواهد بود.

3- اينکه ادعا کردی در جنگ و جنگاوران من و تو جايگاهی مساوی داريم، چنين نيست زيرا تو در شک به درجه من در يقين نرسيده ای و اهل شام حريصتر از اهل عراق به آخرت نيستند.

4- اما اينکه گفته ای ما همه از فرزندان عبد مناف هستيم، آری چنين است ولی اميه جد تو مانند برادرش هاشم جد من نيست و حرب جد تو مانند عبدالمطلب جد من نيست و ابوسفيان پدر تو مانند ابوطالب پدر من نيست و هرگز مهاجران مانند اسيران (کفار در فتح مکه) که آزاد شده رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم هستند، و فرزندان صحيح النسب همانند منسوب به پدر نيستند و حق پرست همانند باطل پرست و مؤ من همانند مفسد نخواهد بود ... وانگهی افتخار و برتری مقام نبوت در اختيار ماست که با آن عزيزان را ذليل و ذليلان را ارجمند ساختيم ... [i]

360- فاصله حق و باطل چقدر است..

معاويه مرد ناشناسی را خدمت حضرت علی (عليه السلام) فرستاد تا سوالاتی که پادشاه روم از او پرسيده بود و از آن حضرت سؤ ال کند، آن مرد چون به کوفه آمد با حضرت صحبت کرد و حضرت فهميد که او فرستاده معاويه است. آنگاه فرمود: خدازاده هند جگرخوار را بکشد که چه اندازه خود و

همراهانش گمراهند خدا او را بکشد ... بعد فرمود: حسن و حسین علیهم السلام و محمد را نزد من بیاورید آنها آمدند آنگاه حضرت به مرد شامی گفت: ای برادر شامی این دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و این فرزند من است از هر کدام می‌خواهی مسائل خود را بپرس. آن شامی گفت: از این (یعنی حسن (علیه السلام)) سؤ ال می‌کنم و سؤ ال کرد:

1- میان حق و باطل چقدر فاصله است؟

2- میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟

3- میان مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ این لکه بی نوری که در ماه است چیست؟

4- قوس و قزح چیست؟

5- کهکشان چیست؟

6- نخستین آبی که بر روی زمین جاری شد کدام است؟

7- نخستین چیزی که روی زمین به جنبش در آمد چیست؟

8- آن چشمه که ارواح مؤ منان و مشرکان بدان ماءوی دارند کدام است؟

9- مؤ نث چیست؟

10- آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است چیست؟

امام حسن (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: ای برادر شامی، میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است آنچه به چشم خود دیدی حق است و با گوش خود بیهوده و باطل بسیار می‌شنوی و اما میان آسمان و زمین به اندازه دعا و آه ستمدیده و مد بصر فاصله است ...

میان مشرق و مغرب یک روز حرکت خورشید است، خورشید را هنگام طلوع و غروب ببین در می‌یابی، و اما این کهکشان همان شکافهای آسمان است که محل نزول آب سیل آسای طوفان نوح بوده اند و اما قوس و قزح آنکه نباید قزح بگویی زیرا قزح شیطانست ولی آ

ن قوس الله است و امان از غرق شدن است و لکه سیاه روی ماه بدرستی که نور ماه مانند نور آفتاب بوده ولی خداوند آنرا محو و تاریک کرده چنانچه در قرآنش ُفرمود: آیت شب را محو کردیم و آیت روز را روشن ساختیم و اما نخستین چیزی که روی زمین روان شد وادی دلس بود (یعنی وادی ظلمت) و اول چیزی که روی زمین جنبید درخت خرما بود.

و اما چشمه ای که ارواح مؤ منان در آن جمع هستند چشمه ای است بنام سلمی و اما آن چشمه ایکه ارواح کفار در آن جمع اند چشمه ایست بنام برهوت و اما مونث آن آدمی است که معلوم نیست زن

است، یا مرد، لذا باید تا هنگام بلوغ او، در انتظار ماند اگر زن است پستان برآورد و اگر مرد باشد ریش در آورد ... اما آن ده چیزیکه از یکدیگرسخت ترند، آن است که خداوند سنگ را سخت تر آفرید و سخت تر از سنگ آهن است، و سخت تر از آهن آتش است، و سخت تر از آتش آب است، و سخت تر از آب ابر است، و سخت تر از ابر باد است و سخت تر از باد ملک است و سخت تر از ملک، ملک الموت است، و سخت تر از او مرگ است و سخت تر از او فرمان خداوند است [i]

–361

نماز وُسطی،علی علیه السلام است:

«حافظوا علی الصلوات والصلاهٔ الوُسطی' وقوموا لله قانتین» [i]محافظت کنید برنمازها و نماز وسط وبرای خدا قنوت بگیرید.

امام صادق(ع)فرمود:صلات رسول الله وحضرت فاطمه (ع) وحسن‌وحسین است و وسطی' امیرالمؤمنین است. [i]

362– تحمل؛ حمل سخن اهل بیت

صالح یکی از فرزندان میثم تمار نقل کرده است که پدرم گفت: روزی در بازار بودم، اصبغ بن نباته یکی از یاران علی (علیه السلام) نزد من آمد و با حالتی شگفت زده گفت ای وای میثم از امیرالمؤ منین (علیه السلام) سخنی دشوار و عجیب شنیدم. گفتم چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که می‌فرمود: حدیث و سخن اهل بیت بسیار سنگین و دشوار است و آن را جز فرشته ای مقرب یا پیامبر صاحب رسالت یا بنده مؤ منی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی‌رسد.

میثم می‌گوید: فوری برخاسته خدمت علی (علیه السلام) رفتم و از او نسبت به کلامی که از اصبغ شنیده بودم توضیح خواستم حضرت تبسمی کرد و فرمود: بنشین ای میثم! آیا هر صاحب دانشی می‌تواند هر علمی را حمل کن و بار آن را بکشد؟!

خداوند وقتی به فرشتگان گفت: که می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد کند و خون بریزد؟ سپس حضرت به داستان حضرت موسی و

خضر و سوراخ کردن کشتی و گشتن آن غلام اشاره کرد، آنگاه فرمود: پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: خدایا هر که را من مولایش بودم علی (علیه السلام) مولای اوست، ولی جز اندکی که خداوند نگاهشان داشت آیا دیگران این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما که آنچه از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید (ای میثم) که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون ترس و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شاءن والای ما را برای مردم بازگو کنید. [i]

363- سازمان شرطهٔ الخمیس

شرطهٔ الخمیس افرادی بودند که با علی (علیه السلام) شرط و پیوند ناگسستنی برقرار نمودند و با نظام خاصی تا سر حد شهادت در آمادگی کامل برای دفاع از حریم مقدس علی (علیه السلام) به سر می‌بردند و از این رو آنها را خمیس می‌گفتند که به پنج گروه تقسیم شده بودند:

1- گروه پیش از جنگ.
2- گروه مراقب قلب لشگر.
3- گروه مراقب طرف راست لشگر.
4- گروه مراقب طرف چپ لشگر.
5- گروه ذخیره.

این سازمان قبل از خلافت علی (علیه السلام) تحت نظر آن حضرت پی ریزی شد و اعضای مرکزی آن افرادی مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابربن عبدالله انصاری و ... بودند و در زمان خلافت علی (علیه السلام) به پنج هزار تا شش هزار نفر رسیدند، اینک در این رابطه به داستان زیر توجه کنید:
اصبغ بن نباته از پارسایان وارسته بود سابقه بسیار نیکی در اسلام داشت و در عصر خلافت علی (علیه السلام) سن پیری را می‌گذراند و از افراد جدی و سرشناس سازمان شرطهٔ الخمیس به شمار می‌آمد. از او پرسیدند چرا شما را شرطهٔ الخمیس گوید؟! او در پاسخ گفت: ما در حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) متعهد شدیم تا خود را در راه او فدا کنیم و آن حضرت فتح و پیروزی را برای ما ضمانت کرد.
ابوالجاورد گوید: به اصبغ گفتم: مقام علی (علیه السلام) در نزد شما چگونه است؟ پاسخ داد: نمی‌دانم منظور چیست؟ ولی همین قدر بدان که شمشیرهای ما همواره همراه ماست، هر کسی را که علی (علیه

السلام) اشاره کند که به قتل برسانید، آنکس را خواهیم کشت و آن حضرت به ما فرمود: من با شما (در مقابل جانبازی شما) طلا و نقره را شرط نمی‌کنم و شرط و عهد شما جز کشته شدن در راه حق نیست، در میان بنی اسرائیل، افرادی اینگونه به عهد و پیمان خود وفا کردند، خداوند مقام پیامبری قوم با قریه خودشان را به آنها داد، شما نیز در این پایه از ارزش هستید جز اینکه پیامبر نمی‌باشید. [i]

364- قدرت معنوی علی

حسن بن ذکوان فارس گفت: من نزد حضرت علی (علیه السلام) بودم که عده ای نزد آن حضرت آمده و از زیادی بیش از اندازه اب فرات به سبب طغیان به او شکایت کردند و گفتند که مزارع آنها از این زیادی آب آسیب دیده است و از حضرت خواستند تا دعا کند آب کمتر شود حضرت برخاست و به داخل خانه اش رفت و همه مردم منتظر بودند تا اینکه بعد از لحظاتی حضرت، در حالی که لباس و عمامه و عبای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر تن و عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در دست داشت خارج شد سوار بر اسب شده و حرکت کرد فرزندان او و مردم هم او را همراهی می‌کردند و من هم با آنها به راه افتادم آن حضرت کنار فرات ایستاد و از اسب پیاده شد سپس دو رکعت نماز مختصری خواند آنکاه چوبی به دست گرفت و با حسن و حسین علیهم السلام روی پل رفت و من هم به همراه آنها رفتم وبقیه مردم ایستاده و نظاره گر بودند، حضرت آن چوب را به آب زد و بلافاصله آب به مقدار یک ذراع پایین رفت. حضرت رو به مردم کرد و فرمود: ایا کافی است؟ گفتند: نه یا امیرالمؤ منین (علیه السلام). حضرت با دیگر با چوپ اشاره به آب کرد و به اندازه یک ذراع دیگر آب کم شد تا اینکه یکبار دیگر بر اثر خواهش د مردم همین کار را تکرار کرد و وقتی آب به مقدار سه ذرع کم شد مردم، گفتند بس است (و این اندازه آب بی ضرر است) حضرت سوار مرکب شد و به منزل خود بازگشت [i]

365- ایثار و جان بازی کمیل

روزی حجاج بن یوسف دستور دستگیری کمیل بن زیاد را صادر کرد. کمیل از آن دستور مطلع شد و فرار کرد و پنهان شد. حجاج دستور داد حقوق طایفه و قبیله کمیل را قطع کردند. وقتی کمیل از آن دستور مطلع شد گفت: من پیر شده و عمرم رو به پایان است و شایسته نیست بخاطر من حقوق دیگران قطع شود پس از مخفی گاه خود خارج شد و به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت دوست داشتم: تو را پیدا کرده و دستگیر می‌کردم. کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده و هر گونه که می‌خواهی

درباره من حکم کن، که حسابرسی در نزد خداوند است و امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) نیز قبلا به من خبر داده که تو قاتل من هستی. سپس حجاج دستور داد سر کمیل این یار با وفا و صاحب سر علی (علیه السلام) را از بدنش جدا کردند. [i]

-366

قل إنما أعظکم بواحده...

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُکُم بِوَاحِدَهٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَی وَفُرَادَی ثمَّ تَتَفَکَّرُوا... [i]

[ای رسول من! ای حبیب و امین وحی من!] بگو به بندگانم ؛ من شما را فقط به یک چیز موعظه می‌کنم: دو تا دوتا و یک یک برای خدا قیام کنید سپس فکر کنید....

در اصطلاح اهل ادب "إنما" مفید حصر است یعنی برای انحصار حکم یک قضیه در موضوعش به کار می‌رود. این جا انحصار "وعظ" در "واحده" ؛یعنی منحصراً به یک مسأله، فقط به یک چیز اساسی، مهم و دگرگون ساز ، شما را موعظه و اندرز می‌دهم.

یک چیز است ولی برای شما جامع همه خوبی هاست!

"وعظ" هم به معنی تذکر و توجه دادن دل هاست آن طوری که موجب رقت دل بشود، دل ها را بلرزاند، نرم کند و موجب بیداری‌شان شود. علاوه بر این، یک معنای دیگر هم در دل این کلمه نهفته است و آن منع و تحذیرِ مقرون به بیمِ از عواقب بی توجهی و ترک کار است. یعنی وعظ خودش یک انذار است که مبادا به این موضوع بی توجهی بشود.

واعظ هم این جا خداست و بهترین واعظ است خدا چون به خوب چیزهایی موعظه می‌کند: إِنَّ اللَّهَ نِعِمّا یَعِظُکُم بِهِ ([i]). چه خوب موعظه می‌کند به لسانش که رسول اوست! آن هم مواعظی که داروی دل و شفای سینه‌هاست و هدایت و رحمت برای مؤمنین و شیعیان است :"یا أیهاالناس قد جائکم موعظهٔ من ربکم و هدی و رحمهٔ للمؤمنین [i]

ابو حمزه ثمالی روزی خدمت مولی و مرادش امام باقر علیه السلام می‌رسد و از سرّ این "واحدهٔ" در این آیه شریفه که باید برای تحقق آن لله قیام کرد، سئوال می‌کند که چیست این تنها موعظه خدای‌تعالی که می‌فرماید: قل إنما اعظکم بواحدهٔ أن تقوموا لله مثنی و فرادی.... ؟

قال: انما اعظکم بولایهٔ علی علیه السلام هی الواحدهٔ التی قال الله عزوجل....

حضرت می‌فرمایند: یعنی شما را فقط به ولایت علی علیه السلام موعظه می‌کنم. این تنها چیزی است که خدا در این آیه خواسته است [که برای تحقق آن قیام کنید و به آن بیاندیشید].

پس تنها برای تحقق ولایت امیرالمؤمنین و ولایت امام زمانتان روحی فداه، قیام کنید و بدانید که بدون این ولایت هر قیامی بی معناست و برای خدا نیست.... [i]

367- نام دوازده امام در این ایه امده است:

«الله نور اسماوات والارض مثل نوره کمشکاۀ فیها مصباحٌ المصباحفی زجاجۀٍ الزجاجۀ کانّها کوکبٌ دریٌّ » [i]

امام علی در باره تفسیر ایه 35 سوره نور فرمود:مراد از مشکات ،پیامبر ،و مصباح علی علیه السلام و زجاجه حسنین و مراد از «کوکب دریّ»امام سجاد ع و شجره مبارکه ،امام باقر ع.زیتونه ،امام صادق ع و لاشرقیه امام کاظم و لا غربیه امام رضا یکاد زیتها یضی امام جواد و لولم تمسسه نار امام هادی و نور عای نور امام عسکری و یهدی الله لنوره من یشا،مهدی ال محمداست. [i]

368- دادرسی علی

وقتی علی (علیه السلام) وارد کوفه شد مردم برگرد او جمع شدند، در بین آن مردم جوانی بود از شیعیان آن حضرت که در جنگهای آن حضرت نیز شرکت کرده و در رکاب او می‌جنگید، روزی آن جوان با زنی ازدواج کرد. صبح روز بعد حضرت علی (علیه السلام) در مسجد نماز صبح را به جا آورد، سپس به یکی از اصحاب فرمود: به فلان محله می‌روی در آنجا مسجدی می‌بینی در کنار آن مسجد خانه ای است که صدای مشاجره زن و مردی را می‌شنوی آن زن و مرد را نزد من بیاور. آن شخص رفت و آن دو نفر را نزد حضرت آورد. علی (علیه السلام) فرمود: چرا از دیشب تا حال در مشاجره و نزاع هستید؟ جوان گفت: ای امیرمؤ منان (علیه السلام) من این زن را به عقد خود در آوردم اما چون نزد او رفتم حالت تنفری در خود نسبت به او احساس کردم و نزدیک او نشدم و اگر قدرت داشتم شبانه او را از خانه بیرون می‌کردم. لذا به نزاع و مشاجره مشغول بودیم، تا اینکه فرستاده شما نزد ما آمد. حضرت به حاضرین در آن مجلس فرمود: بعضی از حرفها را نباید همه کس بشنوند (یعنی، شما از مجلس خارج شوید) همه برخاستند و مجلس را ترک کردند و فقط آن زن و مرد نزد حضرت باقی ماندند. حضرت علی (علیه السلام) به آن زن فرمود: آیا این جوان را می‌شناسی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: اگر من حال و گذشته او را برایت بگویم و او را بشناسی انکار حقیقت نمی‌کنی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: آیا تو فلانی دختر فلان شخص نیستی؟ زن گفت: آری. حضرت فرمود: آیا پسر عمویی نداشتی که هر دو

عاشق یکدیگر بودید. گفت: آری. فرمود: آیا پدرت از ازدواج شما ممانعت نکرد و او را از همسایگی خود دور نکرد تا شما با یکدیگر تماسی نداشته باشید؟ زن گفت: همین طور است. فرمود: آیا به یادداری که یک شب برای قضاء حاجت خارج شدی و پسر عمویت تو را غافلگیر کرد و با تو نزدیکی کرد و تو حامله شدی و جریان را از پدرت پنهان کردی و تنها به مادرت خبر دادی؟ و چون زمان وضع حمل تو فرا رسید مادرت تو را به بیرون خانه برد و بچه ات را به دنیا آوردی و او را در پارچه ای پیچیدی و پشت دیوار گذاشتی و لحظاتی بعد سگی به آنجا آمد و تو ترسیدی که بچه ات را بخورد، سنگی برداشتی و به سوی سگ انداختی اما سنگ به سر بچه خورد و سرش شکست و تو و مادر نزد او آمدید و مادرت سر او را با پارچه ای بست و بچه را گذاشتید و رفتید ... زن ساکت شد. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم که حق را بگویی زن فرمایش امام را تاءکیید کرد و گفت: یا علی (علیه السلام) غیر از من و مادرم هیچ کس از این جریان اطلاع نداشت. حضرت فرمود: خداوند مرا از آن واقعه با خبر کرد. حضرت بعد فرمود: صبح آن روز عده ای آمده و آن بچه را برداشتند و او را بزرگ کردند و او را با خود به کوفه آوردند و تو را به عقد او در آوردند در حالی که او پسر تو بود. سپس حضرت به آن جوان فرمود: سرت را نشان بده چون جوان سر خود را برهنه کرد اثر شکستگی در سر او دیده شد. حضرت فرمود: این جوان همان پسر تو می‌باشد و خدا او را از عمل حرام بازداشت برو و با فرزندت زندگی کن که ازدواج بین شما وجود ندارد. [i]

369- نام پنج تن در این آیه

«والذین یقولون ربّنا هب لنا مِن ازواجنا و ذرّیاتنا قُرّهٔ اعیُن واجعلنااللمتقین اماماً» [i]و انان که می گویند خدایا همسر و فرزندان ما را نور چشمانمان ببخش و مارا پیشوای متقین قرار بده

رسول خدا(ص)فرمود از جبرئیل پرسیدم:ازواج ما کیستند؟گفت‌حضرت خدیجه.

ذریات ما کیستند؟گفت حضرت فاطمه(س).

قرهٔ اعین کیستند؟گفت حسن وحسین.

واجعلنا للمتقین اماماً کیست؟گفت حضرت علی(ع). [i]

370- معاویه و پیشگویی علی

وقتی که معاویه به حکومت رسید روزی به اهل مجلس خود گفت: چگونه می‌توانیم آینده خود را پیش بینی کنیم؟ آن‌ها گفتند ما راهی برای آن نمی‌شناسیم معاویه گفت: من آن را از علم علی (علیه السلام) به دست می‌آورم زیرا او هر چه می‌گوید راست است و باطل نیست. پس سه نفر را احضار کرد و به آنها گفت: هر سه به کوفه بروید و یکی پس از دیگری وارد شهر شهر شوید و خبر مرگ مرا به مردم برسانید ولی توجه داشته باشید که هر سه یک سخن بگویید و در علت و روز مرگ و محل قبر من اختلاف نداشته باشید و توجه کنید که علی (علیه السلام) چه می‌گوید. آنها رفتند اولی وارد کوفه شد مردم پرسیدند از کجا می‌آیی؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر داری؟ گفت: معاویه مرد! مردم این خبر را به علی (علیه السلام) رساندند ولی آن حضرت اعتنایی به این خبر نکرد. دومی و سومی هم وارد شده و همان خبر را دادند و مردم نیز حضرت علی (علیه السلام) را از آن خبرها مطلع کردند و در مرتبه سوم که نزد آن حضرت آمدند گفتند: خبر صحیح است زیرا هر سه نفر که در سه روز وارد کوفه شده اند این خبر را بدون هیچ گونه اختلافی بیان کرده اند. حضرت علی (علیه السلام) وقتی اصرار مردم بر صحت خبر را شنید فرمود: او نمرده و نمی‌میرد مگر محاسن من با خون سرم سرخ شود و معاویه با حکومت، بازی خواهد کرد سپس آن سه نفر این خبر را برای معاویه بردند. [i]

-371

وکتاب مبین،حضرت‌علی(ع)است

«حم*والکتاب المبین*اِنّا انزلناه فی لیلةً مبارکةً« [i]حم .و کتاب مبین.ما این کتاب را در شب مبارکی نازل نمودیم.

نصرانی از امام رضا(ع)پرسید تفسیر باطنی آیهٔ مذکور چیست؟

امام فرمود:حم رسول خدا(ص)است وکتاب مبین،حضرت‌علی(ع)است ولیلهٔ مبارکه،حضرت فاطمه(س)است. [i]

372- علی و بیت المال

هارون بن عنتره گفت: پدرم برایم گفت: که من در یکی از روستاهای نزدیک نجف بنام خورنق خدمت امیرالمؤ منین (علیه السلام) رسیدم و دیدم که لباس کهنه ای در بر دارد و از سرما می‌لرزد به او گفتم: ای امیرمؤ منان! خداوند بیت المال را در اختیار تو قرار داده و معامله ای می‌کنی؟ آن حضرت فرمود: به خدا قسم من از اموال شما هیچ استفاده ای (شخصی) نکرده ام و این لباسی را که بر تن می‌بینی با خودم از مدینه آورده ام و غیر از این هم چیزی ندارم. [i] هارون می‌گوید: من با صدای بلند گفتم: یا علی (علیه السلام) هوا سرد است، خیل هم سرد است این سرما انکارپذیر نیست. حضرت تبسمی کرد و گفت: راست می‌گویی هوا سرد است من سرما هوا را احساس می‌کنم، من سرما را انکار نمی‌کنم ... ولی هوا هر چه سرد باشد از صبر و شکیبایی من زیادتر نیست من می‌توانم بر سرمای بیشتری هم بردبار و شکیبا باشم.

-373

سلمان گوید: خدمت امیرالمومنین سلام الله علیه عرض کردم

ای برادر رسول خدا ؛ کسی نماز را برپا داشته که ولایت شما را برپا داشته باشد ؟

فرمودند:

بلی ای سلمان ؛ شاهد آن و تصدیق این مطلب؛ فرمایش خداوند است که در کتاب مجیدش فرموده است:

«واستعینوا بالصبر والصلاۀ وإنها لکبیرۀ إلا علی الخاشعین»[i]

مراد از صبر در این آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و مقصود از «نماز» برپا داشتن ولایت من است، لذا فرموده است:

وإنها لکبیرۀ» ضمیر را مفرد آورده ونفرموده: «وإنهما لکبیرۀ» که ضمیر را تثنیه بیاورد، زیرا ولایت است که تحمل آن سخت است »

و فقط خاشعین می توانند آن را بپذیرند،

و خاشعین شیعیان عارف و آگاه هستند [i]

عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ علیه الرحمه قَالَ: قَالَ مولانا الباقر علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی:

إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ [i]

یَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِوَلَایَةِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَطَاعَتِهِ.

جابر انصاری گفت:

مولا امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه:

خداوند شرک به او را نمی آمرزد فرمودند:

ای جابر؛ یعنی خداوند نمی آمرزد کسی را که در ولایت و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام مشرک باشد. [i]

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

مگر با اقرار به ولایت ما والله اگر کسی آنقدر سجده کند تا گردنش قطع شود خداوند عبادت او را قبول نمیکند [i]

قال رسول الله (ص):

دوستی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گناهان را محومی کند آن چنان که آتش هیزم را می خورد. [i]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند :

هر کس از علی علیه السلام جدا شود از من جدا شده و هر کس از من جدا شد از خدا جدا شده است. [i]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

اولین کسی که در بین اهل آسمان ها امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام را به برادری خود برگزید، اسرافیل(ع) و پس از آن میکائیل(ع) وبعد از آن جبرئیل(ع) بود.

اولین کسانی که از اهل آسمان ها به دوستی امیرالمومنین علی(ع) مفتخر گردیدند، حاملان عرش، سپس رضوان خزانه دار بهشت و پس از آن ملک الموت(ع) بود.

ملک الموت بر دوستان امیرالمومنین علی بن ابیطالب(ع) در موقع قبض روح ترحم می کند همچنان که بر انبیاء رحم می نماید. [i]

از آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (رحمةُ الله علیه) پرسیدند:

شما اشهد أن علیا ولی لله را جزء اذان و اقامه می دانید؟

ایشان فرمودند:

ما نماز را جزء آن می دانیم

رسول خدا "صلی الله علیه و آله" فرمودند

هر کس بعد وفاتم به علی (علیه السلام) که جانشین من است ظلم کند مثل این است که نبوت من و انبیا

پیش از من را انکار کرده است. [i]

–

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند:

یا علِیُّ! لَولا أنتَ و شیعَتُکَ ما قامَ لِلّهِ دِینٌ ؛ [i]

ای علی ! اگر تو و شیعیانت نبودید ، دینی برای خدا پا برجا نمی ماند

عمروعاص درباره علی علیه السلام می گوید:علیٌ الدر و الذهب المصفی.و باقی الناس کانهم اتراب

علی علیه السلام درّ است و علی علیه السلام طلای تصفیه شده است و مردم در مقابل علی , خاک هستند. [i]

حضرت علی فرمود:

اگر پدرم برای همه گناهکاران روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت اورا می پذیرد"[i]

-

پیامبر گرامی فرمود:

خداوند برای برادرم علی به مقداری فضیلت وبرتری قرار داده است که قابل شمارش نیست.هرکس یک فضیلت از فضایلش را با " اعتقاد قلبی بیان کند خداوند گناهان گذشته واینده اورا می بخشد اگر چه به مقدار تمام گناهان جن وانس باشد" [i]

پیغمبراکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود

.شروع و ابتداء نامه اعمال مؤمنین محبّت «علی بن ابیطالب علیه السلام» است [i]

جابر انصاری گفت

مولا امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه

خداوند شرک به او را نمی آمرزد فرمودند

.ای جابر؛ یعنی خداوند نمی آمرزد کسی را که در ولایت و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام مشرک باشد [i]

374- دوست با وفا

یکی از پیروان علی (علیه السلام) در اثر غفلتی دزدی کرد و آن حضرت هم فورا حد الهی را در حق وی جاری کرد و دست او را قطع نمود وی بدون احساس نگرانی؛ دست قطع شده خود را بدست چپ خود گرفت و حرکت کرد در بین راه ابن الکواء (یکی از خوارج) با اینکه می‌دانست دست او را علی (علیه السلام) قطع کرده؛ خواست از این جریان بر ضد آن حضرت بهره برداری کند، از این رو جلو آمده با یک لحن دلسوزانه ای گفت: بیچاره کی دست تو را اینطور قطع کرده؟ او هم بر خلاف انتظار ابن کواء با قیافه ای گشاده و بیان جدی گفت: دست مرا قطع کرد بهترین اوصیاء پیغمبر (علیه السلام) پیشوای سفید رویان؛ اختیار دار مؤ منین؛ علی بن ابیطالب (علیه السلام) پیشوای هدایت ... پیشی گیرنده به بهشت پر نعمت رزم کننده با شجاعان کفر و ستم؛ انتقام گیرنده از خودسران؛ زکات دهنده ...

راهنمای به سعادت؛ راستگو؛ شجاع مکی؛ بزرگوار وفادار ...
ابن کوا از گفتار او سخت در شگفت شده گفت: وای بر تو، او دست تو را قطع کرده تو در عوض این طور از او تعریف و تمجید می‌نمایی؟ وی در جواب او گفت: چطور از او تمجید نکنم در صورتی که دوستی آن حضرت با خون و گوشت من آمیخته شده و اضافه کرد علی (علیه السلام) نبرید دستم را مگر برای حقی که خداوند قرار داده بود. [i]

-375

اعتراف حجاج بن یوسف به شأن علمی امام علی (ع)

حجاج بن یوسف ثقفی که آدمی رذل و پلید و سفاک و استاندار بنی مروان بود، در آدمکشی و جنایت معروف است. او یکبار حرف خوب و منصفانه ای زده است. وقتی به چهار نفر از علمای معروف زمان خود (حسن بصری و عمرو بن عبید و عامر شعبی و واصل بن عطاء) جداگانه نامه نوشت و از آنها خواست که راجع به مسأله ی قضا و قدر بهترین سخنی که شنیده اند برای او بنو یسند. البته می دانیم که مسأله ی قضا و قدر و جبر و تفویض از مسائل بسیار پیچیده و حیرت انگیز در میان دانشمندان دینی است. حالا این مرد به علمای معروف زمان خودش نوشت: درباره ی این مسأله آنچه از بزرگان دین شنیده اید برای من بنویسید. آن عالمان اگر چه با ائمه ی اطهار علیهم السلام خوش بین نبودند، در مقابل عظمت علمی شان خاضع بودند و می فهمیدند که فقط آنها می فهمند. حسن بصری در جواب حجاج نوشت: بهترین کلامی که در این مسأله به ما رسیده است کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که در این باره فرموده است: «لو کان الزور فی الاصل محتوما لکان المزور فی القصاص مظلوما»، «اگر ارتکاب گناه از جانب خدا مقدر حتمی باشد، پس قصاص آدمکش ظلم روشنی خواهد بود که خدا]معاذ الله[او را مجبور به قتل کرده و آنگاه او را محکوم به قصاص کرده است».

واصل بن عطا نیز نوشت: بهترین کلامی که در این مورد به ما رسیده است، کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که فرموده: «اید لک علی الطریق ثم یاخذ علیک المضیق»، «آیا باورت می شود که خداوند علیم و عادل ترا به تنگنای معصیت بیفکند و آنگاه عقابت کند که چرا به این تنگنا آمده ای»؟

عامر شعبی هم نوشت: بهترین کلامی که در این باب به ما رسیده است، کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که فرموده است: «کل ما استغفرت الله منه فهو منک و کل ما حمدت الله علیه فهو منه»، «هر کاری که از] ارتکاب[آن] پشیمان می شوی[و از خدا آمرزش می طلبی، معلوم است که خودت را فاعل آن می دانی و] استعفار می کنی[و هر کار که برای]موفقیت به انجام[آن خدا را حمد می کنی، معلوم می شود که آن را از خدا می دانی».

توفیق عبادت و انجام دادن حسنات از خداست، ولی انحراف از طریق حق و ارتکاب سیئات از سوء اختیار توست. وقتی این چهار نوشته از آن چهار عالم به حجاج رسید، به عمق و وسعت آن جملات نورانی نگاه کرد و گفت: این جواب ها را از چشمه ی صاف علم گرفته اند. دشمن نیز اقرار کرد که علی علیه السلام چشمه ی صاف علم است [i]

376- جمجمه ای حرف زد

علی (علیه السلام) برای سرکوبی سپاه معاویه سپاه مجهزی آماده ساخت این سپاه در نخیله که لشکرگاه سپاه علی (علیه السلام) بود در آماده باش بسر می‌برد امام علی (علیه السلام) از کوفه بیرون آمد و رهسپار قرارگاه نخیله شد و برای آنان سخنرانی نمود، آنگاه سپاه مجهز علی (علیه السلام) به فرماندهی خود آن حضرت به سوی صفین حرکت کردند در مسیر راه به مداین رسیدند در این هنگام، آنان ویرانه های کاخها و تالارها را مشاهده کردند علی (علیه السلام) جمجمه پوسیده ای را در خرابه ای دید به یکی از اصحاب خود فرمود: آن را بر دارد و به همراه من بیا، علی (علیه السلام) به ایوان معروف کاخ مداین آمد و در آن نشست و طشت آبی طلبید و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در میان طشت بگذارد. او این کار را کرد، علی (علیه السلام) خطاب به جمجمه فرمود: ای جمجمه تو را سوگند می‌دهم بگو من کیستم و تو کیستی؟ جمجمه با زبان رسا گفت: تو امیرمؤ منان (علیه السلام) و سید اوصیا و پیشوای پرهیزکاران هستی ولی من بنده خدا و فرزند کنیز خدا کسری انوشیروان هستم. علی (علیه السلام) به او فرمود: حالت چطور است؟ او گفتاری گفت که خلاصه آن این است:

من نسبت به زیردستان مهربان بودم ولی در آیین مجوس بسر می‌بردم.. اینک از بهشت محروم هستم و گرفتار دوزخ می‌باشم اما به خاطر اینکه با رعیت مدارا می‌کردم از آتش دوزخ در امان هستم، و احسر تا اگر من ایمان می‌آوردم، با تو بودم ای سرور خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ای امیرمؤ منان (علیه السلام).

سخنان او بقدری جانسوز بود که همه حاضران صدا را به گریه بلند کردند. [i]

377- قال الله تعالی :

و من اَعرَضَ عن ذکری؛فاِنَّ لَهُ معیشةً ضنکاً؛"

"و نحشره یوم القیمةً اعمی"

هر که از یاد من رو بگرداند؛

زندگیش تنگ و سخت خواهد بود؛

و روز قیامت کور، محشورش میکنیم؛ [i]

امام صادق علیه السلام فرمودند؛

مقصود از ذکر و یاد من،در آیه؛

امیرالمؤمنین علی علیه السلام است [i]

378- نفرین امام علی

یکی از جنگ هایی که بین مسلمانان در زمان حکومت علی (علیه السلام) رخ داد جنگ تحمیلی و افزون طلبی، طلحه و زبیر (دو نفر از سران اسلام) و عایشه بود که بهانه آنها به ظاهر مطالبه خون عثمان بود با اینکه طبق شواهد تاریخی
آنها خود از عوامل مؤ ثر تحریک کننده در قتل عثمان بوده اند، این جنگ در سال 36 هجری در بصره واقع شد که منجر به شهادت 5000 نفر از سپاه علی (علیه السلام) و سیزده هزار نفر از سپاه عایشه گردید. [i]
طلحه و زبیر با شکستن بیعت خود با علی (علیه السلام) جلودار جبهه ناکثین بودند علی (علیه السلام) از این دو نفر دلی پر رنج و غم داشت چرا که عامل فتنه شدید بین مسلمین شدند. علی (علیه السلام) در مورد آن دو دست به دعا برداشت و آنها را نفرین کرد و عرض کرد: خدایا! طلحه را مهلت نده و به عذابت بگیر و شر زبیر را آنگونه که می‌خواهی از سر من کوتاه کن، در جنگ جمل هنگامی که سپاه جمل متلاشی شد مروان که از سرشناسان سپاه جمل بود گفت: بعد از امروز دیگر ممکن نیست خون عثمان را از طلحه مطالبه کنیم هماندم او را مورد تیر قرار داد تیر به رگ ساق پای طلحه خورد و خون مثل فواره جاری شد طلحه از غلام خود کمک خواست غلامش او را سوار قاطری کرد و به غلام خود گفت: این خونریزی مرا می‌کشد جای مناسبی یافتی مرا پیاده کن. سرانجام غلام او را به خانه ای خانه های بصره برود و او همانجا جان سپرد، به این ترتیب خود او به عنوان خونخواهی عثمان با سپاه علی (علیه السلام) می‌جنگید توسط مروان که از سران لشکرش بود به خاطر همین عنوان ترور شد و به

هلاکت رسید، اما زبیر در قبل از شروع جنگ، نصایح علی (علیه السلام) باعث شد که زبیر با یادآوردن حدیثی که علی (علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او نقل کرد از صف دشمنان علی (علیه السلام) خارج شد با اینکه وظیفه او این بود که از امام وقت خود یعنی علی (علیه السلام) حمایت کند ولی کلا از میدان جنگ کنار کشید و به سوی بیابانی که معروف به وادی السباع بود رفت و در آنجا مشغول نماز بود که شخصی بنام عمروبن جرموز بطور ناگهانی بر او حمله کرد و او را کشت و او نیز که آتش افروز جنگ جمل بود در 75 سالگی این گونه به هلاکت رسید ابن جرموز شمشیر و انگشتر زبیر را به حضور علی (علیه السلام) آورد وقتی چشم علی (علیه السلام) به شمشیر زبیر افتاد فرمود: (سیف طال ما جلی الکرب عن وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [i]این شمشیر چه بسیار اندوهی را که چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر طرف ساخت.)

-379

امیرالمؤمنین علیه السلام، قدرت بازوی پیامبر صلی الله علیه و اله لّی الله علیه و آله

بحرانی قدس سره در تفسیر برهان ذیل آیه شریفه «سَنَشُدّ عَضُدَک بِأخیکَ وَنَجْعَل لَکُما سُلْطاناً

بازوی تو را به برادرت قوی می گردانیم و برای شما دو نفر حجّت و برهان و قدرت و توانائی قرار می دهیم» [i]

:از انس نقل کرده است

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده خود را به طرف گروهی فرستاد،

.آنها بر او دشمنی کردند و او را کشتند
این خبر به آن حضرت رسید،
این بار علی علیه السلام را به سوی آنها فرستاد،

آن حضرت جنگجویان آنها را کشت
وباقی مانده آنها را اسیر کرد
و وقتی که در برگشتن به نزدیک مدینه رسید

:پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم او را ملاقات کرد و دربرگرفت و صورتش را بوسید و فرمود

.بأبی أنت و اُمّی من شدّ اللّه به عضدی کما شدّ عضد موسی بهارون

پدر و مادرم فدای کسی که خدا بازوی مرا به سبب او قوی کرد، همان طور که بازوی موسی را به سبب .هارون تقویت نمود[i]

380- **قدر علی را ندانستند**

روزی اشعث بن قیس اذن خواست تا وارد منزل علی (علیه السلام) شود قنبر او را اذن نداد، او مشتی بر بینی قنبر کوفت و از بینی قنبر خون جاری شد، حضرت از منزل بیرون آمد و فرمود: مالی و لک یا اشعث؟ ای اشعث من با تو چه کرده ام که چنین می‌کنی؟ چرا این طور می‌کنی ای اشعث، سوگند به خدا که اگر از پهلوی غلام ثقیف عبور کنی موهای اسافل اعضای بدن تو به لرزه در می‌آید، اشعث عرض کرد: یا علی (علیه السلام) غلام ثقیف کیست؟ حضرت فرمود: غلامی است که حکومت آنها را به دست می‌گیرد و هیچ خانه ای در عرب باقی نمی‌ماند مگر آنکه ذلت و خواری را در آن وارد می‌سازد (منظور حضرت از غلام ثقیف همان حجاج بن یوسف ثقفی است که در سال 75 به ولایت کوفه رسید و بیست سال جنایت کرد و در سال 95 از دنیا رفت). [i]

-381

.حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق کامل الرجال علی الأعرافمی باشد

(وبینهما حجاب و علیالأعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم»؛(»

و در میان آن دو گروه [بهشتیان و دوزخیان]، حجابی است، و بر اعراف، مردانی هستند که هریک از آن دو را از چهره‌شان »

.«می‌شناسند

:حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود

:از پدرم رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدم

مراد از اعراف در این آیه کیانند؟

:آن حضرت فرمود

(هم الأئمهٔ بعدی علی وسبطای وتسعهٔ من صلب الحسین، هم رجال الأعراف»؛(«

.«مراد امامان پس از من هستند، ایشان علی و دو سبط من و نه امام از نسل حسین‌علیهم السلام که مردان اعراف هستند»

.بنابراین فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که ایشان را بشناسند و کسانی داخل جهنم می‌شوند که منکر ایشان باشند [i]

382- اتصال معنوی شیعیان با علی

رمیله یکی از شیعیان علی (علیه السلام) است می‌گوید: در کوفه چند روزی دچار تب و لرز شدم و نتوانستم در نماز امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) حاضر شوم. روز جمعه ای بود در خودم سبکی درد را دیدم گفتم چه بهتر غسل جمعه ای بکنم و بروم امروز نماز جمعه ای با علی (علیه السلام) بخوانم. در مسجد کوفه آمدم نشسته بودم که علی (علیه السلام) به منبر خطبه می‌خواند ناگاه تب و لرز من مجدد شروع شد ولی خودم را گرفتم و کنترل کردم. حضرت از خطبه فارغ و بعد هم نماز جمعه را خواند و بعد از نماز کسی را فرستاد دنبالم وقتی وارد منزل حضرت امیر (علیه السلام) شدم. حضرت فرمود: رمیله چه بود وقتی من روی منبر بودم چه چیزی عارضت شد دیدم که به خود می‌پیچیدی؟ عرض کردم یا علی (علیه السلام) من مدتی تب و لرز داشتم امروز تبم کم شد؛ آمدم مسجد وقتی که شما خطبه می‌خواندید تب و لرز آمد سراغم (حاصل فرموده حضرت) ... حضرت فرمود: این تب و لرز از تو بمن هم سرایت کرد. رمیله می‌گوید: عرض کردم: یا علی (علیه السلام) آنهایی که در مسجدند اینطور است یا شامل افراد خارج هم می‌شود در مورد آنها هم همینطور است؟ حضرت فرمود: در شرق و غرب و عالم هر یک از شیعیان ما مبتلا به بشوند به ما هم اثر می‌کند [i]

-383

:امیرالمؤمنین سلام الله علیه در تفسیر «ویقیموا الصلاة» فرمودند

هر کس ولایت مرا بپا داشت نماز را برپا داشته است، و برپا داشتن ولایت من سخت و دشوار است که آن را تحمل نمی کند و طاقت پذیرش آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل و یا بنده مؤمنی که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده است.

پس فرشته هنگامی که مقرب نباشد و پیغمبر وقتی مرسل نباشد و مؤمن هنگامی که امتحان شده نباشد نمی تواند آن را بپذیرد [i]

384- تواضع حضرت علی

از امام صادق (علیه السلام) منقول است: یک روز حضرت امیرالمؤ منین (علیه السلام) در حالی که سوار بر مرکبی بود به طرف اصحاب خود حرکت کرد تا به آنها پیوست. آنان نیز گرد علی (علیه السلام) جمع شدند و وقتی حضرت می‌خواست بجایی برود آنان از عقب سر او حرکت کردند، ناگاه حضرت متوجه عقب سر خود شد و دید اصحاب از عقب سر او حرکت می‌کنند. حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آیا کاری دارید؟ پاسخ دادند: حاجتی ندارند اما دوست دارند در رکاب آن حضرت باشند حضرت این نوع تشریفات و احترام را نپسندید و به آنان دستور بازگشت داد و چنین تشریفاتی را موجب فساد راکب و ذلت و زبونی افراد پیاده رو دانست و پس از آن دستور حرکت داد چند دقیقه بیشتر نگذشته بود که متوجه عقب سر خود شد و فرمود: باز گردید زیرا صدای کفش های عقب سر افراد، دلهای طمعکار آنها را آلوده می‌کند. [i]

385- بُرْجُ السَّمآءِ

.برج السماء؛ کاخ و قصر باعظمت آسمانی است

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه شریفه

«وَالسَّمآءِ ذاتِ الْبُرُوجِ»

:به ابن عباس فرمود

يابْنَ عَبّاسٍ! إِنّ اللّهَ يقْسِمُ بالسَّمآءِ ذاتِ الْبُرُوجِ وَيعْنى بِهِ السَّمآءُ وَبُرُوجُها؟ قُلْتُ: يا رسولَ اللّهِ! فَما ذاکَ؟ قالَ: أَمّا السَّمآءُ فَأَنا وَأَمّا »
الْبُرُوجُ فَالْأَئِمَّةُ بَعْدِى أَوَّلُهُمْ عَلِى وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِى»؛

ای فرزند عباس! خداوند متعال به آسمان که دارای برج‌هاست قسم می‌خورد، »

.و مرادش آسمان و بروج آن است

گفتم: ای رسول خدا منظور از آن چیست؟

.«فرمود: مراد از آسمان من هستم و امّا بروج، امامان بعد از من هستند که اوّل ایشان علی و آخر آنان مهدی است [i]

386- پیام رسانی که عاقبت به خیر شد

قبل از جنگ جمل طلحه و زبیر یکی از یاران خود را بنام خداش برای ابلاغ پیامشان به علی (علیه السلام) نزد آن حضرت فرستادند، آنها گفتند: ای خداش، ما تو را نزد مردی می‌فرستیم که خود و خاندانش را از سالها قبل، به جادوگری و غیب گویی می‌شناسیم ...
مواظب باش سخن علی (علیه السلام) تو را نفریبد بلکه با او ستیز می کنی تا حق را بر او آشکار سازی ... مبادا ادعای علی (علیه السلام) و گفته های او، تو را تحت تاءثیر خود قرار دهد و مغلوب سازد، بدان که یکی از راههای فریب دادن علی (علیه السلام) این است که با آوردن خوردنی و نوشیدنی و عسل و روغن و خلوت کردن با مردم، آنها را فریب می‌دهد مبادا از غذای او بخوری و تو باید از همه این امور دوری کن و به یاری خدا به سوی او برو، هنگامی که او را دیدی آیه سخره [] را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه ببر! وقتی به حضور او رسیدی با تمام توجه به او نگاه کن ... آنگاه این طالب را از جانب ما به او بگو:
دو برادر دینی، تو و دو پسر عموی نسبی، تو را سوگند می‌دهند که قطع رحم نکنی؛ آیا نمی‌دانی که ما از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا رفت به خاطر تو و رهبری تو با مردم و اقوام خود مخالفت کردیم و از آنها بریدیم، اکنون که تو زمام امور رهبری را به دست گرفته ای احترام ما را ضایع کردی و امیدمان را قطع کردی ... این را بدان آن کسی که (مانند عمار یاسر و ...) تو را از ما و همسوئی با ما منصرف می کند، سودش برای تو از ما کمتر است و دفاعش از تو، نسبت به دفاع ما، سست تر می‌باشد.
به ما خبر رسید که به ما بی احترامی کرده ای و ما را نفرین نموده ای، چه چیز تو را بر این کار روا

داشت با اینکه ما تو را از شجاعترین قهرمانان عرب می‌دانستیم (نفرین کارآدم شجاع نیست) تو نفرین بر ما را کار معمولی خود قرار داده ای و می‌پنداری نفرین تو، ما را شکست می‌دهد.

خداش، وقتی به ما رسید طبق دستور آنها آیه سخره را خواند، امام علی (علیه السلام) تا او را دید خندید و فرمود: ای برادر عبد قیس بیا نزدیک، خداش گفت: جا وسیع است ولی من آمدم پیامی را به شما برسانم. امام علی (علیه السلام) فرمود: بفرمائید چیزی بخورید ... خداش گفت: نیازی به آنچه گفتی ندارم. امام علی (علیه السلام) فرمود: می‌خواهی با تو در جای خلوت بنشینم تا اگر راز داری به من بگویی. خداش گفت: رازی ندارم هر رازی برای من آشکار است.

آنگاه امام (علیه السلام) او را قسم داد: که آیا زبیر به تو سفارش نکرد که از این اموری که من به تو پیشنهاد کردم دوری کنی؟ خداش گفت: همین طور است که می‌فرمایی؛ آنگاه امام علی (علیه السلام) اشاره به خواندن آیه سخره توسط او کرد و فرمود: آیا زبیر به تو نگفت چنین کنی، خداش گفت: آری، امام علی (علیه السلام) فرمود: آن آیه را دوباره بخوان. خداش آن آیه را خواند. امام علی (علیه السلام) مکرر به خداش فرمود: آن آیه را بخوان، او آیه را می‌خواند، علی (علیه السلام) غلطهای او را تصحیح می‌کرد، او تا هفتاد بار آن آیه را خواند.

خداش پیش خود گفت: عجبا! چرا امیرمؤ منان دستور تکرار آیه را می‌دهد؛ آنگاه امام علی (علیه السلام) به خداش فرمود: آیا احساس نمی‌کنی که دلت آرامش یافته است؟

خداش گفت: آری بخدا سوگند دلم آرامش یافت.

امام علی (علیه السلام) فرمود: اکنون بگو آن دو نفر، چه پیامی را توسط تو،

برای من فرستاده اند؟ خداش پیام آنها را به امام علی (علیه السلام) رساند.

آنگاه امام پاسخ تمام مطالب آنها را داد و به خداش فرمود: پیام مرا به آنها برسان. (خلاصه پاسخ امام چنین است). به آنها بگو: گفتار خود شما، برای استدلال بر محکومیت شما کفایت می‌کند، خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. شما می‌پندارید برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، البته در مورد خویشاوندی نسبی آن را انکار نمی‌کنم ولی با آمدن اسلام پیوند جاهلیت قطع شد، اما در مورد برادر دینی بودن شما؛ راست نمی‌گویید؛ شما با کارهای خود با قرآن خدا مخالفت نمودید و شیوه برادر دینی را از بین بردید و از تحت فرمان من خارج شدید ... در مورد مخالفت شما با مردم به خاطر من، از هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما از روی حق با آنها مخالفت نمودید (و با من بیعت کردید) ولی بعدا با مخالفت با من، آن حق را دگرگون کرده و باطل نمودید و اگر از روی باطل با مردم

مخالفت کردید پس گناه آن باطل و گناه جدید مخالفت با من برگردن خود شما است، به علاوه، انگیزه مخالفت شما با مردم (برای من نبود، بلکه) به خاطر طمع به دنیا بود.

در مورد اینکه می‌گوئید: امید شما را قطع کردم و چنین معتقدید؛ خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتند (زیرا قطع کردن امید آلودگان و معصیت کاران، جرم دینی نیست) و اما انگیزه دوری من از شما، آن چیزی است که موجب سرپیچی شما از حق و بیعت شکنی شما شد و افسار بیعت را مانند چارپایی که افسارش را پاره می‌کند پاره کردید و از گردنتان بیرون آوردید ...

اما اینکه مرا از شجاعترین قهرمانان عرب خواندید و از این رو نفرین مرا مناسب شجاعت من ندانستید، بدانید که در هر مقامی و مرحله ای کاری مناسب است، شجاعت من در آنجاست که سخت در تنگنای دشمن قرار گیرم و خداوند دل توانمند به من بدهید و به دفاع برخیزم اما شما در مورد نفرین من نباید بی تابی کنید، چرا که نفرین کسی که به پندار شما، جادوگر و از خاندان جادوگر است ترسی ندارد.

آنگاه علی (علیه السلام) آنها را چنین نفرین کرد:

خدایا! اگر طلحه و زبیر بر من ستم کرده اند و نسبت ناروا (جادوگری و دست داشتن در قتل عثمان و ...) را به من دادند و آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شاءن من دیدند و شنیدند، ولی کتمان نمودند و با تو و پیامبرت مخالفت کردند؛ پس زبیر را با بدترین وضعی بکش و خونش را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت آنها را با سخت ترین مجازات کیفر فرما.

خداش گفت: آمین، خدایا! مستجاب کن؛ خداش تصمیم گرفت که از آن دو نفر(طلحه و زبیر) بیزاری جوید.

اما امام علی (علیه السلام) فرمود: ای خداش نزد آن دو نفر برو و گفتار مرا به آنها ابلاغ کن. خداش گفت: نه به خدا نمی‌روم مگر اینکه از خدا بخواهی و دعا کنی که مرا بی درنگ به سوی تو بازگرداند و مرا در مسیر خشنودی خودش در مورد تو موفق کند.

امام علی (علیه السلام) برای خداش همین دعا را کرد، خداش نزد طلحه و زبیر رفت و پیام امام علی (علیه السلام) را به آنها ابلاغ کرد سپس با شتاب به حضور علی (علیه السلام) بازگشت و در جنگ جمل جزء یاران امام شد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. [i]

-387

تبدیل گناهان شیعیه به ثواب

اصبغ بن نباته گفت ؛

. نزد آقا امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام رفتم تا بر ایشان سلام کنم

دیری نپایید که ایشان بیرون آمدند و من به استقبال ایشان رفتم دستم را گرفتند و انگشتانم را میان انگشتانش فشردند و به من : فرمودند

! ای اصبغ ! عرض کردم بله ای امیر مومنان علیه السلام ، در خدمتم

: فرمودند

همانا دوست ما دوست خداست و هرگاه بمیرد نزد رفیق اعلاست

. و خداوند او را از نهری سردتر از برف و شیرین تر از عسل سیراب میکند

! عرض کردم فدایت شوم ای امیرمومنان علیه السلام

حتی اگر گناهکار باشد ؟؟

: فرمودند

: بله ، آیا کتاب خدا را نخوانده ای که می فرمایند :فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما. [i]

. اینان کسانی هستند که خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل میکند و خداوند آمرزنده مهربان است [i]

388- آیا تو مرا از اهل آسمان حفظ می‌کنی یا از اهل زمین؟

در روایت آمده: قنبر غلام علی (علیه السلام) آن حضرت را بسیار دوست می‌داشت، هر گاه علی (علیه السلام) بیرون می‌رفت، قنبر نیز با شمشیر، به دنبال علی (علیه السلام) حرکت می‌کرد، شبی علی (علیه السلام) بیرون رفت، قنبر نیز در پشت سر حضرت حرکت می‌کرد، وقتی حضرت دید قنبر می‌آید فرمود: ای قنبر! تو را چه شده که در این وقت شب به دنبال من می‌آئی؟

قنبر عرض کرد: آمده ام تا پشت سرت باشم (و هوای تو را داشته باشم)

علی (علیه السلام) فرمود: وای بر تو آیا تو مرا از اهل آسمان حفظ می‌کنی یا از اهل زمین؟

قنبر عرض کرد: نه بلکه از اهل زمین تو را حفظ می‌کنم؛ علی (علیه السلام) فرمود: اهل زمین جز به اذن خدا از آسمان نمی‌توانند به من کاری کنند، برگرد، آنگاه قنبر بازگشت [i]

389-سیوطی در درّ منثور در ذیل آیه شریفه می گوید : ابن ابی حاتم از حکیم بن حمید روایت کرده که گفت : علی بن حسین (ع) به من فرمود : برای علی (ع) در کتاب خدا نامی است که مردم آن را نمیدانند ، پرسیدم آن کدام است ؟ فرمود : مگر نشنیدی آیه (و اذان من الله ...) به خدا سوگند اذان همو است .

«. فَما يُكَذِّبُكَ بَعدُ بالّدينِ»

[i]« !پس چه چیز سبب می شود که بعد از این همه (دلایل روشن) روز جزا را انکار کنی ؟ »

-390

شوق عرش برای دیدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام

جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از راه فرا رسید، جبرئیل خندید و گفت: ای محمد، این علی بن ابی طالب است که از راه فرا رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل، مگر اهل آسمانها او را می شناسند؟

جبرئیل گفت: ای محمد، سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری بر انگیخته است، همانا اهل آسمانها بیشتر از اهل زمین به او معرفت دارند، او در هیچ جنگی تکبیر نگفت جز آن که ما نیز با او تکبیر گفتیم، و حمله ای نبرد جز آن که با او حمله بردیم، و شمشیری نزد جز آن که با او شمشیر زدیم.

جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد، چون خداوند از بالای عرش خود ثنا و درود

فراوان بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرستد عرش مشتاق دیدار امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد، خداوند این فرشته را به صورت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در زیر عرش خود آفرید تا آتش شوق عرش فرونشیند، و تسبیح و تقدیس و تمجید این فرشته را ثواب و پاداشی برای شیعیان خاندان تو ای محمد قرار داده است [i]

-391

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: اگر کسی شب را به نماز بگذراند و روزهایش را روزه باشد و تمام اموالش را صدقه دهد و تمام عمرش را به حج برود ولی ولایت ولی خدا را نشناسد تا جمیع اعمالش به راهنمائی ولی خدا باشد، ثوابی در اعمالش نیست و از اهل ایمان نمی‌باشد [i]

392- یوسف پسر ابوسعید نقل کرده است که روزی نزد امام صادق علیه‌السلام بودم به من فرمودند:

هنگامی که قیامت برپا شود و خداوند همه مردمان را جمع کند اول کسی را که بخواند نوح علیه السلام است

به او گفته می شود آیا تبلیغ کردی و فرامین پروردگار را به قوم خود رساندی ؟

می گوید : بلی

به او گفته می شود چه کسی به عمل تو شهادت می دهد ؟

می گوید: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

سپس در طلب حضرت محمد صلی الله علیه و آله به راه می افتد و مردم را کنار می زند و از آنها عبور می‌کند تا خود را به آن حضرت می رساند

و او بر روی توده ای از مشک کنار علی علیه السلام نشسته است

و این فرمایش پروردگار است و چون او رایعنی علی علیه السلام را مقرب درگاه خدا و رسول ببینند چهره کافران زشت و در هم کشیده گردد

نوح خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض می کند :

خداوند از من سوال کرده است که آیا تبلیغ کرده ای و پیام ما را ابلاغ نموده ای ؟

گفتم : بلی

فرموده است چه کسی برای تو شهادت می دهد؟

عرض کردم محمد صلی الله علیه و آله.

در این هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جعفر بن ابی‌طالب و حمزه را دستور دهد بروید و شهادت دهید که او وظیفه تبلیغ را انجام داده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

پس جعفر و حمزه دو شاهدند برای پیامبران که ابلاغ رسالت نموده اند

عرض کردم فدای شما شوم پس علی علیه السلام کجاست و چه می‌کند ؟ فرمودند:

مقام و مرتبه او بالاتر از این هاست . [i]

393- **تو که دختر پادشاهان هستی این جراحت چرا بر صورت تو وارد شده است ؟**

در روز خیبر وقتی صفیه دختر حیی بن

یهودی که از نیکوئی چهره و جمال سرآمد زنان عصرش بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد

حضرت در چهره او جراحتی را مشاهده نمودند به او فرمودند:

تو که دختر پادشاهان هستی این جراحت چرا بر صورت تو وارد شده است ؟

عرض کرد هنگامی که علی علیه السلام وارد قلعه شد در را تکانی داد که تمام قلعه تکان خورد

و آنچه روی آن بود از دوربین و دیده بان فرو ریخت و تختی که من روی آن بودم لرزید و با صورت به زمین افتادم

در آن حال صورتم با گوشه تخت اصابت کرد و مجروح شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند:

ای صفیه علی علیه السلام نزد خدا بلند مرتبه است و شأن و مقامش والاست و وقتی در قلعه را تکان داد نه تنها قلعه تکان خورد بلکه همه آسمان ها و زمین های هفت گانه و عرش الهی به خاطر علی علیه السلام از روی غضب لرزیدند.

بعد از آن قضیه عمراز آن حضرت سؤال کرد و گفت آن دری که کندن آن ممکن نبود از جای درآوردی در حالی که سه روز گرسنه بودی آیا به نیروی بشری چنین کاری کردی ؟

فرمودند:

آن را به نیروی بشری از زمین نکندم بلکه به نیروی الهی بود و به قوت نفس_مطمئنه ای بود که به لقاء و دیدار پروردگارش اطمینان دارد و از او خشنود است و این علامت این است که مردمان طاقت دیدن و شنیدن اسرار امیرالمومنین علی علیه السلام را ندارند . [i]

394- مردی ناشناس کنار خانه علی

روز شهادت حضرت علی (علیه السلام) سراسر کوفه یکپارچه عزا شد، به طوری که یادآور رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بود، دهشت و اضطراب مردم را فرا گرفت، ناگهان مردم دیدند مردی گریان و شتابان در حالی که می‌گفت: انا لله و انا الیه راجعون به پیش می‌آمد، مردم او را نمی‌شناختند (گویا حضرت خضر بود) او فریاد می‌زد: امروز رشته خلافت نبوت بریده شد، تا اینکه به در

خانه امام علی (علیه السلام) آمد، آنگاه با سوز و گداری خطاب به علی (علیه السلام) چنین گفت: خدایت رحمت کند ای ابوالحسن! تو در گرایش به اسلام از همه پیشگامتر بودی و در گرایش به ایمان از همه پیشروتر، و در یقین استوارتر و ترسناکتر از همه به خدا، بیش

از همه [i]رنج کشیدی و از همه بیشتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسداری نمودی... [i]
آن هنگام که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناتوان بودند تو توانا بودی، آن هنگام که آنها در جبهه جنگ، خواری و زبونی از خود نشان می‌دادند، تو مرد میان جنگ بودی و آن وقت که آن‌ها سستی کردند تو بر پا خاستی ...
تو همچون کوه بودی اما کوهی ستبر و استوار که در برابر طوفان نلغزند ...
ای کسی که در پرتو وجودت راه راست روشن شود و مسائل مشکل آسان گردید و شعله های آتش (فتنه ها) خاموش شد اسلام با تو نیرو گرفت، و فرمان خدا آشکار گردید، با رفتنت جانشینانت را در رنج و غمی جانکاه فرو بردی، تو بزرگتر از آن هستی که سوگ فراقت با گریه جبران گردد، مصیبت فراق تو در آسمان بسیار بزرگ جلوه کرد، و در زمین انسانها را خورد نمود انا الله و انا الیه راجعون ما تسلیم قضای الهی هستیم ...
تو برای مؤ منان، پناه و سنگر و کوهی سربلند و خلل ناپذیر، و برای کافران شراره خشم بودی.
آن مردم ناشناس همچنان با سوز دل سخن می‌گفت و در طول گفتار او، همه مردم حاضر، سراپا گوش بودند و سخن او را می‌شنیدند، تا اینکه سخن او تمام شد و سخت گریست، حاضران همه گریستند، سپس او را ندیدند، به جستجویش پرداختند ولی پیدایش د نکردند [i]

395- غصه دار یتیمان

قنبر می‌گوید: روزی امام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه رفتیم و برنج و خرما و روغن فراهم کرد و خود به دوش کشید و به من اجازه حمله آنها را نداد.
وقتی که به خانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خورانید
و آنها را سیر کرد، سپس بر روی زانوها و دو دست خود راه می‌رفت و با صداهای مخصوصی بچه‌ها را

می‌خنداند بچه‌ها نیز صدای امام را تقلید می‌کردند و می‌خندیدند.
سپس از منزل خارج شدیم به امام گفتم: مولای من امروز دو چیز برای من شگفت انگیز بود؛
اول آنکه با صدای مخصوصی بچه‌ها را می‌خندانید و دوم آنکه غذای آنها را خود بر دوش حمل کردید.
حضرت فرمود: اولی برای رسیدن به پاداش بود و دومی برای آن بود که وقتی خانه یتیمان شدم آنها گریه می‌کردند خواستم وقتی خارج می‌شویم آنها هم سیر باشند و هم خندان. [i]

396- سه بار بیعت گرفت

اصبغ بن نباته می‌گوید: وقتی جماعتی از یمن نزد امام وارد شدند و با آن حضرت بیعت کردند. ابن ملجم هم که جز آن گروه بود بیعت کرد و بعد از بیعت حرکت کرد که برود حضرت او را صدا زد و از او عهد و پنهان گرفت که بیعت خود را نگسلد، او پذیرفت، سپس تا حرکت کرد اما مجددا حضرت برای سومین بار درخواست بیعت و استحکام آن را نمود، ابن ملجم که از این واقعه متعجب شده بود گفت: ندیدم با دیگران این گونه عمل کنی، امام به او فرمود: برود اما من نمی‌بینم که تو بر آنچه بیعت کردی وفا کنی. ابن ملجم از زمانی که اسم مرا شنیدی از حضورم ناراحت شدی در حالی که به خدا قسم من ماندن با تو و جهاد برای تو را دوست دارم و قلب من دوستدار توست و محققا من دوستداران تو را نیز دوست دارم و با دشمنان تو دشمن می‌باشم.
امام تبسمی کرد و فرمود: ای برادر مرادی اگر از چیزی سؤ ال کنم صادقانه جواب می‌دهی؟
گفت: بلی ای امیرالمؤ منین!
حضرت فرمود: آیا تو دایه ای یهودی داشته ای که هر گاه گریه می‌کردی تو را کتک می‌زد و به صوتت سیلی می‌نواخت و می‌گفت: ساکت شو! زیرا تو از کسی که ناقه صالح را پی کرد شقی تری و بزودی جنایت عظیمی را مرتکب خواهی شد که خداوند به خاطر آن بر تو غضب کند و سرنوشت تو آتش جهنم باشد؟
ابن ملجم گفت: این بوده و لیکن به خدا قسم تو در نزد من از هر کسی محبوبتری. [i]

397- همدم انبیاء و اولیاء علیست

روی حارث حضرت امیر (علیه السلام) را دید که با حضرت خضر در نخیله [964] نشسته که ناگه طبقی خرما از آسمان برای آنها نازل شد و آنها از آن خوردند.
حضرت خضر وقتی خرماها را می‌خورد هسته های آن را دور می‌انداخت ول حضرت امیر (علیه السلام) هسته خرماها را در دست خود جمع می‌کرد.
حارث می‌گوید: به امام گفتم: که این دانه های خرما را به من ببخش، آن حضرت آنها را به من داد و من نیز آن هسته‌ها را در زمین کاشتم و آنها نخل خرما شد و خرمایشان آنچنان پاکیزه بود که مثل آن را من ندیده بودم. [i]

398- چگونگی غسل بدن امام علی

محمد حنفیه می‌گوید: چون برادرانم مشغول غسل پدر شدند. امام حسین (علیه السلام) آب می‌ریخت و امام حسن (علیه السلام) غسل می‌داد و احتیاجی به این نبود که کسی بدن مطهر و معطر پدرم را جا به جا کند، بلکه بدن پدرم هنگام غسل، خود از این سو به آن سو می‌شد و بویی خوشتر از مشک و عنبر از بدن مطهرش به مشام می‌رسید، چون کار غسل تمام شد. امام حسن (علیه السلام) فرمود: ای خواهرم! حنوط جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیاور. آنگاه زینب علیهاالسلام حنوط باقی مانده ای که سهم امام بود را آورد و آن همان کافوری بود که
جبرئیل آن را از بهشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیهاالسلام و امام علی (علیه السلام) آورده بود.
وقتی حنوط پدرم را باز کردند، شهر کوفه از بوی خوش آن معطر شد، آنگاه پدرم را در پنج جامه کفن کردند و در تابوت نهادند و بر اساس د وصیت پدرم حسنین: عقب تابوت را برداشتند و جلوی تابوت را (جبرئیل و میکائیل همرزمان امام در میادین جنگ) برداشتند و به جانب نجف شتافتند. بعضی از مردم می‌خواستند به دنبال تابوت آیند که امام حسن (علیه السلام) آنها را به مراجعت فرمان داد، و برادرم امام حسین (علیه السلام) می‌گریست و می‌گفت: لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم؛ ای پدر بزرگوار، پشت ما را شکستی؛ من گریه را از جهت تو آموخته ام [i]

399- همه در بحر غم مولا

محمد حنفیه می‌گوید شبی که تابوت پدرم را از کوفه به نجف حرکت می‌دادیم، به خدا سوگند من می‌دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و یا خانه ای و یا هر درختی که می‌گذشت آنها خم می‌شدند و خشوع می‌کردند وقتی تابوت به موضع قبر رسید، فرود آمد و امام حسن (علیه السلام) با جماعت همراه بر آن حضرت نماز خواندند و هفت تکبیر گفت، و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر کردند که ناگاه قبر از پیش ساخته ای نمایان شد و چون خواستند پدرم را داخل قبر نمایند [امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: حضرت امیرالمؤ منین (علیه السلام) را پیش از طلوع دفن کردند.
] صدای هاتفی را شنیدم که می‌گفت: داخل کنید او را به سوی تربت طاهر که حبیب به سوی حبیب خود مشتاق گردیده است، و نیز منادی صدا زد که: حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق خویش [i]

400- دختر یتیمی از علی می‌گوید

ابن شهر آشوب روایت کرده است که عبدالواحد بن زید که می‌گوید: که من در خانه کعبه مشغول طواف بودم دختری را دیدم که برای خواهر خود سوگند یاد کرد به نام امیرالمؤ منین (علیه السلام) به این شکل؛ لا و حق المنتجب با لوصیه الحاکم بالسویه العادل فی القضیه العال البینه زوج فاطمه المرضیه ...
عبدالواحد می‌گوید: من در تعجب شدم که این دختر با همه کودکی اش د چگونه این طور زیبا علی (علیه السلام) را مدح و ثنا و ستایش می‌کند، از او پرسیدم: ای دختر! آیا تو علی (علیه السلام) را می‌شناسی که این گونه او را ستایش می‌کنی؟!!
دختر گفت: چگونه او را نشناسم کسی را که وقتی پدرم در جنگ صفین در یاری او شهید شده بود و ما یتیم بودیم ما را یاری می‌کرد و متوجه احوال ما بود.
سپس ادامه داد: روزی امام به خانه ما آمد! به مادرم فرمود: حال تو چطور است ای مادر یتیمان؟
مادرم به حضرت عرض کرد: بخیر است، آنگاه مادرم من و خواهرم را نزد آن حضرت حاضر کرد؛ من بر اثر مرض آبله نابینا شده بودم وقتی نگاه امام به من افتاد، آهی کشید و این دو شعر را قرائت کرد.

ما ان تاوهت من شی ء رزئت به

کما تاوهب للاطفال فی الصغر

قدمات والدهم من کان یکفلهم

فی النائباب و فی الاسفار و الحضر

آنگاه آن حضرت دست مبارکش را بر صورت من کشید و چشم من بینا شد،

آن چنانکه در شب تار شتر رمیده را از مسافت بسیار دور می‌بینم [i]

دشمنی با اهل بیت پیامبر

..با اینکه در غدیر خم،صد و بیست هزار نفر شاهد بودند که رسول خدا (ص)علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی نموداما با رحلت پیامبر اسلام،،دشمنی با اهل بیت پیامبر شروع شد.ابتدا نگذاشتند امیرالمومنین حکومت کند و حضرت را بیست و پنج سال خانه نشین کردند. بعد فدک رو از حضرت فاطمه زهرا غصب کردند تا اهل بیت پول نداشته باشند و مردم از دور ایشان کنار برودو همینگونه هم شد و مردم اهل بیت را رها کردند جز افراد کمی.که در دعای ندبه اشاره شده است لمْ یُمْتَثَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ وَ الْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَ إِقْصَاءِ وَلَدِهِ إِلا القلیل ممن وفی لرعایه الحق فیهم....سپس عده ای از اهل بیت را شهید کردند. عده ای را اسیر نمودند و عده ای را تبعید کردند. فقتل من قتل. سبی من سبی و اقصی من اقصی.و این در دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس ادامه داشت...

-کشتن شصت نفر از سادات در یکشب

در کتاب عیون اخبارالرضا (ع) مرویست که عبدالله بزاز نیشابوری گفت: بین من و حمیدبن قحطبه معامله ای بود. وقتی از مسافرت مراجعت نموده بودم مرا احضار کرد. با لباس مسافرتم به ملاقاتش رفتم؛ وقت ظهر ماه مبارک رمضان بود بر او وارد شدم؛ طشت و ابریق آوردند و دو دست خود را شست

و به من هم امر نمود که دست خود را بشویم و من هم شستم و فراموش کردم که ماه رمضان است و روزه هستم چون طعام حاضر کردند متذکر شدم و عقب نشستم. حمید گفت: چرا نهار نمی خوری؟ گفتم ای امیر ماه مبارک است و من مریض نیستم و عذر دیگری برای افطار ندارم و شاید امیر عذری دارد. پس گریه کرد و گفت: من هم عذری ندارم و مریض نیستم؛ آن گاه اشکش جاری شد. پس از فراغت از طعام سبب گریه اش را از او پرسیدم؟ گفت: در زمانی که هارون الرشید در طوس بود شبی دنبال من فرستاد، وقتی که بر او وارد شدم، دیدم در نزد او شمعی روشن و شمشیری سبز رنگ و برهنه جلو اوست.. چون مرا دید پرسید: اطاعت تو از امیرالمومنین چگونه است؟ گفتم با جان و مال؛ پس مرا مرخص نمود. طولی نکشید مرا احضار نمود و همان سوال را تکرار نمود، گفتم با جان و مال و اهل و اولاد؛ پس مرا مرخص نمود. برای سومین مرتبه احضارم کرد و همان سوال را تکرار کرد، گفتم با جان و مال و اولاد و دین. پس خندید و گفت: این شمشیر را بردار و هر کس را که این خادم به تو نشان داد باید بکشی! شمشیر را برداشته همراه خادم بیرون شدم، مرا به خانه ای که درب آن قفل بود آورد. پس از بازکردن قفل وارد شدیم دیدم وسط آن چاهی است، و در آن خانه سه حجره است و هر سه مقفل است. پس یکی را باز نمود دیدم، بیست نفر پیر و جوان همه از اولاد علی و زهرا در زنجیرند! خادم گفت: باید اینها را گردن بزنی. او یکی یکی جلو می آورد و من گردن می زدم و بدن سر آنها را در چاه می انداختم تا بیست نفر کشته شدند. آن گاه در حجره دوم را باز نمود و در آن هم بیست نفر علوی در زنجیر بودند همه را به اشاره خادم رشید کشتم و در چاه انداختن، سپس در حجره سوم را باز نمود و در آن هم بیست نفر علوی بود مانند آن دو دسته همه را کشتم، نفر آخری پیرمردی بود. بمن فرمود: وای بر تو، فردای قیامت چه عذری داری وقتی که تو را حضور جد ما رسول خدا (ص) حاضر کنند و حال آنکه تو شصت نفر از اولاد او را بدون گناهی کشته ای؟ پس بدنم لرزید؛ خادم از روی غضب نظری بمن نمود و مرا ترسانید! آن پیرمرد را هم کشتم و در آن چاه افکندم. پس کسی که شصت نفر از اولاد رسول خدا (ص) را کشته باشد روزه و نماز او را چه نفعی است؟ من یقین دارم که مخلد در آتش هستم و لذا ماه رمضان را روزه نمی گیرم.

اینکه در ایران اینهمه مزار امامزاده است چون از دست ظالمین فرار کردند و به مردم ایران پناه می اوردند.....

اینهمه در حق اهل بیت ظلم کردند تا نور انان را خاموش کنند ولی نتوانستند..

..از جمله برنامه دشمن برای خاموش کردن نور اهل بیت ،،تخریب قبور منور انان در بقیع بدست وهابیت این فرقه درست شده توسط استعمار گر پیر انگلیس است.انها خیال کردند با تخریب قبور اهل بیت در بقیع و جاهای دیگر،مردم دست از اهل بیت برمی دارند و یاد انها فراموش میشوداما غافل از این بودند که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا....خمیرمایه شیعه با محبت اهل بیت ریخته شده. خلقوا شیعتنا من فاضل طینتنا..در ایران نام فرزندانشان نامهای اهل بیت است....ملت ایران عاشق اهل بیت هستند و هستی خود را برای اهل بیت میدهند..................................

مهم ترین وظیفه شیعیان ه نسبت به امامان علیهم السلام،اطاعت از ایشان است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۖ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾(سوره ۚ نساء-آیه ۚ ۵۹

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

162-در روایت است که اهل بیت علیهم السلام مانند کشتی هستندکه سوار کشتی شد نجات یافته و هرکه امتناع کرد غرق می شود:.**من رکبها نجی و من ترک غرق.....**

امام صادق به هارون مکی گفت وارد تنور شو فوری وارد شد....

در روایات آمده است فردی از خراسان نزد امام صادق(ع) آمد و او را به جنگ برای باز پس‌گیری خلافت دعوت کرد. اما امام به خراسانی دستور داد وارد تنور پر از آتش شود و او از این عمل خودداری کرد، در همین حال هارون مکی وارد شد و امام همان دستور را به او داد و او انجام داده و وارد تنور داغ شد، اما در نهایت هیچ آسیبی به او نرسید.

دستورهایی مانند آنچه در پرسش آمده و یا آنچه قرآن از دستور طالوت مبنی بر خودداری از نوشیدن آب با وجود تشنگی مفرط نقل می‌کند، عمومیت ندارند و تنها در برخی مواقع خاص صادر شده است. بیان این دستور از طرف امام(ع) تنها به جهت بیان یک حقیقت بر خراسانی بود، امام با این دستور خاص قصد داشت علت جهاد نکردن خود را بیان کند و می‌دانست مفسده‌ای بر این امر وجود ندارد. همچنین هارون مکی که این دستور را انجام داد و وارد تنور شد نیز خلاف عقل عمل نکرده است، بلکه عمل او مطابق با عقل واقعی بوده است؛ زیرا او به امام و علم الهی و عصمتش اطمینان داشته؛ لذا یقین به خیر بودن این امر کرده و می‌دانست دستور امام(ع) بدون حکمت و مصلحت نیست.

یا أَیُّها الّذِینَ آمَنُوا اتّقوا اللّه وَ کُونُوا مَعَ الصّادقین(توبه ایه119)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید و با صادقان باشید

در میان احادیث شیعه و سنی نیز آمده است مراد از صادقین، علی (ع) یا علی و اصحاب او یا علی و اهل بیتش هستند. [i]

مبادله سوگند امیر المومنین در روز شوری به سال 23:

اخطب بن خطباء خوارزم در صفحه 217 مناقب خود با ذکر سلسله سند از عامر بن واثله نقل می نماید که (من در روز شوری دربان بودم و علی علیه الاسلام در خانه (محل شوری) بود و شنیدم که به آنها می فرمود: (من بطور موکد بر شما احتیاج و استدلال خواهم نمود به چیزی که هیچ فرد عرب و غیر عرب از شما نتواند آن را دگرگون نماید، سپس فرمود: شما افراد همه را سوگند میدهم به خدا، که آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟ همگی گفتند نه پس فرمود من شما را به خداوند سوگند دهم که در میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد

که در بهشت با فرشتگان پرواز می کند؟ همگی گفتند خیر، پس فرمود شما را به خدا سوگند دهم، آیا در میان شما غیر از من کسی هست که عمویی چون عموی من حمزه داشته باشد که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است؟ گفتند نه بخدا قسم، پس فرمود شما را به خدا سوگند دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد که بانوی زنان اهل بهشت است گفتند به خدا قسم نه، فرمود من شما را به خداوند سوگند می دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که دو سبط من مانند دو سبط من حسن و حسین داشته باشد که دو آقا و دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند؟ گفتند نه به خدا قسم، فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما جز من و پیش از من کسی هست که چندین بار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوی کرده باشد و پیش از نجوی صدقه داده باشد گفتند نه به خدا قسم، پس فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد (من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره لیبلغ الشاهد الغائب)، گفتند نه بخدا قسم و.... تا آخر حدیث، این روایت را پیشوای محدثین حموینی در باب 58 در (فراید السمطین) و همچنین ابن حاتم شامی در (الدر النظیم) نقل و در ادامه آورده است که راوی می گوید که علی گفت شما را به خدا قسم می دهم آیا کسی از شما جز من هست که او را

ص : 31

رسول خدا در روز غدیر بولایت نصب نموده باشد پس همه گفتند نه بخدا قسم، و حافظ بزرگ دارقطنی و ابن حجر از او در در ادامه حدیث که حضرت علی علیه الاسلام به آن شش نفر در شوری فرمود آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی الله

علیه و آله به او فرموده باشد یا علی تو در روز قیامت قسمت کننده بهشت و جهنم هستی گفتند نه به خدا قسم و نیز به آنان فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما کسی در خویشاوندی با پیامبر از من نزدیکتر است، حافظ بزرگ ابن عقده، حافظ عقیلی با سلسله اسناد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید که ما در این جا آنچه را که در روایات از داستان مبادله سوگند (منا شده) اصحاب شوری بطور تواتر و استفاضه رسیده و متضمن فضایل و خصایصی است که علی علیه الاسلام به سبب آن از دیگران متمایز گشته ذکر می نماییم و این جریان را محدثین بسیار ذکر نموده اند و همچنین فرمود شما را به خدا سوگند دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را با خود برادر کند در آن هنگام که مراسم برادری را در میان مسلمین اجرا فرمود؟ همه گفتند نه و... که تعدادی از افراد سعی در ایراد اشکال به انحاء مختلف نموده اند که تماما ریشه در حقد و کینه و تعصبات بی دلیل دارد. (کلب گوید ای مولای من ای حضرت علامه من به جرئت قسم می خورم که این بزرگان اهل سنت و جماعت که اینگونه اذعان به محبت ذوالقربی دارند اگر در کربلا حاضر بودند اجازه نمی دادند دست یزید و سایر تبهکاران به سوی حسین دراز شود و کشته شود مگر آنکه جان خود را فدای حسین می کردند و اجازه نمی دادند تا حرم رسول خدا اسیر شوند انا لله و انا الیه راجعون).

مبادله سوگند (منا شده) امیر المومنین در زمان عثمان بن عفان:

در زمان خلافت عثمان گروهی در حدود دویست نفر در مسجد رسول خدا جمع شده و با یکدیگر سخن می گفتند که در میان آنان علی ابن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مقداد و هاشم بن عتبه و ابن عمر و حسن و

حسین و ابن عباس و محمد بن سلمه و قیس سعد بن عباده و جابر بن عبدالله و انس بن مالک وزید بن ارقم و .....، حضور داشتند پس در این میان از قریش و فضایل و سوابق آنها سخن به میان آمد و این گفتگو تا حدود

ص : 32

ظهر طول کشید و عثمان در خانه بود و از این اجتماع خبر نداشت و علی بن ابی طالب در آن میان ساکت بود و نه خود ایشان و نه احدی از کسان و اهل بیت او سخنی نمی گفتند پس آن گروه متوجه ایشان شده و گفتند یا ابا الحسن چه مانعی وجود دارد که توهم کلامی بفرمایی؟ فرمود هر یک از این دو قبیله (قریش و انصار) سخن گفتند و فضیلتی از خود بیان داشتند و درست هم گفتند اکنون من از شما ای گروه قریش و انصار سوال می کنم این فضیلت ها را خداوند به چه وسیله به شما عطا فرمودند؟ آیا منشا این فضایل که به خود نسبت دادید در وجود خود شما و قبیله و خاندان شما بوده و یا موجبی جز این ها داشته است؟ همگی در پاسخ گفتند عشیره و خاندان های ما منشاء هیچ یک از این فضایل نبوده اند بلکه خدای بزرگ بر ما منت نهاد و این فضایل را به سبب محمد صلی الله علیه و آله و عشیره و اهل بیت او بما عطا فرمود. علی علیه السلام فرمود راست گفتید ای گروه قریش و انصار آیا نمی دانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته فقط از ما اهلبیت است نه غیر ما و همانا پسر عم من پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که من و خاندانم نوری بودیم که در پیشگاه عظمت خداوند نمایان بودیم در چهار ده هزار سال پیش از آن که خدای متعال آدم را بیافریند و پس از آفرینش او این نور را در صلب او نهاد و او را به زمین فرود آورد و سپس نور ما منتقل به صلب نوح شد و در کشتی نشست سپس منتقل به صلب ابراهیم شد و در آتش افکنده گردید و سپس پیوسته خدای

توانا ما را از این اصلاب گرامی به ارحام پاکیزه منتقل فرمود و این انتقال از پدران و مادران به کیفیتی بود که همگی از هر ناپاکی و پلیدی به دور و منزه بودند، پس از این سخنان، علی علیه الاسلام، آن گروه از صحابه که سبقت و پیشی در اسلام داشته و از آنهایی بودند که غزوات بدر و احد را درک نموده بودند، برخاسته و شهادت دادند که آری ما این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم پس آنگاه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم و شما همگی می دانید که خدای عزوجل در کتاب خود در آیات متعدد سابق را بر مسبوق مقدم داشته و من در پرستش خدای یگانه و پیروی رسول او سابق و مقدم بوده ام بطوری که احدی از این امت در این راه بر من سبقت نگرفته است؟ پس همگی گفتند آری چنین است، فرمود شما را به خدا سوگند می دهم آیا آگاهی دارید که این آیه « و السابقون الاولون من المهاجرون و الانصار » و این آیه « و السابقون السابقون اولئک المقربون » در چه

مورد و در چه موضوعی نازل شد، و وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مدلول این آیات سوال شد؟ فرمود خدای متعال این آیات را نازل فرمود درباره انبیاء و اوصیا آنها، پس من افضل انبیاء و رسل هستم و علی بن ابی طالب وصی من افضل اوصیاء است، همگی گفتند آری بخدا قسم، پس فرمود شما را به خدا سوگند می دهم آیا آگاهی دارید، هنگامی که این آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » و این آیه «و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المومنین ولیجه» نازل شد مردم گفتند یا رسول الله آیا این آیات اختصاص به بعضی از مومنین دارد یا شامل همه آنها می شود، پس خدای عزو جل امر فرمود پیامبرش را که به آنها تعلیم فرماید تا اولیاء و

متصدیان امرشان را بشناسند (کلب گوید خدایا من شهادت می دهم که سرورم حضرت علامه صاحب الغدیر چنان امور را واضع نموده است که گویا امیرالمومنین بلاواسطه و از ورای زمان و مکان با مخاطبان خود سخن می فرماید و گفتار آن حضرت بلاواسطه در قلب و گوش جان و چشم بصیرت قرار می گیرد. خداوند وجود مبارک جناب علامه را غرق در رحمت واسعه و ما را نیز مشمول الطاف کریمانه خود فرماید آمین آمین آمین یا رب العالمین) و امر فرمود همانطور که نمازشان و زکاتشان و حج آنها را تفسیر و بیان فرموده، ولایت را نیز برای آنها تفسیر فرماید و مامور گشت که مرا در غدیر خم برای مردم به ولایت منصوب فرماید و سپس خطبه ایراد و ضمن آن فرمود: ای مردم همانا خداوند مرا به اجرای امری مامور کرده که سینه ام را آن امر تنگ نموده و چنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب می کنند، ولی خداوند مرا تهدید به شکنجه فرمود در صورتی که آن امر را به مردم ابلاغ ننماییم و لذا مردم را برای انجام نماز جماعت دعوت فرمود و پس از انجام نماز، خطبه خواند و فرمود ای مردم آیا می دانید که همانا خداوند عز و جل مولای من است و من مولای مومنین هستم و من اولی (سزاوارتر) هستم بر مومنین از خودشان، گفتند آری چنین است، پس فرمود یا علی برخیز پس برخاستم، در این موقع فرمود « من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» در این هنگام سلمان بپا خاست و گفت یا رسول الله والاء کماذا یعنی ولاء درباره علی علیه السلام چگونه ولایی است، فرمود ولاء کولایی یعنی ولاء او مانند ولاء من و من کنت اولی به من نفسه، یعنی هر کس که من اولی (سزاوارتر) هستم به او از خودش پس خدای متعال ابن آیه را فرو فرستاد « الیوم اکملت لکم دینکم ..... » تا آخر آیه،

پس رسول خدا تکبیر فرموده و گفت (الله اکبر) تمامی نبوت من و تمامی دین خدا ولایت علی است بعد از من پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند یا رسول الله این آیات در مورد علی علیه الاسلام خاصه است؟ فرمود بلی در او و درباره اوصیا من است تا روز قیامت گفتند بیان فرما ایشان را (اوصیاء خود را) برای ما، پس فرمود (علی علیه السلام برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفه من است در امت من و ولی هر مومن است بعد از من، سپس دو فرزندم اول حسن و پس از او حسین و پس از او نه تن از فرزندان پسرم حسین هر یک پس از دیگری، قرآن با آنها است و آنها با قرآن هستند و آنها از قرآن جدا نشوند و قرآن هم از آنها جدا نشود تا بر من کنار حوض وارد شوند پس حضرت آنان را قسم داد و همگی گفتند آری به خدا، این کلمات رسول خدا را ما شنیده ایم و بطوری که گفتی بر آن شهادت می دهیم و بعضی از آن گروه گفتند بیشتر این مطالب را در خاطر داریم ولی تمام آن را در حفظ نداشتیم ولی این کسانی که تمام آن را در خاطر داشته و بدان گواهی دادند همه از نیکان و مردم با فضیلت ما می باشند، پس علی علیه السلام فرمود راست گفتید همه مردم در حفظ یکسان نیستند، من آنانی را که این گفتار رسول خدا صلی الله علیه آله را در خاطر دارند بخدا سوگند می دهم که برخیزند و بدانچه در خاطر دارند خبر دهند پس این اشخاص برخاستند زید بن ارقم، براء بن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و اینها گفتند ما گواهی دهیم که فرمایشات رسول خدا را در خاطر داریم، در حالی که بر منبر ایستاده بود و تو در کنار او بودی و او امر فرمود ای مردم همانا خدای عز و جل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم و آنکس را که بعد از من وصی من و خلیفه من است و آنکس را که خدای عز و جل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته و شما را امر به ولایت امر فرموده، به شما معرفی کنم و من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها به

خدای خود مراجعه نمودم و خداوند مرا تهدید فرمود که اگر این امر را تبلیغ نکنم مرا عذاب فرماید، ای مردم همانا خداوند شما را امر به نماز فرموده و بطور تحقیق آن را برای شما بیان کرده است و امر به زکاه و روزه و حج فرموده و آنها را برای شما بیان نموده و من همه آنها را برای شما تفسیر کرده ام و امر کرده است شما را به ولایت و من شاهد می گیرم شما را که همانا آن ولایت اختصاص به این یعنی علی علیه السلام دارد و در هنگام ادای این کلمه اشاره، دست خود را بر علی علیه

السلام قرار داد و سپس فرمود بعد از او اختصاص به پسرش دارد و سپس به اوصیاء بعدی آنها و از فرزندانشان و آنها از قرآن جدا نشوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند ای مردم به تحقیق من بیان کردم برای شما و پناهگاه شما و پیشوای شما و ولی شما و راهنمای شما را نشان دادم و او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و او در میان شما به منزله من است پس قلاده اطاعت او را در امر دین برگردن خود قرار دهید و او را در تمامی امور اطاعت کنید زیرا تمام آنچه را که خدای عز و جل به من تعلیم فرمود از علم و حکمتش، همانا همه تماما در نزد اوست پس از او سوال کنید و از او بیاموزید و از اوصیاء بعد از او و آنها را تعلیم ندهید و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها عقب نمانید زیرا همانا آنها با حق هستند و حق با آنها است و هیچگاه آنها از حق و حق از آنها جدا نخواهد شد و این اشخاص که برخاسته بودند پس از شهادت به این مطالب نشستند .....، تا آخر حدیث.

مبادله سوگند امیر المومنین در روز رحبه:

در سال 35 هجری چون در امر خلافت امیر المومنین معارضه و منازعه واقع گردید و بعضی از مردم نسبت به آنچه از رسول خدا در خصوص آن حضرت وارد گردیده بود تردید و بعضی انکار نمودند و این خبر به آن حضرت رسید، پس در میدان بزرگ شهر کوفه حاضر شده و با جمع کثیری از مردم که در امر خلافت با آن حضرت منازعه می نمودند به استدلال و مبادله سوگند (منا شده) اقدام فرمود و این موضوع به حدی اهمیت داشته که ما در سلسله اسناد به چهار تن از صحابه و چهارده تن از تابعین وقوف حاصل نمودیم که اسناد آن در کتب علما به حد تواتر و تظافر رسیده است:

ابوسلیمان موذن: ابن ابی الحدید با ذکر سلسله اسناد از او نقل کرده (در شرح نهج البلاغه)، در این که (..... علی علیه السلام سوگند داد مردم را که هر کس از آنها این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه. .....، گواهی دهد پس گروهی به آن شهادت دادند و زید بن ارقم از شهادت به این موضوع در حالی که از آن آگاه بود خودداری کرد پس امیرالمؤمنین او را به نابینایی نفرین نمود و او نابینا شد و پس از نابینا شدن داستان این گفتار را برای مردم بیان می کرد.).

– ابوالقاسم، اصبغ بن نباته، ابن اثیردر اسد الغالبه به سلسله اسناد نقل نموده که: (. . حضرت فرمود هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در روز غدیر خم شنیده است برخیزد و به آن گواهی دهد و فقط کسی برخیزد و گواهی دهد که خود شخصاً از رسول خدا و بدون واسطه شنیده است. پس جمعی در حدود 17 نفر برخاسته شهادت دادند که در میان آنها (ابوایوب انصاری، ابو عمره بن عمرو بن محصن، ابن عوف انصاری، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبدالله بن ثابت انصاری، حبشی ابن جناده

سلولی، عبید بن عازب انصاری، نعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابوفضاله انصاری، عبدالرحمن بن عبدالرب انصاری و .....) بودند این روایت را ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه خود از کتاب ولایت ابن عقده نقل نموده و .....، که آنان برخاسته و گفتند ما شهادت می دهیم که شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود (..... الا من کنت مولاه فعلی مولاه .....)

مناشده امیر المومنین بر طلحه در روز جمل در سال 36 هجری:

حافظ بزرگ ابوعبدالله حاکم در جلد سوم مستدرک با ذکر سلسله اسناد از رفاعه بن ایاس و او از جدش روایت نموده است که در جنگ جمل با علی علیه السلام بودیم و آن حضرت برای طلحه بن عبیدالله پیام

ص : 42

فرستاد و خواستار ملاقات با او شد پس طلحه حاضر شده و حضرت به او فرمود تو را بخدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که می فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من و الاه و عاد من عاداه)، طلعه گفت آری و آنگاه حضرت فرمود: پس چرا با من مقاتله و نبرد می کنی؟ گفت متذکر نبودم و راوی گوید که در این زمان طلحه از خدمت آن جناب بازگشت نمود، این داستان را مسعودی در جلد دوم مروج الذهب بدینگونه نقل نموده (....... سپس هنگام بازگشت زبیر، علی علیه السلام بر طلحه بانگ زد و فرمود ای ابا محمد چه امری تو را به میدان نبرد با من موجب شده است؟ گفت خونخواهی عثمان، و آنگاه علی علیه السلام فرمود خداوند بکشد از ما و شما آنکه را که

به این امر سزاوارتر است، آیا تو نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (اللهم و ال من والاه و عادمن عاداه) و خود آگاهی که تو اول کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت را شکستی در حالی که خداوند عز و جل می فرماید (و من نکث فانما ینکث علی نفسه) در این هنگام طلحه گفت استغفرالله و سپس برگشت، و این داستان را خطیب خوارزمی در المناقب و ابن عساکر در تاریخ اسلام و ابن جوزی در تذکره و نیز هیثمی و ابن حجر و سیوطی و سنوسی، محمد بن خلیفه و وصابی و .....، در تالیفات خود نقل نموده اند.

واقعه رکبان و ورود سواران در کوفه در حدود سال 36 هجری:

پیشوای بزرگ حنبلیان احمد بن حنبل با سلسله اسناد روایت نموده است. از ریاح بن حارث که گفت (چند تن در رحبه یعنی میدان بزرگ کوفه نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند السلام علیك یا مولانا، پس حضرت فرمود چگونه من مولای شما هستم در حالی که شما عرب هستید؟ گفتند ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدم که فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه)، ریاح گفت چون از آن جا گذشتند سوال کردم آنان کیستند گفتند گروهی از انصار که ابوایوب انصاری نیز در میان آنان است و همچنین روایت نموده از ریاح که گفت گروهی از انصار را دیدم که در رحبه نزد علی علیه السلام آمدند و آن جناب پرسید شما چه کسانی هستید گفتند موالی تو یا امیر المومنین ..... الی آخر حدیث و باز از او نقل کرده که گفت هنگامی که علی علیه السلام نشسته بود و مردی که آثار سفر بر او بود داخل شد و گفت السلام علیك یا مولای، علی علیه السلام فرمود کیست، پاسخ داد و گفت ابو ایوب انصاری هستم و فرمود او

را راه دهید پس ابوایوب انصاری وارد شده ..... تا آخر حدیث

مار وابلیس

گویند روزی رسول خدا صلّی الله علیه وآله نشسته بود وبه ماری نگاه‌می کرد.امیرالمؤمنین (ع)خواست با عصا مار را دور کند،رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله فرمود این ابلیس است که من با او شرطهائی کرده‌ام از جمله‌ای علی!هرکه دشمن تو باشد،ابلیس در رحم مادرش شریک گردد که خدافرمود:وشارکهم فی الاموال والاولاد.

امیرالمؤمنین (ع)بر روی سینهٔ ابلیس!

روزی ابلیس بصورت پیرمردی نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمدوگفت برایم از خدا طلب آمرزش کن!حضرت فرمود تلاشت بیهوده وعملت باطل است.ابلیس رفت ورسول خدا صلّی الله علیه وآله به‌علی(ع)فرمود که این ابلیس بود.امیرالمؤمنین (ع)بدنبالش رفت واوراگرفت وبر زمین زد وروی سینه‌اش نشست .ابلیس گفت ای‌ابالحسن! خدا به‌من تا قیامت مهلت داده است.حضرت هم اورا رها کرد.

بدتر از ابلیس!

امیرالمؤمنین (ع)فرمود روزی ابلیس را دیدم واو در ضمن صحبتهایی‌گفت وقتی بخاطر سرپیچی از دستور خدا به آسمان چهارم افتادم،به درگاه‌خدا نالیدم که خدایا!خیال نکنم مخلوقی بدبخت‌تر وشقی‌تر از من آفریده‌باشی!جواب آمد که چرا از تو بدتر هم آفریده‌ام پس پیش مالک جهنم برو تابتو نشان دهد!من نزد مالک جهنم رفتم واو از طبقات مختلف جهنم مراپایین برد تا در طبقهٔ هفتم دیدم که دونفر هستند که زنجیرهایی از آتش‌برگردن آنهاست وبر سر آنها با پتک می‌کوبند!گفتم اینها کیستند؟مالک گفت‌آیا برساق عرش نظر کرده‌ای که نوشته است:لااله الاّ الله محمد رسول‌الله ایّدتُه ونصرتُه بعلّی!؟گفتم آری.گفت اینها دشمن محمد وعلی‌هستند!

بحرالعلوم یمنی شیعه می‌شود

همچنین در این مورد داستان دیگری است که:یکی از علمای زیدیه بنام‌بحرالعلوم یمنی ،وجود امام عصر(عج)را انکار می‌کرد.او با علماء مکاتبات‌فراوانی کرد وهرچه آنها جوابهائی در اثبات وجود امام عصر(عج)اقامه‌کردند،قانع نمی‌شد!تا اینکه نامه‌ای برای سید ابوالحسن اصفهانی نوشت‌وجواب قاطعی خواست.سید در جواب نوشت:باید جواب شماراحضوری بدهم!شما به نجف بیائید.

بحرالعلوم یمنی باپسرش سیدابراهیم وچند تن از مریدانش به نجف‌مشرّف شد.علماء باوی دیدار نمودند وسیدهم از وی دیدن‌نمود.بحرالعلوم عرضکرد:من به دعوت شما به این مسافرت آمده‌ام وحال‌جوابی را که وعده فرمودید، بدهید!سید گفت:بعد از دوشب به منزل من‌بیائید!

بعد از دوشب،به منزل سید رفتند.پس از صرف شام ورفتن اکثر مهمانهاوگذشتن از نیمه شب،سید به خادمش گفت که به بحرالعلوم وپسرش‌بفرمائید که از خانه بیرون بیایند.سپس سید به اتفاق بحر العلوم وپسرش به‌محل نامعلومی رفتند.

روز بعد پسر بحر العلوم در پاسخ چند نفر که دیشب چه شد؟جواب داد که‌بحمدالله به حقیقت رسیدیم وشیعهٔ دوازده امامی شدیم.زیرا آیهٔ الله ،پدرم‌را به محضرامام عصر(عج)برد.

بعد جریان را اینگونه تعریف کرد:ما از منزل که بیرون آمدیم،نمی‌دانستیم به‌کجا میرویم.تا اینکه از شهر خارج شده ووارد قبرستان وادی السلام‌شدیم.در مقام امام مهدی(عج)،سید از چاه آب کشید ووضو گرفت‌درحالیکه ما به او می‌خندیدیم!آنگاه سید وارد مقام شد وچهاررکعت نمازخواند وکلماتی را گفت.ناگاه دیدم آن فضا روشن گردید.پس پدرم راطلبید.وقتی پدرم وارد آن مقام شد،طولی نکشید که صدای گریهٔ پدرم بلندشد وناله‌ای کرد وبی هوش شد.من رفتم ودیدم که سید شانه‌های پدرم رامالش می‌دهد تا بهوش آمد.

وقتی برگشتیم،پدرم گفت:حضرت ولی عصر حجهٔ بن الحسن‌عسگری(عج) رازیارت کردم وشیعهٔ اثناعشری شدم.

بعد از چند روز،بحرالعلوم به یمن مراجعت کرد وچهارهزار نفر از مریدان‌یمنی خودرا شیعهٔ اثناعشری کرد.

حجاج وانس بن مالک

روزی حجاج خونخوار ،انس بن مالک را که خدمتکاررسولخدا(ص)بود،احضار نمودوگفت تو در مورد علی(ع)چه‌می‌گوئی؟گفت اهل بهشت است.زیرا اولین کسی بود که اسلام آورد.حجاج‌گفت وای برتو او در جنگهای مختلف مسلمین را بقتل می‌رساند!درحالی‌که خدا می‌فرمایدومن قتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالداًفیها**.هرکه مؤمنی را عمداً بکشد مکافاتش ابدی شدن در جهنم است.انس‌ناراحت شد وگفت:من شاهد بودم که رسولخدا(ص)سه روز غذا نخورده‌بود که جبرئیل مرغ بریانی‌برای رسولخدا(ص)آورد.وگفت خدا سلام‌بتورساند واین هدیه را فرستاد.رسولخدا(ص)گفت خدایا بهترین مخلوقت‌را بفرست تا در خوردن این غذا بامن همراه شود.ناگاه امیرالمؤمنین(ع)واردشد ورسولخدا(ص)با او مشغول خوردن شدند.حجاج گفت تو دیوانه‌ای‌واشتباه می‌کنی!اگر تورا بکشم،مردم گویند که خادم رسولخدا(ص)راکشت.ولی بیرون برو وبترس از اینکه این حدیث را بخوانی!انس گفت‌نمی‌توان پنهان کنم وتا زنده‌ام آن را نقل می‌کنم.**

لیلهٔ القدر

عمر وابوکر دیدند که رسولخدا(ص)سورهٔ »قدر»را با خشوع وگریه‌قرائت می‌کندوآن را با حالی جانسوز می‌خواند.وقتی علت راپرسیدند،حضرت مطالبی فرمود از جمله گفت آیا می‌دانید که شخصی که‌هر امری بر او نازل می‌شود کیست؟گفتند توهستی ای رسولخدا!فرمود آیابعد از من باز شب قدر وجود دارد؟گفتند آری.فرمود بعد از من بر چه‌شخصی نازل می‌شود؟گفتند نمی‌دانیم.حضرت دست مبارک بر سرعلی(ع)نهاد وفرمود:اگر نمی‌دانید اینک بدانید که آن شخص بعد از من،این‌است

کشیش فرانسوی سدریک ریب روت

سدریک ریب روت، کشیش فرانسوی، دارای مدرک دکترای ارتدوکس، 7 سال پیش مسلمان شد و نام خود را به احمد علی تغییر داد، ابتدا مدتی به تسنن روی آورد ولی کمی بعد از مطالعات بیشتر به تشیع

مشرف شد. وی همچنین هنرمندی است که در عرصه موسیقی، نواختن پیانو تبحر دارد. او به ادبیات و شعر نیز علاقمند است و تاکنون چندین کتاب در این زمینه تألیف و منتشر کرده است.

اندکی در مورد علت مسلمان شدنش می گوید:

من در یک مرکز مطالعات مسیحیت کار می‌کردم و به اقتضای حرفه‌ام باید کتب مقدس دیگر ادیان را نیز مطالعه می‌نمودم، وقتی از میان کتاب‌های مقدس دینی ترجمه قرآن را خواندم، فکر کردم شاید ترجمه فرانسوی آن، به خوبی حق مطلب را ادا نکرده است و این اولین فرصت بود برای آشنایی با اسلام که بعدها من را به تحقیق بیشتر راجع به این دین سوق داد که سرانجام باعث تشرف به آن شد.

با اینکه من یک راهب بودم و متون دینی می‌خواندم، ولی با این حال هرگز موفق نشده بودم احساس عمیق و انقلابی درونی را که داشتم با خواندن کتب مقدس دیگر ادیان ارضا کنم، درحالی‌که حتی نگاه کردن به متن عربی قرآن و خواندن آن، در من انقلابی درونی و انگیزشی عمیق ایجاد می‌کند؛ انگیزشی که سبب شد، من به مطالعه بیشتر این دین بپردازم و با علمای مسلمان عربی از کشورهای مختلف صحبت کنم تا سرانجام این دین را برگزینم.

یکی از عوامل دیگری که سبب گرایش من به اسلام شد و اولین جرقه را در من ایجاد کرد، یک دوست اردنی بود که در متون«ابن عربی» تخصص داشت و مرا به مطالعه آن تشویق کرد. محتوای

کتاب«محی‌الدین ابن‌عربی»به‌خصوص در بخش عرفان، منبع غنی عرفانی و معنوی برای من جذب من به اسلام بود. تحقیق و مطالعه بیشتر در این زمینه، مرا به جایگاهی رساند که اکنون از یک آرامش روحانی و معنوی وصف‌ناپذیری که سال‌ها در پی آن بودم، برخوردارم. امروز شاهد هستیم افراد زیادی از همین دیار به اسلام روی می‌آورند.

طی دو قرن اخیر به دلیل رفتار برخی مسلمانان تصویری که از اسلام در فرانسه وجود داشته، عمدتاً تصویری خشونت‌بار و ناخوشایند بوده است، اما ما شاهد هستیم که در میان غیرمسلمانان فرانسوی گرایشی رو به افزایش نسبت به کشف حقایق ناب اسلام، جدا از آنچه ممکن است برخی پیروان این دین انجام دهند، ایجاد شده است. در کنار این رسانه‌های غربی هم با سیاه‌نمایی و منفی‌بافی تصویری مملو از خشونت، قتل، غارت و تروریسم از اسلام به مردم غرب ارائه می‌دهند، این امر سبب شده است تا کنجکاوی‌ها نسبت به اسلام بیشتر شود و در نتیجه بسیاری از فرانسوی‌ها کم‌کم با پی‌بردن به عدم صداقت رسانه‌ها، تمایل پیدا کنند حقیقت این دین را بیابند.

پیش از آنکه من اسلام بیاورم، در کنار فعالیت‌های دینی‌ام، در عرصه هنر و موسیقی هم کار می‌کردم ولی تنها به عنوان یک هنر به آن می‌نگریستم که هیچ ارتباطی با اعتقادات مذهبی‌ام نداشت، اما اکنون که مسلمان شده‌ام، موسیقی که می‌نوازم و هنری که دارم، مفهوم خیلی عمیق‌تر و کلی‌تری پیدا کرده است، به نوعی از صرف تفریح بودن خارج شده، این به‌خاطر تأثیرپذیری من به آیات قرآن و اسلام می‌باشد.

من اسلام آوردنم را از ابتدا بی‌گدار اعلام نمی‌کردم، وقتی در جمع خانواده و دوستان یا در مهمانی‌ها بودیم و خوراک‌هایی که در اسلام حرام است را به من تعارف می‌کردند، چون مسلمان بودم نمی‌خوردم و از مصرف آنها اجتناب می‌کردم، پدرم و دوستانم با شوخی می‌گفتند چرا نمی‌خوری مگر مسلمانی که نمی‌خوری؟ و من در کمال آرامش به آنها پاسخ می‌دادم، بله مسلمانم. در واقع من دین خود را به آنها هیچ‌گاه تحمیل نمی‌کردم و اجازه دادم اطرافیانم خودشان آرام آرام این قضیه را بپذیرند.

از علت شیعه شدنش می گوید:

مذهب شیعه دو برتری چشمگیر نسبت به مکتب اهل سنت دارد، یکی شخص حضرت علی (ع) با ویژگی‌های شخصیتی والایی که داشتند و اینکه نوری بودند از ناحیه رسول خدا(ص) و دوم احادیث معتبر، مستند و پرمفهوم که در مکتب شیعه موجود است، این مکتب را غنی‌تر و پربارتر نموده است، این دو اصل مهم باعث گرایش من از تسنن به سمت تشیع شدند. اعتقاد دارم مذهب شیعه بوده است که توانسته علوم اسلامی را در تمام دنیا منتشر کند و اغلب دانشمندان بزرگ اسلامی، شیعه بوده‌اند. احساس می‌کنم آثار علمای تشیع به نسبت تسنن بسیار غنی‌تر است.

با اینکه فرانسه کشوری است که اکثریت مردم مسیحی هستند و جمعیت مسلمانان به‌خصوص شیعیان در فرانسه زیاد نیست، اما مردم به اسلام گرایش دارند. عده‌ای هستند که مراسم باشکوه عاشورای امام حسین(ع) را در این کشور برگزار می‌کنند، این مراسم مرا به شدت متأثر می‌کند. من معتقدم ما به عنوان مسلمان در سراسر دنیا باید مقدمات ظهور حضرت امام زمان (عج) را فراهم و خود را مهیای آمدن ایشان کنیم.

ایوت بالداچینو از استرالیا

ایوت بالداچینو کارشناس ارشد حقوق از دانشگاه سیدنی است که 12 سال پیش، پس از جدایی از مذهب کاتولیک مسلمان شده است، بنا به گفته خود او 6 سال سنی بوده است ولی اکنون 6 سال است که به آیین شیعه گرویده است. او همچنین پس از این تشرف نام خود را به ثریا تغییر داده است.

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید که:

در حقیقت سفر من از کودکی آغاز شد چرا که همواره در درون خودم به یک خدای واحد معتقد بودم. دو سؤال اساسی همواره زندگی مرا تحت‌الشعاع خویش قرار می‌داد، اول اینکه من از کجا آمده‌ام و دوم آنکه سرنوشت من چه خواهد بود. با اینکه از دوران کودکی در درون خودم به خدای واحد اعتقاد داشتم اما در آیین مسیحیت به وضوح از خدای پدر، خدای پسر و روح‌القدس سخن گفته می‌شد و این سه خدایی برای من قابل قبول نبود.

وی وجود تناقضات و عدم هماهنگی میان باورهای مسیحی را یکی دیگر از مشکلات مذهبی خویش در دوران نوجوانی و جوانی خواند و افزود: با اینکه یک کودک بودم و پدر و مادرم برای کنجکاوی‌های کودکانه‌ام پاسخ‌های فراوانی به من می‌دادند اما هیچ‌گاه هیچ‌یک از پاسخ‌هایشان برای من قانع‌کننده نبود.

این مستبصر استرالیایی داستان مسلمان شدن خویش را از آنجا آغاز کرد که برای دیدن مادر خویش به مصر سفر کرده بود. وی در توصیف مردم مسلمان کشور مصر گفت: مسلمانان مصری با اینکه مردمی بسیار فقیر بودند اما بسیار آرامش داشته‌اند و در میان آنان احساس مهربانی و دوستی می‌کردند.
بالداچینو تصریح کرد: وقتی برای اولین بار موسیقی قرآن به گوش من خورد مجذوب نوای قرآن شدم و در هر فرصتی که بدست می‌آوردم این موسیقی را گوش می‌دادم.

وی مردم مسلمان مصر را مردمی فقیر اما سرشار از احساس و آرامش توصیف کرد و افزود: در کشور خودم و در اروپا انسان‌های زیادی را دیده بودم که با وجود امکانات زیاد در جست‌وجوی آرامش بودند و هرگز آن را بدست نمی‌آوردند در حالی که مردم مسلمان مصر چیزی برای زندگی کردن نداشتند اما بسیار بخشنده و مهربان بودند.

وقتی برای اولین بار به مسجد الحسین رفتم با التماس خواسته‌های خویش را از خدا طلب کردم و از او خواستم که مرا به سمت حقیقت و واقعیت هدایت کند تا از زندگی گذشته‌ام دور شوم.

بالداچینو در قسمت دیگری از صحبت‌های خویش به اولین برخورد خویش با کتاب قرآن اشاره کرد و توصیه داشت: سوره اخلاص اولین سوره‌ای بود که از قرآن خواندم و در همین چند آیه کوتاه تمام معضلات اندیشه مسیحی را حل شده یافتم و دریافتم که اسلام طریق کاملی برای زندگی انسان است.

وی تصریح کرد: تمام سؤالات خویش را در قرآن پاسخ یافته دیدم و این اولین برخورد من با قرآن بود که سبب انس همیشگی من با قرآن شد.

این تازه مسلمان استرالیایی تأکید کرد: وقتی قرآن را مطالعه می‌کردم یقین داشتم که گوینده این سخنان خالق واقعی دنیا و آفریننده حقیقی انسان است.

وی پس از اظهار شهادتین در مسجد دانشگاه الازهر مصر به دین اسلام گروید و تحقیق و پژوهش درباره آموزه‌های دینی ادامه داد.

بالداچینو گفت: بعد از شش سال که به اسلام گروییده بودم و یک مسلمان سنی شده بودم با امام حسین (علیه السلام) و ماجرای شگفت‌انگیز عاشورا آشنا شدم و این آشنایی اولین جرقه‌های گرایش من به مذهب حقه تشیع بود.

وی تصریح کرد: دستان امام حسین(علیه السلام) را در سراسر زندگی‌ام احساس می‌کنم.

بالداچینو با یادآوری حضور خود در مجالس شیعی مردم مصر و گفت‌وگوهای خویش با شیعیان این کشور اظهار داشت: چندین بار در رؤیاهای خویش امام علی (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) را مشاهده می‌کردم که با کمال مهربانی مرا به سوی امنیت و آرامش دعوت می‌نمودند.

دیانا ترون‌گوسو از امریکا

دیانا ترون‌گوسو در خانواده‌ای مسیحی در ایالت تگزاس به دنیا آمده است. در زمان تبلیغ دین مسیحیت در کلیسا، ناگهان با دین اسلام آشنا می‌شود و پس از مطالعه و تحقیق در سن بیست سالگی اسلام را به عنوان دین خود بر می‌گزیند، و نام خود را به هاجر حسینی تغییر می دهد، او در خصوص این تغییر اینگونه می گوید که من بعد از مسلمان شدن نامم را عوض کردم و به این دلیل نام هاجر را انتخاب کردم که دوست داشتم از شهر و کشورم هجرت کنم، دوست داشتم که از شهری به شهر دیگر مهاجرت کنم و در سفر باشم و الان هم گاهی تهران و قم و گاهی در زادگاه خودم در حال مهاجرت هستم.

او در امریکا فوق‌لیسانس ارتباطات می‌خوانده است که با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در ایران، امریکا را به قصد اروپا ترک می‌کند و پس از آن برای ادامه مطالعاتش درباره اسلام راهی ایران می‌شود. در شهر قم زندگی خود را آغاز می‌کند و پس از آن برای ادامه تحصیلات و تحقیقات راهی تهران می‌شود.

«هاجرحسینی» در مسیر تحقیقات خود، با موضوع عاشورا و امام‌حسین(ع) آشنا می‌شود. به گفته خودش این نقطه اوج تحولات فکری و روحی او بوده است. اوهمچنین تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد «تاریخ شیعه» در دانشگاه اهل بیت ادامه می‌دهد.

اندکی در مورد مسلمان شدن وی:

او در مورد نحوه ی آشناییش با اسلام اینطور می گوید که:"من در یک خانواده کاتولیک به دنیا آمدم. خانواده‌ای که برای اصول دینی اهمیت فراوانی قائل بود. همیشه دغدغه آشنایی با ادیان مختلف را در سر داشتم و به دنبال حقیقت معنویت بودم.

ما هم در مسیحیت موضوعی با عنوان پادشاهی خدا داریم که معتقد به ظهور حضرت مسیح و حاکمیت قوانین است. همین موضوع با جریاناتی که آن روز در فضای جهانی بود و مطرح شدن مسئله امامت، مرا خیلی جذب کرد. در مباحث امامت که پیش می‌رفتیم من با یک نقطه اوج روبرو شدم و آن امام‌حسین(ع) بود. دائم موضوعات را با مسیحیت تطبیق می‌دادم. مثلاً به فداکاری و جان فشانی امام‌حسین(ع) که رسیدم آن را با رنج‌ها و سختی‌های مسیح تطبیق دادم. هر چه در موضوع امام‌حسین(ع) پیش می‌رفتم هیجانم برای دانستن این همه عظمت بیشتر می‌شد. امام‌حسین(ع) نقطه اصلی لحظات شگفت‌انگیز وجودم شد.

بعد به این نتیجه رسیدم که عیسی مسیح همان الگویی را از انسانیت می‌خواهد که مصداقش امام‌حسین(ع) است. در اسلام این الگوها خیلی وسیع و ژرف هستند. من در ایران سعی کردم در بیساری از مراسم های مذهبی شرکت کنم و به طور جدی خودم را با مراسم عزاداری امام‌حسین آشنا کردم. در کنار این مراسم آنچه برای من خیلی اهمیت داشت، شناخت شخصیتی از امام‌حسین بود که نقش جهانی دارد. حرکت و اراده امام‌حسین برای احیا حقیقت بود.

امام‌حسین(ع) اوج حقیقت است. من فقط همیشه خدا را شکر کرده‌ام که مرا در مسیر حقیقت قرار داد. حتی وقتی در مراسم عزاداری شرکت می‌کنم می‌فهمم که امام‌حسین(ع) از این مراسم‌ها بالاتر است. کار او، فکر او، راه او و فدا شدنش برای حقیقت و انسانیت گستره‌ای جهانی پیدا کرده است. من فقط خدا را شکر می‌کنم که مرا با عاشورا و امام‌حسین(ع) مسلمان کرد. "

شان علی استون از امریکا

شان استون، بازیگر، کارگردان، تهیه کننده آمریکایی و فرزند کارگردان جنجالی آمریکایی و برنده جایزه اسکار الیور استون در 19 دسامبر 1984 در نیویورک از پدری یهودی و مادری مسیحی متولد شد. وی در روز سه شنبه مصادف با 14 فوریه در اصفهان شهادتین را بر زبان جاری ساخت و به دین اسلام و مذهب شیعه روی آورد و اسم خود را نیز به علی تغییر داد.

وی در مورد مسلمان شدنش اینطور گفت:

تغییر مذهب به اسلام به معنای رد ادیان مسیحیت و یهودیت که با آن‌ها متولد شده‌ام نیست. بلکه به این معناست که من حضرت محمد [ص] و دیگر پیامبرها را پذیرفته‌ام.

دین اسلام ادامه کلمه خداوند است، خداوندی که حضرت خلیل و حضرت موسی را فرستاده و تمام مذاهب و اصول ادیان را یکی کرده است. این هنرمند آمریکایی با بیان اینکه حضرت محمد (ص) در زمانی که دنیا پر از کفر بود تمام مردم را با هم متحد کرد، ادامه داد: من شجاعت و معرفت رسول خدا (ص) را می‌فهمم و به همین دلیل نیز مسلمان شدم. وی با اشاره به اینکه مذاهب دیگر هم مانند اسلام

یک خدا را می‌پرستند، تاکید کرد: «لا اله الا الله» مفهوم جدیدی نیست، بلکه همواره در ادیان مختلف بوده اما نوع بیانش تفاوت داشته است.

وی در پاسخ به این سؤال که چرا در ۲۷ سالگی به اسلام روی آورده‌اید، اظهار داشت: من قرآن را خواندم اما با یک شب قرائت قرآن نمی‌توان مسلمان شد و تمام عمر باید آن را تلاوت کرد، مسلمان شدن من دستور خداوند بوده است، من کسی نیستم که بخواهم زمانش را تعیین کنم.
وی در ادامه در پاسخ به سؤالی درباره شرایط آینده مسلمانان در منطقه افزود: من فکر می‌کنم همان‌طور که بابل فرو ریخت، قدرت‌های دنیا نیز فرو می‌ریزند و این تفاوتی بین افرادی است که ایمان دارند و غربی‌ها که ایمان ندارند.

جمیلا بوتنربران بانوی تازه مسلمان آلمانی

بانوی تازه مسلمان آلمانی :برادرم هم به تازگی مسلمان شده

این بانوی آلمانی ضمن اشاره به اینکه در حال حاضر محل سکونت خود را به یک مرکز تبلیغی دین اسلام تبدیل کرده است

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)
جمیلا بوتنربران» بانوی جوان آلمانی که چند سالی است با پذیرش دین اسلام راه خود را شناخته، امسال برای چهاردهمین بار توفیق تشرف به حرم مطهر رضوی را کسب کرده است.
وی که به همراه همسر و دو فرزندش به مشهدالرضا مشرف شده، تنها راه کمال انسانی و رسیدن به آرمان های اصیل انسانی را عبودیت پروردگار و پیروی همراه با معرفت از قرآن و اولیای الهی می داند

.و می گوید: این شاهراه سعادت هر انسان است

او که سال هاست راه خود را شناخته و دین اسلام را پذیرفته، حس خود را از زیارت امام رضا(علیه السلام) این گونه بیان می کند: زیباترین لحظات رسیدن به بارگاه این امام بزرگوار است و مرهمی می شود بر دل رنجور و خسته من. هر بار به زیارت مشرف شده ام ناخواسته اشک شوق از چشمانم جاری .می شود و برای همه مسلمانان به ویژه برادرم که به تازگی مسلمان شده التماس دعای ویژه می کنم

بوتنربران ابراز می کند: ما باید حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم(علیهم السلام) را سرلوحه امور خود در زندگی قرار دهیم تا بتوانیم به عنوان یک مسلمان، الگوی خوب و شایسته ای .برای مردم جهان باشیم

این بانوی آلمانی ضمن اشاره به اینکه در حال حاضر محل سکونت خود را به یک مرکز تبلیغی دین اسلام تبدیل کرده است، ادامه می دهد: تاکنون از این محافل افراد زیادی با دین اسلام آشنا و مسلمان .شده اند و تعداد زیادی نیز به خاطر تبلیغات ما به مذهب تشیع تمایل پیدا کرده اند

این بانوی فرهیخته می گوید: من از ده سالگی متوجه حضور خدا شدم و ذهنم درگیر مسائل معنوی و الهی شد؛ بعد از آشنایی با همسرم و دیگر مسلمانان که در اطرافم بودند امام رضا(علیه السلام) را .شناختم و دریافتم رافت ایشان مسلمان و غیرمسلمان نمی شناسد

وی از خدمات ارائه شده به زائران ابراز خوشحالی کرد و گفت: محصولات فرهنگی و کتاب هایی که توسط مدیریت زائران غیر ایرانی آستان قدس رضوی به مخاطبان داده می شود، یقینا تاثیرات خاص خود را بر عقاید، افکار و شناساندن راه درست بر جای خواهد گذاشت.

عماد عصام عالم وهابی که شیعه شد

عماد عصام درباره چگونگی شیعه شدنش می گوید: بنده از سن شش سالگی در کلاس های درس وهابیت حاضر بودم و بیش از یک دهه با تفکرات و عقاید این فرقه آشنایی پیدا کردم، دلیل اینکه وهابیت نوجوانان را از سنین کودکی با عقاید خود آشنا می کنند آن است که می خواهند با رشد فکری .این افراد در سنین سی سالگی آنان را برای ترویج وهابیت به نقاط مختلف اعزام کنند

این شیعه اثنی عشری یادآور شد: تحصیلات خود را در دانشگاه‌های عربستان گذراندم ولی پس از آشنایی با کتب تشیع و مطالعه این مکتب به این مذهب حقه گرویدم و امروز در ایران به تدریس و تالیف و تبلیغ مکتب حقه جعفری مشغول هستم.

گفتنی است دکتر عصام العماد، شیعه‌شناس، متخصص در علم رجال و حدیث و تاریخ، مدرس جامعه المصطفی العالمیه (مدرسه علمیه طلاب خارجی) و فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های مذاهب عربستان سعودی است. وی که خود زمانی پیرو وهابیت بوده و به مذهب تشیع گرویده است، هم اکنون به تشریح شکل‌گیری فرقه ضاله وهابیت و افشای ماهیت آن مشغول است.

به علت تاثیر وهابیت در خانواده العماد در طول چند سال شیعه شدن دکتر عصام، تنها پنج نفر از اعضای خانواده العماد شیعه شده اند که شامل برادرشان حسن العماد که هم اکنون در شهر قم مشغول به تحصیلات دینی می باشد و سه تن از خواهران دیگر ایشان نیز از وهابیت به مذهب شیعه دوازده امامی تحول فکری پیدا کرده اند و خواهر زاده ایشان نیز به نام محمد طه الذاری یکی از شیعیان دوازده امامی و جزو طلاب حوزه علمیه قم می باشد.

.اتسوکو (فاطمه) هوشینواز ژاپن

من احساس کردم که شیعیان به قرآن نزدیک تر هستند

من به ایران مهاجرت کردم و خدا را شکر می‌کنم. این کشور ولایت فقیه را دارد و دلیل ماندگاری این کشور ولایت فقیه است و اگر کشور دیگری به اینجا حمله کند من از اینجا نمی‌روم. ژاپن هم برای من عزیز است، اما اینجا وطن معنوی من است

آگوستین زوالیوس نقاش تاره مسلمان آرژاننیتی

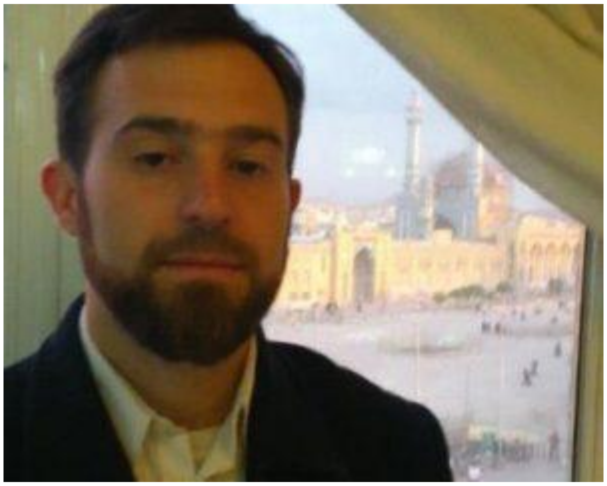

هنرمندان زبان‌شان درهمه دنیا یکی است فرقی نمی‌کند چه درایران باشند و چه در آرژانتین یا درکشورهای دیگر، آن‌ها با زبان دل و تحریک احساس ارتباط برقرار می‌کنند. شاعران، نقاشان، موسیقیدانان، فیلم‌سازان و...

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) آرژانتین کشور بزرگی در آمریکای جنوبی است که بیشترشهرتش درایران دررابطه با شخصیت‌هایی همچون مارادونا جادوگرمحبوب فوتبال جهان وچه‌گوآرا پزشک آزادی‌خواه آرژانتینی است که دوشادوش فیدل کاسترو برای آزادی کوبا وکشورهای دیگر جنگید؛ شاید تمام اطلاعاتی که اغلب ایرانیان در مورد این کشور آمریکای لاتین دارند به همین دو جمله که گفتیم خلاصه شود اما همین روحیه آزادی‌خواهی مردم آرژانتین کافی است تا با کمی تلاش مبلغان شیعه نام‌های بزرگی را از این کشور در آینده نه چندان دور بشنویم. تازه

مسلمانانی که از آن‌سوی اقیانوس‌ها برای دریافت معارف اهل‌بیت به تنها کشور رسمی شیعیان جهان می‌آیند تابه سفیران پرچم سبز مهدوی در آن‌سوی آب‌ها مبدل شوند آگوستین زوالیوس که حالا اسم خلیل را برخود نهاده است درشهربوئنوس آیرس و درخانواده‌ای مسیحی متولد شد پدرش وکیل دادگستری است. او در رشته نقاش ومجسمه‌سازی تحصیل‌کرده پنج سال پیش با اسلام آشنا شد و به تشیع گروید. خلیل زوالیوس هم‌اکنون در رشته علوم دینی ومعارف اسلامی خود را مهیا می‌کند تا به‌عنوان یک طلبه هنرمند در کشورش فعالیت داشته باشد فرصتی پیش آمد تا با او گفت‌وگویی انجام دهیم و نقطه‌نظراتش را درباره نقش هنر در امرتبلیغ دین اسلام بدانیم.

شما از یک خانواده معتقد به مسیحیت هستید چه شده به تشیع روی آوردید؟

علت اصلی آن به مطالعه و تحقیق برمی‌گردد من با این‌که مسیحی بودم ولی هیچ‌وقت از دین خودم رضایت نداشتم چون شرایط کاتولیک‌ها با توجه به وضعیت واتیکان مناسب نبود و مشکلات زیادی داشتند به دنبال فرهنگ و دین دیگری بودم همین‌خاطر درباره دین‌ها شروع به تحقیق نمودم تا اطلاعاتم را زیاد کنم تقریبا شاخه‌های دین مسیحیت را می‌شناختم اما پذیرش آن‌ها برای من مشکل بود چون به هرحال به مسیحیت برمی‌گشت؛ تا این‌که سراغ بودیسم رفتم کتاب‌های زیادی درباره این دین خواندم و به تبعیت از بودایی‌ها پنج سال گوشت نخوردم وگیاه‌خوار بودم آن‌ها ذکر زیادی دارند چیزی شبیه صوفی‌ها به همین خاطر مجذوبش شدم بعد از آن کتاب‌هایی درمورد عرفان و تصوف خواندم و به صوفیان پیوستم ولی کم‌کم دیدم آن‌ها دین کاملی ندارند چون محلی برای ثروتمندان بودند ازمردم پول می‌گرفتند و به دنبال منافع و موقعیت خودشان بودند درجلسات‌شان فقط ذکرداشتند اما نه نماز می‌خواندند و نه قرآن تلاوت می‌کردند به همین خاطراصلا ارضاء نمی‌شدم. بعد از آن یکی از دوستانم که چهارسال قبل ازمن شیعه شده بود را دیدم هربار با هم ملاقات داشتیم با هم دربارهمه چیزی از جمله اسلام مباحثه می‌کردیم کم کم این دیدارها بیشتر شد و ارتباطم با او شدت گرفت یک‌بار گفت بیا برویم مسجد ما شیخ آن قبلا مسیحی بوده و حالا شیعه شده است اسمش علی عبدالرحمان پل بود. آن‌جا با شیخ عبدالرحمان صحبت کردیم و سوالاتم را از او پرسیدم او جواب‌های من را یک به یک با حوصله می‌داد به لطف خدا پس ازشش ماه شهادتین گفتم و شیعه شدم. بعد ازآن با یک ایرانی آشنا شدم هرهفته جلسه‌ای برای آموزش قرآن داشت که شرکت می‌کردم وهمان سال مرا به ایران دعوت کرد و به ایران آمدم تا با دستی پر به آرژانتین برگردم.

عکس‌العمل خانواده بعد ازاین‌که شیعه شدید چگونه بود؟

خانواده‌ام از مسمانی من خیلی ترسیده بودند و احساس نگرانی می‌کردند چون با توجه به تبلیغات شدیدی که ازسوی رسانه‌های آمریکایی وصهیونیستی علیه اسلام وکشور ایران می‌شود آن‌ها می‌ترسیدند وقتی خواستم به ایران برای تحصیل بیایم می‌گفتند کجا می‌خواهی بروی ایران خطر دارد برای‌شان خیلی توضیح دادم تا متقاعد شدند. کم کم ازروی رفتارم به عنوان یک مسلمان فهمیدند که مسلمانی بد نیست ونگرانی‌های‌شان رفع شد؛ چنان‌چه شش ماه پیش که به آرژانتین رفتم دیدم خانواده نه تنها نگران من نیستند بلکه از مسلمان شدن من هم افتخار می‌کنند ازاین مساله خوشحال شدم.

مبلغ هندی

ماجرای مسلمان شدن یک کافر به واسطه نام امام حسین علیه السلام در هند

قمر حسن خان با اینکه نه امام خمینی(ره) و نه ایران را دیده بود، اما بین سال‌های ۶۰ تا ۶۷ شب و روز در بمبئی فعالیت می‌کرد که تبلیغات منافقین در هند را ناکام بگذارد تا اینکه به ایران می‌آید و یک تصمیم عجیب می‌گیرد!

»به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)،

سفینه الزهرا» نام لنجی است که با خیال راحت و فارغ از سخت‌گیری مسئولان محلی به برپایی هیأتی حسینی (ع) همت می‌گمارد.

قمر حسن خان معروف به شهیدی مسئول «سفینه الزهرا» متولد ۱۳۴۵ شمسی در بمبئی هند است، همزمان با انقلاب اسلامی به نشر و ترویج اسلام در شهر خودش پرداخت، با اینکه امام خمینی(ره) را از

نزدیک ندیده بود، اما عاشقانه خبرهای جبهه را دنبال می‌کرد و به شیوه خودش به تبلیغ اسلام در بمبئی پرداخت، تا اینکه کاسه صبرش به سر آمده و راهی ایران می‌شود تا اینکه در سال ۷۹ بار دیگر به بمبئی بر می‌گردد و برای عزاداری امام حسین(ع) به شیوه‌ای نو همت می‌گمارد. عاشق حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) است و سربند «یا فاطمه الزهرا» را همیشه به پیشانی دارد. در ادامه بیشتر با قمر حسن خان آشنا می‌شوید:

هندی‌هایی که در بمبئی مبلغ انقلاب شدند

چه زمانی با ایران و اندیشه‌های امام خمینی(ره) آشنا شدید؟*

تقریباً اوایل جنگ بود که با ایران و حضرت امام(ره) آشنا شدم، یک روز هنگامی که به مسجد جامع - رفته بودم، یکی از دوستان نزد من آمد و گفت: نمی‌خواهی یک کار خوب انجام بدهی؟ من هم گفتم: چرا که نه! بعد از آن مجلات و روزنامه‌های ایرانی به زبان اردو و انگلیسی را از خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در بمبئی می گرفتیم و در کل شهر بمبئی و مراکز فعال به خصوص مساجد می‌فرستادیم، آن زمان من فارسی بلد نبودم، مردم وقتی این ترجمه‌ها را می‌خواندند گریه می‌کردند.

بعدها هم با شخصی به نام «عباس فراهانی» -اهل خیابان نیروی هوایی قم- که مسئول انجمن دانشجویان ایرانی بود آشنا شدم و برای مبارزه با منافقین به آنها کمک می کردیم. بعد از ایشان هم آقایی به نام «ایرج رسولی» -که اهل اهر آذربایجان بود- مسئول انجمن شد و با ایشان هم همکاری داشتیم.

ایرانی‌ها وقتی وارد فرودگاه بمبئی می‌شدند، منافقین اعلامیه پخش می‌کردند، بسیاری از آن‌ها خیلی دلشان خالی می‌شد، آن‌ها فکر می‌کردند منافقین خیلی در هند نفوذ دارند

در آن زمان جو بمبئی نسبت به ایران چگونه بود؟*

آن موقع حزب توده،منافقین و طرفداران بختیار خیلی فعالیت می‌کردند، کسی هم چیزی به ما - نمی‌گفت، در واقع انتخاب مسیر و روش صحیح در اثر همان خون‌های پاکی بود که در ایران و در دفاع مقدس ریخته می‌شد، منافقین در شهر بمبئی همه امکاناتی داشتند از ماشین بنز، امکانات تا پول، مسئولین محلی آنجا با منافقین خیلی همکاری می‌کردند.

در آن زمان هفته‌ای دو مرتبه هواپیما از ایران به بمبئی می‌آمد، ایرانی‌ها وقتی وارد فرودگاه می‌شدند، منافقین اعلامیه پخش می‌کردند، بسیاری از آن‌ها خیلی دلشان خالی می‌شد، آن‌ها فکر می‌کردند منافقین خیلی در هند نفوذ دارند، در حالی که این گونه نبود، منافقین فقط بازی می‌کردند که به مردم نشان دهند خیلی نفوذ دارند.

حزب مسعود رجوی در آن زمان روی دیوارهای آنجا مانند دیوارهای روبروی هتل‌های ۵ ستاره و جاهای حساس بمبئی علیه حضرت امام(ره) مطلب می‌نوشت، ما آن موقع در روز دستفروشی می‌کردیم و پول در می آوردیم، رنگ روغن می‌گرفتیم و از شب تا صبح آن‌ها را پاک می‌کردیم، حزب بختیار هم با عکس بختیار فعالیت می‌کرد، شبانه می‌رفتیم عکس بختیار را سیاه می‌کردیم، حزب توده هم شبرنگ می‌زد.

منافقین برای راهپیمایی علیه ایران و امام(ره) چندصد نفر از مردم فقیر را اجیر می کردند و به هر نفری ۵۰ روپیه می‌داد که آن زمان به پول ایران هزار تومان می‌شد، یادم است کت برادر بزرگم که مدیر مدرسه بود را پوشیدم و به عنوان خبرنگار به میان جمعیت رفتم و سؤال می‌پرسیدم، یکی از منافقین آمد و از من پرسید از کدام روزنامه یا خبرگزاری هستی؟! گفتم از روزنامه هندوستان تایمز هستم و همه اطلاعات و بروشورهای خود را در اختیار من قرار دادند!

آن زمان نه حضرت امام(ره) را دیده بودم و نه به ایران سفر کرده بودم، تقریباً سی و چند سال پیش، بین سال‌های ۶۰ تا ۶۷ شب و روز بیدار می‌ماندیم و کار می‌کردیم، یک اتاق درست کرده بودیم که آن را با عکس شهدا تزیین کرده بودیم و از کل هند افرادی که به آن‌ها روزنامه و مجله می‌فرستادیم – نه فقط شیعیان؛ بلکه برادران اهل سنت و حتی غیرمسلمانان – و به نظام جمهوری اسلامی علاقه‌مند بودند، به ما نامه می‌فرستادند. بعضی تشکر می‌کردند، بعضی هم درخواست تعداد بیشتری روزنامه و مجلات را داشتند، ما هم به نامه‌های آن‌ها پاسخ می‌دادیم.

ماجرای پخش اعلامیه انقلابی در بیت‌الله الحرام

درباره پخش اعلامیه در خانه خدا برایمان می‌گویید؟*

بعد از حادثه هتک حرمت حرمین شریفین توسط آل‌سعود و به شهادت رسیدن حجاج بیت‌الله الحرام - در ششم ذی‌الحجه سال ۶۶ شمسی و شنیدن خبر آن بسیار ناراحت شدم، خودم را در اتاقی زندانی

کردم و شب و روز گریه می‌کردم؛ به حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) گفتم دیروز شما را شهید کردند و حالا فرزندان شما را. در حج سال ۶۷ هیچ ایرانی به حج اعزام نشد، قرار بر این شد که در مکه معظمه بعد از اقامه نماز مغرب اعلامیه‌ای در ششم ذی‌الحجه به زبان انگلیسی و عربی منتشر شود، در جلسه گفتند چه کسی حاضر است که این اعلامیه را در خانه خدا پخش کند، خیلی این کار خطر داشت، من قبول کردم، یک دست لباس عربی گرفتم و اعلامیه‌ها را با کش تا پایین زانو بستم و بعد از نماز مغرب .یکی یکی کش‌ها را باز می‌کردم و اعلامیه را روی زمین پخش می‌کردم و مردم آن‌ها را برمی داشتند

هند که رسیدم، ایام فاطمیه اول بود، این قدر حالم بد شد که به کما رفتم و دکترها از من قطع امید کرده بودند، اما به لطف حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) دوباره زندگی جدیدی یافتم

در مسیر تبلیغ برای اسلام بازداشت هم شدید؟*

بار اولی که دستگیر شدم، شب میلاد حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) بود، آنجا در بازداشتگاه خیلی - خوشحال بودم و با امام سجاد(ع) نجوا می‌کردم که ما مصیبت‌های اسارت شما را شنیده بودیم، اما نچشیده بودیم، آنجا نتوانستند از من حرف بکشند که چه کسی ما را پشتیبانی می‌کند، من که اصلاً ایران را ندیده بودم، در حالی که یک دستبند به دست من بسته بودند و سوی دیگر دستبند را به صندوق چوبی، نیمه‌های شب یک فاحشه آرایش کرده را به بازداشتگاه فرستادند، من خودم را به خواب زدم، .دیدم اصلاً دست بردار نیست، سرش فریاد زدم و گفتم: بگذار بخوابم و او دست از سر ما بر داشت منظورم این است که آن زمان می‌گفتند انقلاب با دست خالی پیروز شد، من واقعاً این موضوع را درک .می کردم و به او رسیده بودم

طاقت دوری از ایران را نداشتم

چه زمانی به ایران آمدید؟*

سال ۶۷ به ایران آمدم، چند ماه بعد امام(ره) به رحمت خدا رفتند، بعد از ایشان هم پیرو حضرت آقا – هستیم، زبان فارسی را یاد گرفتم و به مناسبت‌های مختلف از طرف «بسیجیان ۸۰ کشور جهان اسلام» اطلاعیه می‌دادیم، هنگامی که سال ۷۹ می‌خواستم از ایران بروم، خیلی برای من سخت بود، هواپیما که می‌خواست بلند شود، من داشتم جان می‌دادم، هند که رسیدم، ایام فاطمیه اول بود، این قدر حالم بد شد که به کما رفتم و دکترها از من قطع امید کرده بودند، اما به لطف و عنایت حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) .دوباره زندگی جدیدی یافتم

لنجی متفاوت در اقیانوس هند/ نوای «لبیک یا حسین» در دل اقیانوس

چگونه شد که ایده «سفینه الزهرا» در ذهن شما شکل گرفت؟*

در کل دنیا بگردید افرادی که به دریا می‌روند و سوار بر کشتی یا لنج می‌شوند برای گناه می‌روند، ما – تصمیم گرفتیم که به گونه‌ای دیگر رفتار کنیم، یک هیأت با نام «محبین اهل بیت علیهم‌السلام» تأسیس کردیم، چون در طول سال‌هایی که در ایران بودم، در «هیأت محبین اهل بیت علیهم‌السلام» قم توفیق خدمت داشته و خیلی مدیون این هیأت هستم. چند سالی کنار دریا هیأت برگزار می کردیم. تا اینکه یکی از بچه‌ها گفت، برای اینکه مشکلی پیش نیاید، از مسئولان محلی برای برگزاری مراسم هیأت مجوز بگیریم. من گفتم که دنبال این کار نروید، خود اهل بیت(علیهم‌السلام) کمک می‌کنند. یکی از آن‌ها که رفته بود، برگشت و گفت: اجازه نمی‌دهند، بعد از شنیدن این خبر خیلی ناراحت شدم.

شب شهادت امام جواد(ع) بود و گله‌هایمان را مطرح می‌کردیم. در همین حین، گویی به من الهام شد که مردم برای رقص، آواز و شراب‌خواری لنج اجاره می‌کنند، ما چرا برای مراسم اهل بیت(علیهم‌السلام) کشتی اجاره نکنیم و هیأت بگیریم؟ در همان شب تصمیم گرفتیم و این کار را شروع کردیم و چون هیأت محبین اهل بیت علیهم‌السلام روی کشتی برگزار می‌شد، اسمش را «سفینه الزهرا» گذاشتیم. با عنایت اهل بیت(علیهم‌السلام)، مردم مسلمان بمبئی و حتی مردم نقاط مختلف هندوستان و خارج از کشور استقبال عجیبی از این هیئت کردند، به گونه‌ای که برخی اوقات –چون ظرفیت کشتی محدود بود– افراد در لیست انتظار دو ماهه می‌ماندند. هر لنجی ۲۰۰ نفر جای دارد، به همین خاطر برخی مواقع تا سه لنج را به هم وصل می‌کنیم که عده بیشتری بیایند، آنگاه به دل اقیانوس هند می‌رویم و هیأت را برگزار می کنیم.

ما اولین هیأتی هستیم که به سبک هیأت‌های ایرانی، یعنی قرائت زیارت عاشورا، روضه خوانی و سینه‌زنی هیأت را برگزار می‌کنیم، من خودم این مسأله برایم جالب بود که در ایران معمولاً هیچ روضه‌ای بدون نام حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) خوانده نمی‌شود، همچنین مردم ایران برای «سادات» به نام فرزندان حضرت زهرا(سلام الله علیها) احترام خاصی قائل هستند. سلام بر مردم پاک و نجیب ایران اسلامی.

*شما از اول مسلمان بودید؟

-بله! من در خانواده‌ای شیعی به دنیا آمدم.

*چند تا خواهر و برادر هستید؟

-فقط ۲ تا برادر دارم.

*تحصیلات شما؟

– در هند دیپلم گرفتم و در ایران دروس حوزه خواندم.

نام «حسین» یک کافر را مسلمان کرد

*با این اوصاف موفق شدید کسی را به دین اسلام دعوت کنید؟

- بله! من یک نفر را مسلمان کردم، وی قبلاً کافر بود به اسم «شُبهاش»، اسمش را محمدمهدی گذاشتم و بعد به ایران آمد، دروس حوزه را خواند و هم اکنون در صداوسیما مشغول به کار است.

ماجرای اسلام آوردن وی به این گونه است که روستای محمدمهدی با قطار ۳۰ ساعت با بمبئی فاصله داشت، گاهی اوقات آنجا که روضه برپا می‌شد، او خوشش می‌آمد و پنهانی می‌نشست و گوش می‌کرد تا اینکه یک روز یکی از اقوام ما که در آن روستا بود، به من زنگ زدند و گفتند، محمدمهدی به امام حسین(ع) علاقه دارد و می‌خواهد شیعه شود، گفتم: او را پیش من بفرستید تا در حوزه ثبت‌نامش کنم، در بمبئی شهادتین را خواند.

*چند تا فرزند دارید؟

-۲ دختر و ۳ پسر که الحمدلله همه آن‌ها در مسیر اهل بیت(علیهم‌السلام) هستند، این مدت هم برای پیگیری طلبه شدن پسر بزرگم به ایران آمدم که البته برای خود ماجرایی دارد. ماه رمضان سال قبل که به ایران آمده بودیم، همسرم اصرار داشت که با مسئولان صحبت کنم و طلبه شدن حسینم را از آن‌ها بخواهم، من گفتم شما را به حرم حضرت معصومه(سلام‌الله‌علیها) می‌برم و از ایشان بخواهید، آن‌ها در

حرم ماندند و خودم جایی افطاری دعوت بودم، آشنایی که ۱۶ سال بود ایشان را ندیده بودم، پیشم آمد و گفت: نمی‌خواهید دوباره در ایران اقامت بگیرید؟ گفتم نه؛ البته پسری دارم که دوست دارم در ایران طلبه بشود. از طریق ایشان کارها پیش رفت و قرار شد بار بعد با پسرم برای ثبت‌نام در حوزه به ایران بیاییم، امسال روز میلاد حضرت زهرا(س) وارد ایران شدیم و حسین مراحل ثبت نام را انجام داده و إن‌شاءالله به زودی طلبه می‌شود.

***صحبت پایانی...**

- چطور وقتی به یک غریبه سلام می‌کنید جواب شما را می‌دهد؟ آیا می‌شود با اهل بیت(علیهم‌السلام) حرف بزنیم و آن‌ها جواب ما را ندهند؟!

اهل بیت(علیهم‌السلام) هر لحظه به ما نظر دارند و زیر نظر این بزرگواران زندگی می‌کنیم، در واقع هر پیشرفتی داریم از ناحیه و عنایات اهل بیت علیهم‌السلام است، به همین خاطر است که جمهوری اسلامی در این ۳۶ سال با رهبری حضرت امام(ره) و رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای قوی و قدرتمند شده است، بنابراین تا به خدا توکل داشته باشیم و به اهل بیت(علیهم‌السلام) توسل کنیم، شکست نخواهیم خورد و نمی‌خوریم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب

جنورا آتا

شیعه شدن 100 جوان مکزیکی در طول 2 سال

من با مطالعه متن کامل نهج البلاغه مجذوب شخصیت جامع و کامل امام علی علیه السلام شدم و به مذهب تشیع گرویدم و خانواده ام نیز با دیدن تحول در بنده مجذوب مکتب اهل بیت (علیهم السلام) شدند و تعدادی از دوستان هم راه حق را یافتند.

به گزارش رهیافتگان:

دکتر "جنورا آتا " از تازه مسلمانان مکزیک محسوب می شود او در حاشیه نشست عمومی مجمع جهانی اهل بیت با اشاره به فعالیتشان در یکی از شهرهای شرقی مکزیک گفت: ما به تازگی دومین مرکز شیعی را در مکزیک راه اندازی کرده و هم اکنون در حال تدریس علوم اسلامی اهل بیت به جوانان مشتاق هستیم .

وی افزود: در طول دو سال فعالیت به لطف خدا بیش از صد نفر از جوانان مکزیکی به مکتب اهل بیت تشرف یافتند.

دکتر جنورا عامل اصلی گرایش جوانان به اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را اخلاق خوب و شیوه معاشرت مناسب و اسلامی بیان کرد و گفت: اخلاق خوب و شیوه های مناسب در برخورد با مردم و جوانان جویای حقیقت بهترین روش برای دعوت به اسلام است.

وی که خود از تشرف یافتگان به مکتب تشیع است در بیان نحوه تشرف خود به اسلام و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) گفت: من با مطالعه متن کامل نهج البلاغه مجذوب شخصیت جامع و کامل امام علی علیه السلام شدم و به مذهب تشیع گرویدم و خانواده ام نیز با دیدن تحول در بنده مجذوب مکتب اهل بیت (علیهم السلام) شدند و تعدادی از دوستان هم راه حق را یافتند.

این فعال شیعی در بیان فعالیت اجتماعی مسلمانان در جامعه مکزیک گفت: امسال برای اولین بار در طول تاریخ مکزیک موفق به برگزاری با شکوه راهپیمایی روز قدس شدیم.

خاطرنشان می شود ۱۲۰۰ نفر در مکزیک پیرو اهل بیت می باشند که روز به روز نیز بر تعداد آنها افزوده می شود.

سیلوا متو از سوئد

استاد دانشگاه اقتصاد سوئد چگونه مسلمان و شیعه شد

با وجود اینکه تاکنون به حرم مطهر رضوی مشرف نشده بودم اما احساس نزدیکی زیادی با حضرت رضا(علیه السلام) داشتم و لقب امام رئوف که به ایشان نسبت می‌دهند بسیار برایم آرامش بخش شد لذا برای تشرف به دین اسلام این مکان ملکوتی را انتخاب کردم.

به گزارش رهیافتگان:

سیلوا متو، استاد دانشگاه اقتصاد سوئد با به زبان‌آوردن شهادتین همزمان با ماه مبارک رمضان و شبهای قدر، در حرم مطهر رضوی به دین مبین اسلام و مذهب تشیع مشرف شد. «سیلوا متو» که ۳۱ سال دارد، در مراسمی که با حضور کارشناسان دینی اداره ارتباطات اسلامی و امور زائرین غیرایرانی آستان قدس رضوی در رواق غدیر حرم مطهر برگزار شد پس از تشرف از دین مسیحیت به دین مبین اسلام نام «زینب» را برای خود انتخاب کرد. این استاد دانشگاه با اشاره به علت گرایش خود به اسلام و تشیع، گفت: اسلام دین کاملی است که می‌تواند همه نیازهای انسان را تأمین کند و دستورالعمل‌های جامعی را برای خوب زیستن دارد و با مطالعاتی که در این زمینه داشتم مذهب تشیع را برای خود انتخاب کردم. وی که ۱۸ ماه برای انتخاب دین اسلام تحقیق و پژوهش کرده است، خاطرنشان کرد: با مطالعه قرآن و مطالعه کتاب‌هایی از زندگی نامه ائمه اطهار(علیهم السلام) مذهب تشیع را کامل‌ترین دین انتخاب کردم که تمام دستوراتی که در آن آمده از مبانی علمی برخوردار است و باعث سعادت فرد می‌شود.

این تازه مسلمان با اشاره به اینکه از طریق دوستان خود در دانشگاه با دین اسلام آشنا شده است، افزود: با سفری که به سوریه داشتم و ارتباط با دوستانی که مسلمان بودم توانستم اطلاعات زیادی را در خصوص دین مبین اسلام کسب کنم. «سیلوا متو» با اشاره به ضرورت حجاب و پوشش مناسب اسلامی برای زن‌ها گفت: حجاب پوشش نه تنها مانعی برای حضور زن در جامعه ایجاد نمی‌کند، بلکه این پوشش مانند حصاری برای حجاب و حجاب: و حجاب، موجب کامل‌شدن شخصیت وجودی او نیز خواهد شد. وی افزود

زن‌ها است که موجب امنیت و آرامش بیش‌تر آنها خواهد شد. وی تصریح کرد: با وجود اینکه تاکنون به حرم مطهر رضوی مشرف نشده بودم اما احساس نزدیکی زیادی با حضرت رضا(علیه السلام) داشتم و لقب امام رئوف که به ایشان نسبت می‌دهند بسیار برایم آرامش بخش شد لذا برای تشرف به دین اسلام این مکان ملکوتی را انتخاب کردم. این تازه مسلمان حرم مطهر رضوی با اشاره به علاقه‌ای که برای زیارت حضرت معصومه(سلام الله علیها) دارد، افزود: بعد از سفر ایران بلافاصله به کربلا می‌روم و مرقد مطهر امام حسین(علیه السلام) را زیارت خواهم کرد. از ابتدای امسال تاکنون چهار زائر غیرایرانی در حرم مطهر رضوی به دین مبین اسلام مشرف شدند و از سوی مدیریت امور زائران غیرایرانی آستان قدس رضوی یک جلد کلام‌الله مجید و تندیس سنگ مضجع شریف حضرت امام رضا(علیه السلام) و و مذهب شیعه و بسته‌های فرهنگی و متبرک به این تازه کتاب‌هایی درباره اصول اعتقادی اسلام مسلمان‌اهداء شد.

وارث مولتی میلیاردر مشهور ایتالیایی مسلمان شد ولی او را کشتند

مسلمان شدن ادواردو

ادواردو دانشجوی فلسفه ادیان در دانشگاه معروف "پرینستون " نیویورک بود.خودش هم متولد نیویورک بود. او انجیل و تورات را خوانده، اما این‌ها او را قانع نکرده بود. در 20 سالگی برحسب اتفاق در کتابخانه چشمش به قرآن افتاده و چند آیه از آن را می‌خواند و احساس می‌کند این نمی‌تواند کلام بشر باشد. قرآن را کامل می‌خواند و تصمیم می‌گیرد مسلمان شود؛ بدون این‌که نیاز به مشورت با کسی را احساس کند. به یک مرکز اسلامی در نیویورک می‌رود و آن‌جا می‌گوید من می‌خواهم مسلمان شوم، شهادتین را می‌گوید و آن‌جا نامش را "هشام عزیز " می‌گذارند. ادواردو پس از سفر به ایران شیعه شد و توانست با امام خمینی (ره) دیدار کند.

دکتر قدیری ابیانه درباره شیعه شدن و اولین سفر ادواردو به ایران می گوید: "بعد از شیعه شدن و ذکر شهادتین در نزد آقای فخرالدین حجازی، نام او را "مهدی" گذاشتیم. بار اول که به ایران آمد، خدمت حضرت امام (ره) رفت. در آن ملاقات، حضرت آیتا... خامنه‌ای، آقای هاشمی، سیداحمد خمینی و فخرالدین حجازی حضور داشتند و یک دوست ایرانی ما که الان در مشهد است و نمی‌خواهد اسمش را ببریم و دوست ادواردو نیز بود، کار ترجمه را بر عهده داشت. این دوست مشترک‌مان بعدها گفت که بعد از دیدار با امام به نماز جمعه رفتیم که ادواردو در صف اول بود... . در این سفر او به مشهد، برای زیارت امام رضا (ع) رفت. در آن‌جا به‌شدت تحت تأثیر زیارت قرار گرفته بود و می‌گفت که من وجود امام رضا (ع) را حس می‌کردم. وقتی از او پرسیدم از امام رضا (ع) چه‌چیزی خواستی؟ گفت: خواستم که از خدا بخواهد که قلب پدرم را نسبت به من مهربان کند."

برداشت شهید ادواردو آنیلی از سوره کهف

از این (آیات) واضح است که آخرین پیامبر (سلام بر او) محمد [ص] است، زیرا که آخرین قوانین الله است که به زمین قبل از روز جزا (قضاوت جهانی) نازل شده و خواهد شد.

بنابراین بعد از اسلام دین جدیدی نخواهد آمد.

هشام عزیز

فعالیت‌های ادواردو در ایتالیا

ادواردو با اعمال نفوذی که داشت، کانال یک تلویزیون ایتالیا را قانع کرد که یک فیلم مستند راجع به کشورهای اسلامی بسازد و تهیه‌کنندگی فیلم را نیز خودش بر عهده گرفت. در این راستا به ایران هم آمد و بعد هم این فیلم را در تلویزیون به نمایش گذاشت. بعد از نمایش آخرین قسمت با "ایگور من" خبرنگار روزنامه "لاستامپا" درباره اسلام به مناظره نشست. همچنین وقتی کتاب سلمان رشدی منتشر شد، یک ناشر ایتالیایی تصمیم گرفت آن را منتشر کند. ادواردو با شنیدن این خبر به دیدن او رفت و به او به خاطر انتشار این کتاب اعتراض کرد.

دکتر قدیری ابیانه درباره فعالیت های وی می گوید: "او می‌گفت که نمی‌توانم ببینم به مقدسات من توهین شود و من هیچ حرفی نزنم. وی همچنین در برابر جنایات اسراییل در فلسطین طاقت نمی‌آورد و به نخست‌وزیر و رییس‌جمهوری و حتی سران کشورهای دیگر زنگ می‌زد و خواستار جلوگیری از این اقدامات می‌شد که من به او گفتم داری با این کارها شهادتت رو جلو می‌اندازی. صهیونیست‌ها دست از سر تو بر نخواهند داشت، از این کارها پرهیز کن".

اعمال فشار به ادواردو برای بازگشت به مسیحیت

حسین عبداللهی و محمد اسحاق عبداللهی صمیمی ترین دوستان ایرانی ادواردو، فشارهای وارد شده به ادواردو از سوی خانواده اش را غیرقابل باور توصیف می کنند. حسین عبداللهی می گوید: "ادواردو تحت فشار اقتصادی بسیار زیادی قرار داشت. خانواده آنیلی وی را به صورت کامل از لحاظ اقتصادی تحریم اقتصادی کرده بودند. به گونه ای که وی حتی برای تاکسی سوار شدن پول نداشت." حسین می

گوید: "یک روز با ادواردو به نمایندگی هواپیمایی ایران ایر در ایتالیا رفتیم تا برای ادواردو بلیط سفر به ایران تهیه کنیم. کارگزار ایتالیایی شرکت ایران ایر گفت که من نمی توانم برای ادواردو بلیط بخرم. پس از مشاجره بسیار با وی مشخص شد که منشی پدر ادواردو با آن کارمند تماس گرفته بود و به وی دستور داده بود، حق ندارد برای ادواردو بلیط صادر کند."

خانواده آنیلی برای آنکه ادواردو را از ارث محروم کنند، سعی زیادی در دیوانه جلوه دادن وی داشتند. به همین منظور وی را در یک بیمارستان روانی بستری کردند که به گفته خود ادواردو همه اعضای آن یهودی بودند. ادواردو می ترسید که در آن تیمارستان وی را تحت درمان های شستشوی مغزی قرار دهند و حتی یک بار از آنجا فرار کرده بود.

شهادت یا خودکشی؟

در نوامبر سال 2000 جسد ادورادو آنیلی در بزرگراه تورینو–ساوانا در شمال ایتالیا و در نزدیکی شهر تورین پیدا شد. اتومبیل وی نیز که یک فیات کرومای خاکستری بود، بر روی پل رومانو و در حالی که چراغ های راهنمایش روشن بود و درهای آن باز بود، رها شده بود.

پلیس ایتالیا مرگ ادواردو را خودکشی تشخیص داد و علت آن را استفاده بیش از حد از مواد مخدر اعلام کرد. اما دلایل روشنی وجود دارد که حاکی از قتل ادورادو است. در ادامه به ذکر این دلایل می - پردازیم:

1) نخست اینکه ادواردو به هیچ وجه معتاد نبود و حتی در مواردی مشاهده شده است که با دوستان و نزدیکانش که از مواد مخدر استفاده می کردند، ساعت ها گفت و گو می کرد تا آن‌ها را از این کار بازدارد. دکتر قدیری ابیانه در وبلاگ شخصی خودش درباره یک مورد از تلاش های اینچنینی ادواردو می گوید: "در سفری که ادواردو به ایران داشت، با برادر یکی از دوستان ما که معتاد بود کلی صحبت

کرد و خیلی تلاش کرد تا او را با منطق و استدلال از مصرف مواد مخدر منصرف کند." به هیچ وجه منطقی به نظر نمی‌رسد که چنین فردی به دلیل استفاده بیش از حد از مواد مخدر خودکشی کند."

2) در اسلام خود کشی به شدت منع شده است. ادواردو شخصی به شدت آرمان‌گرا بود که حتی مایل نبود برای کاستن از فشارها و تهدیدات، به صورت مصلحت‌آمیز اعلام کند که از اسلام روی برگردانده است. هدف وی شناساندن اسلام به مردم ایتالیا و غربی‌ها بود. چنین فردی چگونه می‌تواند خودکشی کند؟ خودکشی اقدامی است که افراد بی‌دین و کسانی که به آخر خط رسیده‌اند، انجام می‌دهند. این در حالی است که ادواردو به فردی کاملا معتقد تبدیل شده بود و هنوز در ابتدای راه بود و کارهای زیادی برای انجام دادن داشت.

3) آشپز ادواردو می‌گوید صبح روزی که وی به قتل رسید، نوع غذای ناهارش را مشخص کرده بود. حال این سوال مطرح می‌شود کسی که قصد خودکشی داشته باشد، چرا باید برای دو یا سه ساعت بعدش سفارش غذا بدهد. همچنین ادواردو در صبح روز حادثه با دایی خود به صورت تلفنی مکالمه کرده بود و به گفته دایی ادواردو هیچگونه مورد مشکوکی در میان صحبت های وی به چشم نمی خورد و وی کاملا عادی صحبت می کرد. همچنین ادواردو هیچگونه یادداشتی مبنی بر تصمیمش برای خودکشی از خود به جای نگذاشته بود.

4) حسین عبداللهی با اشاره به برنامه های بلندمدت ادواردو می گوید: "ادواردو می گفت می خواهم به ایران بروم و پناهنده سیاسی شوم و در قم به تحصیلاتم ادامه دهم." محمد عبداللهی نیز می گوید: "یک هفته قبل از آنکه ادواردو فوت کند، با هم نشسته بودیم و سوره بنی اسرائیل را به زبان ایتالیایی می خواندیم. ادواردو به من گفت می خواهد زبان عربی را فرابگیرد تا بتواند بهتر قرآن را درک کند. بدیهی است که فردی که برنامه های بلندمدت برای زندگی خود دارد و اهداف والایی را دنبال می کند به هیچ وجه دست به خودکشی نخواهد زد.

ت

5) مورد مشکوک دیگری که درباره شهادت ادواردو وجود دارد این است که هیچ گونه بررسی تکمیلی در مورد نحوه قتل او انجام نشد. جسد وی کالبد شکافی نشد و مرگ وی فوراً خودکشی جلوه داده شد.

حتی قبل از آنکه پلیس مرگ وی را به صورت رسمی خودکشی اعلام کند، برخی روزنامه ها خبر خودکشی پسر رئیس کارخانه فیات را چاپ کردند و ذهن مردم را کاملا به سمت گزینه خودکشی سوق دادند. جسد وی نیز تا ظهر فردای روز حادثه به خاک سپرده شد تا فرصت برای هیچ گونه تحقیقی مهیا نباشد.

6) پس از مرگ ادواردو سانسور مطلقی درباره مسلمان بودن، عقاید و حتی سفر وی به ایران انجام شد. اظهارنظرهای روزنامه های ایران به ویژه انجمن اسلامی فارغ التحصیلان ایتالیا درباره احتمال قتل وی به هیچ‌وجه بازتاب داده نمی‌شد. در حالی که خانواده آنیلی یکی از بزرگترین خانواده های ایتالیا است و کوچکترین اظهارنظری درباره این خانواده به سرعت منعکس می شود، به نحوی که نخست وزیر ایتالیا درگذشت ادواردو را به خانواده آنیلی تسلیت گفت و قبل از بازی ایتالیا و انگلستان، ورزشگاه یک دقیقه به احترام ادواردو سکوت کرد. همچنین پس از مرگ ادواردو تمامی اسناد و شواهد مربوط به فعالیت ها و زندگی وی جمع آوری شد و حتی فیلم مستندی که توسط وی ساخته شده بود و در آرشیو کانال 1 ایتالیا بود، از آرشیو این کانال خارج شد.

7) چند سال پس از قتل ادواردو، یکی از دوستان بسیار نزدیک وی به نام لوکا کائتانی لواتلی نیز با همین سناریو به قتل رسید. او دوست ادواردو بود و با وی به ایران آمده و در ایران شیعه شده بود. لوکا نیز یکی از نجیب زادگان ایتالیایی بود. پدر لوکا به سلطان شراب ایتالیا معروف بود و خانوده‌اش از سرشناس‌ترین خانواده‌های این کشور به حساب می‌آمدند. با توجه به سرنوشت مشابه او با ادواردو، به نظر می‌رسد تاکتیک "خودکشی سازی" یکی از تاکتیک های اصلی برای از بین بردن چنین جوانانی است که حاضر نیستند در جهالت باقی بمانند.

فاطیما دهدشت (ملودی بکر)از امریکا

تازه مسلمان امریکایی از شیعه شدنش می گوید: در مذهب کاتولیک خدا غایب است، برخلاف اسلام که خدا همیشه همراه شماست

نسیم: چطور شد که تشیع را انتخاب کردید؟

دوستان سنی بسیاری داشتم اما به این نتیجه رسیدم که تشیع مسیر درست است

دهدشت: فکر می‌کنم اول موهبت خدا بود که نخستین افرادی که سر راه من قرار گرفتند، شیعه بودند اما این موجب نشد که با چشمان بسته تشیع را انتخاب کنم من دوستان سنی بسیاری داشتم اما به این نتیجه رسیدم که تشیع مسیر درست است و برخی رفتارها و عوامل مرا به این نتیجه رساند.

اولین باری که به مسجد رفتم، ایام محرم بود

در نخستین سال‌هایی که درباره اسلام مطالعه می‌کردم خیلی شکاف سنی و شیعه برایم مطرح نبود و اولین باری که به مسجد رفتم، ایام محرم بود. عده‌ای را دیدم که بر سر و صورت خود می‌زنند و کمی ترسیدم.

هم همسرم مباحث را به تدریج و بر حسب آنچه روی می‌داد برایم توضیح می‌داد هم کتاب‌هایی که می‌خواندم در خصوص مبانی اعتقادی اسلام بود، لذا چندین سال طول کشید تا با مطالعه بسیار بتوانم با امام حسین ارتباط قلبی پیدا کنم، اما وقتی با امام آشنا شدم و ماجرای عاشورا و وقایع کربلا را می‌خواندم دیگر سئوالی برایم مطرح نبود.

از طرف دیگر گرچه اهل تسنن آمریکا خیلی به نماز جمعه پای‌بند بودند، اما در بسیاری مسائل چندان پای‌بند نبودند؛ مسائلی مثل وضو، گوشت حلال و یا حتی خواندن نماز چندان برایشان اهمیت نداشت.

نسیم: چطور ترس و چهره ترسناکی که از محرم برایتان ترسیم شد در ذهنتان تغییر می‌کرد؟

دهدشت: دوستانی داشتم که اهل لبنان بودند این افراد داستان را برایم بازگو کردند که تأثیر زیادی روی من داشت، کتاب‌های خوبی هم به من معرفی کردند وقتی با داستان آشنا می‌شوی و خود را در آن

شرایط می‌گذاری داستان برایت باورپذیر می‌شود. تنها می‌توانم بگویم این‌ها همه‌اش لطف خداست برخی روزها با خودم می‌اندیشم که چطور به مفهوم شهدا و سالم ماندن اجسادشان اعتقاد دارم؟ شاید برای خیلی‌ها سخت باشد اما وقتی به درونم نگاه می‌کنم قلبم این مسائل را می‌پذیرد و مشکلی برای باور این مسائل ندارم.

اولین باری که که وارد حرم امام رضا شدم بی اختیار در ورودی را بوسیدم

مثلاً اولین باری که که وارد حرم امام رضا شدم و بی اختیار در ورودی را بوسیدم از خودم پرسیدم که چطور دارم در حرم را می‌بوسم؟ اما این احساس از قلبم جوشید بدون این که به آن فکر کرده باشم وقتی خدا مسیر را به شما نشان می‌دهد، باور کردن خیلی مسائل برای شما آسان‌تر می‌شود.

نسیم: چطور شد که به صحبت‌های همسرتان درباره اسلام اعتماد کردید؟

امروز به خاطر رسانه‌ها و هجمه رسانه‌ای، شاید پذیرش اسلام سخت باشد

دهدشت: یادتان باشد که همه این مسائل ۲۵ سال قبل اتفاق افتاد، پوشیدن حجاب سخت بود اما پذیرش اسلام آسان بود چون چندان شناخته شده نبود. امروز به خاطر رسانه‌ها و هجمه رسانه‌ای، شاید پذیرش اسلام سخت باشد.

پوشیدن حجاب برای من سخت بود از همسرم می‌پرسیدم، موهای من که خیلی زیبا نیستند چرا باید آن را بپوشانم؟ او در جواب می گفت: این دستور خداست و در قرآن آمده است. حدود ۵ یا ۶ سال طول کشید تا من بتوانم با خیال راحت بگویم که چرا حجاب دارم و آن را از صمیم قلب بپذیرم.

اولین روزی که حجاب سر کردم یکی از وحشتناک‌ترین روزهای زندگی‌ام بود

گرچه بلا فاصله پس از گفتن شهادتین و مسلمان شدن محجبه شدم. دو سال بود که در بانکی مشغول بودم. اولین روزی که حجاب سر کردم یکی از وحشتناک‌ترین روزهای زندگی‌ام بود.

دقیقا دوشنبه بود و قبل از این که وارد محل کار شوم حدود یک ساعت در پارکینگ محل کارم توی ماشین نشستم؛ وقتی داخل بانک شدم همکارانم با تعجب نگاهم کردند و پرسیدند. کچل شدی؟ موهایت را بد رنگ کردی؟ سرطان گرفتی؟ در این میان، فقط دوست نزدیکم میدانست همسرم مسلمان است و در حال پژوهش روی ادیان هستم و می‌خواهم دینم را عوض کنم ولی به بقیه نگفته بودم. البته حجاب روز اولم، بدین صورت بود که لباس آستین بلند و یقه بلندی پوشیدم و روسری‌ام را پشت سرم گره زدم و تمام موهایم پوشیده بود ولی خب تغییر ناگهانی و بزرگی بود.

پوشیدن حجاب در ابتدای امر برایم کار سختی بود

چون نیروی خوب و فعالی بودم مسئولین بانک واکنشی نداشتند از طرفی نمی‌توانستند من را بدون دلیل اخراج کنند و مسلمان شدن من را پذیرفتند. اما پوشیدن حجاب در ابتدای امر برایم کار سختی بود، چون خودم هم به درستی آن را نمی فهمیدم و چندین سال طول کشید تا از نظر قلبی به آن اعتقاد پیدا کنم.

نسیم: وقتی با اولین روز محرم در مسجد مواجه شدید که مردم به سر و سینه خود زدند، چه اتفاقی افتاد؟ مسجد را ترک کردید؟

دهدشت: نه اتفاقاً کنجکاری‌ام را برانگیخت و دوستان نزدیکی که داشتم ماجرا را برای توضیح دادند و یادم می‌آید که به یکی از دوستانم که لبنانی بود گفتم "گریه‌ام نمی‌گیرد چون آن احساساتی که شما دارید و آنچه حس می‌کنید را نمی‌توانم حس کنم".

به من گفت ایرادی ندارد به یک مسأله غمگین درباره خودت فکر کن و سعی کن با توجه به مسأله خودت، با روایت کربلا همزاد پنداری کنی، و این راه حل به من کمک کرد. اما سال دوم و تجربه دوم من از محرم بود که دیگر نیاز نبود این طور با مسأله مواجه شوم. کتاب‌های زیادی خواندم، کتاب‌هایی دو کتاب فوق العاده "tragedy of Karbala" و "tears of tribute" که ترجمه خوبی دارند مانند هستند که اگر آن‌ها را مطالعه کنید اطلاعات خوبی در زمینه محرم به دست می‌آورید.

نسیم: چطور امام حسین را شناختید؟

فکر می‌کنم با سفر به کربلا، داستان کربلا را بهتر می‌توان درک کرد

دهدشت: داستان‌های زیادی درباره عاشورا و امام حسین خواندم تا ایشان را بشناسم؛ اما در واقع سال‌ها طول کشید و وقتی به کربلا رفتم. امام حسین را شناختم به یادم می‌آید وقتی به کربلا رفتیم به همسرم گفتم نگرانم و می‌ترسم وهمسرم به من گفت امام حسین تو را دعوت کرده است.

و این حرف همسرم باعث آرامش من شد. تجربه فوق العاده‌ای بود احساس کردم امام حسین همراه من است. فکر می‌کنم با سفر به کربلا، داستان کربلا را بهتر می‌توان درک کرد.

نسیم: رابطه‌تان با امام حسین چطور است؟

دهدشت: فکر می‌کنم به خاطر تجربه سفرم به کربلا، احساس نزدیکی و قرابت بیشتری دارم. این که او می‌دانست در چنین شرایط وحشتناکی به شهادت می‌رسد و نمی‌ترسید و این که چنان مرتبه‌ای از ایمان رسیده بود که فقط از خدا می‌ترسید و از هیچ چیز وحشت نداشت، این ویژگی‌هایی است که از امام حسین بسیار دوست دارم.

.نسیم: از سفر کربلا، از احساس‌تان در بین‌الحرمین بگویید

دهدشت: تمام مدت اشک می‌ریختم؛ مخصوصاً که سال قبل از سفرمان به کربلا قصد داشتیم به این سفر برویم اما درست زمانی که قصد رفتن داشتیم متوجه شدیم تاریخ پاسپورتم گذشته است و خیلی در .تلاش و تقلا بودم تا پاسپورت جدیدم را بگیرم اما نشد

همسرم به من گفت که رفتن به کربلا نباید این قدر سخت باشد، تقدیر نیست که امسال برویم و سال .بعد فرصت دیگری برای سفر به کربلا برایمان فراهم شد و عازم شدیم

در سفر کربلا احساس می کردم به طور ویژه ای دعوت شده ام

همسرم به من می‌گفت: دیدی امام حسین تو را دعوت کرده بود اما برای امسال نه سال قبل؛ و من احساس می‌کردم که به طور ویژه‌ای دعوت شده‌ام. وقتی در کربلا هستی و داستان‌ها را به یاد می آوری تنها اشک می‌ریزی؛ مثلاً وقتی داشتم وضو می‌گرفتم تمام مدت به یادتلاش حضرت عباس برای رساندن .آب به بچه‌ها بودم

وقتی از سفر کربلا برگشتم به خودم گفتم آنطور که باید اشک نریخته‌ام

جای‌جای کربلا، احساسات مختلفی را درونم پدید می‌آورد؛ چرا که هر کدام داستان و روایت خودش را داشت این که من واقعه کربلا و داستان‌هایش را خوانده بودم خیلی خوب بود و به من کمک بزرگی می‌کرد، و این ده روز خیلی سریع سپری شد. جالب بود برایم که هرگز خسته نشدم از این که دیر وقت به رختخواب می‌روم و صبح زود از خواب بیدار می‌شدم. هرچند وقتی برگشتم به خودم گفتم آنطور که .باید اشک نریخته‌ام و ای کاش عبادات و اعمال بیشتری را انجام می‌دادم

نسیم: ابتدای امر، داستان کربلا برایتان سئوال برانگیز نبود؟

دهدشت: درابتدای امر کاملاً تحت تأثیر واقعه عاشورا قرار گرفتم و کنجکاوی‌ام را بیشتر می‌کرد. اما سئوالات از این قبیل که چرا این اتفاق رخ داد، چرا اتفاق دیگری و به شکل دیگری نیفتاد طی چندین سال اخیر مطرح شده است. و در حال حاضر که در خانه مختار را با زیرنویس انگلیسی می‌بینم، سئوالات بیشتری درباره ماجرای کربلا برایم پیش می‌آید. شاید چون در ابتدای امر نمی‌دانی چه سئوالاتی بپرسی و وقتی اطلاعات بیشتری از ماجرا به دست می‌آوری، سئوالات متعددی در ذهنت نقش می‌بندد. به طور .کلی، آدم چیزی را یا باور می‌کند و می‌پذیرد و یا نمی‌تواند آن را بپذیرد

نسیم: خانواده شما با مسلمان شدنتان چگونه برخورد کردند؟

دهدشت: خانواده پدری‌ام و خانواده خودم بسیار مذهبی بودند. پدر و مادرم ما را وادار می‌کردند که یکشنبه‌ها به کلیسا و مدرسه برویم و می‌خواستند تا بنیان دین در وجودمان شکل بگیرد. مادرم قبل از آنکه من به اسلام مشرف شوم فوت کرد، اما پدرم که دو سال پیش فوت کرد خیلی مهربان و روشنفکر بود.

وقتی به پدرم خبر دادم که مسلمان شدم گفت: اگر این مسأله باعث خوشحالی توست، من هم خوشحالم

پای تلفن به او گفتم که دینم را عوض کرده‌ام و او گفت اگر این مسأله باعث خوشحالی توست، من هم برای تو خوشحالم. همه خانواده‌ام من را با حجاب پذیرفتند. از طرفی هم من زیاد با خانواده‌ام در ارتباط نبودم و فقط گاهی به دیدارشان می‌رفتم و برای همین خیلی برایشان مهم نبود که من حجاب دارم.

وقتی به دیدار پدر می‌رفتیم، او مقدار زیادی ماهی می‌خرید چون ما نمی‌توانستیم گوشت بخوریم و یا شیرین‌هایی می‌خرید که فاقد ترکیبات الکلی یا چربی خوک باشند. پدرم فرد با ملاحظه‌ای بود و یکی از خوشبختی‌های من این بود که خانواده‌ام مرا با حجاب پذیرفتند. دوستانی دارم که خانواده ایشان به خاطر حجاب طردشان کردند و این واقعاً ناراحت کننده است.

هیچ کس از خانواده من برادرانم، خواهرانم و پدر و مادرم مسلمان نشدند. اوایل خیلی ناراحت بودم اما بعدتر به خودم گفتم که اگر خدا بخواهد آن‌ها به اسلام هدایت می‌شوند و اوست که تصمیم می‌گیرد چه کسی به اسلام مشرف شود؛ نمیدانم چرا خدا من را انتخاب کرده است نه آن‌ها را؛ اما می‌دانم که اگر به دنبال چیزی و در جستجوی چیزی باشی، آن را به دست خواهی آورد.

شخصیت حُر، مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد

نسیم: کدام یک از شخصیت‌های کربلا روی شما تأثیر بیشتری داشت از کدامیک از این شخصیت‌ها تأثیر بیشتری گرفتید؟

دهدشت: شخصیت حر یکی از افرادی بود که مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد. کسی که در جبهه شر بود اما در نهایت در کنار امام حسین به شهادت رسید این داستان به من نشان داد که حتی بدترین آدم می‌تواند تغییر کند. چون اغلب آدم‌ها فکر می‌کنند اگر کسی کار بدی انجام داده است هرگز تغییر نخواهد کرد، اما داستان حر، روایت دیگری است.

حضور در خیابان در ایام محرم و دیدن دسته‌های عزاداری و صدای مارش عزا تأثیر بسیار خوبی روی من دارد و دوست دارم که در این ایام به خیابان‌ها بروم و شاهد این عزداری‌ها باشم و تأثیر زیادی دارد.

حادثه عاشورا باعث شد تا اسلام به مسیر خود ادامه دهد، و هیچ مذهب دیگری این خصلت را ندارد

حادثه عاشورا باعث شد تا اسلام به مسیر خود ادامه دهد، و هیچ مذهب دیگری این خصلت را ندارد. حتی وقتی پاپ به سایر کشورها و شهرها برود شاید جمعیتی هزاران نفری به استقبال او بروند اما احساسات مردمی نیست اما در اجتماعات محرم، مخصوصاً در یزد این عزاداری‌ها واقعاً آدم‌های خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شاید اگر محرم رخ نمی‌داد شاید اسلام امروز اینجا نبود و شاید اسلام بدون امام حسین گم می‌شد.

نسیم: آیا به کسی از ائمه ارادت خاصی دارید؟

به عنوان یک خارجی، تجربه خوشایندی از حرم امام رضا(ع) دارم

دهدشت: شاید چون زیاد مشهد رفته‌ام؛ علاقه خاصی به امام رضا (ع) دارم و این که از طریق امام هشتم با خدا بیشتر صحبت کرده‌ام. و به عنوان یک خارجی، تجربه خوشایندی هم از حرم امام رضا(ع) دارم. اولین باری که به حرم رفتم و در کنار همسرم در یکی از صحن‌های بزرگ بودیم و به انگلیسی با هم صحبت می‌کردیم، خانمی نزد ما آمد و ما را به دفتر حرم برد و هدایا و مجله، کتاب، تصویرهای مختلفی به من داد.

دفتری برای مهمانان خارجی در حرم رضوی هست، در آنجا فیلم‌هایی درباره حرم و امام رضا به زبان انگلیسی به من نشان دادند و بسیار مهمان‌نواز بودند. هر بار به حرم می‌روم حتماً به این دفتر سر می‌زنم. در حرم امام رضا (ع) احساس راحتی دارم، و من از افراد دیگر مثل لبنانی‌ها هم پرسیدم و فهمیدم آن‌ها نیز چنین احساسی دارند. شاید چون ما دور از وطن هستیم، امام رضا می‌خواهد در حرمش احساس راحتی و نزدیکی کنیم

وقتی معاویـه بـه مکـه رفـت دسـتور داد تـا زنـی بـه نـام دارمیـه حجونیـه راکـه از دوسـتان امیـر مؤمنـان(ع) واز دشـمنان معاویه بود نزدش بیاورند.

وقتـی زن مـذکور آمد،معاویـه بـه او گفـت چـرا امیـر مؤمنـان(ع) رادوسـت داری ومـرا دشـمن؟گفـت در امـانم؟گفـت آری.گفـت علـی رادوسـت دارم بـرای دادگـری وعـدالت و مسـاوات بـین مـردم وتـورا دشـمن‌مـی‌دارم چـون جنـگ کـردی بـا کسـی کـه از تـو بـه خلافـت سـزاوارتر بودوپافشـاری کـردی دربـارۀ چیـزی کـه سـزاوار آن نبـودی.علـی را دوسـت دارم‌زیـرا رسـول خـدا(ص) پـرچم خلافـت را بـرای او بسـت و هـم بـرای آنکـه‌مسـتمندان‌را دوسـت داشـت وپرهیزکـاران و دینـداران را احترام می‌کرد وبـاتو دشـمن چـون کـه خونهـای نـاحق ریختـی و درحکومـت و قضـاوت سـتم‌مـی‌کنـی و طبـق هـوای نفسـت حکـم می‌نمائی.

معاویـه پرسـید آیـا علـی را دیـده‌ای؟ گفـت بخـدا قسم!آری.سـؤال کـرداورا چگونـه یـافتی؟گفـت در حـالی دیـدم کـه فریـب نخـورده بـود بـه ایـن‌سـلطنتی کـه تـو بـه آن فریـب خـوردی و نـه از خـود بیخبـر ومشـغول بـه ثـروت‌بـود چنـان کـه تـو مشـغول هسـتی وهمـه چیـز را فرامـوش کـردی .معاویـه‌پرسـید یـا سـخنش را شـنیدی؟گفـت بخـدا سـوگند شـنیدم وسـخنش چنـان‌صـفائی داشـت و بـر دل مـی‌نشسـت و تیرگیهـا را مـی‌زدود همـانطور کـه باوسـائل زنگـار فلـزی را بزداینـد و آن را جـلا دهند.معاویه پرسید آیاحاجتی داری؟گفت اگر بگویم انجام می‌دهی؟معاویه گفت آری.

دارمیه گفت صـد شـتر سـرخ رنـگ مـاده بـا شـتربان و مقـدار شـتر نـری کـه‌لازم دارد مـی‌خـواهم.معاویـه پرسـید اینهـا را برای چه می‌خـواهی؟گفـت تابـا شـیر آنهـا بچـه‌هـای کوچـک را غـذا دهـم وبـه مسـتمندان را کمـک کـنم وبـین‌عشـایر واعـراب رفاقت ایجاد نمایم وبدینوسیله به ثواب می‌رسم.

معاویـه پرسـید اگـر آنچـه مـی‌خـواهی بتـو دهـم آیـا هماننـد علـی،در دل تومحبوبیـت پیـدا مـی‌کـنم؟دارمیـه گفـت سبحان الله!هرگز نمی‌شود!حتی‌مقام پسـت‌تـری از علـی هـم در دل مـن بـرای تـو جـا نخواهـد بـود.معاویـه‌گفـت اگـر علـی زنـده بـود از ایـن شـترها یکـی هـم بتـو نمـی‌داد.دارمیـه گفـت‌آری ایـن چنـین بـود وحتـی یـک دانـه مـوی شـتر هـم از مـال مسـلمین و مردم‌نمی‌داد.

سودۀ همدانی

بعـد از شـهادت امیـر مؤمنـان(ع)،سـوده بـرای شـکایتی نـزد معاویـه‌رفـت.معاویـه او را شـناخت کـه چگونـه در صـفین،ایـن زن جـزو لشـکر امیرمؤمنـان(ع) بـود و مـردم را علیـه سپاه او تهیـیج مـی‌کـرد لـذا شـروع بـه‌سـرزنش سـوده نمـودو گفت:فراموش کرده‌ای در جنگ صفین چگونه‌سپاه امیر مؤمنان(ع) را علیه ما می‌شورانیدی؟

بعـد از گفتگـوی زیـاد ،معاویـه گفـت حـالا بـرای چـه منظـوری نـزد ماآمـده‌ای؟سـوده گفـت خداونـد در مـورد حقـوق ما از تو بازخواست خواهدکرد.زیـرا مرتـب افـرادی کـه از طـرف تـو بـر مـا حکومـت مـی‌کننـد،بما سـتم‌مـی‌کننـد و هماننـد خوشهٔ گنـدم مـا را درو کـرده واسـفندوار پایمالمـان‌مـی‌کننـد ومـا را بـه ذلـت وخـواری کشـانده‌انـد.بسـر بـن ارطـاهٔ از طـرف تـو آمـدو مـردان مـا را کشـت و اموالمـان را گرفـت اگـر ملاحظـهٔ فرمـانبری از تونبـود،نیروی جلـوگیری از او وشـرافت نـرفتن زیـر بـار ستمش راداشتیم.اینک از کار برکنارش کن والاّ با تو مخالفت می‌نمائیم.معاویه

گفت مرا از قدرت قبیلـه ات مـی‌ترسانی؟دسـتور مـی‌دهـم تـو را بـر شـتری‌شـرور سـوار کننـد وپـیش بسـرین ارطـاهٔ ببرنـد تـا او هرچه میل داشت نسبت‌بتو انجام دهد.سوده کمی سر به زیر انداخت آنگاه سر بر داشته واین دوبیت را گفت:

صلّی الاله علی' جسم تضمنهاقبر فاصبح فیه العز مدفونا

قد حالف الحق لایبغی به بدلافصار بالحق و الایمان مقرونا   درود خـــدا بـــر پیکـــری بـــاد کـــه در دل خـــاک جـــای گرفـــت وشـرافت هـم بـا اودفـن شـد!آن پیکـری کـه هـم پیمـان بـا حـق و عـدالت بـود و جـز بـر حقیقـت‌حکومـت نمـی‌کـردو بـا ایمـان استوار وحق محض همراه بود.

معاویـه گفـت ایـن دوبیـت دربـاره چـه کسـی اسـت؟گفـت در بـاره امیرمؤمنـان(ع) اسـت واکنـون داسـتانی از حکومـت وعدالت او برایت‌می‌گویم.

حضـرت بـه شخصـی بـرای جمـع آوری مالیـات مأموریـت داد واو بـر ماسـتم کـرد.مـن بـه دادخـواهی نـزد حضـرت آمدم وموقعی کـه امـام در حـال‌نمـاز بـود خـدمتش رسـیدم.تـا چشـمش بمـن افتـاد نمـاز را تمـام کـرد وباخوشـروئی تمـام فرمـود کـــاری داشـــتی؟عرضـــکرم آری وجریـــان آن مـــرد رابـــرای ش گفـــتم.امـــام اشـــگ از چشـــمانش ســـرازیر شـــد و گفـــت خدایا!توشـاهدی کـه مـن اینهـا را بـرای ظلـم کـردن و واگذاشـتن حـق نفرسـتادم.سـپس‌پـاره پوسـتی را برداشـت وحکـم عـزل او را نوشت.بخدا سوگند نه نامه‌چسباند ونه بست وهمینکه نامه را به آن شخص دادم معزول شدورفت.

معاویه گفت هر چه خواسته این زن است به او بدهید و اورا راضی‌بفرستید.

آمریکایی عاشق علی علیه السلام

امام جمعه نیویورک: «از فـــــردی تـــــازه مســـــلمان در ایالـــــت‌بوســـــتون آمریکـــــا پرســـــیدم:اســـــم شماچیست؟گفـت:نـامم علـی‌اسـت.گفـتم:کـی مسـلمان شـدی؟گفـت:حـدود یکسـال‌اسـت. گفـتم:چـه شـد کـه مسـلمان شـدی؟ او بـرای پاسخ رفت وکتـاب شـریف‌نهـج البلاغـه را کـه بـه زبـان انگلیسـی ترجمـه شـده بـود،آورد وانگشـت خـود رازیـر جملـه‌ای گذاشت وگفت:این جمله مرا مسلمان کرد.

وهمین طور که تعریف می‌کرد بلندبلند گریه می‌کرد.من این جمله رادیدم و عربی آن را جستجو کردم،همان جمله‌ای است که مولامی‌فرمایند:ولله لو اعطیت الاقالیم السبعهٔ بما تحت افلاکها علی ان‌اعصی الله فی نملهٔ اسلبها جلب شعیرهٔ مافعلته و انّ دنیاکم عندی‌لاهون من ورقهٔ فی فم جرادهٔ تقضمها»

به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمان هاست به من‌دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم‌هرگز نخواهم کرد و این دنیای شما از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی‌باشد نزد من خوارتر و بی ارزش‌تر است.

آن تازه مسلمان آمریکایی می‌گفت:این‌عبارت نهج البلاغه مرا منقلب‌کرد،این عبارت مرا کشت. من علی(ع) را نمی‌شناختم تا این که این‌کتاب(نهج البلاغه)به دستم رسید.به مؤسسه ناشر زنگ زدم وبه روحانی آن‌جا گفتم:می‌خواهم علی(ع)را بشناسم. او گفت اگر بخواهی علی(ع)رابیشتر بشناسی باید بیشتر مطالعه کنی.برایم برنامه تدریس نهج البلاغه راگذاشت و من مسلمان شدم.واکنون خدا می‌داند چقدر اسلام را دوست‌دارم.»

میثم تمار

او علم تفسیر قرآن را نزد علی -علیه السلام فراگرفت و از معارفی که از آن حضرت آموخته بود کتابی تدوین کرد که کتابش را پسرش از او روایت کرد. به همین جهت، میثم یکی از مؤلفان شیعه به حساب می‌آید.صاحب سر امیرالمؤمنین بود و آن حضرت، وی را به طریق فهمیدن حوادثی که در آینده، اتفاق خواهد افتاد، آشنا کرده بود و میثم، گاهی برخی از آنها را برای مردم، بازگو می‌کرد و مایه اعجاب دیگران می‌شد. این دانش و آگاهی از عاقبت افراد و پیشگوییها در اصطلاح به «علم اجل» یا «علم منایا و بلایا» معروف است، که امامان معصوم به کسانی که آمادگی و استعداد و رازداری و ظرفیت و کشش آن را داشتند، می‌آموختند. میثم تمار، دست‌پرورده این مکتب بود. هرچند که اشخاص فرومایه و مغرض، یا جاهل و نادان. او را به دروغگویی متهم می‌کردند.

روزی «ابو بصیر» به امام صادق – علیه السلام عرض کرد: شما چرا از یاد دادن علم به من مضایقه می‌کنید؟!

فرمود: چه علمی؟

– علمی که امیرالمؤمنین -علیه السلام به میثم یاد داده بود.

– تو میثم نیستی. آیا شده است تا به حال من مطلبی به تو بگویم و تو افشا نکرده باشی؟

- نه یا ابن رسول الله!

- پس رازدار چنان علوم نمی‌باشی!

میثم، پیش از شهادت از آن با خبر بود و آن را از مولایش علی(ع) شنیده بود.

امام به میثم تمار گفت: چه خواهی کرد آن روز، که فرزند ناپاک بنی‌امیه - عبیدالله زیاد از تو بخواهد که از من تبری و بیزاری بجویی؟

میثم گفت: نه، به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهم کرد!

امام: در غیر این صورت، به دارت آویخته و تو را می‌کشند.

میثم گفت: صبر و بردباری خواهم کرد، این در راه خدا چیزی نیست...

میثم را به جرم حقگویی و حمایت از خط راستین علوی و سازش نکردن با سلطه جبارانه یزیدی به طرف چوبه دار بردند.

میثم را به دار آویختند. میثم مرگ را به چیزی نمی‌گرفت و چنان عادی و بی‌اعتنا، آن را تلقی می‌کرد که بر خشم دشمن می‌افزود. میثم تمار بر فراز دار با صدایی رسا مردم را برای شنیدن حقایق اسلام و احادیث‌سری علی(ع) فرامی‌خواند. [26] **میثم می‌گفت: هرکس می‌خواهد حدیث مکنون و ارزشمند علی(ع) را بشنود، پیش از آن که کشته شوم بیاید. من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان، خبر می‌دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می‌شدند. میثم از فراز منبر «دار» برای انبوه جمعیت، سخن می‌گفت. فضایل و شایستگیهای اهل‌بیت پیامبر و دودمان علی(ع) را بازگو می‌کرد و خیانتها و فسادهای بنی‌امیه را فاش می‌ساخت.**

بیان حقایق و افشاگریهای میثم، در آن آخرین لحظه‌های حیات و از بالای دار، چنان مؤثر و تکان‌دهنده بود که به «ابن‌زیاد» خبر دادند: این بنده، شما را رسوا کرد. گفت: به دهانش لجام بزنید. و میثم، اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد.

پس از آن، زبان حقگوی او را، که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود، بریدند. آن کس که مامور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هرچه می‌خواهی بگو! امیر فرمان داده است که زبانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزند زن تبهکار - عبیداللهبن زیاد - خیال کرده است که می‌تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند! این است زبان من.

و آن مزدور، زبان میثم را از کامش برآورد....

میثم به همان حالت‌بود، تا این که فردایش، از بینی و دهان او خون غلیظ می‌آمد و بدین صورت، طبق آن پیشگویی، موی سفید صورتش با خون سرخ، رنگین شد.

روز سوم، مردی نزدیک میثم آمد و با نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خدا قسم می‌دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به‌سرمی‌بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش دریده شد و جان پاک آن اسوه صبر و مقاومت و رشادت به افلاک شتافت و میثم با روح بلندش معراجی والاتر را آغاز کرد؛

عمروبن حمق

او که از یاران عابد و مستجاب الدعوه علی(ع)بود و در حال فرار ازدست طاغوت شام،معاویه به شهادت رسید به امیرمؤمنان گفت:بخدا قسم!اگرمرا تکلیف کنی که کوههای گران از جا بر کنم وتا جان در بدن دارم آب انبوه دریاها را بکشم،و تیغ بدست گرفته و دشمنان را پراکنده نمایم و دوستانت را یاری کنم،باز هم امید نمی برم که توانسته باشم حق تو را آنگونه که باید بگذارم.

شافعی رهبر عده ا ی ازاهل تسنن

امام رازی در شرح و تفسیر خود بر آیه کریمه«قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی...»نقل کرده است که اشعار زیر را امام شافعی سروده است:ای سواره!هرگاه به وادی محصب از منطقه منی رسیدی زمام مرکب نگهدار!

و با صدای بلند به ساکنان خیف و زایرانش،به هنگام سحر،زمانی که حاجیان چون سیل خروشان و امواج لبریز رود فرات،در حرکتند،اعلام کن!که اگر دوستی خاندان محمد (ص) جدایی از دین[رفض]است،پس جن و انس گواهی دهند که من رافضیم .

و ابن حجر در کتاب خود (الصواعق المحرقة) نقل کرده است که شافعی می‌گوید:خاندان پیامبر (ص) وسیله نجاتم می‌باشند و هم ایشان نزد پیامبر (ص) وسیله منند.امیدوارم فردای قیامت‌به خاطر ایشان،نامه اعمال مرا به دست راستم دهند [].و از سخنان اوست:

ای خاندان پیامبر (ص) دوستی شما از طرف خدا واجب و در قرآن نازل شده است.این فخر بزرگ شما را بس که هر کس در نمازش به شما درود نفرستد نمازش قبول نیست

الصقر البصری شاعر اهل سنت چنین گفته است:

یروی بان اباهریره قال لی　　　انی ملات فی النبی مسامعا

من رام ان یتمسک الغصن الذی　　　من احمر الیاقوت اصبح لامعا

من غرس رب العالمین و زرعه　　　من جنتی عدن بارک زارعا

فلیقیّن لولایه الهادی ابی　　　حسن علی،ذی المناقب تابعا

یعنی:کسیکه می خواهد بچسبد به شاخه ای از یاقوت قرمز که در صبحگاه نور می دهد،و از طرف خدا غرس شده و زراعتش از طرف بهشت عدن است.پس باید یقین کند به ولایت هادی ابوالحسن علی که صاحب فضایل است.{مناقب آل ابی طالب}

شاعر معروف عرب ابوتمام ادیب نیز شعری در مدح اهل بیت دارد{امام شناسی ج7}

قاضی تنوحی وابوالقاسم الزاهی از شعرای قرن چهارم نیز در مدح امیرمؤمنان علیه السلام شعر سروده اند.{الغدیر ج6}

شمس الدین مالکی نیز در مدح علی علیه السلام شعر سروده است{الغدیر ج1}

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید:علی علیه السلام بعداز رسول خدا،افضل انسانها و احق واولی به امر خلافت از تمام مسلمین بوده است.

امام شیبانی سنی از شعرا وعلمء قرن هشتم در مدح امیرمؤنان شعر سروده است{الغدیرج1}

کمال الدین شافعی و گنجی شافعی والمنصور بالله شاعر قرن هفتم نیز درباره فضایل اهل بیت مطالبی فرموده اند{الغدیر ج10 وشبهای پیشاور}

عمربن عبدالعزیز{شبهای پیشاور}وفضل بن ابی لهب{الغدیرج6}وصلاح الدین صفدی{شبهای پیشاور}نیز مطالبی در فضیلت آل البیت علیهم السلام گفته اند.

ابن سکیت

ابن سکیت اهوازی که به دوپسر متوکل درس می داد وشیعه بودن خودرا پنهان داشته بود.اما روزی متوکل از او پرسید که پسران من افضلند یاحسن وحسین؟ابن سکیت گفت:من قنبر غلام علی را از پسران تو برترمی داتم!متوکل دستور داد تا زبان اورا از پشت سر درآوردند واورابشهادت رساندند.

شبلی شمیّل ماتریالیست معروف مصری می گوید:علی علیه السلام بـزرگ بزرگـان جهـان و تنهـا نسـخه منحصر بفردی است که در گذشته وحال و در شرق و غرب جهان،نمونـه ای ماننـد او نبـوده اسـت{امـام شناسی ج7}

وامق مسیحی در شعرش از امیرمؤمنان تعریف نموده است{الغدیر ج5}

عبدالمسیح انطاکی نیز شعری در مدح امیرالمؤمنین دارد

للمرتضی مرتبه بعد الرسول لدی   اهل الیقین تناهت فی تعالیها

ذوالعلم یعرفها،ذوالعدل ینصفها   ذوالجهل یسرفها،ذوالکفر یکتمها

اهل یقین بالاترین مقام را برای علی ع بعد از پیامبر اقرار دارند.علما او را می شناسند.عادلها او را منصف می دانند ولی جاهلان و کافران فضل او را مخفی می نمایند.{الغدیر ج5}

دشمنان اهل بیت کیانند؟

ابلیس رئیس دشمنان اهل بیت علیهم السلام

روزی یکی از شیعیان موفق به دیدار ابلیس شد وابلیس گفت:

منم قاتل هابیل!منم کشندهٔ ناقهٔ صالح!منم بپا کننده آتش ابراهیم!منم پی‌گیر قتل یحیی!منم جمع کننده ساحرین فرعون علیه موسی!منم درست‌کننده گوساله سامری!منم کشندهٔ زکریا!حرکت دهندهٔ ابرهه برای خراب‌کردن‌کعبه! منم تحریک کننده مشرکین برای قتل پیامبر!منم ایجادکننده‌حسد در دل منافقین در روز سقیفه!منم صاحب هودج شتر در جنگ‌جمل!منم ایستاده دربین دوصف در جنگ صفین!منم رهبر منافقین!منم‌هلاک کننده اولین و گمراه کنندهٔ آخرین وشیخ ناکثین ورکن قاسطین‌وظل مارقین....!{جنگ ابلیس علیه انسان}

آل ابی سفیان

خاندان و دودمان ابو سفیان.ابو سفیان بن حرب،بزرگ طایفه بنی امیه بود.خودش ودودمانش با بنی هاشم و دودمان رسول خدا و با دین اسلام دشمنی داشتند.ابو سفیان درلشکر کشیها بر ضد اسلام شرکت داشت.پسرش معاویه،با علی و امام حسن«ع»جنگید، نوه‌اش یزید،حسین بن علی را در کربلا کشت.نسل ابو سفیان ضد توحید بودند،از این‌رو پیامبر فرموده بود:«الخلافهٔ محرمهٔ علی آل ابی سفیان

اینکه در زیارت عاشورا هم‌خود ابو سفیان و این دودمان لعن شده‌اند(اللهم العن ابا سفیان،اللهم العن...و آل ابی‌سفیان)به خاطر درگیری و مبارزه آنان با اساس اسلام است.امام صادق«علیه السلام »نزاع میان‌اهل بیت پیامبر و آل ابی سفیان را،نزاعی مکتبی و بر سر عقیده می‌دانست،نه شخصی ومی‌فرمود:«انا و آل ابی سفیان اهل بیتین تعادینا فی الله،قلنا:صدق الله و قالوا:کذب الله»یعنی ما و ال ابوسفیان دو خاندان هستیم که درباره خدا با هم دشمن می باشیم ما می گوییم خداوند راست گفت وانها می گویند خداوند دروغ گفت!

نیز،مایه از بین رفتن حکومتشان را دست آغشته شدن به خون حسین«ع»می‌دانست:«ان آل‌ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی صلوات الله علیه فنزع الله ملکهم». سید الشهدا«ع»روز عاشورا،سپاه کوفه را که برای کشتن او آمده بودند،پیروان این‌دودمان خطاب کرد و چون شنید به طرف خیمه‌ها حمله آورده‌اند،فرمود:«ویحکم یاشیعهٔ آل ابی سفیان!ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی‌دنیاکم...» اگر دین ندارید،آزاده باشید!آل ابو سفیان همه

آنانند که در طول تاریخ،با حق‌و عدل مبارزه کرده‌اند و برای خاموش ساختن نور خدا کوشیده‌اند،چه در میدان بدر واحد و صفین و کربلا،چه در هر جای دنیا و هر زمان دیگر.

آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام واهل بیت علیهم السلام ضربه بسیار زده‌اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت‌اند،«آل زیاد»ند(و العن...آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه).نسل ناپاک«زیاد»،دستشان به‌خون عترت پیامبر آمیخته است.عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین رادر کربلا کشت، فرزند همین زیاد است.مادر زیاد،سمیه نام داشت،از زنان زناکار صاحب‌پرچم.زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام«عبید ثقفی»به دنیاآمد.زیاد را زیاد بن عبید می‌گفتند.از بدعتهای معاویه،آن بود که بر خلاف حکم پیامبر،این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را«زیاد بن ابی سفیان»می‌گفتند پس از انقراض امویان،مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام‌پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه(زیاد،پسر پدرش)می‌خواندند! امام حسین«ع»روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله«الا و ان الدعی بن‌الدعی...»دارد،که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی‌پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به«ابن‌مرجانه»مشهور بود.حاکمیت‌یافتن کسی چون پسر زیاد،فاجعه‌ای بود که عزت وکرامت مسلمین و عرب را نابود کرد.زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیادبر لبهای سر بریده ابا عبد الله«ع»می‌زند،گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس‌بیرون آمد و می‌گفت:ای جماعت عرب!از این پس برده شده‌اید.پسر فاطمه را کشته وپسر مرجانه را به امارت پذیرفته‌اید... در همان ایام،آل زیاد بعنوان گروهی فاسد وشیطانی به شمار می‌رفتند.حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالک بن انس مالکی یا انس بن‌حارث کاهلی در رجزی که در میدان می‌خواند،یکی از ابیات آن چنین بود:

آل علی شیعهٔ الرحمان آل زیاد شیعهٔ الشیطان

آل زیاد،طبق روایات،دلهایی مسخ شده،دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روزعاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی،مبارک دانسته و به شادمانی روزه‌می گرفتند. نیز«آل زیاد»نام سلسله‌ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و ازسال 204 تا 409 هجری حکومت کردند.

آل مروان وحکومت بنی امیّه

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال 64 هجری روی کار آمدند.

آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود.مروان از خشن‌ترین و عنودترین‌دشمنان اهل بیت و امام حسین«ع»بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود(←مروان)پس از او عبد الملک مروان،ولید بن عبد الملک،سلیمان بن عبد الملک،عمر بن عبد العزیز،یزید بن عبد الملک،هشام بن عبد الملک،ولید بن یزید،یزید بن ولید،مروان بن محمد،به ترتیب نزدیک به هفتاد سال حکومت کردند و دوران حکومتشان ازسخت‌ترین دورانهای شیعه بود.بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت‌می‌گماشتند که حجاج یکی از آنان بود.در زیارت عاشورا«آل مروان»نیز همچون آل زیادو آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند.

شبث بن ربعی

فرمانده نیروهای پیاده عمر سعد در کربلا.وی از طایفه بنی تمیم و از جمله کسانی بودکه به حسین بن علی«ع»نامه برای آمدن به کوفه نوشته بود.گر چه وی از چهره‌های‌معروف کوفه و در ابتدا از یاران علی«ع»بود و حضرت او را همراه«عدی بن حاتم»نزدمعاویه فرستاد و در جنگ صفین هم در رکاب امیر المؤمنین بود،لیکن در مسیر حرکت به‌سوی نهروان،همراه چند نفر دیگر سر از اطاعت آن حضرت باز تافتند و به خوارج‌پیوستند.علی«ع»از آینده او خبر داده بود و به او و عمرو بن حریث فرمود:به خدا قسم‌شما دو نفر با فرزندم حسین«ع»خواهید جنگید.[7] روز عاشورا نیز امام حسین«ع»در اولین‌سخنرانی مفصل خویش خطاب به کوفیان از او هم نام برد و در اتمام حجتی که با آنان‌داشت و سخنان او را قطع می‌کردند و گوش نمی‌دادند،از جمله فرمود:

«...یا شبث بن ربعی و یا...الم تکتبوا الی ان قد اینعت الثمار و اخضر الجناب و انما تقدم‌علی جند لک مجندة؟...»[8] ای شبث بن ربعی و...مگر شما به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده‌و اطراف سر سبز است،اگر بیایی لشکریانی مجهز برای تو آماده است؟

شبث بن ربعی از چهره‌های متلون تاریخ بود.هم در قتل حسین بن علی«ع»شرکت‌داشت و پس از عاشورا مسجدی در کوفه تجدید بنا کرد،به شکرانه و خوشحالی از کشته‌شدن حسین«ع»،سپس همراه مختار،به خونخواهی حسین بن علی«ع»پرداخت و رئیس‌پلیس مختار شد،سپس در کشتن مختار هم حضور داشت.پیشتر با سجاح(مدعی‌دروغین نبوت) همکاری داشت،مسلمان شد،بر ضد عثمان شورید،توبه کرد و از خوارج‌شد.به جای بیعت با علی«ع»با یک

سوسمار بیعت کرد و می گفت با هم برابرند! این مردبد دل و خبیث،سرانجام در سن هشتاد سالگی در کوفه درگذشت.

روشنفکران غربزده

از زمانی که پای عده ای از جوانان مسلمان به کشورهای غربی باز شد،تعدادی از آنها تحت تاثیر افکار ضد دین وضد مذهب قرار گرفته و جاهلانه دین وهرچه منسوب به دین است را رد کرده و با ان دشمنی نموده اند.زیرا بنای کشورهای غربی بر سکولاریسم بلکه بر لائیک وبی دینی قرار گرفته است.لذا خدا را انکار می کنند.پیامبران را رد می کنند واهل بیت و مقام آنان را انکار کرده و گاه با آنها دشمنی می ورزند

در این زمان هم عده ای از روشنفکران غربزده مانند کسروی ها،تقی زاده ها،آغاجری ها وسروش ها وکدیورها و گنجی ها و امثال آنها با اهل بیت ع دشمنی ورزیده ودر بیانات ومقالات خود صراحتا یا با کنایه به مقام آنها جسارت می کنند.

بر ما دوستان اهلبیت علیهم السلام واجب است که با اینها دشمنی کرده و از دوستی وتقویت آنان دوری نمائیم.

وهابیون وسپاه صحابه وطالبان

از گروههای ضد اهل بیت علیهم السلام، در زمان ما،وهابیون هستند که از دشمن ترین گروههای ضد اهل بیت علیهم السلام می باشند لذا ما هم با آنها دشمن می باشیم.

از جمله جنایتهای آنان ،تخریب قبور منوّر ائمه علیهم السلام در بقیع،حمله به کربلا ونجف در زمان قاجاریه وکشتار زائران وتخریب حرم ائمه علیهم السلام ،کشتار شیعیان در پاکستان بدست سپاه

صحابه و افغانستان بدست طالبان،کشتار حجاج ایرانی در مکه در سال 66چاپ کتب فراوان علیه اهل بیت علیهم السلام وتبلیغات دروغین علیه ائمه علیهم السلام ودهها خیانت وجنایت دیگر.

آل سعود وحکام آنان از سردستها یی هستند که در قیامت باید به سؤال رسول خدا ،پاسخ بدهند که :با ذریه وشیعیان آنان چه کردید؟

ابو سعید خدری می گوید: زمانی که علی(علیه السلام) با فاطمه (علیها السلام) ازدواج کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) صبحگاهان –به مدت چهل روز –بر در خانۀ آنان می ایستاد و می فرمود» :**أنا حربٌ لمن حاربتم و سلمٌ لمن سالمتم**«؛ (من دشمن آن کسی هستم که با شما دشمنی کند و دوست آن کسی هستم که با شما دوستی کند).(فضائل فاطمۀ لابن شاهین.)

زید بن ارقم می گوید:

»کنت عند رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله و سلم) جالسا، فمرت فاطمه(علیهاالسلام)، و هی خارجۀ من بیتها الی حجرۀ نبی اللّه(صلی اللّه علیه و آله و سلم) و معها ابناها: الحسن و الحسین، و علی فی آثارهم، فنظر الیهم النبی(صلی اللّه علیه و آله و سلم) فقال: من احب هولاء فقد احبنی، و من ابغضهم فقد ابغضنی)« تاریخ مدینه دمشق- قسم ترجمه الحسین ع- ص 91؛ مختصر تاریخ دمشق ج 7، ص 120، 121؛ کنز العمال ج 12، ص 103، ح 34194.)؛ (یعنی من نزد پیامبر اکرم نشسته بودم که فاطمه - در حالی که حسن و حسین با او بودند و علی نیز در پی آنان روان بود- از خانه ی خود به سوی حجره ی پیامبر آمدند. رسول خدا فرمود: هر کس که اینها را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس که با اینان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است.

متن شبهه :

شیعه ها میگویند کسانی که ولایت امام علی علیه السلام را قبول ندارند به جهنم می روند. پس با این حساب بیشتر مردم جهان جهنمی اند

پاسخ شبهه:

1 خیلی از افراد جهان از حقیقت ولایت امیرالمومنین علیه السلام را مطلع نیستند و به دلایل مختلف مثل دسیسه های مستکبرین و شیطنت رسانه ای، در جهل نگه داشته شده اند. و متاسفانه با مبحث امامت آشنا نیستند و گمان می کنند این ها بحث های تاریخی است و واقعیت طور دیگری بوده است. طبعا این افراد مستضعف فکری محسوب می شوند. و بابت این قضیه مجازاتی نخواهند داشت.

2 البته ناصبین بحثشان جداست و کسی که به اهل بیت علیهم السلام دشنام و بدگویی روا دارد مستضعف فکری محسوب نمی شود.

3 ولی اگر کسی از حقانیت حضرت علی علیه السلام خبر داشته باشد و بداند که او جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله است ولی از روی لجاجت ، عناد ، حسادت و... این ولایت را نپذیرد، قطعا در آتش خواهد بود.

متن شبهه :

اگر شیعه حق است ، چرا در اقلیّت می‌باشد ؟!!!

پاسخ شبهه :

1(آیا کم یا زیاد بودن جمعیت معیار حق و باطل است؟!)

در ابتدا باید بیان نمود میزان جمعیت ملاک حق یا باطل بودن نیست. اگر روزی تنها یک نفر از میلیون ها نفر ادعا می کرد که زمین ثابت نیست بلکه به دور خورشید می گردد و همه با او مخالفت می کردند، مخالفت همگانی تاثیر در بطلان ادعای او نداشته است.

2در طول تبلیغ پیامبران، از زمان حضرت نوح(ع) تا عصر حضرت خاتم(ص) مؤمنان در اقلیّت بودند. قرآن آنگاه که مبارزات پی‌گیر انبیا را یاد می‌کند، پیوسته تذکر می‌دهد: گروندگان و مؤمنان به آنان بسیار اندک بودند. درباره نوح که نهصد و پنجاه سال به تبلیغ پرداخت، می‌فرماید:

«وَما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قلیل؛ جز اندکی به همراه او ایمان نیاوردند».

(هود/۴۰)

از همین رو حضرت علی (ع) می فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ ؛ ای مردم در راه راست، از کمی روندگان نهراسید.»

(نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱)

@GhararGahShayeat

3همانطور که می دانیم ادیان و مذاهب (فرقه های) مختلفی در جهان وجود دارد که گاها یک دین خود به فرقه های مختلفی انشعاب پیدا می کند مانند مسیحیت که به کاتولیک ، پروتستان و ... انشعاب پیدا نموده است ، یا مثلا اسلام که به شیعه ، سنی و ... و خود سنی ها به شافعی ، حنبلی و ... گرایش دارند.

بنابراین با وجود مذهب های و ادیان مختلف مثل مسیحیت ، یهود ، هندو ، زرتشت ، بودا ، شینتو و ... نمی توان گفت که شیعه در اقلیت است.

4نسبت مسلمانان به سایر ادیان ، مذاهب و باورهای مذهبی ، در حدود یک پنجم یا یک ششم است ، در پذیرفتن صورت مساله که شیعه در اقلیت است ، باید اندکی تسامح به خرج داد. والا نمی توان ادعا کرد که شیعیان نسبت به سایر گروه های مسلمان از جمعیت کمتری برخوردارند. چون تمام غیر شیعیان از مسلمانان، در یک دسته جای نمی گیرند. بلکه خود آنها نیز به گروههای مختلف تقسیم می شوند. مثلا امروزه، غیر شیعیان در سه دسته وهابیون، اهل سنت و صوفیه می توانند جای گیرند.

@GhararGahShayeat

5هر چند شیعه از نظر جمعیت به پایه اهل تسنن نمی رسد ، اما اگر سرشماری دقیقی صورت گیرد ، معلوم خواهد شد که یک چهارم مسلمانان جهان را شیعیان تشکیل می دهند.

[6]قطعا یکی از این عوامل قدرت حاکم و حکومت ها می باشند. به عنوان نمونه زمانی که افراد به جرم محبت حضرت علی (ع) اعدام می شدند (در زمان بنی امیه) و بر بالای منابر حضرت علی (ع) مورد اهانت قرار می گرفته است، طبیعی است که از سویی جمعیت شیعیان با کشتار کم شود و از سویی نیز تبلیغات سوء در نسل های جدید اثر گذاشته و مانع تمایل آنها به مکتب شیعه شود.

متن شبهه :

آیا در قرآن، در مورد ولایت امیر المومنین علیه السلام چیزی آمده است؟

پاسخ شبهه :

در قرآن مجید آیات فراوانی است که با استفاده از احادیثی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در شأن نزول آنها وارد شده است، امامت امام علی (علیه السلام) را اثبات می نمایند:

[1] آیه تبلیغ: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک. . . [1]» که طبق روایات معتبر از اهل سنت در جریان غدیر خم نازل شده است و در این روز تاریخی پیامبر(صلی الله علیه و اله) با اعلام ولایت و جانشینی حضرت علی(علیه السلام) رسالت خود را تکمیل فرمود.

[2] آیه ولایت: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلاهٔ. . . [2]» که ولایت حضرت علی (علیه السلام)[3] در کنار ولایت خدا و رسول(صلی الله علیه و آله) قرار داده شده است.

3 آیه اولی الامر: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. . .[4]» که اطاعت از اولی الامر را به نحو مطلق واجب کرده است، و از این الزام مطلق بدست می آید که امام باید معصوم باشد لذا غیر از حضرت علی(علیه السلام) که از عصمت برخوردار نیست، نمی تواند امام باشد. علاوه روایاتی که از کتب اهل سنت در ذیل این آیه به معرفی حضرت علی(علیه السلام) به عنوان امام و جانشین پیامبر پرداخته است، بیش ار اندازه است.

4 آیه صادقین: یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین. . .[5]» که می فرماید: ای اهل ایمان، تقوا داشته و با صادقین باشید و در روایات بیان شده است که: منظور از صادقین حضرت علی(علیه السلام) و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) می باشند.

پی نوشت:

[1]. مائده، 67-

[2]. مائده، 55-

[3] چون طبق روایات معتبر آنکه در رکوع انگشترش را به سائل داد حضرت علی (ع) بوده است.

[4]. نساء، 59

[5]. توبه، 119-

من امام هستم

رافعی می‌گوید : « پسر عموئی به نام حسن بن عبداللّه داشتم که زاهد و عابد بود و به خاطر تلاش و کوشش در دینداری ، خلیفه از او واهمه داشت و چه بسا خلیفه را اندرز می‌داد و امر به معروف و نهی از

منکر می‌کرد و او را به خشم می‌آورد . او روزی به مسجد آمد ، در حالی که امام هفتم علیه‌السلام نیز در مسجد بود . حضرت وقتی او را دید ، به او اشاره کرد که نزدش بیاید و هنگامی که او آمد . حضرت فرمود : « ای ابا علی من این روش تو را بسیار دوست دارم به جز اینکه تو معرفت نداری ، پس به دنبال آن برو . حسن گفت : « جانم فدایت معرفت چیست ؟ » امام علیه‌السلام فرمود : « برو و تفقه کن و طلب حدیث نما ! گفت : « از چه کس ؟ » فرمود : « از فقهای مدینه ، سپس احادیث را به من عرضه کن » رفت و نوشت و آمد و احادیث را عرضه کرد . امام علیه‌السلام همه را رد کرد و فرمود : « برو و معرفت پیدا کن » بعد از آن روزی امام علیه‌السلام در مزرعه خود می‌رفتند که با امام علیه‌السلام در راه ملاقات کرد و به امام علیه‌السلام گفت : « جانم فدایت من در پیشگاه شما دامنتان را می‌گیرم ، پس مرا بر آنچه که معرفت آن واجب است راهنمایی کن » امام علیه‌السلام جریان امامت حقّه را از امامت علی علیه‌السلام و حقوق او و آنچه که معرفتش لازم بود و امامت ائمه بعدی تا امام صادق علیه‌السلام خبر داد . او سؤال کرد امروز امام کیست ؟ فرمود : « اگر بگویم باور می‌کنی ؟ » گفت : « آری » فرمود : « امام من هستم ! » او گفت : « آیا دلیلی دارید ؟ » امام علیه‌السلام فرمود : « آری به نزد این درخت برو ! (با دست اشاره به درخت خار مغیلانی کرد) و بگو که موسی بن جعفر علیه‌السلام به تو امر می‌کند که نزد من آی ! » حسن رفت و گفت . ناگاه دید که درخت از جا کنده شد ، زمین را شکافت تا در برابر آن حضرت ایستاد . امام علیه‌السلام به او اشاره کرد که برگردد و آن درخت به حال خود برگشت . حسن به امامت حضرت اقرار کرد و از آن تاریخ به بعد خاموشی گزید و مشغول عبادت گردید.[i]

تسلط امام بر زبان‌های مختلف

ابوبصیر می‌گوید : « به امام موسی کاظم علیه‌السلام گفتم : امام را به چه چیزی می‌توان شناخت ؟ فرمود : به چندین خصلت ! یکی از آنها آن است که به هر زبانی که وجود داشته باشد ، می‌تواند سخن بگوید . در این موقع مردی از اهالی خراسان وارد شد و شروع کرد با امام علیه‌السلام به عربی صحبت کردن و امام علیه‌السلام جواب او را به خراسانی می‌فرمود . آن مرد گفت : « به خدا سوگند من به زبان خراسانی با شما صحبت نکردم ، به خاطر اینکه مبادا شما این زبان را بلد نباشید ، در حالی که شما از ما بهتر به این زبان مسلط هستید » . امام علیه‌السلام فرمود : « سبحان اللّه ! هرگاه من زبان شما را بلد نباشم ، چه

فضیلت و برتری بر تو می‌توانم داشته باشم و به چه عنوان استحقاق امامت را دارم ؟ » سپس رو به من کرد و فرمود : « ای ابا محمد زبان هیچ قوم و ملتی بر امام پوشیده و مخفی نیست » .

این علم را از کجا یاد گرفته‌اید

روایت شده که زمانی که امام موسی کاظم علیه‌السلام در زندان بود ، ابویوسف و محمد بن الحسن که هر دو مجتهد سنّی و از شاگردان ابوحنیفه بودند با هم قرار گذاشتند که نزد امام علیه‌السلام رفته و از او مسائل علمی را سؤال کنند ، و در اعتقادات با او بحث کرده و شاید حضرت را به مذهب خود درآورند . آن دو به زندان رفته و با حضرت علیه‌السلام ملاقات نمودند . در آن موقع نگهبان به حضرت گفت : نوبت من تمام شده و به خانه خود می‌روم چنانچه کاری دارید ، بفرمائید ، فردا که نوبت من می‌شود برای شما انجام می‌دهم . امام علیه‌السلام فرمود : « کاری ندارم » . چون رفت ، امام علیه‌السلام به آن دو فرمود : « از این مرد تعجب نمی‌کنید که امشب خواهد مرد ، امّا می‌گوید ، اگر کاری دارید فردا برای شما انجام دهم و خدمت شما بیایم ؟ » آن دو با هم گفتند : « ما آمده بودیم که از او مسائل واجب و مستجب سؤال کنیم ، او از غیب خبر می‌دهد ! » و از حضرت خداحافظی کردند و از زندان بیرون رفتند ، و برای اینکه صحت سخن امام علیه‌السلام را بفهمند ، شخصی را به در خانه آن نگهبان فرستادند تا ببینند که چه اتفاقی می‌افتد . آن شخص به در خانه مرد نگهبان رفت و در مقابل خانه او نشست . چون شب از نیم شب گذشت ، فریاد و فغان از آن خانه بلند شد . در زد و سؤال کرد چه شده است ؟ گفتند : « صاحب خانه بدون اینکه مریضی داشته باشد سکته کرده و مرده است » . او آمد و آن دو را خبر کرد و آنان خدمت امام علیه‌السلام آمده و سؤال کردند : می‌خواهیم بدانیم که شما این علم را از کجا یاد گرفته‌اید ؟ فرمود : « این علم از آن علم‌هائیست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مرتضی علی علیه‌السلام تعلیم داد و از آن علم‌ها نیست که اکتسابی باشد.

همان طوری که امام علیه‌السلام خبر داده بود

اسحاق بن عمار می‌گوید : « شنیدم که امام موسی کاظم علیه‌السلام از مرگ یکی از شیعیانش خبر می‌دهد و من با خودم گفتم : آیا او می‌داند چه موقع مردی از شیعیانش می‌میرد ؟ » در این موقع امام علیه‌السلام با عصبانیت به من نگاهی کردند و فرمودند : « ای اسحاق ! رشید هجری علم منایا و بلایا را

می‌دانست و امام در درجه اولی می‌داند » . سپس فرمود : « ای اسحاق ! هر کاری می‌خواهی انجام بده که کمتر از دو سال آینده از دنیا می‌روی و برادرت یک ماه بعد از تو می‌میرد و بزرگان و اهل و عیالت نیز رحلت می‌کنند . راوی می گوید بعد از این مجلس چیزی نگذشت که اسحاق مُرد و همان طوری که امام علیه‌السلام خبر داده بود خانواده او از هم متفرق شدند و دچار فقر و فاقه گردیدند.

وضعیت دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام

داود رقّی می‌گوید : « به امام ششم علیه‌السلام عرض کردم که مطالبی راجع به دشمنان اهل‌بیت و دشمنان علی علیه‌السلام برایم بفرمائید . حضرت فرمود : از آنها سخن بگویم بهتر است یا اینکه آنها را با چشم ببینی ؟ گفتم : با چشم ببینم . حضرت به فرزندش موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود : « عصای مرا بیاور » . وقتی آورد ، حضرت صادق علیه‌السلام به او فرمود : « ای موسی با این عصا به زمین بزن و دشمنان علی علیه‌السلام و دشمنان ما را به آنها نشان بده » . موسی بن جعفر علیهماالسلام با عصا به زمین زد . ناگاه زمین شکافته شد و دریای سیاهی ظاهر گشت و با عصا بر او زد که صخره سیاهی پیدا شد و با عصا بر صخره زد که دری در میان آن باز شد . عده‌ای ظاهر شدند که بسیار زیاد بودند و صورت‌هاشان سیاه و چشم‌هایشان کبود بود و هر یک را به صف به صخره بسته بودند و آنها صدا می‌زدند : « ای محمد ! » و آتش به صورتشان فرو ریخته می‌شد و جواب داده می‌شدند که شما دروغ می‌گوئید . محمد برای شما نیست و شما هم برای محمد نیستید . من به موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض کردم : « جانم فدایت ! اینها کیستند ؟ » فرمود : « جبت و طاغوت و رجس ، لعین فرزند لعین » ، و همین طور حضرت نام می‌برد تا رسید به اصحاب سقیفه و اصحاب فتنه و بنی ازرق و بنی اوزاع و بنی امیه . . .

در آخر امام علیه‌السلام به صخره دستور داد که بسته شو و تا وقت معلوم به جای اول خود برگرد !(
بحارالأنوار : ج48 ، ص82)

.

وارد تنور نشد!

عبدالله افطح برادر موسی بن جعفر علیه السلام که‌ادعای امامت می کرد ومی گفت بعد از امام صادق(ع)او امام‌است.روزی امام کاظم(ع) اورا دعوت کرد ودستور داد تنور را روشن‌کردند.آنگاه وارد تنور شد.واز همانجا با مردم حرف می زد.سپس بیرون‌آمد وبه عبدالله فرمود:اگر گمان می کنی تو امام هستی،وارد تنور شو!اما عبدالله با عصبانیت از خانه حضرت خارج شد وامام فرمود:عبدالله ارادان لا یعبدالله!عبدالله می خواهد خدا عبادت نشود.(معارف قران و اهل بیت)

تشیع مامون!

شیخ صدوق در (عیون) روایت کرده از سفیان بن نزار که گفت : روزی بالای سر ماءمون ایستاده بودم گفت : می دانید که تعلیم کرد به من تشیع را؟ همه گفتند: نه ! به خدا نمی دانیم ، گـفت : رشید مرا آموخت . گـفتند: این چـگـونه بود وحال آنکه رشید اهل بیت را می کشت ؟ گفت : برای ملک می کشت ؛ زیرا که ملک عقیم است (عقیم کسی را گویند که اورا فرزند نشود، یعنی در ملک وسلطنت نسب فایده نمی کند؛ زیرا که شخص در طلب آن ، پـدر وبرادر وعمووفرزند خود را می کشد) آنگاه ماءمون گفتم من با پـدرم رشید سالی به حج رفتیم وقتی که به مدینه رسید به دربان خود گفت : باید کسی بر من داخل نشود از اهل مکه یا مدینه از پسران مهاجر وانصار وبنی هاشم وسایر قریش مـگـر آنکه نسب خود باز گـوید، پـس کسی که داخل می شد می گفت من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود هاشم یا قریش یا مهاجر ویا انصار بر می شمرد، پس اورا اعطایی می داد وپنج هزار زر سرخ وکمتر تا دویست زر سرخ به قدر شرف ومهاجرت پدرانش .

پس من روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع درآمد وگفت : یا امیرالمؤ منین ! بر در، کسی ایستاده است واظهار می دارد که اوموسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است ، پـدرم روبه ما کرد ومن وامین ومؤ تمن وسایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم وگفت : خود را محافظت کنید، یعنی حرکت نالایق نکنید. پس گفتن اذن دهید اورا فرمود نیاید مـگـر بر بساط من ،وما در این حال بودیم که داخل شد پیرمردی که از کثرت بیداری شب وعبادت زرد رنگ ، گران جسم وآماسیده روی بود وعبادت اورا گداخته بود، همچومشک کهنه شده و سجود، روی وبینی اورا خراش

وزخم کرده بود وچون رشید را بدید خود را از حماری که بر آن سوار بود فرود افکند، رشید بانگ زد. لاوالله ! فرمود: میا مگر بر بساط من پس دربانان اورا پیاده شدن مانع گشتند، ما همه به نظر اجلال واعظام در اونظر می کردیم واوهمچنان بر حمار سواره بیامد تا نزد بساط وسرهنگان همه گرد اودرآمده بودند پس فرود آمد، ورشید برخاست وتا آخر بساط، اورا استقبال نمود ورویش ودوچشمش ببوسید ودستش بگرفت واورا به صدر مجلس درآورد و پهلوی خود، اورا تا نشانید وبا اوسخن می کرد وروی به اوداشت از اواحوال می پرسید، پس گفت : یا اباالحسن ! عیال توچند می شود؟ فرمود: از پانصد در می گذرند، گفت : همه فرزندان تواند؟ فرمود: نه ، اکثرشان موالی وخادمانند اما فرزندان من سی وچند است ، این قدر پسر واین قدر دختر، گفت : چرا دختران را با بنی اعمام واکفاء ایشان تزویج نمی کنی ؟ فرمود: دسترسی آن قدر نیست ، گفت : ملک ومزرعه توچون است ؟ فرمود: گاه حاصل می دهد وگاه نمی دهد، گفت : هیچ قرض داری ؟ فرمود: آری ، گفت : چندی می شود؟ فرمود: ده هزار دینار تخمینا می شود. گفت : یابن عم ! من می دهم تورا آن قدر مال که پسران را کدخدا [داماد] کنی ودختران را عروس کنی ومزرعه را تعمیر کنی ،حضرت دعا کرد اورا وترغیب فرمود اورا بر این کار. آنگاه فرمود: ای امیر! خدای ـ عز وجل ـ واجب کرده است بر والیان عهد خود، یعنی ملوک وسلاطین که فقیران امت را از خاک بردارند واز جانب ارباب ویان وامهای ایشان را بگذارند وصاحب عیالان را دستگیری کنند وبرهنه را بپوشانند، و به اعانی یعنی اسیران محنت وتنگدستی ، محبت ونیکی کنند وتواولی از آنان که این کار کنند، گفت : می کنم یا اباالحسن ، بعد از آن برخاست ورشید با اوبرخاست و دوچشمش ورویش ببوسید، پس روی به من وامین ومؤ تمن کرد وگفت : یا عبدالله ویا محمّد ویا ابراهیم ! بروید همراه عموی خود وسید خود ورکاب اورا بگیرید و اورا سوار کنید وجامه هایش را درست کنید وتا منیز اورا مشایعت نمایید. پس ما چنان کردیم که پدر گفته بود، ودر راه که در مشایعت اوبودیم ، حضرت ابوالحسن علیه السلام پنهان روی به من کرد ومرا به خلافت بشارت داد وگفت : چون مالک این امر شوی با والد من نیکویی کن ، پس بازگشتیم ومن از فرزندان یگر بر پدر جراءت بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد با اوگفتم : یا امیرالمؤ منین ! این مردکی بود که تواورا تعظیم وتکریم نمودی وبرای اواز مجلس خود برخاستی واستقبال نمودی وبر صدر مجلس نشاندی واز اوفروتر نشستی ، بعد از آن ما را فرمودی تا رکاب اوگرفتیم ؟ گفت : این امام مردمان وحجت خدا است بر خلق وخلیفه او است میان بندگان . گفتم : یا امیرالمؤ منین ! نه آن است این صفتها که گفتی همه از ان تست در تواست ، گفت : من امام جماعتم در ظاهر به قهر وغلبه وموسی بن جعفر علیه السلام امام حق

است واللّه ! ای پسرک من که اوسزاوارتر است به مقام رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم از من واز همه خلق وبه خدا که اگر تودر این امر، یعنی دولت وخلافت با من منازعت کنی سرت که دوچشمت در اوست بردارم ؛ زیرا که ملک عقیم است ، وچون خواست از مدینه به جانب مکه رحلت کند فرمود تا کیسه

سیاهی در آن دویست دینار کردند وروی به (فضل) کرد وگفت : این را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر وبگوامیرالمؤ منین می گوید ما در این وقت دست تنگ بودیم وخواهد آمد عطای ما به توبعد از این ، من برخاستم وپیش رفتم گفتم : یا امیرالمؤ منین ! توپسرهای مهاجران وانصار وسایر قریش وبنی هاشم را وآنانکه نمی دانی حسب ونسبشان را پنج هزار دینار ومادون آن را می دهی و موسی بن جعفر علیه السلام را دویست دینار می دهی که کمر وخسیس تر عطای تو است که که با مردمان می کنی وحال آنکه اورا آن اکرام واجلال واعظام نمودی ؟ گفت :: اسکت لاامّ لک ! خاموش باش مادر مبادا تورا که اگر من مال بسیار عطا کنم اورا ایمن نباشم از اوکه فردا بزند بر روی من صد هزار شمشیر از شیعیان وتابعان خود؛ وآنکه تنگدست وپریشان باشند اواهلبیتش بهتر است برای من وبرای شما از اینکه فراخ باشد دستشان وچشمشان .(منتهی الامال ج2)

نشان دادن علی(ع)بعد از شهادتش

بعد از شهادت امیرالمؤمنین(ع)،عده‌ای نزدامام حسن(ع)آمدندودرخواست کردندکه: از آن معجزاتی که پدرت داشت،توهم یکی بمانشان بده!

امام فرمود:آنگاه ایمان می‌آورید؟

گفتند:آری!بخدا سوگند ایمان می‌آوریم.

حضرت گوشهٔ پرده را کنار زدند.ناگاه مردم مشاهده کردند که علی(ع)درآنجا نشسته است.

امام فرمود:این شخص را می‌شناسید؟

گفتند:آری این امیرمؤمنان علی(ع)است.ماهمگی شهادت می‌دهیم که‌تو حجت برحق خدائی وتو بعد از علی(ع) امام هستی. همانطور که بعداز رحلت پیامبر،علی(ع)اورا در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد،توهم‌امیرمؤمنان را بما نشان دادی.

امام فرمود:مگر سخن خدارا در قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید:

«ولاتقولوا لمن یُقتل فی سبیل الله امواتاً بل احیاءٌ ولکن‌لاتشعرون»بقره 154

وقتیکه شهداء این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده‌باشند،دربارۀ ما چه می‌توانید بگوئید؟

همگی گفتند:ای فرزند رسول خدا!ما ایمان آوردیم وتورا تصدیق‌می‌کنیم.«بحار ج43»

نزول باران

ثابت بنانی می‌گوید : یک سال با عده‌ای از عابدین بصره از قبیل ایوب سجستانی ، صالح مرّی ، عتبۀ الغلام با حبیب بن دینار به مکه رفتیم ، موقعی که در مکه بودیم متوجه شدیم که به علت نیامدن باران ، آب کمیاب است ، ما نزد کعبه آمدیم ، طواف کردیم ، با خضوع و خشوع زیادی از خدای رئوف طلب باران نمودیم ولی اثری از اجابت دعا ندیدیم ! در این اثناء دیدیم که جوانی به سوی ما آمد و فرمود : ای مالک بن دینار ! ای ثابت بنانی ! ای ایوب سجستانی ای صالح مری ای . . .

ما گفتیم : لبیک ! فرمود : آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست داشته باشد ؟ گفتیم : از ما دعا و از خدا اجابت کردن است . فرمود : از کعبه دور شوید ! زیرا چنانچه در میان شما یک نفر بود که خدا او را دوست می‌داشت ، دعای وی را مستجاب می‌کرد . آنگاه آن حضرت وارد کعبه شد و پس از اینکه سر مبارک خود را به سجده نهاد ، فرمود : ای خدای من ! به حق آن محبّتی که به من داری ، این مردم را به وسیله باران سیراب کن ! هنوز دعای آن بزرگوار به پایان نرسیده بود که ابری نمایان شد و باران فراوانی آمد ! ثابت می‌گوید : من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست ؟ گفتند : علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است(ستارگان درخشان : ج6 ، ص16 .)

: متن شبهه

اگر علی(ع) از سمت خدا برای خلافت انتخاب شده بود، پس چرا با ابوبکر #بیعت کرد؟

چرا حق خودش را نگرفت؟

: پاسخ شبهه

حضرت علی (ع) تا زمانی که فاطمه (س) در قید حیات بود بیعت نکرد 1

طبری، تاریخ الامم والملوک، 448/2

هنوز پیامبر (ص) دفن نشده بود که واقعه سقیفه بنی ساعده شکل گرفت و عده ای با شخصی غیر 2 **از علی (ع) #بیعت کردند در حالی که علی (ع) مشغول کفن و دفن رسول خدا (ص) بودند."**

اما عده ای از اصحاب و بزرگان قوم از جمله عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار ین یاسر، البراء بن عازب و ابی بن کعب با وی بیعت نکردند و جانب امام علی (ع) را گرفتند."

و به تصریح مسند احمد 555/1 **و طبری** 466/2 **این عده در خانه حضرت زهرا (س) اجتماع کرده و از بیعت با ابوبکر سر باز زدند**

بنا بر این امام علی (ع) و عده ای از اصحاب ایشان و بعضی از یاران پیامبر ابتداءً و تا مدتی بعد از[3] رحلت پیامبر (ص) با ابوبکر بیعت نکردند و زمانی هم که با او بیعت کردند فقط به خاطر حفظ اسلام و مصالح حکومت اسلامی بود.

بلاذری در بیان علت بیعت امام علی (ع) می گوید: «بعد از وفات پیامبر(ص) که تعدادی از قبایل عرب مرتد شدند عثمان به نزد علی (ع) آمد و گفت: ای پسر عمو! تا تو بیعت نکنی کسی به جنگ این دشمنان نمی رود پیوسته چنین با علی (ع) تکلم می کرد تا بالاخره علی (ع) با ابوبکر بیعت کرد.»

اما پیوسته علی (ع) در دوران خلافت ابوبکر و بعد آن از این جریانات شکایت کرده و اعتراض می کرد.

[3] انساب الاشراف 587/1.

در همین زمینه امام علی (ع) می فرماید[4]:

"آگاه باشید به خدا سوگند ابابکر جامه ی خلافت را بر تن کرد در حالیکه می دانست جایگاه من به حکومت اسلامی چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند... پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود برخیزم؟ یا در این محیط خفقان زا صبر پیشه کنم؟... پس از ارزیابی درست صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود."

[4] نهج البلاغه، خطبه 3، ص 45.

- نصب حَجَرالاسود

حجاج در جنگ با عبدالله بن زبیر ، کعبه را خراب کرد و بعد از جنگ ،کعبه را تعمیر کردند و تصمیم گرفتند که حجرالاسود را در جای خود نصب کنند . ولی هر عالمی یا قاضی یا زاهدی ،سنگ حجر را بلند می‌کرد و در محل خود قرار می‌داد ، حجر در جای خود ثابت نمی‌گردید و تکان می‌خورد و متزلزل می‌شد . تا اینکه امام سجاد علیه السلام لیه‌السلام آمد و حجر را از آنها گرفت و اسم خدا را بر زبان آورد و در محل خود نصب کرد و حجرالاسود در جای خود ثابت شد و مردم تکبیر گفتند(بحارالانوار : ج47 ، ص32.) .

سلاح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

ابوخالد کابلی می‌گوید : تصمیم گرفتم نزد امام سجاد علیه السلام رفته و از حضرت سؤال کنم که آیا اسلحه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد او می‌باشد ؟ وقتی که وارد شدم و چشم حضرت به من افتاد فرمود : « ای اباخالد می‌خواهی سلاح رسول خدا را به تو نشان بدهم ؟ » گفتم : به خدا سوگند برای همین خدمت شما رسیدم و شما از نیت من خبر دارید ! فرمود : آری ! سپس حضرت مرا به جایی برد و انگشتری نشانم داد و فرمود : این انگشتری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است و زره و شمشیر حضرت را نشان داد و فرمود : به خدا سوگند این ذوالفقار است و عمامه حضرت را که نامش سحاب بود نشانم داد و پرچم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را عقاب و نعلین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و رداء رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نشانم داد و فرمود : پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این رداء را به تن می‌کرد و برای مردم در روز جمعه خطبه می‌خواند و چیزهای دیگری هم نشانم داد به طوری که گفتم : « جانم فدایت، کافی است »(بحارالأنوار : ج47 ، ص35.) .

ماهیت دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام

مردی به امام سجاد علیه السلام گفت : به چه چیزی ما بر دشمنانمان برتری داریم ، در حالی که در میان دشمنان ما افرادی هستند که از ما خوبتر و خوشروتر هستند .

امام علیه‌السلام فرمود : آیا می‌خواهی فضیلت خودت را بر دشمنان (اهل‌بیت) ببینی ؟ گفت : آری ! امام علیه‌السلام دست بر صورتش کشید و فرمود : نگاه کن . چون نگاه کرد دچار اضطراب شد و گفت :

مرا به حال اولم برگردان ، زیرا در مسجد غیر خرس و میمون و سگ نمی‌بینم . امام علیه‌السلام دست بر صورت او کشید و او به حال اول برگشت(بحارالانوار : ج46 .) .

حج عارفانه

«وقتی امام سجاد علیه السلام لیه‌السلام از حج بر گشت، شبلی به دیدار او رفت . حضرت فرمود: آیا تاکنون به حج رفته‌ای؟ گفت: آری !

فرمود: آیا در میقات لباس دوخته از تن در آوردی وغسل کردی؟ گفت: آری . فرمود: آیادر آن هنگام نیت کردی که لباس گناه کنده ولباس اطاعت بپوشی؟ گفت: نه !

فرمود: آیا هنگام کندن لباس دوخته توجه کردی که از ریاء و کارهای شبهه ناک دورشوی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا موقع غُسل نیت کردی خود را از گناهان شستشو دهی؟ گفت: نه ! فرمود: پس نه در میقات فرود آمدی و نه لباس دوخته شده کندی و نه غسل نمودی ! سپس فرمود: آیا خود را نظافت نمودی و لباس احرام پوشیدی و پیمان حج بستی؟

گفت: آری ! فرمود: آیا همراه نظافت نیت کردی که با داروی توبه خالص، کثافت گناه از دل بزدائی؟

گفت: نه ! فرمود: آیا موقع مُحرم شده متوجه این معنا بودی که تمام آنچه را که خدا حرام کرده بر خود حرام کنی و هرگز پیرامون آن نگردی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا هنگام بستن پیمان حج نیت کردی که هرگونه عهد (بندگی) با غیر خدا را بشکنی؟ گفت: نه ! فرمود: با نداشتن چنین قصدی نه نظافت کردی نه مُحرم شدی و نه پیمان حج بستی ! سپس فرمود: آیا وارد میقات که شدی دورکعت نماز خواندی و لبیک گفتی؟ گفت: آری ! فرمود: موقع ورود به میقات آیا نیتت این بود که به قصد زیارت داخل میقات می‌شوی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا دو رکعت نماز که خواندی نیت کردی که به سبب بزرگترین عمل که نماز است به خدا نزدیک شوی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا هنگام گفتن لبیک این نیت تو بود که بر اساس اطاعت در همه موارد به اطاعت از خدا سخن بگوئی و پیمان عبودیت همه جانبه با خدا ببندی؟

گفت: نه ! فرمود: پس در این صورت نه داخل میقات شدی و نه در حقیقت نماز خواندی و نه لبیک واقعی گفتی ! سپس فرمود: آیا به حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟ گفت: آری !

فرمود: آیا نیت کردی که هرگونه غیبت و نسبت ناروا که به مسلمانان روا می‌داشتی را بر خود حرام کنی و با ورودت به حرم امن الهی تمام اهل ملت اسلام را مأمون از شر فکر و زبانت گردانی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا وقتی به مکه رسیدی در دل گذرانیدی که از این سفر جز خدا مقصد و منظوری ندارم وچیزی نمی‌خواهم؟ گفت: نه ! فرمود: پس در واقع نه داخل حرم خدا شدی و نه کعبه رادیدی و نه نماز خواندی ! سپس فرمود: آیا طواف و لمس ارکان کعبه و سعی بین صفا و مروه نمودی؟

گفت: آری ! فرمود: آیا در سعی نیت کردی که از شیطان گریخته و به خدا پناه ببری و خدا این را از تو ببیند؟ گفت: نه ! فرمود: پس نه طواف و نه سعی و نه مسّ ارکان کردی ! سپس فرمود: آیا به حجرالاسود دست زدی و در مقام ابراهیم ایستادی و دورکعت نماز خواندی؟ گفت: آری ! در این موقع امام ناله‌ای کرد ونزدیک بود که از دنیا مفارقت کند . سپس فرمود: آه ! آه ! کسیکه با حجرالاسود مصافحه کند در حقیقت با خدا دست داده است . سپس فرمود: آیا در هنگام وقوف در مقام ابراهیم این نیتت بود که این توقف در مقام، نشان دهنده تصمیم قاطع به طاعت و فرمانبرداری در پیشگاه اقدس حق و پرهیز از تمام صحنه‌های عصیان است؟ گفت: نه ! فرمود: آیا هنگام ادای نماز در مقام، این نیت را داشتی که با همین نمازت، نماز حضرت ابراهیم بجا آورده و بینی شیطان به خاک بمالی؟ گفت: نه ! فرمود: پس در واقع نه با حجرالاسود مصافحه کردی و نه در مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه نماز در مقام بجا آوردی ! سپس فرمود: آیا بر سر چاه زمزم رفتی وآب نوشیدی؟

گفت: آری ! فرمود: در آن هنگام نیت کردی که باید در قلبت اخلاص پیدا شود و از صحنه‌های گناه دوری کنی؟ گفت: نه ! فرمود: پس در حقیقت نه بر سر چاه زمزم رفتی و نه از آن نوشیدی . سپس فرمود: سعی بین صفا و مروه نمودی؟ گفت: آری ! فرمود: آیا نیت کردی بین خوف و رجاء قرار گرفته‌ای؟ گفت: نه ! فرمود: پس سعی بین صفا و مروه تو خالی از حقیقت بود وتو کاری انجام نداده‌ای . فرمود: آیا از مکه به قصد مِنا بیرون رفتی؟ گفت: آری ! فرمود: از رفتنت به مِنا در این نیت بودی که مردم را از شرّ دست وفکر و زبانت در امان قرار دادی و احدی را بعداز این با دست وزبانت نیازاری و قلبا بدخواه کسی نشوی؟ گفت: نه ! فرمود: پس به مِنا نرفتی ! سپس فرمود: آیا وقوف در عرفات انجام دادی؟

بالای جبل الرحمه رفتی و وادی نمره را شناختی و خدا را خواندی؟

گفت: آری ! فرمود: آیا با وقوفت در عرفات نیت کردی که به خدا معرفت پیدا کنی و دانستی که به تمام وجودت در قبضه قدرت خدا هستی و او از نهان کار وقضایای قلب تو مطلع است؟ گفت: نه ! فرمود: آیا بالای کوه رحمت که رفتی در خاطرت گذراندی که خدا بر هر زن ومرد مؤمنی رحمت می‌فرستد و آنها را یاری می‌کند؟ گفت: نه ! فرمود: بر کوه نمره که ایستادی نیت کردی که تا خود تن به اوامر ونواهی الهی ندهی، امر و نهیت نسبت به دیگران بی‌ثمر است؟

گفت: نه ! فرمود: آیا متذکر شدی که همینها شاهد طاعات تو هستند و همراه فرشتگان نگهبان به امر خدا حافظ تو هستند؟ گفت: نه ! فرمود: پس تو در واقع در عرفات نبودی و بالای کوه رحمت نرفتی و کوه نمره را نشناختی و نه در نمره ایستادی و نه خدا را آنچنان که باید خوانده‌ای ! فرمود: هنگام رفتن به مزدلفه و برداشتن سنگریزه‌ها به این نیت بودی که هرگونه عامل گناه را از زمین قلبت بر چینی و در زمین علم وعمل پایدار باشی؟ گفت: نه ! فرمود: آن دم که عبورت به مشعر الحرام افتاد آیا حالت ترس از خدا را که شعار اهل تقوی است در دل نشاندی و همچون جامه زرین بر قامت جان خودپوشاندی؟

گفت: نه ! فرمود: پس نه در مزدلفه راه رفتی و نه سنگ جمع کردی و نه از مشعر عبور کردی ! سپس فرمود: آیا به مِنا رسیدی و رمی جمرات کردی و س ر تراشیدی و قربانی کشتی و در مسجد خیف نماز خواندی و بعد به مکه برگشتی و طواف بجا آوردی؟ گفت: نه ! فرمود: هنگام رسیدن به مِنا و رمی جمرات، این توجه را داشتی که باید به نتیجه کار واعمالت رسیده باشی و خدا تمام حوائجت را بر آورده و خواسته‌هایت را اعطا کرده باشد؟

گفت: نه ! فرمود: آیا موقع رمی جمرات نیت کردی که با این رمیت، شیطان را می‌کوبی و با پایان دادن به اعمال حجت، خلاف شیطان عمل کردی؟ گفت: نه ! فرمود: موقعی که سر می‌تراشیدی به این نیت بودی که از تمام پلیدی‌ها و کثافات روحی پاک گشته و همچون روز ولادت از گناهان عاری گردی؟

گفت: نه ! فرمود: از نمازی که در مسجد خیف خواندی به این حقیقت رسیدی که از کسی نترسی و جز رحمت خدا به چیزی امیدوار نباشی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا موقع قربانی نیتت این بود که با تمسک به تقوا، حنجره طمع را ببُری و از سنت ابراهیم پیروی کنی که با ذبح فرزند و میوه دل خود، سنت بندگی واخلاص را برای بعد از خودش پایه گذاری کرد؟

گفت: نه ! فرمود: وقتی از مِنا برگشتی متذکر شدی که اکنون با بهره کافی از رحمت خدا به اطاعت الهی وارد شده‌ای و دست بر دامن حبّ خدا زده‌ای و وظایف بندگی را انجام داده ود رمقام قرب خدا منزل گرفته‌ای؟

گفت: نه ! فرمود: پس نه به مِنا رفتی ونه رمی جمرات کردی . و نه سر تراشیدی و نه قربانی کشتی و نه در مسجد خیف نماز خواندی و نه طواف بیت کردی ونه حج نموده‌ای ! شبلی گریست و دوباره به تعلیم مناسک حج پرداخت و سال بعد با معرفت به حج رفت .[1]

پسر عبدالملک مروان از شیعیان بود

سعد بن عبدالملک بن مروان – که از بنی امیّه بود و امام محمّد باقر علیه السلام او را سعد الخیر می نامید – روزی در حالی که بدنش سخت می لرزید و گریان بود، بر امام علیه السلام وارد شد.

حضرت به او فرمود: ای سعد! این چه حالتی است که در تو مشاهده می کنم ؟! چرا گریان هستی ؟

سعد اظهار داشت : چرا ترسناک و گریان نباشم و حال آن که من از خانواده و از شجره ای هستم که در قرآن مورد لعن و غضب پروردگار قرار گرفته اند.

امام باقر علیه السلام فرمود: ای سعد! غمگین مباش ، چون که تو از آن ها نیستی ، تو بر حسب ظاهر منسوب به بنی امیّه هستی ؛ ولی در حقیقت از ما می باشی.

و سپس حضرت افزود: مگر این آیه شریفه قرآن را نشنیده ای که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

فَمَنْ تَبِعَنی فَإِ نَّهُ مِنّی یعنی ؛ هرکس – از هر طائفه و خانواده ای که باشد – اگر از من تبعیّت و پیروی کند از من و با من خواهد بود.

چهارده معمّا و پاسخ

أ بان بن تغلب و همچنین ابوبصیر – که هر دو از راویان حدیث و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام بوده اند – حکایت کنند: طاووس یمانی با بعضی از دوستان خود مشغول طواف کعبه الهی بود، ناگهان متوجّه شد که جلوتر از او نوجوانی خوش سیما نیز مشغول طواف کعبه الهی می باشد، و چون در چهره نورانیش خوب دقیق شد، او را شناخت ، که آن نوجوان حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم علیه السلام است.

هنگامی که حضرت طواف خود را به پایان رساند و دو رکعت نماز طواف به جای آورد، در گوشه ای از صحن مطهّر نشست و مردم

.یک به یک می آمدند و سؤ الات خود را در حضور آن حضرت مطرح می کردند و جواب می گرفتند و می رفتند

.آن گاه طاووس یمانی به دوستان خود گفت : ما نزد این دانشمند برویم و از او سؤ الی کنیم ، شاید جواب آن را نداند

.سپس طاووس یمانی به همراه دوستانش خدمت حضرت رسیدند و سلام کردند

بعد از آن طاووس گفت : ای ابوجعفر! آیا می دانی چه زمانی یک سوّم جمعیّت روی زمین هلاک و کشته شد؟

.امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ای ابو عبدالرّحمن ! یک سوّم نبود؛ بلکه یک چهارم جمعیّت هلاک و نابود گردید

طاووس گفت : صحیح می فرمائی ، حقّ با شما است ، اکنون بفرما که چگونه چنان شد؟

حضرت فرمود: این جریان ، آن زمانی اتّفاق افتاد که تنها جمعیّت روی زمین حضرت آدم ، حواء، قابیل و هابیل بودند؛ و قابیل برادر

.خود را کشت ، در حالی که هابیل در آن زمان یک چهارم جمعیّت را تشکیل می داد

طاووس گفت : کدام یک از هابیل و قابیل پدر تمام مردم بود؟

.حضرت فرمود: هیچ کدام ؛ بلکه بعد از حضرت آدم علیه السلام ، شیث پدر آدمیان بود

طاووس پرسید: چرا حضرت آدم علیه السلام را آدم نامیدند؟

.فرمود: چون سرشت و خمیرمایه او را از خاک روی زمین برگرفتند

پرسید: چرا همسر حضرت آدم را حوّاء گفته اند؟

.فرمود: چون او از دنده آدم علیه السلام آفریده شد

پرسید: چرا شیطان را ابلیس نامیده اند؟

.فرمود: چون او از رحمت خداوند محروم و ناامید گشت

پرسید: چرا جنّ را به این نام گفته اند؟

.فرمود: چون که آنها می توانند از دید انسانها مخفی و نامرئی گردند

پرسید: اوّلین کسی که حیله بکار برد و دروغ گفت چه کسی بود؟

.فرمود: شیطان بود، که به خداوند عزّ و جلّ گفت : من از آدم بهتر و برترم ؛ چون که مرا از آتش و او را از گِل آفریدی

پرسید: آن گروهی که شهادت به حقّ دادند؛ ولی دروغ می گفتند، چه کسانی بودند؟

فرمود: منافقین بودند، که در ظاهر شهادت به رسالت و نبوّت رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند؛ ولی در باطن دروغ می گفتند،

.چون عقیده و ایمان به خداوند نداشتند

پرسید: آن رسولی را که خداوند برای هدایت انسان فرستاد؛ ولی خودش از جنّ و انسان نبود، که بود؟

.فرمود: کلاغی بود، که برای تعلیم قابیل آمد تا او را هدایت کند که چگونه جسد برادرش هابیل را دفن نماید

پرسید: آن که قوم و تبار خود را راهنمائی و انذار کرد، و از زمره جنّ و إ نس نبود، که بود؟

فرمود: مورچه ای بود که در مقابل لشکر عظیم حضرت سلیمان علیه السلام ، به هم نوعان خود گفت : درون لانه هایتان بروید تا

.توسّط لشکر سلیمان لگدمال نگردید

طاووس یمانی گفت : آن چه حیوانی بود، که به دروغ مورد تهمت قرار گرفت ؟

.فرمود: گرگ بود، که برادران حضرت یوسف علیه السلام آن را متّهم به قتل برادر خویش کردند

طاووس در آخرین سؤ ال خود از امام امام محمّد باقر صلی الله علیه و آله ، پرسید: آن چیست که کم و زیاد می گردد؛ و آن دیگری چیست که زیاد می شود ولی کم نمی گردد؛ و آن چست که کم می شود ولی زیاد نمی گردد؟

حضرت باقرالعلوم علیه السلام همچنین در او جواب فرمود: آن که کم و زیاد می شود، ماه است ؛ و آن که زیاد می شود ولی کم نمی گردد، آب دریا است ؛ و آن که کم می شود ولی زیاد نمی گردد، عمر انسان است

نقد وپاسخ

یک سئوال از امت عزادار حسین

مگر شما اعتقاد و باور ندارید حسین الان در جایی بنام بهشت

. مشغول خوش گذرونی و عیش و نوش هست

و برعکس مگر ایمان و یقین ندارید که قاتلین حسین در جهنم

. مشغول کباب شدن و عذاب کشیدن هستند

از طرف دیگر مگر باور و و یقین ندارید که در قیامت حسین و

خاندانش قرار است انتقام خودشون رو از یزید و شمرو اینها

. بگیرند

پس این همه گریه و زاری و بر سرو سینه زدن و کارناوال عزا به

راه انداختن و مزاحم آسایش مردم شدن برای چه هست؟

آیا انسان برای اینکه عزیزش در رفاه و آسایش بهشتی هست گریه

میکنه؟

تا به حال شده با خودتون منطقی فکر کنید که این گریه ها و معرکه

گیریها فقط برای رونق گرفتن بازار آخوند و روضه خوان هست نه

چیز دیگری؟

یعنی اندیشه شما در این حد خشکیده که نمیدانید محرم تجارت

آخوند و مداح هست ؟

:پاسخ

در این شکی نیست که امام حسین علیه السلام واصحابشان در جوار حق تعالی بهره مند از نعمت های مادی ومعنوی پرودگار " هستند

بحار الانوار،ج44 ص297 باب 35

.اما تعبیر به عیش ونوش وخوش گذارانی که گفته شد تعبیری است اشتباه که در مورد نعمت های بهشتی این تعبیرات معنا ندارد

ودر این شکی نیست که قاتلین حسین علیه السلام مشمول شدیدترین عذابهای پرودگار هستند

بحار الانوار،ج44 ص299 باب 36

اما با این وجود چرا باز برای حسین واصحابش ناله وعزاداری می کنیم؟

به دلیل آن است که اهل بیت علیهم السلام به این امر دستور داده اند وما در گذشته مفصلا دراین مورد بحث کرده ایم

صدوق از امام رضا روایت می کند که فرمود:

"هرکس مصایب ما اهل بیت را یاد کند وگریه وعزاداری کند روز قیامت در درجه ما خواهد بود"

امالی،مجلس 17، رقم 4 وبحار ج44 ص278

امام صادق خطاب به فضیل فرمود:

ایا مجالسی ترتیب می دهید واحادیث ومصایب مارا برای هم بازگو می کنید؟"

فضیل گفت بله.

امام فرمود:من این مجالس را دوست دارم رحمت خداوند بر کسانی که امر مارا زنده کنند کسی که به اندازه بال مگسی برای مصایب ما گریه کند خداوند تمام گناهانش را می بخشد اگر چه به مقدار کف روی دریاها باشد"

قرب الاسناد،ص26

امام رضا فرمود:

مصیبت حسین پلک چشم ما را زخم کرده واشک های مارا جاری کرده است پس برای مصایب حسین باید گریه کنان گریه کنند"

امالی صدوق،مجلس 27، رقم 2 ،بحار ج44 ص284

درمورد عزاداری روایات فراوانی است که می توانید به پیام های گذشته ما رجوع کنید

ایت الله العظمی مکارم دلیل اینکه اهل بیت چرا به عزاداری بر حسین علیه السلام دستور داده اند را درموارد زیر خلاصه می کند؛

سبب حفظ مکتب اهل بیت می شود 1

سبب بسیج توده ها ووحدت بین افراد جامعه میشود 2

سبب الگوگیری از اهل بیت وخود سازی وتربیت می شود 3

سبب تجلیل از مجاهدت های حسین وتعظیم شعائر می شود 4

جهت توضیح بیشتر به کتاب ایشان رجوع فرمائید

عاشورا،ریشه ها،انگیزها،رویدادها،پیامدها،ایت الله العظمی مکارم شیرازی،ص70

امام صادق علیه السلام فرمود ؛

پس از وفات پیامبر) علی علیه السلام ابوبکر را ملاقات کرد و با او در امر خلافت احتجاج کرد ، و گفت آیا راضی می شوی که) « در این مساله پیامبر بین من و تو قضاوت کند ؟ علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و به مسجد قبا برد که به ناگاه پیامبر در آنجا بود که بر علیه ابوبکر حکم داد ، ابوبکر ترسان بازگشت و عمر را مطلع کرد ، عمر گفت این سحر بنی هاشم است »

بصائر الدرجات ج 1 ص 274)

.بزرگ مردی که حتی خدا آب نوشیدنش را دوست دارد

شیخ حر عاملی از ابن عباس حدیثی نقل میکند که گفت :

اقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آبی آشامید پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سجده کردند

عرض کردند

ای رسول خدا چرا در این موقع سجده کردی؟ فرمودند؛

همین که آقاامیرالمؤمنین علی علیه السلام آب را آشامید

: خدای تبارک وتعالی ندا کرد

گوارایت باد ای ولی من و ای کسی که حجت من بر مخلوقاتم هستی

و امین من بر بندگانم می باشی .(جواهر السنیه ۲۱۰

فراز پایانی خطبه پیامبر(ص) در فضیلت ماه رمضان:

(منکر امامت تو، منکر نبوت من است (۱۷

هر کس امامت تو را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده است.

ای علی! تو وصیّ من، پدر فرزندان من، همسر دختر من و جانشین من بر امّتم هستی، در حال حیاتم و پس از مرگم

فرمان تو، فرمان من است و نهی تو، نهی من است. سوگند به خدایی که مرا به نبوّت برانگیخت و مرا بهترینِ آفریدگان قرار داد،

«تو حجّت پروردگار بر خلق اویی و امین او بر رازش و جانشین او بر بندگانش

و مَنْ أنْکَرَ إمَامَتَکَ فَقَدْ أنْکَرَ نُبُوَّتِی یَا عَلِیُّ أنْتَ وَصِیِّی وَ أبُو وُلْدِی وَ زَوْجُ ابْنَتِی وَ خَلِیفَتِی عَلَی أُمَّتِی فِی حَیَاتِی وَ بَعْدَ مَوْتِی أمْرُکَ
أمْرِی وَ نَهْیُکَ نَهْیِی أُقْسِمُ بِالَّذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَّةِ وَ جَعَلَنِی خَیْرَ الْبَرِیَّةِ إِنَّکَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ أَمِینُهُ عَلَی سِرِّهِ وَ خَلِیفَتُهُ عَلَی عِبَادِهِ.

.اقبال الاعمال، ج1، ص 270

(مِنَ الْمُؤمنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدوا اللهَ عَلَيهِ فَمِنهُم مَن قَضى نَحبَهُ وَ مِنهُم مَن يَنتَظِرُ وَ ما بَدَّلوا تَبديلاً(23احزاب

در ميان مؤمنان مردانى هستند كه بر سر عهدى كه با خدا بستند صادقانه ايستاده‏اند؛ بعضى پيمان خود را به آخر بردند (و در راه او .شربت شهادت نوشيدند)، و بعضى ديگر در انتظارند؛ و هرگز تغيير و تبديلى در عهد و پيمان خود ندادند

از علی (ع) هنگامی که بر منبر کوفه قرار داشت از این آیه سوال شد ، فرمود : این آیه درباره من و عمویم حمزه و پسر عمویم عبیده بن حارث بن عبدالمطلب نازل شد ، چه عبیده در روز بدر شهید شد و حمزه در جنگ احد به شهادت رسید و من منتظرم تا شقی ترین امت این را با خون این رنگین کند ، آنگاه اشاره به ریش خود و سپس به سر خود نمود فرمود : این عهدی است که حبیب من ابوالقاسم به من سپرده است

امیرالمومنین علی از کسانی است که به عهدی که با خدا بستند خوب عمل کردند-1

علی شخصیتی است که اگر بجای حضرت ادم ع در بهشت بود،هرگز از میوه ممنوعه نمی خورد.علی تنها شخصیتی است که اگر .نبود دین اسلام ناقص می ماند

علی تنها شخصیتی است که اگر انس و جن نویسنده شوند نمی توانند فضایل او را بشمارند.. علی شخصیتی است که قران ناطق است.علی شخصیتی است که اگراو نبود،همسری برای فاطمه زهرا س پیدا نمی شد.علی شخصیتی است که نفس پیامبر بود.علی .شخصیتی است که پدر حسن و حسین و زینب و عباس بود

علی شخصیتی است که تقسیم کننده بهشت و جهنم است.علی شخصیتی است که ساقی حوض کوثر است.تاریخ تابحال کدام خلیفه و پادشاهی را دیده که نیمه های شب کیسه های غذا بر دوش خود بگیرد و بصورت ناشناس در خانه فقرا ببرد.و به دهان یتیم ها .عسل بگذاردو برای بی سرپرستان گریه نماید

علی شخصیتی استکه عاشقان عجیبی دارد که حاضرن سر بدهند و هرگز دست از علی نکشند.قنبرها و حجربن عدی ها وکمیل ها و .مالک اشترها و رشید هجری ها در راه او

علی شخصیتی است که درشجاعت بی همتاست.در هیچ جنگی شکست نخورد.و زره بر پشت نبست زیرا هرگز فرار نکرد و همه قهرمانان عرب را شکست داد و پشتشان را بر خاک مالید.و قهرمانی در جهان نبوده است که بتواند علی را شکست دهد.و فرشتگان !.از شجاعت او در تعجب بودند و جبرئیل می گفت جوانمردی مانند علی ندیده ام

پیامبر درباره او فرمود ضربت علی در جنگ خندق از عبادت انس و جن برتر است

پیامبر اکرم ص:اگر اسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی ع در یک کفه دیگر.همانا ایمان علی ع برتری می یابد.

اما با اینهمه فضیلتها،غریبانه و شبانه او را تشییع کردند و قبرمطهرش تا صدسال مخفی بو

2- علی ع گول دنیا را نخورد ودر عمر63 ساله خود هیچگاه به دنیا و لذتهایش میل ننمود و دنیا را سه طلاقه کرد.و با کارنامه ای سراسر عمل صالح و پرونده ای پر از خدمت خالصانه بشهادت رسید.اگر علی نبود اسلام استوار نمی توانست به مسیرش ادامه دهد.

وقتی ابن ملجم بر سر او با شمشیر در حال نماز زد امام فرمود بخدای کعبه رستگار شدم .سپس نشسته نماز صبح را خواند و به امام حسن فرمود اینک جدّت محمّد مصطفی'(ص)وجدّه ات خدیجه‌کبری' ومادرت فاطمه زهراء(س) وحوریان بهشتی،حاضرندومنتظر پدرت هستند.

او می فرمود:خدایا تورا بخاطر طمع به بهشت ویا ترس از جهنم عبادت‌نمی کنم!بلکه توراچون شایستۀ عبادت می دانم،عبادت می نمایم. وفرمود خدایا اگر مرا جهنم ببری به اهل جهنم اعلام می کنم من عاشق تو هستم.

پرسش

آیا پیامبر هم در اذان و اقامه و تشهد به رسالت خودش شهادت می داد و در تشهد بر خودش صلوات می فرستاد و در سلام نماز به خودش سلام می داد یا نماز ایشان با ما فرق داشت

پاسخ

در این شکی نیست که پیامبر گرامی در اذان و اقامه و تشهد نماز به رسالت خویش شهادت می دادند زیرا ایشان همانند سایر مسلمین باید به تکالیف شرعیه عمل کنند مگر آنکه دلیلی خاص اقامه شود که آن حضرت نسبت به یک حکم شرعی تکلیف ندارد . اما در موارد مذکور چنین دلیلی نداریم

.از روایات به وضوح این مطلب استفاده می شود

شیخ صدوق می نویسد:

پیامبر اذان می گفت و در اذان خود چنین عرضه می داشت که شهادت می دهم من پیامبر خدا هستم و می گفت شهادت می دهم « »که محمد رسول خداست .روایاتی وارد شده است که پیامبر به این دو تعبیر به رسالت خود شهادت می داد

الفقیه ج 1 ص297

.شهادت پیامبر به نبوت و رسالت خود در واقع نوعی تاکید بر صداقت خود و صادق بودن وحی الهی در نصب ایشان میباشد

در روایات متعددی آمده است که نخستین بار در معراج فرشتگان و جبرئیل به دستور الهی نحوه اذان و اقامه گفتن را به پیامبر .گرامی رساندند و یکی از بخش های آن را « اشهد ان محمدا رسول الله» بیان داشتند

التهذیب ج 2 ص60

الاستبصار ج 1 ص305

الکافی ج8 ص120

. بنابراین اذان و اقامه پیامبر نمی تواند تفاوتی داشته باشد با آنچه از جانب فرشتگان الهی به او تعلیم داده شده است

همین طور در تشهد نماز نیز ایشان هم به رسالت خود شهادت می داده اند و هم برای خود و اهل بیتشان صلوات و رحمت الهی را تقاضا می کردند چنان که امام صادق فرمود:

«... در تشهد می گویی الحمد الله اشهد ان لا اله الا الله ...و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد»

التهذیب ج2 ص92

وسائل الشیعه ج6 ص393

.و ما دلیلی نداریم که پیامبر را از این نحو ادا کردن تشهد مستثنی کند

در مورد سلام نماز هم گفتنی است؛

امام صادق فرمود:

«در سلام نماز بگو « السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته » « السلام علینا و علی عباد الله الصالحین....» سپس نماز را تمام کن»

التهذیب ج2 ص316

الفقیه ج 1 ص348

.بی شک پیامبر نیز به همین نحو در نماز سلام می داده است و ما دلیلی بر استثنائ پیامبر   نداریم

سلام به معنای تحیت و سلامت می باشد و سلام علیک به معنای سلام الله علیک است .یعنی خداوند سلامت و تحیت خود را شامل .تو بگرداند

تفسیر نمونه ج 4 ص42

:امام باقر فرمود

«زمانی که وارد خانه شدید و کسی در خانه نبود تا به او سلام دهید بر خود سلام دهید و بگویید:« السلام علینا من عند ربنا»

«سلامت و تحیت الهی بر ما باد »

وسائل الشیعه ج 12 ص 81

بنابراین سلام کردن انسان بر خود هیچ گونه منعی ندارد و با توجه به روایات پیامبر گرامی نیز در نماز بر خود سلام می کرده .است و تحیت و سلامت الهی را برای خود درخواست می کرده است

پرسش

فایده صلوات بر خاندان پیامبر چیست آنها که نیازی به درود و صلوات ما ندارند

پاسخ

در این شکی نیست که فرستادن صلوات بر پیامبر گرامی و اهل بیت ایشان از جمله اعمالی است که بسیار مورد توصیه و سفارش قرار گرفته است .

در روایتی آمده است ؛

«در میزان اعمال انسان هیچ چیز سنگین تر از صلوات بر محمد و آل او نمی باشد »

الکافی ج 2 ص 494

پیامبر گرامی فرمود:

هر کس از روی ایمان و رسیدن به پاداش الهی بر من (و اهل بیتم) صلوات بفرستد تمام گناهانش بخشیده می شود و او پس از آن اعمالش را از نو شروع کند»

ثواب الاعمال ص 186

امام رضا علیه السلام فرمود:

هر کس نمی تواند عملی انجام دهد تا کفاره گناهانش باشد پس بر محمد و آل او فراوان صلوات بفرستد زیرا صلوات تمام گناهان » را محو می کند«

عیون الاخبار ج1 ص294

صلوات هر گاه به خداوند نسبت داده شود و بگوییم خداوند صلوات می فرستد به معنای فرستادن رحمت است و هر گاه به فرشتگان و مومنان منسوب شود به معنای طلب رحمت است.

تفسیر نمونه ج17 ص416

فلسفه صلوات فرستادن بر پیامبر و اهل بیت ایشان روشن است ؛

هدف از صلوات بر آن بزرگواران این است که مقام شامخ آنها و برنامه های اسلامی و روش دینی آنان متروک نشود . ادامه 1 صلوات بر آنان رمز بقای اسلام و نام مبارک آنان است .

صلوات و درود سبب می شود که ما به مقام والای آن حضرات بیشتر آشنا شویم و از اخلاق و اعمال و صفات آنان الگو بگیریم و از 2 این طریق نفوس خود را پاک کنیم لذا در بعضی تعبیرات آمده است که صلوات بر پیامبر گرامی و اهل بیت ایشان باعث پاکیزگی اخلاق و طهارت اعمال و ریزش گناهان ما می شود .

در زیارت جامعه کبیره می خوانیم؛

خداوند صلوات ما را بر شما و ولایت ما را نسبت به شما سبب پاکیزگی اخلاق و طهارت نفوس و نمو و رشد معنوی و کفاره گناهان » ما قرار داده است«

زیارت جامعه کبیره

صلوات و درود بر پیامبر و آل او ، رحمت تازه ای را بر روح پاک آنها فرو می فرستد و از آنجا که آنها منبع و واسطه فیض هستند 3 از سوی آنها به امت سرازیر می شود .بنابراین درود و رحمت بر آنها درواقع درود و رحمت بر خود ما است .

صلوات و فرستادن درود بر آن بزرگواران نوعی حق شناسی و قدر دانی و تشکر از زحماتی است که برای هدایت امت کشیده اند 4 و بی شک این حق شناسی و قدر دانی اجر و پاداش الهی دارد .

با توجه به این که سیر تکاملی انسان هیچ حد و مرزی را نمی شناسد و به سوی نامتناهی پیش می رود و تنها کمال مطلق خداوند 5 است ، روشن می شود که فرستادن صلوات بر پیامبر و اهل بیت ایشان لغو و بی فائده نمی باشد و سبب می شود فیوضات و عنایات تازه الهی بر آنان وارد شود .

پیام امام امیر المومنین ج3 ص196

دو نفر از شیعیان در گذرگاهی از بغداد به مجلس بزرگی رسیدند.

پرسیدند: این مجلس متعلّق به کیست؟

گفتند: مجلس درس امام اعظم یکی ازبزرگان اهل سُنّت است.

بود و شیعه و در عین حال با اطلاع از مبانی مذهب بود گفت: من میروم و با این مرد رفیقِ من که اسمش فضل بن حسن مباحثه می کنم و تا او را ملزم و مجاب نکنم از این مکان نمیروم.

♂□□.گفتم: این عالِم بزرگی است و از عهدهٔ بحث با او بر نمی آیی♀□♂□□

گفت: من معتقد به مذهب حقم و حق مغلوب نمیشود♂□□♂□□

□□□□□□□□□□□✌□✌□✌□✌□✌□✌□✌□✌□✌□✌□✌□✌

وارد مجلس شدیم و نشستیم و در یک فرصت مناسب، فضل از جا برخاست و گفت□□♂□♂:

ایّها العالِم! من برادری دارم که شیعه است و من هر چه میخواهم به او بفهمانم که ابوبکر بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله)، خلیفهٔ به حق بوده قبول نمی کند و می گوید علی بن ابیطالب(علیه السلام)، افضل و خلیفهٔ به حق است. شما یک دلیل قاطعی به من یاد بدهید که به او بفهمانم و او را به راه راست بیاورم.□□

آن عالِم سُنّی گفت: به برادرت بگو بهترین و روشن ترین دلیل این است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) همواره در میدانهای جنگ، آن دو بزرگوار !! (ابوبکر و عمر) را کنار خود می نشاند و علی(علیه السلام) را مقابل نیزه و شمشیر دشمن میفرستاد و این نشان می دهد که آن دو نفر، محبوبِ پیامبر(صلی الله علیه واله) بوده‌اند و چون آنحضرت(صلی الله علیه واله) میخواسته که آنها بعد از خودش جانشین باشند، آنها را حفظ میکرد و چون علی(علیه السلام) را دوست نمیداشت طردش میکرد و به میدان میفرستاد تا کشته شود و این بهترین دلیل بر افضلیت ابوبکر و عمر است!☺□

بله، من این را به برادرم می گویم ولی او از قرآن به من جواب میدهد که فرموده است: « خداوند، مجاهدین : ♂□♂□□فضل گفت را بر قاعدین و (نشستگان) برتری داده و اجری بزرگ برای آنان آماده است.!!» و به حکم این آیه، علی(علیه السلام) چون مجاهد بوده افضل از ابوبکر وعمراست که قاعد بوده اند.□□♂✌□

عالِم سُنّی پاسخ داد: به او بگو از این بهتر میخواهی که ابوبکر و عمر قبرشان کنار قبرِ پیامبر(صلی الله علیه واله) و چسبیده به قبر آن حضرت(صلی الله علیه واله) است در حالی که قبرِ علی(علیه السلام) از قبر پیامبر(صلی الله علیه واله) دور افتاده و در عراق است.☺□

بله، این را هم به برادرم میگویم. امّا او میگوید آنها غاصبانه در کنارِ پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) دفن :♂□♂□□فضل گفت شده اند، برای اینکه خداوند فرموده است «ای مؤمنان! بدون اذن و اجازهٔ پیامبر(صلی الله علیه واله) داخل خانه‌اش نشوید...» و می دانیم که رسول اکرم(صلی الله علیه واله) در خانهٔ خودش دفن شده و آن دو نفر بدون اِذن در خانهٔ آن حضرت(صلی الله علیه واله) □✌♂□□ .دفن شده اند و محل دفن ایشان غصبی است

به این برادرِ خبیث بگو آنها :□عالِم سُنّی مذهب که از این گفتگو سخت ناراحت شده بود تأمّلی کرد و سپس با لحنی تند گفت (ابوبکر و عمر) غاصبانه در خانه پیامبر دفن نشده‌اند، بلکه عایشه و حفصه که دختران آن دو بزرگوار و همسران پیامبر(صلی الله علیه واله) بودند و از پیامبر (صلی الله علیه واله) مهریه طلبکار بودند، پدرانشان را در مهریه خودشان دفن کردند.☺□

بله، من این مطلب را هم به برادرم گفته‌ام، ولی او باز آیه‌ای برای من میخواند و میگوید پیامبر صلی الله علیه :♂□♂□□فضل گفت و آله به همسرانش بدهکار نبوده برای اینکه خداوند فرموده است: «ای پیامبر(صلی الله علیه واله)! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای، برای تو حلال کردیم.» طبق این آیه، پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) مهریهٔ زن هایش را داده بود و وقتی که از دنیا رفت □✌♂□□.به زنهایش بدهکار نبوده است

به این برادرت بگو درست است که همسرانِ پیامبر(صلی الله علیه واله)، مهریّه طلبکار :□عالِم سُنّی اندکی تأمّل کرد و گفت نبوده‌اند، اما سهمُ‌الارث که از ماتَرکِ پیامبر(صلی الله علیه واله) داشته‌اند و ماتَرک (یعنی آنچه پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) بعد از مرگش از خود باقی گذاشته) نیز همین خانه‌اش بوده و شرعاً سهمی هم از آن خانه به همسرانش میرسد و چون عایشه و حفصه .وارثِ پیامبر (صلی الله علیه واله)بوده اند لذا پدرانشان را در سهمُ‌الارثِ خودشان دفن کرده‌اند و بنابراین غصبی در کار نبوده است

بله، من این را هم به برادرم گفته‌ام ولی او میگوید شما آقایانِ سُنّی‌ها مگر نمیگویید که پیامبر(صلی الله علیه :♂□♂□□فضل گفت واله) ارث نمی گذارد و خودتان حدیث نقل می کنید

پس «□.!که پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) فرموده است «ما پیامبران اصلاً ارث نمیگذاریم و هر چه از ما باقی مانده صدقه است طبق گفته خودتان عایشه و حفصه سهم الارث نداشته‌اند. به همان دلیلی که شما حضرت فاطمه(سلام الله

علیها) را از فدک محروم کردید و گفتید پیامبر(صلی الله علیه واله) ارث نمی گذارد، لذا آن دو همسر نیز نبا

♂□□□!ید ارث ببرند. آیا دختر از پدر ارث نمی برد، اما همسر از شوهر ارث می برد؟

حالا بر فرض بپذیریم که آنها سهمُ‌الارث داشته‌اند، مگر نه این است که میّت اگر فرزند داشته باشد سهم الارث زوجه اش یک هشتم ماتَرَک می شود؟!

در اینجا تمام ماتَرَکِ پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) فقط یک حجره (اتاق) بوده که وقتی آن اتاق

تقسیم بر هشت شود یک قسمت از آن هشت قسمت تقسیم می شود میان همسران پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) که نُه نفر بوده اند و در نتیجه سهم هر یک از عایشه و حفصه به قدر یک وجب هم نمی شود... پس چگونه آن دو هیکلِ بزرگ در یک وجب زمین جا شده اند.؟!

سخن که به اینجا رسید، عالِم سُنّی حسابی از کوره در رفت و با لحنی خشم آلود فریاد کشید:

این مرد را بیرون کنید، این خودش شیعه است و اصلاً برادر هم ندارد....

ابن ملجم در منابع شیعه و سنی به عنوان بدبخت ترین افراد معرفی شده است ، چنان که از پیامبر گرامی نقل می کنند که به علی علیهما السلام فرمود ؛

ای علی! بدبخت ترینِ اوّلین و آخرین کیست؟». گفت: خداوند و پیامبرش داناترند. فرمود: «بدبخت ترینِ پیشینیانْ پی کننده ناقه » « صالح است و بدبخت ترینِ آخرین‌ها ای علی کسی است که تو را ضربت می زند» و به محلّ خوردن ضربت بر سرش اشاره کرد

طبقات الکبری ج 3 ص 35 _ انساب الاشراف ج 3 ص 295

هشام و مناظره با عمرو بن عبید معتزلی

یونس بن یعقوب، یکی از شاگردان برجسته امام صادق(ع) می گوید: در یکی از سالهایی که هشام بن حکم به سفر حج مشرف شده بود، در «منا» حضور امام صادق(ع) شرفیاب شد. حمران بن اعین، محمد بن نعمان، هشام بن سالم و دیگر بزرگان شیعه نیز در مجلس حاضر بودند. حضرت(ع) به هشام فرمود: آیا نمی خواهی داستان مناظره و گفتگوی خود با عمرو بن عبید را برای ما بیان

کنی؟ هشام، که از همه اهل مجلس جوانتر به نظر می رسید، گفت: ای فرزند رسول خدا(ص)، جلالت شما مانع می شود; از شما شرم دارم و در حضورتان توان سخن گفتن در خویش نمی یابم. امام صادق(ع) فرمود: وقتی به شما امر می کنیم، اطاعت کنید. آنگاه هشام داستان مناظره خودش با عمرو بن عبید را چنین بیان کرد:

به من خبر دادند که عمرو بن عبید روزها در مسجد جامع بصره با شاگردانش می نشیند، در باره امامت بحث می کند و عقیده شیعه در باره امام را بی اساس و باطل می شمارد. این خبر برایم خیلی ناگوار بود، به همین سبب به بصره رفتم. وقتی وارد مسجد جامع بصره شدم، بسیاری اطراف عمرو نشسته بودند. از حاضران تقاضا کردم اجازه دهند تا بتوانم نزدیک عمرو بنشینم. وقتی نشستم، به عمرو بن عبید گفتم: ای مرد دانشمند، من غریبم، اجازه می دهید چیزی بپرسم؟ گفت: آری. گفتم: آیا شما چشم دارید؟ گفت: پسرجان این چه پرسشی است، چرا در باره چیزی که می بینی می پرسی؟ گفتم: استاد عزیز پوزش می خواهم. پرسشهایم این گونه است، خواهش می کنم، پاسخ دهید. گفت: گرچه پرسشهایت احمقانه است، ولی آنچه می خواهی بپرس. گفتم: آیا چشم دارید؟ گفت: آری. پرسیدم: با آن چه می کنی؟ گفت: به وسیله آن رنگها و اشخاص را می بینم. گفتم: آیا بینی داری؟ گفت: آری. گفتم: از آن چه بهره ای می بری؟ گفت: به وسیله آن بوها را استشمام می کنم. گفتم: آیا زبان داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: طعم اشیا را می چشم. گفتم: آیا شما گوش دارید؟ گفت: آری. گفتم: از آن چه سود می بری؟ گفت: به آن صداها را می شنوم. گفتم: بسیار خوب، حالا بفرمایید دل هم دارید؟ گفت: آری. گفتم: دل برای چیست؟ گفت: به وسیله دل (مرکز ادراکات) آنچه بر حواس پنجگانه و اعضای بدنم می گذرد، تشخیص می دهم، اشتباههایم را برطرف می کنم و درست را از نادرست تشخیص می دهم. گفتم: مگر با وجود این اعضا از دل بی نیاز نیستی؟ گفت: نه، هرگز. گفتم: در حالی که حواس و اعضای بدنت سالم است چگونه نیاز به دل داری؟ گفت: پسرجان، وقتی اعضای بدن در چیزی که با حواس درک می شود تردید کند، آن را به دل ارجاع می دهد تا تردیدش برطرف شود. گفتم: پس خداوند، دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است. گفت: آری. گفتم: پس وجود دل برای رفع حیرت و تردید ضروری است؟ گفت: آری، چنین است. گفتم: شما می گویید خدای تبارک و تعالی اعضای بدنت را بدون پیشوایی که هنگام حیرت و شک به او مراجعه کنند نگذاشته است، پس چگونه ممکن ست بندگانش را در وادی حیرت و گمراهی رها کرده، برای رفع تردید و تحیرشان پیشوایی تعیین نفرماید؟ عمرو بن عبید پس از لحظه ای تامل و سکوت، سر بلند کرد، به من نگریست و گفت: تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: نه. گفت: از همنشینیان اویی؟ گفتم: نه. پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: کوفه. گفت: تو همان هشامی; سپس مرا در آغوش گرفت; به جای خود نشانید و تا من آنجا بودم، سخن نگفت.

حضرت صادق(ع) از شنیدن داستان خشنود و شادمان شد و فرمود: هشام، این گونه استدلال را از که آموختی؟ هشام گفت: آنچه از شما شنیده بودم، تنظیم و چنین بیان کردم. حضرت فرمود: به خدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.(کافی، ج 1، ح 3)

اسامی امامان در میان خرما

محمد بن مسلم می‌گوید : « خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم که دیدیم معلی بن خنیس در حالی که گریان بود وارد شد . امام علیه‌السلام فرمود : « چرا گریه می‌کنی ؟ » گفت : « بیرون از خانه شما عده‌ای هستند که گمان می‌کنند شما فضیلتی ندارید و شما و آنها با هم برابرید » . امام علیه‌السلام دستور داد که طبق خرمایی آوردند . بعد خرمایی برداشتند و آن را نصف کردند و خوردند و هسته آن را در زمین کاشتند که در همان حال رشد و کرد و درختچه خرمایی شد و خرما داد . امام علیه‌السلام خرمایی کندند و آن را دو نیم کردند و از میان آن خرما کاغذی درآوردند و به معلی دادند و فرمود : « بخوان » معلی خواند : « بسم اللّه الرحمن الرحیم . لا اله الاّ اللّه . محمّد رسول اللّه . علی المرتضی . الحسن والحسین بن علی و علی بن الحسین . . . » که درآن اسامی همه امامان نوشته شده بود »(بحارالأنوار : ج 47 ، ص 102 .) .

آیا این عمل به حال ما سودمند ما فرزندان خود را به نام شما و پدران شما می نامیم.

به امام صادق علیه السلام عرض شد:فدایت شوم ما فرزندان خود را به نام شما و پدران شما می نامیم.آیا این عمل به حال ما سودمند است؟ امام فرمود:آری به خدا قسم!مگر دین چیزی جز مهر ورزیدن و بغض و تنفر است؟! خداوند متعال می فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۳۱ سوره آل عمران)اگر خدا را دوست می دارید از من(حضرت محمد(ص)) پیروی کنید تا او(خدا) نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد، که او آمرزنده و مهربان است.

هرگز برای او پاداشی نخواهد بود

امام صادق (علیه السلام) به معلّی بن خنیس فرمود : یا مُعَلّی ! لَو أنَّ عَبْداً عَبَدَ اللّهَ مِائَةً عَام بَینَ الرُّکنِ وَالمَقامِ ، یَصُومُ النَّهارَ وَیَقُومُ الَّلیلَ حَتَّی یَسْقُطَ حَاجِبَاهُ علی عَینَیهِ ، وتَلْتَقی تَراقِیه هَرَماً ، جَاهِلا لِحَقِّنَا ، لَم یَکُن لَه ثَوابٌ .ای معلّی ! اگر بنده ای صد سال میان رکن و مقام خدا را بندگی کند ، روزها را روزه بگیرد و شب ها را به تهجّد و راز و نیاز بگذراند تا جایی که از شدّت پیری ابروانش روی چشمانش را بگیرد و استخوان های گردنش در سینه اش فرو رود ولی نسبت به حق ما جاهل باشد و جایگاه ما را نشناسد ، هرگز برای او پاداشی نخواهد بود.

وَحُبُّ آلِ مُحَمَّد جَوَازٌ عَلَی الصِّراطِ

شیخ سلیمان قُنْدُوزی حنفی با سندی ارزشمند نقل کرده ـ می فرماید : مَعرِفَةُ آلِ مُحَمَّد بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ ، وَحُبُّ آلِ مُحَمَّد جَوَازٌ عَلَی الصِّراطِ ، وَالْوَلاَیَةُ لآلِ مُحَمَّد أمانٌ مِنَ العَذَابِ.شناخت آل محمّد سبب رهایی از آتش و محبت و دوستی نسبت به آل محمّد جواز عبور بر صراط و ولایت آل محمّد ایمنی از عذاب است

أیُّ الأعمالِ هُوَ أفضَلُ بَعدَ الْمَعرِفَةِ ؟

زرعه می گوید : به حضرت امام صادق (علیه السلام) گفتم

أیُّ الأعمالِ هُوَ أفضَلُ بَعدَ الْمَعرِفَةِ ؟ قَالَ : مَا مِن شَیء بَعدَ الْمَعْرِفَةِ یَعدِلُ هَذِه الصَلاةَ ، وَلا بَعدَ الْمَعْرِفَةِ وَالصَّلاةِ شَیءٌ یَعدِلُ الزکَاةَ ، وَلا بَعدَ ذَلِکَ شیءٌ یَعدِلُ الصَّوْمَ ، وَلا بَعدَ ذلکَ شَیءٌ یَعدِلُ الْحَجَّ ; وَفَاتِحَةُ ذَلِکُ کُلِّه مَعرِفَتُنَا وَخَاتِمَتُهُ مَعْرِفَتُنا .پس از شناخت و معرفت خدا کدام عمل برتر است ؟ حضرت فرمود : پس از شناخت ، هیچ چیز برابر این نماز نیست و پس از شناخت نماز هیچ چیز با زکات برابر نیست و پس از اینها چیزی با روزه برابر نیست و پس از اینها چیزی با حج مساوی نیست و آغاز و پایان همه آنها شناخت ماست .آری ، کیفیت نماز و زکات و روزه و حج و راه صحیح انجام دادن این عبادات را باید از اهل بیت (علیهم السلام) که قرآن در خانه آنان نازل شده و وارثان دانش پیامبرند آموخت ; این

آموختن جز با شناخت آنان و فرهنگ و فرمان ها و احکامشان میسّر نخواهد شد.(کتاب اهل بیت علیهم السلام)

خیر کثیر ، طاعت خدا و شناخت امام است

ابوبصیر از حضرت امام صادق (علیه السلام) در تأویل آیه شریفه :(. . . وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً . . .) . . . . حکمت را به هر کس بخواهد می دهد و آنکه به او حکمت داده شود ،بی تردید او را خیر فراوانی داده اند . . .روایت می کند که آن حضرت فرمود :طَاعَةُ اللّهِ وَمَعرِفَةُ الإِمَامِ.کسی که حکمت به او داده اند ، بی تردید خیر کثیر به او عنایت شده و خیر کثیر [طاعت خدا و شناخت امام است(کتاب اهل بیت علیهم السلام)

زمانیکه شمارا پیامبر وپادشاه گردانید!

مائده20:

اِذْجَعَلَكُمْ اَنْبياءً وَجَعَلَكُمْ مُلوكاً.

یعنی:زمانیکه شمارا پیامبر وپادشاه گردانید!

امام صادق(ع)فرمود:پیامبران،حضرت رسول(ص) وابراهیم(ع) واسماعیل(ع)وذریهٔاویند.وپادشاهان،ائمه اند!راوی گفت:خدا چه‌پادشاهی بشما داده است؟فرمود:پادشاهی بهشت وپادشاهی رجعتامیرمؤمنان علی بن ابی طالب! (معارف قران و اهل بیت)

روزیکه می لرزاند،لرزاننده

النازعات7:

یَومَ تَرْجُفُ الراجِفَةُ تَتْبَعُهاالرادِفَةُ.

یعنی:روزیکه می لرزاند،لرزاننده .درحالیکه لرزانندهٔ دیگری در پی آن‌در آید.

امام صادق(ع)در تأویل این آیه فرمود:راجفه،حسین بن‌علی(ع)است ورادفه،علی بن ابی طالب(ع)است.اولین شخصی که ازقبر بیرون می آید،حسین بن علی(ع)با هفتاد وپنج نفر می باشند.

امام صادق(ع)فرمود:خلفای جور،خودرا امیر المؤمنین می خواندند،در حالیکه این نام مخصوص علی(ع) است.وهنوز معنا و تأویل این نام‌برای مردم ،ظاهر نشده است!راوی گفت:تأویل آن کی خواهد بود؟فرمود:آنوقتی که خداوند،پیامبران ومؤمنان را جمع می کند تا علی(ع)رایاری کنند.در آنروز ،پیامبر اسلام،علم را بدست علی(ع)می دهد واوامیر مؤمنان،خواهد بود وهمهٔ مردم در زیر علم آن حضرت،خواهند بودواو امیر وپادشاه همه خواهد بود. (معارف قران و اهل بیت)

جای خودت را به ما بده

نقل است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را غلامی بود که هرگاه آن حضرت سواره به مسجد می رفت آن غلام همراه بود چون آن حضرت از استر پیاده می گشت و داخل مسجد می شد آن غلام استر را نگاه می داشت تا آن جناب مراجعت کند، اتفاقا در یکی از روزها که غلام بر در مسجد نشسته و استر را نـگـاه داشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پـیدا شدند یکی از آنها رو کرد به او گـفت : ای غلام ! میل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مالم را به تو بدهم و من مال بسیار از هرگـونه دارم تو برو و آن

مالها را برای خود قبض کن و من به جای تو اینجا بمانم . غلام گفت : از آقای خود خواهش می کنم این را، پس رفت خدمت حضرت صادق علیه السلام و عرض کرد: فدایت شوم ! می دانی خدمت مرا نسبت خود و طول خدمتم را، پس هرگاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد؟ فرمود: من آن را به تو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خودم منع می کنم تو را.

پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خود برای آن جناب حکایت کرد، حضرت فرمود اگر تو بی میل شده ای در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده به خدمت ما قبول کردیم ما او را و فرستادیم تو را، پس چون غلام پشت کرد به رفتن ، حضرت او را طلبید و فرمود: به جهت طول خدمت تو در نزدیک ما یک نصیحتی تو را بنمایم آن وقت مختاری در کار خود، و آن نصیحت این است که چـون روز قیامت شود حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم آویخته و چسبیده باشد به نوراللّه و امیرالمؤ منین علیه السلام آویخته باشد به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و شیعیان ما آویخته باشند به ما پـس داخل شوند در جایی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجا که ما وارد شویم ، غلام چون این را شنید عرض کرد: من از خدمت شما جایی نمی روم و در خدمت شما خواهم بود و اختیار می کنم آخرت را به دنیا و بیرون رفت به سوی آن مرد.
آن مرد خراسانی گفت : ای غلام ! بیرون آمدی از نزد حضرت صادق علیه السلام به غیر آن رویی که با آن خدمت آن حضرت رفتی ، غلام کلام آن حضرت را برای او نقل کرد و او را برد خدمت آن جناب ، حضرت قبول فرمود ولاء او را و امر فرمود که هزار اشرفی (دینار) به غلام دادند.(منتهی الامال ج2)

نام همه شیعیان بدون کم و کاست موجود است

در (بحار) از (کتاب اختصاص) نقل کرده که روایت کردکه از عبداللّه بن فضل هاشمی که گفت : در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، حضرت اورا چون بدید به صورت اوخندید وفرمود: به نزد من بیا ای مفضل ، قسم به پروردگار من که من دوست می دارم تورا ودوست می دارم کسی که تورا دوست می دارد اگر می شناختند جمیع اصحاب

من آنچه تو می شناختی دونفر مختلف نمی شدند، مفضل گـفت : یابن رسول اللّه ! گـمان نمی کنم که مرا بالاتر از منزل خودم فرود آورید. فرمود: بلکه منزل دادم تورا به منزلتی که خدا تورا فرود آورده به آنجا، پس گفت : یابن رسول اللّه ! چه منزلتی دارد جابر بن یزید نزد شما؟ فرمود: منزلت سلمان نزد رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم ، گفتم : چیست منزلت داود بن کثیر رقیّ نزد شما؟ فرمود: به منزلت مقداد است از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وسلم .

راوی گـوید: پـس حضرت روکرد به من وفرمود: ای عبداللّه بن مفضل ! به درستی که خداوند تبارک وتعالی خلق کرد ما را از نور عظمت خود وغوطه داد ما را به رحمت خود وخلق کرد ارواح شما را از ما پس ما آرزومند ومایلیم به سوی شما وشما آرزومند ومایلید به سوی ما، به خدا قسم که اگـر کوشش کنند اهل مشرق ومغرب که زیاد کنند در شیعیان ما یک مرد وکم کنند از ایشان یک مرد نتوانند این را وهمانا ایشان مکتوب اند نزد ما به نامهایشان ونامهای پدرانشان وعشیره هایشان و نسبهایشان ، ای عبداللّه بن مفضل ! واگر بخواهی نشان دهم اسم تورا در صحیفه مان ، پس طلبید صحیفه را وگشود آن را دیدم که آن سفید است واثر نوشته در آن نیست ، گفتم : یابن رسول اللّه ؛ در این صحیفه اثر نوشته نمی بینم ، حضرت دست خود را بر آن مالید نوشته های در آن را دیدم ویافتم در آخر آن اسم خودم را پس سجده شکر برای خدا به جا آوردم .(منتهی الامال ج2)

ملاقات ابوحنیفه با امام صادق (ع)

روزی ابوحنیفه برای ملاقات با امام صادق (ع) به خانه امام آمد و اجازه ملاقات خواست. امام اجازه نداد/

ابوحنیفه می گوید: دم در، مقداری توقف کردم تا اینکه عده ای از مردم کوفه آمدند، و اجازه ملاقات خواستند. امام به آنها اجازه داد. من هم باآنها داخل خانه شدم. وقتی به حضورش رسیدم گفتم:
شایسته است که شما نماینده ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد (ص) نهی کنید، بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران پیامبر ناسزا می گویند. امام فرمود:
- مردم از من نمی پذیرند/

- چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند، در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟
- تو خود یکی از همانهایی هستی که گوش به حرف من نمی دهی. مگر بدون اجازه من داخل خانه نشدی،و بدون اینکه بگویم ننشستی ،و بی اجازه شروع به سخن گفتن ننمودی؟
آنگاه فرمود:
- شنیده ام که تو بر اساس قیاس فتوا می دهی؟
- آری/
- وای بر تو! اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود؛ وقتی که خداوند به او دستور داد به آدم سجده کند، گفت: «من سجده نمی کنم، زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش گرامیتر از خاک است»/
(سپس امام برای اثبات بطلان «قیاس»، مواردی از قوانین اسلام را که برخلاف این اصل است، ذکر کرد و فرمود:) - به نظر تو کشتن کسی بناحق مهمتر است، یا زنا؟
- کشتن کسی بناحق/
- (بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد) پس چرا برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است، ولی برای ثابت نمودن زنا چهار گواه لازم است؟ آیا این قانون اسلام با قیاس توافق دارد؟
- نه.
- بول کثیف تر است یا منی؟
- بول/
- پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو امر کرده، ولی در مورد دوم دستور داده غسل کنند؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟
- نه/
- نماز مهمتر است یا روزه؟
- نماز/
- پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است، ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟
- نه/
- آیا زن ضعیفتر است یا مرد؟
- زن/

- پس چرا ارث مرد و برابر زن است؟ آیا این حکم با قیاس سازگاری است ؟
- نه /
- چرا خداوند دستور داده است که اگر کسی ده درهم سرقت کرد، دستش قطع شود، در صورتی که اگر کسی دست کسی راقطع کند، دیه آن پانصد درهم است؟ آیا این با قیاس سازگار است؟
- نه/
- شنیده ام که این آیه را: «در روز قیامت به طور حتم از نعمتهای سوال می شوید»(25)چنین تفسیر می کنی که: خداوند مردم را در مورد غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می خوردند، مواخذه می کند/
- درست است، من این آیه را این طور معنا کرده ام.
- اگر شخصی تو را به خانه اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند، وبعد به خاطر این پذیرایی بر تو منت گذارد، درباره چنین کسی چگونه قضاوت می کنی؟
- می گویم آدم بخیلی است/
- آیا خداوند بخیل است (تا اینکه روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده، ما را مورد مؤاخذه قرار دهد)؟
- پس مقصود از نعمتهایی که قرآن می گوید انسان درباره آن مؤاخذه می شود، چیست؟
- مقصود، نعمت دوستی ما خاندان رسالت است.

....

سرمایه ولایت

مردی به محضر امام صادق علیه السلام رسید و از فقر و تنگدستی شکایت کرد.

امام علیه السلام به او فرمود: این طور نیست که تو می گویی و من تو را فقیر نمی دانم .

عرض کرد: سرور من به خدا سوگند شما از وضع من خبر نداری و نمونه هایی از فقر خود را ذکر کرد و امام علیه السلام سخن او را نمی پذیرفت تا اینکه از او سوال کرد اگر صد دینار به تو بدهند حاضری از ولایت ما دست برداری و از ما برائت جویی ؟

جواب داد: نه ، امام پیوسته رقم دینار را بالا برد و به هزارها دینار رسانید و آن مرد قسم می خورد که حاضر نیست با این مبالغ از ولایت ائمه علیهم السلام دست کشد.

آنگاه امام علیه السلام به او فرمود: آیا کسی که چیزی دارد که به هزارها دینار نمی فروشد فقیر است . (بحار الانوار، ج 67)

برخورد با نگرانیهای مادی

احمد بن عمر و حسین بن یزید گوید: خدمت امام رضا علیه السلام.رسیدیم و گفتیم ما روزی فراوان و زندگی خوشی داشتیم اما اوضاع تغییر پیدا کرد و وضع ما قدری بد شده است از خدا بخواه وضع اول را به ما برگرداند.

امام علیه السلام فرمود: چه می خواهید؟ می خواهید شاه باشید، دوست دارید مثل طاهر و هرثمه (افسران عالیرتبه مامون) باشید اما به این مذهبی که هستید نباشید؟

گفتم : نه به خدا خوشحال نخواهم بود که همه دنیا با آنچه از طلا و نقره دارد از من باشد ولی مخالف عقیده ای (تشیع) که دارم باشم . (تخت العقول)

چرا علی (ع) قسیم الجنۀ و النار (تقسیم کننده بهشتیان و بهشت و دوزخیان به دوزخ است ؟!

روزی ماءمون (هفتمین خلیفه عباسی) از حضرت رضا (ع) پرسید: چرا جد تو علی (ع) قسیم الجنۀ و النار (تقسیم کننده بهشتیان و بهشت و دوزخیان به دوزخ است ؟!

حضرت رضا (ع) فرمود: آیا شنیده ای که از پدر و اجداد خود که روایت کرده اند که عبدالله بن عباس (ره) گفت : از رسول خدا(ص) شنیدم فرمود: حب علی ایمان و بغضۀ کفر (دوستی با علی (ع) ایمان است ، و دشمنی با علی (ع) کفر است)؟

ماءمون گفت : آری شنیده ام .

حضرت رضا (ع) فرمود: همین سخن به این معنا است که :

علی (ع) تقسیم کننده افراد به بهشت و دوزخ است .

ماءمون گفت : خداوند بعد از تو مرا زنده نگذارد، گواهی می دهم که تو وارث علم رسول خدا(ص) هستی (کشف الغمه ، ج 3 ص 147).

مناظره کنیزی به نام حُسنیه در اثبات ولایت امیرمومنان علی علیه السلام در حضور هارون الرشید

در زمان هارون الرشید بازرگانی زندگی می کرد که غرق ناز و نعمت های فراوان بود. وی که از مشهورترین و معروف ترین بغداد و از دوستداران اهل بیت رسول اکرم(ص) به شمار می رفت، پیوسته ملازم امام صادق(ع) بود و به عنوان خدمتگزار آن حضرت انجام وظیفه می نمود. هنگامی که امام صادق(ع) توسط عباسیان به شهادت رسید، اموال این مرد به دلیل ستم دشمنان از دستش رفت و به قدری فقیر شد که به جز کنیزک زرخریدی به نام حسنیه چیزی نداشت، این زن مدت بیست سال مشغول مطالعات دینی بود و از لحاظ زیبایی نیز نظیر نداشت. موقعی که تهیدستی، خواجه را در فشار و نگرانی فرو برد، موضوع تنگدستی خود را با کنیزک در میان نهاد و به وی گفت: من جز تو کسی را ندارم؛ خیلی رنج کشیده ام تا به این درجه از فهم و کمال رسیده ای اکنون برای روزگار متلاشی من فکری کن. حسنیه گفت: صلاح می دانم که مرا برای فروش نزد هارون الرشید ببری و به قیمتی گزاف (صد هزار اشرفی سلطنتی) بفروشی و اگر خلیفه از این بهای بالا تعجب کند و اعتراض نماید، بگو هنرش این است که اگر تمام علما و مشاهیر حاضر شوند و با او مباحثه نمایند، مغلوب و محکوم نمی شود و بر تمامی آنان فائق می گردد!

خواجه وقتی این سخنان را از کنیزک شنید، گفت: من هرگز چنین کاری را انجام نخواهم داد زیرا بیم آن دارم، هارون ستمگر پس از اینکه بر فضایل تو آگاه گردد، به هر وسیله که بتواند تو را از من بگیرد و من طاقت چنین فراقی را ندارم. حسنیه در پاسخ گفت: ای مولایم، خوفناک مباش که تا جان در بدن دارم به محبت اهل بیت حضرت محمد(ص) هیچ کس نمی تواند مرا از دست تو به در آورد. سپس با اصرار تمام به خواجه گفت: برخیز و به خدا توکل نمای که هر چه تقدیر است همان خواهد شد. خواجه بر حسب پافشاری کنیز متوجه یحیی بن خالد، که نخست وزیر هارون بود، شد و ماجرای تهیدستی و کنیز را برایش شرح داد. یحیی گفت: مانعی ندارد برخیز و کنیز را حاضر نما. خواجه با وجود هراسی که داشت چنین کرد و حسنیه را نزد وی آورد. همین که یحیی صورت و سیرت و بلاغت کنیز را مشاهده کرد، متحیر و شگفت زده شد و متوجه هارون الرشید گردید و ماجرا را توضیح داد. هارون فرمان داد تا حسنیه را احضار نمایند.

چون حسنیه نزد هارون آمد، بُرقعی بر صورت خویش انداخته بود، در این حال دعا و ثنای خلیفه را به جای آورد و اشعاری برایش سرود. هارون از حسنیه و ادبش مسرور گشت و دستور داد تا بُرقع را از صورت خویش بردارد. همین که چشم هارون بر سیمای کنیز افتاد، از جای خویش برخاست و امر کرد که خواجه اش را حاضر کنند، موقعی که بازرگان ورشکسته آمد، هارون وی را مورد خطاب قرار داد و گفت: نامش چیست و بهایش چقدر است؟ خواجه پس از معرفی نام حسنیه، قیمتش را یکصد هزار اشرفی سلطنتی تعیین نمود. هارون از این بهای گزاف برآشفت و گفت: دلیل چنین قیمت زیاد چیست؟ خواجه گفت: اگر تمامی علمای فعلی جمع شوند و در باره علوم دینی و مسائل شرعی با وی مباحثه نمایند، قادر نخواهند بود حسنیه را محکوم کنند. هارون گفت: چنانچه این کنیز مغلوب شود فرمان می دهم تو را به قتل برسانند و کنیز را نیز متصاحب می گردم. خواجه گفت: اگر علماء نتوانستند او را در بحث ها محکوم نمایند چه می کنی؟ هارون پاسخ داد: مبلغ مورد نظر را به تو مسترد می نمایم و کنیز هم از آن تو خواهد بود.

خواجه پس از اندکی تأمل گفت: اجازه بده تا بار دیگر با کنیزم مشورت کنم. هارون پذیرفت و او نزدیک تر آمد و ماجرا را شرح داد. کنیز با آرامش خاطر به خواجه اطمینان داد از این بابت نگرانی به دل راه ندهد زیرا به برکت مقام معنوی و مقدس خاندان عصمت و طهارت(ع) ما مغلوب نخواهیم شد. خواجه نزد خلیفه بازگشت و هارون دستور احضار حسنیه را داد و چون نزدش آمد، به وی گفت: چه مذهبی داری و با آداب چه دینی زندگی می کنی؟ حسنیه گفت: متدین به آئین حضرت محمد(ص) و آل اطهرش هستم. هارون گفت: وصی رسول اکرم(ص) کیست؟ کنیز پاسخ داد: ای خلیفه، فرمان بده علماء را حاضر کنند تا آنچه باید گفته شود بگویم و چنانچه آنان راجع به باورهای من اعتراضی داشته باشند، ایشان را با بحث های مستدل قانع می کنم. هارون از سخن او دریافت که مذهب شیعه دارد و بر طریق اهل بیت(ع) می باشد. پس یحیی را احضار کرد و به او گفت: گرایش دینی این کنیز با اعتقادات ما در تضاد است و باید او را کُشت. وزیر پاسخ داد: ادعای بزرگی که کنیز نموده تا کنون در جهان بشریت سابقه نداشته است، دستور دهید علما را احضار کنند. اگر دانشمندان او را محکوم ساختند و حقانیت مذهب خود را به اثبات رسانیدند، باید او را به بدترین وجه به قتل رسانید و اگر حسنیه در بحث های کلامی و اعتقادی بر علماء فائق آمد، در این صورت کنیزی که بر عده ای دانشور غلبه یابد نه تنها سزاوار کشتن نیست بلکه شایسته احترام و تقدیر و انعام خواهد بود.

هارون نظر یحیی را تأیید کرد و دستور داد علمای بغداد را احضار نمایند. در آن ایام در رأس علمای این شهر ابویوسف قرار داشت و شافعی نیز در بغداد اقامت داشت و اتفاقا میان این دو عداوت بسیار بود، به هر حال همگی احضار گردیدند. حسنیه نقاب بر چهره افکند و در برابر علمای بغداد نشست. چون از مذهبش پرسیدند، بدون هیچ گونه هراسی اظهار داشت: بر طریق مذهب اهل بیت پیامبر اکرم(ص) هستم و به دوستی این خاندان مباهات می نمایم و سپس با شهامت به گفتگو و بحث ادامه داد و به گونه ای به استدلال می پرداخت که هیچ کدام را یارای پاسخ و مقابله نبود و در توضیح، تفسیر و تأویل آیات قرآنی آن چنان با توانایی وارد می گردید و احادیث نبوی را یکی پس از دیگری آن گونه بیان می کرد که هارون را در هاله ای از نگرانی فرو برد و رنگ از رخسار خلیفه پرید و چون حسنیه را اهل معرفت و دارای فصاحت و بلاغتی بی نظیر دید، مناظره وی را با مشاهیر بغداد متوقف ساخت، پیکی را احضار کرد و در همان حال فرمانی به علمای بصره نوشت و قاصدی را روانه کرد. به محض رسیدن قاصد هارون، والی بصره علمای شهر را در محل امارت احضار کرد تا از بین آنان فرد قوی تری را گزینش نموده و به مرکز خلافت اعزام دارد. در آن ایام برترین دانشمندان بصره ابراهیم بن خالد عونی نام داشت که در بصره چهارصد عالِم از محضرش استفاده می کردند. والی بصره او را بر مرکبی چابک سوار نمود و روانه بغداد ساخت، به محض رسیدن ابراهیم به مقرّ خلافت، هارون مجلس بحث و مناظره با حسنیه را بار دیگر ترتیب داد، این بار ارکان دولت، رجال کشوری و نمایندگان کشورهای جهان که در بغداد حضور داشتند در این مجلس بحث شرکت کردند.

به دستور هارون برای ابراهیم بن خالد کرسی زرینی در صدر مجلس و نزدیکی تخت هارون قرار دادند و هارون قبل از شروع بحث، با ابراهیم وارد گفتگو شد و به او هشدار داد اگر چه طرف مناظره کنیزکی بیش نمی باشد اما در بحث قوی است و باید مراقب باشد و بعد از آن فرمان داد تا حسنیه را حاضر نموده و به جایگاه غلامان و خدمتگزاران راهنمایی کنند. همین که او وارد شد بعد از ادای سلام و مراتب ادب و احترام نسبت به هارون، با بی اعتنایی به راهنمایی خدمه، جلو رفت و در برابر ابراهیم بن خالد قرار گرفت. هارون نگاهی به حسنیه افکند و با گوشه چشم اشاره به شروع مناظره نمود، کنیزک با فراست نظر خلیفه را فهمید و رو به ابراهیم بن خالد کرد و گفت: آیا کسی که یکصد جلد کتابش در میان علما مشهور است به عداوت

با حضرت علی(ع) افتخار می کند! ابراهیم برآشفت و گفت: بحث کردن با کنیزکی، موجب اهانت به دانش و معرفت می باشد. یحیی برمکی وزیر هارون رو به وی نمود و گفت: ای استاد بزرگ، از گذشته بزرگان گفته اند: در گفته ها نظر افکنید و به گوینده ننگرید؛ از دانشمندی چون تو انتظار این سخن نبود. حسنیه گفت: ای ابراهیم، به یاری خداوند متعال در بحث ها بر تو غالب می گردم و آن گاه شروع به بحث کرد. ابراهیم گفت: من از راه دور آمده ام از این رو حق دارم در بحث سبقت گیرم و من از تو سؤال می کنم. البته وی متوجه شده بود که حسنیه می خواهد حقانیت مذهب اهل بیت(ع) را برای هارون روشن کند. حسنیه گفت: هر سؤالی داری بگو. ابراهیم می پرسید و او هم با روشی جالب و منطقی و با استناد به آیات قرآن و روایات معتبر جوابش را می داد و بدین گونه به هشتاد سؤال آن دانشمند پاسخ داد.

او چنان متین و مستدل وارد بحث می گردید و اعتراضات و ایرادهای ابراهیم را چنان جالب برطرف می کرد که بی اختیار صدای آفرین آفرین هارون و ارکان دولت عباسی و علما و بزرگان حاضر در مجلس مناظره و همگان از منطق شگفت انگیز کنیزکی، انگشت تحیر به دندان گرفته و طرفدار و حامی حسنیه گردیدند!.

قسمتی از مناظره:ابراهیم از علمای سنی گفت سه سوال بپرسم؟حسنیه گفت: بپرس. ابراهیم پرسید: خلیفه و جانشین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را چه کسی می دانی؟

حسنیه گفت: آن کسی که سابقه اسلامش بیشتر بود.

ابراهیم گفت: آن کسی که سابقه ی اسلامش بیشتر بود، که بود؟

حسنیه گفت: آن کسی که داماد، ابن عمّ و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ آن کسی که خداوند نام او را از نام خود مشتق نموده، زیرا خداوند علیّ اعلاست و او علیّ مرتضی علیه السلام است. او که در تمام لحظات مراقب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. او همچون سپری بود که صدمات را به جان می خرید تا به پیامبر صلی الله علیه و آله آسیبی نرسد.

هارون از این حرف عصبانی شد. ابراهیم وقتی اوضاع را این چنین دید، دلیر گشته و گفت: ای حسنیه به چه دلیلی سابقه ی اسلام علی علیه السلام را بیشتر می دانی؟ من می گویم ابابکر سابقه ی اسلامش بیشتر بود، زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به اسلام دعوت کرد، ابابکر چهل ساله بود و علی علیه السلام کودک بود و ایمان و طاعت و کفر و معصیت کودک اعتباری ندارد.

حسنیه گفت: اگر من ثابت کنم که ایمان و طاعت و کفر و معصیت کودک اعتبار دارد و کودک استحقاق پاداش و عذاب دارد به امامت و وصایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اقرار می کنی؟

ابراهیم گفت: اگر با دلیل و برهان ثابت کنی اقرار می کنم.

حسنیه گفت: در مورد نصّ صریح قرآن در مورد حضرت خضر علیه السلام حضرت موسی علیه السلام و کودکی که حضرت خضر علیه السلام او را کشت، چه می گویی؟ در قرآن است که : «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيا غُلَاماً قَالَ اَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً»(کهف ایه74)

یعنی: باز هم روان شدند تا به پسری برخوردند. او پسر را به قتل رسانید. موسی گفت: آیا نفس » محترمی که کسی را نکشته بود، بی گناه کُشتی؟ همانا کار بسیار ناپسندی کردی.«

بعد از آنکه حضرت موسی علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام به دلیل کشتن کودک اعتراض کرد، حضرت خضر علیه السلام در جواب وی گفت که: «وَ اَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ اَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا اَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَ كُفْراً»(کهف ایه80)

یعنی: «و اما آن غلام کافر بود و پدر و مادر او مؤمن بودند، از آن باک داشتم که آن پسر آنها را به خوی کفر و طغیان خود در آورد.«

حالا بگو که آیا آن کودک مستحقّ کشتن بود یا اینکه حضرت خضر علیه السلام ظالم بود؟ اگر بگویی حضرت خضر علیه السلام ظالم بود، پس شایسته نیست که خداوند سبحان عز و جلّ شخص ظالم را مدح کند، زیرا در قرآن مدح حضرت خضر علیه السلام آمده است و خضر پیغمبر بزرگی است. ای ابراهیم چرا جواب نمی دهی و عناد را پیشه ی خود کرده ای؟!

ای ابراهیم! به نظر شما مقام وصایت و امامت و خلافت مهمتر است یا مقام نبوّت و پیغمبری؟

ابراهیم گفت: البته مقام نبوّت مقدّم بر مقام امامت است.

حسنیه گفت: پس وقتی که خداوند مقام نبوّت را به بچّه ی نورسی عطا فرماید، چه اشکالی دارد که اعتراف بچّه ی سیزده ساله ای را به اسلام بپذیرد و او را آماده گرداند تا در سنّ سی و شش سالگی به مقام امامت و وصایت پیغمبر خود معرّفی نماید.

ابراهیم با تندی گفت: هرگز خداوند مقام نبوّت و این منصب شاهانه را به بچّه ای نسپرده است.

حسنیه گفت: پس معلوم می شود از داستان هایی که خداوند عز و جلّ در قرآن مجید نقل می کند، یا اطلاع نداری یا می خواهی کلام خداوند را نپذیری. همان طور که در سوره ی مریم علیها السلام راجع به حضرت عیسی علیه السلام که تازه متولد شده بود آمده؛ مادرش در حالی که او را در بر گرفته بود،

مورد تهاجم مردم بنی اسراییل قرار گرفت و به او تهمت ناروا زدند. حضرت مریم علیه السلام برای سکوت مردم، به فرزند خود عیسی علیه السلام اشاره کرد، حضرت عیسی علیه السلام به امر خداوند (شروع به سخن گفتن کرد و گفت: «إِنّی عَبْدُالله آتَانِیَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً»(مریم ایه30
».یعنی: «من بنده ی خدا و صاحب کتاب هستم و خداوند مقام نبوّت را به من عطا فرموده است

ای ابراهیم! چرا ساکت هستی و چیزی نمی گویی؟ تو را به خداوندی که خالق تمام اشیاء است، راست بگو. آیا این حدیثی که نقل می کنم دیده ای و یا از اهل حدیث شنیده ای؟

.ابراهیم گفت: بگو

حسنیه گفت: روایت می کند ابومجاهد از ابوعمران و از ابوسعید خدری که گفتند: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن أسود، عمّار یاسر، حذیفه ی یمانی و ابوالهیثم التیهانی و ابوالفضل و عامر بن وائله خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند؛ در .حالی که آثار رنج و ناراحتی در چهره ی آنان نمایان بود

گفتند: یا رسول الله! از عدّه ای حسودان در باره ی برادر و ابن عمّ تو حکایت هایی می شنویم که از .شدّت غم و اندوه نزدیک است هلاک شویم

حضرت فرمودند: درباره ی برادر من علیّ بن ابیطالب علیه السلام چه می گویند؟

گفتند: آنها می گویند آقای شما علی علیه السلام از جهت سبقت در اسلام بر دیگران چه برتری دارد در .حالی که او در آن زمان طفل بود

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من شما را از این اندوه رهایی می بخشم به طوری که دل های شما روشن شود. قسم به آن خداوندی که مرا برای هدایت خلق فرستاد برای شما حکایتی را بازگو می کنم که خداوند مرا از آن با خبر ساخته است. شاید شما در کتاب های پیشین خوانده باشید که وقتی ابراهیم علیه السلام از مادر متولد شد، او را از پادشاه طاغی زمان مخفی کردند. مادر وقتی که آفتاب فرو شد، او را در کنار جوی آبی قرار داد. وقتی او را آنجا گذاشت، ابراهیم علیه السلام بلند شده و دست بر سر و روی خود مالید و کلمه ی توحید را بر زبان جاری ساخت. سپس جامه برگرفته و خویشتن را پاکیزه گردانید. وقتی مادرش این حالت عجیب را از او مشاهده کرد، بی نهایت .ترسید همان طور که در قرآن مجید آمده: «وَ كَذَلِكَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ، فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأَی كَوْكَباً ... إلی آخر الآیة».(انعام 75)

یعنی: «و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد، پس چون شبِ تاریک نمودار شد، ستاره ی درخشانی دید...»

سپس حضرت فرمودند: ای یاران من! بدانید زمانی که فرعون در جستجوی موسی بن عمران علیه السلام بود، سربازانِ او شکم زنان باردار را می شکافتند و کودکان را می کشتند تا موسی علیه السلام کشته شود. وقتی که حضرت موسی علیه السلام متولد شد، به مادرش گفت: ای مادر! مرا در تابوتی قرار ده و در دریا بینداز. مادر از سخنان او ترسید و گفت: ای پسرم! می ترسم که در دریا غرق شوی. موسی علیه السلام گفت: ای مادر! نترس که خداوند مرا حفظ کرده و به سلامت به تو باز می گرداند. مادر وی را در تابوت قرار داد و در آب انداخت. سپس خداوند تعالی او را به سلامت به مادرش بازگردانید و خداوند از حال او خبر داده: «... وَ لِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لاَ تَحْزَنَ ... إلى آخر الآيةُ».(طه ایه39)

یعنی: «... تا تربیت و پرورش تو به نظر ما انجام گیرد، آنگاه که خواهرت در جستجو بود و گفت: می خواهید یکی را که شیر و تربیت این طفل را تکفّل کند، به شما معرّفی کنم و ما تو را به مادرت برگردانیدیم تا به دیدار تو دیده اش روشن گردید و...»

باز حضرت فرمود: ای یاران من، بدانید که خداوند درباره ی عیسی علیه السلام فرمود: «فَنَادَيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً.»(مریم ایه24)

یعنی: «از زیر آن درخت او را ندا کرد که غمگین مباش که خدای تو از زیر قدم تو چشمه ی آبی جاری کرد.»

تا آنجا که فرمود: «... وَ كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيّاً.» (مریم ایه23) یعنی: «... به کلّی نامم فراموش شده بود.» و با مادر خویش در آن حال که بر زمین آمد، سخن گفت و در آن حال که مادرش به او اشاره کرد که: «فَاَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً. قَالَ إِنِّي عَبْدُاللهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً. وَ جَعَلَنِي مُبَارَكاً اَيْنَ مَا كُنْتُ وَ اَوْصَانِي بِالصَّلاَةِ وَ الزَّكَوةِ مَادُمْتُ حَيّاً.»(مریم ایه31)

یعنی: «مریم اشاره به طفل کرد، آنها گفتند ما چگونه با طفلِ در گهواره سخن گوییم؟ آن طفل گفت: همانا من بنده ی خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و نبوّت عطا فرمود و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه ی برکت و رحمت گردانید و تا زنده ام به عبادت، نماز و زکات سفارش کرد.»

وقتی که به دنیا آمد سخن گفت و خداوند در آن حال کتاب و نبوّت را به او ارزانی داشت و در آن حال به برپا داشتن نماز و ادای زکات وصیّت کرد. او سه روزه بود که سخن گفت.

شما بدانید که خداوند عز و جلّ من و علی علیه السلام را از یک نور بیافرید. ما در صلب آدم بودیم و خدا را تسبیح می کردیم؛ تا اینکه ما را از صلب های طاهره به رحم های زاکیه منتقل نمود چنانکه در هر زمان صدای تسبیح گفتن ما را در پشت و شکم های خود می شنیدند تا آنکه به حضرت عبدالمطّلب رسیدیم. نور ما همچنان در پشت پدرانمان ظاهر بود تا اینکه آن نور به دو نیمه شد. نیمی از آن به عبدالله و نیمی دیگر به ابوطالب منتقل شد. به طوری که پدر و عمویم وقتی در جمعی می نشستند، نورهای ما نمایان بود. تا به شکم مادر منتقل شدیم و زمانی که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از مادر متولّد شد، جبرییل نزد من آمد و گفت: ای حبیب خدا، خداوند عز و جلّ به تو سلام می رساند و تو را به خاطر ولادت برادر تو علی علیه السلام تهنیت می کند و می گوید که اکنون وقت ظاهر شدن نبوّت تو و آشکار شدن وی برای تو است. تو را به برادر تو و وزیر تو و همتای تو و خلیفه ی تو مؤیّد گردانیدیم و نام تو به وسیله ی او بلند می گردد و نسل تو به وسیله ی او باقی می ماند. وقتی علی علیه السلام متولّد شد، مادر او را برداشته و بر روی دست من قرار داد. من او را در دامن خود نهادم. حضرت علی علیه السلام انگشت راست خود را بر گوش خود قرار داد و به رسالت من اقرار کرد و گفت: بخوانم یا رسول الله؟ گفتم: بخوان! به آن خداوندی که جان من در فرمان اوست، علی علیه السلام شروع کرد صُحُفی را که خداوند عز و جلّ به حضرت آدم علیه السلام فرستاده بود و شیث علیه السلام به آن قیام نموده بود، از اوّل تا آخر خواند به طوری اگر شیث علیه السلام حضور داشت اقرار می کرد که علی علیه السلام بهتر از او می داند. آنگاه زبور داوود علیه السلام و انجیل عیسی علیه السلام را خواند، که اگر داوود علیه السلام و عیسی علیه السلام حاضر بودند نیز اقرار می کردند که علی علیه السلام بهتر از آنها می داند. آنگاه قرآن را که خداوند بزرگ بر من نازل کرده، خواند و همان گونه که من هم اکنون قرآن را حافظم، حافظ بود. بعد از آن علی علیه السلام با من سخن گفت و من با او سخن گفتم همان گونه که انبیا و اوصیا با یکدیگر سخن می گویند. آنگاه علی علیه السلام به حالت طفولیّت بازگشت و من او را به مادرش فاطمه ی بنت أسد دادم.

ای یاران من! شما چرا سخنان اهل شرک را قبول می کنید و از گفتارهاشان اندوهگین می شوید؟ بدانید که من فاضلترین تمام انبیا و پیامبرانم و وصیّ من فاضلترین تمام اوصیا است.

آنگاه سلمان و بقیه ی اصحاب خوشحال و خندان برخاستند و بر رسول خدا صلوات فرستادند و می گفتند: «نَحْنُ الْفَائِزُونَ» و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که: «والله شمایید رستگاران و بهشت را از برای شما آفریده اند و دوزخ را از برای دشمنانِ صاحب شما علی علیه السلام آفریده اند.»(11)

وقتی سخن حسنیه به اینجا رسید، هارون و اکثر علما گریستند و ابراهیم بن خالد عونی نیز قدرت سخن گفتن نداشت.

آنگاه حسنیه گفت: ای علمای زمان و ای شافعی و ای فلان و فلان! راست بگویید آنچه را که من روایات کردم صحیح است؟ آیا شما نیز آن را دیده و شنیده اید یا نه؟

اکثر علما گفتند: ای حسنیه! این حدیث، حدیثی نیست که بتوان آن را انکار کرد.

حسنیه گفت: آیا به فضیلت پیغمبر ما بر سایر پیامبران اعتراف می کنید؟ گفتند: آری.

حسنیه گفت: ای ابراهیم! آیا قبول داری که خداوند در قرآن مجید علی علیه السلام را نفس رسول خوانده است؟ در آیه ی: «... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَائَنَا وَ أَبْنَائَكُمْ وَ نِسَائَنَا وَ نِسَائَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.»(ال عمران ایه 61)

یعنی: «پس بگو بیایید ما و شما بخوانیم فرزندان و زنان نفوس خود را تا با هم به مباهله برخیزیم تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

اگر در این مورد سخنی داری بگو تا در حضور تمام مفسّران و محدثان برای تو ثابت کنم.

ابراهیم گفت: من هرگز قرآن را انکار نمی کنم.

حسنیه گفت: ای دشمن بی انصاف دین و ای معاند خاندان طیّبین و طاهرین! بعد از اینکه آیه ی قرآن و حدیث را شنیدی و با اینکه می دانی حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله و برادر وی است و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز افضل تمام انبیا است، چرا اعتراف نمی کنی که حضرت علی علیه السلام سابق الاسلام و أفضل تمام اوصیاء است؟

وقتی که جدّ بزرگوار او ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام در حالت ولادت تکلّم می نمودند و به خداوند ایمان داشتند و خداوند به حضرت عیسی علیه السلام در حالت طفولیّت نبوّت را عطا فرمود و همچنین به یحیی علیه السلام در حالی که که طفل بود مقام نبوّت را بخشید؛ چرا اسلام حضرت علی علیه السلام را در طفولیّت قبول نداری با اینکه او برادر و پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و دین اسلام به او قائم شد.

خداوند او را نفس رسول خوانده و چندین آیه در حقّ او نازل شده است. خدا او را به اسم «ولیّ» خوانده و پیغمبر خدا یک ضربت او را در روز خندق با طاعت جنّ و انس برابر کرده است و همه ی اینها در حالی است که این احادیث را خود شما نیز نقل کرده اید. در کتاب شما ذکر شده است که: «مَنْ اَرَادَ اَنْ

يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ اَبِيطَالِبٍ عليه السلام.»(الغدیر، 357/3)

وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله او را با چندین پیغمبر اولوالعزم برابر کرده و بنابر روایات خود شما بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله او فاضلتر از هر یک از انبیا مرسل و افضل از تمام عالمیان است، پس چرا قبول نمی کنید که ایمان طفل معتبر است و به سبقت ایمان امیرالمؤمنین اعتراف نمی کنید؟ چرا که در حالت طفولیّت به مقام امامت رسید و وصیّ رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و حافظ صُحُف و تورات و انجیل و زبور و فرقان بود. همه ی مسلمانان به این اتّفاق دارند که: «عَلِيٌّ لَمْ يُشْرِكْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ»(امالی شیخ طوسی،ج11،ص 11)

یعنی «علی علیه السلام چشم بر هم زدنی به خداوند شرک نورزید.

و حال آنکه ابوبکر بعد از چهل سال، بندگی لات و عُزّی را ترک نمود و به زبان اظهار اسلام نمود و هرگز به این اعتقاد موفّق نشد و در تمام لحظات با خدا و رسول مخالفت می نمود و عناد می ورزید، چرا که گوشت و پوست و خون او با گوشت خوک پرورانده شده بود و حال با وجود این همه زشتی در وجود او، او را مؤمن می پندارید و ایمان او را قبول می کنید؛ در حالی که ایمان معصومان خاندان نبوّت را که خداوند بر عصمت و طهارت آنان گواهی داده قبول نمی کنید! کینه و دشمنی شما با خاندان نبوّت چه بسیار است!

ابراهیم بن خالد که در پنجه ی پر قدرت حسنیه گرفتار شده بود و هیچ راه گریزی نداشت، سرافکنده و شرمگین ،جوابی نداشت بدهد....

حل یک معادله ریاضی توسط امیر المومنین علی(ع)

گویند شخصی در حال مرگ بود و قبل از مرگش او وصیت کرد:

من 17 شتر و 3 فرزند دارم شتران مرا طوری تقسیم کنید که بزرگترین فرزندم نصف آنها را و فرزند دومم یک سوم آنها را و فرزند کوچکم یک نهم مجموع شتران را به ارث ببرند.

وقتی که بستگانش بعد از مرگ او این وصیت نامه را مطالعه کردند متحیر شدند و به یکدیگر گفتند ما چطور می توانیم این 17 شتر را به این ترتیب تقسیم کنیم؟

و بعد از فکر کردن زیاد به این نتیجه رسیدند که تنها یک مرد در جزیرۀ العرب می تواند به آنها کمک کند؛ بنابراین آنها به نزد امام علی رفتند تا مشکل خود را مطرح کنند

حضرت علی ((ع))فرمود: رضایت می دهید که من شترم را به شتران شما اضافه کنم آنگاه تقسیم بنمایم.

گفتند: چگونه رضایت نمی دهیم پس شتر خویش را به شتران اضافه نمود و به فرزند بزرگ که سهمش نصف شتران بود، نه شتر داد، به فرزند دوم که سهمش ثلث شتران بود شش شتر داد و به فرزند سوم که سهم او یک نهم بود دو شتر داد و در آخر یک شتر باقی ماند که همان شتر حضرت بود.

یعنی چی شد؟هر کس به سهم خودش رسید و شتر حضرت دوباره به خودش،جل الخالق

شخصی از امیرمومنان پرسید :

یا علی ، به من بگو واجب کدام است ؟ واجب تر کدام است ؟

نزدیک کدام است ؟ نزدیک تر کدام است ؟

عجیب کدام است ؟ عجیب تر کدام است ؟

مشکل کدام است ؟ مشکل تر کدام است ؟

امیرالمومنین در پاسخ فرمود:

واجب ، ترک گناه است و واجب تر از آن توبه‌ی از گناه است.

نزدیک ، قیامت است و نزدیک تر از آن مرگ است.

عجیب ، بی‌وفایی دنیاست و عجیب تر از آن دل بستن به این دنیای بی‌وفاست.

مشکل ، سرازیر قبر شدن است و مشکل تر از آن با دست خالی سرازیر قبر شدن است.

دیگری پرسید :

یا علی ، به من بگو من از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول کرد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا آمرزیده است ؟

از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول نکرد و مردود اعلام شد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا نیامرزید و در نامه ی عمل من ثبت شد ؟

امیرالمومنین فرمود:

اگر یک عبادتی انجام داده اید و بعد از آن عبادت ، خدا به شما توفیق داد عبادت دوم را انجام بدهید ، آن عبادت دوم دلیل بر آن است که خدا عبادت اول را از شما قبول کرد . چون عبادت اول تان را قبول کرد لذا به شما توفیق ورود به عبادت دوم را عنایت کرد.

اگر شما یک گناه و معصیتی مرتکب شدید ، منتهی بعد از آن گناه خدا به شما توفیق داد یک طاعت و عبادتی انجام داده اید ، این عبادت بعد از معصیت دلیل بر این است که خدا معصیت شما را آمرزیده است و مورد بخشش قرار داد لذا به شما توفیق داد که مرتکب طاعت و عبادتی بشوید.

اگر اول یک طاعت و عبادتی انجام دادید ، بعد از آن عبادت مرتکب گناه و معصیتی شدید ، آن گناهِ بعد از عبادت دلیل بر این است که خدا عبادت شما را قبول نکرد و مردود اعلام شد لذا مرتکب گناه شدید ، چون اگر عبادت ، عبادتِ مقبول بود می بایست شما را از گناه بازدارد . همین که بعد از عبادت معصیت کردید ، این معصیت دلیل بر این است که آن عبادت مقبول نبود.

اگر یک گناهی انجام دادید و بعد از آن مرتکب گناه دوم شدید ، آن گناه دوم دلیل بر آن است که خدا گناه اول تان را نیامرزید ، لذا مرتکب گناه دوم شدید. اگر مرتکب گناه سوم بشوید ، گناه سوم دلیل بر این است که خدا گناه دوم را بر شما نبخشید

دیگری پرسید :

یا علی ، خدا در کتاب زبور داوود پیامبر وحی فرستاد که من چهار چیز را در چهار جا مخفی نمودم . به من بگو آن چهار چیز کدامند ؟

امیرالمومنین فرمود:

1 . خدا اولیای خود را در میان شما بندگان پنهان نمود پس هیچ بنده ای از بندگان خدا را کوچک مشمارید و او را مورد تحقیر قرار مدهید شاید او ولی ای از اولیای خدا باشد و شما ندانید.

2 . خدا رضا و خشنودی خود را در طاعت و عبادت شما بندگان پنهان کرد پس هیچ عبادتی را کوچک مشمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید رضای خدا در همان عبادت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

3-خدا خشم و غضب خود را در گناه و معصیت شما بندگان پنهان نمود ، پس هیچ معصیتی را کوچک مشمارید و آن را مرتکب نشوید شاید خشم خدا در همان معصیت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید...

4 . خدا اجابت خود را در دعاهای شما بندگان پنهان کرد پس هیچ دعایی را کوچک مشمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید اجابت خدا در همان دعای کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

دیگری پرسید :

یا علی ، غذای روح انسان کدام است ؟

امیرالمومنین فرمود : سه چیز است ؛

1 . ذکری که از زبان تان عبور نماید و به قلب شما راه پیدا کند.

2 . توبه ای که نصوح باشد یعنی انسان دیگر به آن گناه بازگشت ننماید.

3 . موعظه ای که بر جان بنشیند و قلب آدم را زیر و رو کند

دیگری پرسید :

یا علی ، زهد را در یک جمله برای من تعریف کن .

امیرالمومنین فرمود : خدا در یک جمله‌ی قرآن زهد را به زیبایی تعریف فرمود :

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (سوره مبارکه حدید ، آیه شریفه 23)

زاهد کسی ست که آنچه از خوشی های زندگی نصیب او می شود ، خود را نبازد و آنچه از ناخوشی ها نصیب او می شود ، به ناله و زاری نیفتد

فرازهایی از زیارت جامعه:

السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلائِكَةِ وَ مَهْبِطَ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ وَ خُزَّانَ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْحِلْمِ وَ أُصُولَ الْكَرَمِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ وَ أَوْلِيَاءَ النِّعَمِ وَ عَنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَ

سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أُمَنَاءَ الرَّحْمَنِ وَ سُلالَةَ النَّبِيِّينَ وَ صَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِتْرَةَ خِيَرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

سلام بر شما ای اهل بیت نبوّت، و جایگاه رسالت، و عرصه رفت وآمد فرشتگان، و مرکز فرود آمدن وحی، و معدن رحمت، و خزانه داران بهشت، و نهایت بردباری، و ریشه های کرم، و رهبران امّتها، و سرپرستان نعمتها، و بنیادهای نیکان، و استوانه های خوبان، و رهبران سیاسی بندگان، و پایه های کشورها، و درهای ایمان، و امینان خدای رحمان، و چکیده پیامبران، و برگزیده رسولان، و عترت بهترین گزیده پروردگار جهانیان، و رحمت و برکات خدا بر آنان باد

السَّلامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِنِ بَرَكَةِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

سلام بر جایگاههای شناخت خدا، و مسکنهای برکت خدا، و معدنهای حکمت خدا، و نگهبانان راز خدا، و حاملان کتاب خدا، و جانشینان پیامبر خدا، و فرزندان رسول خدا (درود خدا بر او و خاندانش) ، و رحمت و برکات خدا بر آنان باد

فَالرَّاغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللازِمُ لَكُمْ لاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مِيرَاثُ النُّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَ فَصْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَ آيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ مَنْ وَالاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ [وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ] وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ،...

پس روگردان از شما خارج از دین، و ملازمتان ملحق شونده به شما، و کوتاهی کننده در حقّتان قرین نابودی است، و حق همراه شما و در شما و از شما و به سوی شماست، و شما اهل حق و سرچشمه آن هستید، و میراث نبوّت نزد شماست، و بازگشت خلق به سوی شما، و حسابشان با شماست، و سخن جدا

کننده حق از باطل نزد شماست، آیات خدا پیش شما، و تصمیمات قطعی اش در شما، و نور و برهانش نزد شماست، و امر او متوجه شماست، آن که شما را دوست داشت خدا را دوست داشته، و هر که شما را دشمن داشت خدا را دشمن داشته، و هر که به شما محبّت ورزید به خدا محبت ورزیده، و هرکه با شما کینه توزی نمود با خدا کینه ورزی نموده است، و هرکه به شما چنگ زد به خدا چنگ زده است،....

امیرالمومنین علی علیه السلام :

روز غدیر، روز اظهار گوهر مصون است.

مصباح المتهجد ۷۵۶/۲

حضرت صادق علیه السلام :

روز غدیر، روز اتمام نعمت است.

الغدیر ۲۸۵/1

حضرت صادق علیه السلام :

روز غدیر، روز عبادت است.

الغدیر ۲۸۵/۱

حضرت صادق علیه السلام:

روز غدیر، عید اهل بیت علیهم السلام است.

بحار الانوار ۳۰۰/۹۵

: مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام

روز غدیر، روز امن و امان است.

مصباح المتهجد ۷۵۶/۲

: حضرت رضا علیه السلام

روز غدیر، روز قبولی اعمال شیعیان است.

المراقبات / ۲۵۷

حضرت رضا علیه السلام :

روز غدیر، روز زینت است.

المراقبات / ۲۵۷

حضرت صادق علیه السلام:

روز غدیر در زمین، روز میثاق نامیده شده است.

بحار الانوار ۲۳۱/۹۵

مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام:

روز غدیر، روز گواهی و گواهان است.

مصباح المتهجد ۷۵۵/۲

امیرالمومنین علی علیه السلام :

.روزغدیر، روز پیمان است

مصباح المتهجد ۷۵۵/۲

: حضرت صادق علیه السلام

.روز غدیر،روز منصوب شدن امیرالمومنین علیه السلام است

الغدیر ۲۸۵/۱

: مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام

.روز غدیر، روز جداسازی حق از باطل است

: حضرت صادق علیه السلام

.حمد خداوند که ما را در این روز کرامت داد

المراقبات / ۲۵۷

: مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام

.روز غدیر، روزی است که منزلت شایستگان در آن، بلندی گرفت

مصباح المتهجد/۷۵۵

: امیرالمومنین علی علیه السلام

.روز غدیر، روز بیان کردن حقایق ایمان است

مصباح المتهجد ۷۵۵/۲

امیرالمومنین علی علیه السلام

.روز غدیر، روز آشکار کردن حقیقت است

مصباح المتهجد ۷۵۵/۲

: حضرت رضا سلام الله علیه

همانا روز زبونی شیطان است

بحار الانوار ۳۲۳/۹۵

حضرت صادق علیه السلام :

در این روز، رضایت خدا نهفته است.

بحار الانوار ۳۲۳/۹۵

امیرالمومنین علی علیه السلام :

روز غدیر، روز راندن شیطان است.

مصباح المتهجد ۷۵۶/۲

امیرالمومنین علیه السلام :

روز غدیر، روز آزمایش بندگان است.

مصباح المتهجد ۷۵۶/۲

امیرالمومنین علیه السلام:

روز غدیر، روزی است که دلایل خداوند در آن روشن کشت.

مصباح المتهجد ۷۵۵/۲

امیرالمومنین علی علیه السلام

روز غدیر، روز راهنمایی است.

مصباح التهجد۷۵۶/۲

مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام

روز غدیر، روز گشایش است.

مصباح المتهجد/۷۰۰

: امام رضا علیه السلام

.روز غدیر، روز لبخند است

المراقبات/ ۲۵۷

: حضرت رضا سلام الله علیه

.عید غدیر، برترین عید خداوند است

الغدیر ۱/۲۸۶

امام صادق علیه السلام

.روز غدیر، روز بپا خواستن است

بحارالانوار ۳۲۳/۹۵

: امام صادق علیه السلام

.روز غدیر، روز شادمانی است

الغدیر ۲۸۶/۱

: قال رسول الله صلی الله علیه و آله

" یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی امرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب اخی علی بن ابی طالب علما لامتی ، یهتدون به من بعدی و هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین و اتم علی امتی فیه النعمهٔ و رضی لهم الاسلام دینا"

: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند "

" روز غدیر خم بزرگترین عیدهای امت من است

و آن روزی است که خداوند بزرگ دستور داد ؛ آن روز برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمدار (و فرمانده) امتم منصوب کنم ، تا بعد از من مردم توسط او هدایت شوند،

و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را تکمیل و نعمت را بر امت من تمام کرد و اسلام را به عنوان دین برای آنان پسندید".

امالی صدوق ص125 ح 8

فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام

دوست #امیر_المؤمنین علیه السلام مؤمن و دشمنش منافق است

عن أبی ذر: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول لعلی علیه السلام:

إنَّ اللهَ أخَذَ مِیثاقَ المُؤْمِنینَ عَلی حُبِّکَ، وَ أخَذَ مِیثاقَ المُنافِقینَ عَلی بُغْضِکَ. وَ لَوْ ضَرَبْتَ خَیْشُومَ المُؤْمِنِ ما أبْغَضَکَ، وَ لَوْ نَثَرْتَ الدَنانِیرَ عَلی المُنافِقِ ما أحَبَّکَ. یا عَلِیُّ، لایُحِبُّکَ إلّا مُؤْمِنٌ، وَ لایُبْغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ.

از ابوذر روایت است که گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

خداوند به دوستی تو از مؤمنان پیمان گرفته و نیز بر دشمنی تو از منافقان پیمان گرفته و اگر تو (با شمشیرت) بر بینی مؤمنی ضربه وارد کنی تو را دشمن نخواهد داشت و دل آزرده نخواهد شد؛

.و چنانچه دینارها را به پای منافق بریزی تو را دوست نخواهد داشت

(ای امیر المؤمنین ! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن (به خدا و رسول

.و با تو دشمنی نمی کند مگر دو رو و منافق

پرتوی از فضائل امیر مؤمنان، علی علیه السلام، ص: ۱۲۸

: ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند

خداوند این مردم را عذاب نمی کند مگر بخاطر گناه دانشمندان ایشان آنها که #حق را کتمان کردند و فضائل #علی علیه السلام و #عترت_طاهرین او را بیان نکردند .

بدانید راه نمی رود بر روی زمین بعد از پیغمبران و رسولان کسی که مقامش برتر از #شیعیان و دوستان علی علیه السلام باشد آنهائی که امر #ولایت آن حضرت را ظاهر می کنند

و فضائل او را منتشر می کنند رحمت الهی سر تا پای وجود آنها را فرا می گیرد

و فرشتگان برای آنها #استغفار می‌کنند

و بدبختی به تمام معنا نصیب کسانی می شود که فضائل او را کتمان می کنند و امر او را پنهان می دارند چگونه می خواهند در آتش پایداری کنند این حق است زیرا کسی که فضائل او را از روی جهل و نادانی پنهان کند دچار هلاکت و نابودی است چون امام زمان خود را نشناخته است.

و کسی که از روی آگاهی به خاطر دشمنی پنهان کند #منافق است زیرا طینت و سرشت او ناپاک است

و با آن حضرت جز منافق گمراه دشمنی نمی کند.

مؤمنی که ولایت و #معرفت امیرالمومنین علی علیه السلام را دارد در حقیقت عابد است گرچه عبادت نکند

و محسن و نیکوکار است گرچه بدی کند و نجات پیدا می کند گرچه گناهکار باشد.

خداوند به فضل و کرم خود کارهای زشت آنها را بخشیده و بپوشاند و اجر و پاداش آنها را به بهتر و نیکوتر از آنچه عمل کرده اند عطا کند و این مخصوص شیعیان امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مشارق_الأنوار : ۱۵۱#

الدمعۀ الساکبۀ : ۵۶/۲

القطره :. ج ۱ ح ۴۹/۱۴۲#

امام_صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه#

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)

« بگو : کافی است که خداوند و کسی که کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند »

: می فرمایند

منظور #علی_بن_ابی_طالب علیه السلام است و علم کتاب جز نزد او نبوده است.

سوره رعد آیه 43

القطره : ج 2 ح 848/31 ص 255#

(قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام 595 ✏)

عمار بن یاسر نقل میکند که روزی خدمت مولایم #امیرالمومنین علی علیه السلام شرفیاب شدم

آن حضرت در چهره من افسردگی و دلتنگی مشاهده کردند

: از علت آن سؤال فرمودند

عرض کردم ؛ بدهی دارم و طلبکار آن را مطالبه می کند

: امیرالمومنین علی علیه السلام به سنگی که افتاده بود اشاره نمودند و فرمودند

. آن را بردار و بدهی خود را بپرداز

عمار عرض کرد ؛ این سنگ که ارزشی ندارد

: امیرالمومنین علی علیه السلام به او فرمودند

.خدا را بواسطه من بخوان تا او را برایت به طلا تبدیل کند

عمار گوید خدا را به اسم آن حضرت خواندم و سنگ برایم طلا گردید

: آنگاه به من فرمودند

به مقداری که احتیاج داری از آن بگیر

عرض کردم ؛ اینکه انعطاف‌پذیر و نرم نیست چگونه نرم می شود؟

: فرمودند

ای کم باور خدا را دوباره به واسطه من بخوان تا نرم گردد همانا به برکت نام من آهن برای داود نرم گردید.

عمار گوید ؛ خدا را به اسم آن حضرت خواندم و آن نرم شد و به مقدار نیاز برداشتم سپس : فرمودند

خدا را به اسم من بخوان تا باقی مانده طلا به شکل اول خود یعنی سنگ درآید.

مشارق_الأنوار : ۱۷۳#

مدینۀ المعاجز : ۴۳/۱ ح ۲۹۱

القطره : ج ۱ ح ۵۴/۱۴۷#

یکی از القاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن «برج السمآء» می باشد.

.برج السماء؛ کاخ و قصر باعظمت آسمانی است

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه شریفه «والسمآء ذات البروج» به ابن عباس فرمود:

ای فرزند عباس ! خداوند متعال به آسمان که دارای برج‌هاست قسم می‌خورد، و مرادش » آسمان و بروج آن است.

گفتم: ای رسول خدا منظور از آن چیست؟

فرمود : مراد از آسمان من هستم و اما بروج، امامان بعد از من هستند که اول ایشان علی و آخر آنان مهدی است«.

منابع ؛

.بحارالانوار، ج 36، ص 371؛ الاختصاص، ص 223؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 284

غیرت سگ � https://telegram.me/hazrateamir110

.به امیرالمومنین علی علیه السلام

در کتاب کشف الحقٌ از ابی هریره روایت است که گفت ؛

صبحی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گذاردیم، و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمده گفت ؛

یا رسول الله! گذر من به درِ خانه ی فلان شخص افتاد سگی در خانه دارد سر راه بر من گرفته جامه ی مرا درید و ساق پای مرا مجروح کرد و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم،

روز دیگر شخصی آمد به همان نوع از آن سگ شکوه کرده پای مجروح را نمود،

حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجٌه خانه ی آن شخص شد و به او فرمودند :

تو را سگی است عقور، قتل او واجب است، پس آن مرد به درون خانه رفته ریسمانی به گردن سگ کرده بیرون آورد،

و چون سگ را چشم بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله افتاد به زبان آمده گفت ؛

السلام علیک یا رسول الله، چه چیز شما را به اینجا آورده و سبب قتل من چیست؟

: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند

تو فلان و فلان را پای مجروح ساخته و قتل سگ درنده واجب است،

آن سگ به زبان فصیح گفت؛ یا رسول الله! این دو شخص از منافقانند، و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را دشمن می دارند،

و نسبت به ملازمان آن حضرت ناسزا می گویند و سبّ می کنند و مرا غیرت دوستی دامن گیر شده پای این دو منافق را گزیدم،

و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این کلمات را از آن حیوان شنید که سگیُتش .بهتر از منافقان بود

به صاحب سگ سفارش نمود که با او مشفقانه سلوک نماید،

چون صاحب سگ مشاهده این حال نمود گفت ؛ یا رسول الله! هر گاه این حیوان ایمان به تو و اهل بیت تو دارد من چه سگی باشم مثل آن منافقان که اقرار به رسالت تو و دوستی اهل بیت تو نیاورم؟

از سر صدق و یقین ایمان آورده توفیق رفیق او گردید،

و هر که با حضرت امیرالمومنین و ائمه معصومین علیهم السلام دشمن باشد صد بار از سگ کمتر است و مکان و ماوای او در وسط سقر خواهد بود.

ترک کن تو جور با ال نبی

ورنه قطعاً که تو کمتر از سگی

حدیقةالشیعه اردبیلی�انساب النواصب، باب 38 ص 463_464 �

فضائل

(منابع اهل سنت)

وهُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَاۤءِ بَشَرࣰا فَجَعَلَهُۥ نَسَبࣰا وَصِهۡرࣰا وكَانَ رَبُّکَ قَدِیرࣰا (سوره فرقان– آیه54)

و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد، و پروردگار تو همواره تواناست.

در شواهد التنزیل از سدّی نقل شده گوید: نزلت فی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعلی، زوّج فاطمۀ علیّاً وهو ابن عمه وزوج ابنته، کان نسباً وکان صهراً.

این آیه درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام نازل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها را به همسری علی علیه السّلام درآورد و علی علیه السلام پسر عموی او بود پس بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام، هردو نسبت نسبی و سببی برقرار شد.

شواهد التنزيل (الحاكم الحسکانی) ج1 ص538

منزلت امیرالمومنین علیه السلام و پیروان او

بشیر کناسی می گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: شما ♦ پیوستید و مردم گسستند، و شما دوست داشتید و مردم کینه توزی کردند و شما شناختید و مردم نادیده گرفتند و آن درست است، همانا خداوند پیش از آنکه محمد صلی اللّه علیه و آله را پیامبر خود گیرد بنده خود گرفت، و علی علیه السلام بنده ای بود خیرخواه در راه خداوند عز و جل و خدا هم خیرخواه او بود، او خداوند عز و جل را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت.

همانا حق ما در کتاب خدا آشکار است: برگزیده اموال از آن ماست چنان که انفال از ♦ ماست، و ما قومی هستیم که خداوند عز و جل فرمانبری از ما را واجب کرده است، و شما از امامی پیروی می کنید که مردم به نشناختن آن معذور نیستند.

پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرموده است: هر که بمیرد بدون آنکه امامی داشته ♦ باشد مرده است چونان کسی که در دوران جاهلیت مرده است. بر شما باد فرمانبری که به تحقیق شما یاران علی علیه السلام را دیده اید، و سپس فرمود: همانا پیامبر صلی الله علیه و اله لی اللّه علیه و آله در آن بیماری که رحلت کرد فرمود: دوست مرا بخوانید. آن دو

همسر(عایشه و حفصه) نزد دو پدر خود فرستادند، و چون آمدند روی از هر دو برگردانید، و سپس فرمود: دوست مرا بخوانید. آن دو(ابوبکر و عمر) گفتند: ما را دیده است، اگر ما را میخواست با ما سخن میگفت.

♦ پس کسی نزد علی علیه السلام فرستادند. پس چون علی علیه السلام آمد خود را روی او انداخت و با او بسیار سخن گفت و هنگامی که این دیدار به پایان رسید آن دو گفتند: به تو چه گفت؟ علی علیه السلام فرمود: به من گفت هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میگردد.

يحْيَى الْحَلَبِيُّ عَنْ بَشِيرٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَصَلْتُمْ وَ قَطَعَ النَّاسُ وَ أَحْبَبْتُمْ وَ أَبْغَضَ النَّاسُ وَ عَرَفْتُمْ وَ أَنْكَرَ النَّاسُ وَ هُوَ الْحَقُّ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ مُحَمَّداً ص عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَ إِنَّ عَلِيّاً ع كَانَ عَبْداً نَاصِحاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَنَصَحَهُ وَ أَحَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَحَبَّهُ إِنَّ حَقَّنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ بَيِّنٌ لَنَا صَفْوُ الْأَمْوَالِ وَ لَنَا الْأَنْفَالُ وَ إِنَّا قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ طَاعَتَنَا وَ إِنَّكُمْ تَأْتَمُّونَ بِمَنْ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِهِ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً عَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ فَقَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ علی علیه السلام ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ادْعُوا لِي خَلِيلِي فَأَرْسَلَتَا إِلَى أَبَوَيْهِمَا فَلَمَّا جَاءَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ ادْعُوا لِي خَلِيلِي فَقَالَا قَدْ رَآنَا لَوْ أَرَادَنَا لَكَلَّمَنَا فَأَرْسَلَتَا إِلَى علی علیه السلام فَلَمَّا جَاءَ أَكَبَّ عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ وَ يُحَدِّثُهُ حَتَّى إِذَا فَرَغَ لَقِيَاهُ فَقَالَا مَا حَدَّثَكَ فَقَالَ حَدَّثَنِي بِأَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يُفْتَحُ كُلُّ بَابٍ إِلَى أَلْفِ بَابٍ.

کافی ج ۸ ص ۸۵ ح ۱۲۳

حکم منکر امام

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الإِمَامِ البَاقِرِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْه، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَرَأَیْتَ مَنْ ▼ جَحَدَ إِمَاماً مِنْکُمْ مَا حَالُهُ؟ قَالَ:

مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللّهِ وَ بَرِئَ مِنْهُ وَ مِنْ دِینِه، فَهُوَ کَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ؛ لأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللّهِ وَ دِینَهُ دِینُ اللّهِ؛ وَ مَنْ بَرِئَ مِنْ دِینِ اللّهِ، فَدَمُهُ مُبَاحٌ فِی تِلْکَ الْحَالِ؛ إِلّا أَنْ یَرْجِعَ أَوْ یَتُوبَ إِلَی اللّهِ مِمّاَ قَالَ.

محمّد بن مسلم گفت: به حضرت امام باقر علیه الصّلاهٔ و السّلام عرض کردم: اگر ▲ کسی منکر امامی از شما خانواده باشد حالش چگونه خواهد بود؟ فرمود:

هر کس منکر امامی که از جانب خدا تعیین شده بشود و بیزار از او و دینش باشد، کافر و مرتدّ از اسلام است؛ چون امام از جانب خداست و دین او دین خداست؛ و کسی که از دین خدا بیزار باشد، خونش در آن حال مباح است؛ مگر اینکه بازگردد و از قول و عقیده‌ٔ خود به سوی خدا توبه کند.

:books:

بحارالأنوار الجامعهٔ لدرر أخبار الأئمهٔ الأطهار علیهم السّلام: ج 23، ص 90؛ به نقل از غیبت]
[نعمانی: ص 63

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت، ابلیس در بین گروهش فریادی کشید و همه ی شیاطینی که در خشکی و دریا بودند نزد او گرد آمدند و گفتند: ای آقای ما، و ای مولای ما، !چه نگرانی برایت پیش آمده است؟ ما فریادی وحشتناکتر از این از تو نشنیده بودیم

:ابلیس گفت

.این پیامبر کاری کرد که اگر به نتیجه برسد هرگز معصیت خداوند انجام نخواهد گرفت

!!شیاطین گفتند: ای آقای ما، و ای مولای ما، تو بودی گمراه کننده ی آدم

هنگامی که منافقین در بین خود گفتند: «پیامبر از روی هوای نفس سخن می‌گوید»، و یکی از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) به دیگری گفت: «نمی بینی چگونه چشمانش در سرش مانند مجانین می‌گردد»، هنگامی که این سخنان را گفتند ابلیس از خوشحالی فریادی کشید و دوستانش را جمع کرد و گفت: «شما می‌دانید که من قبلاً گمراه کننده ی آدم بوده ام»!؟ گفتند: آری. ابلیس گفت: «آدم عهد و پیمان را شکست ولی به خداوند کافر نشد؛ اینان !!«عهد و پیمان را شکستند و به پیامبر کافر شدند

هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت و مردم غیر علی علیه السلام را برای خلافت بپا داشتند، ابلیس تاج پادشاهی بر سر گذاشت و منبری نصب کرد و بر روی آن نشست و شیاطینش را جمع کرد و به آنان گفت:

شادی کنید، چرا که تا امام قیام نکند خداوند اطاعت نمی شود.

روضه ی کافی: ص ۳۴۴ ح ۵۴۲.

غدیر در کلام اهل بیت علیه السلام

□□□□□□□□□□

□ثوابِ غذا دادن در ایام غدیر□

امام صادق "علیه السلام" فرمودند✍:

غذا دادن به یک مومن در روز عید غدیر ثواب اطعام یک میلیون پیامبر و صدیق (در □ راس آنها خود ائمه معصومین) و یک میلیون شهید (در راس آنها حضرت عباس و شهدای کربلا) و یک میلیون فرد صالح در حرم خداوند را دارد.

منبع ️

بحار ج۶ ص ۳۰

امام صادق "علیه السلام" فرمودند✍️:

غذا دادن به یک نفر در این روز مانند غذا دادن به همه پیامبران و صدیقان است️.

مفاتیح الجنان ص۵۰۰️

️به گونه ای که امام صادق "علیه السلام" اصلاً این روز را روزِ اطعام الطعام نامیدند️.

منبع ️

بحار ج۹۵ ص۳۲۳

اداب غدیر

غذا دادن به مردم:

صادق

ال محمد "علیه السلام" فرمودند:

غذا دادن به یک نفر درعیدغدیر مانند غذا دادن به همه پیامبران و صدیقان است.

نقل شده است که امام حسن علیه السلام روز عید غدیر در کوفه مهمانی بزرگی برپا می داشتند. امام علی علیه السلام با فرزندان و گروهی از پیروانش بعد از نماز برای شرکت در مجلس به منزل امام حسن علیه السلام می رفتند. و پس از اتمام مهمانی امام حسن علیه السلام هدایایی به مردم اعطا می فرمود. لذا این حرکت امام حسن علیه السلام موجب شد مردم به روز عید غدیر عادت کنند.

دیدار با مؤمنان *

زیارت برادران مؤمن مخصوصا سادات از سنت های مهم اسلامی است؛ لیکن در روز عید غدیر، دید و بازدید به عنوان یکی از شعائر مذهبی و ولایی بیشتر مورد سفارش قرار گرفته و پاداش افزونتری دارد.

حضرت امام رضا، علیه السلام، می فرمایند: «هر کس که در روز غدیر به دیدار مؤمنی برود خداوند هفتاد نور در قبرش داخل کند و قبرش را بگستراند، و هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت قبرش آید و به او مژده بهشت دهد.»

رفع حاجت مؤمنان *

رفع حاجت مومنان از جمله اعمالی است که اسلام برای آن ارزش خاصی قائل شده است و ائمه آن را از چند طواف برتر می دانند. در روز غدیر این عمل فضیلت بیشتری دارد. امام علی علیه السلام فرمودند: «کسی که مؤمنان را در روز غدیر تکفل کند نزد خدای متعال من ضامنش هستم که از کافر شدن و پریشان شدن در امان باشد.»

غسل کردن *

امام صادق، علیه السلام، فرمودند: «هنگامی که روز غدیر فرا برسد باید در فراز آن [هنگام ظهر] غسل کرد.»

روزه

امام صادق علیه السلام، درباره پاداش روزه عید غدیر فرموده اند: «روزه داشتن در روز عید غدیر پاداشی معادل روزه گرفتن در همه عمر دنیا را دارد.»

و فرموده اند: «روزه داشتن روز عید غدیر خم، کفاره گناه شصت سال است.»

هدیه دادن *

هدیه دادن و گرفتن با توجه به ضوابط شرعی کار پسندیده ای است و اثرات روانی خاصی مخصوصاً در کودکان و نوجوانان دارد و بهترین موقعیت هدیه دادن عید غدیر است.

حضرت رضا، علیه السلام، عید غدیر را روز هدیه و بخشش می نامد و می فرمایند: «[روز غدیر] روز بخشش و هدیه دادن است.»

**فضایل عجیب روز غدیر **

□□

خداوند در روز عید غدیر دوبرابر شب قدر، دو برابر شب عید فطر، دوبرابر ماه مبارک 1 رمضان، از آتش جهنم نجات می‌دهد.

هر کاری ثوابی در روز غدیر، ثواب هشتاد ماه عبادت دارد 2!

طعام به مؤمنین در روز غدیر، مانند اطعام همهٔ انبیاء و صدیقین است 3!

ثواب دویست هزار برابری صدقه در راه خدا 4

امام رضا(ع) هر کسی را که در روز غدیر به خانهٔشان می‌آمد برای شام، نگه می‌داشت و 5 وقتی می‌خواست برود، به او هدایای متنوعی–از انگشتر تا پارچه تا هدایای مختلف–می‌دا!

در روایت می‌فرماید: مؤمنین در عید غدیر مورد عفو و بخشش و مغفرت و رحمت قرار می‌گیرند، بیش از ماه مبارک رمضان و شب عید فطر–شب عید فطری که هر کسی در ماه رمضان بخشیده نشده باشد در شب عید فطر بخشیده می‌شود–و بیش از تمام طول سال.(فَإِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ لِکُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ ذُنُوبَ سِتِّینَ سَنَةً وَ یُعْتِقُ مِنَ النَّارِ ضِعْفَ مَا أَعْتَقَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَیْلَةِ الْقَدْرِ وَ لَیْلَةِ الْفِطْرِ؛ تهذیب‌الاحکام/24/6)

می‌فرماید: کسی که عید غدیر را گرامی بدارد تا وقتی گناه کبیره‌ای انجام نداده اگر از دنیا برود «مات شهیدا!»(فَمَنْ تَزَیَّنَ لِیَوْمِ الْغَدِیرِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ کُلَّ خَطِیئَةٍ عَمِلَهَا صَغِیرَةً أَوْ کَبِیرَةً وَ بَعَثَ اللَّهُ إِلَیْهِ مَلَائِکَةً یَکْتُبُونَ لَهُ الْحَسَنَاتِ وَ یَرْفَعُونَ لَهُ الدَّرَجَاتِ إِلَی قَابِلِ مِثْلِ ذَلِکَ الْیَوْمِ فَإِنْ مَاتَ مَاتَ شَهِیداً وَ إِنْ عَاشَ عَاشَ سَعِیدا؛ اقبال‌الاعمال/464/1) در عید غدیر شما هر کاری از ثواب انجام می‌دهید، ثواب هشتاد ماه عبادت را به شما می‌دهند! در روز عید غدیر هر بِرّی، هر قدمی برای برادران دینی برداشته شود «لا تُعدّ و لا تُحصی» است.

امام صادق(ع) در روایتی می‌فرماید: اطعام به مؤمنین مانند اطعام همهٔ انبیاء و صدیقین است! (وَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً کَانَ کَمَنْ أَطْعَمَ جَمِیعَ الْأَنْبِیَاءِ وَ الصِّدِّیقِینَ؛ اقبال‌الاعمال/465/1)

امام رضا(ع) سنت‌شان این بود که عید غدیر هر کسی به خانهٔ ایشان می‌آمد او را برای شام، نگه می‌داشت و وقتی می‌خواست برود، به او هدایای متنوعی–از انگشتر تا پارچه تا هدایای مختلف–می‌داد تا برای بچه‌هایش ببرد.

امام صادق(ع) می‌فرماید: غدیر در آسمان‌ها شناخته‌شده‌تر و مشهورتر از زمین است (قَالَ إِنَّ یَوْمَ الْغَدِیرِ فِی السَّمَاءِ أَشْهَرُ مِنْهُ فِی الْأَرْضِ؛ تهذیب الاحکام/25/6) و آنجا جشن ویژه می گیرند.

هر یک درهمی که شما در راه خدا صدقه بدهی، انفاق کنی یا صله بدهی-در روزهای عادی-ده‌برابر حساب می‌شود، اما روز عید غدیر اگر این کار را انجام دهی، دویست هزار برابر برایتان حساب می‌شود! (فَالدِّرْهَمُ فِيهِ بِمِائَتَيْ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل؛ اقبال‌الاعمال/463/1)

در روز عید غدیر خدا چه‌کار می‌کند؟ «فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ ذُنُوبَ سِتِّينَ سَنَةً» خدا گناه شصت سال را می‌بخشد «وَ يُعْتِقُ مِنَ النَّارِ ضِعْفَ مَا أَعْتَقَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ لَيْلَةِ الْفِطْرِ»(تهذیب‌الاحکام/24/6) و خدا در روز عید غدیر دوبرابر شب قدر، دو برابر شب عید فطر، دوبرابر ماه مبارک رمضان، از آتش جهنم نجات می‌دهد.

می‌فرماید: «وَ اللَّهِ لَوْ عَرَفَ النَّاسُ فَضْلَ هَذَا الْيَوْمِ بِحَقِيقَتِهِ لَصَافَحَتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ»(تهذیب‌الاحکام/24/6) اگر مردم فضل این روز را به حقیقتش درک کنند، ملائکه-نه فقط در روز عید غدیر بلکه- در طول سال هر روز ده مرتبه با آنها مصافحه می‌کنند! دیگر چه‌طور باید به ما بگویند که «مهم است»؟!

غدیریه عمرو عاص!!

درباره موضوع غدیر یعنی تعیین حضرت امام امیرالمومنین(ع) به عنوان جانشین   پیامبر صلی الله علیه و اله آثار ادبی فراوانی بر جای مانده است.

یکی از آنها قصیده ای است که از عمرو عاص نقل شده است. عمرو عاص یکی ازمخالفان ودشمنان سرسخت امام علی بود.

وی دراین شعرمطالب جالبی از حقایق تاریخی از جمله داستان غدیرسخن به میان آورده وبه آن اعتراف و استناد کرده است.

این شعر به نام غدیریّه عمروعاص ونیز قصیده جلجلیه معروف است.

عمرو عاص از طرف معاویه به حکمرانی مصر گمارده شده بود. وی از ارسال خراج (مالیات) مصر به شام که مرکز حکومت معاویه بود – امتناع می کرد.

معاویه نامه ای برای او نوشت و ضمن سرزنش عمرو عاص، وی را تهدید نمود. عمرو عاص در جواب معایه نامه ای به نظم نوشت که به قصیده جلجلیه معروف شد. جلجل به معنای زنگوله است.

منظور عمرو عاص این است که ای معاویه، این من بودم که تو را به این جا رساندم، و اگر چنانچه سر به سر من بگذاری، زنگوله را بدینگونه به صدا در می آورم و آبرویت را می برم.

قصیده جلجلیه 66 بیت دارد و در آن به حقایقی اشاره شده است که هر مسلمان آزاده و با شرافت از خواندن آن متأثر می گردد.

مضمون ترجمه برخی از ابیات قصیده جلجلیه از این قرار است:

عمروعاص می گوید:

» ای معاویه، قضایا را فراموش مکن... این من بودم که به مردم گفتم نمازشان بدون وجود تو قبول نیست...

این من بودم که آنها را بر انگیختم تا با سید اوصیاء علی علیه السلام به بهانه خونخواهی آن مرد احمق (= عثمان) جنگ کنند.

و این من بودم که به لشکریانت یاد دادم که هرگاه دیدید علی علیه السلام چون شیر برای کشتن شما به سویتان می آید شلوارتان را در بیاورید و پشت به او کنید تا او شرم کند و از کشتن شما منصرف شود...

ای معاویه، مگر گفت و گوی من و ابوموسی اشعری را فراموش کرده ای ؟... مگر یادت رفته که در آن روز چطور جامه خلافت را از قامت علی علیه السلام در آوردم،

بقدری راحت این کار را کردم که انگار دمپایی از پای در می آورم... و مگر یادت رفته که جامه خلافت را – مانند انگشتری که به انگشت می کنند – بر تو پوشانیدم...

ای معاویه این من بودم که تو را بدون جنگ و دعوا بر فراز منبر نشاندم، گرچه به خدا لیاقت آن را نداشتی و نداری...

این من بودم که تو را در شرق و غرب پرآوازه نمودم... اگر من نبودم، تو مانند زنها در خانه نشسته بودی و بیرون نمی آمدی...

ای پسر هند، ما – از روی نادانی – تو را علیه علی یاری نمودیم و علی کسی بود که خدا از ولایت او به عنوان (نبأ عظیم) یاد نموده است...

وقتی تو را بر سر مسلمین بالا بردیم به اسفل سافلین فرو افتادیم...

ای معاویه، یادت هست که چقدرپیامبردر باره علی توصیه میکرد؟

یادت هست که پیامبر در غدیر خم بر منبر رفت و در حالیکه دست علی در دست او بود به امر خداوند گفت:

«(ای مردم ، آیا من بر شما از خودتان سزاوارتر نیستم (آیا من بر شما ولایت ندارم؟»

همه گفتند: «تو برما ولایت داری».

آنگاه پیامبر گفت: «پس هر کسی که من مولا و ولیّ او هستم، علی ولیّ اوست».

یادت می آید پیامبر در آن روز دعا کرد که «خدایا، علی علیه السلام برادر پیامبرتوست، پس دوست او را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش»...

در آن روز وقتی استاد تو (ابوبکر) دید دیگر مدال(گردنبند)خلافت علی پاره شدنی نیست، آمد و به علی تبریک گفت...

ای معاویه ما جایمان در آتش، در درک اسفل جهنم خواهد بود... و در فردای قیامت – که روز شرمندگی ماست – خون عثمان ما را نجات نخواهد داد...

فردا خصم ما علی است و او نزد خدا و رسولش عزیز است...

در آن روز که پرده (از کارهای ما) برافتد، عذر ما چیست؟...

پس وای بر تو و وای بر من...

ای معاویه چه رابطه ای (مشابهتی) می تواند میان تو و علی باشد؟!...

(علی چون شمشیری (برّان) است و تو مانند داسی (کُند...

علی که چون ستاره آسمانست کجا و تو که چون ریگی بیش نیستی کجا؟!...

ای معاویه آگاه باش که در گردن من زنگوله ای است که اگر گردنم را تکان بدهم، زنگوله به صدا در خواهد آمد».و آبروی تو خواهد رفت.

متن کامل این شعر در جلد 2 الغدیر صفحه114 از خطیب تبریزی نقل شده است.

امام زمان(عج) در خطبه غدیر

در خطبه شریف غدیر به امام زمان عجل الله تعالی فرجه توجه خاصی شده است. و در سه فراز خطابه، پیامبر اکرم صلی الله علیه آله اشاره به وجود مبارک آن حضرت فرموده اند.

در فراز اول می فرمایند:

مَعَاشِرَ النّاسِ آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً « فَنَرُدَّها عَلی أدْبارِها...

مَعاشِرَالنّاسِ، النُّورُ مِنَ‌اللّهِ عَزّوَجَلّ مَسْلوکٌ فِیّ ثُمّ فی عَلِیّ بْنِ أبی طالِبٍ، ثُمّ فِی النّسْلِ مِنْهُ إِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِیّ ، الّذِی یَأْخُذُ بِحَقّ اللّهِ وَ بِکُلّ حَقٍّ هُوَ لَنَا «

ملاحضه شود که پیامبر صلی الله علیه آله به صراحت جریان نور را علاوه بر خود در امیر المومنین و امامان علیهم السلام از نسل ایشان تا مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه جاری و ساری می دانند؛ و بر روی دو نکته تاکید می کنند:

اول این که امامت در خاندان امیر المومنین علی علیه السلام جاری است، به طوری که این رشته الهی در آغاز به دست مبارک امیر المومنین علیه السلام و در نهایت به وجود مبارک مهدی فاطمه سلام الله علیهما سپرده شده

است؛ و دوم آن حضرت حق خدا و حق تمامی اهل بیت علیهم السلام را از غاصبانشان

خواهند گرفت ان شاءالله.

فراز دوم از گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه آله به صورت مسقل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه اختصاص دارد. حساسیت این قسمت از سخن را، از آنجا می توان دریافت که حضرتش هیجده بار مردم را با تکرار یک لفظ هشدار

دهنده، "الا" به معنی "هان"! "آگاه باشید" به دقت در کلام خود فرا می خوانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز این بخش، بار دیگر روند پیوسته نبوت و امامت را مطرح نموده و یاد آور می شوند که سررشته این نظم، در

دست علی علیه السلام است و پایان بخش این روند، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می باشند، بدین صورت که:

مَعاشِرَالنّاسِ، أَلاوَإِنّی رَسولٌ وَ عَلِیٌّ الْإِمامُ وَالْوَصِیٌّ مِنْ بَعْدی،... أَلا إِنّ خاتَمَ الْأَئِمَةِ مِنّا الْقائِمَ الْمَهْدِی

پس آن گاه بیست و یک ویژگی اساسی و مهم از مختصات عمده آن امام را ترسیم می نمایند،

پیامبر صلی الله علیه آله فرمودند:

آگاه باشید همانا آخرین امام، قائم مهدی از ماست.

هان ! او بر تمامی ادیان چیره خواهد بود.

هشدار ! اوست انتقام گیرنده ی از ستمکاران.

هشدار ! اوست فتح کننده ی دژها و منهدم کننده ی آن ها !

هشدار ! اوست چیره بر تمامی قبایل مشرکان و رهنمای آنان.

هشدار ! اوست خون خواه تمامی اولیای خدا.

هان ! همانا او یاور دین خداست.

هان ! او از دریایی ژرف پیمانه هایی افزون گیرد.

هشدار ! او به هر ارزشمندی به اندازه ی ارزش او و به هر نادان و بی ارزشی به اندازه ی نادانی اش نیکی کند.

هان ! او نیکو و برگزیده ی خداست.

هشدار ! اوست میراث دار دانش ها و احاطه دار بر ادراک ها.

هان ! او از پروردگارش خبر دهد و نشانه های او را برپا کند و استحکام بخشد .

هشدار ! اوست بالیده و استوار.

آگاه باشید ! هم اوست که اختیار امور جهانیان به او سپرده شده است.

هان ! پیشینیان از قرن ها ظهور او را پیشگویی کرده اند.

هشدار ! اوست حجت پایدار و پس از او حجتی نخواهد بود. (این تعبیر به عنوان حجت، امامت و مسئولیت است و نظری به رجعت دیگر امامان ندارد. زیرا آنان حجت های پیشین اند که دوباره رجعت خواهند کرد.) راستی و درستی و روشنایی جز با او نیست.

هان ! کسی بر او پیروز نخواهد شد و ستیزنده او یاری نخواهد گشت.

هشدار ! او ولی خدا در زمین، داور او در میان مردم و امانت دار امور آشکار و نهان است.

مرا غدیر نه برکه، که بیکران دریاست
علی نه فاتح خیبر،که فاتح دلهاست

مرا غدیر نه برکه، که خم جوشان است
علی نه ساقی کوثر،که کوثر عظماست

مرا غدیر نه یک برگ سرد تاریخ است

علی نه شافع محشر، که محشر کبراست

مرا غدیر حریم وصال محبوب است

علی نه همسر زهرا که کیمیای ولاست

مرا غدیر بود پایگاه دانش و دین

علی نه کاتب قرآن که آیت عظماست

مرا غدیر نه یک واژه در دل تاریخ

که جان پناه همه رهروان راه خداست

.

امام کاظم علیه السلام فرمودند:

ولایت علی علیه السلام در کتابهای همه پیامبران ثبت شده است و هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر با میثاق نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی علیه السلام.

سفینهٔ البحار 2 : 691 :books:

احمد بن حنبل در مسندش با سند صحیح نقل می کند :

ابوطفیل می گوید : حضرت علی علیه السّلام مردم را در رحبه گرد آورد و فرمود : سوگند می دهم هر مرد مسلمانی که غدیر خم را به خاطر دارد و سخنی را که در آن روز از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده است، از جا برخیزد . سی تن از مردم برای اقامه ی شهادت بپا خاستند ـ ابو نعیم گفته است که افراد بسیاری شهادت دادند ـ و اعلام کردند آن هنگام که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دست امیر المؤمنین علی علیه السّلام را به دست مبارک خود گرفت، خطاب به مردم فرمود :

همگی فرمایش آیا می دانید که من شایسته تر به مؤمنان از خود آن ها می باشم؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق کردند. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود :

**هر کس من مولای او هستم، این [علی] مولای او است. پروردگارا ! دوست علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار **

مسند احمد ، ج 4 ، ص 370 ، ح 19823

بوبکر بزار در بحر الذخار می نویسد :

ابو اسحاق از عمرو بن ذی مرّ، سعید بن وهب و زید بن یثیع نقل کرده است که هر سه به اتفاق هم گفتند که شنیدیم حضرت علی علیه السّلام سوگند می داد که هر کسی از شما از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در روز غدیر خم آن چه را درباره ی من فرموده، شنیده است؛ شهادت خود را اعلام نماید . سیزده تن از حاضران از جای خود برخاستند و گواهی خود را اعلام داشتند که از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شنیدیم، فرمود :

آیا من از جان مؤمنان سزاوارتر از خود آن ها نیستم؟

مردم فرموده ی آن حضرت را تصدیق کردند. در این هنگام دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود :

من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه واحبّ من احبّه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله

البحر الزخار (مسند البزار)، أبو بکر البزار (متوفای292 هـ) ج 3 ، ص 35 ، ح 786 ، ناشر : مؤسسة علوم القرآن , مکتبة العلوم والحکم – بیروت , المدینة – 1409 ، الطبعة : الأولی ، (تحقیق : د. محفوظ الرحمن زین الله .

وقتی حضرت را طناب برگردن و شمشیر بالای سر به اجبار برای بیعت آوردند، یک نفر گفت: بیعت کن و گرنه تو را می کشیم (*).

حضرت فرمود: «ای مسلمانان! ای مهاجران و انصار! شما را به خدا قسم می دهم آیا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدید که در روز غدیر خم چه می فرمود...»؟ همه تصدیق کردند و گفتند: آری به خدا قسم. (بحار الانوار، ج 28، ص 273).

س از آنکه رسول الله "صلی الله علیه وآله"، امیر المومنین علی "علیه السلام" رادر روز غدیر خم به خلافت منصوب نمود و درباره اوفرمود:

هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست. این خبر در شهرها منتشر شد.

روزی شخصی به نام مالک بن حارث فهری نزد پیامبر آمد و گفت:تو به ما دستور ☑ دادی به یگانگی خدا و اینکه تو فرستاده او هستی، شهادت دهیم، ما هم شهادت دادیم. سپس به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دستور دادی، ما نیز پذیرفتیم. اما به اینها راضی نشدی تا اینکه که این جوان (حضرت علی) را به جانشینی خود منصوب کردی و گفتی که هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

آیا این از ناحیه خداست یا از سوی خودت؟

پیامبر در جواب فرمود: قسم به خدائی که جز او معبودی نیست، این از ناحیه خداست.

حارث بن نعمان خشمگین شد و روی برتافت؛ در حالی که می گفت: خداوندا! اگر ☑ این سخن محمد حقیقت است،سنگی از آسمان بر ما بباران تا ذلتی برای اول ماباشد و عبرتی برای آیندگان ما و اگر گفته محمد دروغ است بر او عذابی وارد کن. اینجا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت و این آیات نازل گشت:

سألَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِع

لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

تقاضاکننده ای، تقاضای عذابی نمود که واقع شد.

این عذاب مخصوص کافران است، وهیچ کس نمی تواند آن را دفع کند

آیه 1 و 2 از سوره معارج

مرحوم صدوق در خصال دارد که زهرای مرضیهٔ "سلام الله علیها" فرمودند:

«هل تَرَکَ أبی یَوم غدیرخم لاحدٍ عُذرا»

آیا پدرم در روز غدیر برای کسی عذری گذاشت؟

خصال ص ۱۷۳

دلائل الامامۀ، طبری ص۱۲۲

حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله

صلی الله علیه و آله

در فرازی از خطبه ی غدیر فرمودند:

✔ خدا بر خود واجب کرده است که مخالف فرمان علی (علیه السلام) را نیامرزد.

و برای همیشه به عذابی سخت مبتلا کند.

✔ پس بپرهیزید از اینکه با او مخالفت کنید زیرا به آتشی گرفتار می شوید که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند ؛

همان آتشی که برای کافران آماده شده است .

جشن عید غدیر در آسمانها

راوی می¬گوید: ما نزد حضرت امام رضا (علیه السلام) بودیم و آن مجلس پر از جمعیت بود.

صحبت از غدیر به میان آمد؛ اما بعضی از عامّه ماجرای غدیر را انکار کردند.

پس امام رضا (علیه السلام) فرمودند: پدرم از پدرش نقل کرد که فرمود:

شهرت روز غدیر در آسمانها، از شهرت غدیر در زمین بیشتر است.

همانا خداوند متعال در فردوس اعلی قصری دارد که خشتهای آن طلا و نقره است؛ در آن قصر، صد هزار خیمه (یا خانه) از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز است و خاک آن از مشک و عنبر است.

در آن قصر چهار نهر است: نهری از شراب بهشتی، نهری از آب، نهری از شیر، و نهری از عسل. در اطراف آن، درختانِ تمام میوه¬ها هست و بر آن پرندگانی است که بدنهایشان از مروارید و بالهایشان از یاقوت است و به انواع صوتها، نغمه سرائی می‌کنند.

چون روز غدیر می‌شود، تمام اهل آسمانها به آن قصر می‌آیند و تقدیس و تهلیل و تسبیح الهی می‌کنند؛ پس آن مرغان به پرواز می‌آیند و در آن آبها فرو می‌روند و بر آن خاک

مشک و عنبر می‌غلطند؛ پس چون فرشتگان جمع می‌شوند، آن مرغها پرواز می‌کنند و بالهای خود را بر ایشان می‌افشانند.

و در آن روز، نثار (هدیه) حضرت فاطمه زهرا – صلوات اللّه علیها – را به هدیّه به یکدیگر می‌دهند و به تحفه برای یکدیگر می‌فرستند.

و چون آخر روز غدیر می‌شود، ندا می‌رسد: برگردید به جاهای خود که شما تا غدیر سال آینده، از خطا و لغزش در امان هستید؛ به جهت اعزاز و اکرام حضرت محمّد و حضرت امیر المؤمنین علیهما السّلام.

پس حضرت فرمودند: روز غدیر هر جا که باشی، خود را به نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) برسان؛ چرا که خدای متعال برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات، گناه شصت سال را می¬آمرزد؛ و دو برابر آنچه در ماه رمضان و در شب قدر و در شب فطر، از آتش جهنم نجات داده، در روز غدیر نجات می¬دهد.

یک درهم که در این روز برای برادران مؤمنت خرج کنی، برابر است با هزار درهم. در این روز غدیر، بر برادران مؤمنت لطف و تفضل کن؛ و هر زن و مرد مؤمنی را شاد گردان.

سپس فرمودند: به خدا قسم! اگر مردم فضیلت این روز را آنچنان که هست، بدانند، ملائکه هر روز ده مرتبه با آنها مصافحه می¬کنند. اگر از طولانی شدن صحبت کراهت نداشتم، از فضیلت این روز غدیر و پاداشی که خدا به کسی که عظمت این روز را شناخته عطا فرموده، آن قدر بیان می¬کردم که قابل شمارش نباشد (و کسی نتواند آن را حساب کند).

**بحارالانوار جلد 94 صفحه 118 **

غدیر روز هدیه دادن

قال امیر المؤمنین "علیه السلام

اذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم و تهابوا النعمۀ فی هذا الیوم ، و لیبلغ الحاضر الغائب ، والشاهد البین ، ولیعد الغنی الفقیر و القوی علی الضعیف امرنی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بذلک .

امیر المؤمنین "علیه السلام" فرمودند✍ :

وقتی که به همدیگر رسیدید همراه سلام ، مصافحه کنید ، و در این روز به یکدیگر هدیه بدهید ، این سخنان را هر که بود و شنید ، به آن که نبود برساند ، توانگر به سراغ مستمند برود ، و قدرتمند به یاری ضعیف ، پیامبر مرا به این چیزها امر کرده است .

وسائل الشیعه 7: 327.

عید غدیر در کلام حضرت امام خمینی رحمه الله :

عید همگان

حضرت امام خمینی رحمه الله ، عید غدیر خم را که کاشتن بذر ولایت در جان همه مسلمانان است، مختص گروه خاصی نمی دانست و در این باره می فرمود: «امروز که روز عید غدیر است، از بزرگ ترین اعیاد مذهبی است. این عید، عیدی است که مال مستضعفان است، عید محرومان است، عید مظلومان جهان است، عیدی است که خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای اجرای مقاصد الهی و ادامه تبلیغات و ادامه راه انبیا، حضرت امیر علیه السلام را منصوب فرمودند».

ارزش مولا علی علیه السلام

حضرت امام خمینی رحمه الله معتقد بود که بزرگیِ عید غدیر، از وجود با برکت علی علیه السلام است و می فرمود: «مسئله غدیر، مسئله ای نیست که بنفسه برای حضرت امیر یک

مسئله ای پیش بیاورد؛ حضرت امیر مسئله غدیر را ایجاد کرده است. آن وجود شریف که منبع همه جهات بوده است، موجب این شده است که غدیر پیش بیاید. غدیر برای ایشان ارزش ندارد؛ آنکه ارزش دارد، خود حضرت است که دنبال آن ارزش، غدیر آمده است. خدای تبارک و تعالی که ملاحظه فرموده است که در بشر بعد از رسول اللّه کسی نیست که [آنچه] دلخواه است انجام بدهد، مأمور می کند رسول اللّه را که این شخص را که قدرت این معنا را دارد که عدالت را به تمام معنا در جامعه ایجاد کند و یک حکومت الهی داشته باشد، این را نصب کن».

الگوی حکومت اسلامی

همه حکومت ها به الگو و نمونه نیاز دارند تا بر اساس آن، رابطه بین حاکم و مردم مشخص شود و حکومت، وظایف خود را به درستی انجام دهد. حضرت امام خمینی رحمه الله بر این عقیده بود که غدیر، الگوی حکومت اسلامی را معیّن کرد. ایشان در این باره می فرمود: «روز عید غدیر، روزی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تکلیف حکومت را معیّن فرمود و الگوی حکومت اسلامی را تا آخر تعیین فرمود که حکومت اسلام، نمونه اش عبارت از یک همچو شخصیتی است که در همه جهات مهذّب، در همه جهات معجزه است. و البته پیغمبر اکرم این را می دانستند که به تمام معنا کسی مثل حضرت امیر علیه السلام نمی تواند باشد، لکن نمونه را که باید نزدیک به یک همچو وضعی باشداز حکومت ها، تا آخر تعیین فرمودند».

حکومت یا مقام معنوی

گروهی، خام اندیشانه می پندارند که مسئله غدیر، مربوط به مسائل معنوی امام علی علیه السلام است و ربطی به خلافت و حکومت ایشان بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندارد؛ ولی حضرت امام رحمه الله با ردّ این مدّعا می فرمود: «نصب حضرت امیر به خلافت، این طور نیست که از مقامات معنوی حضرت باشد؛ مقامات معنوی حضرت و مقامات جامع او این است که غدیر پیدا بشود». ایشان سپس در ادامه می فرمایند: «اینکه در روایات ما... غدیر را آن قدر ازش تجلیل کرده اند، نه از باب اینکه حکومت یک مسئله ای است. حکومت آن است که حضرت امیر به ابن عباس می گوید که: به قدر این کفش بی قیمت هم پیش من نیست، آنکه هست، اقامه عدل است. آن چیزی که حضرت امیر علیه السلام و اولاد او می توانستند در صورتی که فرصت بهشان بدهند، اقامه عدل را به آن طوری که خدای تبارک و تعالی رضا دارد، انجام بدهند؛ لکن فرصت نیافتند».

ولایت کلی

حضرت امام خمینی رحمه الله بر روی مقام ولایت کلّیِ امامان معصوم علیهم السلام خیلی تأکید می کرد. ایشان در سخنان خود، این ولایت را غیر از مسئله خلافت و حکومت می دانست که در عید غدیر خم مطرح شد. به نظر مرحوم امام، این ولایت کلی، همان امامت و

از اصول مذهب تشیع است که کسی که به آن معتقد نباشد، تمام اعمال نیک خود را باطل کرده است. ایشان در این مورد می فرمود: «آن چیزی که برای ائمه ما قبل از غدیر... مطرح بوده است، این یک مقامی است که مقام ولایت کلی... [و] امامت است... . اگر کسی... آن ولایت کلی را قبول نداشته باشد، اگر تمام نمازها را مطابق با همین قواعد اسلامی شیعه هم به جا بیاورد، باطل است؛ این غیر [از] حکومت... [و] از اصول مذهب است».

انحراف بعد از غدیر

پس از واقعه مهم غدیر خم و برگزیدن امام علی علیه السلام به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، عده ای به فاصله اندکی، این مسئله را نپذیرفتند و علی علیه السلام را از خلافت کنار گذاشتند. این کنار گذاشتن معصوم و برگزیدن غیر او، اندک اندک خطی انحرافی پدید آورد؛ به طوری که بعدها معاویه ها و یزیدها خلافت و حکومت را به دست گرفتند و آن را به سلطنت تبدیل کردند. مرحوم امام خمینی، این انحراف ها را سرچشمه گرفتاری های کنونی دنیای اسلام می داند و می فرماید: «انحرافاتی که بعد از غدیر خم پیدا شد و ماها هم غفلت کردیم ـ همه نه ـ بسیاری از ماها، اکثریت شاید غفلت کردند و ما را کناره گیر کردند، نگذاشتند که در امور مسلمین دخالت بکنیم، اسباب این گرفتاری هایی شده است که الان در سرتاسر کشورهای اسلامی داریم می بینیم، در همه جا این مسائل هست... ».

ابلیس در چهار موقف ناله سر داد

امام باقر علیه السّلام فرمودند

ان ابلیس عدوالله رن اربع رنات:

یوم لعن،

و یوم اهبط الی الارض،

و یوم بعث النبی صلّی الله علیه و آله

و یوم الغدیر.

〰〰〰〰〰

شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد...:

"روزی که مورد لعن خدا واقع شد"

"و روزی که به زمین هبوط کرد"

"و روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شد"

"و روز عید غدیر"

قرب الاسناد: ۱۰

توجه و اهتمام به عید غدیر

مرحوم سیدعلی آقا قاضی علاقه خاصی به عید غدیر داشتند.به همین مناسبت در این روز به یاد ماندنی و مهم جهان اسلام، مراسم جشن و شادمانی برپا می کردند.

فرزندش سیدمحمدعلی می گوید:«ایشان خودش را برای این روز بزرگ آماده می کرد و آن روز بهترین لباس هایش را می پوشید.

ولیمه، شیرینی و میوه تهیه می کرد، و از آشنایان، دوستان، قوم و خویش دعوت به عمل می آورد و از یکی از آن ها می خواست تا خطبه رسول اعظم ـ صلی الله علیه و آله وسلم ـ

را که در روز عید غدیر خم فرموده اند و یکی از برجسته ترین و بهترین خطبه هاست ، با صدای بلند و گیرا قرائت نماید.

همچنین نکته های گوناگون ، دلنشین و شیرین بسیار ایراد می فرمود و ادخال سرور و شادی بر دلهای حاضرین در مجلس عنایت می فرمود.چه بسا نکته های ناب و کمیاب بیان می کرد

اسوه عارفان ص 35

امیر مؤمنان "علیه السلام" فرمودند:

♦ چگونه خواهد بود حال کسی که عهده دار هزینه زندگی تعدادی از مردان و زنان مؤمن (در روز غدیر) باشد ، در صورتی که من پیش خدا ضامنم که از کفر و تنگدستی در امان باشد .

عن امیر المؤمنین "علیه السلام" قال :

♦ فکیف بمن تکفل عددا من المؤمنین والمؤمنات و أنا ضمینه علی الله تعالی الامان من الکفر والفقر

وسائل الشیعه 7: 327.

فضلیت روزه گرفتن در روز غدیر خم:

امام صادق علیه السلام فرمودند

روزه روزِ غدیر خم با روزه تمام عمر جهان برابر است. یعنی اگر انسانی همیشه زنده باشد و همه عمر را روزه بگیرد ، ثواب او به اندازه ثواب روزه عید غدیر خم است.

وسائل الشیعه 7: 324 ، ح 4 :

ایا اکمال دین در روز غدیر بوده ؟ به چه دلیل؟

پاسخ:

خداوند در آیه 3 مائده می فرماید:

امروز کافران از (زوال) آیین شما مایوس شدند ،بنابراین از انها نترسید و از (مخالفت) « من بترسید.امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین(جاودان)شما پذیرفتم»

:روزی که آیه شریفه از آن سخن می گوید دارای چهار ویژگی مهم است □

روزی است که باعث یاس و ناامیدی کفار شد:one:

روزی است که مایه اکمال دین شد:

روزی است که خداوند نعمتش را بر مسلمانان تمام کرد:

روزی است که خداوند راضی شد که دین اسلام دین همیشگی مردم باشد

:ما می گوییم این ویژگی ها کاملا بر حادثه غدیر منطبق است زیرا::

دشمنان اسلام پس از ناکامی در تمام توطئه ها و تلاش ها برای محو اسلام تنها به یک چیز : دل بسته بودند و آن این که پیامبر از دنیا برود و پس از ارتحال ایشان با توجه به این که به طور رسمی جانشینی معرفی نکرده است ضربه نهایی را به اسلام وارد کنند چنان که قرآن «نقل می کند که می گفتند:« ما انتظار مرگش را می کشیم

طور30:

اما وقتی دیدند که آن حضرت در روز غدیر علی را به طور رسمی به جانشینی خود : منصوب کرد تنها روزنه امید انها بسته شد و از نابودی اسلام مایوس شدند

با انتخاب امام علی نبوت قطع و ناتمام نماند بلکه به سیر تکاملی خود ادامه داد زیرا امامت : تکمیل کننده نبوت و در نتیجه باعث کمال دین است

نعمتهای پرودگار با نصب امامت و رهبری پس از پیامبر تکمیل شد :

بدون شک اسلام بدون امامت و رهبری یک دین جهان فراگیر و خاتم نخواهد شد .دین : خاتم همواره پاسخگوی نیازهای مردم در تمام زمانها باشد و این بدون وجود امام معصومی در هر زمان امکان پذیر نیست

:شان نزول ایه در کتب اهل سنت :

:سیوطی از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت□

هنگامی که پیامبر در روز غدیر علی را به جانشینی خود منصوب کرد و ولایت او را بر » «مومنین اعلام کرد جبرییل ایه « الیوم اکملت لکم دینکم...» را نازل کرد

در المنثور ج2 ص259:

:وباز از ابوهریره نقل می کند□

هنگامی که روز غدیر که روز هجدهم ذی الحجه است فرا رسید پیامبر فرمود: هر کس » «من مولای او هستم علی مولای اوست سپس ایه اکمال نازل شد

همان منبع ج2 ص259:

:خطیب بغدادی نقل می کند که ابوهریره به نقل از پیامبر گفت□

کسی که روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد معادل روزه شصت ماه برایش ثواب »
دارد و این روز مصادف روز غدیر است که پیامبر علی را به عنوان مولی معرفی کرد و
«سپس ایه اکمال نازل شد

تاریخ بغدادی ج8 ص290:

حاکم حسکانی نیز یکی دیگر از بزرگان اهل سنت همین شان نزول را ذکر می کند□

شواهد التنزیل،ج1 ص157:

:حافظ ابی نعیم اصفهانی نیز از ابی سعید خدری نقل می کند□

پیامبر در غدیر علی را به عنوان ولی و خلیفه به مردم معرفی کرد ،هنوز مردم متفرق »
:نشده بودند که ایه اکمال نازل شد در این موقع پیامبر فرمود

«الله اکبر بر تکمیل دین،و اتمام نعمت و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی »

شواهد التنزیل ج1 ص157:

علامه امینی در الغدیر این شان نزول را از حدود شانزده نفر از علمای اهل سنت نقل می : کند

ترجمه الغدیر ج2 ص116:

در کتب شیعه نیز ،روایات فراوانی در نزول این ایه در روز غدیر نقل شده است که □ : جهت اگاهی رجوع شود به

بحار الانوار ج37 ص108 باب52:

علامه امینی از 27 نفر از علمای اهل سنت نام می برد که مولی درآیه را به معنای □ سرپرستی واولی به نفس معنا کرده اند

ترجمه الغدیر،ج2 ص296 تا 301:

واز 15 تن از علمای اهل سنت نام می برد که معنای شایسته تر وسرپرستی را یکی از □ معانی مولی درآیه برشمرده اند

همان مدرک،ص301-ص302:

همچنین علمای اهل سنت فرمایش خداوند دراین آیه:

"انت مولانا"

"تو ای خداوند مولای ما هستی"

بقره 286:

به معنای سرپرستی گرفته اند ::

الکشف والبیان،ثعلبی،ج2 ص309:

با توجه به انچه آمد ثابت شد که استعمال لفظ مولی در معنای سرپرستی واولی به نفس □

در ادبیات عرب کاملا مرسوم است.

اما این که چرا پیامبر از کلمه مولی استفاده کرد؟:

پاسخ آن است که□:

پیامبر برای بیان خلافت حضرت علی هم عنوان امام را به کار برده است،هم خلیفه و،هم :

وصی و...

:حاکم نیشابوری از بزرگان اهل سنت روایت می کند که پیامبر فرمود□

از راه وحی دریافتم که علی دارای سه خصلت است؛سید مسلمین است،امام متقین "
"است،رهبر سپید چهره گان است

حاکم می گوید حدیث صحیح است:

المستدرک،ج3 ص137:

:طبری نقل می کند که پیامبر درمورد علی فرمود□

"ان هذا اخی ووصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا"

همانا این شخص (علی)برادر ووصی وخلیفه من درمیان شما است پس به دستورات او ":
"گوش داده واورا اطاعت کنید

تاریخ طبری،ج2 ص220:

:درمورد سر استفاده از کلمه مولی هم گفتنی است:

استعمال یک کلمه که دارای چند معنا است با قرینه معینه که مراد کدام یک از معانی □
.است در ادبیات عرب کاملا رایج است ودرقرآن هم این استعمال وجود دارد

علامه میر حامد حسین در کتاب شریف عبقات الانوار بیش از 30 قرینه ودلیل می آورد :
که مراد از مولی در حدیث غدیر سرپرستی است که ما در گذشته به برخی از این قرائن
اشاره کرده ایم

عبقات الانوار،ج9 و10:

:برخی محققان درمورد علت استفاده کردن پیامبر از کلمه مولی چنین می گویند:

پیامبر در خطبه غدیر پیش از معرفی علی به عنوان سرپرست ،به ولایت خود برانان :
:احتجاج می کند وبه آیه 6 احزاب استدلال میکند که می فرماید

"النبی اولی بالمومنین من انفسهم»

«پیامبر سرپرست و اختیار دار مومنان است »

لذا تنها واژه ای که می تواند هم ریشه وگویای این معنا باشد واژه های مولی وولی □
است

در واژه ولی علاوه بر معنای خلافت وجانشینی معنای دوستی ومحبت نیز خوابیده است

شبهات غدیر،عصیری،ج2 ص13:

: ره بهجت#حضرت آیت الله :

در شب عید غدیر و شب مثل آن، باید فضیلت این شب ها و روزها و صاحب آنها و احادیث وارده در زمینه ولایت، با اقامه برهان ذکر شود تا موجب تقویت عقاید مذهبی مستمعین گردد، نه اینکه اینگونه مجالس به خنده و لهو و لعب گذرانده شود.

چرا ما شیعیان اینقدر از فضایل اهل بیت بی اطلاع هستیم!

حضرت #فاطمه ی #زهرا علیها السّلام خطاب به مهاجرین و انصار فرمودند:

إلَیْکُمْ عَنّی، فَلا عُذْرَ بَعْدَ غَدیرِکُمْ، وَ الأَمْرُ بعد تقْصیرکُمْ، هَلْ تَرَکَ أبی یَوْمَ غَدیرِ خُمّ لاِحَد عُذْرٌ.

از من دور شوید و مرا به حال خود رها کنید،

.با آن همه بی تفاوتی و سهل انگاری هایتان، عذری برای شما باقی نمانده است

آیا پدرم در روز #غدیر_خم برای کسی جای عذری باقی گذاشت؟

خصال، ج ۱، ص۱۷۳

در یکی از سال‌های خلافت امیرالمؤمنین(ع)، جمعه و عید غدیر یکی شدند. " امیرالمؤمنین(ع) پنج ساعت از روز گذشته به منبر رفتند و خطبه‌ای خواندند." حضرت امیر(ع) در این خطبهٔ مشهور توصیه‌های مهمی برای روز غدیر با ذکر ثواب بسیار .فرمودند

:گزیده‌ای از این خطبهٔ خواندنی امیرالمؤمنین(ع) را در ادامه می خوانید :

خدا خیرتان دهد، بعد از این اجتماعتان به خانه‌هایتان برگردید و »

برای اهل و عیال خود دست و دل بازی کنید و به برادران و دوستانتان نیکی کنید

.در مقابل این نعماتی که به شما داده خدا را شکر کنید

دور هم جمع شوید تا خدا کارهایتان را سامان دهد

.به یکدیگر نیکی کنید تا خداوند دل‌هایتان را به‌هم پیوند دهد

نعمت‌های الهی را به هم هدیه دهید، خدا ثواب هر عمل در این روز را چندین برابر عمل در اعیاد دیگر قرار داده.

نیکی در این روز اموال را زیاد می‌کند و عمر را می‌افزاید

.مهربانی به همدیگر در این روز، رحمت و رأفت خداوند را جلب می‌کند

تا جایی که در توان دارید از آنچه خدا که به شما داده به برادران و خانواده‌تان رسیدگی و پذیرایی کنید.

در میان یکدیگر خوشرو باشید

در دیدار یکدیگر، اظهار شادمانی کنید

به کسی که به خیر شما امید دارد، افزون بر آن بدهید

.به ناتوانان همچون خود و هرقدرکه از دستتان برمی‌آید و برایتان امکان دارد، بخورانید

خرج کردن یک درهم در این روز، پاداش 100هزار درهم در روزهای دیگر و حتّی بیشتر دارد.

اگر کسی از آغاز دنیا تا پایانش، روزها را روزه و شب‌هایش را احیا بگیرد، به پای ثواب روزهٔ این روز – اگر خالصانه باشد – نمی‌رسد.

هرکس که در این روز پیش از درخواست برادرش به یاریش بشتابد و از سر رغبت به او نیکی کند، پاداش کسی را دارد که این روز را روزه و شبش را احیا گرفته است.

هر کس مؤمنی را افطار دهد انگار به یک میلیون نبی و صدیق و شهید افطار داده .

و هرکس برای برادرانش قرض بگیرد(برای حل مشکل آنها واسطه شود) و به آنها کمک نماید، من از سوی خدا ضامنم که اگر زنده بماند، بدهی‌اش را بپردازد و اگر قبضِ روحش کند، خداوند، خود قرض او را به عهده بگیرد.

چون همدیگر را دیدید، دست بدهید و سلام کنید و نعمت امروز را به هم تبریک بگویید

این سخنان را حاضران به غایبان و شاهدان به آیندگان برسانند

توانگر به دیدن فقیر برود و نیرومند به دیدن ناتوان برود.

«.(این‌چنین امر فرمود به من، رسول خدا(ص

آنگاه حضرت علی(ع) خطبهٔ جمعه را خواندند و به جای نماز جمعه، نماز عید غدیر

خواندندو سپس با فرزندان و شیعیانشان به منزل امام حسن(ع) که برایشان غذا تدارک دیده بود رفتند، و غنی و فقیر پس از صرف غذا، از آن غذا برای اهل و عیال خویش بردند.

بر اساس این روایت و برخی روایات دیگر نماز عید غدیر نیز مانند نماز عید فطر و قربان مستحب است. و اگر به جماعت خوانده شود، خطبه‌اش مانند نماز جمعه قبل از نماز است. البته برخی فقهای متأخر فرموده‌اند چون روایاتش قطعی نیست، به قصد رجاء خوانده شود.

1
منبع: مصباح المتهجد، ج2، 757-758

#امیر_المومنین:

هرکس (در روز غدیر) برای برادرانش قرض بگیرد و به آنها کمک نماید، من از سوی خدا ضامنم که اگر زنده بماند، بدهی‌اش را بپردازد و اگر قبضِ روحش کند، خداوند، خود قرض او را به عهده بگیرد.

مَنِ استَدانَ لِإخوانِهِ و أعانَهُم فَأنَا الضّامِنُ عَلَی اللّهِ إن بَقّاهُ قَضاهُ و إن قَبَضَهُ حَمَلَهُ عَنهُ»:»
(مصباح المتهجد، ج2، ص758)

بنویسند اگر نام علۓ بر دل سنگ

سنگ را چاره بہ جز نرم شدن راهۓ نیست

از همان اول خلقت بہ خلایق گفتند

...کہ بہ جز حیدر و آلش بہ جهان شاهۓ نیست

شکر خدا که نام"علی"بر زبان ماست

ما شیعه ایم و عشق"علی"هم از آن ماست

از"یا علی"زبان و دهان خسته کی شود؟

...اصلا زبان برای همین در دهان ماست

امام رضا علیه السلام : هر موجودی که در پذیرش ولایت امیرالمومنین سبقت گرفت از طرف خداوند زینت یافت

(بخش اول)

از آسمانها

: الامام الرضا علیه السلام □

فِی یَوْمِ الْغَدِیرِ عَرَضَ اللَّهُ الْوَلَایَةَ عَلَی أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ فَتَسْبِقُ إِلَیْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَزَیَّنَ بِهَا الْعَرْشَ ثُمَّ سَبَقَ إِلَیْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَزَیَّنَهَا بِالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ ثُمَّ سَبَقَ إِلَیْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَزَیَّنَهَا بِالْکَوَاکِبِ.

: امام رضا علیه السلام □

خداوند ولایت امیرالمومنین را در روز غدیر به اهل آسمانها عرضه کرد،اهل آسمان □ هفتم در پذیرش ولایت از همه سبقت گرفتند،خداوند هم آسمان هفتم را با عرش ،زینت داد

سپس اهل آسمان چهارم سبقت گرفت و خداوند آسمان چهارم را با بیت المعمور □ زینت داد

.سپس اهل آسمان اول سبقت گرفت و خداوند آسمان اول را با ستارگان زینت داد □

إقبال الأعمال ،ج1،ص465 □

امام رضا علیه السلام : هر موجودی که در پذیرش ولایت امیرالمومنین سبقت گرفت از □ طرف خداوند زینت یافت□

(بخش دوم)

□ □از زمینها□ □

: الامام الرضا علیه السلام □

ثمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْأَرَضِينَ فَسَبَقَتْ مَكَّةُ فَزَيَّنَهَا بِالْكَعْبَةِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةُ فَزَيَّنَهَا □ بِالْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةُ فَزَيَّنَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِين

: امام رضا علیه السلام □

سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به زمین عرضه کرد،زمین مکه از همه مکانها □ سبقت گرفت و خداوند مکه را با کعبه زینت داد

سپس خاک مدینه سبقت گرفت ، و خداوند با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ☐
مدینه را زینت داد

سپس خاک کوفه سبقت گرفت ، و خداوند با وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام ☐
.کوفه را زینت داد

إقبال الأعمال ،ج1،ص465 ☐

از کوهها و آبها

: الامام الرضا علیه السلام

عرَضَهَا عَلَى الْجِبَالِ فَأَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ بِذَلِکَ ثَلَاثَةُ أَجْبُلٍ [أَجْبَالٍ] الْعَقِيقُ وَ جَبَلُ الْفَيْرُوزَجِ وَ
جَبَلُ الْيَاقُوتِ فَصَارَتْ هَذِهِ الْجِبَالُ جِبَالَهُنَّ وَ أَفْضَلَ الْجَوَاهِرِ

سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به کوهها عرضه کرد ، در میان کوهها کوه عقیق و
.فیروزه و یاقوت از بقیه کوهها سبقت گرفتند ، خداوند هم آنها را جواهر با ارزش قرار داد

عرَضَتْ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ عَلَی الْمِیَاهِ فَمَا قَبِلَ مِنْهَا صَارَ عَذْباً وَ مَا أَنْکَرَ صَارَ مِلْحاً أُجَاجا

سپس خداوند در روز غدیر ولایت را به آبها عرضه کرد ، آبهایی که ولایت را قبول کردند ، آب شیرین و گوارا شدند و آبهایی که قبول نکردند شور و تلخ شدند.

إقبال الأعمال ،ج1،ص465

استاد قرائتی بیان کردند؛

دو سؤال از مخالفین غدیر / بیعت کردن عمل سیاسی است

استادقرائتی در گفتاری دربارۀ غدیر خم به اثبات کلمۀ مولی به معنای جانشینی پرداخته و اظهار داشت: همه اهل شیعه غدیر (ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین) را قبول دارند. دربارۀ اهل سنت نیز باید گفت؛ علامه امینی (ره) در کتاب الغدیر از قرن اول تا قرن چهاردهم اسامی 356 نفر از علمای مشهور اهل سنت را معرفی کرده که همۀ آن ها غدیر را قبول دارند؛ منتها حرفی که آن ها دربارۀ «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاه» می زنند این است که کلمۀ «مولی» به معنای دوست است! یعنی نه این که بعد از من (پیامبر) علی حکومت کند. یعنی علی را دوست داشته باشید!

ما در جواب می گوییم؛

آیا هر کسی را دوست داشته باشی با او بیعت می کنی؟ انسان خربزه را دوست دارد؛ ?!
آیا با خربزه بیعت می کند؟ کشمش را هم دوست دارد، آیا با کشمش بیعت می کند؟
انسان گاهی کت و شلوار خود را هم دوست دارد؛ آیا با کت و شلوار خود بیعت می کند؟

در غدیر خم، مردم با حضرت علی علیه السلام #بیعت کردند. بیعت، یک کار ✳
#سیاسی است. یعنی حکومت؛ نه به معنای دوست داشتن!

بنابراین این که در غدیر خم هم، بیعت کردند و هم تبریک گفتند؛ تبریک و بیعت یعنی کار سیاسی، نه دوستی.

تهدید چهارگانه خداوند به پیامبر (ص)

مطلب دیگر آن که، خداوند در چهار جا در قرآن کریم به پیامبر (ص) تشر زده و حضرت را تهدید کرده است؛

توحید 1

خداوند می فرماید: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ» اگر از مرز توحید بیرون بروی، عملت نابود است. توحید، مهم ترین اصل در همهٔ ادیان است.

وحی 2

ذات باریتعالی می فرماید: «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاويلِ * لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتينَ» اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، * ما او را با قدرت می‌گرفتیم، * سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم.

اگر یک کلمه به وحی اضافه کنی رگ گردنت را قطع می کنم.

ولایت 3

خداوند متعال می فرماید: «بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» علی را معرفی کن. اگر علی را در غدیر خم معرفی نکنی، زحمات بیست و سه سالگی ای هیچ است.

تکیه کردن بر افراد ظالم 4

خداوند می فرماید: «إِذاً لَأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ» اگر چنین می کردی، ما دو برابر مجازات(مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر(مجازات) آنها را بعد از مرگ، به تو می چشاندیم. اگر خواسته باشی به ظالمین تکیه کنی، دو برابر دیگران به تو تلخی می چشانیم. یعنی به ظالم تکیه نکن.

همین کاری که الان شیوخ عرب انجام می دهند؛ مثلاً امسال از حج حاجیان برخی کشورها جلوگیری کردند و نخست وزیر اسرائیل خوشحال شد. آل سعود امروز به کفر نزدیک تر از ایمان است.

قرآن می فرماید: «هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِیمانِ» آنها در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان.

دو سؤال از مخالفین غدیر

سؤال می کنیم؛ آیا پیامبر (ص) سکته کردند؟ اگر رسول خدا (ص) سکته کرده بود، ?! می توانستیم بگوییم که سکته کرد و کسی را برای جانشینی خود معرفی نکردند. آیا می توانیم بگوییم که پیامبر (ص)، نعوذ بالله شخص بی خیال و بی تفاوتی بود؟! یک چوپان گلّه

خود را رها نمی کند و برود؛ اما نعوذبالله (با جانشین تعیین نکردن پیامبر) حضرت امت اسلامی را رها کردند و رفتند!

همچنین باید گفت؛ که خلیفۀ اول دلسوزتر از پیامبر (ص) بود؛ چون خلیفۀ اول جانشین خود را معین کرد و گفت: بعد از من عمر خلیفه باشد. انسان اگر کارگاهی داشته باشد و بخواهد به مسافرت برودبرای خود جانشین تعیین می کند.

جنگ تبوک و جانشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در جنگ تبوک، رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: تو جانشین من در مدینه باش.

آیا رفتن به جنگ تبوک از رفتن به قیامت مهم تر است؟! وقتی پیامبر (ص) می خواهند به جنگ تبوک بروند، جانشین تعیین می کنند، ولی وقتی می خواهند سفر ابدی کنند و از دنیا بروند، جانشین تعیین نکنند؟! این حرف مثل این است که گفته شود؛ جنگ تبوک مهم تر از سفر به قیامت است!. هیچ کس چنین چیزی نگفته است. یا گفته شود، ابوبکر دلسوزتر از رسول خدا (ص) است. این سخن را هم هیچ کس نمی گوید. یا بگوییم؛ پیغمبر (ص) بی تفاوت بودند. این حرف را هم کسی نمی گوید. یا بگوییم؛ آن حضرت سکته کرد. این کلام را هم کسی نمی گوید!.

داستانی شنیدنی از مرحوم آقای درچه ای از تأثیر کلام امیرالمؤمنین

قضیه ای دارد مرحوم آقای درچه ای، استاد آیهٔ الله العظمی بروجردی، درباره صبر و تحمل در مباحثات علمی با اهل سنت، که شنیدنی است.

مرحوم آقای درچه ای یک هم حجره ای داشت در «نجف» که «سنی» بود. حدود هشت سال با هم در یک حجره بودند. بعد از ازدواج هم نزدیک بیست سال با هم هم مباحثه ای بودند. در طول این بیست و چند سال نه آقای درچه ای از او سؤال می کند که چرا تو سنی هستی، و نه او از ایشان می پرسد که چرا تو شیعه هستی.

روزی رفیق سنی آقای درچه ای می گوید: ما در این بیست و چند سال، یک بار از هم نپرسیدیم که مذهب تو حق است یا مذهب من. بیا دوستانه با هم مباحثه کنیم. فقط باید از محیط مدرسه دور بشویم تا طلبه ها، صدای مباحثه ما را نشنوند. چون اگر بشنوند مرا از حوزه بیرون می کنند. این دو نفر، موقع غروب می رفتند «وادی السلام»، یک گوشه ای می نشستند و با هم بحث می کردند.

مرحوم درچه ای می گوید: روز اول من هر چه بلد بودم گفتم، دیدم اثری روی رفیق سنی ام نگذاشت، روز دوم، سوم، تا چهل روز، روزی دو ساعت، سه ساعت، با هم بحث کردیم، ولی ایشان فقط حرف خودش را تکرار می کرد و از من نمی پذیرفت.

روز چهلم عصبانی شدم، بلافاصله بعد از بحث با رفیق سنی ام، مستقیم رفتم حرم امیرالمؤمنین، به قدری هم عصبانی بودم که موقع ورود به حرم، یادم رفت «اذن دخول» بخوانم. رفتم کنار ضریح و به حضرت گفتم: یا امیرالمؤمنین! من هر چه بلد بودم در این چهل روز گفتم، اگر چیزی هست به من بگو، فردا به رفیق سنی ام بگویم وگر نه من بحث را ادامه نمی دهم. خیلی گریه کردم و تضرع کردم.

شب در عالم رؤیا دیدم که وارد حرم شدم، حضرت امیرالمؤمنین ایستاده بود، به ایشان عرض کردم آقا من هر چه بلد بودم گفتم شما بفرمائید من چه بگویم. حضرت فرمود: فردا رفتی به مباحثه، به رفقیت بگو، چرا قبر فاطمه زهرا مخفی است؟

آقای درچه ای می گوید: از خواب بیدار شدم و از این که حضرت را در خواب دیده ام خیلی خوشحال بودم ولی از این که این سؤال را باید بپرسم ناراحت بودم. من ده ها دلیل از آیات و روایات برای او خوانده ام اثری نکرده، حالا بروم بپرسم که قبر حضرت زهرا چرا مخفی است! بعد از مدتی با خودم گفتم: به من چه ارتباطی دارد، قطعاً کلام حضرت یک رمز و رموزی دارد. من می روم و فردا همین سؤال را از رفیق سنی ام می پرسم.

فردا که رفتیم برای بحث، من به رفیقم گفتم: تمام این چهل روز تو سؤال کردی، امروز می خواهم من یک سؤال از تو بکنم. از او پرسیدم: چرا قبر حضرت زهرا مخفی است؟

وقتی این سؤال را کردم، دیدم رفیقم سرش را انداخت پائین. مدتی گذشت حرفی نزد. گفتم: آقا من سؤال کردم، چرا جواب نمی دهی؟ سرش را که آورد بالا، دیدم اشک چشمش جاری شد، و گفت: آقای درچه ای! این سؤال، سؤال تو نبود، چهل روز حرف زدی در من اثر نکرد، ولی این یک سؤالت، قلب من را تسخیر کرد!

من هر چه فکر می کنم که چرا قبر حضرت زهرا مخفی است، می بینم چون خودش وصیت کرده است. از خودم می پرسم که چرا وصیت کرده؟ چون نمی خواست ابوبکر و عمر در تشیع جنازه اش حاضر شوند! چرا نمی خواست آن دو نفر در تشیع جنازه اش شرکت کنند؟ چون در حقش ظلم کرده بودند. از خودم می پرسم که فاطمه با آن دو نفر بیعت کرده بود یا نه؟ و...

من هر سؤالی در ذهنم آمد، دیدم بلافاصله جوابش آماده است. لذا من شهادت می دهم که مذهب شیعه حق است، و تصریح می کنم به حقانیت شما.

آقای درچه ای می گوید: بعد از چهل روز بحث و گفتگو، این جمله که حضرت امیر(سلام الله علیه) یادم داده بود، رفیق سنی من را منقلب کرد.

درباره عید سعید غدیر

الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً (مائده ایه 3)

امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند بنابراین از آن‌ها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما پذیرفتم - ×

پیامبر اعظم در خطبه غدیر اینگونه فرمود:

ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَلیُّکُمْ وَ اِمامُکُمْ بِاَمْرِاللّهِ رَبِّکُمْ ثُمَّ الْاِمامَةُ فی ذُرِّیَّتی مِنْ وُلْدِهِ اِلی یَوْمِ ...» تَلْقَوْنَ اللّهَ عَزَّ اِسْمُهُ وَ رَسُولُهُ؛(8) سپس بعد از من علی ولی شما و امام شما به فرمان خداست. سپس امامت در نسل من از فرزندان علی علیه السلام تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات کنید، می باشد.»

در فراز دیگر فرمود: «مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ عَلیّا وَ الطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی هُمُ الثِّقْلُ الْاَصْغَرُ... اَلا اِنَّهُمْ اُمَناءُ اللّهِ فی خَلْقِهِ وَ حُکَماؤُهُ فی اَرْضِهِ، اَلا وَ قَدْ اَدَّیْتُ، اَلا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، اَلا وَ قَدْ اَسْمَعْتُ، اَلا وَ قَدْ اَوْ ضَحْتُ، اَلا وَ اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ وَ اَنَا قُلْتُ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ؛(9) ای مردم! به راستی علی علیه السلام و پاکانی از فرزندانم، ثقل اصغر هستند... بیدار باشید! آنها امینان خدا در میان خلق خدا هستند، و فرمانروایان خدا در روی زمین. بیدار باشید! به حقیقت من انجام دادم، بیدار باشید! که من رساندم، بیدار باشید! که من بگوش شما رساندم، بیدار باشید! که من آشکار کردم، بیدار باشید! که به راستی خدای عزیز و جلیل فرمود و من نیز از طرف خدای عزیز و جلیل گفتم.»

گرفتن بیعت برای همه امامان

غالبا تصور بر این است که در غدیرخم فقط برای علی علیه السلام بیعت گرفته شد، و حال آنکه حضرت دستور داد به نام تمامی امامان دوازده گانه بیعت گرفته شود، و این درخواست را در چند قسمت خطبه مطرح نمود. در یکجا می فرماید: «مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّکُمْ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ تُصافِقُونی بِکَفٍّ واحِدَةٍ فی وَقْتٍ واحِدٍ وَ اَمَرَنِیَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ اَنْ آخُذَ مِنْ اَلْسِنَتِکُمُ الْاِقْرارَ بِما عَقَدْتُ لِعَلِیٍّ مِنْ اِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ، وَ مَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّی وَ مِنْه عَلی [ما] اَعْلَمْتُکُمْ اَنَّ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِهِ؛(13) ای مردم! شما بیش از آن هستید که با یک دست و در

یک زمان با من دست دهید، و خدای عزیز و جلیل دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم به آنچه از امارت مؤمنین برای علی علیه السلام و امامانی بعد از او که از من و از او هستند، منعقد نمودم، طبق آنچه به شما اعلام کردم که فرزندان من از نسل او هستند

وجه استکمال دین در غدیر

قرآن درباره این روز خاص اوصافی را بیان می کند که عبارت اند از: « یئس الذین کفروا ،«من دینکم»، « اکملت لکم دینکم»، « اتممت علیکم نعمتی

رضیت لکم الاسلام دیناً». چون همه این اوصاف مربوط به یک روز مشخص است، باید با » یکدیگر پیوند داشته باشند؛ بدین صورت که اکمال دین و اتمام نعمت، موجب یأس کفار و خشنودی خدا از حاکمیت دین اسلام بر جامعه بوده باشد. این روز با این ویژگیهای منحصر به فرد، باید روز حساس و نقطه عطفی در تاریخ اسلام به شمار آید و در آن اتفاقی خاص رخ داده باشد که موجب ویژگیهای چهارگانه مذکور شود.

واقعه حارث فهری

معجزه غدیر

امضای الهی بر غدیر، معجزه ای بود که پس از اعلام ولایت توسط پیامبر(صلی الله علیه و آله) به وقوع پیوست. حارث فهری نزد حضرت آمد و معترضانه پرسید: آیا این ولایت که امروز اعلام کردی از جانب خدا بود؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: آری از جانب خدا بود.

در اینجا حارث خطاب به خداوند گفت: «خدایا! اگر آنچه محمد می گوید حق و از جانب توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست!!»

همین که سخن حارث تمام شد و به راه افتاد، خداوند سنگی از آسمان بر او فرستاد که از مغزش وارد و از پشتش خارج گردید و همانجا او را هلاک کرد.

با این معجزه، بار دیگر بر همگان مسلم شد که «غدیر» از منبع وحی سرچشمه گرفته و فرمان الهی است و منکرین آن مستحق عذاب اند

پیامبر دستور تبلیغ غدیر را داده

مسئله غدیر،اتفاقی که در ۱۸ ذی الحجه سال ۱۰ هجرت پیامبر ،در سرزمینی به نام غدیر خم اتفاق افتاد، یک مسئله بسیار مهم در باور شیعه می باشد.

که درحقیقت مهم ترین نقطه در تاریخ زندگی پیامبر است. انچه در ایات قران نسبت به این موضوع امده است بسیار عجیب می باشد ایه(یا ایها الرسول بلغ...)به این موضوع اشاره دارد که انقدر این مسئله مهم است که اگر این موضوع اتفاق نمی افتاد و این تبلیغی که پیامبر اکرم در روز غدیر انجام دادند به وقوع نمی پیوست خداوند خطاب به پیامبرش می گفت رسالتش را به جا نیاورده ،و ان کار بسیار مهم وحساس را که باید انجام می داده انجام نداده است، لذا فهمیدن نکات و ظرایف حائز اهمیت بوده و ریزه کاری ها و ناگفته های بسیاری در موضوع غدیر وجود دارد که عموما به ان پرداخته نمی شود واز ان عبور می عبور میکنیم بدون اینکه به موضوع به این پر اهمیتی بپردازیم. در این بحث می خواهیم به این نکات و پاسخگویی به سوالاتی در این باره بپردازیم.

طرح مسئله

خدای متعال به حضرت رسول می فرماید: " ای پیامبر انچه به تو نازل شده است تبلیغ کن واگر این کار را نکنی رسالتت را به جا نیاوده ای

چرا پس از رحلت رسول گرامی اسلام، در حالی که تنها دو ماه و چند روز از واقعه مهم غدیر خم گذشته بود، مردم همه چیز را از یاد بردند؟ و مهم تر از همه، اینکه چرا انصار، که سابقه ای بسیار درخشان در اسلام داشتند و در راه تعالی و پیشرفت اسلام، از بذل جان و مال خویش دریغ نکرده بودند، پیش از همه در سقیفه اجتماع کردند و به دنبال تعیین جانشینی برای پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله بودند؟!

از این مهم تر آنکه در بسیاری از روایاتی که از طریق شیعه و سنی نقل شده است: «عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله)، در آخرین لحظات حیات پیامبراکرم صلی الله علیه و آله، از آن حضرت می پرسد که پس از آن حضرت، آیا ولایت امر، در خاندان ما می باشد؟ اگر در خاندان ماست این را بدانیم و اگر نیست، درباره ما به دیگران سفارش شود!(عبدالملک بن هشام، السیرهٔ النبویه، تحقیق مصطفی السفا، افست مصر، انتشارات ایران، مهر قم، 1363 ه . ش، ج 2، ص 73 .

اگر پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله به دستور وحی، علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کرده اند، دیگر این سؤال، آن هم از طرف نزدیک ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله، چه معنایی می تواند داشته باشد؟

باید بگویی دلایل متعدد دارد از جمله:

وجود تعداد بسیاری تازه مسلمان

وجود منافقان در میان مسلمانان

کینه توزی بعضی نسبت به علی علیه السلام

وجود تفکرات جاهلی مبنی بر جوان بودن علی علیه السلام

نداشتن انقیاد کامل گروهی از مسلمانان در برابر دستورات پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله

تلاش های پنهان و آشکار پس از غدیرخم به منظور کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام

توضیح مطلب فوق:

وجود تعداد بسیاری تازه مسلمان:

اگرچه تعداد مسلمانان در اواخر دوران رسالت‌به اوج خود رسیده بود، ولی بیش‌تر این تعداد را تازه مسلمانان تشکیل می‌دادند که البته باید گفت: کم نبودند کسانی که از ایمانی مستحکم و استوار برخوردار بودند، ولی این تعداد در برابر جمعیت عظیم مسلمانان چندان زیاد نبودند، و بیشتر این تازه مسلمانان، از ایمان عمیق و ریشه‌داری بهره‌مند نبودند . چون عده‌ای به خاطر منافعی که مسلمان شدن برایشان داشت، اسلام را پذیرفتند و عده‌ای دیگر، چون در اقلیت قرار گرفته بودند، به ناچار اسلام اختیار کردند و بعضی دیگر نیز که تا آخرین حد ممکن، در برابر اسلام ایستادگی کرده بودند و دیگر توان مقابله با اسلام را نداشتند، شیوه دیگری را برگزیدند که از آن جمله، می‌توان از ابوسفیان و اطرافیانشان که جزو طلقا در فتح مکه بودند، نام برد . بدیهی است ابلاغ چنان امر عظیمی در میان این جمعیت، مشکلاتی را به همراه خواهد داشت .

وجود منافقان در میان مسلمانان

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله در طی سال‌های رسالتش، وجود منافقان در میان مسلمانان بود . این گروه که در ظاهر مسلمان بوده، ولی در باطن هیچ اعتقادی به اسلام نداشتند، در فرصت‌های مناسب، ضربه خویش را به اسلام وارد می‌ساختند و سبب گمراهی دیگران نیز می‌شدند .

قرآن کریم، در سوره‌های متعددی، همچون بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، عنکبوت، توبه، احزاب، فتح، حدید، حشر و منافقون به این مسئله پرداخته است و با شدیدترین عبارات از آنان سخن گفته است . در مجموع 37 مرتبه فقط از ریشه کلمه نفاق در قرآن استفاده شده است .

این افراد که در جنگ احد، یک سوم مسلمانان را به خود اختصاص داده بودند، به سرکردگی عبدالله بن ابی از جنگ کناره گرفتند و سبب تفرقه در سپاه اسلام شدند که سوره منافقون در شان این افراد نازل شده است . اکنون جا دارد که این مسئله را مطرح کنیم که در زمانی که اسلام طرفداران چندانی نداشت و از اقتدار چندانی نیز بهره‌مند نبود و انگیزه چندانی نیز برای پنهان کردن اعتقادات نبود، این گروه ، یک سوم مسلمانان راتشکیل می‌دادند، حال معلوم است که در زمان اقتدار کامل اسلام و فراگیر شدنش، این تعداد به چه میزان زیادی می‌توانست افزایش یابد .

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله همواره با این گروه مشکل داشت، اینان به یقین در حجةالوداع نیز همراه پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله بودند و از لحاظ فکری نیز معلوم بود که این افراد هرگز راضی به جانشینی علی نخواهند شد و به توطئه می‌پردازند و جامعه اسلامی را به هرج و مرج می‌کشانند و به این سبب، اصل اسلام و قرآن به خطر می‌افتد، پس جا دارد که پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله از این امر نگران و خائف باشد .

اصل وجود منافقان، تا آخرین لحظات حیات پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله، امری غیرقابل انکار است، حتی عمر پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله، وفات یافتن پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله را انکار می‌کرد، می‌گفت: «گروهی از منافقان گمان می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله مرده است .»

(محمدبن جریر طبری، پیشین، ج 3، ص 184/ابن اثیر، پیشین، ج 2، ص 5 .

همچنین بعضی از نقل‌های تاریخی، کسانی را که نسبت‌به امیر بودن اسامه به خاطر جوان بودنش اعتراض می‌کردند، «گروهی منافق» ذکر کرده‌اند .

رژی بلاشر، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ . آذرنوش، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، 1443 ه . ش، ص 35 (مبحث روان‌شناسی فردی)

کینه‌توزی بعضی نسبت‌به علی علیه السلام

یکی از خصلت‌های بارز عرب کینه‌توزی است .

)((محمدبن جریر الطبری، تفسیر الطبری، دارالفکر، بیروت، 1415 ه . ق، ج 14، جزء 28، ص 148 (حدیث 26482

با توجه به سابقه علی علیه السلام در جنگ‌های متعدد، و افرادی که در آن جنگ‌ها به دست علی علیه السلام کشته شده بودند، و در این زمان، اقوام همان افراد، جزو جمعیت عظیم مسلمانان بودند، بدیهی است که این افراد کینه‌ای دیرینه از علی علیه السلام در دل خود داشته باشند و هرگز راضی به جانشینی او نباشند .

تصور این‌که این افراد دیگر مسلمانان شده بودند و گذشته‌ها را فراموش کرده بودند، ناشی از عدم شناخت‌خوی عربی، بخصوص عرب آن زمان است . به عنوان نمونه: وقتی سوره منافقون نازل شده بود و عبدالله بن ابی (رئیس منافقان) رسوا گشت، پسر عبدالله بن ابی از پیامبر خواست تا خودش، پدرش را به هلاکت‌برساند . وی گفت: نمی‌خواهم دیگری او را به قتل برساند، تا من کینه او را در دل بگیرم .

((ابی‌بکر عبدالعزیز الجوهری، السقیفه و فدک، تقدیم، جمع و تحقیق محمدهادی الامینی، مکتبة النینوی الحدیث، تهران، ص 52

در صدر اسلام، نمونه‌های بسیاری در این‌باره می‌توان یافت، ولی کافی است در همین یک نمونه، تامل شود تا معلوم گردد چگونه یک فرد حاضر است تا با دست‌خویش پدرش را به قتل برساند، ولی حاضر نیست دیگران این کار را انجام دهند، تا مبادا کینه دیگران را در دل بگیرد . پس با این مطلب می‌توان فهمید که چرا عده‌ای، کینه علی علیه السلام را در دل داشتند .

وجود تفکرات جاهلی مبنی بر جوان بودن علی علیه السلام مانع از پذیرش ولایت شد!

عده ای به خاطر طرز تفکر جاهلی، هرگز حاضر به اطاعت از یک جوان کم سن و سال نبودند و حتی صرف امارت یک جوان را برای خود ننگ می‌دانستند . به عنوان نمونه، ابن عباس می‌گوید: در زمان خلافت عمر، روزی با عمر می‌رفتم، او به من رو کرد و گفت: «او (علی) از همه مردم نسبت‌به این امر سزاوارتر بود، اما ما از دو چیز می‌ترسیدیم: یکی این‌که او «کم سن بود» و دیگر این‌که به فرزندان عبدالمطلب علاقه‌مند بود .»

نمونه دیگر: پس از کشاندن علی علیه السلام به مسجد برای بیعت‌با ابوبکر، ابوعبیده وقتی دید علی علیه السلام هرگز حاضر نیست تا با ابوبکر بیعت کند، رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «تو "کم سن" هستی و اینان مشایخ قوم تو هستند و تو، همانند آنان شناخت و تجربه نداری، پس با ابوبکر بیعت کن و اگر عمرت باقی باشد، به خاطر فضل و دین و علم و فهم و سابقه قرابتت، سزاوار این امر هستی .» پس اگرچه علی را شایسته این امر، و یا حتی سزاوارتر از همه می‌دانستند، ولی نمی‌توانستند قبول کنند که یک جوان بر آن‌ها امیر باشد .

این موضوع را در لشکر اسامهٔ بن زید، هم می‌توان دید: وقتی که پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله اسامه جوان را به سرپرستی سپاهی برگزید که مشایخ قوم نیز در آن بودند، عده‌ای نسبت‌به این انتخاب پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله اعتراض کردند . وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله از این اعتراض باخبر شد،

غضبناک شد و بر منبر رفت و فرمود: شما قبلا درباره پدرش نیز اعتراض کرده بودید، در حالی که هم او و هم پدرش لیاقت امارت داشته و دارند .

البته از جهتی می‌توان ریشه این امر را در حسادت دانست، چون این عده، وقتی می‌دیدند یک جوان، مانند علی علیه السلام این همه لیاقت و شایستگی دارد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از محبوبیت‌بسیاری برخوردار است، و همین فرد، پس از رسول خدا امیر آنان خواهد بود، به شدت نسبت‌به آن حضرت حسادت می‌ورزیدند .

نداشتن انقیاد کامل گروهی از مسلمانان در برابر دستورات پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله
در میان مسلمانان افرادی بودند که اطاعت آنان از پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله مشروط بود; یعنی تا زمانی که اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله ضرری برایشان نداشت، حرفی نداشتند، ولی اگر پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله دستوری می‌داد که باب میل آنان نمی‌بود و یا آنان با عقل قاصر خود، قادر به درک آن نمی‌بودند، اقدام به مخالفت آشکار یا پنهان می‌نمودند . نمونه آن، مخالفت عده‌ای از مسلمانان در انجام بعضی از مراسم حجةالوداع است: پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله در حین مراسم حج فرمودند: هرکس با خودش قربانی ندارد حجش را به عمره تبدیل کند و آنان‌که قربانی همراه دارند بر احرام خویش باقی باشند . عده‌ای اطاعت نمودند و عده‌ای دیگر مخالفت کردند، (الارشاد، ج 1، ص 174).

که یکی از آن مخالفان، شخص عمر بود .
(تاریخ الطبری، ج 2، ص 634).

از دیگر شواهد این مطلب می‌توان به اعتراض عمر در صلح حدیبیه اشاره کرد . (ابن هشام، السیرةالنبویة، ج 4، ص 299 و 300/الطبقات الکبری، ج 1، ص 190).

35). نمونه دیگر، اعتراض عده‌ای از مسلمانان به انتخاب اسامه، به فرماندهی سپاه بود، الارشاد، ج 1، ص 183 و 184

که نه تنها به آن اعتراض کردند، بلکه از همراهی با سپاه نیز امتناع می‌کردند; یعنی با این‌که پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله دستور اکید می‌دادند که مهاجران و انصار باید به همراه لشکر اسامه از مدینه خارج شوند، با این وجود، افرادی از همین به اصطلاح سران مهاجر از این امر سرپیچی می‌کردند و به بهانه‌هایی، لشکر اسامه را همراهی نمی‌کردند، {السقیفه و فدک، ص 74 و 75 .

تا آنجا که دیگر پیامبر لعنت کردند کسانی را که از این امر تخلف نمایند و لشکر اسامه را همراهی نکنند .

37))

). نمونه دیگر آن، در آخرین لحظات حیات رسول گرامی اسلام اتفاق افتاد و آن ماجرای کتابت‌بود: (السقیفه و فدک، ص 73

پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله فرمودند: وسایل کتابت‌بیاورید تا مطلبی را مکتوب کنم که هرگز پس از آن، گمراه نگردید، ولی عمر گفت: «پیامبر هذیان می‌گوید! » برخی از همین روایات می‌گوید: بعضی از حاضران در آن مجلس می‌گفتند: کلام همان است که رسول خدا فرمود، و بعضی دیگر می‌گفتند: حرف، حرف عمر است .
. «(جم: 3 «و هرگز از روی هوا سخن نمی‌گوید

که این امر نشانگر آن است که عمر و عده‌ای، از فرمان رسول خدا تمرد نمودند و حتی بر پیامبری که قرآن به صراحت می‌گوید: «و ما !ینطق عن الهوی» (تفسیر العیاشی، ج 1، ص 360) تهمت هذیان زدند

پیامبر هرگز قصد نداشتند تا علی علیه السلام را بر مردم تحمیل کنند

پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله تمام تلاش‌های ممکن را برای تثبیت ولایت علی علیه السلام انجام داده اند، اما این مسئله را نمی‌توان نادیده گرفت که پیامبر هرگز قصد نداشتند تا علی علیه السلام را بر مردم تحمیل کنند و یا کاری کنند که چنین تصوری شود، بلکه فقط می‌خواستند وظیفه الهی خویش را مبنی بر ابلاغ رسالت، به نحو احسن انجام دهند و به مردم بفهمانند که در این کار، جز خیر و . صلاح و هدایت آنان نمی‌خواهند، و به یقین نیز چنین کرده اند، حال هر که خواهد هدایت شود و هرکه خواهد گمراه گردد
حضرت علی علیه السلام نیز قصد نداشت تا به هر قیمتی که شده و با، زد و بندهای سیاسی، جایگاه خویش را تثبیت کند، زیرا علی علیه السلام حکومت را فقط برای هدایت انسان‌ها می‌خواست و هدایت انسان‌ها با اجبار و تحمیل و جوسازی‌های سیاسی سازگار نیست و همین . زد و بندهای سیاسی، خود نقض غرض است

پس علی علیه السلام بزرگ‌تر از آن است که به دنبال چنین حکومتی بدود و بخواهد خود را بر مردم تحمیل کند، چون اگر مردم طالب او بودند به توصیه های پیامبرشان عمل می‌کردند و گرنه، دوندگی او، اثرش بیش‌تر از سفارش‌های اکید پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله نبود . شاهد این مطلب آن است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله) به علی علیه السلام گفت: دستت را پیش آر تا با تو بیعت کنم و بنی هاشم با تو بیعت کنند . حضرت فرمود: آیا کسی هست که حق ما را انکار کند؟ عباس گفت به زودی خواهی دید که چنین کنند!(**عوامل نادیده گرفتن غدیر و اجتماع در سقیفه–**
:نویسنده–جلیل تاری–مجله معرفت 1383 شماره77)

متن خطبه غدیر

موارد داخل پرانتز تفاوت نسخ می باشد.

بخش اول: حمد و ثنای الهی

ستایش خدای را سزاست که در یگانگی اش بلند مرتبه و در تنهایی اش به آفریدگان نزدیک است؛ سلطنتش پرجلال و در ارکان آفرینش اش بزرگ است. بی آنکه مکان گیرد و جابه جا شود، بر همه چیز احاطه دارد و بر تمامی آفریدگان به قدرت و برهان خود چیره است.

همواره ستوده بوده و خواهد بود و مجد و بزرگی او را پایانی نیست. آغاز و انجام از او و برگشت تمامی امور به سوی اوست.

اوست آفریننده آسمان ها و گستراننده زمین ها و حکمران آن ها. دور و منزه از خصایص آفریده هاست و در منزه بودن خود نیز از تقدیس همگان برتر است. هموست پروردگار فرشتگان و روح؛ افزونی بخش آفریده ها و نعمت ده ایجاد شده هاست.

به یک نیم نگاه دیده ها را ببیند و دیده ها هرگز او را نبینند.

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَ دَنا فی تَفَرُّدِهِ وَجَلَّ فی سُلْطانِهِ وَعَظُمَ فی اَرْکانِه، وَاَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْماً وَ هُوَ فی مَکانِهِ وَ قَهَرَ جَمیعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهانِه،

حَمیداً لَمْ یَزَلْ، مَحْموداً لایَزالُ (وَ مَجیداً لایَزولُ، وَمُبْدِئاً وَمُعیداً وَ کُلُّ أمْرٍ إِلَیْهِ یَعُودُ).

بارِئُ الْمَسْمُوكاتِ وَداحِی الْمَدْحُوّاتِ وَجَبّارُ الْأَرَضینَ وَ السّماواتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلائکَةِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ بَرَأَهُ، مُتَطَوِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ أَنْشَأَهُ.

یَلْحَظُ کُلَّ عَیْنٍ وَالْعُیُونُ لاتَراهُ.

کریم و بردبار و شکیباست. رحمت اش جهان شمول و عطایش منّت گذار. در انتقام بی شتاب و در کیفر سزاواران عذاب، صبور و شکیباست. بر نهان ها آگاه و بر درون ها دانا. پوشیده ها بر او آشکار و پنهان ها بر او روشن است. او راست فراگیری و چیرگی بر هر هستی. نیروی آفریدگان از او و توانایی بر هر پدیده ویژه اوست. او را همانندی نیست و هموست ایجادگر هر موجود در تاریکستان لاشیء. جاودانه و زنده و عدل گستر. جز او خداوندی نباشد و اوست ارجمند و حکیم.

دیده ها را بر او راهی نیست و اوست دریابنده دیده ها. بر پنهانی ها آگاه و بر کارها داناست. کسی از دیدن به وصف او نرسد و بر چگونگی او از نهان و آشکار دست نیابد مگر، او - عزّوجلّ - خود، راه نماید و بشناساند.

کَریمٌ حَلیمٌ ذُوأَناتٍ، قَدْ وَسعَ کُلَّ شَیءٍ رَحْمَتُهُ وَ مَنَّ عَلَیْهِمْ بِنِعْمَتِهِ. لا یَعْجَلُ بِانْتِقامِهِ، وَلایُبادِرُ إِلَیْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ. قَدْفَهِمَ السَّرائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمائِرَ، وَلَمْ تَخْفَ عَلَیْهِ اَلْمَکْنوناتُ ولا اشْتَبَهَتْ عَلَیْهِ الْخَفِیّاتُ. لَهُ الْإِحاطَةُ بِکُلِّ شَیءٍ، والغَلَبَةُ علی کُلِّ شَیءٍ والقُوَّةُ فی کُلِّ شَیْءٍ والقُدْرَةُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَلَیْسَ مِثْلَهُ شَیءٌ. وَ هُوَ مُنْشِئُ الشَّیءِ حینَ لاشَیءَ دائمٌ حَی وَقائمٌ بِالْقِسْطِ، لاإِلاهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزیزُالْحَکیمُ.

جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَاللَّطيفُ الْخَبيرُ. لايَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعايَنَةٍ، وَلايَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَمِنْ سِرٍ وَ عَلانِيَةٍ إِلاّ بِمادَلَّ عَزَّوَجَلَّ عَلى نَفْسِهِ.

و گواهی می دهم که او «الله» است. همو که تنزّهش سراسر روزگاران را فراگیر و نورش ابدیت را شامل است. بی مشاور، فرمانش را اجرا، بی شریک تقدیرش را امضا و بی یاور سامان دهی فرماید. صورت آفرینش او را الگویی نبوده و آفریدگان را بدون یاور و رنج و چاره جویی، هستی بخشیده است. جهان با ایجاد او موجود و با آفرینش او پدیدار شده است.

پس اوست «الله» که معبودی به جز او نیست. همو که صُنعش استوار است و ساختمان آفرینشش زیبا. دادگری است که ستم روا نمی دارد و کریمی که کارهابه او بازمی گردد.

و گواهی می دهم که او «الله» است که آفریدگان در برابر بزرگی اش فروتن و در مقابل عزّتش رام و به توانایی اش تسلیم و به هیبت و بزرگی اش فروتن اند. پادشاه هستی ها و چرخاننده سپهرها و رام کننده آفتاب و ماه که هریک تا اَجَل معین جریان یابند. او پردهٔ شب را به روز و پردهٔ روز را - که شتابان در پی شب است - به شب پیچد. اوست شکنندهٔ هر ستمگر سرکش و نابودکنندهٔ هر شیطان رانده شده.

وَأشْهَدُ أَنَّهُ الله أَلَّذی مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَالَّذی یَغْشَی الْأَبَدَ نُورُهُ، وَالَّذی یُنْفِذُ أمْرَهُ بِلامُشاوَرَةٍ مُشیرٍ وَلامَعَهُ شَریکٌ فی تَقْدیرِهِ وَلایُعاوَنُ فی تَدْبیرِهِ. صَوَّرَ مَا ابْتَدَعَ عَلی غَیْرِ مِثالٍ، وَ خَلَقَ ما خَلَقَ بِلامَعُونَةٍ مِنْ أحَدٍ وَلا تَکَلُّفٍ وَلاَ احْتِیالٍ. أنْشَأها فَکانَتْ وَ بَرَأَها فَبانَتْ.

فَهُوَالله الَّذی لا إلاهَ إلاَّ هُوالْمُتْقِنُ الصَّنْعَةَ، اَلْحَسَنُ الصَّنیعَةِ، الْعَدْلُ الَّذی لایَجُوُر، وَالْأَکْرَمُ الَّذی تَرْجِعُ إلَیْهِ الْأُمُورُ.

وَأشْهَدُ أَنَّهُ الله الَّذی تَواضَعَ کُلُّ شَیءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَذَلَّ کُلُّ شَیءٍ لِعِزَّتِهِ، وَاسْتَسْلَمَ کُلُّ شَیءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ کُلُّ شَیءٍ لِهَیْبَتِهِ. مَلِکُ الْاَمْلاکِ وَ مُفَلِّکُ الْأفْلاکِ وَمُسَخِّرُالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمّی. یُکَوِّرُالَّلیْلَ عَلَی النَّهارِ وَیُکَوِّرُالنَّهارَ عَلَی الَّلیْلِ یَطْلُبُهُ حَثیثاً. قاصِمُ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَ مُهْلِکُ کُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ.

نه او را ناسازی باشد و نه برایش انباز و مانندی. یکتا و بی نیاز، نه زاده و نه زاییده شده، او را همتایی نبوده، خداوند یگانه و پروردگار بزرگوار است. بخواهد و به انجام رساند. اراده کند و حکم نماید. بداند و بشمارد. بمیراند و زنده کند. نیازمند و بی نیاز گرداند. بخنداند و بگریاند. نزدیک آورد و دور برد. بازدارد و عطا کند. او راست پادشاهی و ستایش. به دست توانی اوست تمام نیکی. و هموست بر هر چیز توانا.

شب را در روز و روز را در شب فرو برد. معبودی جز او نیست؛ گران مایه و آمرزنده؛ اجابت کنندۀ دعا و افزایندۀ عطا، بر شمارندۀ نفَس ها؛ پروردگار پری و انسان. چیزی بر او مشکل ننماید، فریاد فریادکنندگان او را آزرده نکند و اصرارِ اصرارکنندگان او را به ستوه نیاورد.

نیکوکاران را نگاهدار، رستگاران را یار، مؤمنان را صاحب اختیار و جهانیان را پروردگار است؛ آن که در همه احوال سزاوار سپاس و ستایش آفریدگان است.

لَمْ يَكُنْ لَهُ ضِدٌّ وَلا مَعَهُ نِدٌّ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْواً أَحَدٌ. إِلاهٌ واحِدٌ وَرَبٌّ ماجِدٌ يَشاءُ فَيُمْضی، وَيُريدُ فَيَقْضی، وَيَعْلَمُ فَيُحْصی، وَيُميتُ وَيُحْيی، وَيُفْقِرُ وَيُغْنی، وَيُضْحِكُ وَيُبْكی، (وَيُدْنی وَ يُقْصی) وَيَمْنَعُ وَ يُعْطی، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلی كُلِّ شَیءٍ قَديرٌ.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِی النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فی اللَّيْلِ، لاإِلاهَ إِلاّهُوَالْعَزيزُ الْغَفّارُ. مُسْتَجيبُ الدُّعاءِ وَمُجْزِلُ الْعَطاءِ، مُحْصِی الْأَنْفاسِ وَ رَبُّ الْجِنَّةِ وَالنّاسِ، الَّذی لايُشْكِلُ عَلَيْهِ شَیءٌ، وَ لايُضجِرُهُ صُراخُ الْمُسْتَصْرِخينَ وَلايُبْرِمُهُ إِلْحاحُ الْمُلِحّينَ.

اَلْعاصِمُ لِلصّالِحينَ، وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحينَ، وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنينَ وَرَبُّ الْعالَمينَ. الَّذِی اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ مَنْ خَلَقَ أَنْ يَشْكُرَهُ وَيَحْمَدَهُ (عَلی كُلِّ حالٍ).

او را ستایش فراوان و سپاس جاودانه می گویم بر شادی و رنج و بر آسایش و سختی و به او و فرشتگان و نبشته ها و فرستاده هایش ایمان داشته، فرمان او را گردن می گذارم و اطاعت می کنم؛ و به سوی

خشنودی او می شتابم و به حکم او تسلیمم؛ چرا که به فرمانبری او شائق و از کیفر او ترسانم. زیرا او خدایی است که کسی از مکرش در امان نبوده و از بی عدالتیش ترسان نباشد (زیرا او را ستمی نیست).

أَحْمَدُهُ کَثیراً وَأَشْکُرُهُ دائماً عَلَی السَّرّاءِ والضَّرّاءِ وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ، وَأُومِنُ بِهِ و بِمَلائکَتِهِ وکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. أَسْمَعُ لِاَمْرِهِ وَاُطیعُ وَأُبادِرُ إِلی کُلِّ مایَرْضاهُ وَأَسْتَسْلِمُ لِماقَضاهُ، رَغْبَةً فی طاعَتِهِ وَ خَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ، لِاَنَّهُ اللهُ الَّذی لایُؤْمَنُ مَکْرُهُ وَلایُخافُ جَوْرُهُ.

بخش اول: فرمان الهی برای مطلبی مهم

و اکنون به عبودیت خویش و پروردگاری او گواهی می دهم. و وظیفه خود را در آن چه وحی شده انجام می دهم مباد که از سوی او عذابی فرود آید که کسی یاری دورساختن آن از من نباشد. هر چند توانش بسیار و دوستی اش (با من) خالص باشد.

- معبودی جز او نیست - چرا که اعلام فرموده که اگر آن چه (درباره ی علی) نازل کرده به مردم نرسانم، وظیفه رسالتش را انجام نداده ام؛ و خداوند تبارک و تعالی امنیت از [آزار] مردم را برایم تضمین کرده و البته که او بسنده و بخشنده است.

وَأُقِرُّلَهُ عَلی نَفْسی بِالْعُبُودِیَّةِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ، وَأُؤَدّی ما أَوْحی بِهِ إِلَی حَذَراً مِنْ أَنْ لا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بی مِنْهُ قارِعَةٌ لایَدْفَعُها عَنّی أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حیلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ

- لاإِلاهَ إِلاَّهُوَ - لاَِنَّهُ قَدْأَعْلَمَنی أَنّی إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَی (فی حَقِّ عَلِی) فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ لی تَبارَکَ وَتَعالَی الْعِصْمَةَ (مِنَ النّاسِ) وَ هُوَالله الْکافِی الْکَریمُ.

پس آنگاه خداوند چنین وحی ام فرستاد: «به نام خداوند همه مهرِ مهرورز. ای فرستادۀ ما! آن چه از سوی پروردگارت دربارۀ علی و خلافت او بر تو فرود آمده بر مردم ابلاغ کن، وگرنه رسالت خداوندی را به انجام نرسانده ای؛ و او تو را از آسیب مردمان نگاه می دارد.»

هان مردمان! آنچه بر من فرود آمده، در تبلیغ آن کوتاهی نکرده ام و حال برایتان سبب نزول آیه را بیان می کنم: همانا جبرئیل سه مرتبه بر من فرود آمد از سوی سلام، پروردگارم - که تنها او سلام است - فرمانی آورد که در این مکان به پا خیزم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر، وصی و جانشین من در میان امّت و امام پس از من بوده. جایگاه او نسبت به من به سان هارون نسبت به موسی است، لیکن پیامبری پس از من نخواهد بود او (علی)، صاحب اختیارتان پس از خدا و رسول است؛

و پروردگارم آیه ای بر من نازل فرموده که: «همانا ولی، صاحب اختیار و سرپرست شما، خدا و پیامبر او و ایمانیانی هستند که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.» و هر آینه علی بن ابی طالب نماز به پا داشته و در رکوع زکات پرداخته و پیوسته خداخواه است.

فَأَوْحی إِلَی: (بِسْمِ الله الرَّحْمانِ الرَّحیمِ، یا أَیُهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ - فی عَلِی یَعْنی فِی الْخِلاَفَةِ لِعَلِی بْنِ أَبی طالِبٍ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَالله یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، ما قَصَّرْتُ فی تَبْلیغِ ما أنْزَلَ اللهُ تَعالی إلَی، وَ أنَا أُبَیِّنُ لَکُمْ سَبَبَ هذِهِ الْآیَهً: إنَّ جَبْرئیلَ هَبَطَ إلَی مِراراً ثَلاثاً یَأْمُرُنی عَنِ السَّلامِ رَبّی - وَ هُوالسَّلامُ - أنْ أقُومَ فی هذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ کُلَّ أبْیَضَ وَأَسْوَدَ: أنَّ عَلِی بْنَ أبی طالِبٍ أخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی (عَلی أُمَّتی) وَالْإمامُ مِنْ بَعْدی، الَّذی مَحَلُّهُ مِنّی مَحَلُّ هارُونَ مِنْ مُوسی إلاَّ أنَّهُ لانَبِی بَعْدی وَهُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدَاللهِ وَ رَسُولِهِ.

وَقَدْ أنْزَلَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلَی بِذالِکَ آیَةً مِنْ کِتابِهِ (هِی): (إنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُواالَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ)، وَ عَلِی بْنُ أبی طالِبٍ الَّذی أقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَهُوَ راکِعٌ یُریدُاللهَ عَزَّوَجَلَّ فی کُلِّ حالٍ.

و من از جبرئیل درخواستم که از خداوند سلام اجازه کند و مرا از این مأموریت معاف فرماید. زیرا کمی پرهیزگاران و فزونی منافقان و دسیسهٔ ملامت گران و مکر مسخره کنندگان اسلام را می دانم؛ همانان که خداوند در کتاب خود در وصفشان فرموده: «به زبان آن را می گویند که در دل هایشان نیست و آن را اندک و آسان می شمارند حال آن که نزد خداوند بس بزرگ است.»

و نیز از آن روی که منافقان بارها مرا آزار رسانیده تا بدانجا که مرا اُذُن [سخن شنو و زودباور]نامیده اند، به خاطر همراهی افزون علی با من و رویکرد من به او و تمایل و پذیرش او از من، تا بدانجا که خداوند در این موضوع آیه ای فرو فرستاده: « و از آنانند کسانی که پیامبر خدا را می آزارند و می گویند: او سخن شنو و زودباور است. بگو: آری سخن شنو است. - بر علیه آنان که گمان می کنند او تنها سخن می شنود - لیکن به خیر شماست، او (پیامبر صلی الله علیه و آله) به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و راستگو می انگارد.»

وَسَأَلْتُ جَبْرَئیلَ أَنْ یَسْتَعْفِی لِی (السَّلامَ) عَنْ تَبْلیغِ ذالِکَ إِلَیْکُمْ - أَیُّهَاالنّاسُ - لِعِلْمی بِقِلَّةِ الْمُتَّقینَ وَکَثْرَةِ الْمُنافِقینَ وَإِدغالِ اللّائمینَ وَ حِیَلِ الْمُسْتَهْزِئینَ بِالْإِسْلامِ، الَّذینَ وَصَفَهُمُ اللهُ فی کِتابِهِ بِأَنَّهُمْ یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مالَیْسَ فی قُلوبِهِمْ، وَیَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَاللهِ عَظیمٌ.

وَکَثْرَةِ أَذاهُمْ لی غَیْرَ مَرَّةٍ حَتّی سَمَّونی أُذُناً وَ زَعَمُوا أَنّی کَذالِکَ لِکَثْرَةِ مُلازَمَتِهِ إِیّی وَ إِقْبالی عَلَیْهِ (وَ هَواهُ وَ قَبُولِهِ مِنّی) حَتّی أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فی ذالِکَ (وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذونَ النَّبی وَ یَقولونَ هُوَ أُذُنٌ، قُلْ أُذُنُ - (عَلَی الَّذینَ یَزْعُمونَ أَنَّهُ أُذُنٌ) - خَیْرٍ لَکُمْ، یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ) الآیَةُ.

و اگر می خواستم نام گویندگان چنین سخنی را بر زبان آورم و یا به آنان اشارت کنم و یا مردمان را به سویشان هدایت کنم [که آنان را شناسایی کنند] می توانستم. لیکن سوگند به خدا در کارشان کرامت نموده لب فروبستم. با این حال خداوند از من خشنود نخواهد گشت مگر این که آن چه در حق علی عیه السّلام فرو فرستاده به گوش شما برسانم. سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین خواند: «ی پیامبر ما! آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده - در حقّ علی - ابلاغ کن؛ وگرنه کار رسالتش را انجام نداده ای. و البته خداوند تو را از آسیب مردمان نگاه می دارد.»

وَلَوْشِئْتُ أَنْ أُسَمِّی الْقائلینَ بِذالِکَ بِأَسْمائِهِمْ لَسَمَّیْتُ وَأَنْ أُوْمِئَ إِلَیْهِمْ بِأَعْیانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَأَنْ أَدُلَّ عَلَیْهِمْ لَدَلَلْتُ، وَلکِنّی وَاللهِ فی أُمورِهِمْ قَدْ تَکَرَّمْتُ. وَکُلُّ ذالِکَ لایَرْضَی اللهُ مِنّی إِلاّ أَنْ أُبَلِّغَ ما أَنْزَلَ اللهُ إِلَی (فی حَقِّ عَلِی)، ثُمَّ تلا: (یا أَیُّهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ - فی حَقِّ عَلِی - وَ انْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ).

بخش سوم: اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام علیهم السلام

هان مردمان! بدانید این آیه دربارۀ اوست. ژرفی آن را فهم کنید و بدانید که خداوند او را برایتان صاحب اختیار و امام قرار داده، پیروی او را بر مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می کنند و بر صحرانشینان و شهروندان و بر عجم و عرب و آزاد و برده و بر کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر یکتاپرست لازم شمرده است.

[هشدار که] اجرای فرمان و گفتار او لازم و امرش نافذ است. ناسازگارش رانده، پیرو و باورکننده اش در مهر و شفقت است. هر آینه خداوند، او و شنوایان سخن او و پیروان راهش را آمرزیده است.

هان مردمان! آخرین بار است که در این اجتماع به پا ایستاده ام. پس بشنوید و فرمان حق را گردن گذارید؛ چرا که خداوند عزّوجلّ صاحب اختیار و ولی و معبود شماست؛ و پس از خداوند ولی شما، فرستاده و پیامبر اوست که اکنون در برابر شماست و با شما سخن می گوید. و پس از من به فرمان پروردگار، علی ولی و صاحب اختیار و امام شماست. آن گاه امامت در فرزندان من از نسل علی خواهد بود. این قانون تا برپایی رستاخیز که خدا و رسول او را دیدار کنید دوام دارد.

فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النّاسِ (ذالِکَ فیهِ وَافْهَموهُ وَاعْلَمُوا) أنَّ اللهَ قَدْ نَصَبَهُ لَکُمْ وَلِیّاً وَإماماً فَرَضَ طاعَتَهُ عَلَی الْمُهاجِرینَ وَالْأنْصارِ وَ عَلَی التّابِعینَ لَهُمْ بِإِحْسانٍ، وَ عَلَی الْبادی وَالْحاضِرِ، وَ عَلَی الْعَجَمِی وَالْعَرَبی، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلوکِ وَالصَّغیرِ وَالْکَبیرِ، وَ عَلَی الْأبْیَضِ وَالأسْوَدِ، وَ عَلی کُلِّ مُوَحِّدٍ.

ماضٍ حُكْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُ، نافِذٌ أَمْرُهُ، مَلْعونٌ مَنْ خالَفَهُ، مَرْحومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ صَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَاللهُ لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَطاعَ لَهُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ آخِرُ مَقامٍ أَقُومُهُ فی هذا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعوا وَ أَطیعوا وَانْقادوا لِاَمْرِ(الله) رَبِّكُمْ، فَإِنَّ الله عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلاكُمْ وَإِلاهُكُمْ، ثُمَّ مِنْ دونِهِ رَسولُهُ وَنَبِیُهُ الُمخاطِبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلی وَلِیُّكُمْ وَ إِمامُكُمْ بِأَمْرِالله رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمامَةُ فی ذُرِّیَّتی مِنْ وُلْدِهِ إِلی یَوْمٍ تَلْقَوْنَ الله وَرَسولَهُ.

روا نیست، مگر آن چه خدا و رسول او و امامان روا دانند؛ و ناروا نیست مگر آن چه آنان ناروا دانند. خداوند عزوجل، هم روا و هم ناروا را برای من بیان فرموده و آن چه پروردگارم از كتاب خویش و حلال و حرامش به من آموخته در اختیار علی نهاده ام.

هان مردمان! او را برتر بدانید. چرا كه هیچ دانشی نیست مگر اینكه خداوند آن را در جان من نبشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزكاران، علی، ضبط كرده ام. او (علی) پیشوای روشنگر است كه خداوند او را در سورهٔ یاسین یاد كرده كه: «و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده ایم...»

هان مردمان! از علی رو برنتابید. و از امامتش نگریزید. و از سرپرستی اش رو برنگردانید. او [شما را] به درستی و راستی خوانده و [خود نیز] بدان عمل نماید. او نادرستی را نابود كند و از آن بازدارد. در راه خدا نكوهش نكوهش گران او را از كار باز ندارد. او نخستین مؤمن به خدا و رسول اوست و كسی در

ایمان، به او سبقت نجسته. و همو جان خود را فدای رسول الله نموده و با او همراه بوده است تنها اوست که همراه رسول خدا عبادت خداوند می کرد و جز او کسی چنین نبود.

اولین نمازگزار و پرستشگر خدا به همراه من است. از سوی خداوند به او فرمان دادم تا [در شب هجرت] در بستر من بیارامد و او نیز فرمان برده، پذیرفت که جان خود را فدای من کند.

لاحَلالَ إِلاّ ما أَحَلَّهُ الله وَ رَسُولُهُ وَهُمْ، وَلاحَرامَ إِلاّ ما حَرَّمَهُ الله (عَلَيْكُمْ) وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَالله عَزَّوَجَلَّ عَرَّفَنِی الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِما عَلَّمَنی رَبِّی مِنْ كِتابِهِ وَحَلالِهِ وَ حَرامِهِ إِلَيْهِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، (فَضِّلُوهُ). مامِنْ عِلْمٍ إِلاَّ وَقَدْ أَحْصاهُ الله فِی، وَ كُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فی إِمامِ الْمُتَّقین، وَما مِنْ عِلْمٍ إِلاّ وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيّاً، وَ هُوَ الْإِمامُ الْمُبینُ (الَّذی ذَكَرَهُ الله فی سُورَةِ یس: (وَ كُلَّ شَیءٍ أَحْصَيْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ).

مَعاشِرَالنَّاسِ، لاتَضِلُّوا عَنْهُ وَلاتَنْفِرُوا مِنْهُ، وَلاتَسْتَنْكِفُوا عَنْ وِلايَتِهِ، فَهُوَالَّذی يَهدی إِلَی الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيُزْهِقُ الْباطِلَ وَيَنْهی عَنْهُ، وَلاتَأْخُذُهُ فِی الله لَوْمَةُ لائِمٍ. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالله وَ رَسُولِهِ (لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَی الْايمانِ بی أَحَدٌ)، وَالَّذی فَدی رَسُولَ الله بِنَفْسِهِ، وَالَّذی كانَ مَعَ رَسُولِ الله وَلا أَحَدَ يَعْبُدُالله مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَيْرُهُ.

(أَوَّلُ النّاسِ صَلاةً وَ أَوَّلُ مَنْ عَبَدَالله مَعی. أَمَرْتُهُ عَنِ الله أَنْ يَنامَ فی مَضْجَعی، فَفَعَلَ فادِياً لی بِنَفْسِهِ).

هان مردمان! او رابرتر دانید، که خداوند او را برگزیده؛ و پیشوایی او را بپذیرید، که خداوند او را برپا کرده است.

هان مردمان! او از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپذیرد و او را نیامرزد. این است روش قطعی خداوند درباره ناسازگار علی و هرآینه او را به عذاب دردناک پایدار کیفر کند. از مخالفت او بهراسید و گرنه در آتشی درخواهید شد که آتش گیرهٔ آن مردمانند؛ و سنگ، که برای حق ستیزان آماده شده است.

مَعاشِرَالنّاسِ، فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ الله، وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ الله.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ إِمامٌ مِنَ الله، وَلَنْ يَتُوبَ الله عَلى أَحَدٍ أَنْكَرَ وِلايَتَهُ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتْماً عَلَى الله أَنْ يَفْعَلَ ذالِکَ بِمَنْ خالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذاباً نُكْراً أَبَدَا الْآبادِ وَ دَهْرَ الدُّهورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخالِفوهُ. فَتَصْلُوا ناراً وَقودُهَا النَّاسُ وَالْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرينَ.

هان مردمان! به خدا سوگند که پیامبران پیشین به ظهورم مژده داده اند و اکنون من فرجام پیامبران و برهان بر آفریدگان آسمانیان و زمینیانم. آن کس که راستی و درستی مرا باور نکند به کفر جاهلی درآمده و تردید در سخنان امروزم همسنگ تردید در تمامی محتوای رسالت من است، و شک و ناباوری در امامت یکی از امامان، به سان شک و ناباوری در تمامی آنان است. و هرآینه جایگاه ناباوران ما آتش دوزخ خواهد بود.

هان مردمان! خداوند عزّوجلّ از روی منّت و احسان خویش این برتری را به من پیشکش کرد و البته که خدایی جز او نیست. آگاه باشید: تمامی ستایش ها در همه روزگاران و در هر حال و مقام ویژۀ اوست.

مَعاشِرَالنّاس، بی - وَالله - بَشَّرَالْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيّينَ وَالْمُرْسَلينَ، وَأَنَا - (وَالله) - خاتَمُ الْأَنْبِياءِ وَالْمُرْسَلينَ والْحُجَّةُ عَلى جَميعِ الْمخْلوقينَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضينَ. فَمَنْ شَکَّ فی ذالِکَ فَقَدْ کَفَرَ کُفْرَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولی وَ مَنْ شَکَّ فی شَیءٍ مِنْ قَوْلی هذا فَقَدْ شَکَّ فی کُلِّ ما أُنْزِلَ إِلَی، وَمَنْ شَکَّ فی واحِدٍ مِنَ الْأَئمَّةِ فَقَدْ شَکَّ فِی الْکُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَاکُّ فینا فِی النّارِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، حَبانِی الله عَزَّوَجَلَّ بِهذِهِ الْفَضيلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَی وَ إِحْساناً مِنْهُ إِلَی وَلا إِلاهَ إِلاّهُوَ، أَلا لَهُ الْحَمْدُ مِنِّی أَبَدَ الْآبِدينَ وَدَهْرَالدّاهِرينَ وَ عَلی کُلِّ حالٍ.

هان مردمان! عل را برتر دانید؛ که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ تا آن هنگام که آفریدگان پایدارند و روزی شان فرود آید.

دور دورباد از درگاه مهر خداوند و خشم خشم باد بر آن که این گفته را نپذیرد و با من سازگار نباشد!

هان! بدانید جبرئیل از سوی خداوند خبرم داد: «هر آن که با علی بستیزد و بر ولایت او گردن نگذارد، نفرین و خشم من بر او باد!» البته بایست که هر کس بنگرد که برای فردای رستاخیز خود چه پیش فرستاده. [هان!] تقوا پیشه کنید و از ناسازگاری با علی بپرهیزید. مباد که گام هایتان پس از استواری درلغزد. که خداوند بر کردارتان آگاه است.

هان مردمان! همانا او هم جوار و همسایه خداوند است که در نبشته ی عزیز خود او را یاد کرده و دربارهٔ ستیزندگان با او فرموده: «تا آنکه مبادا کسی در روز رستخیز بگوید: افسوس که دربارهٔ همجوار و همسایه ی خدا کوتاهی کردم...»

مَعاشِرَالنّاسِ، فَضِّلُوا عَلِيّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدی مِنْ ذَكَرٍ و أُنْثی ما أَنْزَلَ الله الرِّزْقَ وَبَقِیَ الْخَلْقُ.

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَی قَوْلی هذا وَلَمْ یُوافِقْهُ.

ألا إِنَّ جَبْرَئیلَ خَبَّرَنی عَنِ الله تَعالی بِذالِکَ وَیَقُولُ: «مَنْ عادی عَلِیّاً وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَ غَضَبی»، (وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوالله - أَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها - إِنَّ الله خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ).

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ جَنْبُ الله الَّذی ذَکَرَ فی کِتابِهِ العَزیزِ، فَقالَ تعالی (مُخْبِراً عَمَّنْ یُخالِفُهُ): (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ الله).

هان مردمان! در قرآن اندیشه کنید و ژرفی آیات آن را دریابید و بر محکماتش نظر کنید و از متشابهاتش پیروی ننمایید. پس به خدا سوگند که باطن ها و تفسیر آن را آشکار نمی کند مگر همین که دست و بازوی او را گرفته و بالا آورده ام و اعلام می دارم که: هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست. و او علی بن ابی طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است.

مَعاشِرَالنّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آياتِهِ وَانْظُرُوا إِلی مُحْکَماتِهِ وَلاتَتَّبِعوا مُتَشابِهَهُ، فَوَاللهِ لَنْ یُبَیِّنَ لَکُمْ زواجِرَهُ وَلَنْ یُوضِحَ لَکُمْ تَفْسیرَهُ إِلاَّ الَّذی أَنَا آخِذٌ بِیَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلی وَشائِلٌ بِعَضُدِهِ (وَ رافِعُهُ بِیَدَی) وَ مُعْلِمُکُمْ: أَنَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِی مَوْلاهُ، وَ هُوَ عَلِی بْنُ أَبی طالِبٍ أَخی وَ وَصِیّی، وَ مُوالاتُهُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَی.

هان مردمان! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گران سنگ کوچک ترند و قرآن یادگار گران سنگ بزرگ تر. هر یک از این دو از دیگر همراه خود خبر می دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

هان! بدانید که آنان امانتداران خداوند در میان آفریدگان و حاکمان او در زمین اویند.

هشدار که من وظیفه ی خود را ادا کردم. هشدار که من آن چه بر عهده ام بود ابلاغ کردم و به گوشتان رساندم و روشن نمودم. بدانید که این سخن خدا بود و من از سوی او سخن گفتم. هشدار که هرگز به جز این برادرم کسی نباید امیرالمؤمنین خوانده شود. هشدار که پس از من امارت مؤمنان بری کسی جز او روا نباشد.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ عَلِیّاً وَالطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی (مِنْ صُلْبِهِ) هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثِّقْلُ الْأَکْبَرُ، فَکُلٌّ واحِدٍ مِنْهُما مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَ مُوافِقٌ لَهُ، لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَی الْحَوْضَ.

أَلا إِنَّهُمْ أُمَناءُ اللهِ فی خَلْقِهِ وَ حُکّامُهُ فی أَرْضِهِ. أَلاوَقَدْ أَدَّیْتُ.

أَلا وَقَدْ بَلَّغْتُ، أَلاوَقَدْ أَسْمَعْتُ، أَلاوَقَدْ أَوْضَحْتُ، أَلا وَ إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، أَلاإِنَّهُ لا «أَميرَالْمُؤْمِنينَ» غَيْرَ أَخی هذا، أَلا لاتَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنينَ بَعْدی لِاَحَدٍ غَيْرِهِ.

سپس فرمود: مردمان! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او! سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوندا دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد.

ثم قال: «ایهاالنَّاسُ، مَنْ اَوْلی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ؟ قالوا: الله و رَسُولُهُ. فَقالَ: اَلا من کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلی مَوْلاهُ، اللهمَّ والِ مَنْ والاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْمَنْ نَصَرَهُ واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

بخش چهارم: بلند کردن امیرالمومنینعلیه السلام بدست رسول خداصلی الله علیه و آله

هان مردمان! این علی است برادر و وصی و نگاهبان دانش من. و هموست جانشین من در میان امّت و بر گروندگان به من و بر تفسیر کتاب خدا که مردمان را به سوی او بخواند و به آن چه موجب خشنودی اوست عمل کند و با دشمنانش ستیز نماید. او پشتیبان فرمانبرداری خداوند و بازدارنده از نافرمانی او باشد. همانا اوست جانشین رسول الله و فرمانروای ایمانیان و پیشوای هدایتگر از سوی خدا و کسی که به فرمان خدا با پیمان شکنان، رویگردانان از راستی و درستی و به دررفتگان از دین پیکار کند. خداوند فرماید: «فرمان من دگرگون نخواهدشد.»

پروردگارا! اکنون به فرمان تو چنین می گویم: خداوندا! دوستداران او را دوست دار. و دشمنان او را دشمن دار. پشتیبانان او را پشتیبانی کن. یارانش را یاری نما. خودداری کنندگان از یاری اش را به خود رها کن. ناباورانش را از مهرت بران و بر آنان خشم خود را فرود آور.

مَعاشِرَالنّاسِ، هذا عَلِی أخی وَ وَصیی وَ واعی عِلْمی، وَ خَلیفَتی فی اُمَّتی عَلی مَنْ آمَنَ بی وَعَلی تَفْسیرِ کِتابِ الله عَزَّوَجَلَّ وَالدّاعی إلَیْهِ وَالْعامِلُ بِمایَرْضاهُ وَالُمحارِبُ لِاَعْدائِهِ وَالْمُوالی عَلی طاعَتِهِ وَالنّاهی عَنْ مَعْصِیَتِه. إنَّهُ خَلیفَةُ رَسُولِ الله وَ أمیرُالْمُؤْمِنینَ وَالْإمامُ الْهادی مِنَ الله، وَ قاتِلُ النّاکِثینَ وَالْقاسِطینَ وَالْمارِقینَ بِأمْرِالله. یَقُولُ الله: (مایُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَی).

بِأمْرِکَ یارَبِّ أقولُ: اَلَّلهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ (وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ) وَالْعَنْ مَنْ أنْکَرَهُ وَاغْضِبْ عَلی مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ.

معبودا! تو خود در هنگام برپاداشتن او و بیان ولایتش نازل فرمودی که: «امروز آیین شما را به کمال، و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم، و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.» «و آن که به جز اسلام دینی را بجوید، از او پذیرفته نبوده، در جهان دیگر در شمار زیانکاران خواهد بود.» خداوندا، تو را گواه می گیرم که پیام تو را به مردمان رساندم.

اللهمَّ إنَّکَ أنْزَلْتَ الْآیَةَ فی عَلِی وَلِیِّکَ عِنْدَتَبْیینِ ذالِکَ وَنَصْبِکَ إیّاهُ لِهذَا الْیَوْمِ: (الْیَوْمَ أکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإسْلامَ دیناً)، (وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَالْإسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ). اللهمَّ إنّی اُشْهِدُکَ أنّی قَدْ بَلَّغْتُ.

بخش پنجم: تاکید بر توجه امت به مسئله امامت

هان مردمان! خداوند عزّوجلّ دین را با امامت علی تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او - تا برپایی رستاخیز و عرضه ی بر خدا - پیروی نکنند، در دو جهان کرده هایشان بیهوده بوده در آتش دوزخ ابدی خواهند بود، به گونه ی که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّما أَکْمَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ دینَکُمْ بِإِمامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ یَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ یَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَأُولئِکَ الَّذینَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ (فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ) وَ فِی النّارِهُمْ خالِدُونَ، (لایُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلاهُمْ یُنْظَرونَ).

هان مردمان! این علی یاورترین، سزاوارترین و نزدیک ترین و عزیزترین شما نسبت به من است. خداوند عزّوجلّ و من از او خشنودیم. آیه رضایتی در قرآن نیست مگر این که درباره ی اوست. و خدا هرگاه ایمان آوردگان را خطابی نموده به او آغاز کرده [و او اولین شخص مورد نظر خدی متعال بوده است] . و آیه ی ستایشی نازل نگشته مگر درباره ی او. و خداوند در سوره ی «هل أتی علی الإنسان» گواهی بر بهشت [رفتن] نداده مگر بری او، و آن را در حق غیر او نازل نکرده و به آن جز او را نستوده است.

مَعاشِرَالنّاسِ، هذا عَلِی، أَنْصَرُکُمْ لی وَأَحَقُّکُمْ بی وَأَقْرَبُکُمْ إِلَی وَأَعَزُّکُمْ عَلَی، وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَاعَنْهُ راضِیانِ. وَ مانَزَلَتْ آیَةُ رِضاً (فی الْقُرْآنِ) إِلاّ فیهِ، وَلا خاطَبَ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا إِلاّبَدَأَ بِهِ، وَلانَزَلَتْ آیَةُ مَدْحٍ فِی الْقُرْآنِ إِلاّ فیهِ، وَلاشَهِدَ اللهُ بِالْجَنَّةِ فی (هَلْ أَتی عَلَی الْاِنْسانِ) إِلاّلَهُ، وَلا أَنْزَلَها فی سِواهُ وَلامَدَحَ بِها غَیْرَهُ.

هان مردمان! او یاور دین خدا و دفاع کننده ی از رسول اوست. او پرهیزکار پاکیزه و رهنمی ارشاد شده [به دست خود خدا] است. پیامبرتان برترین پیامبر، وصی او برترین وصی و فرزندان او برترین اوصیایند.

هان مردمان! فرزندان هرپیامبر از نسل اویند و فرزندان من از صلب و نسل امیرالمؤمنین علی است.

هان مردمان! به راستی که شیطانِ اغواگر، آدم را با رشک از بهشت رانده مبادا شما به علی رشک ورزید که کرده هایتان نابود و گام هایتان لغزان خواهدشد. آدم به خاطر یک اشتباه به زمین هبوط کرد و حال آن که برگزیده ی خدی عزّوجلّ بود. پس چگونه خواهید بود شما و حال آن که شما شمایید و دشمنان خدا نیز از میان شمایند.

آگاه باشید! که با علی نمی ستیزد مگر بی سعادت. و سرپرستی او را نمی پذیرد مگر رستگار پرهیزگار. و به او نمی گرود مگر ایمان دار بی آلایش.

مَعاشِرَالنّاس، هُوَ ناصِرُ دینِ الله وَالُمجادِلُ عَنْ رَسُولِ الله، وَ هُوَالتَّقِی النَّقِی الْهادِی الْمَهْدِی. نَبِیُّکُمْ خَیْرُ نَبی وَ وَصِیُّکُمْ خَیْرُ وَصِی (وَبَنُوهُ خَیْرُالْأَوْصِیاءِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، ذُرِّیَّةُ کُلِّ نَبی مِنْ صُلْبِهِ، وَ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِ (أَمیرِالْمُؤْمِنینَ) عَلِی.

مَعاشِرَ النّاسِ، إِنَّ إِبْليسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلاتَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمالُكُمْ وَتَزِلَّ أَقْدامُكُمْ، فَإِنَّ آدَمَ أُهْبِطَ إِلَی الْأَرْضِ بِخَطيئَةٍ واحِدَةٍ، وَهُوَ صَفْوَةُاللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَ مِنْكُمْ أَعْداءُاللهِ،

أَلا وَ إِنَّهُ لايُبْغِضُ عَلِيّاً إِلاّشَقِی، وَ لايُوالی عَلِيّاً إِلاَّ تَقِی، وَ لايُؤْمِنُ بِهِ إِلاّ مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ.

و سوگند به خدا كه سوره ی والعصر درباره ی اوست: «به نام خداوند همه مهر مهر ورز. قسم به زمان كه انسان در زيان است.» مگر علی كه ايمان آورده و به درستی و شكيبايی آراسته است.

هان مردمان! خدا را گواه گرفتم و پيام او را به شما رسانيدم. و بر فرستاده وظيفه ی جز بيان و ابلاغ روشن نباشد!

هان مردمان! تقوا پيشه كنيد همان گونه كه بايسته است. و نميريد جز با شرفِ اسلام.

وَ فی عَلِی – وَاللهِ – نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْر: (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ، وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ) (إِلاّ عَلِيّاً الّذی آمَنَ وَ رَضِی بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللهِ وَبَلَّغْتُكُمْ رِسالَتی وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّالْبَلاغُ الْمُبينُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، (إتَّقُوالله حَقَّ تُقاتِهِ وَلاتَموتُنَّ إلاّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

بخش ششم: اشاره به کارشکنی های منافقین

هان مردمان! «به خدا و رسول و نور همراهش ایمان آورید پیش از آن که چهره ها را تباه و باژگونه کنیم یا چونان اصحاب روز شنبه [یهودیانی که بر خدا نیرنگ آوردند] رانده شوید.«به خدا سوگند که مقصود خداوند از این آیه گروهی از صحابه اند که آنان را با نام و نَسَب می شناسم لیکن به پرده پوشی کارشان مأمورم. آنک هر کس پایه کار خویش را مهر و یا خشم علی در دل قرار دهد [و بداند که ارزش عمل او وابسته به آن است.] .

مردمان! نور از سوی خداوند عزّوجل در جان من، سپس در جان علی بن ابی طالب، آن گاه در نسل او تا قائم مهدی - که حق خدا و ما را می ستاند - جی گرفته. چرا که خداوند عزّوجل ما را بر کوتاهی کنندگان، ستیزه گران، ناسازگاران، خائنان و گنهکاران و ستمکاران و غاصبان از تمامی جهانیان دلیل و راهنما و حجت آورده است.

مَعاشِرَالنّاسِ، (آمِنُوا بِالله وَ رَسُولِهِ وَالنَّورِ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أدْبارِها أوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنَّا أصْحابَ السَّبْتِ). (بالله ما عَنی بِهذِهِ الْآیَۀِ إلاَّ قَوْماً مِنْ أصْحابی أعْرِفُهُمْ بِأسْمائِهِمْ وَأنْسابِهِمْ، وَقَدْ أُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْیَعْمَلْ کُلُّ امْرِئٍ عَلی مایَجِدُ لِعَلِی فی قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، النُّورُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلوکٌ فِی ثُمَّ فی عَلِی بْنِ أَبی طالِبٍ، ثُمَّ فِی النَّسْلِ مِنْهُ إِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِی الَّذی یَأْخُذُ بِحَقِّ اللهِ وَ بِکُلِّ حَقّ هُوَ لَنا، لِاَنَّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَی الْمُقَصِّرینَ وَالْمعُانِدینَ وَالُمخالِفینَ وَالْخائِنینَ وَالْآثِمینَ وَالّظَالِمینَ وَالْغاصِبینَ مِنْ جَمیعِ الْعالَمینَ.

هان مردمان! هشدارتان می دهم: همانا من رسول خدایم. پیش از من نیز رسولانی آمده و سپری گشته اند. آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم، به جاهلیت عقب گرد می کنید؟ آن که به قهقرا برگردد، هرگز خدا را زیانی نخواهد رسانید و خداوند سپاسگزاران شکیباگر را پاداش خواهد داد. بدانید که علی و پس از او فرزندان من از نسل او، داری کمال شکیبایی و سپاسگزاری اند.

هان مردمان! اسلامتان را بر من منت نگذارید؛ که اعمال شما را بیهوده و تباه خواهد کرد و خداوند بر شما خشم خواهد گرفت و سپس شما را به شعله ی از آتش و مس گداخته گرفتار خواهد نمود. همانا پروردگار شما در کمین گاه است.

مَعاشِرَالنّاسِ، أُنْذِرُکُمْ أَنّی رَسُولُ اللهِ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِی الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مِتُّ أَوْقُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ؟ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّاللهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِی اللهُ الشّاکِرینَ (الصّابِرینَ). أَلاوَإِنَّ عَلِیّاً هُوَالْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّکْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، لاتَمُنُّوا عَلَی بِإِسْلامِکُمْ، بَلْ لاتَمُنُّوا عَلَی اللهِ فَیُحْبِطَ عَمَلَکُمْ وَیَسْخَطَ عَلَیْکُمْ وَ یَبْتَلِیَکُمْ بِشُواظٍ مِنْ نارٍ وَنُحاسٍ، إِنَّ رَبَّکُمْ لَبِا الْمِرْصادِ.

مردمان! به زودی پس از من پیشوایانی خواهند بود که شما را به سوی آتش می خوانند و در روز رستاخیز تنها وبدون یاور خواهند ماند.

هان مردمان! خداوند و من از آنان بیزاریم.

هان مردمان! آنان و یاران و پیروانشان در بدترین جای جهنم، جایگاه متکبّران خواهند بود. بدانید آنان اصحاب صحیفه اند. اکنون هر کس در صحیفه ی خود نظر کند.

هان مردمان! اینک جانشینی خود را به عنوان امامت و وراثت به امانت به جای می گذارم در نسل خود تا برپایی روز رستاخیز. و حال، مأموریت تبلیغی خود را انجام می دهم تا برهان بر هر شاهد و غایب و بر آنان که زاده شده یا نشده اند و بر تمامی مردمان باشد. پس بایسته است این سخن را حاضران به غایبان و پدران به فرزندان تا برپایی رستاخیز برسانند.

آگاه باشید! به زودی پس از من امامت را با پادشاهی جابه جا نموده. آن را غصب کرده و به تصرف خویش درآورند.

هان! نفرین و خشم خدا بر غاصبان و چپاول گران! و البته در آن هنگام خداوند آتش عذاب – شعله هی آتش و مس گداخته – بر سر شما جن و انس خواهد ریخت. آن جاست که دیگر یاری نخواهید شد.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدی أَئمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَی النّارِ وَيَوْمَ الْقِيامَةِ لايُنْصَرونَ. مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ اللهَ وَأَنَا بَريئانِ مِنْهُمْ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُمْ وَأَنْصارَهُمْ وَأَتْباعَهُمْ وَأَشْياعَهُمْ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ. أَلا إِنَّهُمْ أَصْحابُ الصَّحيفَةِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُکُمْ فی صَحيفَتِهِ!!

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنِّی أَدَعُها إِمامَةً وَ وِراثَةً (فی عَقِبی إِلی يَوْمِ الْقِيامَةِ)، وَقَدْ بَلَّغْتُ ما أُمِرتُ بِتَبْليغِهِ حُجَّةً عَلی کُلِّ حاضِرٍ وَغائبٍ وَ عَلی کُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْلَمْ يَشْهَدْ، وُلِدَ أَوْلَمْ يُولَدْ، فَلْيُبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَالْوالِدُ الْوَلَدَ إِلی يَوْمِ الْقِيامَةِ. وَسَيَجْعَلُونَ الْإِمامَةَ بَعْدی مُلْکاً وَ اغْتِصاباً، (أَلا لَعَنَ اللهُ الْغاصِبينَ الْمُغْتَصبينَ)، وَعِنْدَها سَيَفْرُغُ لَکُمْ أَيُّهَا الثَّقَلانِ (مَنْ يَفْرَغُ) وَيُرْسِلُ عَلَيْکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَنُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ.

هان مردمان! هر آينه خداوند عزوجل شما را به حالتان رها نخواهد کرد تا ناپاک را ازپاک را جدا کند. و خداوند نمی خواهد شما را بر غيب آگاه گرداند.(1)

هان مردمان! هيچ سرزمينی نيست مگر اين که خداوند به خاطر تکذيب اهل آن [حق را] ، آنان را پيش از روز رستاخيز نابود خواهد فرمود و به امام مهدی خواهد سپرد. و هر آينه خداوند وعده ی خود را انجام خواهد داد.

هان مردمان! پیش از شما، شمار فزونی از گذشتگان گمراه شدند و خداوند آنان را نابود کرد. و همو نابودکننده ی آیندگان است.

1) اشاره به آیه ی 179 / آل عمران است.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَکُنْ لِیَذَرَکُمْ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَالْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ، وَ ما کانَ اللهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ ما مِنْ قَرْیَةٍ إِلاّ وَاللهُ مُهْلِکُها بِتَکْذیبِها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ مُمَلِّکُهَا الْإِمامَ الْمَهْدِی وَاللهُ مُصَدِّقٌ وَعْدَهُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَکُمْ أَکْثَرُالْأَوَّلینَ، وَاللهِ لَقَدْ أَهْلَکَ الْأَوَّلینَ، وَهُوَ مُهْلِکُ الْآخِرینَ.

او خود در کتابش آورده: «آیا پیشینیان را تباه نکردیم و به دنبال آنان آیندگان را گرفتار نساختیم؟ با مجرمان این چنین کنیم. وی بر ناباوران!»

هان مردمان! همانا خداوند امر و نهی خود را به من فرموده و من نیز به دستور او دانش آن را نزد علی نهادم. پس فرمان او را بشنوید و گردن نهید و پیرویش نمایید و از آنچه بازتان دارد خودداری کنید تا راه یابید. به سوی هدف او حرکت کنید. راه هی گونه گون شما را از راه او بازندارد!

قالَ الله تَعالی: (أَلَمْ نُهْلِکِ الْأَوَّلین، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرینَ، کذالِکَ نَفْعَلُ بِالُمجْرِمینَ، وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ).

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ الله قَدْ أَمَرَنی وَنَهانی، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِیّاً وَنَهَیْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَالنَّهُی لَدَیْهِ، فَاسْمَعُوا لِاَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَأَطیعُوهُ تَهْتَدُوا وَانْتَهُوا لِنَهْیِهِ تَرشُدُوا، (وَصیرُوا إِلی مُرادِهِ) وَلا تَتَفَرَّقْ بِکُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبیلِهِ.

بخش هفتم: پیروان اهل بیت علیهم السلام و دشمنان ایشان

هان مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند.

سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله قرائت فرمود: «بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین الرّحمن الرّحیم» - تا آخر سوره.

مَعاشِرَالنّاسِ، أَنَا صِراطُ الله الْمُسْتَقیمُ الَّذی أَمَرَکُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِی مِنْ بَعْدی. ثُمَّ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةُ (الْهُدی)، یَهْدونَ إِلَی الْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلونَ.

ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ الله الرَّحْمانِ الرَّحیمِ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِ الْعالَمینَ...» إِلی آخِرِها،

هان! به خدا سوگند این سوره درباره ی من نازل شده و شامل امامان می باشد و به آنان اختصاص دارد. آنان اولیی خدایند که ترس و اندوهی برایشان نیست، آگاه باشید: البته حزب خدا چیره و غالب خواهد بود. هشدار که: ستیزندگان با امامان، گمراه و همکاران شیاطین اند. بری گمراهی مردمان، سخنان بیهوده و پوچ را به یکدیگر می رسانند. بدانید که خداوند از دوستان امامان در کتاب خود چنین یاد کرده: «[ی پیامبر ما] نمی یابی ایمانیان به خدا و روز بازپسین، که ستیزه گران خدا و رسول را دوست ندارند، گرچه آنان پدران، برادران و خویشانشان باشند. آنان [که چنین اند] خداوند ایمان را در دل هایشان نبشته است.» - تا آخر آیه.

وَقالَ: فِی نَزَلَتْ وَفیهِمْ (وَاللهِ) نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ خَصَّتْ، أُولئکَ أَوْلِیاءُاللهِ الَّذینَ لاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ یَحْزَنونَ، أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ. أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمْ هُمُ السُّفَهاءُالْغاوُونَ إِخْوانُ الشَّیاطینِ یوحی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُروراً. أَلا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ ذَکَرَهُمُ اللهُ فی کِتابِهِ، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: (لاتَجِدُ قَوْماً یُؤمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّاللهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْکانُوا آبائَهُمْ أَوْأَبْنائَهُمْ أَوْإِخْوانَهُمْ أَوْعَشیرَتَهُمْ، أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلوبِهِمُ الْإیمانَ) إِلی آخِرالآیَةِ.

هان! دوستداران امامان ایمانیان اند که قرآن چنان توصیف فرموده: «آنان که ایمان آورده و باور خود را به شرک نیالوده اند، در امان و در راه راست هستند.»

هشدار! یاران پیشوایان کسانی هستند که به باور رسیده و از تردید و انکار دور خواهند بود.

هشدار! اولیی امامان آنانند که با آرامش و سلام به بهشت درخواهند شد و فرشتگان با سلام آنان را پذیرفته، خواهند گفت: «درود بر شما که پاک شده اید. اینک داخل شوید که در بهشت، جاودانه خواهید بود.»

هان! بهشت پاداش اولیی آنان است و در آن بی حساب روزی داده خواهند شد.

هان! دشمنان آنان آن کسانی اند که در آتش درآیند. و همانا ناله ی افروزش جهنم

را می شنوند در حالی که شعله هی آتش زبانه می کشد و زفیر (صدی بازدم) جهنم را نیز درمی یابند.

هان! خداوند درباره ی ستیزگران با آنان فرموده: «هرگاه امتی داخل جهنم شود همتی خود را نفرین کند.»

هشدار! که دشمنان امامان همانانند که خداوند درباره ی آنان فرموده: «هر گروهی از آنان داخل جهنم شود نگاهبانان می پرسند: مگر برایتان ترساننده ی نیامد؟! می گویند: چرا ترساننده آمد لیکن تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند وحی نفرستاده و شما نیستید مگر در گمراهی بزرگ!» تا آن جا که فرماید: «هان! نابود باد دوزخیان!»

هان! یاران امامان در نهان، از پروردگار خویش ترسانند، آمرزش و پاداش بزرگ بری آنان خواهد بود.

هان مردمان! چه بسیارراه است میان آتش و پاداش بزرگ!

ألا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الْمُؤْمِنونَ الَّذینَ وَصَفَهُمُ الله عَزَّوَجَلَّ فَقالَ: (الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدونَ).

(ألا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَرْتابوا).

ألا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ یدْخُلونَ الْجَنَّةَ بِسَلامٍ آمِنینَ، تَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِکَةُ بِالتَّسْلیمِ یَقُولونَ: سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلوها خالِدینَ.

ألا إِنَّ أَوْلِیائَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ یُرْزَقونَ فیها بِغَیْرِ حِسابٍ. ألا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ یَصْلَونَ سَعیراً.

ألا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ یَسْمَعونَ لِجَهَنَّمَ شَهیقاً وَ هِیَ تَفورُ وَ یَرَوْنَ لَهازَفیراً.

ألا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ قالَ الله فیهِمْ: (کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها) الآیة.

أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: (كُلَّما أُلْقِیَ فیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ یَأْتِكُمْ نَذیرٌ، قالوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذیرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلنا مانَزَّلَ اللهُ مِنْ شَیءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فی ضَلالٍ كَبیرٍ) إِلی قَوله: (أَلافَسُحْقاً لِاَصْحابِ السَّعیرِ). أَلا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبیرٌ.

هان مردمان! خداوند ستیزه جویان ما را ناستوده و نفرین فرموده و دوستان ما را ستوده و دوست دارد.

هان مردمان! بدانید كه همانا من انذارگرم و علی مژده دهنده.

هان! كه من بیم دهنده ام و علی راهنما.

هان مردمان! بدانید كه من پیامبرم و علی وصی من است.

هان مردمان! بدانید كه همانا من فرستاده و علی امام و وصی پس از من است. و امامان پس از او فرزندان اویند.

آگاه باشید! من والد آنانم ولی ایشان از نسل علی خواهند بود.

مَعاشِرَالنَاسِ، شَتّانَ مابَیْنَ السَّعیرِ وَالْأَجْرِ الْكَبیرِ.

(مَعاشِرَالنّاسِ)، عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ الله وَلَعَنَهُ، وَ وَلِیُّنا (کُلُّ) مَنْ مَدَحَهُ الله وَ أَحَبَّهُ.

مَعاشِرَ النّاسِ، أَلاوَإِنّی (أَنَا) النَّذیرُ و عَلِی الْبَشیرُ.

(مَعاشِرَالنّاسِ)، أَلا وَ إِنِّی مُنْذِرٌ وَ عَلِی هادٍ.

مَعاشِرَ النّاس (أَلا) وَ إِنّی نَبی وَ عَلِی وَصِیّی.

(مَعاشِرَالنّاسِ، أَلاوَإِنِّی رَسولٌ وَ عَلِی الْإِمامُ وَالْوَصِی مِنْ بَعْدی، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ. أَلاوَإِنّی والِدُهُمْ وَهُمْ یَخْرُجونَ مِنْ صُلْبِهِ).

بخش هشتم: حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف

آگاه باشید! همانا آخرین امام، قائم مهدی از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد بود.

هشدار! که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران.

هشدار! که اوست فاتح دژها و منهدم کننده ی آنها.

هشدار! که اوست چیره بر تمامی قبایل مشرکان و راهنمی آنان.

هشدار! که او خونخواه تمام اولیی خداست.

آگاه باشید! اوست یاور دین خدا.

هشدار! که از دریایی ژرف پیمانه هایی افزون گیرد.

هشدار! که او به هر ارزشمندی به اندازه ی ارزش او، و به هر نادان و بی ارزشی به اندازه ی نادانی اش نیکی کند.

هشدار! که او نیکو و برگزیده ی خداوند است.

هشدار! که او وارث دانش ها و حاکم بر ادراک هاست.

هان! بدانید که او از سوی پروردگارش سخن می گوید و آیات و نشانه هی او را برپا کند. بدانید همانا اوست بالیده و استوار.

بیدار باشید! هموست که [اختیار امور جهانیان و آیین آنان] به او واگذار شده است.

آگاه باشید! که تمامی گذشتگان ظهور او را پیشگویی کرده اند.

آگاه باشید! که اوست حجّت پایدار و پس از او حجّتی نخواهد بود.(2) درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست.

هان! کسی بر او پیروز نخواهد شد و ستیزنده ی او یاری نخواهد گشت.

آگاه باشید که او ولی خدا در زمین، داور او در میان مردم و امانتدار امور آشکار و نهان است.

2) این تعبیر به عنوان حجّت و امامت است و نظری به رجعت دیگر امامان ندارد زیرا آنان حجّت های پیشین اند که دوباره رجعت خواهند نمود.

ألا إِنَّ خاتَمَ الْأَئِمَةِ مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدِى.

ألا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَى الدِّينِ.

ألا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمينَ.

ألا إِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها.

ألا إِنَّهُ غالِبُ كُلِّ قَبيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ وَهاديها.

ألاإِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثارٍ لِاَوْلِياءِاللهِ.

ألا إِنَّهُ النّاصِرُ لِدينِ اللهِ.

ألا إِنَّهُ الْغَرّافُ مِنْ بَحْرٍ عَميقٍ.

ألا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذى فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذى جَهْلٍ بِجَهْلِهِ.

أَلا إِنَّهُ خِيَرَةُاللهِ وَ مُخْتارُهُ.

أَلا إِنَّهُ وارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالُمحيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ.

أَلا إِنَّهُ الُمخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمُشَيِّدُ لاَِمْرِ آياتِهِ.

أَلا إِنَّهُ الرَّشيدُ السَّديدُ.

أَلا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ.

أَلا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرونِ بَيْنَ يَدَيْهِ.

أَلا إِنَّهُ الْباقى حُجَّةً وَلاحُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ إِلاّ مَعَهُ وَلانُورَ إِلاّعِنْدَهُ.

أَلا إِنَّهُ لاغالِبَ لَهُ وَلامَنْصورَ عَلَيْهِ.

أَلاوَإِنَّهُ وَلِی اللهِ فی أَرْضِهِ، وَحَکَمُهُ فی خَلْقِهِ، وَأَمینُهُ فی سِرِّهِ وَ علانِیَتِهِ.

بخش نهم: مطرح کردن بیعت

هان مردمان! من پیام خدا را برایتان آشکار کرده تفهیم نمودم. و این علی است که پس از من شما را آگاه می کند. اینک شما را می خوانم که پس از پایان خطبه با من و سپس با علی دست دهید تا با او بیعت کرده به امامت او اقرار نمایید. آگاه باشید من با خداوند و علی با من پیمان بسته و من اکنون از سوی خدی عزّوجل بری امامت او پیمان می گیرم. «[ی پیامبر]آنان که با تو بیعت کنند هر آینه با خدا بیعت کرده اند. دست خدا بالی دستان آنان است. و هر کس بیعت شکند، بر زیان خود شکسته، و آن کس که بر پیمان خداوند استوار و باوفا باشد، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنّی قَدْبَیَّنْتُ لَکُمْ وَأَفْهَمْتُکُمْ، وَ هذا عَلِی یُفْهِمُکُمْ بَعْدی. أَلاوَإِنِّی عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتی أَدْعُوکُمْ إِلی مُصافَقَتی عَلی بَیْعَتِهِ وَ الإِقْرارِبِهِ، ثُمَّ مُصافَقَتِهِ بَعْدی. أَلاوَإِنّی قَدْ بایَعْتُ اللهَ وَ عَلِی قَدْ بایَعَنی. وَأَنَا آخِذُکُمْ بِالْبَیْعَةِ لَهُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. (إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللهَ، یَدُاللهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ. فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً).

بخش دهم: حلال و حرام، واجبات و محرمات

هان مردمان! همانا حج و عمره از شعائر و آداب و رسوم خدایی است. پس زائران خانه ی خدا و عمره کنندگان بر صفا و مروه بسیار طواف کنند.

هان مردمان! در خانه ی خدا حج گزارید؛ که هیچ خاندانی داخل آن نشد مگر بی نیاز شد و مژده گرفت، و کسی از آن روی برنگردانید مگر بی بهره و نیازمند گردید.

هان مردمان! مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منا) نمانَد مگر این که خدا گناهان گذشته ی او را بیامرزد و بایسته است که پس از پایان اعمال حج [با پرونده ی پاک] کار خود را از سر گیرد.

هان مردمان! حاجیان دستگیری شده اند و هزینه هی سفرشان جبران می شود و جایگزین آن به آنان خواهد رسید. و البته خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد کرد.

هان مردمان! خانه ی خدا را با دین کامل و دانش ژرفی آن دیدار کنید و از زیارتگاهها جز با توبه و بازایستادن [از گناهان] برنگردید.

هان مردمان! نماز را به پا دارید و زکات بپردازید همان سان که خداوند عزّوجل امر فرموده. پس اگر زمان بر شما دراز شد و کوتاهی کردید یا از یاد بردید، علی صاحب اختیار و تبیین کننده ی بر شماست. خداوند عزّوجل او راپس از من امانتدار خویش در میان آفریدگانش نهاده. همانا او از من و من از اویم. و او و فرزندان من از جانشینان او، پرسش هی شما راپاسخ دهند و آن چه را نمی دانید به شما می آموزند.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ مِنْ شَعائِرِالله، (فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِاعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما) الآيَة.

مَعاشِرَالنّاسِ، حُجُّواالْبَيْتَ، فَماوَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتٍ إِلاَّ اسْتَغْنَوْا وَ أُبْشِروا، وَلاتَخَلَّفوا عَنْهُ إِلاَّبَتَرُوا وَ افْتَقَرُوا.

مَعاشِرَالنّاسِ، ماوَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلاَّغَفَرَالله لَهُ ماسَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلى وَقْتِهِ ذالِکَ، فَإِذا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ.

مَعاشِرَالنَّاسِ، الْحُجّاجُ مُعانُونَ وَ نَفَقاتُهُمْ مُخَلَّفَةٌ عَلَيْهِمْ وَالله لايُضيعُ أَجْرَالْمُحْسِنينَ.

مَعاشِرَالنّاسِ، حُجُّوا الْبَيْتَ بِکَمالِ الدّينِ وَالتَّفَقُّهِ، وَلاتَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشاهِدِإِلاّ بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلاعٍ.

مَعاشِرَالنّاسِ، أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ کَما أَمَرَکُمُ الله عَزَّوَجَلَّ، فَإِنْ طالَ عَلَيْکُمُ الْأَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ أَوْنَسيتُمْ فَعَلِى وَلِيُّکُمْ وَمُبَيِّنٌ لَکُمْ، الَّذى نَصَبَهُ الله عَزَّوَجَلَّ لَکُمْ بَعْدى أَمينَ خَلْقِهِ. إِنَّهُ مِنّى وَ أَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَ مَنْ تَخْلُفُ مِنْ ذُرِّيَّتى يُخْبِرونَکُمْ بِماتَسْأَلوُنَ عَنْهُ وَيُبَيِّنُونَ لَکُمْ ما لاتَعْلَمُونَ.

هان! روا و ناروا بيش از آن است که من شمارش کنم و بشناسانم و در اين جا يکباره به روا فرمان دهم و از ناروا بازدارم. از اين روى مأمورم از شما بيعت بگيرم که دست در دست من نهيد در مورد پذيرش

آن چه از سوی خداوند آورده ام دربارهٔ علی امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او که آنان از من و اویند. و این امامت به وراثت پایدار است و فرجام امامان، مهدی است و استواری امامت تا روزی است که او با خداوند قدر و قضا دیدار کند.

هان مردمان! شما را به هرگونه روا و ناروا راهنمایی کردم و از آن هرگز برنمی گردم. بدانید و آگاه باشید! آن ها را یاد کنید و نگه دارید و یکدیگر را به آن توصیه نمایید و در آن [احکام خدا]دگرگونی راه ندهید. هشدار که دوباره می گویم: بیدار باشید! نماز را به پا دارید. و زکات بپردازید. و امر به معروف کنید و از منکر بازدارید.

ألا إِنَّ الْحَلالَ وَالْحَرامَ أَكْثَرُمِنْ أَنْ أُحصِيَهُما وَأُعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَ اَنهَى عَنِ الْحَرامِ فى مَقامٍ واحِدٍ، فَأُمِرْتُ أَنْ آخُذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَالصَّفْقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ ماجِئْتُ بِهِ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فى عَلِى أَميرِالْمُؤْمِنينَ وَالْأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذينَ هُمْ مِنِّى وَمِنْهُ إِمامَةٌ فيهِمْ قائِمَةٌ، خاتِمُها الْمَهْدى إِلى يَوْمٍ يَلْقَى اللهَ الَّذى يُقَدِّرُ وَ يَقْضى.

مَعاشِرَالنّاسِ، وَ كُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَكُلُّ حَرامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنِّى لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذالِكَ وَ لَمْ أُبَدِّلْ. ألا فَاذْكُرُوا ذالِكَ وَاحْفَظُوهُ وَ تَواصَوْابِهِ، وَلا تُبَدِّلُوهُ وَلاتُغَيِّرُوهُ. ألا وَ إِنِّى اُجَدِّدُالْقَوْلَ: ألا فَأَقيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأْمُرُوا بِالْمَعْروفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ.

و بدانید که ریشه ی امر به معروف این است که به گفته ی من [درباره ی امامت] برسید و سخن مرا به دیگران برسانید و غایبان را به پذیرش فرمان من توصیه کنید و آنان را از ناسازگاری سخنان من

بازدارید؛ همانا سخن من فرمان خدا و من است و هیچ امر به معروف و نهی از منکری جز با امام معصوم تحقق و کمال نمی یابد.

هان مردمان! قرآن بر شما روشن می کند که امامان پس از علی فرزندان اویند و من به شما شناساندم که آنان از او و از من اند. چرا که خداوند در کتاب خود می گوید: «امامت را فرمانی پایدار در نسل او قرار داد...» و من نیز گفته ام که: «مادام که به قرآن و امامان تمسک کنید، گمراه نخواهید شد.»

هان مردمان! تقوا را، تقوا را رعایت کرده از سختی رستخیز بهراسید همان گونه که خداوند عزّوجل فرمود: «البته زمین لرزه ی روز رستاخیز حادثه ی بزرگ است...»

مرگ، قیامت، و حساب و میزان و محاسبه ی در برابر پروردگار جهانیان و پاداش کیفر را یاد کنید. آن که نیکی آورد، پاداش گیرد. و آن که بدی کرد، بهره ی از بهشت نخواهد برد.

ألاوَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلی قَوْلی وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ یَحْضُرْ وَ تَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنِّی وَتَنْهَوْهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَمِنِّی. وَلا أَمْرَ بِمَعْروفٍ وَلا نَهْی عَنْ مُنْکَرٍ إِلاَّمَعَ إِمامٍ مَعْصومٍ.

مَعاشِرَالنّاسِ، الْقُرْآنُ یُعَرِّفُکُمْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ، وَعَرَّفْتُکُمْ إِنَّهُمْ مِنِّی وَمِنْهُ، حَیْثُ یَقُولُ اللهُ فی کِتابِهِ: (وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ). وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِلُّوا ما إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما».

مَعاشِرَالنّاسِ، التَّقْوی، التَّقْوی، وَاحْذَرُوا السّاعَةَ کَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیءٌ عَظیمٌ). اُذْکُرُوا الْمَماتَ (وَالْمَعادَ) وَالْحِسابَ وَالْمَوازینَ وَالْمحاسَبَةَ بَیْنَ یَدَی رَبِّ الْعالَمینَ وَالثَّوابَ وَالْعِقابَ. فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ اُثیبَ عَلَیْها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلَیْسَ لَهُ فِی الجِنانِ نَصیبٌ.

بخش یازدهم: بیعت گرفتن رسمی

هان مردمان! شما بیش از آنید که در یک زمان با یک دست من بیعت نمایید. از این روی خداوند عزّوجل به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم و پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین را محکم کنم و نیز بر امامان پس از او که از نسل من و اویند؛ همان گونه که اعلام کردم که ذرّیّه من از نسل اوست.

پس همگان بگویید:

«البتّه که سخنان تو را شنیده پیروی می کنیم و از آن ها خشنودیم و بر آن گردن گذار و بر آن چه از سوی پروردگارمان در امامت امامان علی امیرالمؤمنین و امامان دیگر - از صلب او - به ما ابلاغ کردی، با تو پیمان می بندیم با دل و جان و زبان و دست هایمان. با این پیمان زنده ایم و با آن خواهیم مرد و با آن اعتقاد برانگیخته می شویم. و هرگز آن را دگرگون نکرده شکّ و انکار نخواهیم داشت و از عهد و پیمان خود برنمی گردیم.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصافِقُونی بِكَفٍّ واحِدٍ فی وَقْتٍ واحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِی اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ آخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الْإِقْرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِی أَميرِالْمُؤْمنینَ، وَلِمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّی وَ مِنْهُ، عَلی ما أَعْلَمْتُكُمْ أَنَّ ذُرِّيَّتی مِنْ صُلْبِهِ.

فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنّا سامِعُونَ مُطيعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّکَ فی أَمْرِ إِمامِنا عَلِی أَميرِالْمُؤْمِنينَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ. نُبايِعُکَ عَلی ذالِکَ بِقُلُوبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَأَيْدينا. علی ذالِکَ نَحْيی وَ عَلَيْهِ نَموتُ وَ عَلَيْهِ نُبْعَثُ. وَلانُغَيِّرُ وَلانُبَدِّلُ، وَلا نَشُکُّ (وَلانَجْحَدُ) وَلانَرْتابُ، وَلا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلا نَنْقُضُ الْميثاقَ.

[ی رسول خدا] ما را به فرمان خدا پند دادی درباره ی علی امیرالمؤمنین و امامان از نسل خود و او، که حسن و حسین و آنان که خداوند پس از آنان برپا کرده است. پس عهد و پیمان از ما گرفته شد از دل و جان و زبان و روح و دستانمان. هر کس توانست با دست وگرنه با زبان پیمان بست. و هرگز پیمانمان را دگرگون نخواهیم کرد و خداوند از ما شکست عهد نبیند. و نیز فرمان تو را به نزدیک و دور از فرزندان و خویشان خود خواهیم رسانید و خداوند را بر آن گواه خواهیم گرفت. و هر آینه خداوند بر گواهی کافی است و تو نیز بر ما گواه باش.»

هان مردمان! چه می گویید؟ همانا خداوند هر صدایی را می شنود و آن را که از دل ها می گذرد می داند. «هر آن کس هدایت پذیرفت، به خیر خویش پذیرفته. و آن که گمراه شد، به زیان خود رفته.» و هر کس بیعت کند، هر آینه با خداوند پیمان بسته؛ که «دست خدا بالی دستان آن هاست.»

هان مردمان! اینک با خداوند بیعت کنید و با من پیمان بندید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان پس از آنان از نسل آنان که نشانه ی پایدارند در دنیا و آخرت.

وَعَظْتَنا بِوَعْظِ الله فی عَلِی أميرِالْمؤْمِنينَ وَالْأئِمَّةِ الَّذينَ ذَكَرْتَ مِنْ ذُرِّيتِکَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ مَنْ نَصَبَهُ الله بَعْدَهُما. فَالْعَهْدُ وَالْميثاقُ لَهُمْ مَأْخُوذٌ مِنَّا، مِنْ قُلُوبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَضَمائِرِنا وَأَيْدينا. مَنْ أَدْرَكَها بِيَدِهِ وَ إِلاَّ فَقَدْ أَقَرَّ بِلِسانِهِ، وَلا نَبْتَغی بِذالِکَ بَدَلاً وَلايَرَى الله مِنْ أَنْفُسِنا حِوَلاً. نَحْنُ نُؤَدّی ذالِکَ عَنْکَ الّدانی والقاصی مِنْ اَوْلادِنا واَهالينا، وَ نُشْهِدُالله بِذالِکَ وَ كَفی بِالله شَهيداً وَأَنْتَ عَلَيْنا بِهِ شَهيدٌ».

مَعاشِرَالنّاسِ، ماتَقُولونَ؟ فَإِنَّ الله يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خافِيَةَ كُلِّ نَفْسٍ، (فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها)، وَمَنْ بايَعَ فَإِنَّما يُبايِعُ الله، (يَدُالله فَوْقَ أَيْديهِمْ).

مَعاشِرَالنّاسِ، فَبايِعُوا الله وَ بايِعُونی وَبايِعُوا عَلِيّاً أَميرَالْمُؤْمِنينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ (مِنْهُمْ فِی الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ) كَلِمَةً باقِيَةً.

خداوند مکّاران را تباه می کند و به باوفایان مهر می ورزد. «هر که پیمان شکند

جز این نیست که به زیان خود گام برداشته، و هر که بر عهدی که با خدا بسته پابرجا ماند، به زودی خدا او را پاداش بزرگی خواهد داد.»

هان مردمان! آن چه بر شما برگفتم بگویید و به علی با لقب امیرالمؤمنین سلام کنید و بگویید: «شنیدیم و فرمان می بریم پروردگارا، آمرزشت خواهیم و بازگشت به سوی تو است.» و نیز بگویید: «تمام سپاس و ستایش خدایی راست که ما را به این راهنمایی فرمود وگرنه راه نمی یافتیم» - تا آخر آیه.

هان مردمان! هر آینه برتری هی علی بن ابی طالب نزد خداوند عزّوجل - که در قرآن نازل فرموده - بیش از آن است که من یکباره برشمارم. پس هر کس از مقامات او خبر داد و آن ها را شناخت او را تصدیق و تأیید کنید.

هان مردمان! آن کس که از خدا و رسولش و علی و امامانی که نام بردم پیروی کند، به رستگاری بزرگی دست یافته است.

يُهْلِکُ الله مَنْ غَدَرَ وَ يَرْحَمُ مَنْ وَ فی، (وَ مَنْ نَکَثَ فَإِنَّما يَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أوْفی بِما عاهَدَ عَلَيْهُ الله فَسَيُؤْتيهِ أجْراً عَظيماً).

مَعاشِرَالنّاسِ، قُولُوا الَّذی قُلْتُ لَکُمْ وَسَلِّمُوا عَلی عَلی بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنينَ، وَقُولُوا: (سَمِعْنا وَ أطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَيْکَ الْمَصيرُ)، وَ قُولوا: (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أنْ هَدانَا الله) الآيةَ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ فَضائِلَ عَلی بْنِ أبی طالِبٍ عِنْدَالله عَزَّوَجَلَّ - وَ قَدْ أنْزَلَهافِی الْقُرْآنِ - أکْثَرُ مِنْ أنْ أُحْصِيَها فی مَقامٍ واحِدٍ، فَمَنْ أنْبَاَکُمْ بِها وَ عَرَفَها فَصَدِّقُوهُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، مَنْ یُطعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلِیّاً وَ الْأَئِمَةَ الَّذینَ ذَکرْتُهُمْ فَقَدْ فازَفَوْزاً عَظیماً.

هان مردمان! سبقت جویان به بیعت و پیمان و سرپرستی او و سلام بر او با لقب امیرالمؤمنین، رستگاران‌اند و در بهشت هی پربهره خواهند بود.

هان مردمان! آن چه خدا را خشنود کند بگویید. پس اگر شما و تمامی زمینیان کفران ورزند، خدا را زیانی نخواهد رسانید.

پروردگارا، آنان را که به آن چه ادا کردم و فرمان دادم ایمان آوردند، بیامرز. و بر منکران کافر خشم گیر! و الحمدللّه ربّ العالمین.

مَعاشِرَالنَّاسِ، السّابِقُونَ إِلی مُبایَعَتِهِ وَ مُوالاتِهِ وَ التَّسْلیمِ عَلَیْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ أُولئکَ هُمُ الْفائزُونَ فی جَنّاتِ النَّعیمِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، قُولُوا ما یَرْضَی اللهُ بِهِ عَنْکُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَلَنْ یَضُرَّاللهَ شَیْئاً.

اللهمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ (بِما أَدَّیْتُ وَأَمَرْتُ) وَاغْضِبْ عَلَی (الْجاحِدینَ) الْکافِرینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

شطیطۀ نیشابوری‌شیعیان نیشابور شخصی بنام محمدبن علی را انتخاب کرده وامانتهـایی‌شـامل سـه هـزار سکه طلا وپنجاه هزار سکه نقـره ومقـداری پارچـه ودفتـری‌مُهرومـوم شـده شـامل هفتـاد سـؤال کـه در هرورقی یک سؤال نوشته شده بود به اودادنـد تـا بـه امام بعـد از امـام صـادق(ع)کـه درآن زمـان هنـوز مشخص نبود،بدهد.وجواب سؤالات را بگیرد.

همچنین زنی بنام شطیطه یک درهم ویک ژاکت به محمدبن علی داد تا به‌امام برسـاند.وگفـت:ایـن را بـه امام بده اگرچه کم است زیرا از فرستادن حق‌اگرچه کم باشد نباید حیا کرد!

محمدبن علی با جریاناتی خودرا به امام کاظم(ع)رساند.وامام جواب‌سؤالات را بدون اینکه مُهر وموم آنهـا باز شود،دادند.امّااموال را قبـول‌نکردند،وفرمودنـد:درهـم شـطیطه وژاکـت اورا بیـاور!وقتـی آورد،امـام آنهارابرداشت‌وفرمود:خدا ازحق حیا نمی‌کند اگر چه کم باشد.ای ابوجعفر! سلام‌مـرا بـه شـطیطه برسـان واین کیسه را که چهل درهم در آنست به او بده وبگوکه من قسمتی از کفنهـای خـودم را کـه پنبـه‌اش از روستای خودمان ،قریۀ صیداکه قریۀ فاطمه زهرا(س)است‌وخواهرم حکیمه آنرا رشته است است برای‌تو فرستادم وبدان که از زمان وصول اینها،نوزده روز دیگر زنده‌هستی.شانزده درهـم را خـرج خـودت کـن وبقیه را بعنوان صدقه وکارهای‌لازم دیگر قرار بده!ومن برای خواندن نماز بربدن تو می‌آیم.

سپس امام فرمود:ای ابوجعفر!اگر مرا بربالین شطیطه دیدی بکسی اطلاع‌نده!که برایش بهتر اسـت وایـن اموال را به صاحبانشان برگردان...

محمدبن علی بعد از این ملاقات به نیشابور برگشت ودید اشخاصی که امام‌اموال آنان را برگردانده همـه پیرو عبدالله افطح برادر امام کاظم(ع)شده‌اندوفقط شطیطه بر صراط حق مانده است.

او سلام امام را به شطیطه ابلاغ کرد وکیسه پول وکفن اهدائی امام را به اوداد.

همانطور که امام خبر داده بود،شطیطه نوزده روز بعد از دنیا رفت وامام‌بربالین او حاضر شـد وبـراو نمـاز خواند وبه محمدبن علـی فرمـود:سلام مـرا بـه‌یاران برسـان وبگـو:مـن وهرکسـی کـه امـام اسـت بایـد برجنازه‌های شما درهرشهری که باشید،حاضرشویم.پس از خـدا در کارهایتـان بپرهیزیـد(موسوی اصفهانی، مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۸ ـ ۱۲۰ و همچنین ذبیح‌الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۶۲، دارالمکتب اسلامیه.)

حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت می کند که آن حضرت فرمود :

مَن أحبَّ أن يَحيَى حَياةً تُشبهُ حَيَاةَ الأنبياءِ ، وَيَمُوتَ مِيتَةً تُشبهُ مِيتَةَ الشُّهَداءِ وَيَسكُنَ الجنَانَ الَّتِى غَرَسَهَا الرَّحمَنُ ، فَليَتَوَلَّ عَلِيّاً وَلْيُوَالِ وَلِيَّهُ ، وَلْيَقْتَدِ بالأئمَّةِ مِن بَعْدِهِ ، فَإنَّهُمْ عِترَتِى ، خُلِقُوا مِن طِينَتِى ; اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِى وَعِلمِى . وَوَيلٌ لِلمُخَالِفِينَ لَهُم مِن أُمَّتِى ; اللَّهُمَّ لاَ تُنِلْهُم شَفَاعَتِى .

کسی که دوست دارد چون پیامبران زندگی کند و هم چون شهیدان بمیرد و در بهشتی که همه درختانش را خدای رحمان کاشته مسکن گزیند پس باید ولایت و رهبری علی را بپذیرد و با دوستش دوستی کند و به امامان پس از او اقتدا نماید زیرا آنان خاندان من هستند و از طینت من آفریده شده اند ; خدایا ! فهم و دانش مرا روزی آنان قرار ده . و وای بر مخالفانشان از امت من ; خدایا ! آنان (مخالفان) را به شفاعت من نرسان .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرموده :

مَنْ أرادَ أنْ يَنْظُر إلى آدَمَ فى عِلْمِهِ ، وَإلى نُوح فى فَهْمِهِ ، وَإلى يَحيىَ بْنَ زَكَريّا فى زُهْدِهِ وَإلى مُوسَى بْنِ عِمْرانَ فى بَطْشِهِ ، فَلْيَنْظُرْ إلى عَلىّ بْنَ أبى طالب (عليه السلام)(**42**) .

کسی که می خواهد به آدم در دانشش و به نوح در فهمش و به یحیی بن زکریا در زهدش و به موسی بن عمران در سرعت و شدت عملش نظر کند ، باید به علی بن ابی طالب بنگرد .

42 ـ روضة الواعظين : 128/1 ، شواهد التنزيل : 103/1 ، حديث 117 ; كشف الغمة : 1 / 113 ; بحار الأنوار : 38/39 ، باب 73 ، حديث 10

آثار ولایت

در پرتو ولایت انسان به سعادت وکمال می رسد.(سَعُد من والاکم وهلک من عاداکم)

.(ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه)یعنی شیعیان بهترین های بشریت هستند.

همه انسان ها طالب سعادتند.همه طالب خوشبختی هستند .درحالی که از هفت میلیارد جمعیت دنیا درسال 2013 **فقط قریب پانصد میلیون نفر شیعه هستند واز این تعداد،افراد کمی امامت را می شناسند.برای همین است که بشر بسوی تاریکی قدم برمی دارد.کار بشر بجایی رسیده است که بدیها برای او خوب جلوه می کند وخوبیها برای او بد جلوه می کند.بی حیایی خوب وحیا بد است وعلامت عقب ماندگی است.کسی که دین دارد بد است وکسی که**

در پرتو ولایت انسان از انحرافات عقیدتی واخلاقی مصون می ماندواگر ولایت نباشد انسان راه را گم می کند.(وان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی.)

مَثَل ولایت همانند کشتی نوح است که هرکه در کشتی باشد نجات می یابد.(من اتکم نجی ومن لم یاتکم هلک)

کسی که با ولایت بمیرد شهید است.(من مات علی حب آل محمد مات شهیدا)

کسی که با ولایت زندگی کند همانند پیامبران زندگی کرده است:حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت می کند که آن حضرت فرمود :

مَن أحبَّ أن يَحيَی حَیاةً تُشبهُ حَیَاةَ الأنبیاءِ ، وَیَمُوتَ مِیتَةً تُشبهُ مِیتَةَ الشُّهَداءِ وَیَسکُنَ الجِنَانَ الَّتِی غَرَسَهَا الرَّحمَنُ ، فَلیَتَوَلَّ عَلِیّاً وَلْیُوَالِ وَلِیَّهُ ، وَلْیَقْتَدِ بالأئمَّةِ مِن بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ عِترَتِی ، خُلِقُوا مِن طِینَتِی ; اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِی وَعِلمِی . وَوَیلٌ لِلمُخَالِفِینَ لَهُم مِن أُمَّتِی ; اللَّهُمَّ لاَ تُنِلْهُم شَفَاعَتِی .

کسی که دوست دارد چون پیامبران زندگی کند و هم چون شهیدان بمیرد و در بهشتی که همه درختانش را خدای رحمان کاشته مسکن گزیند پس باید ولایت و رهبری علی را بپذیرد و با دوستش دوستی کند و به امامان پس از او اقتدا نماید زیرا آنان خاندان من هستند و از طینت من آفریده شده اند ; خدایا ! فهم و دانش مرا روزی آنان قرار ده . و وای بر مخالفانشان از امت من ; خدایا ! آنان (مخالفان) را به شفاعت من نرسان .

کسی که ولایت دارد در امن وآرامش خواهد بود:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

مَثَلُکُمْ یا عَلیَّ مثل بَیْتِ اللّهِ الحَرامِ ، مَنْ دَخَلَهَ کانَ آمِناً فَمَنْ أحَبَّکُمْ وَوالاکُمْ کانَ آمِناً مِنْ عَذابِ النارِ ، وَمَنْ أبْغَضَکُمْ أُلْقِیَ فی النارِ . یا عَلیَّ (. . . وَلِلّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً . . .) وَمَنْ کانَ لَهُ عُذْرٌ فَلَهُ عُذْرُهُ ، وَمَنْ کانَ فَقیراً فَلَهُ عُذْرُهُ ، وَمْنْ کانَ مَریضاً فَلَهُ عُذْرُهُ ، إنَّ اللّه لا یَعْذُرُ غَنیاً وَلا فَقیراً ، وَلا مَریضاً وَلا صَحیحاً ، وَلا أعْمی وَلا بَصِیراً ، فی تفریطِهِ فی مُوالاتِکُمْ وَمَحَبَّتِکُم .

ای علی ! مَثَل شما اهل بیت همانند بیت اللّه الحرام است که هر کس بر آن درآید ایمن گردد پس هر که شما را دوست بدارد و شما را یاری رساند از عذاب آتش در امان خواهد بود و هر که به شما کینه ورزد به آتش در افکنده می شود . ای علی ! بر اساس کتاب خدا

هر کس استطاعت دارد حج بر او واجب است پس آنکه عذری دارد معذور از رفتن است و آن که تهیدست است عذر او تهیدستی اوست و آنکه بیمار است عذرش بیماری اوست ، ولیّ خدا در کوتاهی نسبت به طرفداری و دوستی شما اهل بیت نه عذر توانگر ، نه تهیدست ، نه بیمار ، نه تندرست و نه کور و نه بینا را می پذیرد ! (خصائص الأئمه : 77 .)

اامامان معدن علوم مختلف هستند:

پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امامان پس از او فرمود :

فَهُوَ سَيِّدُ الاْوْصياءِ ، اللُّحُوقُ بِهِ سَعادَةٌ ، وَالْمَوْتُ فِى طاعَتِهِ شَهادَةٌ ، وَاسْمُهُ فى التَّوْراةِ مَقْرُونٌ إلى إسْمى ، وَزَوْجَتُهُ الصَّدّيْقَةُ الْكُبرى إبْنَتى ، وَابْناهُ سَيِّدا شَباب أهْلِ الجَنَّةِ إبْناىَ ، وَهُوَ وَهُما وَالاْئِمَّةُ بَعْدَهُمْ حُجَجُ اللّهِ على خَلْقِهِ بَعْدَ النَّبيينَ ، وَهُمْ أبْوابُ الْعِلْمِ فى أُمَّتى ، مَنْ تَبِعَهُمْ نَجا مِنَ النّارِ ، وَمَنْ اقْتَدى بِهِمْ (هُدِىَ إِلَى صِرَاط مُسْتَقِيم)(37)لَمْ يَهَبِ اللّهُ عَزَّ وَجلَّ مَحَبَّتَهُمْ لِعَبْد إلاّ أدْخَلَهُ اللّهُ الجَنَّةَ(38) .

او آقا و سرور همه اوصیاست ، خوشبختی و سعادت به او پیوند خورده است و مرگ در راه اطاعت از او شهادت است ، نامش در تورات کنار نام من است ، همسرش صدیقه کبری دختر من است ، دو پسر او سروران جوانان بهشت دو پسر من هستند ، او با آن دو و امامان بعد از آنان حجّت های خدا بر خلق او پس از پیامبران اند و آنان در میان امت من درهای دانش هستند ، هر کس از ایشان پیروی کند از آتش نجات یابد و هر که به آنان اقتدا کند به راه راست هدایت شود ، خدا عشق و محبت آنان را به بنده ای نبخشیده مگر آنکه او را در بهشت وارد کرده است .

خواهر رضاعی پیامبر در حضور حجاجّ خونخوار!

«حلیمهٔ سعدیه مادر رضاعی رسولخدا(ص)،دختری بنام »حرّه» داشت که‌از شیعیان ودوستداران حضرت علی(ع)شد.حرّه در زمان پیری، روزی به‌محفل حجاج خونخوار رفت.

حجّاج به او گفت:شنیده ام که عقیده داری علی بن ابیطالب(ع) از ابوبکروعمر وعثمان برتر است؟

حرّه گفت:هرکه این حرف را زده،دروغ گفته است.زیرا من عقیده دارم که‌امیرالمؤمنین علی(ع)نه تنها بر این سه نفر بلکه بر تمام پیامبران به غیر ازرسول اکرم(ص) برتری دارد!

حجّاج با شنیدن این سخن فریاد زد:وای برتو!آیا علی(ع) را از پیامبران اولوالعزم نیز برتر می دانی؟

زن جواب داد:من او را برتر نمی دانم،بلکه خداوند اورا برتمام انبیاء برتری‌داده ودر این مورد قرآن نیز گواهی داده است.

حجّاج گفت:اگر بتوانی این موضوع را از قرآن ثابت کنی،نجات می یابی والاّدستور می دهم که در همین جا تورا بکشند.

زن گفت:برای اثبات حرفم حاضرم وبر این عقیده پا میفشارم.

امّا راجع به حضرت آدم(ع)،قرآن می فرماید:چون آن حضرت به درخت‌ممنوعه نزدیک شد،خداوند عمل اورا نپذیرفت.«عصی آدم ربَّه فغوی)ولی‌در مورد علی(ع)می فرماید:عمل شما خانواده عصمت وطهارت مقبول‌درگاه پروردگار است.(انَّ سعیکم مشکوراً»انسان آیه

در جای دیگر راجع به آدم(ع)خدا به او فرمود:به این درخت نزدیک‌نشوید!ولی حضرت آدم(ع)ترک اولی کرد وبه آن نزدیک شد واز میوهٔ آن‌چید.امّا خداوند همه چیز دنیا را برای امیرالمؤمنین حلال کرد ولی حضرت‌به دنیا نزدیک نشد.

در مورد برتری بر نوح(ع)،خداوند در قرآن می فرماید:او دارای زنی بدکاروکافربود.

امّا علی(ع) همسری داشت که خداوند رضایت خود را ،رضایت او قرارداده بود.

در مورد برتری بر ابراهیم(ع) او به خدا عرض کرد که :خدا چگونه زنده‌شدن مردگان را بمن نشان بده!خدا فرمود:مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت:چراولکن می خواهم دلم مطمئن شود.

امّا علی(ع)می فرماید:اگر پرده ها کنار رود تامن غیب را ببینم، برای من‌فرقی ندارد وبه یقین من اضافه نمی شود.

در مورد برتری بر موسی(ع) ،وقتی خداوند به او امر کرد که برای دعوت‌فرعون به توحید، برود.او گفت:می ترسم مرا بکشند.زیرا یکنفر از آنها راکشته ام.

ولی در شبیکه چهل نفر از شمشیر زنان کفار می خواستند پیامبر(ص)رابکشند،حضرت محمّد(ص)به علی(ع)فرمود:در جای من‌می‌خوابی؟علی(ع) عرض کرد:آیا جان شما ایمن خواهد ماند؟فرمود:آری!

علی(ع)عرض کرد:جان من فدای شما!ودر جای پیامبر خوابید ونترسید.

امّا درمورد برتری بر حضرت عیسی(ع) آمده که وقتی حضرت‌مریم(ع)خواست فرزندش را بدنیا بیاورد،خطاب رسید که از عبادتگاه‌بیرون برو! زیرا اینجا محل عبادت است نه محل تولد فرزند! در نتیجه‌حضرت مریم از مسجد الاقصی بیرون رفته ودر بیابان،کنار درختی زایمان‌کرد.

ولی در زمان ولادت علی(ع)،کعبه شکافته شد ومادر علی(ع)داخل خانه‌شد وعلی(ع)در کعبه متولد شد....

بعد از این سخنان، حجاج مبهوت ماند ونه تنها به حرّه اذیت نرساند بلکه به‌او پاداش هم داد.»

وصیت پیامبر(ص) به علی علیه السلام

هنگامیکه‌رسول خدا(ص)دربستر رحلت افتاده‌بود،به‌علی(ع)فرمود:ای برادر!توحاضر هستی به وصایای من عمل‌کنی وقرضهای مرا اداء نمایی‌وامور مرا بعد از من،اداره کنی؟

امیرمؤمنان(ع)فرمود:آری یا رسول الله!حضرت فرمود:نزدیک من‌بیا!علی(ع)نزدیک رفت.رسولخدا(ص)اورا بخود چسباند وانگشتر خود رادرآورد وفرمود:این را بگیرودرانگشت خود نما!سپس شمشیر وزره‌وسلاح‌خودرا خواست وآنهارا به علی(ع)داد.همچنین پارچه ای را که دروقت حمل سلاح،برشکم می بست،به علی(ع)داد وفرمود:با استعانت ازخدا،به خانۀ خود برو.

همینکه مریضی پیغمبر سخت شد،ورحلت حضرتش گردید، به علی(ع)فرمود:ای علی!سر مرا در دامن خودبگذار که امر خداوند عالمیان رسیده‌است.چون روح من از بدنم خارج شد،آنرا با دست بگیر وبر صورتت‌بکش.بعد صورت مرا بطرف قبله نما وبه تجهیز(غسل وکفن ونمازودفن)من بپرداز.

واول تو بر من نماز بخوان واز من دور نشو تامرا دفن کنی.ودر انجام همۀ این‌کارها،از خداوند یاری بطلب!

علی(ع)سر پیغمبر را در دامن خود قرار داد.دراین موقع حضرت بیهوش‌شد.چشم فاطمه(س)که به این صحنه افتاد،گریست وندبه کرد وگفت:

«وابیض یستسقی الغمام بوجهه   ثمال الیتامی عصمۀ للارامل

یعنی پیغمبر،سفید رویی است که مردم ببرکت روی او طلب باران می کنندواو فریادرس یتیمان وپناه بیوه زنان است.»

رسول خدا(ص)صدای فاطمه(س)را شنید وچشمهای خودرا باز نمود وباصدای ضعیفی فرمود:ا ی دختر!این زبانحال عمویت ابوطالب بود.این رانگو!بلکه بگو:

«ومامحمّدٌ الاّ رسول قد خلتْ من قبله الرسل.اَفِان مات او قتل‌انقلبتم علی اعقابکم؟«آل عمران144»یعنی محمّد(ص) فقط فرستادهٔخداست.آیا اگر او رحلت کند ویا کشته شود،شما به آیین پدرانتان بر می‌گردید؟»

وقتی پیغمبر رحلت نمود،علی(ع)مشغول غسل وتجهیز حضرت شد. اوفضل بن عباس را خواست وبه او فرمود که آب تهیه کند.فضل آب می آوردوعلی(ع)بدن حضرت را غسل می داد.همینکه تجهیز بدن پیغمبر تمام‌شد،علی(ع)جلو ایستاد وبه تنهایی بر بدن مقدّسش نماز خواند.دراین‌موقع عده ای در سقیفه بنی ساعده جمع شدند وخلیفه را انتخاب‌نمودند!!«منتهی الامال»

استدلال امام سجاد علیه السلام برای اثبات ولایت

بعد از شهادت امام حسین ع ویارانش واسارت خاندانش،مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهلبیت علیهم‌السلام تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت علیهم‌السلام خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند .

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می‌کردند که پیر مردی آمد و به امام سجاد علیه‌السلام گفت: شکر می‌کنم خداوند را که شما را کشت و شهرها را از شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط کرد .

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: ای شیخ آیا قرآن کریم خوانده‌ای؟ گفت: آری فرمود: آیا این آیه راخوانده‌ای «قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً إِنَّ اللّه غَفُورٌ شَكُورٌ».[1]

ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما یک چیز می‌خواهم و آن دوست داشتن اهل بیت من است .

گفت: آری . فرمود: آنان ماییم .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای: «وَاعْلَمُوا أَ نَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَىءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى القُرْبى».[2]

گفت: آری . فرمود: ماییم قربی و نزدیکان رسول اللّه .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای: «إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[3]

بدرستی که خدا اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و معصوم نماید .

گفت: آری . فرمود: ماییم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص گردانیده . پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خدا شما آنهایید؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک ماییم و رسول اللّه جد ما است .

پیرمرد شروع به گریه کرد و عمامه‌اش را انداخت و سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می‌برم .

آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا توبه‌ات را قبول می‌کند و تو جزء ما حساب می‌شوی . پس سه بار گفت: «اللهم انی اتوب الیک»[4] .

4 . زندگی امام حسین علیه‌السلام

یک سوم قرآن درباره ولایت

در روایات است که یک سوم قرآن درباره ولایت است.از جمله همه آیاتی که با :یاایهالذین آمنوا ...شروع می شود خطاب خاصش به علی علیه السلام است.

اسامی امامان بزرگوار در قرآن کریم در جاهای مختلف ذکر شده است که باید به تفاسیر مراجعه نمود..از جمله در سوره نور.

اللّه نُورُ السَّماوَاتِ وَالْاءَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاَّ شَرْقِيَّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِى اللّه لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللّه الْاءَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللّه بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ«نور 35»[2]

جابر می‌گوید در مسجد کوفه دیدم علی ع با سنگ چیزی بر زمین می‌نویسد وتبسم می‌کند.علت را پرسیدم.فرمود تعجب می‌کنم از کسانی که این آیه را می‌خوانند معنای آن را نمی‌دانم.پرسیدم کدام آیه؟حضرت آیه فوق را تلاوت کردند وتوضیح دادند که:

مشکات ،پیامبراست.مصباح منم.دوتا زجاجهٔ ،حسنین هستند.کوکب دری ،امام سجاد است.شجره مبارکه ،امام باقر است.زیتونه ،امام صادق است.لاشرقیه ،امام کاظم است.لاغربیه ،امام رضا است.زیتها یضیی ،امام جواد است.لم تمسسه نار ،امام هادی است.نور علی نور ،امام عسگری است.یهدی اللّه لنوره من یشاء ،امام زمان مهدی آل محمد است.[3]

3 . تفسیر جامع ذیل آیه 35

یکی از راههای معرفت امامان علیهم السلام ،توجه به زیارت جامعه کبیره است.اینکه امام عصر(عج) به سید موسوی رشتی می فرماید شما چرا جامعه نمی خوانید؟

جهت اهمیت این زیارت که دائره المعارف شیعه است می باشد.

امام امت (رض) در نجف که بودند هرشب این زیارت را در حرم جدشان امیرمومنان (ع) می خواندند

در روایت است که هر پیامبری مشکل پیدا می کرد خدا را بحق محمد وآل محمد قسم می داد تا حاجتش برآورده شود.

وطبق حدیث کساء، خلقت آسمان وزمین بخاطر اهل بیت علیهم السلام بوده است.لذا حیات بشریت مدیدن اهل بیت علیهم السلام است واهل بیت علیهم السلام بر همه انسان ها از ابتدا تا انتهاء منت دارند.

7-در طول تاریخ تشیع هزاران نفر بخاطر پاسداری از ولایت شهید شدند وشکنجه ها دیدند که نمونه آن اصحاب ائمه ع همانند مالک اشتر وحجربن عدی ومیثم تمار وقنبر ورشید هجری و... هستند .

قنبر سالها درخانۀ علی(ع)خدمت نمود واز شیعیان مخلص بود.

روزی حجاج خونخوار به اطرافیانش گفت:امروز دوست دارم که یکی ازشیعیان ابوتراب را بیاورم وخونش را قربةً الی اللّه!بریزم!به او گفتند:غیراز قنبر کسی را سراغ نداریم!بدستور حجاج،قنبر را آوردند.حجاج به اوگفت:از علی بیزاری بجو!قنبر امتناع کرد.حجاج اورا درنحوۀ مردن مخیّرکرد.قنبرگفت:مولایم بمن خبردادکه من مظلومانه ذبح می شوم!حجاج‌دستور داد سر اورا بریدند.

والان هم دشمنی استکبار جهانی با ملت ما بخاطر ولایتی است که ملت ما دارد.ما اگر وهابی بودیم یا دین ومذهب دیگری داشتیم باما کاری نداشتند زیرا ولایت استکبار ستیز است.ولایت عامل قیام مظلومان است.ولایت عامل انقلاب اسلامی وولایت مادر انقلاب

هاست.وظالمین وستمکاران از ولایت وحشت دارند وهمه تلاش خود را برای خاموش کردن نور ولایت می کنند ولی موفق نخواهند شد.

8-یکی از مسائل مربوط به ولایت،در مورد ذریه پیامبر است.این معجزه است که درحالی که همه پسران ودختران پیامبر اسلام ص بجز فاطمه س ،قبل از پیامبر صلی الله علیه و اله رحلت کردند وبعد از ارتحال رسول خداص،فقط فاطمه س 18ساله باقی ماند ولی با اعجاز الهی نسل رسول خدا از طریق زهرای مرضیه ادامه یافت وتا روز قیامت ادامه خواهد یافت.در حالی که در طول تاریخ تشیع ،دشمنان ولایت از هیچ کوششی در ریشه کن کردن نسل پیامبر وکشتن سادات مخصوصا در زمان منصور دوانقی وهارون الرشید خودداری نکردند ولی نسل پیامبر معروف به سادات ادامه پیدا کرده وامروزه بیش از چهل میلیون سید در دنیا زندگی می کنند.ودر سادات شخثیتهای بسیار موثری بوجود آمده همچون علامه حلی وسید رضی وسید مرتضی ومیرزای شیرازی و سید جمال اسدآبادی وسید بحرالعلوم وآیه الله بروجردی وامام خمینی رض وامام خامنه ای.

وظیفه مردم نسبت به سادات احترام در هرحال است.داستانی نقل شده که احمدبن اسحاق قمی زمانی که وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در قم بود هرماه به سادات کمک مالی می کرد تا اینکه به او خبر دادند سید حسین از ساداتی که کمک دریافت می کند شراب می نوشد.احمدبن اسحاق هم دفعه بعد که سید حسین برای اخذ کمک آمد اورا راه نداد.وقتی بعد از چندماه به خدمت امام عسکری خواست مشرف شود امام اورا راه ندادند.وقتی با وساطت افراد امام اورا به حضور پذیرفتند،احمد علت عدم ناراحتی امام را

پرسیدند.امام فرمود چرا سید حسین را راه ندادی؟گفت شراب می خورد.امام فرمود شما وظیفه دارید به ذریه پیامبر(ص) احترام نمائید.

وقتی احمد به قم برگشت سید حسین را خواست واحترام کرد وکمک مالی نمود.سید علت را پرسید.احمد ماجرای برخورد امام را نقل کرد.سید به گریه افتاد وتوبه کرد وهمه شرابهارا دور ریخت وجز عابدین قم گردید.

گاهی بخاطر مسائل سیاسی ویا غیره افراد حرمت سادات را می شکنند دراین صورت منتظر مجازات الهی باشند.

9-یکی دیگر از مسائل ولایت در مورد صلوات است.اینکه خداوند وملائکه شبانه روز بر پیامبر اسلام وآلش صلوات می فرستند نیز جز عجایب ومعجزات الهی است.لذا وقتی یهودی از علی پرسید فضیلت آدم این بوده که همه ملائکه بر او سجده کردند آیا پیامبراسلام ص این فضیلت را دارند؟ علی علیه السلام فرمود سجده ملائکه بر آدم ع یکبار بوده است ولی خداوند خود وملائکه اش تا قیامت بر پیامبر اسلام صلوات می فرستند.

فرستادن صلوات برکات عظیمی دارد.در روایتی است که پیامبرص فرمود هرکه برمن یکبار صلوات بفرستد تا سه روز بر او گناهی نمی نویسند.

ودر سخن دیگر فرمود هرکه صلوات بفرستداز گناهش خارج می شود همانند روزی که متولد شده است.

واز جمله برکات صلوات این است که حجاب بین دعا وآسمان را کنار می زندوباعث استجابت دعا می شود.صلوات نفاق را از بین می برد وباعث خوب شدن اخلاق انسان می گردد.

10-چرا از میان هزاران نفر اصحاب پیامبر اسلام(ص) خداوند علی (ع) را بعنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله انتخاب کرد؟

زیرا علی (ع) عابدترین افراد بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله بود.او از همه بیشتر نماز می خواند.شبی هزار رکعت نماز می خواند وهفتادبار از ترس خدا در نماز بیهوش شد.در یکی از شبهای سخت جنگ صفین،درحالیکه تیر از هر طرف می‌بارید،امام مشغول خواند نماز نافله بود.

او می فرمود:خدایا تورا بخاطر طمع به بهشت ویا ترس از جهنم عبادت‌نمی کنم!بلکه توراچون شایستۀ عبادت می دانم،عبادت می نمایم

زیرا علی علیه السلام شجاعترین مردم بود و شجاعت علی(ع)از عجایب روزگاربوده است.شخصیتی که ذره ای‌ترس دروجودش نبود واز سن20سالگی وارد معرکۀ جنگهاشد وتاسن63 سالگی پیوسته درمبارزه با دشمنان دین بود.اگرچه او دردهها جنگ‌شرکت کرد امّا هیچکدام برای هوای نفس وقدرت نمائی وغیره‌نبود.همه برای استقامت اسلام ویاری پیامبر وبخاک انداختن کفارومشرکین ومنافقین انجام شد.

گویند:ضربات علی(ع)بکربود.یعنی با همان ضربۀ اول دشمن کشته می‌شد ونیاز به ضربۀ دوم نبود.وقتی علی(ع)بشهادت رسید،معاویه گفت:

قل للارنب ترع حیثماسلکت‌وللظبیاءبلاخوف ولاحذیریعنی:به آهوان وخرگوشهابگو که هرکجا می خواهند بدون هراس بروندوبچرند.(زیرا شیر بیشۀ شجاعت کشته شده است)

ابن ابی الحدید می نویسد:پادشاهان فرنگ وروم صورت علی(ع) رادرعبادتخانه های خود کشیده وشمشیر خودرا بنام او اسم می‌گذاشتند.پادشاهان دیلم صورت حضرت رابرشمشیرهای خود می‌کشیدند وبرشمشیرهای آلب ارسلان وملکشاه سلجوقی،صورت آن‌حضرت منقش بود.

عمر دربارهٔ علی(ع) می گوید:اگرشمشیرعلی(ع) نبود،اسلام استقامت‌نمی گرفت.

علی(ع)فرمود:اگرهمهٔ عرب برای جنگ بامن بیایند،من پشت نخواهم‌کرد.

پیامبر خدا(ص) در خطبه غدیر به ظهور مهدی (عج) اشاره فرمودند.یعنی غدیر بدون اعتقاد به ظهور حضرت مهدی عج ناقص است.وهمانطور که مردم زمان علی علیه السلام بوسیله آن حضرت امتحان شدند الان هم که دوران غیبت کبری است شیعیان بوسیله اعتقاد به حضرت مهدی (عج) امتحان می شوند وچه بسا عده زیادی در این امتحان مردود گردند.

حضرت رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کند که فرمود: نهمین از فرزندان تو یا حسین همان قائم بالحق است ، همان ظاهر کننده دین ، و منتشر کننده عدل .
امام حسین علیه السّلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این خبر واقع خواهد شد؟ حضرت فرمود: آری قسم به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید و او را از جمیع مخلوقات انتخاب کرد، این خبر واقع خواهد شد، لیکن بعد از غیبت و حیرتی که در آن ثابت قدم نمی مانند مگر اشخاص با اخلاص که با روح الیقین مباشرت کرده اند.
آنها که خدا از آنها پیمان ولایت ما را گرفته است و در دلهایشان نوشته و آنها را به واسطه روح خود تاءیید نموده است)).

اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه السّلام از حضرت مهدی یاد نموده فرمود:
آگاه باش که (او) غیبتی خواهد داشت (طولانی) به گونه ای که نادانان گویند:
خداوند را در آل محمد صلی الله علیه و آله برنامه ای نیست !))

امیرالمؤمنین علیه السّلام در مورد سختیهای دوران غیبت و فضیلت استقامت در دین در آن زمان فرمود: برای قائم ما غیبتی است طولانی ، گویا شیعیان را می بینم که در آن دوران چون چهارپایان به دنبال چراگاه می روند اما نمی یابند (به دنبال پناهگاهی هستند اما پیدا نمی کنند) آگاه باشید هر که از شیعیان که بر دین خود ثابت قدم باشد و طولانی شدن زمان غیبت ، دل او را سخت نکند، او روز قیامت با من است در درجه من سپس فرمود: همانا قائم ما چون قیام کند درگردن او برای هیچکس بیعتی نیست به همین جهت تولدش مخفی و خودش پنهان می گردد))

12-در دوران غیبت کبری فقهاء جامع الشرایط ولی امر مسلمین هستند واطاعت از آنها اطاعت از امام زمان عج است.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَآ ء صَآئِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لاَمْرِ مَوْلاَهُ فَلِلْعَوَآمِّ أنْ يُقَلِّدُوهُ.

«هر کدام از فقهاء که نفس خود را در مصونیّت نگهداشته، حافظ دین خویش، مخالف هوای نفسش، و مطیع أمر مولای خود باشد، بر همهٔ عوام لازم است که از او تقلید کنند.»

امام صادق ع فرمود:هر کس از شما که حدیث ما را روایت کند و حلال و حرام ما را در نظر داشته باشد و احکام ما را بشناسد، پس باید به او به عنوان حاکم راضی شوند که من او را حاکم بر شما قرار دادم.

پس هرگاه حکمی کرد و از او قبول نکردند، حکم خدا را سبک شمرده اند و ما را رد کرده اند و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده و گناه آن در حد شرک ورزیدن به خدا است.(اصول کافی، ج 1، ص 67، روایت 10.)

وظایف شیعیان در دوران غیبت کبری(دوران انتظار)

-1شناخت‌حجت‌خدا و امام عصر (عج)

به طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر گرامی‌اسلام(ص)و ائمه معصومین(ع)، نقل شده ، آمده است که :

»من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتهٔ جاهلیهٔ» (11)

در یکی‌از دعاهای معروف و معتبری که شیخ صدوق آن را در کتاب «کمال‌الدین» نقل کرده ،می‌خوانیم :

»اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک‌اللهمعرفنی نبیک فانک ان لم تعرفنی تبیک لم اعرف حجتک‌اللهم عرفنی حجتک فانک ان لمتعرفنی حجتک ضللت عن دینی‌اللهم لاتمتنی میتهٔ جاهلیهٔ و لا تزع قلبی بعد اذهدیتنی...» (13)

»بار الها! خودت را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی‌پیغمبرت را نخواهم شناخت ، بارالها!پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را بهمن نشناسانی حجت تو را نخواهم شناخت .

بارالها! حجت‌خود را به من بشناسان که اگرحجتت را به من،نشناسانی از دینم گمراه می‌گردم، خداوندا! مرا به مرگ جاهلیت نمیرانو دلم را از (حق) پس از آنکه هدایتم فرمودی منحرف مگردان «...

2-تهذیب نفس و کسب فضائل اخلاقی

وظیفه مهم دیگری که هر شیعه منتظر بر عهده دارد تهذیب نفس وآراستن خود به اخلاق نیکو است، چنانکه در روایتی که نعمانی به سند خود از امامصادق(ع)، نقل می‌کند آمده است :

»من سره ان یکون من اصحاب القائم، فلینتظر ، ولیعمل بالورع ومحاسن الاخلاق، و هو منتظر، فان مات و قام القائم(ع)، بعده کان له من الاجرمثل‌الاجر من ادرکه فجدوا و انتظروا، هنیئا لکم ایهاالعصابهٔ المرحومهٔ«. (16)

»هر کس دوست می‌دارد از یاران حضرت قائم(ع) ، باشد باید که منتظرباشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالیکه منتظر باشد،پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم(ع) ،بپاخیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهدبود که آن حضرت را درک کرده است، پس کوشش کنید و در انتظار بمانید، گوارا باد شمارا ای گروه مشمول رحمت‌خداوند .«

در توقیعشریفی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر به مرحوم شیخ مفید ، رحمةالله علیه، صادرگردیده، اعمال ناشایست و گناهانی که از شیعیان آن حضرت سر می‌زند، یکی از اسباب ویا تنها سبب طولانی شدن غیبت و دوری شیعیان از لقای آن بدر منیر شمرده شده است :

»فما یحبسنا عنهم الا مایتصل بنا ممانکرهه ، ولانؤثره منهم» (17 (

...»پس تنها چیزی که ما را از آنان (شیعیان) پوشیده می‌دارد،همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می‌رسد و خوشایند ما نیست و از آنانانتظار نمی‌رود .«

-3پیوند با مقام ولایت

حفظ و تقویت پیوند قلبی با امام عصر (عج) و تجدید دایمی عهد وپیمان با آن حضرت یکی دیگر از وظایف مهمی است که هر شیعه منتظر در عصر غیبت‌بر عهده‌دارد. بدین معنا که یک منتظر واقعی حضرت حجت(ع)، علی رغم غیبت ظاهری آن حجت الهی‌هرگز نباید احساس کند که در جامعه رها و بی‌مسؤولیت رها شده و هیچ تکلیفی نسبت‌به‌امام و مقتدای خود ندارد .

این موضوع در روایات بسیاری مورد تاکید قرار گرفته است که در اینمجال به برخی از آنها اشاره می‌کنیم :

در روایتی که از امام محمد باقر(ع) نقل شده آن حضرت در تفسیر اینکلام خدای تعالی: «یا ایهاالذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوالله لعلکمتفلحون» فرمودند :

»اصبروا علی اداءالفرائض و صابرو عدوکم و رابطوا امامکم [المنتظر (18) [

»بر انجام واجبات صبر کنید و با دشمنانتان پایداری کنید، و پیوندخود را با امام منتظرتان مستحکم نمایید.«

همچنین امام صادق ،(ع)، در روایت دیگری که در تفسیر آیه مزبوروارد شده می‌فرمایند :

»اصبروا علی‌الفرایض، و صابروا علی‌المصائب و رابطوا علی‌الائمهٔ (19) «

»بر واجبات صبر کنید و یکدیگر را بر مصائب به صبر وادارید و خودرا بر پیوند با امامان [و یاری آنها] ملتزم سازید«.

در روایتهای متعددی امامان ما شیعیان خود را بهتجدید عهد و بیعت‌با امام زمان خود سفارش کرده و از آنها خواسته‌اند که در آغاز هرروز و حتی بعد از هر نماز واجب، دعای عهد بخوانند، همه نشان از اهمیت پیوند دائمی‌شیعیان با مقام عظمای ولایت و حجت‌خدا دارد .

یکی از مشهورترین دعاهای عهد، دعایی است که مرحوم سید بن طاووس آنرا در کتاب ارزشمند «مصباح‌الزائر» به نقل از امام صادق،(ع) ، روایت کرده و درابتدای آن آمده است که :

»من دعا بهذا الدعا اربعین صباحا کان من انصار القائم(ع)، و ان مات قبل ظهوره احیاه‌الله تعالی، حتی یجاهد معه، و یکتب له بعدد کل کلمهٔ منه الف حسنهٔ، و یمحی عنه الف سیئهٔ و «...

»هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم،(ع) خواهدبود، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خدای تعالی او را زنده خواهد کرد، تا دررکاب آن جناب جهاد نماید. و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می‌شود،و هزار کار بد از او محو می‌گردد «.

در توقیع شریفی کهبیش ازاین نیز به بخشی از آن اشاره شد آمده است :

»لو ان اشیاعنا، و فقهم الله لطاعته، علی اجتماع من‌القلوبفی‌الوفاء بالعهد علیهم لما تاخر عنهم‌الیمن بلقائنا و لتعجلت لهم‌السعادهٔبمشاهدتنا علی حق المعرفهٔ و صدقها منهم بنا». (22 (

»اگر شیعیان ماکه خداوند آنان را در اطاعتش یاری دهد، در وفای‌پیمانی که از ایشان گرفته شده یکدل و مصمم باشند، نعمت لقای ما از آنان به تاخیرنمی‌افتد و سعادت دیدار ما برای آنها با معرفت کامل و راستین نسبت‌به ما تعجیلمی‌گردد.«

11-المجلس ، المولی محمد باقر ، پیشین ، ج 8 ، ص 368 و ج 32 ، ص 321 و333 ;همچنین ر . ک: القندوزی حافظ سلیمان بن ابراهیم ، ینابیع المودهٔ ، تهران ،اسوه1416 ق ، ج3 ، ص 372 .

12-الکلینی،محمدبن یعقوب، پیشین ، ج 1، ص 371 ، ح 5.

13-الصدوق ، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین ، پیشین ، ج 2، ص 512.

14-الموسوی الاصفهانی،میرزامحمد تقی،پیشین ، ج 2 ، ص107.

15-الکلینی ، محمد بن یعقوب ، پیشین ، ج 1، ص 194 ، ح 1.

16-النعمانی ، محمد بن ابراهیم ، پیشین ، ص 200 ، ح16.

-17سوره ال عمران ، آیه 200.

-18النعمانی ، محمد بن ابراهیم ، پیشین ، ص199 ، همچنین ر.ک: البحرانیالسیدهاشم الحسینی، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران ،قم ، دارالکتب العلمیه ،بی‌تا، ج 1، ص 334 ، ح 4.

-19البحرانی ، السید هاشم الحسینی ، پیشین ، ج 1 ، ص 334 ، ح 2 .

-20ر . ک: ماخذ پیشین .

-21المجلسی، مولی محمدباقر ، پیشین ، ج 102 ، ص 111.

-22همان ماخذ .

از بزرگترین نعمتهای الهی بر بندگانش،نعمت ولایت و امامت هست. اینکه خداوند انسانهایی کامل و پاک و معصوم را به عنوان هادی و پیشوای بشریت انتخاب نمود و انها دوازده امام هستند.

در کتاب الهی،قرآن کریم آیات فراوانی درباره ولایت و امامت و امامان دوازده گانه است که در این بخش به تعدادی از انها اشاره می گردد.

ایه ای درباره امام حسین علیه السلام و امام زمان علیه السلام

در قرآن آمده است: "و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا" [i] و آن کس که مظلوم کشته شده، ما به ولی او حکومت دادیم که در کشتن اسراف و زیاده روی نکند، که او از جانب ما منصور و مورد حمایت است.

در ینابیع الموده در تفسیر این آیه مبارکه آمده است که این آیه در باره امام حسین علیه السلام و حضرت مهدی(عج) نازل شده است. از امام محمدباقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: حسین علیه السلام مظلوم کشته شد و ما اولیاء و وارث خون او هستیم و قائم ما خون خواهی حسین علیه السلام خواهد کرد. پس هرکس که به کشتن آن حضرت راضی بوده است، به قتل می رساند تا آنجا که خواهند گفت: او در کشتار اسراف می کند.

و نقل شده است که آن حضرت فرمود: منظور از "و من قتل مظلوماً" حسین بن علی علیه السلام است که مظلوم کشته شد .... و سپس فرمود: و اما منظور از اسراف در کشتار، این

است که اشخاص دیگری غیر از قاتل اصلی او کشته شود و اما مقصود از "انه کان منصورا" این است که حضرت قائم، که ولی حقیقی حسین علیه السلام و مردی از دودمان رسول خدا(ص) است، از دنیا نمی رود تا اینکه به پیروزی کامل برسد.

مردی از تفسیر آن آیه شریفه(سوره اسراء آیه 33) از امام صادق علیه السلام سئوال کرد. حضرت فرمود: "منصور، قائم آل محمد است که ولی خون حسین علیه السلام است و چون ظهور نماید، اقدام به خون خواهی حسین کند و دشمنان را بکشد و اگر همه اهل زمین را به قتل برساند، اسراف نکرده است و معنای "فلایسرف فی القتل" این است که او هرگز به کاری که اسراف محسوب شود، دست نمی آلاید. سپس فرمود: به خدا سوگند که حضرت قائم، بازماندگان و ذراری کشندگان حضرت حسین علیه السلام را به واسطه کردار پدران و اجدادشان خواهد کشت.

در کتاب "عیون الاخبار" از عبدالسلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم که نظرتان درباره این حدیث که از امام صادق علیه السلام روایت شده است، چه می باشد؟ حضرت فرمود: "درست است" گفتم: پس معنای این آیه که می فرماید "و لا تزر وازره اخری" (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید) چه می شود؟ فرمود "خداوند در تمام گفتارهایش راست و درست فرموده است، لکن فرزندان قاتلان حسین علیه السلام کسانی هستند که از کردار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و هر کس که از کاری راضی باشد، مثل آن است که آن را انجام داده است و اگر کسی در شرق عالم کشته شود و دیگری در غرب عالم، به این قتل راضی و خشنود باشد، نزد خدای تعالی با قاتل شریک خواهد بود. از این رو حضرت قائم(عج) آنها را به قتل می رساند .

نماز وُسطی،علی علیه السلام است:

«حافظوا علی الصلوات والصلاۀ الوُسطی' وقوموا لله قانتین»[i] محافظت کنید برنمازها و نماز وسط وبرای خدا قنوت بگیرید.

امام صادق علیه السلام فرمود:صلوات، رسول الله وحضرت فاطمه علیها السلام وحسن‌وحسین علیهماالسلام است و وسطی' امیرالمؤمنین علیه السلام است.

مراد از ذَکَر و اُنثی،علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها است:

.«فاستجاب لهم ربّهم آنّی لااُضیع عمل عامل منکم من ذکر واُنثی'» [i]

یعنی خدا دعای انان را مستجاب نمود و من عمل هیچ زن و مردی را بی مزد نمی گذارم

عماربن یاسر گفت:منظور از ذکر علی علیه السلام و از انثی حضرت فاطمه علیها السلام است. [i]

پیامبر ریشه درخت طیبه و فاطمه شاخه ان است:

«الم‌تر کیف ضرب الله مثلاً کلمةً طیبةً کشجرةٍ طیبةٍ اصلها ثابت‌وفرعها فی السماء» [i]ایا ندیدی که خداوند چگونه مثل می زند که کلمه طیبه مانند درخت طیبه است.ریشه اش ثابت و شاخه هایش در اسمان است.

رسول خدا فرمود که من درختم وحضرت فاطمه علیها السلام فرع (شاخه)آن‌است. [i]

فاطمه علیها السلام رحمت الهی است:

«ولولا فضل الله علیکم ورحمته»[i] و اگرفضل و رحمت خدا بر شما نبود...

گفته شده که مراد از رحمت الهی،حضرت فاطمه(س)است. [i]

نام دوازده امام در این ایه امده است:

«الله نور اسماوات والارض مثل نوره کمشکاةٍ فیها مصباحٌ المصباح‌فی زجاجةٍ الزجاجة کانّها کوکبٌ دریٌّ... » [i]

امام علی در باره تفسیر ایه 35 سوره نور فرمود:مراد از مشکات ،پیامبر ،و مصباح، علی و زجاجه، حسنین و مراد از «کوکب دریّ»امام سجاد و شجره مبارکه ،امام باقر.و زیتونه ،امام صادق و لاشرقیه امام کاظم و لا غربیه امام رضا و یکاد زیتها یضی ،امام جواد و لولم تمسسه نار، امام هادی و نور علی نور، امام عسکری و یهدی الله لنوره من یشاء،مهدی ال محمداست. [i]

می‌خواهم شمارا بوسیلهٔ دشمنانتان امتحان کنم

«وجعلنا بعضکم لبعضٍ فتنةً أتصبرون و کان ربُّک بصیراً» [i]برخی را امتحان برخی دیگر قرار دادیم ایا صبر می کنید؟و خدایت بصیر وبیناست.

امام باقر علیه السلام فرمود:روزی رسول خدا(ص)،حضرت علی علیه السلام وحضرت‌فاطمه(س) وحسن وحسین را جمع کرد ودرها را بست وبه آنها فرمودخدا بر شما سلام رسانده والان جبرئیل اینجاست ومی گوید خدافرموده که من می‌خواهم شمارا بوسیلۀ دشمنانتان امتحان کنم.شما چه‌نظری دارید؟آنها جواب دادند که ما در مقابل دستورات الهی صبرخواهیم کرد تا زمانیکه بر خدا وارد شویم واو پاداش ما را بدهد.که‌شنیده‌ایم به صابران خیر خواهد داد.رسول خدا(ص)به گریه افتادبطوری که صدایش از اتاق بیرون رفت.ناگاه آیه فوق نازل شد.که اینان‌صبر خواهند نمود همانگونه که خدا فرموده است. [i]

ایه درباره ازدواج فاطمه و علی

«وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صِهراً» [i]و او خدایی است که انسان را از اب افرید وبرایش نسب و داماد قرار داد.

ابن سیرین گفت که این آیه در مورد ازدواج حضرت فاطمه(س)باحضرت علی علیه السلام نازل شده است. [i]

نام پنج تن در این ایه

«والذین یقولون ربّنا هب لنا مِن ازواجنا و ذرّیاتنا قُرّةَ اعیُن واجعلناللمتقین اماماً» [i]و انان که می گویند خدایا همسر و فرزندان ما را نور چشمانمان ببخش و مارا پیشوای متقین قرار بده

رسول خدا(ص)فرمود از جبرئیل پرسیدم:ازواج ما کیستند؟گفت‌حضرت خدیجه.

ذریات ما کیستند؟گفت حضرت فاطمه(س).

قرهٔ اعین کیستند؟گفت حسن وحسین.

واجعلنا للمتقین اماماً کیست؟گفت حضرت علی علیه السلام . [i]

عالین پنج تن هستند

اَستکبرتَ امْ کنتَ مِن العالین» [i]ایا تکبر می کنی یا جزو عالین هستی؟

رسول خدا(ص)فرمود از مصادیق «عالین»یعنی برتران،پنج تن آل عبا است. [i]

حم رسول خداست

نام سه معصوم در این آیه

«حم*والکتاب المبین*اِنّا انزلناه فی لیلهٔ مبارکهٔ» [i]حم .و کتاب مبین.ما این کتاب را در شب مبارکی نازل نمودیم.

نصرانی از امام رضا علیه السلام پرسید تفسیر باطنی آیهٔ مذکور چیست؟

امام فرمود:حم رسول خدا(ص)است وکتاب مبین،حضرت‌علی علیه السلام است ولیلهٔ مبارکه،حضرت فاطمه(س)است. [i]

گنه کاران، بنی امیه هستند

ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملواالصالحات سواءً محیاهم و مماتهم ساءَ ما یحکمون» [i]ایا گناهکاران خیال می کنند انان را مانند کسانی که ایمان اورده و عمل صالح کردندچه زنده باشند چه مرده قرار می دهیم؟بد حکمی کردند گنه کاران.

این عباس گفت مراد از «الذین اجترحوا السیئات» بنی امیه هستند ومراداز«ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات»پیامبر وعلی و حمزه‌وجعفر و حسن وحسین وفاطمه هستند. [i]

مقصود از «نماز» برپا داشتن ولایت من است،

سلمان گوید: خدمت امیرالمومنین سلام الله علیه عرض کردم

ای برادر رسول خدا ؛ کسی نماز را برپا داشته که ولایت شما را برپا داشته باشد ؟

فرمودند:

بلی ای سلمان ؛ شاهد آن و تصدیق این مطلب؛ فرمایش خداوند است که در کتاب مجیدش فرموده است:

«واستعینوا بالصبر والصلاۀ وإنها لکبیرۀ إلا علی الخاشعین»

..سوره بقره، آیه 45

مراد از صبر در این آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و مقصود از «نماز» برپا داشتن ولایت من است، لذا فرموده است:

وإنها لکبیرۀ» ضمیر را مفرد آورده ونفرموده: «وإنهما لکبیرۀ» که ضمیر را تثنیه بیاورد، زیرا ولایت » است که تحمل آن سخت است و فقط خاشعین می توانند آن را بپذیرند،

.و خاشعین شیعیان عارف و آگاه هستند [i]

:عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ علیه الرحمه قَالَ: قَالَ مولانا الباقر علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی

إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ(نسا48)

.یَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِوَلَایَةِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَطَاعَتِهِ

جابر انصاری گفت

امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه

:خداوند شرک به او را نمی آمرزد فرمودند

ای جابر؛ یعنی خداوند نمی آمرزد کسی را که در ولایت و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام مشرک باشد [i].

: قال الله تعالی

و من اَعرَضَ عن ذکری؛فاِنَّ لَهُ معیشهً ضنکاً؛"

"و نحشره یوم القیمهٔ اعمی"[i]

هر که از یاد من رو بگرداند؛

زندگیش تنگ و سخت خواهد بود؛

و روز قیامت کور، محشورش میکنیم؛

امام صادق علیه السلام فرمودند؛

مقصود از ذکر و یاد من،در آیه؛

امیرالمؤمنین علی علیه السلام است [i].

امیرالمؤمنین علیه السلام، قدرت بازوی پیامبر صلی الله علیه و اله لّی الله علیه و آله

بحرانی قدس سره در تفسیر برهان ذیل آیه شریفه «سَنَشُدّ عَضُدَک بِأخیکَ وَنَجْعَل لَکُما سُلْطاناً [i]

بازوی تو را به برادرت قوی می گردانیم و برای شما دو نفر حجّت و برهان و قدرت و توانائی قرار می » دهیم»

از انس نقل کرده است

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده خود را به طرف گروهی فرستاد،

.آنها بر او دشمنی کردند و او را کشتند

این خبر به آن حضرت رسید،

این بار علی علیه السلام را به سوی آنها فرستاد،

آن حضرت، جنگجویان آنها را کشت

وباقی مانده آنها را اسیر کرد

و وقتی که در برگشتن به نزدیک مدینه رسید

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم او را ملاقات کرد و دربرگرفت و صورتش را بوسید و فرمود

بأبی أنت و اُمّی من شدّ اللّه به عضدی کما شدّ عضد موسی بهارون.

پدر و مادرم فدای کسی که خدا بازوی مرا به سبب او قوی کرد، همان طور که بازوی موسی را به سبب هارون تقویت نمود. [i]

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق کامل، علی الأعراف الرجال ،می باشد.

وبینهما حجاب و علی‌الأعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم»؛ [i]

و در میان آن دو گروه [بهشتیان و دوزخیان]، حجابی است، و بر اعراف، مردانی هستند که هریک از « آن دو را از چهره‌شان می‌شناسند».

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

از پدرم رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدم:

مراد از اعراف در این آیه کیانند؟

آن حضرت فرمود:

(هم الأئمهٔ بعدی علی وسبطای وتسعهٔ من صلب الحسین، هم رجال الأعراف»؛ [i] «

مراد امامان پس از من هستند، ایشان علی و دو سبط من و نه امام از نسل حسین‌علیهم السلام که « مردان اعراف هستند».

بنابراین فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که ایشان را بشناسند و کسانی داخل جهنم می‌شوند که منکر

ایشان باشند.

دین قیّمه

آقا امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودند

کسی که اقرار به ولایت من نداشته باشد اقرار او به نبوت محمد صلی الله علیه وآله سودی برایش نمی بخشد، زیرا این دو قرین یکدیگرند، به خاطر اینکه نبی اکرم پیغمبر است که به سوی مردم فرستاده شده و امام و پیشوای آنها است، بعد از او علی امام و پیشوای مردم و جانشین محمد صلی الله علیه وآله وسلم است، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أ نه لا نبی بعدی».
جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به حضرت موسی است، (یعنی همان طور که او جانشین موسی بود توجانشین من هستی) جز اینکه پیامبری بعد از من نیست.

اول ما محمد است، وسط ما محمد و آخر ما محمد است،
پس هر کس معرفتش به من کامل باشد او بر دین قیم و استوار الهی است که فرموده: «وذلک دین القیمة» i

«و آن دین استوار است»i،

امیرالمؤمنین سلام الله علیه در تفسیر «ویقیموا الصلاة» فرمودند

هر کس ولایت مرا بپا داشت نماز را برپا داشته است، و برپا داشتن ولایت من سخت و دشوار است که آن را تحمل نمی کند و طاقت پذیرش آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل و یا بنده مؤمنی که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده است.

پس فرشته هنگامی که مقرب نباشد و پیغمبر وقتی مرسل نباشد و مؤمن هنگامی که امتحان شده نباشد نمی تواند آن را بپذیرد. [i]

من نباء عظیم هستم

رَوی الْأَصْبَغُ بْنُ نُباتَةَ: أنَّ عَلِیّآ (علیه السلام) قالَ:

« وَاللّه أنَا النَّبَأُ الْعَظیمُ الَّذِی هُمْ فیهِ مُخْتَلِفُونَ کَلّا سَیَعْلَمُونَ ثُمَّ کَلّا سَیَعْلَمُونَ حینَ أَقِفُ بَیْنَ الْجَنَّهِ وَالنّارِ وَ أَقُولُ هذا لِی وَ هذا لَکَ. »

اصبغ بن نُباته می‌گوید:

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

به خدا سوگند، من آن خبر بزرگی هستم که مردم در آن اختلاف می‌کنند، »

چنین نیست]که منکران پنداشته‌اند[، به زودی خواهند دانست؛ و باز چنین نیست که آنها می‌پندارند، البتّه به زودی آگاه می‌شوند،

هنگامی که من بین بهشت و جهنّم می‌ایستم و می‌گویم:

« این مال تو و این مال من. [i]

واحسرتا!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند

ای ابوذر ؛

علی سلام الله علیه پرچم هدایت و دلیل تقوا و ریسمان محکم الهی و پیشوای اولیاء من، و نور کسانی است که مرا اطاعت کنند و او کلمه ای است که خدا تقواپیشه گان را به آن ملزم ساخته است..

دوستان او مؤمن و دشمنان او کافرند،

هر کس ارتباطش را با او قطع کرد گمراه و باعث گمراهی دیگران است، و هر کس ولایت او را انکار کرد مشرک است.

ای ابوذر ؛

منکر ولایت علی علیه السلام را روز قیامت می آورند در حالی که کر و کور و لال است، و در تاریکی های قیامت وارونه و نگونسار فریاد برمی آورد:

«یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله».. [i]

«واحسرتا، ای وای بر من بر آنچه کوتاهی کردم در جنب پروردگار یعنی امیر المؤمنین علیه السلام».

در گردنش حلقه ای از آتش است که 300 زبانه دارد و بر هر یک از آنها شیطانی به صورت او آب دهان می افکند، و در داخل قبر او را با خصومت و شدت به طرف آتش رها می کنند. [i]

بُرْجُ السَّمآءِ

برج السماء؛ کاخ و قصر باعظمت آسمانی است.

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه شریفه

«وَالسَّمآءِ ذاتِ الْبُرُوجِ»

به ابن عباس فرمود:

«یابْنَ عَبّاسِ! إِنّ اللّهَ یقْسِمُ بِالسَّمآءِ ذاتِ الْبُرُوجِ وَیعْنی بِهِ السَّمآءُ وَبُرُوجُها؟ قُلْتُ: یا رسولَ اللّهِ! فَما ذاکَ؟ قالَ: أَمّا السَّمآءُ فَأنَا وَأَمّا الْبُرُوجُ فَالْأَئِمَّةُ بَعْدِی أَوَّلُهُمْ عَلِی وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِی»؛

ای فرزند عباس! خداوند متعال به آسمان که دارای برج‌هاست قسم می‌خورد، »

و مرادش آسمان و بروج آن است.

گفتم: ای رسول خدا منظور از آن چیست؟

فرمود: مراد از آسمان من هستم و امّا بروج، امامان بعد از من هستند که اوّل ایشان علی و آخر آنان مهدی است [i]».

آیه ای از قرآن شریف، ذهن و فکرم را به خود مشغول داشته

ام هانی میگوید

به حضرت باقر علیه السلام عرضکردم

. سرورم! آیه ای از قرآن شریف، ذهن و فکرم را به خود مشغول داشته و خوابم را ربوده است

!فرمود: کدام آیه ام هانی؟ بپرس

:گفتم این آیه شریفه که می فرماید

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنّسِ . الْجَوَارِ الْکُنّسِ [i]

سوگند به ستارگانی که بازمی‌گردند،

حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان می‌شوند،

:فرمودند

به! به! چه مسئله خوبی پرسیدی،

.این مولود گرانمایه ای است در آخرالزمان

.او (مهدی«علیه السلام») این عترت پاک است

مهدی خاندان وحی و رسالت،

برای او غیبت و حیرتی است که گروهی در آن گمراه می گردند و گروه‌هایی راه حق و هدایت را می یابند.

خوشا به حالت اگر او و زمان او را درک کنی

و خوشا به حال آنان که او را درک خواهند نمود.

حضرت فرمودند:

اَما اِنّی لَوْ اَدْرَکْتُ ذلِکَ لاَءَسْتَبْقَیْتُ نَفْسی لِصاحِبِ هذَا الْاءَمْرِ»

مطمئنا بدان! اگر من آن روزگاران را درک کنم، جانم را برای فداکاری در رکاب حضرت صاحب الامر علیه‌السلام تقدیم می‌دارم [i]

آمرزیده شدن تمام گناهان شیعیان

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّـهِ ۚ إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ} [i]

((بگو ای بندگان من، که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید؛ از رحمت خدا نا‌امید نشوید.

در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است)).

آقا امام صادق سلام الله علیه به ابوبصیر در مورد تفسیر آیه فوق فرمود

به خدا سوگند جز شما(شیعیان) کسی دیگر را اراده نفرموده است.

وَ اللَّهِ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ [i]

تبدیل گناهان شیعیه به ثواب

اصبغ بن نباته گفت ؛

. نزد آقا امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام رفتم تا بر ایشان سلام کنم

دیری نپایید که ایشان بیرون آمدند و من به استقبال ایشان رفتم دستم را گرفتند و انگشتانم را میان انگشتانش فشردند و به من فرمودند

! ای اصبغ ! عرض کردم بله ای امیر مومنان علیه السلام ، در خدمتم

فرمودند

همانا دوست ما دوست خداست و هرگاه بمیرد نزد رفیق اعلاست

. و خداوند او را از نهری سردتر از برف و شیرین تر از عسل سیراب میکند

! عرض کردم فدایت شوم ای امیرمومنان علیه السلام

حتی اگر گناهکار باشد ؟؟

بله ، آیا کتاب خدا را نخوانده ای فرمودند:فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما. [i] که می فرمایند

اینان کسانی هستند که خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل میکند و خداوند آمرزنده مهربان است . [i]

کار علی علیه السلام از همه بالاتر

عباس بن عبدالمطلب و ابن ابی طلحه با یکدیگر مفاخره می‌کردند که من ساقی حاجیان هستم،

.آن دیگری هم می‌گفت: من مسجد الحرام را تعمیر کردم

.امیرمؤمنان‌علیه السلام که از آنجا می‌گذشت، فرمود: من هم به خدا و روز قیامت ایمان آوردم

ابن عباس می‌گوید: آیه شریفه نازل شد و کار علی را برتر دانست

أجَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَعِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ وَجاهَدَ فِى سَبِيلِ اللّهِ »
.(لايسْتَوُونَ عِنْدَاللّهِ وَاللّهُ‌لايهْدِى الْقَوْمَ‌الظّالِمِينَ»؛ [i]

آیا سیراب کردن حُجّاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و » روز قیامت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو) نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه .«ظالمان را هدایت نمی‌کند. [i]

مراد از اینکه هر آدمی فقط یک قلب دارد چیست؟

:سوره مبارکه احزاب

مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ۚ ...﴿۴﴾

.(خداوند برای هیچ کس در وجودش دو قلب قرار نداده است...(4

:تفسیر آیه در کلام معصوم صلوات الله علیه

.عن مولانا وقائدنا الإمام محمد الباقر صلوات الله علیه، فی قوله: ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ

:قال: قال أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب صلوات الله علیهما

لَا یَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِی جَوْفِ إِنْسَانٍ، إِنَّ اللَّهَ لَمْ یَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ، فَیُحِبُّ بِهَذَا وَ یُبْغِضُ بِهَذَا، فَأَمَّا مُحِبُّنَا فَیُخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا کَمَا یَخْلُصُ الذَّهَبُ بِالنَّارِ لَا کَدَرَ فِیهِ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ یَعْلَمَ حُبَّنَا

فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ، فَإِنْ شَارَكَهُ فِی حُبِّنَا حُبَّ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ، وَ اللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ، وَ اللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ [i].

مولا و رهبر ما حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در تفسیر این آیه

«ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ» فرمود:

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما فرمودند:

در وجود هر انسانی دوستی ما و دوستی دشمن ما جمع نمی گردد، همانا خداوند دو قلب در وجود شخص قرار نداده است، تا با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمنی کند،

اما شخص دوستدار ما، در وجودش محبت و دوستی را خالص برای ما قرار داده همانگونه که طلا را با آتش خالص می کنند و هیچ کدورتی در آن دیده نمی شود،

پس هر کس می خواهد مقدار دوستی ما را بداند، پس قلبش را بیازماید، اگر در قلبش دوستی دشمن ما را هم شریک قرار داده است او از ما نیست و ما هم از او نیستیم، و خداوند و جبرئیل و میکائیل دشمنشان هستند و خداوند دشمن کافران است.

غیب،امام زمان علیه السلام است.

شیخ صدوق رحمةالله در کتاب کمال الدین در تفسیر آیه شریفه

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْب فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ) [i]

« این قرآن پرهیزکاران را هدایت می کند کسانی که به غیب ایمان دارند»

از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند : پرهیزکاران شیعیان حضرت علی علیه السلام هستند و مراد از غیبت حجت غایب است . [i]

ایستگاه سوال از امامت

«. وَ قِفوُهُم اِنَّهُم مَسئوُلوُنَ »

« . آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند »

دیلمی از ابن سعید خدری روایت کرده که رسول خدا (ص) این آیه را خواند و فرمود : مسئول از ولایت علی علیه السلام هستند ، آنگاه می گوید : مقصود واحدی هم که در تفسیر این آیه گفته :

روایت شده که مسئول از ولایت علی و اهل بیت علیه السلام هستند همین روایت است چون خدای تعالی پیغمبر خود را فرماید تا به خلق اعلام کند : که در برابر تبلیغ رسالت به غیر از مودت قربای او مزدی نمی خواهد و معنای این آیه است که ایشان را می پرسند آیا اهل بیت پیغمبر را آنطور که می بایستی دوست داشتید یا نه ؟ و آنطور که رسول خدا (ص) درباره شان سفارش کرده بود عمل کردید یا خیر ، بلکه در عوض حق آنان را ضایع نموده از احقاقش مضاعقه کردید . پس منظور از سوال مطالعه آثار است . [i]

.

ولایت بزرگترین نعمت

ابو یوسف بزاز گوید

امام صادق علیهاالسلام آیه

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ [i]

آیا از اینکه بر مردی از خودتان از جانب پروردگارتان وحی نازل شده است تا شما را بترساند، تعجب می‌کنید؟ به یاد آرید آن زمان را که شما را جانشین قوم نوح ساخت و به جسم فزونی داد. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار گردید.

را تلاوت نموده و فرمودند: میدانی نعمتهای خدا چیست؟ عرضکردم: نه،

فرمودند: مقصود بزرگترین نعمتهای خداست بر خلقش و آن ولایت ماست.[i]

عنایات الهی خاطر شهادت امام حسین علیه السلام

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند

خداوند متعال (چند چیز را) در ازای شهادت امام حسین علیه السلام عنایت فرمود

این که مقام امامت را نصیب فرزندان آن بزرگوار نمود،

شفای بیماری‌ها رادر تربت مقدسش

و اجابت دعا را در نزد قبر مطهر آن حضرت قرار داد.

واین که روزهایی که زائران آن حضرت به زیارتش می روند و برمی‌گردندجزء عمر آنان محسوب نمی شود.

محمد بن مسلم گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این عنایاتی است‌که به برکت امام حسین علیه السلام به دوستان آن حضرت می رسد، پس خود آن بزرگوار چه مقام و منزلتی دارند؟

فرمود:

خدای متعال، امام حسین علیه السلام را به پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم ملحق نمود، آن حضرت به همراه جدبزرگوارش و در درجه ومنزلت پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

آن گاه امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

«... والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بإیمان ألحقنا بهم ذریتهم»

سوره طور، آیه 21. ؛

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان آوردند،فرزندانشان را به آنان ملحق «

می کنیم». i

موءذن روز قیامت

تفسیر آیهٔ مبارکه

.

فأذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أنْ لَعْنَةُ الله عَلَی الظّالِمِین. i

ترجمه: روز رستاخیز، مؤذن بین جمعیت ندا می‌دهد؛ لعنت خدا بر ظالمین!

امیرالمومنین مولا علی (علیه السلام) فرمودند؛

أنا ذلِکَ الْمُؤَذِّن، ‘من آن مؤذن روز رستاخیز هستم، که ندا میدهم’:

.

ألا لَعْنَةُ الله عَلَی الَّذِینَ کَذَّبُوا بِوِلایَتِی و اسْتَخَفُّوا بِحَقِّی i

لعنت خدا بر کسانی که ولایت مرا تکذیب نموده و حق مرا تضعیف کردند.

تبدیل نعمت به کفر

ابن کثیر

از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ [i]

آیا ندیده‌ای آن کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل ساختند و مردم خود را به دیار هلاک بردند؟

پرسیدم، فرمودند

مقصود، همه قریش است، آنکسانی که با رسولخدا صلی الله علیه و آله دشمنی کردند و جنگ نمودند و وصیت او را درباره جانشین آن حضرت انکار کردند. [i]

امانت بسیار سنگین

خداوند می فرماید:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

« ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند اما انسان آن را بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود» [i]

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که هنگامی که از تفسیر آیه (عرض امانت) سؤال کردند فرمود: «امانت همان ولایت است» [i]

حسنه چیست؟

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ)[i]

کسانی که کار نیک و حسنه ای انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان از ترس و » وحشت آن روز در امان خواهند بود».

حسنه» اسمی برای ولایت علی علیه السلام است »[i].

نوری در بهشت

شیخ صدوق از ابن عباس نقل میکند که گفت

اهل بهشت هنگامی که در بهشت غرق در رحمت الهی هستند

نوری را مانند نور خورشید مشاهده میکنند

که درخشندگی و تابش خاصی دارد

بهشتیان میگویند

خداوندا تو در کتاب خود فرموده ای

[لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا}

[در بهشت هیچ آفتابی نمی‌بینند}

پس این چه نوری است؟؟

این نوری که مشاهده کردید نور :خداوند عزول جبرئیل را به سوی آنها روانه میکند و به آنها میگوید خورشید نیست

بلکه علی و فاطمه علیهما السلام

تبسم کردند

و از نور لبخند آنها چنین تابشی و درخششی در بهشت ظاهر گردید [i]

ای کاش ابوتراب بودم!

عبایۀ بن ربعی گوید : به عبد الله بن عباس گفتم :

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از چه رو علی علیه السلام را ابو تراب نامید ؟

گفت

از آن رو که علی علیه السلام صاحب زمین و حجت خدا بر اهل آن پس از رسول خداست ، و بقای زمین

و آرامش آن به او است ، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود

چون روز قیامت شود و شخص کافر پاداش و نزدیکی و کرامتی را که خدای متعال برای شیعیان علی

آماده نموده ببیند گوید

یا لیتنی کنت ترابا [i]

(ای کاش من ترابی بودم)

یعنی کاش از شیعیان علی (ابو تراب) بودم . و این است معنای این آیه که کافر گوید

کاش من تراب (خاک) بودم. [i]

عرضه اعمال بندگان در هر بامداد بر رسول الله و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین

ابوبصیر گوید

امام صادق علیه السلام فرمودند

درهر بامداد اعمال و کردار بندگان چه خوب و چه بد آن، بر رسول خدا صلی الله علیه واله عرضه می شود،

پس برحذر باشیداز کردار ناشایست و فجور

و همین است معنی قول خدای تعالی

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [i]

بگو: عمل کنید، خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید و شما به نزد دانای نهان و آشکارا بازگردانده می‌شوید و او از اعمالتان آگاهتان خواهد کرد.

در عمل بکوشید که خدا و رسولش اعمال شما را می بینند" و ساکت شد".

توضیح : نظر به اینکه درآیه شریفه بعد از کلمه "و رسوله" کلمه "والمؤمنون" است که به ائمه علیهم علیه السلام آن کلمه را به لحاظ تقیه یا واضح بودن مطلب #صادق السلام تفسیر شده است، امام نفرمودند و سکوت کردند. [i]

صالح المؤمنین

ابن عباس در تفسیر آیه شریفه

(وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ)[i]

و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (نمی توانید کاری انجام دهید) زیرا خداوند یاور اوست و «

. « همچنین جبرئیل و مؤمنان شایسته پشتیبان او هستند

منظور از مومنان شایسته،علی بن ابیطالب است.[i]

ذکر و مسؤول عنه

امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) ؛)[i]

« و این موجب یادآوری تو و قوم توست و به زودی بازخواست خواهید شد «

می فرمایند

. ما اهل ذکر هستیم ، ماییم که مورد سؤال قرار می گیریم

و در تفسیر آیه شریفه

؛ (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)[i]

«آنان را باز دارید که بازرسی می شوند »

می فرمایند

از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام می پرسند

و امام در تفسیر آیه شریفه

؛ (ٓ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ [i]

ولی آنچه ما به آنان فرستادیم مایهٔ یادآوری آنان است ، اما آنان از آنچه موجب یادآوریشان است »

روی گردانند

می فرمایند

. منظور از « ذکر » همان علی بن ابی طالب علیه السلام است

آیا متوجه فرمایش خداوند نیستی که می فرمایند:

(الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي)[i]

«کسانی که پرده ای چشم هایشان را از یاد من پوشانده بود »

منظورش علی علیه السلام است [i]

ولایت عامل حفظ آسمانها و زمین

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا

غَفُورًا » [i]

((خداوند آسمانها و زمین را نگه می‌دارد تا از نظام خود منحرف نشوند و هر گاه منحرف شدند کسی جز او نمی‌تواند آنها را نگاه دارد او حلیم و غفور است))

امام رضا علیه السلام می فرماید: ما حجت های خدا در میان خلقش و جانشینانش دربین بندگانش، و امنای او بر سرش هستیم. و ما حقیقت تقوا، ریسمان محکم ،شاهدان خدا و ستون های دین درمخلوقات هستیم.

خداوند به واسطه ی ماست که آسمان و زمین را نگه می دارد. و زمین از قائم مامهدی ما لحظه ای خالی نخواهد بود. بعداز ماهم زمین به واسطه مهدی ما از حجت خدا خالی نخواهد بود چرا که اگر روزی که از حجت خدا خالی بشود زمین مضطرب خواهد شد و زمین آنچه که در او است رامی بلعد.

این آیه به این اشاره میکند که امام زمان (عج) حجت خدا در روی کره ی زمین است و به واسطه ی ایشون هست که خداوند متعال آسمان و زمین را نگه می دارد. [i]

برای چه چیزی حسرت می خورد؟

یَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » [i]

افسوس! براین بندگان هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد ،مگر اینکه او را استهزاء کردند

امام صادق علیه السلام می فرماید: "اگر یه روایت را بفهمی بهتراز آن است که ده روایت را نفهمی و نقل کنی

ایشان فرمودند: امیرالمؤمنین بر منبرکوفه بودند سخنرانی کردند و گفتند : ای مردم در پیش روی شما "فتنه های تاریک و کور و گرفته ای است که فقط " نؤمه " از آن نجات می یابند بعد پرسیدند :" نؤمه چه کسانی هستند ؟امام علی علیه السلام فرمودند: کسانی که حجت خدا را می شناسندو به سمت او خواهندرفت.حجت خدا مردم را می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند مانند حضرت یوسف که مردم را می شناخت ولی آنها او را نمی شناختند.

و سپس حضرت علی علیه السلام آیه 30 سوره یس را تکرار کردند و فرمودند :ای مردم بدونید حجت خدا خواهد آمد به حجت خدا ایمان بیاورید ای کسانی که هنوز به امام زمان ایمان ندارید به این حجت خدا ایمان بیارید که یک روزی خواهد آمد ،و وای به حال آنها که بهش ایمان نیاوردند .[i]

جزء 19 ، سوره شعراء ،آیه 4:point_left:

زلفه

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه

(فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا)[i]

«هنگامی که وعده الهی را از نزدیک می بینند چهره کافران زشت و سیاه می گردد »

می فرمایند

هنگامی که کافران در روز قیامت مقام و منزلت امیرالمومنین را ببینند از ناراحتی صورتشان سیاه می شود [i]

أُذُنٌ وَاعِيَةٌ

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه

وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ؛ [i]

« و گوش های شنوا آن را دریابد و می فهمد »

می فرمایند

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

اذن واعیه » گوش شنوا ، که شنوای سخنا ن خدا و رسولش است علی بن ابیطالب می باشد.» [i]

کلم طیب و عمل صالح چیست؟

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّلِحُ يَرْفَعُهُ۝ [i]

سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کنند و عمل صالح را بالا می برد.

فرمودند:

وَلايَتَنا أهْلَ الْبَيْتِ (و أهْوى بِيَدِهِ إلى صَدْرِهِ) فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنا لَمْ يَرْفَعِ الله لَهُ عَمَلاً [i]

ولایت ما اهل بیت مایه عروج عمل است (و سپس به سینه خود اشاره کرد و) فرمودند: کسی که ولایت ما را ندارد، خداوند هیچ عملی را از او بالا نمی برد.

اکثرا کافرند!

امام باقر علیه السلام در ذیل آیه89 سوره الإسراء

.ولَقَدۡ صَرَّفۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿

بی شک ما در این قرآن برای مردم از هرگونه مثل و نمونه آوردیم ولی بیشتر مردم ابا کرده، جز ﴿ .کفر و انکار نداشتند

فرمود: هدف این است که ما علی علیه السلام را در تمام آیات ذکر کردم با این وجود مردم از او فاصله .گرفتند

حاکم حسکانی در کتاب خود از ابوحمزه ثمالی و او از امام باقر علیه السلام نقل کرده که : مقصود از "کفوراً" در قرآن کفران نعمت ولایت علی علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و اله لّی الله علیه و .آله در غدیرخم ایشان را معرفی نمود. [i]

بهترین ثواب

اصبغ بن نباته به نقل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام گوید که روزی پیامبرخدا(ص) دستم را ✍ گرفت و گفت:ای برادرم! آیا معنی این کلام خداوند متعال را می دانی که فرموده «ثوابا من عندالله والله عنده حسن الثّواب» و «ما عندالله خیر للابرار [i]

.عرض کردم: بفرمائید تا بدانم

پیامبر اسلام(ص) فرمود: «انت الثواب وشیعتک الابرار «تو ثواب هستی و شیعیانت ابرار هستند و .همچنین فرمود: یک چهارم قرآن دربارۀ ما اهل بیت، نازل شده است [i]

تفسیر سوره جمعه درباره ولایت

جابر جعفی روایت کرده گفت: حضور حضرت باقر علیه السلام آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاهٔ من یوم الجمعهٔ» را قرائت می‌نمودم، فرمود: ای جابر! تأمل کن تا تو را خبر دهم به تأویل اعظم آن. عرض کردم بفرمایید. فرمود: خداوند روز جمعه را برای آن جمعه نامید چون تمام خلق اولین و آخرین را از جن و انس و آسمان و زمین و دریا و بهشت و جهنم و سایر موجودات دیگر را در عالم ذر (الست و انوار) برای گرفتن عهد و پیمان به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام در آن روز جمع نمود و به آسمان و زمین فرمود: «اتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طاعئین» (به زور یا داوطلبانه مطیع می‌شوید؟ گفتند: داوطلبانه).

پس از آن فرمود: ای مردمی که در آن روز ایمان آوردید وقتی شما را برای نماز صدا کردند (و مقصود از نماز در اینجا وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که ولایت کبری است) بشتابید به سوی ذکر خدا و مراد از ذکر نیز آن حضرت است و در آن روز پیغمبران و فرشتگان و تمام موجودات لبیک گویان حاضر شدند سپس به آنها خطاب شد: «و ذرو البیع» یعنی اولی را رها کنید «ذلک خیر لکم ان کنتم تعلمون» یعنی عهد و پیمان بر ولایت علی علیه السلام و بیعت با آن حضرت برای شما بهتر است از بیعت نمودن با اولی اگر بدانید.

فاذا قضیت الصلات» هر وقت بیعت ولایت علی علیه السلام را اخذ نمودید «فانتشروا فی الارض» و مراد » از ارض در اینجا ائمه معصومین علیهم السلام است که خداوند امر فرموده به اطاعت و ولایت آنها

چنانکه امر نموده به اطاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و کنایه آورده پروردگار از اسامی ائمه به زمین.

ابتغوا من فضل اللّه» فرمود: ای جابر! یعنی و ابتغوا فضل اللّه علی الاوصیاء «و اذکروا اللّه کثیرا لعلکم تفلحون» این آیه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است در عالم ذر. فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله هر گاه شکاکین و منکرین تجارتی را مشاهده کنند یعنی اولی را «او لهوا» یعنی دومی را «انفضوا الیها» یعنی به سوی آنها می‌شتابند «و ترکوک قائما» یعنی ای پیغمبر تو را با علی علیه السلام تنها می‌گذارند.

قل ما عند اللّه خیر من اللهو و من التجارهٔ و اللّه خیر الرازقین» بگو: ای محمد! آنچه نزد خدا از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه می‌باشد بهتر از اولی و دومی است برای کسانیکه پرهیزکارند.[i]

بگو مگو بین فرشتگان

پیامبر اکرم (صل الله علیه و اله وسلم) در منزل ام سلمه بود که جبرئیل نازل شد و گفت: عده ای از فرشتگان آسمان چهارم در مورد موضوعی با یکدیگر مجادله کردند، به گونه ای که بگو مگو میان آنها زیاد شد و اینها عده ای از اجنه از قوم ابلیس هستند که خداوند در کتاب خود فرمود

(إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ)[i]

جز ابلیس (که) از (گروه) جنیان بود. پس، از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد.

خداوند به آنها وحی نمود: که بگو مگو میان شما زیاد شد، در میان انسانها داوری را برگزینید⚜

گفتند: به داوری از امت محمد (صل الله علیه و اله وسلم) راضی هستیم، ⫽

خداوند وحی نمود به چه کسی؟⚜

گفتند: علی بن ابی طالب علیهما السلام (رضینا بعلی بن أبی طالب علیهماالسلام)، ❖

خداوند فرشته ای از فرشته های آسمان دنیا را با یک فرش و دو تخت آراسته نازل نمود. او نزد ⚜ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و جریان را گفت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) علی بن ابی طالب را صدا نمود و او را بر روی فرش نشاند و به تخت تکیه داده و فرمود: یا علی ثبت الله قلبک ونور حجتک بین عینیک، (یا علی خداوند دلت را ثابت و حجت تو را در میان چشمانت روشن گرداند)، آنگاه علی (علیه السلام) را به آسمان بردند.

وقتی برگشتند، آن فرشته گفت: ای محمد! خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید

نرْفَعُ دَرَجَتٍ مَّن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ ۝ [i]

کسانی را که بخواهیم به درجاتی بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب علمی، دانشوری است [i]

امام حق، و امام جور

قَالَ الإِمَامُ البَاقِرُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ: ▼

أَنَّ أَئِمَّةَ الْحَقِّ وَ أَتْبَاعَهُمْ هُمُ الَّذِينَ عَلَى دِينِ اللّٰه، وَ إِنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللّٰه وَ الْحَقِّ، فَقَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا، فَ﴿أَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ، لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ، ذٰلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ﴾ [i]

حضـرت امـام باقـر علیه الصّلاةُ و السّلام فرمودند ▲ :

هماناائمّهٔ حق و پیروان آنها همان کسانی هستند که بر دین خدایند، و پیشوایان ستمگر و ائمّهٔ جور از دین خدا و حق برکنار و منحرفند، خود گمراهند و دیگران را نیز گمراه کرده اند، [بنابراین مصداق این آیه اند] (اعمالی که انجام می دهند مانند خاکستری است که در مسیر تند بادی سخت در یک روز طوفانی قرار گیرد، نتیجه ای از کار خود نمی برند، این است گمراهی سخت و بی انتها.) [i] [i]

اندوه فراوان امام صادق علیه السلام بر کسانی که در دوران غیبت به شک و تردید مبتلا می گردند...!!

لسان به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

نظَرتُ فی الکِتابِ الجَفرِ صَبیحَةً هذا الیوم و هُو الکِتابُ المُشتَمِلُ عَلی عِلمِ المَنایا و البَلایا والرَّزایا و عِلمِ ما کانَ و ما یَکونُ اِلی یَومِ القِیامَةِ الّذی خَصَّ اللّهُ بِهِ مُحمّداً و الأئِمّةَ مِن بَعدِهِ و تَامَّلتُ مِنهُ مَولِدَ قائِمِنا و غَیبَةُ و إبطاءَهُ و طولَ عُمرِهِ و بَلوَی المؤمنینَ فی ذلک الزَّمان و تَوَلُّدَ الشُّکوکِ فی قُلوبِهم مِن طولِ غَیبَتِهِ وارتِدادِ اَکثَرِهِم عَن دینِهِم و خَلعَهُم ربقَةَ الِاسلامِ مِن اَعناقِهِم ؛ اَلّتی قالَ اللّهُ تَقَدّسَ ذِکرُهُ : "وَ کُلَّ اِنسانٍ اَلزَمناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ " - یَعنی الوِلایَةَ - فأخَذَتنی الرِّقَةُ و استَولَت عَلَیَّ الاَحزانُ .

صبح امروز در کتاب جَفْر نظر کردم ؛ ◄

همان کتابی که در آن علم مرگ و میرها و بلاها و گرفتاریها و گذشته و آینده تا روز قیامت مندرج است

آن را خداوند مخصوص به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه بعد از ایشان (علیهم السلام) قرار داده است.

در آن کتاب تأمل نمودم درباره تولد قائم ما اهل بیت و غیبت و دیرکردِ او و طولانی شدن عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و پدید آمدن تردیدهایی که به خاطر طولانی شدن زمان غیبت در دلهای آنها حاصل می شود و برگشتن بیشتر آنها از دین خود و باز کردن طوق اسلام از گردنهای خود

همان طوقی که خدای متعال درباره اش فرموده است:

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ [i]

هر انسانی را طائری است که بر گردنش آویخته ایم" و منظور ولایت اهل بیت می باشد ؛ (بعد از " ◄ .. این تأملات) دلم سوخت و اندوه فراوان بر من چیره شد [i]

امام باقر علیه السلام و شناخت شیعیان

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود

«عده ای نزد پدرم امام باقر علیه السلام رفتند و پرسیدند:«وظیفه‌ی شیعه در برابر امام چیست؟

امام باقر علیه السلام فرمود:«شما شیعیان وظایف زیادی در برابر امام دارید. هر گاه نزد او رفتید، او را احترام کنید و بزرگ بشمارید و هر چه فرمود اطاعت کنید. بر امام نیز واجب است که شما را هدایت فرماید. همه‌ی امامان نشانه‌ی مشترکی دارند و آن این است که به دلیل جلال و هیبت‌شان، هیچ‌کس نمی‌تواند در چشم آنان خیره شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بوده است.»

«پرسیدند:« آیا امام، شیعیان خود را می‌شناسد؟

فرمود:«بله. در همان نگاه اول.»

«پرسیدند:«آیا ما شیعه شما هسیتم؟

«.امام فرمود:«بله. همه شما شیعه من هستید

«.گفتند:«علامت آن را برای ما بگویید

«امام فرمود:«آیا می‌خواهید نام خودتان و پدرانتان و قبایل‌تان را بگویيم؟

«.گفتند:«بله

امام یک‌به‌یک نام آنان، پدران و قبایلشان را ذکر کرد. سپس فرمود:« آیا می‌خواهید بگویيم سؤال بعدی‌تان چیست؟ می‌خواهید تفسیر این آیه را بپرسید:« کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها» [i]

«.گفتند:«بله

فرمود:«درختی که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌هایش در آسمان است، ما ائمه معصومین هستیم. ماییم که از علم خود، هر چه بخواهیم به هر کس از شیعیان خود عطا می کنیم.» سپس فرمود:«آیا قانع شدید یا «بیشتر بگويیم؟

«.گفتند:«ما به کمتر از اینها نیز قانع بودیم [i]

سوالات حسن بصری از امام محمد باقر علیه السلام

در زمان حیات امام محمد باقر علیه السلام ، مناظره‌ای میان حضرتش و حسن بصری،پیرامون برخی موضوعات کلامی و قرآنی در گرفت که منابع روایی آن را بدین صورت آورده‌اند

.حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام رفت و عرض کرد: آمده‌ام سوالاتی از شما بپرسم

امام فرمود: مگر تو فقیه اهالی بصره نیستی؟

.گفت: چنین می‌گویند

امام فرمود: امر بزرگی را به عهده گرفته‌ای. شنیده‌ام که می‌گویی خداوند مردم را به خودشان واگذار کرده است

.حسن بصری ساکت شد

امام فرمود: اگر خداوند به کسی وعده امن و امان دهد، آیا او دیگر باید از چیزی بترسد؟

گفت: نه

.امام فرمود: من آیه‌ای می‌خوانم که تو آن را به اشتباه تفسیر کرده‌ای

پرسید: کدام آیه؟

فرمود

وَجَعَلْنَا بَينَهُمْ وَبَينَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيرَ غ– سِيرُوا فِيهَا لَيالِي وَأَيامًا آمِنِينَ [i]

ترجمه: و میان آنان و میان آبادانی هایی که در آنها برکت نهاده بودیم شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم، و در میان آنها مسافت را، به اندازه، مقرر داشته بودیم. در این [راه]ها، شبان و روزان آسوده خاطر بگردید.

شنیده‌ام که جای امن را به مکه تفسیر کرده‌ای؟ وای بر تو! این چه امنیتی است که اموال اهالی آنجا به سرقت می‌رود و همواره عده‌ای کشته می‌شوند؟

.سپس امام باقر به سینه مبارک خود اشاره کرد و فرمود: آن قریه‌های مبارک ماییم

حسن بصری گفت: فدایت شوم! آیا در قرآن آیه‌ای هست که به انسان‌ها بگوید قریه؟

:امام فرمود: بله، آیه 8 سوره طلاق که می‌فرماید

وَكَأَين مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكرًا

ترجمه: و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند و از آنها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی [بس] زشت عذاب کردیم.

بعد فرمود: آیا سرپیچی کننده در و دیوار است یا انسان‌ها؟

.حسن بصری گفت: بله؛ منظور همان انسان‌هاست

!امام فرمود: در آیه 82 سوره یوسف، از قریه و دهستان سوال می‌شود یا از اشخاص؟

وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

ترجمه: و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو، و ما قطعاً راست می‌گوییم.

سپس فرمود: قری یعنی علمای شیعیان ما و مقصود از سیر، علم است. یعنی هر کس به سوی ما آمد و

حلال و حرام را از ما آموخت، دیگر از شک و گمراهی در امان است؛ زیرا احکام را از آنجا که باید بیاموزد، آموخته است؛ چون اهل بیت وارثان علم و فرزندان برگزیده‌اند و آن فرزندان ما هستیم، نه تو و امثال تو.

و مبادا بگویی خداوند بندگان را به خودشان واگذاشته زیرا خداوند عزوجل، دچار سستی و ضعف نیست تا کاری را به مردم واگذار کند. آنها را هم به چیزی مجبور نمی‌کند که در این صورت به آنها ظلم می‌شود؛ خدا با بندگانش نه با جبر رفتار می‌کند نه با تفویض؛ بلکه با امری بین آن دو رفتار می‌کند .[i]

تفسیر نون و القلم

ن وَالْقَلَمِ وَما یسْطُرُونَ» [i]

محمّد بن فضیل گوید: از امام کاظم‌علیه السلام در تفسیر آیه پرسیدم، فرمود: "ن" اسم رسول خداصلی الله علیه وآله است و "القلم" اسم امیرالمؤمنین‌علیه السلام است.[i]

توبه بدون ولایت قبول نیست!

▲ ابو سعید همدانی از حضـرت امـام باقـر علیه الصّلاةٔ والسّلام نقل کرده که درباره این قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً﴾ [i] (مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد. {اینان اهل نجاتند}) فرمودند:

به خدا قسم اگر کسی توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، ولی راه به ولایت، محبّت و مودّت ما نداشته باشد و فضل و مقام ما را نشناسد، توبه و ایمان و عمل صالح او برایش هیچ سودی نخواهد داشت.[i]

صدیق

ابن عباس در تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِکَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)؛[i]

و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند آنان صدیقانند و شهیدانی که در نزد پروردگارشان » هستند«

گوید:

علی بن ابی طالب علیه السلام همان #صدیق شهید است.[i]

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ،علی بن ابیطالب علیه السلام است.

امام_صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه#

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)[i]

« بگو : کافی است که خداوند و کسی که کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند »

می فرمایند

منظور #علی_بن_ابی_طالب علیه السلام است و علم کتاب جز نزد او نبوده است.[i]

یکی از القاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن «برج السمآء» می باشد

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه شریفه «والسمآء ذات البروج»[i] به ابن عباس فرمود

ای فرزند عباس ! خداوند متعال به آسمان که دارای برج‌هاست قسم می‌خورد، و مرادش آسمان و » بروج آن است.

گفتم: ای رسول خدا منظور از آن چیست؟

فرمود : مراد از آسمان من هستم و اما بروج، امامان بعد از من هستند که اول ایشان علی و آخر آنان مهدی است [i]

کمک شیعیان در بهشت به عده ای از دوزخیان!

فرات کوفی در تفسیر خودش می نویسد: سلیمان دیلمی گوید

من در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودم چیزی نگذشت که صدای لبیّکی شنیدم، ناگاه وجود مقدّس علی علیه السلام ظاهر گشت.

آن حضرت در شانه اش چوبی داشت، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سوی او رفت و با آن حضرت معانقه کرد به گونه ای که سفیدی زیر بغلش دیده شد، آنگاه رو به علی علیه السلام کرد و فرمود:

یا علیّ! إنّی سألت اللّه أن یجعلک معی فی الجنّهٔ ففعل، وسألته أن یزیدنی فزادنی زوجتک، وسألته أن یزیدنی فزادنی ذرّیّتک، وسألته أن یزیدنی فزادنی محبّیک فزادنی من غیر أن أستزیده محبّ محبّیک.

ای علی! من از خداوند متعال درخواست نمودم که تو را در بهشت در کنار من قرار دهد و خداوند درخواست مرا پذیرفت، من از باری تعالی خواستم که عنایت زیادتری بفرماید، او همسرت را افزود، عنایت زیادتری خواستم، فرزندان تو را افزود، عنایت زیادتری خواستم دوستان تو را افزود، و بدون اینکه خواهان زیادتی باشم دوستداران دوستان تو را مشمول نمود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام از این امر مسرور گشته و با شگفتی پرسید: پدر و مادرم فدای شما! دوستداران دوستانم هم شامل این عنایت می شوند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری، ای علی! وقتی روز رستاخیز فرا می رسد برای من منبری از یاقوت سرخ که با زبرجد سبز تزیین شده آماده می کنند، آن منبر دارای هفتاد پله است، مسافت میان هر پله سیر سه روزه یک اسب قارح است.

من در فراز آن منبر قرار می گیرم، آنگاه تو را صدا می زنند تا بر آن صعود کنی، وقتی تو با جلال و مهابت حرکت می کنی خلایق برای دیدن تو گردن می کشند و می گویند: این آقا را جزو پیامبران نمی شناسیم.

منادی حق ندا در دهد: او آقای اوصیا است.

آنگاه تو بر فراز منبر صعود می کنی و با من معانقه می نمایی، سپس تو از دامن من می گیری و من از دامن کبریایی خدا - که همان حق است - می گیرم، و فرزندان تو از دامن حق تو و شیعیانت از دامن فرزندانت گرفته و با حق به سوی بهشت رهسپار می گردید.

وقتی همگی وارد بهشت شدید و با همسرانتان در آن قرار گرفته و در منازلتان فرود آمدید، خداوند به مالک دوزخ فرمان می دهد که: درب دوزخ را بگشا تا دوستانم ببینند که برای آنان چه فضل و برتری در مقابل دشمنانشان بخشیده ام.

درهای دوزخ باز می گردد، دوزخیان بر آن سر می کشند، آن هنگام که روح عطر بهشتی به مشامشان می رسد می گویند: ای مالک! آیا خداوند می خواهد تخفیف عذابی در حق ما بنماید، ما بوی دلنشین بهشت را استشمام می نماییم؟

مالک دوزخ به آنان می گوید: همانا خدای متعال به من وحی فرمود که درهای دوزخ را باز کنم تا اولیای خدا در آن بنگرند.

دوزخیان سر بالا آورده و به بهشتیان گویند: فلانی! مگر تو در دنیا نبودی که گرسنه بودی من سیرت نمودم؟

دیگری می گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا لباس نداشتی و من لباست دادم؟

آن یکی گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا خائف و ترسان بودی من پناهت دادم؟

دیگری گوید: فلانی! مگر تو نبودی اسرارت را پیش من گفتی و من آنها را کتمان نمودم؟

بهشتیان گویند: آری.

دوزخیان گویند: پس برای ما از پروردگارتان آمرزش بخواهید.

در این هنگام بهشتیان برای آنان دعا می کنند، آنها را از دوزخ خارج و به سوی بهشت می برند، آنان با سرافکندگی در بهشت بدون مکان معیّنی ساکن شده و به «دوزخیان» معروف می گردند.

آنان از این امر ناراحت شده و به بهشتیان گویند: از خداوند خواستید و ما را از عذاب دوزخ آزاد کردید، اینک دعا کنید تا این اسم را نیز از ما بردارد، و در بهشت برای ما مسکنی بدهد.

بهشتیان در حق آنان دعا می کنند، خداوند دعای آنها را مستجاب می نماید و به بادی وحی می کند تا بر دهان بهشتیان بوزد و آنها این اسم را فراموش می کنند، و برای آنان در بهشت مسکن و مأوایی می دهد، و در این مورد این آیات نازل شده که می فرماید

«قُلْ لِلَّذینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لایَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْماً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ... ساءَ ما یَحْکُمُونَ » [i]

به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به روز قیامت ندارند مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به » اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد... چه بد داوری می کنند

گره گشای مؤمنان، انفاق مخلص

موسی بن عیسی می گوید: روزی در خدمت علی (علیه السلام) در دوران زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: یا علی (علیه السلام) در همسایگی ما شخصی هست که با وزش باد از درختهای خرمای او مقداری خرما در حیاط ما می ریزد و بچه های من آنها را می خورند و این شخص می گوید: من راضی نیستم، بیا برویم تا او را راضی کنیم. با امام حرکت کردیم تا به منزل آن شخص رسیدیم، علی (علیه السلام) هر چقدر به آن شخص اصرار کرد که او راضی شود اما او نپذیرفت.

علی (علیه السلام) فرمود: من از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو ضمانت می دهم که باغی در بهشت به تو بخشیده شود، ولی صاحب خانه امتناع ورزید تا اینکه آفتاب در حال غروب کردن و وقت نماز فرا رسید.

امام به او فرمود: آیا خانه خود را با فلان باغ خرمای من عوض می کنی؟

صاحب خانه در کمال ناباوری گفت: اگر واقعا بدهی می پذیرم.

امام شاهدان حاضر را به گواهی گرفت که خانه آن شخص را در برابر فلان باغ خود خریده است.

سپس رو به فرد نیازمند کرد و فرمود: وارد منزل شو و به عنوان مالک آن را تصرف نما، که خدا به شما برکت دهد و نعمت های او بر شما حلال باشد.

آنگه همگی به نماز رفتند فردا صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: علی جان نسبت به کار پسندیده دیشب تو این آیات نازل شد:

«بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشی... فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری» [i].

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این ایثارگر مخلص فرمود:

علی جان تو به بهشت یقین داشتی و خانه را به آن مرد بخشیدی و باغ خود را از دست دادی ولی خداوند با نزول این آیات از تو تشکر فرمود. [i]

پیشاپیش آفتاب شخصیتی آشکار می گردد

ابوبصیر گوید ؛

از مولایم #امام_باقر علیه‌السلام شنیدم که در تفسیر آیه شریفه

(إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) [i]

اگر ما بخواهیم آیه و نشانه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم که گردنهایشان در برابر آن » فروتن و خاضع گردد «

فرمودند:

آفتاب از وسط ظهر تا وقت عصر فرود می آید، آنگاه پیشاپیش آفتاب شخصیتی آشکار می گردد که از چهره و حسب و نسبش شناخته می شود

عرض کردم ؛ اوکیست ؟

فرمودند

سوگند به خدا! امید است که او #امیرمؤمنان_علی علیه السلام باشد ، و او همان آیه و نشانه آسمانی است و آنجا که خدای متعال خطاب به # پیامبر صلی الله علیه و اله لی الله علیه و آله و سلم می فرمایدِ

لِتُنْذِرَ بِهِ؛ [i]

« تا به وسیله او مردم را بیم دهی »

منظور این است که تا او را به مردم بشناسانی و مقام و منزلت او را آگاه سازی که او حجت خدا بر خلق است .[i]

دستگیره اطمینان

در روایت مسندی در تفسیر آیه شریفه

فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى [i] ؛

« در واقع به دستگیره محکمی چنگ زده »

آمده است که حضرتش فرمودند

منظور از «عروة الوثقی ؛ دستگیره محکم » #امیرمؤمنان_علی علیه السلام و امامان از فرزندان آن حضرت علیهم السلام می باشد .[i]

ید المبسوط» ؛ دست گشاده »

امام_سجاد علیه السلام در تفسیر آیه شریفه#

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) ؛)[i]

« بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است »

می فرمایند:

یعنی همانا دستان مبارک #حضرت_محمدصلی الله علیه و آله و #علی علیه السلام درود و سلام بر آنان باد در انجام حق الهی باز است و به سوی خدای متعال دعوت می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند .[i]

راه استوار و ثابت

امام_صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه#

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ) ؛)[i]

« به راستی که سرزمین آنها در راه استوار و همیشگی است »

می فرمایند

.ما همه متوسمین و هوشیاران هستیم، و #امیرمؤمنان راه استوار و ثابت است [i]

..ولایت #امیرالمؤمنین علیه السلام، #شاهراه مستقیم هدایت#

ابوحمزه ثمالی گوید: امام #باقر علیه‌السلام فرمودند

خدا به پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [i]

پس در آنچه به تو وحی شده است چنگ بزن که تو بر راه راست هستی.

. یعنی : تو به #ولایت علی علیه السلام هستی و #علی علیه السلام همان شاهراه #مستقیم است [i]

رحمت

امام_صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه#

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ) ؛)[i]

. « هرکس را بخواهد در رحمت خود وارد می کند »

می فرمایند

ولایت_امیرمؤمنان_علی علیه السلام همان رحمت #خدا بر بندگان است#

کسی که ولایت حضرتش را بپذیرد از نجات یافتگان و #مقربان خواهد بود ،

و کسی که از پذیرفتن آن سر باز زند از #هلاک شوندگان خواهد شد. [i]

عدل

امام_صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه#

فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ) ؛.....) [i]

پس کفاره آن معادل از چهارپایان است که کشته ، که دو نفر عادل از شما باید معادل بودن آن را ...»

. « تصدیق کند

می فرمایند

مقصود خدای متعال در این آیه شریفه، #رسول_خدا صلی الله علیه و آله و سلم و #امیرمؤمنان_علی علیه السلام است که همانا امیرمؤمنان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم #قائم_مقام اوست و اوست که همانند او حکم می نماید. [i]

تو را چه می شود آرام باش

شیخ صدوق در علل الشرایع نقل می کند که حضرت زهرا فرمود:

در عهد ابوبکر زلزله ای آمد مردم فزع کنان و با شیون نزد ابوبکر و عمر امدند آن دو نیز با فزع و جزع محضر علی علیه السلام امدند مردم نیز به تبعیت از آن دو خود را به درب منزل حضرت علی رساندند علی علیه اسلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد در حالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند اندوهی نداشته و غمگین نبودند .

امام از مردم گذشتند و مردم نیز به دنبالشان حرکت می کردند حضرت رفتند تا به تپه ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و و حشت زده می دیدند که دیوارها می جنبند و در حال رفتن و آمدن می باشند.

حضرت فاطمه افزود:

امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود " آرام باش.

زمین آرام گرفت .حضرت علی پس از آن فرمود

من کسی هستم که خداوند در قرآن درباره او می گوید":

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿۱﴾

آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود (۱)

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿۲﴾

و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند (۲)

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿۳﴾

و انسان گوید [زمین] را چه شده است (۳)[i]

"من همان انسانی هستم که به زمین می گویم تو را چه میشود[i]

بلاغ

با سلسله سند در ذیل آیه شریفه

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ) ؛)[i]

« این پیام ابلاغی برای مردم است تا همه به وسیله آن انذار شوند »

نقل شده است که حضرتش فرمودند

مراد از« ابلاغ » امیرمؤمنان علی علیه السلام است

« و تا آنکه انذار شوند »

یعنی به #ولایت آن حضرت،

« و تا صاحبان خرد پند گیرند »

مقصود #شیعیان آن حضرت می باشند که صاحبان خرد هستند. [i]

دوچشم و یک زبان و دولب

امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ) ؛)[i]

«!آیا برای او دو چشم قرار ندادیم و یک زبان و دو لب ؟ »

می فرمایند

مقصود از« دو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و منظور از« زبان » امیرمؤمنان علی علیه السلام

و مراد از « دو لب » ؛ امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند .[i]

مُلک اهل بیت علیهم السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده که دربارۀ این قول خداوند متعال:

قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِکَ الْخَيْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ[i]

بگو: بار خدایا تویی که فرمان روایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمان روایی بخشی؛ و از هر که خواهی، فرمان روایی را بازستانی؛ و هر که را خواهی، عزّت بخشی؛ و هر که را خواهی خوار گردانی؛ همۀ خوبی ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی.

فرمودند: در حقیقت، خداوند ملک را به ما بخشید اما بنی امیه آن را گرفتند؛ چونان شخصی که لباسی داشته و دیگری آن را از او بگیرد، پس متعلق به او نیست.[i]

مال فراوانی را تباه کردم

الإمامُ الباقرُ علیه السلام ـ فی قولِهِ تعالی: «یقولُ أهْلَکْتُ مالاً لُبَدا»[i]

هو عَمرُو بنُ عبدِ وَدٍّ حینَ عَرَضَ علَیهِ علیُّ بنُ أبی طالبٍ الإسلامَ یومَ الخَندَقِ وقالَ : فَأینَ ما أنفَقتُ ● فیکُم مالاً لُبَدا ؟! وکانَ أنفَقَ مالاً فیالصَّدِّ عن سبیلِ اللّه، فَقَتَلَهُ عَلِیٌّ علیه السلام.

امام باقر علیه السلام ـ درباره آیه «می گوید مال فراوانی را تباه کردم» ـ فرمود ◆ :

منظور عمرو بن عبدودّ است که علی بن ابی طالب در روز خندق پذیرفتن اسلام را به او پیشنهاد کرد ● و او گفت : پس آن همه مالی که در راه مبارزه با شما خرج کردم چه می شود؟ او برای مبارزه با راه خدا مالی را خرج کرده بود. در این هنگام علی علیه السلام او را کشت.[i]

منابع :

أنوار الهدایۀ،

تظّلم الزهراء (علیها السلام)،

موسوعۀ کلمات الإمام الحسین (ع)،

کتاب الفضائل أبی الفضل بن جبرائیل ألقمی،

مجمع النورین الشیخ أبو الحسن

المرندیفی

حلیۀ الأبرار فی أحوال محمّد و آله الأطهار،

.مستدرک الوسایل،

بحارالانوار

امالی شیخ صدوق،
تاویل الآیات
کشف الیقین،
مقام الامام علی.ع
مناقب مرتضوی

مشار ق الأنوار

مدينهٔ المعاجز

القطره

طبرانی، معجم الاوسط

مسند احمد

ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب -

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه

شیخ صدوق، الامالی

ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب

ابن بکار، الاخبار الموفقیات

ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب

زمخشری، ربیع الابرار

راغب اصفهانی، المحاضرات

ابشیهی، المستطرف

اختصاص شیخ مفید

طبرانی، معجم الاوسط

مسند احمد

راغب اصفهانی، المحاضرات

الاختلاص

دانشنامه امیرالمومنین علیه السلام، ری شهری،

انساب النواصب

امالی شیخ طوسی

اسناد

حیوهٔ القلوب

معانی الاخبار،

.تفسیرکشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاری،

فضائل ابن شاذان

تهذیب، کتاب النذور

انساب النواصب،

تفسیر فرات

کامل الزیارات،ترجمه ذهنی تهرانی،

مأهٔ منقبهٔ من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمهٔ

الغدیر

علی (علیه السلام) ولید الکعبهٔ

علل الشرایع

الریاض لنضره،
کشف الغمه

عیون اخبار الرضا.

محجهٔ البیضاء،

ارشاد مفید

حديقهٔ الحقيقهٔ

مناقب خوارزمی

افکار امم

غایهٔ المرام

ـفضائل الخمسه

ـتلخیص الریاض

شیعه در اسلام

ناسخ التواریخ

شبهای پیشاور

ذخائر العقبی

کفایهٔ الخصام

ینابیع المودهٔ

شواهد التنزیل

الأنوار النعمانیّهٔ

کتاب نفیس صحیفه الابرار نوشته مرحوم علامه میرزا محمد تقی ممقانی ملقب به حجه الاسلام و مشتهر و متخلص به نیر تبریزی رضوان الله تعالی علیه

مستدرک الوسائل

تحفه ناصری

الفصول المختارهٔ

الروضهٔ

الفضائل

دژ بحر المناقب

لاله ای از ملکوت / چاپ چهارم / کمال الملک / قم / ۱۴۲۳

فضائل الخمسهٔ عن الصحاح الستهٔ

تفسیر جامع

علی از کعبه تا محراب

اکسیر اعظم

خوبی‌ها و بدی‌ها

زندگی دوازده امام

جلاء العیون

مجله مبلغان شهریور86.شماره 95

کتاب نصایح – سخنان چهارده معصوم – هزار و یک سخن : ص 233) به نقل از کتاب داستانهایی از بسم الله الرحمن الرحیم (جلد 2) تالیف قاسم میر خلف زاده

کتاب اخلاق زمامداری، تالیف صابر اداک

السلسلهٔ الصحیحهٔ،

مسلم

کتاب السنهٔ لابن أبی عاصم،

معرفهٔ الصحابهٔ

کتاب سلیم بن قیس

روح المعانی،الوسی،

خصایص الائمه،رضی

الاستیعاب،ابن عبدالبر،

الجامع لاحکام القرآن

علامه شافعی در مناقب،

– تنزیل الایات،حبری

مناقب ابن شهر آشوب

کافی،

جواهر الولایه،

تفسیر المیزان

ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد
ارشاد القلوب

آفتاب ولایت

سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امام علی (ع)

تحفهٔ المجالس

جامع المعجزات رضا قائمی

القطره تألیف مرحوم علامه مستنبط رحمت الله علیه ۲۹۶

الخرائج و الجرائح

منهاج البراعه، میرزا حبیب الله هاشمی خویی

الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی،

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ، چاپ دوم، بیروت، 1387 ه(1967م).

إقبال الأعمال

داستان دوستان–محمد محمدی اشتهاردی

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع)- رمزی اوحدی محمدرضا

قضاوت های امیرالمومنین علیه السلام از علامه شوشتری

قطره ای از معجزات چهارده معصوم:

پرتوی از فضائل امیر مؤمنان، علی علیه السلام،

عیون اخبار الرضا علیه السلا

کشف الیقین

علی و زمامداران/ علی محمد میرجلیلی

تاریخ بغداد

تاریخ مدینه دمشق

کشف الاسرار،
کحل البصر، محدث قمی

محجهٔ البیضاء،
لطایف الابرار

داستانهای اصول کافی

داستانهای پراکنده

گوهر مراد

علی مع الحق

[نصایح

سفینهٔ البحار

تاریخ *صحابه*، مهدی اخوانی، چاپ سوم، مشهد، ۱۳۳۹;

اسدالغابه،

رجال طوسی،

کشف الیقین علامه حلی

تاریخ تشیع در ایران

معصوم دوم،

سخنرانی استاد رفیعی با عنوان ابا عبدالله مظهر شجاعت

نهج البلاغه صبحی صالح

اکسیر اعظم"سیدمحمود میرشکرائی تفرشی"

شبهای پیشاور"سلطان الواعظین شیرازی"

امیرالمؤمنین درعهد پیامبر"محمدصادق صدر

الفصول العلیه

حیاةُ الامام حسین

مرزداران

20، داستان از سفینهٔ البحار

فوائد الرضویه

پیکار صفین

جلال الدین مولوی

نهج السعاده

تتمهٔ المنتهی

– المناقب، الموفق بن احمد الخوارزمی، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ، ابن شاذان، مأهٔ منقبه، قم

– محمد تقی مجلسی، روضهٔالمتقین

شیخ طوسی، امالی، قم، دارالثقا

مجلس 14، دیلمی، ارشادالقلوب، انتشارات شریف رضی، 1412 ه.ق

علامه حلّی، شرح تجرید الاعتقاد، جامعه مدرسین قم

کنزالعمّال، متقی هندی، بیروت، مؤسسهٔ الرساله

خصال صدوق، جامعه مدرسین

فرائد السمطین، جوینی

کفایهٔ الطالب، الکرخی

حلیهٔ الاولیاء، ابی نعیم

انساب الاشراف

اشک شفق

ابن کثیر دمشقی، البدایهٔ و النهایهٔ، بیروت، مکتبهٔالمعارف

المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، بیروت، دارالمعرفه

تاریخ الخلفاء سیوطی، باب فضائل علی(ع)،

خطیب بغدادی، تاریخ بغداد

تاریخ دمشق، ابن عساکر

مودهٔ القربی، شافعی همدانی، چاپ لاهور

تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب

سیدمحمد ضیاء آبادی- کتاب حبل متین (جلد اول)

الکنی و الالقاب

شجره طوبی

انوار نعمانیه

http://emamali.net/Fazael/haybat.htm

http://emamali.net/Fazael/eman.htm

http://v0.bahjat.ir/index.php/2011-09-08-10-59-54/hekayat.html

http://rasekhoon.net/article/show

http://www.mashreghnews.ir/fa/news/175956

a-alavi110.blogfa.com/post-122.aspx

http://nabaa.blogfa.com/cat-1.aspx